

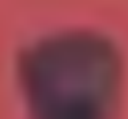
مجلس عالی
۲۱

۱۰
۳



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ محقق نمایند که این مجلد مشتمل است بر سه کتاب در احوالات و احوال حضرت
 مهدی صاحب الزمان کتاب اول تحفه المهدیه و فهرست آن مابعد در اینجا نوشته شود باب اول در
 ذکر چهل تا آخر فهرست که در صفحه اول کتاب مرقوم است و کتاب دوم هدایت الاقوام و آن مشتمل
 است بدوازده فایده از نواید دویاد صالحه و در هر فایده احادیث صحیح و مطالب مفید و بصیرت
 کامله است از برای اهل دانش و در باب بیست و بعد از ذکر این نواید مشتمل شد بر چهل دویاد از دویاد
 آنکسانیکه حضرت مهدی صاحب الزمان را در خواب دیده اند و از آنحضرت بر معجزه مطلع شده اند و
 کتبیات از برای ایشان حاصل شده است و در هر یکی از آن دویادها مطالب واضح و مقاصد مطلوبه بود
 و کتاب سیم تحفه الشیعه و آن مشتمل است بر یک مقدمه و اثبات رجعت در امتیهای سابقه باقی
 آیات قرآن و احادیث صحیح که با صریح آیات و روایات در زمان سابق مردگان زنده شده اند
 و بعد از ذکر مقدمه آن کتاب مشتمل است بر ذکر یکصد و ده آیات که تفسیر و یا تاویل شده در احادیث
 صحیح بر وجه کردن حضرات ائمه و ظاهر شدن حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از غیبت آنحضرت
 و برگردن او زمین را از عدالت و رفع ظلم و جهالة و از زمین

در بیان فهرست ابواب این کتاب تحفه المهدیه بنحواختصار باب اول در ذکر اسامی چهل
 نفر از علماء اعلام اهل سنت که بوجود و ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان قائل شده اند

باب دوم در ذکر چهل حدیث مقبول از کتب معتبره علماء اهل سنت که دلالت با امامت و ظهور
 آنحضرت دارد باب سیم در ذکر نام چهل کتاب که علماء شیعه در احوالات و بیان ظهور
 آنحضرت تألیف نموده اند و ذکر اسامی ایشان باب چهارم در ذکر چهل حدیث صحیح از کتب
 علماء شیعه که دلالت دارند با امامت و ظهور آنحضرت باب پنجم در ذکر چهل نام از بزرگ
 آنحضرت که در کتب اهل انبیاء و در مذاهب سابقه غیر از مذاهب شیعه بوده است

باب ششم در ذکر چهل لقب از القاب اسماء آنحضرت باب هفتم در ذکر چهل خاصیت از
 خصایص آنحضرت باب هشتم در ذکر چهل معجزه که قبل از زمان غیبت کبری و در زمان
 غیبت صغری از آنحضرت دیده شد باب نهم در ذکر چهل آیه که در شأن آنحضرت نازل
 شد و یا تفسیر شد باب دهم در ذکر چهل حکایت از حکایات ائمه که آنحضرت را در
 غیبت کبری دیده اند باب یازدهم در ذکر چهل حدیث در علامات ظهور آنحضرت
 که تقریباً چهل علامت است باب دوازدهم در ذکر چهل حدیث در سیرت و سلوک
 آنحضرت بعد از ظهورش و علت غیبت و بعضی چیزهای که متعلق بزمان غیبت است

کتاب
تحفة المهدية
في احوال الحجة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي من علينا بتحرير الدرة البيضاء التي هي كالمحديقة الناضرة
في أحكام الطهارة وانعم علينا بإتقان الدرة الغريبة في القواعد الارضية و
تفضل علينا بتهديب المسائل النجفة في حكم خسر العترة الطاهرة وكرمنا
بترتيب الاثنا عشرية في رفع الخلاف عن المسائل المهمة وفصلنا بتصنيف
كشف الحجاب في نجاسة اهل الكتاب بالادلة الباهرة واسبع علينا نعمته
بتأليف تحفة الاخيار في قراءة الائمة واجزل علينا فضله واحسانه بجمع
تحفة الشيعة في ذكر الايات الواردة في ظهور المهدي واثبات الرجعة و
وفقنا لإتمام التحفة المهدية في بيان بعض احوال الامام الثاني عشر من الائمة
التي هي احسن ترتيبا من سائر كتب الغيبة والصلوة والسلام على سيد الانبياء
وافضل البرية وعلى اله واصفيائه الذين اخبروا بغيبة الحجة في هذه الازمنة
واللعنة الدائمة على منكر وجود الحجة بين الرعية اما بعد حين كويد
احقر فانه حين ابن نصر الله ابن صادق الموسوي الحسيني الاروسي عفى الله
عنهم كه بعد ان تأليف كتاب مستطاب تحفة الشيعة بخط قاصر سيد كه
يك كتاب تصنيف نمايد در احوالات حضرت حجة ابن الحسن صاحب العصر
والزمان صلوات الله عليه در نهايت اقتصار وبا وجود اين مشتمل باشد
بأنچه فائده ان بيشتر ونفع ان اكثر است از برای طالبين راه هدايته وسالكين
طريق بصيرة وهر چند يكه علماء عامه وخاصه درين خصوص كتابهاي
بسيار ومعتبر ومتقن تأليف وتصنيف نموده اند وزحمتهاي بي شمار درين باب

تحمل کرده اند رضوان الله عليهم وشكر الله سيهم ولكن فائدة انها عوامي ونفع اكثر
 انها عوامي نبود بجهت عربي بودن بيشتری از انها و دشوار بودن عبارات بعضی
 از انها و مطول بودن بعضی از انها و جامع نبودن بعضی از انها چنانکه از برای ناظر
 بصیر و عالم خبیر واضح است و با وجود بودن این آتم فائدة و اکثر نفعاً ترتیب آن
 احسن باشد و نظم آن مستحسن شود و عوامی و سهل المأخذ و فهم آن بدون زحمت
 گردد و از روایة ثقة و کتب معتبره اهل سنت و جماعت و از کتب معروفه و مشهوره
 علماء شیعه اخذ شد باشد و موسوم نمودم این را بحفلة المهدية و مرتب کردم
 این را بد و از ده باب پس میگویم بعون الله الملك الوهاب و به برکت الائمة الاطین
 باب اول در ذکر اسامی چهل نفر از علماء اهل سنت و جماعت از انهاست که اقارب و اعتراف
 بوجود حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام نمودند و در کتاب خود بیان فضائل و
 بعض حالات آن بزرگوار را کرده اند با بودن ایشان در نزد علماء عامه و اهل سنت
 از موثقین و معتبرین و اعلم علماء و افضل فضلاء و از هد و اتقی و بودن کتابهای
 ایشان از کتب معروفه و معتبره و محل اعتماد اهل سنت و جماعت اول از ایشان
 عالم جلیل و فاضل نبیل ابوالقاسم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن القرشي
 النصیبی الشافعی است در کتاب مطالب السؤل در باب دوازدهم از آن کتاب
 فرموده این باب در ذکر ابوالقاسم محمد پسر حسن الخالص پسر علی المتوکل پسر محمد
 القانع پسر علی الرضا پسر موسی کاظم پسر جعفر الصادق پسر محمد الباقر پسر علی زین
 العابدین پسر حسین الزکی پسر علی المرتضی امیر المؤمنین ابن ابیطالب المهدی الحجة
 الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام و رحمة الله وبرکاته پس این خلف حجة را بتحقیق
 خداوند عالم تأسید فرموده او را و بعد از این اشعار بلیغه و ابیات فصیحه و عبارات
 فصاحت امیز و تعریف حضرت حجة ابن الحسن فرموده تا اینکه گفته پس آن مبدء
 علیه السلام از اولاد ظهر بتول است که آن بتول نیز بضعة حضرت رسول است که
 رسالة اصل او است و بدرستی که آن بتول اشرف عناصر و اصول است تا آنکه فرمود
 پس آن مهدی محل ولادت او در سر من رای است در شش و اما پدر او پس حسن
 خالص است چنانکه گذشت و بعد از این روایت نموده در آن کتاب بعضی از احادیث
 و ابراد کرده بعض شبهات را و جواب داده از آن شبهات تمام شد معنی کلام آن عالم
 کامل و آن بزرگوار را جمعی از علماء اهل سنت تعریف و توصیف فرموده اند مثل ابوبکر
 احمد بن قاضی شهید معروف بابن جماعت و مثل ابو عبد الله ابن اسعد الیمنی معروف
 بیافقی و مثل عبد الغفار ابن ابراهیم الشافعی و مثل جمال الدین عبد الرحیم بن حسین

الاسنوی الشافعی و مبالغه هم در تعریف او کرده اند دوم از ایشان عالم مدقق و
فاضل محقق ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی الشافعی در آخر کتاب کفایت الطالب در
مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده تمام شد مناقب سید ما و مولای ما
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ضم میشود بر این کتاب ذکر امام مهدی علیه السلام
در یک کتاب دیگر و موسوم کرده ام کتاب ذکر مهدی بر ایشان در بیان اخبار و احادیث
صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی ابائنا الطاهرين صلوة دائمة الی يوم الدين
و باز در باب هشتم از ملحقات کتاب کفایت بعد از ذکر ائمه از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که باز مانند از حضرت علی بن محمد هادی پسران بزرگوار ابو محمد حسن بن علی
پس ذکر کرده ولادت و وفات امام حسن عسکری را و بعد از آن فرموده پسر او امام مستظرا
و ختم میشود این کتاب بدکر او تمام شد و کتاب بیان او که در احوالات صاحب الزمان
است مشتمل است به بیست و چهار باب و باب بیست و چهارم آن مشتمل است بر
استدلال بر جواز بقاء مهدی و غیبت او و ذکر فرموده در آن باب از مطالب شریفه
هر که خواهد بر آن کتاب مراجعه نماید و این عالم جلیل و اجمعی از علماء اهل سنت
تعریف نموده اند مثل ابن صباغ المالکی در کتاب فصول المهمة بقول خودش الامام
المحافظ و ذکر کرده روایت او را بن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری سیم از ایشان
شیخ نور الدین علی بن محمد بن صباغ المالکی در کتاب فصول المهمة در معرفه الائمة
در فصل دوازدهم از آن کتاب فرموده این فصل در ذکر ابی القاسم الحجة الخلف الصالح
پسر حضرت ابی محمد الحسن الخالص است امام دوازدهم و دو تاریخ ولادت او است و
در دلیلهای امامت او است و در ذکر بعضی از اخبار و غیبت و مدت قیام سلطنت
او است و در ذکر نسب و لقب و کنیت او است و در غیر این از حالات او است و بعد
از اینها ذکر فرموده تاریخ ولادت آن بزرگوار را و نص بر امامت او را از پدران او و
جمله از احادیث که دلالت بر امام دوازدهم دارد از راویان اهل سنت و بعد از این
ذکر کرده از کتاب بیان در اخبار و احادیث صاحب الزمان از دلیلهای که دلالت دارد
بر بودن حضرت مهدی قنیه و باقی از روز غیبت او تا این زمان چنانکه در فصل
بیست و چهارم کتاب بیان حافظ کلبی شافعی ذکر فرموده است و بعد از ذکر اینها در
احوال آن حضرت امام حسن عسکری ذکر کرده است که باقی مانند از اولاد پسرش
حجة قائم مستظرا از برای سلطنت حق و پدرش ولادت او را و امر او را مخفی نمود
از جهت خوف از پادشاه آن زمان تمام شد کلام صاحب فصول المهمة و جمعی از
علماء اهل سنت او را تعریف نموده اند و بر کتاب او اعتماد فرموده اند مثل عبد الله

بن محمد المدنی الشافعی ومثل برهان الدین علی الحلبی الشافعی ومثل عبد الرحمن
 الصفوری در زینة المجالس ومثل شمس الدین محمد بن عبد الرحمن در کتاب الضوء اللامع
 چهارم از ایشان شیخ فقیه واعظ شمس الدین ابو مظفر یوسف بن قزعلی بن عبد الله
 البغدادی الحنفی در آخر کتاب تذکرة خواص الامّة در احوالات امام حسن عسکری فرمود
 که از اولاد او است امام که محمد نام دارد و آن محمد پسر حسن عسکری است و او پسر علی و
 او پسر محمد و او پسر علی و او پسر موسی و او پسر جعفر و او پسر محمد و او پسر علی و او پسر حسین و او
 پسر علی بن ابیطالب علیهم السلام است و کنیه او ابو عبد الله و ابو القاسم است و او است
 الخلف الحجّة صاحب الزمان القائم المنتظر و هکذا و هکذا اخرا ما مضی علیهم السلام و بعد
 از اینها حدیث نقل کرده و فرموده خبر داد بما عبد العزیز بن محمود بن البرزازی بن عمر
 گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که ظاهر میشود در آخر الزمان یک مرد
 از اولاد من که نام او نام من و کنیه او کنیه من است بر میکند زمین را از عد و داد
 خواهی همچنانکه پسر شد بود از ظلم و جور پس آن بزرگوار مهمل است و بعد از این فرمود
 و این حدیث مشهور و معروف است و بتحقیق روایت نموده ابو داود و زهری از
 علی علیه السلام در معنای این حدیث و در حدیث علی است هرگاه باقی نمانده
 باشد از زمانه مگر یکروز البته خداوند عالم مبعوث میکند از اهل بیت من یک
 مردی را که بر میکند زمین را از عدل و بعد از نقل این حدیثها فرموده است که
 ذکر این مهمل در روایات بسیار است و گفته میشود بر او صاحب دو اسم تمام شد
 کلام شمس الدین و توصیف کرده اند او را جمعی از علماء عامّة مثل عالم جلیل ابن
 خلکان و مثل فاضل نبیل محمود بن سلیمان در اعلام الاخیار و مثل یافعی در
 مرآت و مثل ابن شحنة در روضة المناظر و مثل تاج الدین و کفایة المطلع و غیر
 ایشان پنجم از ایشان شیخ المشایخ رئیس العرفاء محی الدین ابن عربی در کتاب
 فتوحات در باب سیصد و شصت و ششم فرموده بدانید بدو سستی که لابد است
 از ظهور مهمل لکن ظاهر نمیشود تا آنکه برگردد روی زمین از ظلم و جور پس در این
 وقت میآید و زمین را بر میکند از عدل و هرگاه باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا
 عالم آن روز را طولانی گرداند تا آنکه این خلیفه ظاهر شود و او از عترت رسول خدا
 است از اولاد فاطمه رضی الله عنهما جد و حین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و
 پدر او حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر امام
 موسی کاظم پسر امام جعفر الصادق پسر امام محمد الباقر پسر امام زین العابدین علی
 پسر امام حسین پسر امام علی بن ابیطالب و حق الله عنه است و نام او موافق نام رسول



خدا است و بر او بیعت میکنند مسلمانان در میان رکن و مقام و بعد از ذکر
جمله از فضائل او فرموده است بدانکه بدستیکه بمانرسیده از رسول خدا که تصریح
کند بریکه از امامان که ان امام خطا نکند مگر این امام مهدی پس تحقیق شهادت
داده است رسول خدا بر عصمت او در خلافت او و در حکمهای او و چنانکه شاهد
است دلیل عقلی بر عصمت رسول خدا در آنچه تبلیغ میکند از حکم شرعی از جانب
خداوند تمام شد کلام محی الدین و مدح او محتاج الیه نیست زیرا که جمیع علماء
اهل سنت او را مدح کرده اند و بلکه مبالغه در مدح او نموده اند و نقل اینها باعث
طول کلام است شتم از ایشان شیخ عارف عبد الوهاب بن احمد بن علی الشرنبلالی
در بحث شصت و پنجم از کتاب یواقیت بعد از آنکه بیان کرده ضعیف شدن دین را
و اضمحلال آن را فرموده این اضمحلال دین اول آن بعد از گذشتن سی سال میشود از قرن
یازدهم پس در آن وقت امیدوار میشود ظاهر شدن مهدی علیه السلام و او را اول
امام حسن عسکری علیه السلام او وقت ولادت او شب نیمه شعبان در سال دویست و
پنججاه و پنج است و او باقی است تا آن زمانیکه با حضرت عیسی در یک جا ملاقات کند
پس میشود عمر شریف او تا این زمان ماکه سال نهمصد و پنجاه و هشت است مقصد
و شش سال همچنین خبر داد بمن شیخ حسن عراقی از خود امام مهدی علیه السلام در آنوقت
که شیخ حسن عراقی ملاقات نموده بود با امام مهدی و موافقت کرد شیخ را در گفته او
سید علی خواص رحمه الله تمام شد کلام شعرائی و جمعی کثیر از علماء او را و کتاب یواقیت را
مدح کرده اند مثل شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی در مدح آن کتاب فرموده دتم نمیکند
آن را مگر معاند مرتاب و منکر کتاب و مثل شهاب الدین الرملی الشافعی و مثل شیخ
محمد البرهنوشی الحنفی که خیلی مدح کرده اند کتاب یواقیت را و مبالغه در وصف آن و
مؤلف آن نموده اند هفتم از ایشان شیخ العرفاء و افضل الفضلاء شیخ حسن عراقی
چنانکه او را نقل کرده شیخ عبد الوهاب شعرائی در کتاب لوائح انوار در جزء ثانی
آن کتاب که شیخ حسن عراقی حکایت کرده است بر سید ابی العباس حرشی و حاصل آن
حکایت اینست که من یکروز وارد شدم بر مسجد جامع دمشق و دیدم یک مردی را
که بر کرسی نشسته و از حالات حضرت مهدی بیان میکند پس من ازان وقت مشتاق
ملاقات مهدی شدم و همیشه از خداوند ملاقات او را سوال میکردم در سجده های خود
پس یکشب بعد از نماز مغرب نماز مستحبات میکردم پس دیدم یک شخصی را که فرمود ای
پسر من خداوند دعا تو را مستجاب نمود من امام مهدی هستم پس او را بخانه آورد
و مکانه از برای او خلوت کردم و هفت روز در نزد من ماند و در این تعلیم فرمود

و هر شب من در عقب او یا نصد رکعت نماز میکردم و عمامه او مثل عمامه بچهها بود و حبه
 او از پشم شتر بود و بعد از هفت روز مرا وداع نمود و بمن فرمود بعد از من با کسی هم
 صحبت نشوی زیرا که صحبت من از برای تو کافی است از صحبت دیگران و سوال نمود
 از مهند از عمر او فرمودای پسر من عمر الان شصت و بیست سال تمام شد کلام شیخ حسن
 و او را مدح نموده شعرانی و سید علی خواص و تصدیق نموده اند او را در دین مهند
 هشتم از ایشان شیخ عارف علی الخواصر البراسه چنانکه شعرانی در لوائح انوار از او نقل
 کرده است که او هم مهدی را دیده و تصدیق نموده شیخ حسن عراقی را در عمر مهند علیه
 السلام و شعرانی نیز او را تصدیق کرده و بر او کرامات زیاد نسبت داده نهم از ایشان نور
 الدین عبدالرحمن ابن احمد ابن قوام الدین الحجامی الحنفی در کتاب شواهد النبوة و ان
 بزرگوار در آن کتاب حجت بن الحسن علیهما السلام را امام دوازدهم قرار داده و بسیار ذکر
 فرموده از حالات و ولادت او را و معجزات او و فرموده است که او است بر کند زمین را
 از عدل و داد خواهی و افتاء الله بعضی از احادیث که در ولادت او نقل کرده است میباید
 بعد از این و از علماء او را و کتاب شواهد النبوة را مدح بلیغ فرموده اند مثل محمود بن سلیمان
 در کتاب اعلام الاخیار که بعد از مدح مؤلف فرموده از مؤلفات او است شواهد النبوة
 و ان کتاب جلیل است و معروف و معتد است و مثل فضل عالم جلی در کشف الظنون
 و مثل قاضی حین دیار بکری که شواهد النبوة را مثل تفسیر کبیر و کثاف دانسته
 دهم از ایشان شیخ محمد بن محمد بن محمود البخاری الحنفی معروف بمواجه پارسا در کتاب
 فصل الخطاب بعد از ذکر بعضی از کلمات و بیان اولاد امام علی النقی فرموده است و ابو
 محمد الحسن المکری پسر او محمد علیهما السلام است و معلوم است آن پسر در نزد خواص
 اصحاب او و در پیش موثقین از اهل او و بعد از این حدیث و ولادت او را از حکیمه رضی
 عنها نقل نموده تا آنکه فرموده بعد از ذکر بعضی از علامات ظهور او و اخبار ظاهر شدن
 این مهند رضی الله عنه زیاد تر از این است که بحد و حصر بیاید و مناقب و فضائل مهند
 صاحب الزمان که غائب است از چشمها و وجود دارد در هر زمان بسیار است تا آنکه باز
 فرموده و بر او ختم شده خلافت و امامت و او هست امام از آن وقت که پدر او وفات کرده
 است تا روز قیامت و عیسی در عقب سر او نماز میکند و تصدیق میکند او را و شریعت
 جدش ناز می کند تمام شد کلام خواجه پارسا و جمعی از علماء اعلام او را مدح کرده اند
 مثل کفوی در اعلام الاخیار و شیخ عبدالرحمن جاهی و فضل جلی و مثل سید ابو
 الفضل موسی بن حین لازینی در شرح همان کتاب یازدهم از ایشان حافظ ابو
 الفتح محمد بن ابوالفوارس در کتاب اربعین خودش که چهل حدیث در فضائل حضرت

امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام نقل کرده حدیث چهارم از آن اینست که
 بسند صحیح از حضرت امام رضا و از جدش رسول خدا روایت نموده که فرمود هر
 کس دوست دارد که ملاقات کند با خداوند در خالیت که خدا از او اعراض نکند
 نیست و بر او بنظر رحمت توجه نموده باشد پس دوست بدارد علی را و هر کس دوست
 دارد که خداوند از او راضی باشد پس دوست بدارد پسر امام حسن را و هر کس دوست
 دارد که خوف بر او نباشد پس دوست بدارد حسین را و هر کس دوست بدارد که گاه
 او امرزیده باشد دوست بدارد علی بن حسین را و هر کس دوست بدارد که چشم روشن
 باشد دوست بدارد محمد بن علی را و هر کس دوست بدارد که کتاب او را بدست راست
 او بدهند دوست بدارد جعفر بن محمد را و هر که دوست بدارد که پاک و پاکیزه باشد
 دوست بدارد موسی بن جعفر را و هر کس دوست بدارد که خندان باشد دوست بدارد
 علی بن موسی را و هر که دوست بدارد که در جاث او بلند باشد و گاهان او مبدل
 بحضرات شود دوست بدارد محمد بن علی را و هر که دوست بدارد که حساب و اسان
 و داخل جنت دوست بدارد علی بن محمد را و هر که دوست بدارد که او را استکاران
 باشد دوست بدارد حسن عسکری را و هر که دوست بدارد که ایمانش کامل باشد
 و اسلام او خوب شود دوست بدارد پسر او صاحب الزمان مهدی را پس ایشانند
 چراغها در تاریکی و امامان هدایت و علمهای تقوی پس کیسه ایشان را دوست
 بدارد من ضامن میشود برای او جنة را از خداوند تمام شد کلام ابن ابی القوارس
 و مدح نموده او را این اثر در کتاب کامل و ذهبی رسول الاسلام

دوازدهم از ایشان شیخ عبدالحق الدهلوی البخاری المحقق در رساله خودش که در
 مناقب و فضائل امیر المؤمنین و سایر ائمه از اولاد او و احوالات ایشان نوشته فرموده
 است بعد از ذکر امیر المؤمنین و حسین و حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام
 و ایشان را امامان اهل بیت رساله اند واقع شده ذکر ایشان در کتاب خدا تا
 آنکه فرموده که بمحقق شرافت یافتیم بذکر همه ایشان در یک رساله علاوه تا آنکه
 فرموده بدان و ابو محمد الحسن عسکری علیه السلام پسر او محمد است و او معلوم است در
 نزد خواص اصحاب پدرش و موثقین او پس بعد از این نقل کرده قصه ولادت او را
 موافق آنچه خواجه پارسا در فصل الخطاب ذکر نموده تمام شد کلام شیخ عبدالحق
 و جمعی از علماء او را مدح کرده اند و از برای او کتابهای زیاده نقل کرده اند مثل عالم
 جلیل حسنان الهندی در امجد العلوم و مثل شیخ الادب البیداری در منتخب التوابع
 و مثل صاحب الباب صاحب کتاب سبعة المرجان و ذکر کرده اند که تصانیف او

یکصد جلد کتاب شده است سیزدهم از ایشان سید جمال الدین عطا الله بن فضل
الله الشیرازی النشاپوری در کتاب روضه الاحباب فرموده و عین عبارت آن
اینست کلام در بیان امام دوازدهم محمد بن الحسن علیهما السلام است توذیهایون
آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت بقول اکثر اهل روایت در مستصفیان
سنه دو بیست و پنجاه و پنج در سامره اتفاق افتاد تا آنکه فرموده و آن امام ذوی
الاحترام در کنیت و نام با حضرت خیر الانام علیه و اله تحف الصلوة و السلام ^{نفت} موا
دارد و مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان در القاب و منتظم است تا
آنکه فرموده و حضرت و اهب العطا یا ان شکوفه کلزار را مانند می بن ذکر یا سلام
الله علیهما در طفولیت حکمت کرامت فرموده و در وقت صبا بمرتبه بلند امامه
رسانیده و صاحب الزمان یعنی مهدی دوران در زمان معتمد خلیفه از نظر غائب
شد و بعد از این ذکر نموده اشتیاق خود را با آنجناب ظاهر شدن او را امید داشته
و بسیار تأسف کرده بغیبت او تا آنکه مدح و ثنا کرده بصاحب این بیات
بیای ای امام هدایت شعار که بگذشت جد غم از انتظار ز روهایون بیفکن نقاب
عیان ساز رخسار چو آفتاب برون ای از منزل اختفاء نمایان کن آثار مهر و وفاء
تمام شد کلام آن بزرگوار و ارجی از علماء اهل سنت مدح کرده اند و کتاب روضه
الاحباب او را توصیف نموده اند مثل صاحب کشف لظنون و مثل قاضی حسین
دیاربکری در تاریخ خمیس چهاردهم از ایشان حافظ ابو محمد احمد بن محمد بن
هاشم البلاذری که از اکابر علماء اهل سنت است و از محدثین ایشان است و خود
آنجناب از حضرت مهدی امام عصر حدیثی نقل نموده مسلسل و تصریح کرده در آن
با امامت و غیبت آنحضرت و آن حدیث را شاه ولی الله در کتاب ترجمه و در ساله
نواد خود از بلاذری مزبور نقل نموده و صورت آن اینست که بلاذری گفت حدیث
کرد مرا محمد بن حسن بن علی غائب امام عصر خود از پدرش حسن بن علی از علی بن محمد
از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی بن ابیطالب از محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و اله از جبرائیل سید ملائکه از خداوند تعالی سید السادات که
فرمود ای انا الله لا اله الا انا من قرأ بالتوحید دخل حصنی و من دخل حصنی امن
من عذابی و جمعی از علماء این حدیث را از او تصدیق نمودند مثل شمس بن جوزی و
سماعی در کتاب انساب کبیر و شاه ولی الله در کتاب مزبور و تفصیل این در کشف
الاستار است پانزدهم از ایشان شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن الخشاب
البغدادی در کتاب خود در تاریخ ولادت الائمة علیهم السلام بعد از ذکر بعضی از

از علی بن موسی از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی

احادیث در مناقب مهتد و ذکر اسم مادر او فرموده است که کنیت او ابو القاسم است
 و او صاحب دو نام است یکی خلف و یکی محمد و ظاهر میشود در آخر الزمان و بر سر او یک
 ابر همیشه سایه می اندازد از آفتاب و آن بر با او سیر میکند هر جا بیکه برود و نداء
 گردیده میشود از بالای سر او بصوت فصیح که این مهدی است تمام شد کلام ابن
 خطاب و جمعی از اجلای علماء و راو کتاب او را مدح و توصیف کرده اند مثل ابن
 خلکان در تاریخ خود و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و مثل سیوطی که مدح
 بلیغ نموده او را شایسته از ایشان شهاب الدین ابن شمس الدین الهندی معروف
 بملك العلماء در کتاب هدایت السعداء بعد از ذکر فضائل ائمه و احدا بعد واحد
 و ذکر احادیث معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناقب ایشان و اینکه
 ائمه از اولاد حسین نه نفر است فرموده اول آن نه نفر امام زین العابدین دوم امام
 محمد باقر سیم امام جعفر صادق چهارم امام موسی کاظم پنجم امام علی بن
 موسی الرضا ششم امام محمد تقی هفتم امام علی النقی هشتم امام حسن عسکری
 نهم امام حجة الله القائم الامام المهدي پس او را و ان مهدي عليه السلام غائب است
 و از برای او عمر زیادی هست همچنانکه در میان مسلمانان عیسای و یاسی خضر را
 عمر زیادی است و در کافرها از برای دجال و سامری عمر زیادی هست تمام شد
 کلام ملك العلماء و جمعی او را مدح و تعریف نموده اند مثل صاحب سبعة المرجان
 و مثل قاضی عبدالمتد که در شان او گفته پوست او علم و گوشت او علم و استخوان او
 علم است هفدهم از ایشان شیخ علی متقی ابن حاتم الدین ابن قاضی خان القرشي
 در کتاب مرقاة در شرح مشکوة بعد از ذکر احادیث دوازده خلیفه که از رسول خدا
 انهارا نقل کرده فرموده که شیعه حمل نموده اند این دوازده خلیفه را بر اینکه ایشان
 از اهل بیت رساله اند پس مثل علی بن ابیطالب است بعد از آن حسن و بعد از
 آن حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی
 الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن عسکری و محمد مهدی رضوان الله علیهم چنانکه
 ذکر نموده ایشان و از بده اولیاء و خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب و تابع شده بر
 او و ملائمه ما نور الدین عبدالرحمن الباقی در شواهد النبوة و ذکر کرده اند آن دو نفر
 بزرگوار فضائل و مناقب و کرامات ایشان را و در ذکر آن دو نفر فضائل ایشان را
 و د است بر جماعت رافضیان زیرا که رافضیان گمان میکنند بر اهل سنت که ایشان
 دشمن میدانند اهل بیت نبوت را و این گمان با اعتقاد فاسد و در هر کاسد ^{فضیان}
 است و اهل اهل ندارد تمام شد و اول این کلام هر چند که بیان اعتقاد شیعه است

ولکن آخر کلام آن عالم جلیل واضح است در اینکه اعتقاد اهل سنت نیز چنان است
و اعتقاد خودشان هم مثل شیعه است در امامت حضرت مهدی و غیبت او و بوجوب او
مدح نموده اند از علماء اهل سنت مثل شیخ عبدالقادر ابن شیخ عبداللہ در کتاب
نور سافر و مثل شیخ محدث شعرانی در لوائح اخبار و مثل شیخ حسان غلامی در
در سمیحة المرجان و غیر ایشان مجدد هم از ایشان عالم معروف فضل بن روزبهان
در ابطال الباطل که در رد علامه حلی نوشته و در شرح مطلب در کتاب فہم
الحق علامه بعد از ذکر فضائل حضرت فاطمه و ذکر مناقب اولاد او از ائمه و بعد از
سلام بھر یکی از چهارده معصوم با شعار فصیحہ و ابیات بلیغ فرموده
سَلَامٌ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ اَبِي الْقَاسِمِ الْقَرْمَزِيِّ الْهَدِيِّ سَيَطْلُعُ كَالْتَّمَنِ فِي غَايَةِ
يَجِيهِ مِنْ سَيْفِهِ الْمُنْتَقَى تَرَى بِمَلَأَ الْأَرْضَ مِنْ عَدْلِهِ كَمَا مَلِئَتْ جُورًا قُلُوبَ الْهَوَى
سَلَامٌ عَلَيْهِ وَآلِآئِهِ وَآبَاؤُهُ وَأَنْصَارُهُ مَا تَدُومُ السَّمَاوَاتُ تَمَامٌ شَدَّ وَحَاصِلٌ
کلامش آنکه سلام باد بر قائم منتظر که کنیت او ابوالقاسم و ازو شده است و جو
آن بزرگوار و نور هدایت است و زود طلوع میکند مثل افتاب در تاریکی و تیغ
بالک او نجات میدهد و می بینی زمین را پرگشته از عدل او همانکه پر شده بود
از ظلم هوا و هوش سلام بر او باد و بر پدران او و بر انصار او و مادران او و بر
همه تمام شد حاصل ابیات او و او محتاج بمدح و تعدیل حقیر نیست از جهة
شدت تعصب او یا شیعه چنانکه از این کتابش که در رد تلحج الحق علامه حلی
رضوان الله علیه نوشته معلوم میشود و از جهة اینکه علماء عامه و اهل سنت با این
کتاب او فخر میکنند و آن را قبول میکنند نوزدهم از ایشان التا صر لدین الله
احمد بن المستضی بنور الله از خلفاء عباسیہ و او بعد از تعمیر سرداب شریف در
ایام سلطنت خود در سال شصت و شش از هجری و بعد از فخر از بسبب تعمیر سرداب
شریف که محل ولادت حضرت مهدی است در خشب داخل از دیوار سرداب نوشت
بسم الله الرحمن الرحيم محمد رسول الله امیر المؤمنین علی ولی الله فاطمة الحسن بن
علی الحسین بن علی بن الحسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی
محمد بن علی بن محمد حسن بن علی القائم بالحق علیهم السلام و این علی بن محمد
است دوست اولاد محمد صلی الله علیه و آله و رحمه الله تمام شد پس معلوم شد که
او نیز اعتقاد بامامت حضرت مهدی داشته و او را امام و قائم دانسته است که
لفظ قائم را با نامهای پدران او با هم نوشته و این عمل را در محضر علماء آن زمان
کرده و اگر علماء آن زمان بحضور حضرت مهدی اعتقاد نداشتند هر آینه بآن واضی
نمیشد

و جمعی از علماء اهل سنت او را از محدثین و علماء شمرده اند و از او حدیث نقل کرده اند
مثل ابن سکینه و مثل ابن اخضر و مثل ابن بخادر و مثل ابن مغالی

بیستم از ایشان عالم ربانی و فاضل المعنی شیخ سلیمان ابن خواجه کلان بلخی خفیه صاحب
کتاب مستطاب ینابیع المودة و او در کتاب مذکور ثابت نموده بودن مهدی منتظر
قائم همان حجة بن المحسن عسکری علیه السلام و چند باب درین خصوص بیان فرموده
و از جهة شیوع آن کتاب حقیر کلمات او را و فرمایشات آن بزرگوار را در این نقل نکرد
و او محتاج بمدح نیست زیرا که او مرشد و مدرس و جامع شرعی و طریقه در زمان
خودش بوده است و جمعی کثیر از علماء اهل سنت شاگرد او بوده اند و الا آن بر کتاب او
اعتماد دارند بیت و یکم از ایشان شیخ الاسلام احمد جامی مرشد عارف و فاضل
الفضلاء است چنانکه شیخ عبدالرحمن جامی و صاحب ینابیع او را تعریف کرده اند
که او در سن پنجاه بود و رفت هجده سال در غار ماند و بغیر از علف چیزی نخورد
و بعد از هجده سال خداوند او را مأموور نمود بارشاد خالق و مرید او در زمان خود
ششصد هزار نفر گردید و یک کتاب تصنیف نمود هزار ورقه بود و تمام علماء و حکماء
از آن کتاب در حیرت ماندند و صاحب ینابیع فرموده که از کلمات او است خداوند
مقدس نماید سر او را و بما هبه کند از فیوضات و برکات آنکه بفارسی فرموده

من ز مهر حیدرم هر لحظه اندر دل صفا است از پی حید و حسن ما را امام رضا
است تا آنکه امامان را یک سبک مدح و فرموده عسکری نور و چشم عالم
است و آدم است همچو مهدیک سیه سالار در عالم کیا است تمام شد کلام
شیخ الاسلام و شناختی که جناب عبدالرحمن جامی و صاحب ینابیع او را مدح و توصیف
کرده اند و او را شیخ الاسلام نامیده اند بیت و دوم از ایشان صلاح الدین
صفدر در کتاب شرح دائره فرموده است بدو سبیکه مهدی علیه السلام او امام دوازدهم
از امامان و اول ایشان سید ماعلی است و اخرا ایشان یعنی دوازدهمین مهدی
رضی الله عنهم است تمام شد حاصل کلام او و او را صاحب ینابیع مدح و توصیف
کرده است بیت و سیم از ایشان او استاد شیخ عارف ابراهیم القادری الجلی
است چنانکه در ینابیع المودة از شیخ عبداللطیف حلبی سپر شیخ ابراهیم فرموده نقل
نموده که پدرم بمن فرموده بدو سبیکه من شنیدم از یکی از استاد های خود که از مشایخ
مصر بود که فرمود ما بیعت کردیم با امام مهتک علیه السلام تمام شد و جناب شیخ
قادری او استاد خود را درین قول تصدیق کرده و او را نیز شیخ عبداللطیف حلبی
و شیخ سلیمان صاحب ینابیع قول تصدیق نموده اند و مشایخ امام او را

نبرده اوجهت راجحه نبودن و باین بیت و چهارم از ایشان شیخ عبد الرحمن بسطامی صاحب کتاب درة المعارف در آن کتاب فرموده **وَيَنْهَرُ مِمَّ الْجَدُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَيُظْهِرُ عَدْلَ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَوَّلًا كَمَا قَدَّرَ رَبُّنَا عَنْ نَجِيِّ الرِّضَا** و در کتب دیگر از شیخ عسکری علیه السلام یعنی ظاهر میشود اول حروف محمد که می باشد از اولاد محمد و ظاهر میگردد عدل خداوند در میان مردم در اول چنانکه بتحقیق ما روایت کرده ایم ظاهر شدن عدل را از اولاد رسول خدا از حضرت علی بن موسی الرضا و این مطلب در علم حروف روشن آشکار و حاصل شده است یعنی کسیکه علم حروف را بداند که حفر باشد میداند ظاهر شدن عدل را بسبب ظاهر شدن قائم آل محمد و عالم جلیل صاحب نیایع بعد از نقل این بیت از بسطامی چنین فرموده است که اشاره کرده شیخ ما بسطامی بقول خود که روایت نموده ایم ما از علی بن موسی الرضا بآن حدیث که روایت کرده از شیخ محدث فقیه محمد بن ابراهیم الجوهری الشافعی در کتاب فراید سمطین با سند خود از از احمد بن زیاد از عبد خزاعی از امام علی بن موسی الرضا که در عجل گفته من قصیده خود را خواندم بر آنحضرت تا رسیدم باین بیت **خَرُجْ إِمَامًا لَا تُخَالِفُ وَاقِعُ يَوْمٍ عَلَى أَيْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ يُمَيِّزُ مَيْنَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَمْجِزُ عَلَى النِّعَاءِ وَالنَّقَاتِ** پس آن حضرت گریه شدید کرد فرمود ای در عجل روح القدس در زبان تو این بیت را گفته ای در عجل ایامی شناسی این امام را که ظاهر خواهد شد عرض کردم نه مگر افتد در میدانم که شما فرموده اید که یک امام از شما ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد کرد پس امام رضا فرمود بدرستی که امام بعد از من پسر محمد است و بعد از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجة قائم و او وقت انتظار کشید شد در زمان غیبت او و طاعت شد در زمان ظهور او پس بر میکند زمین را از عدل چنانکه بر شده باشد از ظلم و اما وقت ظهورش پس حدیث کرد بر من پدرم از پدران خود از حضرت رسول که مثل او مثل قیامت است و ناگهان ظاهر میشود تمام شد حاصل کلام محمد بن ابراهیم شافعی و این حدیث را شیخ بسطامی از او قبول و تصدیق کرده و صاحب نیایع شیخ سلیمان حنفی بسطامی را تصدیق نمود پس معلوم میشود که این سه نفر بزرگوار اعتقاد با امام دوازدهم و ظهور او بعد ازین دارند و در این اعتقاد مثل علماء سابق هستند

بیت و پنجم از ایشان شیخ مولوی علی اکبر بن اسد الله المودودی در کتاب مکارم النبوت در حاشیه ترجمه علی بن سهل فرموده است و بتحقیق گفته اند که خطا نکردن در حکم مخصوص است بانبیاء و شیخ علی بن سهل از آنست که بر علماء و دین حکم از جهته و حدیث

که وارد شده در شان مهتد امام وعده شده که او در حکم خطا نکند چنانکه این حدیث
در شان امام مهتد صاحب کتاب یواقیت ذکر فرموده است در اینجا نیکه فرموده که
تصریح نموده شیخ در فتوحات بر اینکه امام مهدی حکم میکند بر طبق آنچه که بر او
القاء میکند ملک الهام از شریعت پس او حکم میکند بآن الهام چنانکه اشاره
کرده رسول خدا بآن در حدیث مهتد که آن مهدی میآید در اثر من و خطا نمیکند
پس رسول خدا بماند سائید مهدی را که او بدعت کننده نیست و او مقصوم است
در حکم خود تمام شد و کلام او تفصیل دارد پس ازین کلام واضح شد که صاحب
مکاشفات نیز مثل شیخ علی بن سهل و مثل صاحب یواقیت و صاحب فتوحات
بوجود امام مهتد و بر عصمت او قائل شده است و تفصیل فرمایش صاحب مکاشفات
در کشف الاستار است و تصدیق علماء مزبور وارد در مدح او کافی است

بیت و ششم از ایشان شیخ عارف عبدالرحمن صاحب کتاب مرآت الاسرار فرمود
است که ذکر ان اقطاب دین و دولت و ان هادی جمیع ملت و دولت و ان قائم پاک
احمد و ان امام برحق ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی رضی الله عنه وی امام
دوازدهم از ائمه اهل بیت است مادرش ام ولد نرجس نام داشت و لادتش شب جمعه
پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامره واقع شد و امام دوازدهم در
کنیت و نام با حضرت رسالت پناهی موافقت دارد القاب شریف او مهدی و
حجة و قائم و منتظر و صاحب الزمان و خاتم اثنا عشر است و صاحب الزمان در وقت
وفات پدرش امام حسن عسکری پنجاه بود که بر مسند امامت نشست چنانکه
حق تعالی حضرت یحیی را در حالت طفولیت حکمت کرامت فرمود و عیسی را وقت
صبا بمرتبه بلند رسانید و همچنین او را در صغر سن امام گردانید و خوارق عادت
اونه چندان است که درین مختصر کفایت دارد تا آنکه بعد از نقل کلام عبدالرحمن
جای حنفی و کلام محی الدین عربی فرموده بجملا هرگاه دجال بد کردار پیدا شده بود
زنده محفی است و حضرت عیسی که بوجود آمده و محفی از خلق است پس اگر فرزندان
رسول خدا امام مهتد محمد بن حسن عسکری هم از نظر عوام پوشیده شد و بوقت خود
مثل عیسی و دجال موافق تقدیر الهی آشکارا گردد جای تعجب نیست از اقوال چندین
بزرگان و از فرموده ائمه اهل بیت رسول خدا و انکار نمودن از راه تعصب چندان
ضرورت نیست تمام شد کلام شیخ عبدالرحمن و از شاه ولی الله دهکود در کتاب
انتباه مدح نمود و از کتاب مرآت او نقل کرده است و این در مباحث او کافی است
بیت و هفتم از ایشان شیخ العرفه شیخ قطب مدار است که بخدمت حضرت

مهدی رسید و از او کتب فوضات و اداب و محسنات مموده و مدتی در محضر آنجا ماند همچنانکه شیخ عبدالرحمن احوالات او را در کتاب مرآت الاسرار بیان کرده و آن کتاب را از برای او نوشته و در آن کتاب بعد از بیان نمودن اینکه شیخ قطب مدار بمخدمت حضرت رسول خدا در باطن رسید و حضرت رسول نیز او را بمحضرت امیرالمؤمنین سپرد و در نزد حضرت امیر بمقامات عالییه رسید و از حق الحق شریعت بهره مند گردید و عرفان حقیقی حاصل کرد پس فرموده است آن زمان اسدالله الغالب او را بفرزند رشید خود که وارث ولایت مطلق است و محمد مهدی ابن عسکری نام داشت در عالم ظاهر با وی شنا گردانید و از کمال مهربانی فرمود که قطب مدار بدیع الدین را با اشاره حضرت رسالت پناه تربیت نموده بمقامات عالییه رساند بفرزندی قبول کرده ام شما نیز متوجه شد جمیع کتب اسمانی را از راه شفقت باین جوان شایسته روزگار تعلیم بکنید پس صاحب الزمان مهدی از کمال الطاف شاه مدار را در چند وقت دوازده کتاب و صحف اسمانی تعلیم نمود تا آخر آنچه در آن کتاب است پس شیخ عبدالرحمن عارف تصدیق نموده مرتب قطب مدار را دیدن او صاحب الزمان علیه السلام را و در کتاب اسرار خود نوشته پس خود جناب قطب و شیخ مزبور هر دو بدین ادعا همدیگر را مصدق میباشند بیست و هشتم از ایشان عالم جلیل و فاضل نبیل قاضی جواد ساباطی در بر همین ساباطیه در رد نصاری کلامی نقل کرده از کتاب شعبا بعد از آن فرموده پس میشود تعیین شد باین کلام حضرت مهدی رضی الله عنه بعینه از جهت صریح قول شعبا که بجمعه شنیدن باور نکنند تا آخر کلام شعبا که نقل کرده و اما جهت اینکه باید مراد از این کلام مهدی وعده باشد آنکه مسلمانان اجماع نموده اند بر اینکه آن مهدی رضی الله عنه حکم نمیکند مگر بباطن نه بظاهر و این حکم بباطن اتفاق میفاده از برای احدی از انبیاء و اوصیاء مگر برای مهدی رضی الله عنه و بعد از این ولادت آنحضرت را بیان نموده و اعتقاد شیعه را و اعتقاد جمعی از اهل سنت را نقل کرده و اینکه آن مهدی محمد بن حسن عسکری است فرموده و چون قول شیعه اقرب بود بقبول که از کتاب شعبا نقل کردیم و این نص با اعتقاد شیعه موافق بود و غرض من دفع ایراد بود از دین محمد صلی الله علیه و آله با قطع نظر از تعصب در مذاهب ذکر نمودم مطابق آنچه شیعه میگوید در جواب این نص که از کتاب شعبا نقل شد که نصاری بر مذهب اسلام ایراد نکنند و بدانند که آن شخص که بباطن حکم میکند آن مهدی محمد بن حسن است تمام شد حاصل کلام قاضی جواد و مدح و توصیف و محتاج

الیه نیست زیرا که او در اول امرش نصرانی بود و بعد اسلام اختیار نمود و او را کاتب
و معتبرین علماء اهل سنت است و در میان ایشان معروف است

بیت و نهتم از ایشان شیخ عارف سعد الدین محمد بن المویّد الحموی خلیفه مخم الدین
و ان بزرگوار یک کتاب در حالات و صفات و کمالات حضرت مهدی علیه
السلام جمع کرده چنانکه در مرآت الاسرار و در کتاب عقاید نسفیة عزیر الدین
عمر بن محمد نسفی از آن کتاب نقل کرده اند و باز نسفی در رساله که در تحقیق نبوت و
ولایت نوشته از او نقل نموده کلامی که در اخوان شیخ سعد الدین فرموده که در
در امت محمد صلی الله علیه و اله زیاد تر از این دوازده نفر نیستند و اخرا و لیا
و او است دوازدهم او مهدی صاحب الزمان علیه السلام است و در بیابیع بعد از
نقل این کلام از شیخ سعد الدین گفته که شیخ بعد از این فرموده و اما ولی آخر
او نائب آخر است و ولی دوازدهم است و نائب دوازدهم و خاتم الاولیاء است اسم
او صاحب الزمان است و مهدی است تمام شد کلام سعد الدین و او را جمعی از
علماء اهل سنت مدح کرده اند و بر کتاب او اعتماد نموده اند مثل صاحب مرآت
الاسرار و صاحب بیابیع و نسفی و مثل سید علی همدانی

سی و یکم از ایشان شیخ عارف عامر بن عامر البصری در قصیده خود که مستمان است
بذوات الانوار فرموده نود و نهم در معرفت صاحب وقت و ظهور او است پس گفته
إمام الهدی حتی متى انت غائب فمن علينا يا أبا وبه ترأث لنا
رايات جيشك قادمًا ففاح لنا منها روائح مُكّة تانکه فرموده
فجعل لنا حتى تراك قلّة الحُب لقاء محبوبه بعد غيبته حاصل معنی است ای
امام هدایت تا یکی تو غائب خواهی شد پس منت بگذار بر ما بظهورت ای پدر
مهربان ما در نشان بد و نمایان کن لشکر خود را بما که با علمها بیابند و راحه مشک
از آنها ساطع شود پس تعجیل کن در ظهور خود برای ما تا آنکه ببینیم ترا پس لذت
دوست در ملاقات دوست خود است بعد از غیبت آن دوست تا آخر قصیده
و این قصیده را از او علماء و عرفاء نقل کرده اند و در کتب و ذوات خود ثبت نموده
و این مدح او را کافی است از مدح ما در حان و توصیف و اصفان

سی و یکم از ایشان شیخ فاضل عارف صدر الدین القونوی در قصیده خود در شأن
حضرت مهدی موعود فرموده چنانکه صاحب بیابیع از او نقل کرده یوم یأمر
الله فی الارض ظاهراً علی ریح شیطانین یمنح الکفر یؤید شرع المصطفى و هو
آخراً و یمنع من میم با حکامها یدری و حاصل معنی است که آن مهدی وعده

شده قیام میکند و ظاهر میشود با مرخصی وند در میان بگوری چشم و رخم انفع دو
 شیطان و باطل میکند کفر و تائبید میکند شریعت حضرت مصطفی را و او است
 ختم کننده شریعت و این قصیده نوزده بیت است و همه آن در مدح و فضائل حضرت
 مهدی صاحب الزمان است و عارف فاضل سید حیدر الاملی گفته که شیخ صدر
 الدین کتب و رساله های خود را بمهدی صاحب الزمان نشان داده بود و جمعی کثیر
 مثل صاحب ینابیع و سید حیدر الاملی و شیخ عبدالرحمن جامی خفی و داماد و صوفی
 کرده سی و دوّم از ایشان شیخ العرفاء المولوی جلال الدین الصوفی الرومی در دیوان
 کبیرش در قصیده که در آن ائمه را مدح نموده اول آن اینست ای سرور مردان علی
 متان سلامت میکنند تا آنکه ائمه را یک بیک اسم برده و سلام برایشان کرده
 بعد فرموده است با میردین هادی بگو با عکری مهدی بگو با آن وای مهدی بگو
 متان سلامت میکنند تمام شد کلام ملای روی سی و سیم از ایشان و شاعر
 العرفاء شمس المعرفه شمس الدین تبریزی شیخ المولوی الرومی او هم از جمله علماء الصوفیه
 معترف بمهدی صاحب الزمان است و او را امام دوازدهم میدانند و در اشعار خود
 حضرت مهدی را مدح کرده و اقرار بوجود او نموده است سی و چهارم از
 ایشان سید نعمت الله الولی او هم از مشایخ صوفیه است و اقرار بوجود مهدی و امامت
 او نموده و او را امام دوازدهم دانسته سی و پنجم از ایشان سید نسیمی است او هم مثل
 شمس تبریزی و شاه نعمت الله وای اقرار بوجود مهدی و امامت او و اینکه او صاحب
 الزمان و امام دوازدهم است کرده چنانکه این اعتقاد را بآن سه نفر در ینابیع نسبت
 داده است و ایشان را مدح نموده و ایشان را از عرفاء اهل سنت دانسته مثل ملائی
 روی سابق و بعد از ذکر ایشان و نسبت این اعتقاد را بآن بزرگواران فرموده است که
 قدس الله ارواحهم و همه کند بر ماعرفان و برکات ایشان را ذکر نموده اند در اشعار
 خود مدح مهدی را در مدایح ائمه اهل بیت رضی الله عنهم در آخر ایشان و مدح
 مهدی را متصل بمدح ائمه اهل بیت پس این کار و مدح ایشان مهدی را از جمله ادله
 هست بر اینکه امام مهدی رضی الله عنه متولد شد و هر کس تتبع و جستجو کند
 آثار آن بزرگواران را که از کمالین و عارفین میباشند مییابد امر را واضح بعینه
 تمام شد کلام شیخ سلیمان خفی و فرمایش او در مدح ایشان و از عرفاء اهل سنت
 بودن ایشان کافی است و بعد از معلوم شدن اینکه شمس تبریزی از عارفان اهل سنت
 است با اعتقاد صاحب ینابیع خفی حال جلال الدین روی معلوم میشود زیرا که او
 در طریق شمس بوده است بالضرورة و یقیناً سی و ششم از ایشان شیخ عارف

محمد مشهور بفتح ع و تاء در کتاب منتهی الصفات خود فرموده است بعد از تعداد
 ثمة يك بك صد هراون اولیا روی زمین از خدا خواهند مهد را یقین
 یا الهی مهدیم از غیب او تا جهان عدل گردد آشکار مهدی هادی استاج
 اتقیا بهترین خلق برج اولیا ای ولای تو معین آمد بر دل و خانه همدو
 شد ای تو ختم اولیا این زمان و زمره معنی نواز جان جان ای تو هم
 یید او پنهان آمد بنده عطار ثنا خوان آمد تمام شد و او را شیخ جاس
 در صفات مدح نموده و عبد العزیز دهلوی او را بعد از آنکه از اکابر و اعظم اهل
 ست شمرده است گفته که در شریعت و طریقت از قرن تا قدم بیا ایشان مهد
 اهل ست است و این در مدح او کافی است سید منتم از ایشان عالم عارف ستید
 بن شهاب الدین همدانی در کتاب خود موسوم بمودة القری در مودت دقم از انکاب
 قرا و اعتراف بوجود مهدی و امامت او را اینکه او امام دوازدهم است نموده و
 جمعی از علماء او را مدح کرده اند بلکه مبالغه در مدح او نموده اند مثل صاحب
 انکاب الاثر و اعلام الاخبار و فوائج و گفته اند که او بخداست چهار صد اولیا
 رسیده است سی و هشتم از ایشان شیخ محمد مصری در کتاب اسعاف الراغبین
 که در مصر طبع شد و صاحب ینابیع از او نقل نموده است که او قرا و اعتراف بوجود
 امام مهدی کرده و او را امام دوازدهم دانسته و صاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی
 او را مدح و توصیف کرده و کتاب او را از کتب معتبره دانسته و بران اعتماد نموده است
 و این در مدح کافی است سی و نهم از ایشان فاضل یارع عبد الله بن محمد مطهر
 شافعی اشعری در کتاب ریاض زاهرة در فضل اهل بیت النبی و عترته الطاهرة
 فرموده است پس امام اقل علی ابن ابیطالب رضی الله عنه است و ائمة را يك بيل نام
 برده و فرموده است باز دهم امام حسن عسکری پس امام علی النقی دوازدهم امام محمد
 مهدی پس او رضی الله عنه است و بتحقیق گذشته نصرت صحیح با امامت او در ملت
 اسلام از حضرت رسول خدا و از جد او علی بن ابیطالب رضی الله عنه و از سائر
 اجداد او که همه ایشان اهل شرف و صاحب مراتب بوده اند و او است صاحب تیغ و
 قانم منتظر چنانکه وارد شده در خبر صحیح و از برای او قبل از ظاهری شدن او و غیبت
 است تا احکام او و مدح او محتاج بیان نیست زیرا که او از جمله اعظم و اکابر
 علماء اهل ست است و در مدینه منوره بوده و معروف و مشهور است
 چهارم از ایشان ابوالمعالی محمد سراج الدین الرفاعی در کتاب خود که موسوم بصحاح
 الاخبار در نسب سادات فاطمیه اخبار است فرموده در بیان حال امام علی النقی

علیه السلام واما امام علی النقی فادری پس امام حسن و امام حسین
 امیر و دلیل و عسکری و نجیب است تا آنکه فرموده از برای او پنج اولاد است امام حسن
 و حسین و محمد و جعفر و عایشه پس اما امام حسن عسکری پس بعد از او از اولاد یک نفر
 و او صاحب سرداب است و حجة منتظر علی الله امام محمد مهدی علیه السلام است و اما
 همین امام مهدی پس ذکر نکرده اند از برای او اولاد را و در جای دیگر بحث امامت
 بعد از ذکر اینکه امامت در اولاد حضرت امام حسین است فرموده که ختم شده با اولاد
 او این شأن امامت علاوه بر آنکه بدرستی که حجة منتظر امام مهدی علیه السلام از
 ذریه امام حسین است تمام شد کلام او و او محتاج به مدح نیست مثل شیخ محی الدین
 عری زیرا که سلسله رفیعیه با و منتهی میگردد و این چهل نفر از علماء و عظاما و عرفا
 اهل سنت را نقل کردیم در این رساله مختصره از جهت این باین عدد و الاعداد معتقد
 بر امامت حضرت مهدی از ایشان زیاد تر ازین مذکورین است چنانکه از فرمایش
 شیخ ابوبکر البیهقی الشافعی در کتاب شعب الایمان معلوم میشود بعلت آنکه او
 بعد از ذکر اختلاف مسلمین در خصوص امام مهدی علیه السلام و بعد از ذکر
 اعتقاد شیعه اثنا عشریه درباره او و اینکه اوحی و موجود است و غائب فرموده
 و موافقت کرده است ایشان را درین اعتقاد جماعتی از اهل کشف تمام شد
 و مراد او از اهل کشف غیر محی الدین و امثال او است از ان جماعه که در سابق ذکر
 نمودیم زیرا که شیخ بیهقی زمانش مقدم بر ایشان است و همچنین بعضی از علماء
 شیعه قول بوجود امام مهدی و غیبت او و امامت او را و اینکه او امام دوازدهم است
 صاحب کتاب انساب طالبیه نسبت داده و نیز بر عمار الدین الحنفی و بر مولا حسین
 الکاشفی و بر ضیاء الدین خوارزمی نسبت داده و چون ما تصریح نمودیم خود ایشان را ندیده
 بودیم ازین جهت اسم ایشان را در اسامی تصریح کنندگان ننوشتیم و اکفای بذكر همان
 چهل نفر کرده که با جماعه شیعه اثنا عشریه در وجود مهدی و امامت و غیبت و ظاهر
 شدن او بعد ازین موافقت دارند رضوان الله علیهم

باب دوم در ذکر و نقل چهل حدیث صحیح و معتبر از کتابهای معروفه و معتبره اهل
 سنت و از اکابر و اعظم محدثین ایشان در فضائل و مناقب و کمالات و خوارق عادات
 حضرت حجة ابن الحسن عسکری صاحب الزمان امام مهدی قائم منتظر علیه و علی
 ابائیه الافلاک الحجة والسلام است حدیث اول جناب شیخ عبد الرحمن جای
 حنفی در کتاب شواهد النبوة با سند خود که صحیح و معتبر دانسته از حکیم عمه حضرت
 امام حسن عسکری نقل کرده است که گفت روزی دو خدمت حضرت امام حسن عسکری

بودم پس آنحضرت بمن فرمود که امشب در منزل ما بمان حکیمه گفت عرض کردم چه فرمود
بدوستیکه خداوند تعالی در امشب بر من یک پسر خلف عطا خواهد فرمود عرض
نمودم ای نوری من از کدام یک از زنان بدوستیکه من در نجس خواتون از حمل
ندیدم فرمود ای عمة مثل نجس مثل مادر حضرت موسی است و اثر حمل او ظاهر نمیشد
شد مگر در وقت ولادت پس من شب را ماندم پس نصف شب من و نجس بن باز
برخاستیم و از نماز شب فارغ شدیم پس من در نفس خود گفتم که صبح نزدیک است و از
فرموده امام چیزی ظاهر نشد پس ناگاه امام حسن عسکری از مقام خود مراند کرد و فرمود
ای عمة تعجیل مکن پس برگشیم بنزد نجس و او را مضطرب دیدم و او را بسینه خود چسبانده
و بر او قل هو الله و انا انزلناه و آیه الکرسی خواندم پس از بطن نجس صوته شنیدم
که هر چه من خواندم او نیز میخواند پس ناگاه دیدم که خانه روشن گردید پس پیری
دیدم که بسجده افتاده و او را برداشتم پس امام حسن از حجره خود مراند کرد که پسر مرا
بمن بیاور و او را بخدمت او آوردم و او را نشانید در بر خود و زبان در دهان او گذاشت
و فرمود تکلم کن ای پسر من پس آن پسر خواند وَ تَزِيدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الدِّينِ تَا اخرايه
و ان پسر ناف بریده و خسته شده بود و در بازوی راست او نوشته شده بود جَاءَ الْحَقُّ
وَرَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوًّا پس چند تا مرغ سبز دیدم که احاطه بر آن
پسر نمودند پس امام حسن یکی را از آن مرغان خواند و فرمود بگیر این پسر مرا و حفظ کن
او را تا آنکه خداوند اذن بدهد در باز او پس بدوستیکه خداوند عالم امر خود را
تمام خواهد کرد عرض نمودم این مرغ چیست و این مرغان چیستند فرمود این جبرائیل
است و آنها ملائکه رحمتند و بعد از آن پسر را از آن مرغ گرفت و فرمود ای عمة
ای عمة او را بمادرش برسان تا آنکه چشم او روشن باشد و غمگین نشود و بداند که
که وعده خداوند حق است و لکن اگر مردم نمیدانند پس برگرداندم او را بمادرش
تمام شد حدیث و در این حدیث اسرار غریبه است تا مقل باید کرد

حدیث دوم نیز شیخ عبدالرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة نقل کرده با سند
معتبر خود و فرموده است که روایت کرده کسی دیگر که وارد شدم بخدمت حضرت امام
حسن عسکری و عرض کردم یا بن رسول الله بعد از شما کیست خلف و امام پس داخل شد
بخانه دیگر پس بیرون آورد یک طفل را گویا که او مثل ماه شب چهاردهم بود و در سن
سه ساله بود پس فرمود اگر تو در نزد خداوند عزیز و مکرم نبودی این طفل را بتو نشان
نمیدادم و این پسر معشایم رسول خدا و کنیت او کنیت پیغمبر است و این پسر است که
زمین را بر کند از عدل و داد خواهی همچنانکه بر شد باشد و تمام شد حدیث

و این حدیث دلیل واضح است بر آنچه علماء اثنا عشریه میگویند و اعتقاد دارند
حدیث سیم نیز جناب شیخ جامی حقی در آن کتاب با سند معتبر خود نقل کرده که کسی
دیگر روایت نموده که روزی بمخدمت امام حسن عسکری مشرف شدم و دیدم در طرف
راست او یک پرده او بخته شده از در خانه پس عرض کردم ای سید من کیست صاحب
امرا مامت بعد ازین پس فرمود پرده را بالا کن پس من پرده را بالا کردم پس یک پیری
بیرون آمد در غایت طهارة و نظافت و بر طرف راست از روی او یک خاله بود و از برای
او ذوائب بود پس نشست در روی زانوی حضرت امام حسن پس حضرت فرمود این پسر
صاحب شماست پس آن پسر از روی زانوی آنحضرت برخاست و حضرت با و فرمود
ای پسر من داخل خانه شو تا وقت معلوم و معین شد پس داخل شد بخانه و من بحضرت
بر او نظر میکردم حضرت فرمود برخیز و نظر کن بخانه و بین در خانه کیست من برخاستم و بر
آن خانه نگاه کردم و در آن خانه احدی را ندیدم تمام شد و این حدیث مثل سابق
دلالة دارد بر آنچه شیعه اثنا عشریه میگویند حدیث چهارم خواجه پارسا بخاری حقی
در کتاب فصل الخطاب با سند خود که معتبر دانسته روایت کرده است که حکیمه خاتون
دختر ابی جعفر محمد جواد رضی الله عنه عمه ابی محمد حسن عسکری بیار دوش میشت
حسن عسکری را و از برای او دعا میکرد و از خداوند مسئلت میکرد که یک پسر او بدهد
و حسن عسکری یک کنیزی از برای خودش اختیار نموده بود نام او نرجس پس در شب
نیمه شعبان حکیمه بمخدمت آنحضرت آمد در سال دویست و پنجاه و پنج آنحضرت فرمود
ای عمه امشب در نزد ما باش پس او نیز مانند پس و قتی که صبح شد نرجس مضطرب گردید
و حکیمه برای او برخاست و مولود را دید و او را برداشت و بمخدمت حسن عسکری رضی الله
عنه آورد در حالتیکه آن پسر خسته شده و ناف بریده و شسته شده بود پس او را
گرفت و دست خود را بر پشت او و بر چشم او مالید و زبان خود را بدندان او گذاشت
و اذان بگوش راست او و اقامه بگوش چپ او خواند بعد فرمود ای عمه این را بپرستاد
و من او را بنام درش دادم و برگشتم بمخدمت آنحضرت پس دیدم آن مولود در پیش پدرش
نشسته و لباس در دزد و از برای او انقدر نورایت است که تمام قلب مرا گرفت
پس عرض کردم ای سید من آیا در نزد تو علی درباره یمن مولود مبارکت هست که بمن
بفرمائی یا نه فرمود ای عمه این پسر انتظار کشیده ما است و این بشاوت داده ناهست
پس سجده شکر نمود و بعد از این من تردد میکردم بنانه آنحضرت پس روزی رفتم و
او را ندیدم و عرض نمودم ای سید من چه شد و چه کردی بید ما و بر انتظار کشیده
شده ما فرمود ای عمه او را سپردم بآن خدای که بنام او موسی پسر خود را با و سپرد تمام شد

و درین حدیث نیز اسرار و معجزات هست و موافق است با حدیث شیعه اثنا عشریه
حدیث پنجم باز شیخ عبدالرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة بسند معتبر خود روایت
کرده که کسی گفت مرا معتمد عتابة باد و تو قدر دیگر فرستاد بیا مره و گفت حسن بن علی
عسکری وفات نموده و زود برود و بجانهاش هجوم ببرد پس کس را که دیدید سر او را
ببزد من بیاورید پس ما در قیام و داخل خانه حضرت امام حسن شدیم پس دیدیم يك
خانه با طراوت و نظافت گویا که بتا تازه فارغ شده از آن و در آنجا پرده دیدیم از در
خانه او بران در پرده را بالا نمودیم پس سر را به رادی دیدیم و داخل سرداب شدیم پس دریای
دیدیم و در قضا آن حصیر بود در روی آب فرش شده و در روی آن يك مردی
خوش روی نماز میکرد و هیچ بر طرف ما التفات نفرمود پس یکی از رفقاء ما بر آن آب
داخل شد و غرق شد و من دست او را گرفتم و او را بیرون کشیدم و آن رفیق دیگر من
داخل آب گردید و مثل سابق غرق شد پس او را نیز بیرون نمودم پس بجهت افتادیم و
عرض کردم ای صاحبخانه معذورم بدار قسم بخداوند نمیدانستم این را و نفهمیدم که اینجا
میآیم و توبه کردم از آنچه نمودیم پس ابدا بسوی ما التفات نکرد و ما برگشتیم بسوی معتمد
و قصه را باو نقل کردیم بیا گفت این قصه را پنهان کنید و با حدی نگویید و اگر این
سرا فاش کنید گردن شما را میزنم تمام شد و این حدیث را بعینه خواجه یارسانا
در فصل الخطاب نقل کرده و این حدیث مشتمل است بر سه مجزوه اول در یاشدن
سرداب دوم بودن حضرت مهدی در روی حصیر بالای آب سوم غرق شدن
آن دو نفر و عدم قدرت یافتن ایشان با حضرت و حدیث نیز موافق روایات شیعه
است حدیث ششم شیخ فقیه عبدالله بن احمد بن محمد بن خطاب در کتاب خود در
تواریخ موالید الائمه نقل کرده با سند خود از ابوبکر احمد بن نصر بن عبدالله بن فتح
الدارع النهرانی از صدقه بن موسی از علی بن موسی الرضا که آنحضرت فرمود بدو
خلف صالح از اولاد حضرت حسن بن علی عسکری است و او صاحب الزمان است و او
هست مهدی و هدایت کننده خلق تمام شد و بعد از نقل این حدیث دو حدیث
دیگر درین مضمون نقل کرده است و از جهت تکرار حقیر آنها را نقل نکرد و درین مضمون
احادیث در کتب شیعه در حد تو اتر است حدیث هفتم شیخ محدث فقیه علی متقی
بن قاضی خان قرشی نقل کرده در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان با سند
خود که معتبر و صحیح دانست از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت نموده که
آنحضرت فرمود میشود از برای صاحب این امر یعنی مهدی غائب شدن در بعضی
شما را اشاره نمود بدست خود بسوی ناحیه کوه ذی طوی تا آنکه از آن ظهور او میاید

یکی از دوستان او که با او می‌شود و ملاقات می‌کند بعضی اصحاب می‌شد و این می‌گوید
 شما چند نفر هستید می‌گویند ما چهل نفریم پس می‌گوید چطورید شما اگر صاحب خودنا
 مهد را ببینید پس می‌گویند قسم بخداوند اگر مهدی حمله کند بر کوهها ما نیز حمله
 میکنیم با او پس فردا نیز میاید بنزد ایشان و میگوید انتخاب کنید از میان خودتان ده
 نفر را پس انتخاب میکنند و با ایشان می‌آیند بخدمت حضرت مهدی و آن بزرگوار ظهور
 خود را در شب دیگر با ایشان وعده میدهد تمام شد و یک حدیث دیگر نیز قریب باین
 مضمون روایت کرده از حضرت امام حسین علیه السلام و این نحو احادیث در کتب معتبره
 شیعیه زیاد است حدیث هشتم صد لائمه موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب روا
 کرده از نجم الدین بن محمد از ابوطالب حسن بن محمد از محمد بن احمد از حسن بن علی از احمد بن
 محمد از جده شاحد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از
 سلیم بن قیس ملاح از سلمان محمدی که گفت وارد شدم بخدمت رسول خدا دیدم امام
 حسین در روی زانوی آنحضرت نشسته و پیچیده بود و در او می‌مکید و بر او
 می‌گوید قوافای و پیرافای و برادرافای و پدرافایان هستی و تو امانی و پیر امانی و برادر
 امانی و پدر امانی و تو حجتی و پیر حجتی و برادر حجتی و پدر نه نفر حجتی که از صلب تو
 خواهند شد و هفتم از ایشان قائم ایشان است تمام شد و این مضمون احادیث در
 کتب معتبره اثنا عشریه متواترات و این حدیث نص صریح است در امامت دوازده امام
 و در حجت بودن هر یک از ایشان از برای خواص و عوام و دلالت آن واضح است در اینکه
 نهم از اولاد حضرت امام حسین قائم اهل بیت است همچنانکه جماعت اثنا عشریه اعتقاد
 دارند و می‌گویند حدیث نهم باز لخطب خطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب به
 اسناد خود از ابن شاذان از احمد بن محمد از علی بن عثمان موصلی از احمد بن محمد بن صالح از
 سلیمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید از زید بن جابر از سلمه از ابی سلیمان
 راعی رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا که میگفت در
 آن شب که مرا با اسمان بردند خداوند جل جلاله فرمود اَمَّا الرَّسُولُ فَمَا أُتْرِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ
 پس من عرض کردم وَالْمُؤْمِنُونَ فرمود رات گفتمی و کدام کس را خلیفه کرده در میان امت خود
 عرض کردم افضل ایشان را فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود
 ای محمد بدو تنبکه من مطلق شدم بر زمین پس ترا از زمین برگزیدم و مشتق کردم از برای تو یک
 نامی از نامهای خودم پس ذکر نمیشوم من در موضعی مگر آنکه ذکر میشوی تو با من پس منم محمود
 و تویی محمد پس بعد از آن مطلق شدم بر زمین در مرتبه ثانیه پس برگزیدم از زمین علی را و
 مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خودم پس منم اعلا و او است علی ای محمد بدو تنبکه من

خلق کردم ترا و خلق نمودم علی را و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نوزحم
و شان دادم و لایت شما را بر اهل اسمانها و زمینها پس هر کس و لایت شما را قبول کند و
دورزد من از مؤمنین میشود و هر کس از انکار کند از کافران میگردد ای محمد اگر یک
بنده از بندگان من انقدر بر من عبادت کند تا آنکه منقطع شود و یا آنکه بوسیده گردد
بعد ازین و لایت شما را انکار نماید من او را نمیا مرزم مادامیکه اقرار بولایت شما نکرده
باشد یا محمد ای دوست میداری که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من
پس فرمود نظر کن بطرف راست عرش پس نظر کردم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی
حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
محمد و حسن بن علی و حضرت مهدی در میان نورشک ایستاده اند و نماز میخوانند و حضرت
مهدی علیه السلام در میان ایشان مانند ستاره درخشنده است پس خداوند عالم
فرمود ای محمد ایشانند حجتهای من و او مهدی است که طلب خون خواهد کرد از عترت
نواست و قسم بعزت و جلال خودم که او است حجت واجب بر اولیاء من و او است انتقام
کننده از دشمنان من تمام شد و این حدیث شریف مضمون است آنچه را که اثنا
عشریه اعتقاد دارند از حجه بودن این چهارده نفر و ظاهر شدن حضرت مهدی
صاحب الزمان بعد از این و خوشنواهی و از دشمنان اهل بیت و امتیاز او در میان
انوار سایر امامان چنانکه بعد از این انشاء الله خواهد آمد و مضمون این حدیث
در احادیث معتبره شیعه بسیار است و در اخبار معراج علماء نقل کرده اند
حدیث دهم ایضاً الخطب الخطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب با سند خود
روایت کرده است از ابی اسحق از حرث و از سعد بن بشیر و از علی بن ابیطالب
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود من وارد میشوم بر شما در حوض کوثر
و تو یا علی ساقی هستی و حضرت حسن دور کنند دشمنان و حضرت حسین امر کنند
و علی بن الحسین فرض کنند و محمد بن علی نشر کنند و جعفر بن محمد سوق کنند و
موسی بن جعفر حصر کنند و عثمان و دشمنان و قمع کنند منافقان و علی بن موسی
زینت دهند مؤمنین و محمد بن علی نازل کنند اهل جنة بدرجات ایشان و علی
بن محمد خطیب شیعه و تزویج نمایند ایشان بچهار العین و حسن بن علی چراغ اهل جنة
که روشنائی اهل بهشت بخرد و او است و مهدی علیه السلام شفیع ایشان است در دنیا
و آن وقت که خداوند اذن نمیدهد برای شفاعت احد را مگر برای آنکس که میخواهد
او را واضی میشود از او تمام شد و این حدیث دلیل واضح است بر اینکه این دوازده
نفر در نزد خدا اجل حلاله شان بزرگ دارند خصوصاً حضرت مهدی علیه السلام و

اینکه این مهدی پسر حضرت حسین کرمی است که نیز پانیکه او مرغان و محبوب خداوند است و
 اینکه از برای او است شفاعت کبری و بزرگ چنانکه اثنا عشریه میگویند
 حدیث یازدهم ابو عبد الله حدیث بن عیاش در کتاب مقتضب الاثر با سند خود از وکیع بن
 جراح و از ربع بن سعد و از عبد الرحمن بن سابط روایت نمود که حضرت حسین بن
 علی علیه السلام فرمود از ما دوازده مهدی است اول ایشان حضرت امیر المؤمنین است
 و از ایشان نهم از فرزندان من است و او هست و آنم بحق که زنده کند خداوند با و زمین را
 بعد از مردن او و غالب کند خداوند با و دین را بر همه دینها هر چند مکرده دارند مگر کان
 و برای او غیبتی است که برگردند در آن جمعی از دین و بدر سنی که صابر در غیبت و بر ازان
 و تکدیب مردم بمنزله مجاهد است باشد نیز در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله
 تمام شد و این حدیث نص صریح است در بودن مهدی علیه السلام امام دوازدهم
 و بودن او غائب و اینکه امیدوار شوند بر ظهور مثل جهاد کنند است در راه خدا
 در نزد رسول خدا و مثل این حدیث احادیث بسیار در کتب شیعه اثنا عشریه وارد شده
 است و در کتب غیبت نقل کرده اند حدیث دوازدهم نیز در آن کتاب روایت کرده است
 از عبد الرحمن بن صالح و از حسین بن حمید و از اعمش و از محمد بن خلف طاطری
 و از از رازان و از سلمان گفت روزی بخدمت حضرت رسول خدا وارد شدم پس
 چون نظر کرد بمن فرمود ای سلمان خداوند عزوجل مبعوث نکرد هیچ پیغمبر را مگر آنکه
 قرارداد برای او دوازده نقیب عرض کردم یا رسول الله بتحقیق که من دانسته ام این را
 از اهل کتابها فرمود ای سلمان ای شاخختی دوازده نقیب مرا که خداوند ایشان را برگزید
 برای امامت بعد از من گفتم خداوند و رسول او دانایانترند پس حضرت ذکر فرمود مبدء
 خلقت خود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر امام را علیهم السلام و فضیلت شناختن
 ایشان را تا آنکه سلمان میگوید گفتم یا رسول الله آیا میشود ایمان بایشان بدون
 معرفت نامها و نسبهای ایشان فرماید نه ای سلمان پس گفتم یا رسول الله کجا خواهد شد
 برای من معرفت ایشان فرمود شناختی تا حسین را انگاه سید العابدین علی بن الحسین انگاه
 فرزندان او محمد بن علی الباقر علم الاولین و الاخرین انگاه جعفر بن محمد لسان صادق
 خداوند انگاه موسی بن جعفر کظم کنند غیظ خود با صبر در راه خداوند انگاه علی بن
 موسی راضی با مر خداوند انگاه محمد بن علی جود کنند و برگزید انشا و خداوند انگاه
 علی بن محمد هدایت کنند بسوی خداوند انگاه حسن بن علی ساکت و امین انگاه
 محمد بن حسن مهدی ناطق قائم بحق خداوند تا آخر حدیث که طول دارد و صاحب
 مقتضب بعد از ذکر این حدیث فرمود که سوال کردم از ابوبکر محمد بن عرجه بای حافظ

از حال محمد بن خلف طاطری پس گفت ابو محمد بن خلف بن موهب طاطری است ثقة
و مأمون است و ازین کلام معلوم میشود که باقی روایة سند این حدیث در نزد اهل سنت
معروفند و ازین حدیث معلوم میشود که مهدی وعده شده همان حجت بن حسن ^ع
علیه السلام است و او قائم بحق و اینکه دوازده امام و دوازده نقیب و دوازده خلیفه
ایشان هستند چنانکه علماء اشاعریه اعتقاد دارند و ایشان را امام میدانند
حدیث سیزدهم ابضا صاحب کتاب مقتضب روایت کرده از ابو محمد عبدالله بن اسحق
خراسانی معتدل از روایة اهل سنت و او از شهر بن خوش و او از سلمان فارسی که گفت
بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسین بن علی علیهما السلام بر زانوی آنحضرت
بود که ناگاه حضرت رسول بتمام مل در رخساره اینکریت و فرمود ای ابو عبدالله تو
سید از سادات و امامی از امامان و پدر نه نفر امام که نهتم ایشان قائم ایشان است
و امام اعلم احکم افضل ایشان است تمام شد حدیث چهاردهم نیز در کتاب
روایت کرده از محمد بن عثمان صیدانی و از غیر او بسند معتبر از جابر بن عبدالله انصاری
که گفت رسول خدا فرمود بدرستی که خدا بتعالی برگزید از روزها و روز جمعه را و از شبها
شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و برگزید مرا و علی را و برگزید از علی حسن و حسین را
و برگزید از حسین حجت های گمراهان را که نهتم ایشان قائم اعلم احکم ایشان است
تمام شد و از این دو حدیث شریف امامت دوازده امام معلوم میشود و افضلیت
ایشان از همه واضح میگردد چنانکه اشاعریه میگویند و همچنین ظاهر میشود افضلیت
حضرت مهدی بسایر امامان و اعلم و احکم بودن آنحضرت از باقی ائمه پس ممتاز بود
حضرت مهدی علیه السلام ببعض امتیازات از جانب خداوند در احادیث معتبره ثابت
گردیده چنانکه در بعضی از بابها خواهد آمد و اما اگر مراد با فضیلت و اعلم و احکم بودن
آنحضرت غیر از امتیازات است پس ثابت نشد و شیعه قبول ندارند
حدیث پانزدهم نیز صاحب کتاب مقتضب بسند صحیح و معتبر خود روایت نموده از سلمان
از ام سلمه در خبر طویله و بسیار عجیب و غریب که این زن بخدمت رسول خدا و علی مر
و حسن عجبی رسید و هر کدام یک علامت امامت بر ام سلمه داده اند و خلافت خوشانرا
از رسول الله ثابت نموده اند تا آنکه آن زن ام سلمه نام بخدمت حضرت امام حسین
مشترف شده میگوید پس ملاقات کردم حضرت حسین علیه السلام را و من شناخته
بودم نف و وصف او را در کتابهای سابقه باوصاف او و نه تن دیگر از فرزندان او
بصفات ایشان مگر آنکه من نمیشناختم شمائل او را بجهت صغر سن او پس نزدیک او
رفتم و او در محلی از محلات مسجد بود پس گفتم یا نجیب تو کیستی از من مقصود تو ام

ای ام سلیم من وصی اوصیاء ام ومن پدر نه نفر امامان هدایت کنندگان من من وصی
برادر من حسن و حسن وصی پدرم علی است و علی وصی جدم رسول خدا است صلی الله
علیه وسلم پس من تعجب کردم از سخن آنحضرت و گفتم چیست علامت این فرمود سنگریزه
برایم بیاورد پس سنگریزه برایش از زمین برداشتم ام سلیم گفت پس نظر کردم بوی او
که انرا در کف خود گذاشت و آن را مانند آرد فرو کرد انگاه آن را خمیر کرد پس آن را
یا قوت سرخی کرد پس انرا بخاتم خود مهر کرد پس ثابت شد نقش در آن انگاه آن را بمن
داد و فرمود نظر کن در آن ای ام سلیم ایا چیزی در آن می بینی ام سلیم گفت پس نظر
کردم در آن پس دیدم در آنجا رسول الله و علی و حسن و حسین و نه امام که اوصیاء اند
از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که نامهایشان با هم موافق بود مگر دو نفر از ایشان
یک از آن دو نفر جعفر و دیگری موسی علیهما السلام و چنین خوانند بودم در آنجیل پس
تعجب کردم انگاه گفتم در نفس خود که خدا بے غای عطا فرمود بمن دلایلی که عطا کرد انهارا
بکسانیکه پیش من بودند پس گفتم ای سید من اعاده فرما بر من علامت دیگر را پس تقسیم
کرد آنجناب نشسته بود و برخاست و دست راست خود را کشاند بوی اسنان پس قسم
بخداوند دیدم که گویا آن عمودی بود از آتش و هوای اشکاف تا آنکه از چشم پنهان شد
و او خودش ایستاده بود و از این کلاله و ملالہ نداشت ام سلیم گفت پس من بزمین قدام
و بیهوش شدم و بجال نیامدم مگر بآنحضرت که دیدم درد مستی طاقه از آس و ریحان
بود و بان میرد نوراخ بینی مراد من واقع میسایم تا ایناعت بوی خوش آن طاقه آس
و آن در نزد من است و نه بزمیر به شد و نه ناقص و نه چیزی از بویش کم شد و من وصیت
کردم اهل خودم را که آن را در کفن من بگذارند پس گفتم ای سید من کیست وصی تو فرمود
آنکس که بکند مانند آنچه من کردم تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث را در
مقتضب بچند طریق معتبر از روایه عامه روایت کرده است و مرحوم مجلسی در جلد هفتم
بخارم بطریق اهل سنت و هم بطریق شیعه روایت کرده و در کتاب نجم الثاقب بطریق
اهل سنت نقل کرده است و الحاصل این روایت در نزد علماء شیعه و سنتی معروف است
و این حدیث شریف دلیل واضح و برهان لا محاله است در امامت دوازده امام و در اینکه
از ایشان معجزات صادر شد و در اینکه تا نهتم از اولاد حضرت حسین امام است و معلوم
است که تمام ایشان حضرت مهدی است و اینکه این امامان باین ترتیب در کتابهای ام
سابقه بوده چنانکه ام سلیم گفت و اقرار نمود حدیث شریف هم نیز صاحب مقتضب
از طریق اهل سنت روایت نموده از او در وقتی که گفت شرفیاب شدم بخداست امام جعفر
صادق پس فرمود چه سبب که آمدن تو بنزد من بطول کشید گفتم حاجتی مرا عارض شد در

گفته که سبب شد که شرفیایم بخدا مت شمایا طول کشید فدای تو شوم فرمود چه دیدی در
 آنجا گفت دیدم عجم تمام ازید را بر آب سوار و قرآن حایل کرده و فقها و کوفه دور او را گرفتند
 در حالتیکه میگفت ای اهل کوفه منم علم میان شما و خدا یغالی بتحقیق که شناخته ام
 آنچه در کتاب خداست ازناسخ و منسوخ پس حضرت ابو عبد الله صادق فرمود ای
 معاویه بن مهران بیا و از آن صحیفه را پس صحیفه سفیدی آورد و بمن داد و فرمود بمن
 بخوان این از آن چیزهاست که در نزد ما اهل بیت است که بمیراث میرسد بزرگواران
 ازین که از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خواندم آن را پس دیدم در آن
 دو سطره بطراوی که ان لا اله الا الله محمد رسول الله و سطره دوم ان عداة الشهور
 عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات فيها اربعة حرم ذلك
 الدين القيم علي بن ابي طالب والحسن بن علي والحسين بن محمد بن
 علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن
 بن علي والخلف منهم الحجة لله عليهم السلام انما فرمود ای داود ایا میدانی که در
 کجا و چه زمان نوشته شده گفت ای فرزند رسول خدا خداوند دانای تراست و رسول او
 و شما فرمود پیش از آنکه خلق شود ادم بد و هزار سال پس زید را تباد میکنند و میبرد
 تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت دوازده امام و نص صریح
 است در امامت حضرت مهدی خلف صاحب الزمان و خلف از القاب حضرت
 است و معنی بودن او خلف باقی ماند است از اهل بیت رسول خدا چنانکه فرمود
 و اخلف منهم الحجة لله یعنی باز ماند از امامان حجت خداوند است
 حدیث مفقود هم نیز صاحب مقتضب روایت کرده با سند خودش از عبد الصمد بن علی
 و او از عبید بن کثیر ابی سعد عامری و او از نوح بن جراح و او از یحیی بن اعمر و او از زید بن
 وهب و او از سواة بن عامر و حارث بن عبد الله و حارث بن شریب و هر یک خبر دادند
 که ایشان نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند پس هرگاه حضرت امام حسن پیش
 میآمد میفرمود مرحبا ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و هرگاه حضرت حسین
 پیش میآمد میفرمود پدرم فدای تو ای پدر پسر بهترین کنیزان پس کسی عرض کرد
 یا آنحضرت که یا امیر المؤمنین چه شد شما را که انرا محسن میگویند و این را نجس میگویند
 و کیست بهترین کنیزان فرمود ما در این مفقود و او را در آن شد عتد بن الحسن بن
 علی پس این حسین و دست مبارک را بر حسین علیه السلام گذاشت تمام شد پس این
 حدیث شریف دلالت واضح نمود بر اینکه حضرت مهدی از اولاد حسین است و
 ما ذرا و بهترین کنیزان است مثل مادر حضرت اسمعیل و بلکه واضح شد که امتیاز

حضرت حسین در نزد حضرت امیرالمؤمنین از حضرت حسن سبب پدر بودن حسین
بمحضر مهدی غائب و مفقود و آواره شد و این مضمون در احادیث اثنا عشریه وارد
گردید حدیث مهدی نیز صاحب مقتضب گفته که از ائمه اخبار ما بهره و غریب
آن و عجیب آن و از مضمون و مکنون آن در عهد امامان و نامهای ایشان خبر روایت
جاء و درین منذ راست از قس بن ساعدی ایادی که جاور در مجدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وارد شد و سلمان رضی الله عنه از او پرسید از خبر دادن قس بن
ساعده از رسول خدا و امامان بعد از او و حضرت رسول و اصحاب کوش میکردند تا
آنکه گفت یا رسول الله بتحقیق که حاضر بودم که بیرون رفت قس از مجلسی از مجالس خود
بسوی صحرائی که درختان خاردار و درختان سمره و سدر داشت و او شمیری حایل
کرده بود پس ایستاد در شب نورانی چون آفتاب و بلند نمود بشو آسمان رؤ و انگشتان
خود را پس نزدیک رفتم پس شنیدم از او که میگفت بار خدایا ای پروردگار هفت
آسمان بلند و هفت زمین فراخ متقی محمد و بحق سه محمد که با و است و چهار علی و دو
سبط بزرگوار و نه درختان یحیی جعفر و همام کلیم که اینانند نقباء و شفعا و راههای
روشن و ورثه انجیل و حفظ کنند تنزیل بر عدد نقباء بنی اسرائیل و بکشند کان گمراهان
و نابود کنندگان با طاهها و راست گوین که برایشان برخواهد خاست قیامت و بایشان
میرسد شفاعت و برای ایشان است از جانب خداوند فرض طاعت انگاه گفت بار خدایا
کاشکی من درک میکردم ایشان را هر چند پس از سختی عمر و زندگانی من باشد انگاه ابیات
خواند و بشدت گریه و ناله کرد پس جاور در نزد حضرت رسول خدا سوال از نامهای
ایشان کرد پس حضرت فرمود در آن شب که مرا با آسمان بردند خداوند وحی نمود بمن که سوال
که از رسولان که پیش از من مبعوث شده اند که بچه را مبعوث شدند پس بایشان گفتم بچه
چه مبعوث شدید و از برای چه خداوند تعالی شما را فرستاد بجهت مردم همه گفتند
بر نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب و امامان که از شما خواهد بود انگاه وحی نمود خداوند
عالم بشو من که ملتفت شوا از طرف راست عرش پس ملتفت شدم پس دیدم علی و حسن و حسین
و علی بن حسین و حماد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و
عنه بن محمد و حسن بن علی و مهدی را که در میان از نور که نماز میکردند پس پروردگار
تبارک و تعالی بمن فرمود که اینها جمتهای منند برای ولایت من و این مهدی انتقام کننده
است از دشمنان من تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث بر همان لایح است در
امامت دوازده امام و در اینکه ایشان در کتابهای گذشته و در صحف که برانبیاء نازل
شد بوده اند و ذکر جمیل آن بزرگواران با حضرت مهدی خرا از زمان در زمانهای سابقه

ذكر جهل حجة العلماء اهل سنة كدرشان

و فرمایند سالفه بوده چنانکه اعتقاد شیعه بر آنست و در صورتیکه مثل قس بن ساعد
که وصی پیغمبر است در زمان خود این ائمه را شفیع خود کند در نزد خداوند و ایشان را
با رسول خدا قرین کند در فضیلت معلوم میشود که امامانند و حضرت مهدي حجة بن حسن
عسکری علیهم السلام اخرا ایشان است و خداوند با و انتقام خواهد کشید از دشمنان دین
اسلام و بلکه از حدیث معراج که در این خبر کتاب مقتضب ذکر شد معلوم میشود که جمیع
انبیاء و مرسلین بجهت بشارت نبوت حضرت رسول خدا و اظهار امامت حضرت ائمه
هدی علیهم السلام مبعوث شده اند چنانکه این مطلب را حقیق در کتاب تحفة الشیعة در
بیان ظهور حضرت حجة بن الحسن در تفسیر آیات نازل در شان آنحضرت و رجعت سائر
الائمة ثابت و واضح کرده است از کتب معتبره شیعه پس این حدیث نیز موافق احادیث
اشنا عشریه است در فضیلت حضرات ائمه و ظاهر شدن حضرت حجة علی الله فرجه

حدیث نوزدهم ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در کتاب هدایت
السعداء بسند معتبر خود روایت کرده است که رسول خدا فرمود بعد از حسین بن علی
ابطالب از پسران اوست نفر امام است که اخرا ایشان قائم علیهم السلام است

حدیث بیستم نیز در آن کتاب با سند خود روایت کرده است از جابر بن عبد الله
انصاری که گفت وارد شدم بمحمد مت حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا و
دیدم که در پیش روی او لوحی بود و در آن نامهای امامان از فرزندان او بود پس
شمردم بازده نام را که اخرا ایشان حضرت علیه السلام بود تمام شد و این دو حدیث
شریف که جناب شهاب الدین بن عمر در کتاب هدایت که از برای هدایت السعداء
و اشخاص معاد تمند نوشته دلیل واضح است در امامت دوازده امام و در اینکه امامت
منحصراست بر ایشان و در اینکه اخرا ایشان قائم است و از اولاد حضرت حسین است
و نهم است از اولاد او و درین مضمون احادیث در کتب شیعه مجد قوا تراست

حدیث بیست و یکم نور الدین علی بن محمد مکی مالکی در کتاب فصول المهمة با سند خود
روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت بیرون آمد حضرت ابی محمد حسن بن علی عسکری
رضوان الله علیه پیش از وفات خود بدو سال و خبر داد مرا بمخلف بعد از خود انگاه امر بیرون
آمد بسو من پیش از وفاتش به روز و خبر کرد مرا بمخلف باینکه او پسر او است بعد از او
تمام شد حدیث بیست و دوم نیز در کتاب فصول المهمة با سند خود از ابی هاشم
روایت کرده است که گفت گفته به ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام جلالت
قیمانغ است مرا از اینکه از تو سوال کنم آیا رخصت میدهی که از تو سوال کنم فرمود
سوال کن گفته پس من ایاب را بر تو فرزند هست فرموداری گفت نه چنانکه روی دارد

کجا از سوال کنم فرمود و در مدینه تمام شد و این در حدیث تریف که علی بن محمد مالک
روایت نموده است دلیل واضح است بر اینکه حضرت خالف صالح مهدی صاحب الزمان
پس حضرت امام حسن عسکری است و اینکه امام بعد از خالف مهدی است چنانکه در
این مضمون احادیث بسیار در کتب معتبره شیعه وارد شده است و تعیین امامت بعد از
امام حسن عسکری در خالف صالح مهدی علیه السلام گردیده است و صاحب فصول المهمة این
احادیث را صحیح دانسته و آنها را در کتاب خود نقل فرموده است
حدیث بیست و سیم سید جمال الدین عطاء الله در کتاب روضه الاحباب بعد از ذکر
اختلاف در حضرت مهدی و بعد از تطبیق اخبار صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق
مهدی بر آنکه شیعه اثنا عشریه میگویند کرده روایت نموده بسند معتبر خود از جابر بن یزید
جعفی که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که میگفت که چون
خداوند تعالی نازل نمود بر رسول خدا این آیه را یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم گفتم یا رسول الله میشناسیم ما خدا و رسول او را پس کیستند
صاحبان امر که خدا تعالی اطاعت ایشان را فرمود ساخته باطاعت تو فرمود ایشان
خلیفه های منند بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است انگاه حسن انگاه حسین
انگاه علی بن حسین انگاه محمد بن علی معروف بباقر و زود است که درک میکنی او را ای جابر
پس هرگاه ملاقات کردی او را از من با و سلام برسان انگاه صادق جعفر بن محمد انگاه
موسی بن جعفر انگاه علی بن موسی انگاه محمد بن علی بن محمد انگاه حسن بن علی
انگاه حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان خداوند محمد بن حسن بن علی
و این کسیست که خداوند فتح میکند بدست او مشارق و مغارب زمین را و این کسیست
که غیبت میکند از شیعه و دوستان خود غیبتی که ثابت نمیداند در آن در قول بامامت
او مگر آنکه از فرموده خدا تعالی دل او را برای ایمان جابر گوید گفتم یا رسول الله آیا در
غیبت آن امام شیعه انتفاع یا بند فرموداری قسم بآن خدا اینکه مبعوث فرمود مرا به
پیغمبری که ایشان فوراً میثوند بنور او و منتفع شوند بولایت او مثل انتفاع مردم ب
انقباب هر چند که ابر او را بالا گیرد ای جابر این از اسرار مکنونه خداوند است پس بنهان
دار آن را مگر از کسیکه اهل ان باشد تمام شد و این حدیث نص واضح است در امامت
دوازده امام و اینکه دوازدهم از ایشان حضرت مهدی صاحب الزمان است و دلیل واضح
است در اینکه حضرت رسول خدا از حضرت مهدی خبر داده است و غائب شدن او را
بمردم بیان فرموده است و اینکه غیبت او از اسرار خدا تعالی است و اینکه هر کس غیبت
او و امامت در ایام غیبت او قائل نباشد انکس ایمان ندارد و اینکه فتح بلاد تمام

و بخون و سایش و اسود که بندگان خداوند عالمین در زمان او خواهد شد و بدست
او حدیث بیست و چهارم محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دقایق النواصب خود
از طریق اهل سنت روایت کرده از حضرت صادق از پدرش از پدرانش از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود خبر داد مرا جبرئیل از رب العزة جل جلاله که فرمود کسی که
عالم باشد که نیست خدا بی جزاات یگانه من و اینکه محمد بنده و رسول من است و اینکه
علی بن ابیطالب خلیفه من است و اینکه ائمه از فرزندان او حجت های منند داخل میکنم
ایشان را در جنت خود بر حمت خود و نجات میدهم او را از آتش بعفو خود و مباح کنم
بر او همسایگی قرب خود را و واجب گردانم برای او کرامت خود را و تمام کنم بر او نعمت
خود را و بگردانم او را از خاضه و برگزیده خود تا آنکه فرمود پس جابر بن عبد الله انصار
برخواست و گفت یا رسول الله کیستند ائمه از فرزندان علی فرمود حسن و حسین سید جوانان
اهل جنت انگاه سید العابدین در زمان خود علی بن الحسین انگاه باقر محمد بن علی
و زود است که در کفنی او را و چون او را در کف کردی از من بر او سلام برسان انگاه صادق
جعفر بن محمد انگاه کاظم موسی بن جعفر انگاه رضا علی بن موسی انگاه تقی محمد بن علی
انگاه نقی علی بن محمد انگاه زکریا حسن بن علی انگاه پسر قائم بحق مهدی که پر کند زمین را
از عدل و داد خواهی چنانکه پر شد از جور و ظلم ای جابر اینها خلیفه ها و اوصیاء و
اولاد و عترت منند کی که اطاعت کنند ایشان را پس بتحقیق که مرا اطاعت کرده و
کسی که عصیان کنند ایشان را پس بتحقیق مرا عصیان کرده و کسی که انکار کنند ایشان را
یا یکی از ایشان را پس بتحقیق که مرا انکار کرده و بسبب ایشان نگا هدارد خدا و نذا سمان را
که بر زمین نیفتد مگر باذن او و بایشان حفظ فرماید خداوند زمین را که مضطرب
نکند اهلش را تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت و خلافت
دوازده امام و در اینکه دخول جنت و نجات از آتش موقوف است بر اقرار بر امامت
ایشان و اینکه اقرار بر امامت آن دوازده نفر مثل اقرار بر سالت رسول خدا صلی الله
علیه و آله است بلکه مثل اقرار بر توحید خدا و نداشت و در اینکه خلافت و امامت
منحصراست بر ایشان لا غیر و اینکه امام دوازدهم حضرت قائم مهدی پسر امام حسن
عسکری علیه السلام است و برهان لایح است در اینکه آن بزرگوار عالم را پر از
عدل خواهد فرمود و اینکه انکار او و عدم اقرار بر امامت او و قائل نشدن بر ظهور
او مثل انکار همه ایشان است حدیث بیست و پنجم شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد
حموی در کتاب فراید التمهیدین با سند معتبر خود روایت نمود از حضرت رضا علیه
السلام که کسی از انجذاب پرسید که کیست قائم از شما اهل بیت نزد چهارم از فرزندان

من پسر خاتون کنیزان که پاك ميكند خداوند زمین را با او از هر جوری و پاکیزه میفرماید
 او را از هر ظلمی و او است که شك میکنند مردم در ولادت او است صاحب غیبت پیش از
 ظهورش تمام شد و این حدیث شریف که جناب شیخ الاسلام نقل کرده و معتبر دانسته
 دلالة دارد بر بودن حضرت مهدی پسر حسن عکری علیهما السلام و امامت او و بر
 غیبت او و بر اینکه بعد از غائب شدن او جمعی نیاورند در ولادت او شك خواهند کرد
 چنانکه جمعی از اهل سنت ولادت او را منکرند و میگویند بعد ازین متولد خواهد شد
 و پسر امام حسن عکری نمیدانند او را و الحاصل حدیث دلالة دارد بر وجود مبارك او
 در زمان غیبت او و ظاهر شدن او بعد از غیبت او و پاك کردن او روی زمین را
 از ظلم حدیث بیست و ششم این شهر آشوب در مناقب خود از طریق اهل سنت و از
 روایات علماء عامه بسند معتبر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت شنیدم از رسول
 خدا که فرمود اما مهتا بعد از من دوازده نفر هستند نه تن ایشان از صلب حسین است
 که نهم ایشان مهدی است تمام شد و این حدیث نیز دلالة دارد بر امامت دوازده امام
 و بر اینکه نه نفر از ایشان از صلب حضرت حسین است و نهم ایشان حضرت مهدی است
 و از واضحات است که نهم از فرزندان حسین مهدی صاحب الزمان پسر امام حسن عکری
 علیهما السلام است و معنی مهدی هدایت کننده خلقت است بهدایت تام و تمام و معلوم
 است که این هدایت و مهدی بودن او که حضرت رسول خدا و پدرانش که خبر داده اند
 بعد ازین خواهد شد حدیث بیست و هفتم نیز در آن کتاب بطریق اهل سنت بسند
 معتبر از عبد الله بن محمد بغوی از علی بن جعد از احمد بن وهب از ابی قبیصة شریح بن محمد
 غنیم از نافع از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و
 آله فرمود یا علی من بذیر امت خویشم و تو هادئ ایشان و حسن قائم ایشان است و حسین
 شائق ایشان است و علی بن الحسین جامع و جمع کننده ایشان است و محمد بن علی عارف
 ایشان است و جعفر بن محمد کاتب ایشان است و موسی بن جعفر محصى ایشان است و
 علی بن موسی عبود دهند و نجات دهند ایشان است و محمد بن علی دور کنند دشمنان
 ایشان و نزدیک کنند مؤمنان ایشان است و علی بن محمد عالم ایشان است و حسن بن
 علی معطی ایشان است و قائم خلف شاف و شناسند و شاهد ایشان است إِنَّ فِي ذَلِكَ
 آيَاتٍ لِّمَنْ يَتَذَكَّرُ تمام شد و این حدیث شریف که عبد الله بن عمر بن الخطاب نقل کرده
 دلیل واضح است بر امامت دوازده امام و بر فضیلت ایشان از سایر امت و اینکه حضرت
 مهدی پسر حسن عکری علیهما السلام قائم است و خلف و باقی ماند از پدرانش است
 و شافع و شاهد و شناسند امت است در روز قیامت و این فضیلت بزرگ است از بزرگ

مهدی خلف حدیث بیست و هشتم شیخ احمد بن ابراهیم بن حسن بن علی املی در
 اربعین خود با سند معتبر خودش روایت کرده است از محمد نوفلی که گفت خبر داد مرا
 پدرم و او خادم امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود از آنحضرت که فرمود خبر داد
 مرا پدرم حضرت کاظم او از پدرش حضرت صادق و او از پدرش محمد باقر و او از پدرش
 زین العابدین و او از پدرش سید الشهداء و او از پدرش سید الاوصیاء و او از حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی کسیکه خوشنودش میکند که ملاقات کند
 خداوند را در حالتیکه او اقبال فرموده بر او و راضی است از او پس موالات کند با تو
 ذریه تو تا کسیکه اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است و ختم میشود ائمه با او
 تمام شد و این حدیث شریف دلالت واضح دارد بر اینکه رضا خداوند و خوشنودی
 از بندگانش موقوف است بموالات علی و اولاد او و بر اینکه ختم امامت و خلافت
 بآن کسی خواهد شد که در نام و کنیت موافق است با حضرت رسول خدا و واضح است
 که او حضرت مهدی صاحب الزمان پس امام حسن عسکری علیهم السلام است و در این
 مضمون احادیث در کتب معتبره شیعه بسیار است و اعتقاد ایشان است از جهت
 وجود این اخبار معتبره که شیعه و سنی روایت کرده است

حدیث بیست و نهم ابن عقیاش در مقتضب بسند خود روایت نموده از جابر بن یزید
 جعفی که گفت شنیدم از سالم پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب میگفت شنیدم از رسول
 خدا که فرمود بد رستیکه خدای عز و جل وحی فرستاد بسو من در آن شب که مرا بسو
 خود برد که ای محمد که را خلیفه خود کردی در زمین بر امت خود و او سر او را تر بود باین
 گفتم ای خدای من بر ادم را فرمود علی بن ابیطالب را گفتم بلی ای پروردگار من فرمود
 ای محمد من واقف و گاه شدم بر زمین پس برگزیدم ترا از آن پس ذکر نمیشوم تا آنکه
 تو با من ذکر شوی انگاه در مرتبه دوم بنظر علی نگاه کردم بآن پس اختیار کردم از آن علی بن
 ابیطالب را پس گرداندم او را وصی تو پس توئی سید الانبیاء و علی است سید الاوصیاء
 انگاه مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خود پس منم علی و او است علی یا محمد بد رستیکه
 من خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور انگاه عرضه داشتم ولایت
 ایشان را بر ملائکه پس هر که قبول کرد آن را از مقربین شد و هر که انکار کرد آن را از کافران
 شد ای محمد اگر پند از بندگان من عبادت کند مرا تا اینکه منقطع انگاه ملاقات
 نماید مرا با انکار ولایت ایشان داخل میکنم او را در آتش خود انگاه فرمود ای محمد آیا
 دوست داری که ایشان را ببینی گفتم بلی فرمود پیش برو در جوار خود پس پیش رفتم تا گاه
 دیدم علی بن ابیطالب را و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی بن جعفر بن محمد

و موسی بن جعفر علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة قائم را که گویا
مثل ستاره درخشان است در وسط ایشان پس اقامت ای پروردگار من کیستند اینها فرمود
امامانند و اینکه ایتاده حلال میکند حلال مردم میکند حرام مرا و انتقام میکند
از دشمنان من یا محمد و را دوست دارد زیرا که من او را دوست دارم و دوست دارم کسی
که او را دوست دارد جابر گفت چون سال از حجر کعبه برگشت او را متابعت کردم گفتم ای
ابا عمر و قسم میدهم ترا بخداوند ایا کسی خبر داد ترا باین نامها غیر از پدرت گفت اما حدیث از
رسول خدا صلی الله علیه و آله پس نه و لکن بودم من باید درم در نزد کعبه احبار پیشند
او را که میگفت بدو سبکه امامان این اقامت بعد از پیغمبر خود بر عدد نقیاء بنی اسرائیل
و پیدا شد علی بن ابیطالب پس گفت کعب بن مقفع اول ایشان است و یازده نفر از فرزندان
او و نامید کعب ایشان را بنامهای ایشان در توره تا آخر خبر که در باب دوم از پنجم الثاقب
ذکر شده است پس این حدیث شریف دلالت واضح دارد بر امامت دوازده امام و اینکه
ایشان شان عظیم در نزد خداوند دارند و اینکه مقرب ولایت ایشان مؤمن و منکر ولایت
ایشان کافر و برهان واضح است در بودن حجت قائم دوازدهم از ایشان و در امتیاز او از
ایشان بزیادتی و او و سفارش مخصوص از جانب خداوند درباره او و اینکه او ظهور خواهد
کرد و از دشمنان دین خداوند انتقام خواهد کشید و آخر حدیث دلیل واضح است در
اینکه امامت منحصر است با ولاد حضرت امیر المؤمنین بعد از خودش چنانکه احادیث
درین مضمون بسیار ذکر شد بدانکه اخبار معراج حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
متعدد است اولاً از جهت تعدد معراج آنحضرت چنانکه مرحوم صدوق در کتاب
خصال نقل کرده که معراج آنحضرت صد و بیست مرتبه واقع شد و در هر مرتبه سفارش
از خداوند بدوستی حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه علیهم السلام زیاد تر از آنچه در مرتبه
سابقه سفارش شده بود و ثانیاً از جهت تعدد راوی احادیث معراج که هر یک در مجلس
از مجالس حضرت پیغمبر بنحو مخصوص شنیدند کیفیت آن را و ثالثاً شاید یک راوی مثل جابر
عبد الله و مثل او را شناسایی که دوستی بخاندان ولایت و امامت دارند و عدد در مجالس متعدد
از معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده تا آنکه از برای سایر مردم نیز امامت ائمه
و فضیلت ایشان واضح شود با وجود علم خود بر آن همچنانکه جابر بن عبد الله در مجالس
متعدد به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید و از پیغمبر با و سلام رسانید
و سفارش آنحضرت را با و رسانید و لقب باقر را از جانب رسول خدا در مواضع عدید
با و داده و همچنین است حدیث معراج که خودش دانسته و باز هم پرسیده از جهت اظهار
دوستی خودش با ائمه و از جهت دانستن دیگران پس در میان احادیث معراج ابداً منافات

و اختلاف ندارد هر چند که اخبار متعدده از يك راوی بوده باشد فضلا از اينكه از راويها
متعدد باشد حديث سي و يكم شيخ فقيه واعظ يوسف بن قزعلي بغدادی حنفی در كتاب
تذكرة الخواص از امت بعد از اعراف بوجود حضرت مهدی و بودن او پسر حضرت امام
حسن عسکری و اقرا او بود مهدی م م دوازدهم بسند خود روايت کرده از عبد العزيز
بن محمود بن البرز از پسر عمر که گفت فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ظاهراً
میشود در آخر الزمان يك مردی از اولاد من نام او مثل نام من است و کنيت او مثل کنيت
من است و بر ميکند زمين را از عدل همچنانکه بر شد با شد از ظلم پس بن مهدی است
و بعد از نقل اين حديث فرموده و اين حديث مشهور است و تحقيق خارج نموده يعني روايت
کرده ابو داود و زهری از حضرت علي رضي الله عنه در معنای اين حديث و روايت
همچاه باقی نماند باشد از زمانه مگر يك روز البته خدا آن روز را طولانی ميکند تا آنکه
خدا مبعوث کند از اهل بيت من کسی را که زمين را پر کند از عدل تمام شد و اين حديث
نيز دليل واضح است در ظهور مهدي از اولاد امير المؤمنين در آخر الزمان و همنام و همکنيه
بودن ن مهدی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از علومات است که آن
بزرگوار حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام است چنانکه در احاديث ديگر
واضح و اشکار گردید حديث سي و یکم شيخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن خطاب در
كتاب نواليد الاثمة بسند معتبر خود روايت کرده از جراح بن سفيان و از طا هر بن هرون
از پدرش هرون و از پدرش موسی بن جعفر و از پدرش جعفر بن محمد که فرمود خلف
صالح از اولاد من خواهد شد و او است مهدی و نام او محمد است و کنيت او ابو القاسم
و ظهور ميکند در آخر الزمان و گفته میشود بر ما در وصيقل و در روايت ديگر فرموده
گفته میشود بمادرش نرجس تمام شد و اين حديث دليل صريح است در اقامت ظهور
حضرت قائم مهدی و بودن او پسر حضرت امام حسن عسکری زیرا که کسی از اولاد حضرت امام
جعفر صادق بغير از آن بزرگوار همنام و همکنيه حضرت رسول خدا نيست خصوصاً مادر او
نرجس باشد و دليل است در ظاهر شدن آنحضرت در آخر الزمان چنانکه در احاديث
سابقه ذکر شد حديث سي و دوم شيخ محمد بن ابراهيم الجوينی الشافعی در فرائد السمطين
با سند خود روايت کرده از احمد بن زياد و از دجيل بن علي الخراعی گفت من انشاء کردم
يك قصيده از برای قای خودم علي بن موسی الرضا رضي الله عنه و در حضور آنحضرت
خواندم آن را تا آنکه رسيدم وَ قَبْرِ بَعْدَ لَيْلٍ زَكِيَّةٍ فرمود من هم دو بيت انشاء
ميکنم و آن را بقصيده خود ملحق کر کنم بلی ملحق ميکنم فرمود وَ قَبْرِ بَطْنٍ نَالِهَا مِنْ
مُحِبَّةٍ تَوَقَّدَ بِالْأَنْشَاءِ بِالْحَقِّ قَاتٍ يَا مُحْسِنُ حَقِّ بَعَثَ اللَّهُ تَائِبًا نَسِيتُ عَنْكَ اللَّهُمَّ وَ

الکثرات در عمل گفت ما از دنیا پیش نصرت من باقی نماند و خود را خوانده تا آنکه رسید
خروج امام لا محالة واقع بقوله على امير الله والكرات بميز فنيا على حق وباطل وبعز
على النعماء والنفقات پس گریه کرد حضرت امام رضا گریه شدیدی بعد از آن فرمود ای
دعبل روح القدس در زبان تو مانع کرده است یا بیشنا پیران امام را گفتم نه مگر آنکه من
شنیدم ظاهر شدن يك امام را از شما اهل بیت که بر میکند زمین را از عدل و داد خوا
پس فرمود بدرستی که امام بعد از من پسر محمد است و بعد از او پسر او علی است و بعد از او
پسر او حسن است و بعد از او پسر او حجت قائم است و او است انتظار کشیده شد در زمان
غیبت او و اطاعت کرده شد بعد از ظاهر شدن او پس بر میکند زمین را از عدل و حسن
همچنانکه پرسید باشد ز ظلم و اما وقت ظهورش پس تحقیق حدیث کرد بمن پدرم از پدر
خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود مثل او منیل قیامت است که ناگهان واقع
شود تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است برینکه مهدی صاحب الزمان پسر
حضرت امام حسن مکتبی هست و اینکه انحضرت امام دوازدهم است و غائب خواهد شد
و در زمان غیبت او شیعیان انتظار می خواهند کشید و بعد از ظهورش مردم اطاعت او را
خواهند کرد و زمین را بر از عدل خواهد نمود و اینکه وقت ظاهر شدن او را کسی نمیداند
مثل روز قیامت بلکه این حدیث يك معجزه است از حضرت امام رضا که خبر از غیبت
دارد و اینکه را بیان فرموده موافق واقع مثل احادیث گذشته که از حضرت رسول خدا
و سایر ائمه نقل شده که از غیبت خبر داده اند همچنانکه جماعت شیعه ایشان را عالم غیب
ایند میدانند حدیث سی و بیستم شیخ غفر الله له علی محمد بن قاضی خان القزوينی
در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان روایت کرده بسند معتبر خود از حضرت
عبد الله الحسین علیه السلام که فرمود از برای صاحب الزمان امر که مهدی صاحب الزمان
باشد دو غیبت است یکی از آن دو غیبت طول خواهد کشید تا آنکه بعضی از مردم
میکویند که مرده است و بعضی از ایشان میگویند که رفته و تمام شده و نخواهد آمد
و در زمان غیبت او کینه بجای او مسلط نمیشود از دوست او و غیر دوست او مگر آن
شخص که با او است و بر کارهای او رسیدگی میکند تمام شد و این حدیث نیز دلالت دارد
بر غائب شدن حضرت مهدی و اول کشیدن غیبت او تا آنکه جمیع از انتظار کشیدن
او و ظهور او مایوس شوند و از عالم است که او ستر مهدی صاحب الزمان است که
دو غیبت از برای او اتفاق افتاد یکی غریبه ردیدی که بر سر که میان ما است عجل الله فرجه
و ظهوره حدیث سی و چهارم شیخ فقیه ابن ماجة در کتاب سنن خود و ابونعیم الحافظ
در مناقب مهدی و الشیخ الطبرانی در کتاب معجم کبیر خود با سند خودشان روایت کرده اند

محمد بن الحنفیه و او از پدرش میر المؤمنین و او از حضرت رسول الله که فرمود حضرت
مهدی آخر الزمان از ما اهل بیت است و خداوند کار او را در یک شب اصلاح خواهد نمود
تمام شد و این حدیث نیز صحیح است در بودن حضرت مهدی از اولاد پیغمبر و در ظهور
او بعد از این و مؤید کردن خداوند او را بتأیید خود و اصلاح قادر متعال کار او را در یک
شب و این دلیل است بر بودن او در نزد حق تعالی از مقربین و بر ما مور بودن او از جانب
خدا و این معنی امامت و خلافت از جانب خداوند است و در شأن او کافی است

حدیث بی و پنجم محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایه الطالب و شیخ دارقطنی در کتاب جرح
و تعدیل خود با سند معتبره خودشان روایت کرده اند از ابی هریرن عبدی که گفته بود
ای سعید خا که آمدیم و با او گفتم آیا تو در بدر حاضر بودی گفت بلی گفتم آیا خبر نمیدی عیسا
از چیزهایی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیده گفت بلی خبر میدهم رسول خدا
در بعضی شد بطوریکه ضعیف گردید انگاه فاطمه بعزم عبادت بخدا مت پیغمبر وارد شد در
حالتیکه در دست راست آنحضرت من بودم پس وقتی که فاطمه ضعف پیغمبر را دید گریه
کرد رسول خدا فرمود سبب گریه تو چیست یا فاطمه گفت از ضایع شدن منترسم فرمود
ایاندا نسته که خدا یتعالی بر زمین نظر کرد بدو را از میان اهل ان برگزید و بعد از ان نظر
دیگر نمود شوهر ترا از ایشان برگزید و بمن وحی نمود که ترا با تو زوج نمایم پس ترا با تو زوج
نمودم و او را وصی خود قرار دادم آیا نمیدانی که خدا یتعالی با تو کرامت دارد بسبب اینکه
علم و حلم شوهرت از همه اهل زمین زیاده تر است و در اسلام از همه ایشان مقدم است انگاه
فاطمه خوشحال گردید پس رسول خدا فرمود از برای علی هفت منقبت است ایمان بخدا
و بر رسول او و حکمت او و دوسبب او که حسن جین باشند و امر کردن بمعروف و نهی نمودن
از منکر و فرمود یا فاطمه با اهل بیت من هفت خصلت داده شده که با حد داده نشده از
اولین و آخرین پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیا
است و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عجم پدر تو است و از
ما هفت دوسبب این امت و ایشان پسران تواند و از ما است مهدی این امت که عیسی بن مریم
در پشت سر او نماز خواهد گذارد و بعد از ان دست خود را گذاشت بر کف امام حسین
و فرمود ازین است مهدی این امت تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است
در بودن حضرت مهدی از اولاد حضرت امام حسین و افتخار پیغمبر بودن مهدی از اهل
بیت خود مثل بودن حضرت حسن و حسین علیهما السلام از اهل بیت و از معلومات است
که همین مهدی پیغمبر است امام حسن عسکری هست و بغیر از ان بزرگوار کسی از اولاد حضرت
دام عین ملقب بمهدی نشد و حدیث شریف واضح است در ظاهر شدن آنحضرت

بعد از این بعلت آنکه حضرت پیغمبر و عده کرد که علی بن مریم دو پشت سر و نماز خواهد
 گذارد و ایضا حدیث دلیل است در بودن حضرت امیرالمؤمنین و وصی پیغمبر بهتر بود
 و از سایر مردم بسبب آنچه در حدیث ذکر فرموده حدیث سی و هشتم حافظ ابو نعیم بسند
 معتبر خود از احمد بن عبد الله از علی بن هلال و او از پدرش روایت کرده است که گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و اله رفتم در حالت احتضارش ناگاه فاطمه را در بالای سر او
 دیدم میگریست تا آنکه صد ابگریه بلند نمود پس رسول خدا سر خود را بسمت وی برداشت
 و فرمود ای حبیب دل من چه چیز ترا میگریاند گفت میترسم که بعد از تو ضایع شویم
 ای حبیب من ایاندا فتنه که خدا بتعالی بر زمین نگاه می کرد بدرت را از میان ایشان
 برگزید و بعد از آن نظری کرد و شوهر ترا برگزید و بمن وحی کرد که ترا با و تزویج نمایم و ما
 اهل بیت را خداوند خاصیت داده که با خداوند پیوسته از ما و با خداوند نخواهد داد
 بعد از ما من خاتم النبیل و اکرم ایشانم و دوست ترین مخلوقاتم و در نزد خداوند و من
 پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیاء و محبوبترین ایشان است در نزد خداوند و او
 شوهر تو است و شهید ما بهترین شهدا است و احب ایشانست در نزد خداوند و او
 پسر عمت و برادر شوهرت است و از ما است در وسط این امت و ایشان پسران تو حسن
 حسین است و ایشان سید جوانان بهشتند و سوکند بخدایکه مرا برستی مبعوث گردانید
 که پدر ایشان از ایشان افضل است و قسم بخداوند که مرا برستی فرستاده که منم که این
 امت از ایشان است و در وقتیکه دنیا سرچ و مرج گردید و فتنه ها پشت بهم دیگر گردند
 و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی را غارت می نمایند بزرگ بر کوچک
 رحم نمیکند و کوچکان تعظیم بزرگان بجا نیآورند پس در این حال خداوند برانگیخت که را
 یعنی مهدی را که قلعه های مثلک و دلهای قفل شد را میکشاید و دین را در آخر
 الزمان اقامه میکند چنانکه من در آخر زمان اقامه نمودم و او زمین را پر از عدل و داد
 خواهی میکردند چنانکه پر شک باشد از نظام و بعد فرمود یا فاطمه غمگین مباش و گریه
 مکن بایستیکه خدا مهر بران تراست بر تو از من زیرا که ترا در دل من محبتی است بدرتیکه
 خدا ترا بشویش تزویج نمود و او بزرگترین مردمان است از حیثیت حسب و اکرم ایشان
 است از جهت نسب و بنیادین ایشان است بقضایا و اینست بحکم الله مسئلت نمودم که ترا بعد
 از من بیشتر از اهل بیت من بمن برساند و علی فرمود که فاطمه بعد از پیغمبر در دنیا ماند
 که هفتاد و پنج روز تمام شد و این حدیث شریف غیر از حدیث سابق است چنانکه
 از مضمون آنها معلوم میشود مغایرت این دو تا وجهت علاقه بودن هر یک از اینها
 وجهت تعدد و تغایر مجلس حضرت پیغمبر است و از جهت تعدد شدن سوال حضرت

فاطمه علیها السلام و کبری او است و علت متعدد شدن سوال فاطمه و تعدد فرماییش پیغمبر بر او در مجالس عید از جهت اظهار کردن رسول خداست از شان و مراتب فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام است چنانکه در حدیث جابر ذکر شده از جهت اختلاف روایات و نسیان بعضی از روایات است و الحاصل این حدیث شریف نیز دلیل واضح است در بودن حضرت مهدی آخر الزمان از اولاد حضرت امام حسین و ظاهر شدن او بعد ازین و برگردن او زمین را از عدل بعد از بر شدن آن از ظلم و جور اعتدالی و مرج و مرج در اطراف آن حدیث بی هفتم نیز حافظ ابو نعیم بسند معتبر خود از احباب بن عبدالله و او از ابی سعید خدری و او از حدیقه روایت نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه فرمودند و بعد از آن هر چه که شد بود بما خبر داد و بعد از آن فرمود اگر از دنیا نماند مگر بیک روز هراسینه خدا آن را طولانی گرداند تا آنکه برانگیزاند مردی را از اولاد من که نام او نام من است پس نگاه سلمان برخاست و گفت یا رسول الله ازین کلام پست خواهد شد فرمود از اولاد این و اشاره فرمود حضرت امام حسین علیه السلام تمام شد و این حدیث شریف نیز واضح است در بودن مهدی از اولاد حضرت امام حسین و ظاهر شدن او بعد از این زیرا که همام پیغمبر که ظاهر شود بعد از این و از اولاد حضرت حسین بوده باشد نیست مگر مهدی موعود حجة ابن الحسن صاحب الزمان حدیث بی هشتم شیخ محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایت الطالب مناقب علی بن ابیطالب از کتاب فردوسی بن شریه دیلی با سند خود از حدیقه بن یمان روایت کرده که گفت پیغمبر فرمود مهدی از اولاد من است روی او مانند ماه دینی است و نکش رنگ عری است و جبهش جسم اسرائیلی است زمین را بر از عدل گرداند چنانکه بر از ظلم گردیده باشد بخلافش همه اهل ایمانها و زمینها و مرغان در هوا راضی میشوند و بیت مال خلافت میکند تمام شد و این حدیث عریح است در بودن مهدی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و بودن او در صفات جمیله و اخلاق حمیده و ظاهر شدن او بعد از این و برگردن او زمین را از عدل و راضی شدن تمامی اهل اسما و ذمه بین و حتی مرغان بخلاف او و از معلوم است که این مهدی باید امام معصوم بود باشد و نیست این شخص مگر حجة بن الحسن عسکری چنانکه چنانکه محی الدین بن عریح در فتوحات مکی خود فرموده است که این مهدی آخر الزمان که همام و همکنیه پیغمبر و امام حسن عسکری است معصوم است از عطاء و در حکم بسبب امام ملای احکام را بر او نمینانند که پیغمبر بر ما خبر داده که آن مهدی خطا نمیکند و در همه افعال تابع شود بر من تمام شد حاصل کلام محی الدین و این حدیث در آنچه شیعیه میگویند

حاجت سنی بهم نیز شیخ محمد شافعی در کفایت الطائفة و شیخ ابو نعیم حافظ باسناد معتبر خودشان روایت کرده اند از حضرت علی بن ابیطالب که گفت او بخدمت حضرت رسول خدا عرض کردم یا رسول الله ایا از مال عذمت مهدی این امت یا از غیر ما هست بر آن حضرت فرمود از ما است خدا تعالی با او دین را ختم میکند چنانکه با ما فسخ نمود و با ما از فتنه ها نجات می یابد چنانکه از شرک نجات یافتند و با ما خدا تعالی دل های ایشان را بعد از عداوت و فتنه با همدیگر مهربان گرداند و با هم برادر میشوند چنانکه بعد از عداوت شرک با همدیگر برادر دینی گردیدند تمام شد و این حدیث صحیح دلیل واضح است در بودن حضرت مهدی از اولاد حضرت رسول خدا و ازاله فتنه و در اینکه از غیر ایشان نیست و برهان است در اینکه آن مهدی دین را ختم و کامل میکند و ابد اخلاف شرع واقع نمیشود و فتنه ها روی زمین هر برداشته میشود و در اینکه تمام دین ها دین واحد میشود و این نیست مگر حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام حدیث جهلم بحديث عارف کامل السيد علی الهمدانی الشافعی در کتاب مودة القرین باسناد معتبر خود از عباة بن ربیع روایت نموده گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب سید اوصیاء است و بدرستی که اوصیاء من بعد از خودم دوازده نفر است و اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم مهدی است تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت و وصایت حضرت مهدی و قائم بودن او بعد ازین و هدایت کردن او مردم را زیرا که معنای مهدی هدایت نمودن خلاق است بواقع و بمجمیع احکام شرع بدون خطا در هدایت چنانکه محی الدین بن عربی در توخات مکیه فرموده و کلام او در سابق ذکر شد و ایضاً این حدیث دلیل صریح است در امامت دوازده امام از اولاد حضرت امیر المؤمنین و وصی بودن و جانشین شدن ایشان از پیغمبر علی که چنانکه حضرت رسول خدا تصریح بخلافت و وصایت حضرت علی بن ابیطالب نموده همچنین تصریح فرمود بوصایت یازده نفر بعد از او و آخر ایشان را حضرت قائم مهدی قرار داد و مثل این حدیث در صریح بودن در امامت دوازده امام و خلیفه بودن حضرت امیر المؤمنین و اولاد او از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب معتبره اهل سنت بسیار است و تحقیق حدیث از آنها از جهت واضح شدن این حدیث نقل میکند تا آنکه مطلب واضح گردد حدیث اول نیز سید علی الهمدانی الشافعی در کتاب مذکور بسند خود روایت کرده از سلمان رضی الله عنه گفت از دشوارم بخدمت پیغمبر و حضرت امام حسین در روی زانوی پیغمبر بود و چشمها و دامن او را میبوسید و میفرمود تو سیدی و پسر سید و تو امامی و پسر امامی و تو حجتی و پسر حجتی و پدر نه نفر حجتی که از جملت خواهند آمد

و نه ائمه ایشان قائم ایشان است حدیث دوم باز در آن کتاب بسند خود از اصبع بن نباته
از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده گفت شنیدم از پیغمبر که میفرمود من
و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین مطهر و طاهر هستیم و معصوم میباشیم
حدیث سیم احمد بن حنبل در کتاب مسند خود که از صحاح است بسند خود روایت کرده
از مسروق گفت با عبد الله بن مسعود در مسجد بودم پس يك مردی آمد و گفت یا بن
مسعود آیا پیغمبر شما از برای شما فرموده است که چند نفر بعد از او خلیفه خواهند شد این
مسئله گفت بلی دوازده نفر مثل عدد نقباء بنی اسرائیل و در بعضی از روایات بلی پیغمبر خواهد
نمود بدرستیکه بعد از او دوازده خلیفه خواهند شد بعد نقباء بنی اسرائیل و در بعضی
از آنها بن مسعود گفت سؤالی کردیم از پیغمبر پس فرمود دوازده نفر خواهند شد مثل عدد
نقباء بنی اسرائیل و در بعضی از آنها بلی دوازده نفر عدد نقباء بنی اسرائیل حدیث چهارم
مسلم در صحیح خود روایت کرده از جابر بن سمره گفت با پدرم بخدمت پیغمبر وارد شدیم پس
شنیدم که فرمود بدرستیکه این امر منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد بر امت دوازده نفر خلیفه
و بعد از این يك فرمایش فرمود بر من محفی ماند و از پدرم پرسیدم که چه فرمود گفت فرمود
جمع ایشان از قریش هستند و در روایت دیگر ثابت خواهد شد مردم در گذارش
مادامیکه ولی ایشان دوازده نفر خلیفه باشد و در روایت دیگر ثابت خواهد شد
این دین در عزت و مناعت مادامیکه در امت دوازده نفر خلیفه باشد حدیث پنجم
نیز مسلم در صحیح خود روایت کرده بسند خود من که در عیثه جمعه که اسلمی را رجم کردند
پیغمبر فرمود ثابت است این دین در قیام خود تا روز قیامت و میبود در امت دوازده نفر
خلیفه جمع ایشان از قریشند حدیث ششم روایت کرده است بر آن بسند خود که پیغمبر فرمود
ثابت خواهد گردید امر امت من در قیام خود تا آنکه بگذرد دوازده نفر خلیفه جمع ایشان از
قریشند و ابوداود نیز این را روایت کرده حدیث هفتم مسدد در کتاب مسند کبیر خود
از ابی اسحاق روایت کرده که پیغمبر فرمود هلاك تدشوا این امت تا آنکه مادامیکه از ایشان
دوازده خلیفه بوده باشد و جمع آن دوازده نفر علی میکنند بهدایت و دین حق
حدیث هشتم روایت کرده بخاری در صحیح خود از ابن عباس که پیغمبر فرمود من سید این
و علی سید اصیاء است و بعد از من دوازده نفر میر خواهند شد جمع ایشان از قریشند
و در روایت حموی بدرستیکه اصیاء من بعد از من دوازده نفر است اول ایشان علی
است و آخر ایشان مهدی است حدیث نهم شارح غایه الاحکام بسند خود روایت کرده
از ابی بلع از عمر بن میمون و از حبیب بن یسار از جریر بن عثمان و از علی بن زید از سعید بن
مسیب جمع ایشان از ابی قتاده که گفت از پیغمبر شنیدم فرمود که من بعد از من دوازده

نفرند علی نقی، بنی اسرائیل و حواریون علیهم السلام حدیث دهم باز هم در کتاب مذکور بسند
خودش روایت کرده از ابی عبد الله الحسین که فرمود از ما دوازده نفر مهدی است اول ایشان
علی بن ابیطالب است و آخر ایشان حضرت قائم است حدیث یازدهم ابوداود و در صحیح خود
روایت کرده بسند خودش که پیغمبر فرمود که ثابت خواهد شد این دین در حالتیکه ظاهر
است تا بوقیامت و میشود از برای ایشان دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از قریشند
حدیث دوازدهم عبد الله بن بکر العکبری در کتاب ابانته با سند خود روایت کرده از انس
گفت پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد این دین در حالتیکه قائم است تا دوازده خلیفه از
قریش باشد پس قتیکه ایشان رفتند زمین اهل خود را فرو خواهد برد تمام شد و از این
قبیل احادیث در کتب صحاح و معتبره اهل سنت بسیار است و لکن حقیر اکتفا نمود باین دوازده
حدیث از جهت تمیّن و تبرک باین عدد شریف و این احادیث شریفه دلیل واضح است
در امامت دوازده امام که اول ایشان حضرت امیر المؤمنین و آخر ایشان حضرت مهدی
آخر الزمان باشد زیرا که بغیر از این دوازده نفر اشخاص دیگر نیست که قابل امامت و خلافت
باشند با وجود آنکه در بعضی از این احادیث تصریح شده باینکه این دوازده خلیفه حضرت
امیر المؤمنین و اولاد او هستند تا قائم مهدی علیهم السلام و الحاصل این احادیث مذکوره
دلیل صریح است بقریب حدیث چهل و احادیث سابقه بران در امامت و خلافت و رفت
شان دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله و در اینکه مهدی آخر الزمان آخر ایشان
است و اینکه او زنده و غائب است و اینکه الان غرث دین و قیام آن و فرو بردن زمین
خود را و قائم نشدن قیامت بسبب وجود مبارک حضرت مهدی است زیرا که در احادیث
مذکوره غرث دین و قیام آن و فرو بردن زمین اهلش را و برپا نشدن قیامت منوط و موافق
بوجود دوازده نفر خلیفه شده و از معلومات است که یازده نفر از ایشان شهید شدند و از
حضرت امیر المؤمنین تا امام حسن عسکری علیهم السلام بدرجه رفیع شهادت فائز شدند
پس اگر حضرت قائم مهدی وجود نداشته باشد و الان غائب نشد باید قیامت برپا شود
و زمین اهلش را فرو برد و غرث و قیام دین برود پس از این دوازده حدیث واضح میشود وجود
امام دوازدهم و غائب بودن او و ظاهر شدن او بعد ازین و مثل این احادیث مذکوره است
درین دلالت واضح احادیث امان و اخبار ثقلین و احادیث طائفه و اخبار سفینه و
هر یک از این چهار مطلب اخباری شمار وارد شده و از جهت توضیح مطلب خود حقیر
از این احادیث از کتب معتبره اهل سنت نقل میکند تا معلوم بودن وجود امام زمان مهدی
آخر زمان واضح و آشکار و عوامی بشود بنا بر طریقه و مذاهب و اعتقاد خود اهل سنت و بنا
بر کتب صحاح و معتبره و معروفه ایشان حدیث اول ابو عمر صدّد و ابن ابی شیبّه و ابویعلی

و بعد از آنکه صحیح خودشان روایت کرده اند و این سلسله را از زبانش گفت پیغمبر
 پنجم در آن مکان است برای اهل بیت و اهل بیت من امان است و برای
 اهل بیت من امان است حدیث دوم حاکم در کتب مستند خود با سند خود من
 کرده از این قبیل است که پیغمبر فرمود که من است برای اهل زمین و غرق شدن
 و اهل بیت من در آن است و این حدیث من اختلاف پیش می آید که مخالف نمود قبلیه از
 عرب بر اهل بیت من بیان نیکو حزب و لشکر ابیاس میشود و این حدیث را تا آنکه صحیح
 دانسته است حدیث سیم احمد بن حنبل در مناقب با سند خود روایت کرده از
 علی بن ابیطالب علیه السلام که حضرت رسول خدا فرمود ستارگان آسمان است برای
 آسمان پس قنکه بر طرف شدند ستارگان اهل آسمان بر طرف میشوند و اهل
 بیت من امان است برای اهل زمین پس همانیکه اهل بیت من و قنکه اهل زمین ^{میشوند}
 و اهل بیت من و ازین حدیث معلوم میشود که اهل بیت حضرت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه السلام مثل ستارگان تا روز قیامت در میان این امت خواهند بود و چنانکه
 ستارگان علامت بر پاشان آسمان است تا روز قیامت و همچنین اهل بیت حضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه السلام و عدم فرول عذاب است بر اهل زمین و بقراین سابقه معلوم است که مراد از اهل
 بیت حضرت همان دوازده امام است و واضح است که از ایشان بغیر از جعفر بن ^{الحسن}
 باقی و رقیه نماند پس امان اهل زمین درین زمان موقوف و منوط است بوجود مهدی
 صاحب الزمان علیه السلام پس این احادیث نیز دلیل است ببقاء بودن ائمه ^{علیهم السلام}
 زمان و غائب شدن او و مردمان و دشمنان حدیث چهارم صاحب صحیح بخاری ^{بسنده}
 خود از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت شنیدم از معویه که گفت پیغمبر فرمود ثابت باشد یک
 طائفه از امت من قیام کنند با امر خداوند ضرر نمیکند بر ایشان خداوند و مخالفت دیگران
 تا آنکه بیاید امر خداوند حدیث پنجم روایت نموده مسلم در صحیح خود از ثوبان که پیغمبر فرمود
 ثابت خواهد شد طائفه از امت من در حق ضرر نمیکند بایشان خداوند خداوند تا
 آنکه بیاید امر خداوند در حالتیکه ایشان در حق و در آن حال هستند حدیث ششم باز
 مسلم در صحیح خود با سند خودش روایت کرده از معویه که گفت شنیدم از رسول خدا که میفرمود
 ثابت خواهد شد یک قوم از امت من غالب بر مردم بجه در حق و دانستن آن تا آنکه بیاید بر
 ایشان امر خداوند در حالتیکه ایشان غالبند حدیث هفتم سیوطی در جامع صغیر خود
 روایت کرده از ابن عباس که گفت پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد یک طائفه از امت من قائم
 شوند با امر خداوند ضرر نمیکند بر ایشان مخالفت دیگران حدیث هشتم حاکم در مستدرک
 با سند خود روایت کرده که پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد یک طائفه از امت من ظاهر شوند

برحق تا آنکه قیام کند قیامت حدیث نهم سیوطی در جامع کبیر در مسند عمر روایت کرده
 که عمر خطبه خواند و گفت شنیدم از پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد يك طائفة از امت
 من در حق تا آنکه بیاید امر خدا تمام شد و این شش حدیث دلیل واضح است در بودن
 حق و شرع واقع و حقیقت و واقعیت در میان يك طائفة از امت پیغمبر چنانکه معنای
 این احادیث همین است و از معلومات است که مراد پیغمبر از این طایفه اهل بیت خود است
 که ایشان در حقند و موافق واقع علی میکنند و شرع واقعی را ایشان میدهند و معلوم
 است که این تا قیامت خواهد شد چنانکه معنای احادیث است پس معلوم میشود که
 باید کسی از اهل بیت بوده باشد تا آنکه در حق باشد و دیگران در باطل پس انکس حضرت
 حجة بن الحسن مهتد صاحب الزمان است و انکس اینکه با و تابع باشند و او را امام غائب
 میدانند و عمل بفرمایش او و پندارش میکنند و اگر حضرت مهتد و تابعان او در حق
 نباشند و اشخاصیکه بپدران و اجداد و تبعیت میکنند در حق نبوده باشند پس کدام
 طائفة از امت پیغمبر در حق خواهند شد و اگر امام مهتد آخر الزمان موجود نباشد پس
 کدام کسان از اهل بیت در حق خواهند بود و بالجمله این شش حدیث بقرینه احادیث سابقه
 و اخبار آینده دلیل است در وجود حضرت مهدی و غائب بودن او از مردمان حدیث نهم
 احمد بن فضل بن محمد شافعی در کتاب وسیلة المال بسند خود از ابن عباس روایت کرده گفت
 پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینه نوح است که هر کس سوار شد بر آن نجات یافت
 و هر کس تخلف کرد و سوار نشد بر آن غرق شد و این حدیث را عمر بن خضر و طبرانی و ابونعیم
 و بزاز نیز روایت کرده اند حدیث یازدهم ابوالحسن مغازلی در مناقب خود با سند خود
 از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینه
 نوح است کیسه سوار شد بر آن نجات یافت و کیسه مؤخر شد از آن سوار نگردد بر آن
 هلاک شد حدیث دوازدهم نیز مغازلی با سند خود روایت کرده از ابن عباس گفت پیغمبر
 فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینه نوح است هر کیسه سوار شد بر آن سلامت ماند
 و کیسه ترك نمود از آن غرق شد حدیث سیزدهم باز مغازلی با سند خود روایت نموده از
 علی بن ابیطالب کرم الله وجهه گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مثل
 اهل بیت من مثل سفینه نوح است هر کیسه سوار شد بر آن نجات یافت و کیسه متعلق
 شد بر آن فاجر گردید و هر کیسه متأخر شد از آن انداخته شد بآتش حدیث چهاردهم
 نیز مغازلی با سند خود از ابی ذر روایت کرده گفت شنیدم از رسول خدا فرمود مثل اهل
 بیت من در میان شما مثل سفینه نوح است در قوم او هر کس سوار شد بر آن نجات یافت
 و هر کس تخلف نمود از آن غرق شد و مثل حصه است از برای بنی اسرائیل حدیث پانزدهم

ابو یعلی با سند خود روایت کرده از ابی الطفیل و او از ابی ذر گفت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت
در میان شما مثل سفینه نوح است هر کس که سوار شد بر آن نجات یابد و هر کس که تخلف کند
از آن غرق شد و بدرستی که مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه است
حدیث شاذ هم ابراهیم بن محمد شافعی روایت می نماید با سند خود روایت کرده
از حبش بن معمر گفت شنیدم از ابی ذر رضی الله عنه در حالتیکه اخذ نموده بود از در
کعبه و میگفت ای مردم من ابو ذر هستم و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرمود بدرستی که مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینه نوح است هر که داخل
شد بر آن نجات یابد و هر که تخلف کرد از آن هلاک شد و این هفت حدیث سفینه دلیل واضح
است در امامت و خلافت اهل بیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در اینکه
ایشان مثل سفینه حضرت نوح هستند در نجات مردم بتمسک کردن بایشان و نجات
یا فتن از هلاکت دنیا و آخرت بسبب چنگ زدن بدان من ایشان و همچنانکه سفینه نوح بسبب
نجات مردم شد از برای آنها که متمسک شدند بآن همچنین اهل بیت پیغمبر بسبب نجات
است از برای ان اشخاصیکه متمسک نمایند بایشان و همچنانکه اشخاصیکه بسبب تخلف
از سفینه نوح غرق شدند و در دنیا هلاک گردیدند و در آخرت بعد از عذاب ابدی گرفتار
شدند همچنین ان اشخاصیکه از اهل بیت پیغمبر تخلف نمایند و متمسک بایشان نباشند
در دریای جهل ابدی و در قصر عظیم همیشه که معذب و غرق و هلاک خواهند گردید و
در درکات ناری با کفار همراه خواهند بود و از خواهند شد چنانکه معنای این احادیث شریفه
همین است پس معلوم گردید که اهل بیت مثل سفینه نوح است و از واضحات است که
مراد از اهل بیت نه ایشان هستند که در زمان حضرت رسول بودند زیرا که خود پیغمبر
در آن زمان کافی بود از برای تمسک مردم با و بلکه مراد از اهل بیت آنحضرت اهل بیت است
است از زمان خود تا روز قیامت چنانکه از احادیث امان معلوم شد و اگر مراد از ایشان
مخصوص بزمان معین باشد اولاً این خلاف معلوم از احادیث است و ثانیاً ان زمان
معلوم نیست پس باید مراد عموم زمانها باشد تا روز قیامت و نیز باید مراد از اهل بیت ان
اشخاص باشند که عالم بواقع و دانایان بقیع شرع باشد و علاوه بر این باید تالی مرتبه پیغمبر
باشد اگر مثل او نبوده باشد و در او عصمت باشد تا متمسک مردم با و صحیح باشد و اگر معصوم
نشود چگونه چنگ زدن با و سبب نجات میشود و از هلاکت جهل واقعی انسان خلاص میگردد
و اگر دانا و بینا نباشد چگونه نادان حقیقی را و نابینای واقعی را از حیم جاهلی و از درکات
نادان بخت دانا و بهشت بینا میرساند پس علاوه بر علم لدنی و دانای واقعی باید در
اهل بیت عصمت حقیقه باشد تا مردم بخاطر جمع و با غرور و جزم بایشان متمسک نمایند

ونجات یابند و از معلومات است که این اشخاص با این اوصاف همان دوازده نفرند بعد پیغمبر همیشه بوده اند و حالا هم حضرت حجت بن الحسن عکرمی موجود و غائب است و جماعت اثنا عشریه در همه افعال و اقوال تمسک میکنند بهمان دوازده نفر از جهت این احادیث صحیح که علماء عدول و فحول در هر طبقه از اصحاب و تابعین و از سنی و شیعی آنها را روایت کردند و صحیح دانستند و اگر مذهب صاحب الزمان الآن موجود نباشد و او را غائب ندانیم پس در عصر ما و درین زمانها از اهل بیت پیغمبر عالم واقعی و دنیا و دانا از هر جهت کدام کس خواهد شد و پیغمبر ما را در زمان خود مان بکدام کس را همنمائ فرموده و الآن از اهل بیت حضرت رسول خدا بغیر از حضرت مهدی صاحب الزمان که بنصر احادیث سابقه امام دوازده است کدام کس وجود دارد و مردم باید با قوال و افعال کدام یکی از اهل بیت تبعیت کنند و اما شیعه بفرمایش او عمل میکنند زیرا که او در زمان غیبت خودش علماء را نائب خود قرار داده در بیان کردن مسائل حلال و حرام از قول خودش و ایشان را امر باستنباط احکام شرع فرموده از قواعدیکه پدران آنحضرت و خودش در زمان خودشان وضع کرده اند و طریق فهمیدن احکام را بدوستان خود نشان داده اند پس جماعت اثنا عشریه بعد از پیغمبر تمسک بسینه اهل بیت کرده اند و اهل بیت را امان اهل زمین دانسته اند و ایشان را طائفه در حق فهمیده اند و آن بزرگواران را دانا و دنیا و عالم بعلم لدی و امام بعد از امام تا دوازدهم یقین کرده اند از جهت خلفاء اثنا عشر چنانکه دوازده حدیث بعد از حدیث چهل ذکر شد و از جهت اخبار امان و احادیث طائفه و اخبار سینه چنانکه ذکر کردیم و بسبب احادیث که بعد از این ذکر خواهد شد حدیث هفدهم احمد بن حنبل در درمسند خود با سند خود روایت کرده از زید بن ثابت گفت حضرت پیغمبر فرمود بدرستی که من در میان شما دو خلیفه میگذارم بعد از خود یکی کتاب خداوند که جل و در میان علم و کشید شد در بین آسمان و زمین یا از آسمان بر زمین و دیگری عترت و اهل بیت من است و بدرستی که این دو خلیفه که کتاب و اهل بیت من باشند ابد از هم دیگری مفارقت نمیکند تا آنکه وارد شوند بمن در حوض کوثر حدیث هجدهم ثعلبی در تفسیر آیه و اعتصموا بالله جمیعاً پسند خود را به سعید خدر روایت کرده گفت از پیغمبر شنیدم میفرمود بدرستی که بتحقیق واکذا شتم در میان شما دو ثقل و دو چیزی سنگین و دو خلیفه اگر شما اخذ با آنها نمائید ابد ابضلا لث نیفتید بعد از من و یکی از آن دو خلیفه بزرگ است و آن کتاب خداوند است که در میان است از آسمان کشیده شد بر زمین و دیگری عترت من است و اهل بیت خودم آگاه باشید بدرستی که آنها از هم دیگری ابد مفارقت نمیکند تا آنکه بمحوض وارد شوند حدیث نوزدهم در صحیح بخاری بسند خود روایت کرده که پیغمبر فرمود

بد رستیکه من واگذاشتم در میان شما بعد از خودم دو چیز بزرگ را یکی کتاب خداوند
است و دیگری اهل بیت من و اینها از همدیگری ابد مفارقت نمیکند تا آنکه بر من وارد
شوند در محض حدیث بیستم مسلم در صحیح خود با سند خودش روایت نموده از رسول خدا
که میفرمود بد رستیکه من واگذاشتم در میان شما بعد از خودم چیزی را که اگر شما چنان
برنیزد بآن ابد بضلالت نیفتید و آن چیز دو ثقل بزرگ است که از همدیگر جدا نمیشوند
تا آنکه محض وارد شوند کتاب خدا و عترت من است پس نظر کنید چگونه آنها را بعد از من
نگاه دارید و این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود و بخاری در صحیح خود و ابن مغازله
در مناقب خود بچند طریق روایت کرده اند و همه سند ها را صحیح دانسته اند حدیث بیست
و یکم از ضل عالم احمد متجم باشد خفی با سند خود روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود بد رستیکه
من واگذاشتم در میان شما دو خلیفه یکی کتاب خداوند است که در میان کشیده شده است
در بین اسفان و زمین و دیگری عترت من و اهل بیت من است و ما دامیکه شما با آنها چنانکه
برنیزد بضلالت نیفتید و بد رستیکه آنها از همدیگر مفارقت نمیکند تا آنکه وارد شوند
محض پس بشناسید که چگونه آنها را خلیفه بدانید بعد از من تمام شد و احادیث
درین مضمون بسیار است و معانی همه آنها قریب بیکدیگر است و این مضمون متواتر است
و احتیاج بذکر همه آن اسناد ندارد و چنانکه این پنج حدیث ثقلین در کتب صحاح و معتبره
علماء عامه و اهل سنت متواتر است همچنین در کتب معتبره اثنا عشریه تواتر دارد مثل
احادیث سفینه و اخبار امان و احادیث طائفة و اخبار خلفاء اثنا عشریه پس لا بد است
از ملزم شدن و اقرار و اعتراف کردن بمعنائین احادیث و مقرر شدن بخلاف ثقلین
بعد از پیغمبر پس چنانکه کتاب خداوند در میان امت تار و زیامت باقی و از پیغمبر بازمانده
است و مرجع ایشان است در احکام خداوند همچنین عترت و اهل بیت آنحضرت تا
روز قیامت در میان امت خواهند شد و ملجأ حلال و حرام خواهند بود تا روز قیامت
و تشریح چنانکه معنای احادیث ثقلین اینست و حاصل آنها آنست که لا بد است در عصر
بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تار و زیامت از وجود یک مردی از اهل بیت
آنحضرت که واجب باشد تمسک با و در امور دین و احکام شرع مبین و لازم شود معرفت
او و متابعت او در مسائل حلال و حرام و سایر احکام مثل متابعت قرآن در هر زمان زیرا
که آن شخص از اهل بیت مثل قرآن است و شریک و سهیم آن است ازین جهت تار و زیامت
و مفارقت نمیکند از قرآن در هیچ زمان پس لا بد است از بودن آنکس از اهل بیت امام
و پیشوا انام تا آنکه واجب باشد متابعت او و معرفت او و تمسک بر او پس هر کس که او را
متابعت نکند ضال و ضالک میشود و کسیکه او را شناسد و معرفت نداشته باشد

مات مَبْتَهَ الْحَا هِلِيَّةٍ مِمِّد بِمَرَكْ جَاهِلِيَّةٍ مِجْنَانَكِه كِبِكِه بَقَرَان مَتَابَعْت كُنْد
وان را کتاب خدا و مرجع احکام نداند بمرک کفر و ذنبد که از دنیا میرود پس همچنانکه متابعت قرآن
واجب است متابعت و معرفت اهل بیت پیغمبر نیز واجب است بصریح احادیث ثقلین^{بیت} پیغمبر
قرآن تا روز قیامت در میان امت باقی است و خواهد بود همچنین از اهل بیت پیغمبر با یاد روز
قیامت در میان امت کسی بوده باشد زیرا که بنص این احادیث اهل بیت^{بیت} آنحضرت از قرآن
مفارقت نمیکند تا آنکه بمحوض پیغمبر وارد شوند پس این اخبار دلیل واضح است بوجود امام
مهدی درین زمان مثل قرآن و در بودن آنحضرت درین عصر مثل کتاب خدا و معنائ^{ست} تمسک
و چنگ زدن بکتاب خدا و بر اهل بیت پیغمبر تا روز قیامت مرجع قرار دادن کتاب خداوند
و امام و پیشوایان^{ست} تن یکی از اهل بیت پیغمبر است بعد از آنحضرت تا روز حشر و جماعت اثنا عشریه
از جهت این احادیث بامامت و خلافت حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از پدرش امام
حسن عسکری قائل شده اند و او را امام و مثل قرآن پیشوای مردمان در این زمان میدانند
بعلمت آنکه احادیث ثقلین مثل احادیث سابقه در کتب معتبره اهل سنه و شیعه وارد^{شد}
و این احادیث را هر دو فرقه بتواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و در هر زمان
صحابه و تابعی و سنی و شیعی این احادیث ثقلین و اخبار سابقه را با سناد معتبره روایت نموده اند
و معنائ^{ست} همه آنها چنانکه ذکر کردیم بودن امام است در هر زمان مثل وجود قرآن و بودن
ان امام از اهل بیت سید الانام از برای اهل زمین سب امتان از عذاب خداوند
چنانکه معنائ^{ست} احادیث امان است و بودن امام از اهل بیت پیغمبر مثل سفینه نوح در میان
امت خودش و بودن ان امام و متابعتان او در حق مثل قرآن همچنانکه این معنائ^{ست} احادیث
طائفه هک و باقی بودن ان امام است مثل قرآن در میان امت همچنانکه این معنائ^{ست}
ثقلین است و بودن امام از اهل بیت پیغمبر درین زمان حجة بن الحسن عسکری علیه السلام
همچنانکه این معنائ^{ست} احادیث خلفاء اثنا عشر است با قطع نظر از چهل حدیث سابق و از جهت این
احادیث متواترات و اخبار متکثرات با بودن روات اینها از سنی شیعی از عدول و زهاد
و ثقات جماعت اثنا عشریه بامامت و خلافت حضرت مهدی صاحب الزمان اعتقاد دارند و او را
غائب میدانند بخلاف بعضی اخبار که در کتب اهل سنت روایت شده در فضائل بعضی از
صحابه زیرا که آنها در کتب معتبره شیعه نیست و اجماع بروایت آنها نشده و هر دو فرقه
انها را نقل نکرده و ابدا علما شیعه آنها را معتبر ندانست زیرا که نقل آنها از جمیع علما خارج است
و اما این احادیث که ذکر شد پس روایت اینها اجماعی است از هر دو فرقه پس عمل باینها واجب
است و اعتقاد بمضمون و معنائ^{ست} اینها لازم است پس از این جهت بامام زمان در هر زمان قائل
شده ایم و درین زمان بامامت و خلافت مهدی صاحب الزمان اعتقاد نموده ایم

حدیث بیست و دوم این معارف شافعی در مناقب با سند خود روایت کرده از موسی بن
 قاسم از علی بن جعفر گفت سوال نموده از حضرت ابو الحسن موسی ز قول خداوند کشفه فیها
 مضباح فرمود مشکوه فاطمه است و دو مصباح حسن حسین است و الزخاجه کائناتها گوگب
 درری فرمود بود فاطمه ستاره درختان از زنان عالمیان نو قد من شجرة مبارکه فرمود شجره
 مبارکه حضرت ابراهیم است لا شرقیه ولا غربیه فرمود نه یهودی است و نه نصرانی است
 بکاد زینها یضیی فرمود نزدیک است علم که نطق کند از حضرت فاطمه و لکن تمسسه ناز نور
 علی نور فرمود از فاطمه امام بعد از امام خواهد شد ینک الله لنوره من ینا فرمود هدایت
 میکند خداوند از برای ولایت و امامت ما انکس که میجو اهد تمام شد و این حدیث که این
 معارف شافعی از امام موسی کاظم روایت کرده دلیل واضح است در امامت ائمه از اولاد حضرت
 فاطمه و در امامت خود آنحضرت و اولاد او حدیث بیست و سوم عارف کامل سید علی همدانی
 شافعی در کتاب موده القری با سند خود روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که پیغمبر فرمود
 کبکه دوت داشته باشد سوار سفینه نجات شود تمسک کند بعروة الوثقی و چنگ
 برند بحبل الله المتین پس انکس موالات کند بر علی بن ابیطالب بعد از من و دشمنی کند با
 دشمن او و امام بداند امامان هدایت را از اولاد او بدستیکه ایشانند خلفاء و جبا
 نشینان من و اوصیاء من و حجتهای خداوند بر مخلوقات او بعد از من و سادات امت
 من و پیروایان اقیاء بسوی جنة حزب و تابع ایشان تابع من است و تابع من تابع خداوند
 است و تابع دشمنان ایشان تابع شیطان است تمام شد و این حدیث شریف دلیل
 صریح است در امامت و خلافت امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام و در اینکه تابعان
 ایشان و اعتقاد کنند بر امامت ایشان تابع پیغمبر و تابع خداوند است و مخالفت کنند
 بر ایشان جند و لشکر شیطان است و اینکه اولاد حضرت امیر المؤمنین و خودش اوصیاء
 حضرت پیغمبر است و حجتهای خداوند عالمند حدیث بیست و چهارم امام محی السنه و
 حافظ ابونعیم و امام احمد و شیخ و علی متقی و صاحب فراید حموی شافعی با سند خود
 روایت کرده اند از ابن عباس گفت حضرت پیغمبر فرمود هر کس شاد کند اینکه زندگانی
 کند انکس مثل زندگانی من و وفات نماید مثل وفات من و ساکن شود در جنات عدن
 میمان جنانیکه درختان آن را خداوند بید قدرت کاشته پس موالات نماید آن
 شخص یا علی بعد از من و دوست ندارد دوستان او را و البته اقتداء نماید با امامان بعد
 از من بدستیکه آن ائمه از عمرت مسند و خلق شده اند از طیف من و مرزوق شده اند
 فهم و علم را و ای از برای نکذیب کنند فضائل ایشان است از امت من و قطع کنند صله
 من است از ایشان نرساند خداوند ایشان را بشفاعت من تمام شد و این حدیث را سید علی

همان در روضه الاحباب و محبت طبری در ذخایر عقیقه روایت کرده اند باین لفظ باینکه
ایشان عزت کنند و از طینت من خلق شده اند و روزی داده شد اند ایشان فهم و علم را
تمام شد پس این حدیث شریف همچنانکه دلیل صریح است در امامت حضرت امیرالمومنین
زیرا که فرمود موالات کند با علی بعد از من و لفظ بعد از من دلیل امامت است و اگر مراد
از موالات مجرد دوستی باشد بعد از من لازم نبود بلکه امر کردن بدوست داشتن دوستان
او کافی بود در دوستی آنحضرت و همچنین دلیل است در امامت و خلافت سائر ائمه از اولاد
او بعلت آنکه ایشان از طینت پیغمبر خلق شده اند و از عزت اویند و علم و فهم او را دارند
با آنکه آنحضرت بایشان ائمه و امامان گفته و از برای تکذیب کنند فضائل ایشان و بیل
و عدم شفاعت معین کرده است و معلوم است که حضرت حجت بن الحسن از جمله این امامان
و از زمره عزت هت و مثل بدران خودش از اهل بیت است حدیث بیست و پنجم ابوالمؤید
خوارزمی در مناقب و سید علی همدانی در مودة القرین با سند خود روایت کرده اند از امام
محمد باقر و از پدرش و از حضرت امام حسین گفت شنیدم از جدم پیغمبر که میفرمود
هر کس که دوست داشته باشد که زندگانی کند مثل زندگانی من و وفات کند مثل وفات
من و داخل شود بجهتی که خداوند بمن وعده داده است پس موالات کند با علی بن ابیطالب
و با ذریه طاهرین او که امامان هدایت و چراغها ظلمت هستند بعد از او پس بدرستی که
ایشان شمار ابدال از باب هدایت خارج نمیکند و بیاب ضلالت داخل نمی نمایند تمام شد
و از این قبیل احادیث در کتب اهل سنت و شیعه بسیار است و این حدیث نیز دلیل واضح
است در امامت ائمه از ذریه حضرت امیرالمومنین بعد از او و در طهارت و عصمت ایشان
و در هدایت و راهنمایی ایشان بعد از آنحضرت و در اینکه در افعال و اقوال ایشان ابدال ضلالت
نیست و نخواهد شد و معلوم است که حضرت حجت بن الحسن از ذریه طاهرین و از امامان
هدایت و از چراغها ظلمت است و امام هادی و چراغ تاریکی درین زمان آنحضرت است نه
آنکه ذریه پیغمبر منحصر بوده باشد بر زمان خودش و امام هدایت و چراغ ظلمت در آن زمان باشند
و در غیر زمان پیغمبر نباشند بلکه صریح حدیث است که ذریه آنحضرت بعد از امیرالمومنین
هدایت کنندگان خلقند و امامان مردمانند حدیث بیست و هشتم شیخ عارف کامل
حمید در جمع بین اصحابین با سند خود روایت کرده از حضرت پیغمبر که فرمود هر که بمیرد
نشاند امام زمان خود را مرده است بمردن جاهلیت حدیث بیست و هفتم روایت
کرده حاکم در مستدرک بسند صحیح از پدر عمر که پیغمبر فرمود هر کس بمیرد در حالتیکه نبوده
باشد از برای او امام پس بدرستی که مردن او مردن جاهلیت است حدیث بیست و هشتم
تعلبی در تفسیر خود و سیوطی در منشور با سند خودشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمومنین

که حضرت پیغمبر در تفسیر قول خداوند **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ** فرمود هر قوم خواهد
 میشود با امام زمان خودشان و بکتاب پروردگار خودشان و بکتاب پیغمبر خودشان تمام شد
 و این سه حدیث دلیل واضح است در وجود امام در هر زمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و بلکه حدیث اخرونص واضح است در اینکه امام در هر زمان مثل کتاب خداوند
 و سنت حضرت رسول خدا باید بوده باشد و همچنانکه کتاب خداوند تعالی و سنت پیغمبرش
 تا روز قیامت هست و در میان امت خواهد بود همچنین امام در میان امت باید بوده
 باشد و حدیث **مَنْ مَاتَ وَلَيْسَتْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ** از احادیث
 متواتر است و در کتب معتبره سنی و شیعی موجود است و در میان مردم و فرقه مشهور و معروف
 است و احدی در سند این احادیث مناقشه نکرده است و معنی اینها آنست که هر کس بمیرد و
 امام زمان خودش را نداند و نشناسد مرده او مرده جاهلیت است و در دین اسلام نرفته
 است و از اسلام بهره نداشته است پس از توضیحات است که باید امام زمان در هر زمان در
 میان امتان بوده باشد تا روز قیامت و اگر امام در هر وقت و زمان نباشد پس چرا پیغمبر
 این حدیث را فرموده و از برای چه شخص میبرد بمرکه جاهلیت با نبودن امام در آن وقت و
 معرفت امام زمان از برای مردم در هر زمان موقوف است بوجود امام در هر زمان و اگر
 نباشد پس معرفت چگونه حاصل میشود بچیزی معدوم و از برای همه مردم زمان معرفت
 چطور واجب میگردد پس این احادیث شریفه از دلایل واضحی است در وجود در هر زمان
 بعد از پیغمبر پس اینها دلیل شد بوجود حضرت مهتک صاحب الزمان در این زمان و غائب
 او از نظر مردم مان بعلت آنکه اگر آنحضرت نباشد درین زمان و غائب از مردم مان معنی
 این احادیث درست نمیشود و بلکه برگزیند حدیث عیب لازم میاید العیاذ بالله
 و از جهت این احادیث جماعت اثنا عشریه بوجود حضرت مهتک صاحب الزمان و غائب
 بودن او درین زمان اعتقاد کرده اند و آنحضرت را امام زمان خود میدانند و بعد از
 امام دانستن او مرده خودشان را مرده جاهلیت نمیدانند و خودشان را رعیت او اعتقاد
 میکنند و منتظر ظهور او میباشند و الحاصل این بدست و هشت حدیث با آن دوازده
 حدیث خلفاء اثنا عشر که همایش چهل حدیث میشود که در دین حدیث چهل ذکر کرده
 اگر با هم یکر ضم شود و آنها را در نزد هم کسی تأمل و ملاحظه نماید و از تعصب در مذاهب
 قطع نظر کند و خود را مقلد فرض نکند و در مقام معرفت دین و شناختن رئیس مسلمین
 الیقین بوده باشد البته بحول و قوه خداوند و ببرکت احادیث حضرت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله امام زمان خودش را میشناسد و مرده او مرده جاهلیت نمیشود و یقین بوجوب
 و غیبت حضرت حجة بن الحسن عکرمه علیهم السلام میکند بعلت آنکه این چهل حدیث

بعد از چهل حدیث اول افاده علم و یقین بوجود و غیبت حضرت مهدی صاحب الزمان بکند
 و از اینها علم قطعی حاصل شود بوجود آنحضرت و امام بودن او بعد از پدرش دیگر علم و یقین
 در هیچ حکمی و مسئله از احکام و مسائل حلال و حرام از برای احدی از خواص و عوام از سنی
 و شیعی حاصل نمیشود زیرا که دلیلهای هیچ کدام از احکام باین کثرت و زیاده و باین محکم و
 متقنی در نزد سنی و شیعی نیست و نخواهد شد بلکه مؤلف میگوید که هر طائفه ازین
 احادیث دلیل قطعی است بوجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام درین زمان و غائب
 بودن آنحضرت از مردمان مثل دوازده حدیث خلفاء اثنا عشر و مثل اخبار امان و مثل
 احادیث طائفه و مثل اخبار سفینه و مثل اخبار ثقلین و مثل اخبار ذریه و ائمه و مثل
 احادیث امام زمان که جملتان چهل حدیث شد بعد از چهل حدیث اول که ذکر شد و
 باین حد و اکتفاء کردیم و بآنچه از احادیث را که در کتب علماء اهل سنت نقل نموده اند در فضائل
 و مناقب حضرت مهدی و ظهور او بعد ازین از جهت خوف طول کلام در این مقام ذکر نکردیم
 و هر که زیاده بر این خواسته باشد رجوع نماید بکتب علماء اهل سنت و یا بعقبات الانوار
 و یا بحار الانوار و یا غیر اینها باب سیم در ذکر چهل کتاب از کتب علماء و فضلاء اثنا عشریه
 که در فضائل و مناقب و معجزات و خوارق عادات و ولادت و امامت و وجود و غیبت حضرت
 حجة بن الحسن عسکری مهدی صاحب الزمان علیهم السلام نوشته شد و ذکر اسامی
 مصنفین و مؤلفین آنها بطریق اجمال و اختصار نظیر باب اول که در ذکر اسامی افراد
 کنندگان بود بوجود آنحضرت از علماء اهل سنت پس میگویم بعون الله تعالی
 اول کتاب شفاء و جلاء در غیبت از عالم جلیل ابوالعباس احمد بن علی رازی خطیب
 علیه الرحمة دوم کتاب مختصر ما تزل من القرآن فی صاحب الزمان علیه السلام از
 فاضل نبیل ابوعبدالله احمد بن محمد بن عیاش رحمه الله سیم کتاب ترتیب الأدلة
 فیما یلزم خصوص الامامیه دفعه عن الغیبة والغائب از فاضل کامل احمد بن حسین بن
 عبدالله مهران رضوان الله علیه چهارم کتاب ذکر القائم من آل محمد علیهم السلام از
 ادیب فاضل احمد بن الموفق رحمه الله پنجم کتاب المهدی از فاضل جلیل ابی موسی علیه بن
 مهران علیه الرضوان ششم کتاب لغیبت از عالم ادیب حسن بن حمزة العلوی الطبری
 قدس سره هفتم کتاب اثبات الرجعة معروف بغیبة از عالم باسرار فضل بن شاذان علیه
 الرحمة و الرضوان هشتم کتاب الحجۃ فی ابطال القائم علیه السلام از جناب فیض نهم کتاب ازال
 الزان عن قلوب الاخوان در غیبت از عالم کامل احمد بن محمد بن جنید مشهور باین جنید
 رحمه الله دهم کتاب کمال الدین از شیخ فقیه صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی علیه
 مقامه یازدهم کتاب غیبت از شیخ جلیل محمد بن مسعود عیاشی صاحب کتاب تفسیر و

رحمة الله عليه دوازدهم کتاب رجعة نیز از انجناب سیزدهم کتاب غیبت از عالم فاضل
کامل محمد بن ابراهیم نعمانی تلمیذ شیخ المشایخ کلینی رحمه الله چهاردهم کتاب مقنع از علم
الهدی سید مرتضی اعلی الله درجانه که از برای وزیر مغرب نوشته بانزدهم کتاب غیبت از
شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن حسن طوسی اعلی الله اعلامه شانزدهم کتاب غیبت از شیخ
صدوق مشهور بر ساله غیبت که از برای اهل الری نوشته هفدهم کتاب غیبت از
شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید اعلی الله مقامه معروف بر ساله غیبت هجدهم کتاب
برهان در طول عمر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان علامه
کراچی علیه الرحمة نوزدهم کتاب کنز الفوائد و تأویل الایات نیز از انجناب بیستم کتاب
صاحب الزمان صلوات الله علیه از شیخ فاضل محمد بن جمهور عم صاحب کتاب واحد
علیه الرحمة بیست و یکم کتاب وقت ظهور القائم علیه السلام نیز از انجناب بیست و دوم
کتاب فرج کبیر در غیبت از شیخ عارف فقیه ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی رحمه
الله بیست و سیم کتاب غیبت از عامل کامل ابوالمظفر علی بن حسین همدانی که از سفر او اما
علیه السلام بود رفع الله اعلامه بیست و چهارم کتاب توقعات غیبت از عالم فقیه
عبد الله بن جعفر حمیری علیه الرحمة والرضوان بیست و پنجم کتاب جنا الجنین و ذکر
ولد الکرمین علیهما السلام از محدث کامل و عالم فاضل قطب راوندی اعلی الله درجته
بیست و ششم کتاب سلطان المرفح از اهل ایمان از عالم زاهد و فاضل عابد بهار الدین
علی بن عبد الکرم حسینی رحمه الله اعلامه و مقامه بیست و هفتم کتاب سرود
اهل ایمان در علام ظهور صاحب الزمان علیه السلام نیز از انجناب بیست و هشتم
کتاب غیبت در احوالات حضرت حجة عجل الله فرجه نیز از انجناب و کتاب نوار المصیبه
در حکمت شرعی که حالات حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام را در ضمن احوالات
حضرات ائمه صلوات الله علیهم بیان فرموده نیز از انجناب سیست و نهم کتاب کبایه
المهتد در احوال حضرت مهدی علیه السلام از عالم کامل سید محمد بن محمد حسینی
سبزوار رحمه الله سی و یکم کتاب مجاز الانوار که جلد سیزدهم باشد و رساله زیست از محدث
ماهر و محقق کامل علامه مجلسی اعلی الله درجانه سی و یکم کتاب شرعة التعمية از عالم محقق
مدقق میرداماد علیه الرحمة سی و دوم کتاب کشف التعمية در حکم تعمية و کتاب یقظ
در اثبات رجعة از شیخ محدث ماهر و متبحر کامل محمد بن حسن حر عاملی غایب الله الباقی
سی و سیم کتاب رجعة از شیخ محدث امیر محمد مؤمن استرآبادی از مشایخ مجلسی اعلی الله مقامه
سی و چهارم کتاب فک المشعین از عالم حلیل و فاضل نبیل سید ناقر قره بونی اعلی الله
اعلامه سی و پنجم کتاب مولد القائم و کتاب حجة در انجی نازل شده و حجة و کتاب تبصیر

الهی در بیان آن اشخاصیکه دیار اند حضرت مهدی علیه السلام را از محدث ماهر و عالم
 کامل و فاضل نبیل سید هاشم بحرانی اعلی الله اعلامه و دروغه فی الخلد مقامه سی و هشتم
 کتاب عوالم در غیبت از فاضل کامل محمد کاظم هرازجری علیه الرحمة سی و هفتم کتاب
 غیبت از عالم فاضل سید علی دلداری نقوی هندی نصیر آبادی که از محول علماء هند است
 و صاحب تصانیف رانقه است رحمه الله سی و هشتم کتاب جنة المأوی و رساله
 کشف الاستار از عالم مخیر و محدث کامل ماهر صاحب تصانیف کثیره و مؤلفات شریفه
 رانقه و رسائل نفیسه الحاج میرزا حسین نوری معاصر اعلی الله در حیات و حشره مع لائمه
 سی و نهم کتاب نجم الثاقب در احوال امام غائب نیز از انجناب که الحق کتاب نفیس و تالیف
 شریف است و در نظر حقیر بهترین کتب تصنیف شد در غیبت است و افضل رسائل تالیف
 گردیده در احوال حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است چهلم کتاب تحفه الشیعه
 در بیان ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و اثبات رجعت ائمه علیهم السلام مشتمل بذکر
 صد و دوازده آیه از آیات نازله در شان و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه و آله و آیه القضاة
 و السلام تصنیف حقیر مؤلف این کتاب و کتابیکه درین خصوص علماء اشناختنیه تعلیم
 الرضوان و الرحمة تالیف کرده اند زیاده تر از این بود که ذکر کردیم و کتب و رسائل تصنیف
 شد از ایشان درین باب بیشتر است و حقیر اکفای باین عدد شریف نمود از جهت موافقت
 ابواب این کتاب و هر یکی از این کتب مذکوره مشتمل است بر احکامات و کرامات و معجزات
 و ولادت و دلیلهای امامت و غیبت و ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و دفع شبهات
 وارده درین باب بمجتهبی که هر کدام از آنها در اثبات این مطلب کافی و وافیه و از برای مکرر
 جواب شافیه است و اگر کسی قطع نظر کند از تعصب در مذاهب و اعتقاد نکرده باشد
 و خیال هدایت داشته باشد هر کدام از این کتب مع قطع نظر از معتقدان و شیعه می باشد
 شدن آن دلیل واضح و برهان لایح است در وجود مبارک آنحضرت و غیبت او و ظاهر
 شدن او بعد ازین و تا بحال در هیچ مطلبی از مطالب اصول الدین و فروع آن این همه
 کتاب تالیف و تصنیف از علماء شیعه نشاء و این همه دلیل و برهان اقامه نکرده اند مگر
 خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در آن نیز کتب بسیار تصنیف کرده اند و
 الحاصل این مطلب را در آن کتابها مثل اقیاب در نصیحت نموده اند و از برای ممالک
 هدایت روشن فرموده و ابدا تعصب را ملاحظه نکرده اند و در کمال انصاف دلیل بیان
 فرموده اند و خودشان را در اکثر موارد اجنبی گان کرده اند و مثل غیر ازنا اعتقاد داشته اند
 مثل جمعی از علماء اهل سنت که اسامی شریفه ایشان در باب اول ذکر شد که بدو تعصب
 اقرار بوجود مهدی صاحب الزمان کرده اند و حجة بن الحسن را مهدی و عا شد دانستند

و مستظرفه و آنحضرت شده اند و در غائب میدانند باب چهارم در ذکر چهل حدیث
از احادیث معتبره اثناعشریه که آنها را بطریق خودشان و با سند شریفشان در کتب
معتبره خود نقل کرده اند و آن احادیث متضمن است فضائل و مناقب خوارق عادت
و بعضی حالات حضرت مهتک صاحب الزمان علیه السلام را حدیث قل سلیم بن قیس
همانکه که از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در کتاب خود که شیخ نعمانی در
کتاب غیبت خود فرموده که خلافت نبوت در میان جملة علم شیعه که آن کتاب اصلی است از
اصول که روایت کرده آن را اهل علم و جملة حدیث اهل بیت علیهم السلام و اقدم آنها و از
اصول است که شیعه بآن رجوع میکنند و بر او اعتماد نمایند که از خود آنحضرت شنید که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در بیان ذکر او لای الامر که تو یا علی اول ایشان نگاه
امامان را یک بیک شمرند تا امام حسن عسکری علیهم السلام پس فرمود نگاه بسرا و حجة
قام ختم کنند اوصیای من و خاتم خلفای من و انتقام کنند از دشمنان من که میکنند
زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم تمام شد حدیث دوم نیز
در آن کتاب روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود من اولی هستم بر
مؤمنین از نفس خودشان و نیست برای ایشان با وجود امری و علی بعد از بعد از
من اولی است بر مؤمنین از نفس خودشان و نیست برای ایشان با وجود امری و امری نگاه
ذکر فرمود تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام بهمین قسم و فرمود در عقب حضرت باقر
مردانی چند هستند یکی پس از دیگری و نیستند هیچکدام از ایشان مگر اولی بر مؤمنین از
نفس خودشان و نیست برای مؤمنین با وجود امر ایشان امری و همه ایشان هدایت هستند
و هادیند و مهتدیند تا آنکه ذکر فرمود جنت عدن را و فرمود با من از اهل بیت من در
انجا دوازده نفر هستند اول ایشان علی بن ابیطالب و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان
حسین است نگاه جملة اوصاف ایشان را از عصمت و تبلیغ و هدایت و غیر این بیان
فرمود و ذکر کرد حدیث سیم نیز در آن کتاب روایت کرده از آنحضرت که فرمود ای
سلیم من و اوصیای من که یازده مردند از فرزندان من اما مانند و هدایت کنندگان
و هدایت شدگان که ملائکه بآما سخن گوید سلیم بن قیس گفت گفتیم یا امیر المؤمنین که هستند
ایشان فرمود در پسر من حسن و حسین نگاه این پسر من و گرفت دست حضرت علی بن الحسین را
و آنحضرت طفل بود نگاه هشت نفر از فرزندان او و هر یک بعد از دیگری تا آنکه این دوازده
نفر اوصیاء هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث چهارم باز در آن کتاب
روایت نموده که با حضرت امیر المؤمنین از صفین مراجعت میکردیم پس فرود آمد
لنگر آنحضرت نزدیک دیو بنضار ای پس بیرون آمد از آن راهی که نام از شمعون بن جیون

بود از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی و با او کتاب بود بخط شمعون و املا و تالیف
 و در آنجا مذکور بود بعد از اوصاف حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زارت و
 خلافت حضرت امیر المؤمنین و اینکه و ولایت هر مؤمن است بعد از پیغمبر که انگاه یارده
 نفر از فرزندان او و فرزند فرزند او اول ایشان شب دوم شب و نه نفر از فرزندان شب
 یک بعد از بکری و آخر ایشان کبی است که نماز میکند حضرت عیسی در پشت سر او که
 سلطنت میکند و کسیکه دین خود را مخفی میکند و کسیکه ظاهر میشود و کسیکه اول
 از ایشان ظهور نماید و پر میکند جمیع بلاد خداوند را از عدل و داد و مالک میشود مابین مشرق
 و مغرب را تا آنکه غالب میکند او را خداوند بر همه ادیان انگاه شرح داده حال جاه از
 اهل ضلال را و در آخر خبر سلیم بن قیس گفته که حضرت بیک از اصحاب خود فرمود بر
 و کتاب او را از غیر این بعرض ترجمه کن و چون آن شخص ترجمه کرد و آورد حضرت با امام حسن
 فرمود بنزد من بیا و در آن کتاب را که بتو دادم و بخوان آن را ای پسر من و تو ای فلان نظر کن
 در نسخه این کتاب که او خط من است و املا حضرت رسول خدا چون خواند یک حرف
 با هم خلاف نداشت گویا هر دو املاء یک نفر بود تمام شد و این چهار حدیث دلیل واضح است
 در امامت و خلافت و وجود غیبت حضرت حجة ابن الحسن علیهم السلام و ظهور آنحضرت
 بعد از این خصوصاً حدیث چهارم که نص است در ظهور او و برگردن او زمین را از عدل
 و داد حدیث پنجم شیخ ثقة جلیل القدر عظیم الشأن ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری
 که صد و فشتاد جلد کتاب تالیف فرموده و از خواص اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد
 بوده و از آن بزرگواران روایت کرده و در آخر زمان حضرت امام حسن عسکری و وفات نموده
 و آنحضرت بر او رجعت فرستاده در کتاب غیبت خود موسوم باشارات الرجعة روایت کرده
 از حسن بن محبوب از علی بن رباب که گفت حدیث کرد مرا ابو عبدالله علیه السلام حدیث
 طولانی از حضرت امیر المؤمنین و در آخر آن حضرت جمله از فتنه ما آخر الزمان را بیان فرمود
 تا خروج دجال پس فرمود انگاه ظاهر میشود امیراً مرة یا پادشاه پادشاهان و کشند کافران
 سلطان مأمول که ستمگر است در غیبت او عقول و او نهتم از فرزندان تست ای حسین
 ظاهر میشود در بین رکنین و غالب میشود بر ثقلین و او نمیکند در زمین ادنین یعنی
 است و نه را و بد فطرت را و خواص احوال مؤمنی که در آن میکند زمان او را و میرسد بهنگام
 و در آن حاضر میشود و آیات او و ملاقات میکند با اقوام او حدیث ششم نیز از بزرگوار
 روایت نموده از ابن ابی عمیر از بنی عیسی از ابی شعبه حلبی از ابی عبدالله علیه السلام
 الله او پدرش امام محمد باقر از پدرش علی بن الحسین از عمش حسن بن علی بن ابیطالب که
 فرمود پرسیدم ز جد خود رسول خدا از امامان که بعد از آن حضرت خواهند بود پس

فرمود که اما ما بعد از من بعد از انبیا و بنی اسرائیل دوازده نفرند که عطا فرموده است
 خداوند ایشان دانش و فهم مرا و توار ایشان ایستادن پس عرض کردم یا رسول الله که ظهور
 خواهد کرد قائم ما اهل بیت فرمود بدو سئیکه ای حس که مثل او مثل قیامت است که
 پنهان داشته خداوند علم آن را از اهل آسمان و زمین و غیبی اید روز قیامت مگر نگاه
 و بخبر حدیث هفتم نیز از جناب دوازده کتاب روایت نموده از عبد الله بن ابی نجران
 از عاصم بن حمید از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر که فرمود پیغمبر محبت امیر المؤمنین
 فرمود که یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند از آن را و جمع
 شود کلمه ایشان بستم نمودن و غلبه کردن بر تو پس اگر اخوان و انصار می بنای جهاد کن با
 ایشان و اگر نیای باز دارند خود را و نگاه دار خون خود را پس بدو سئیکه شهید شدند
 تو بعد از این است و بدانکه یا علی فرزندان انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد
 و شیعیان تو ظلم کرده اند و خداوند ایشان را و از آن جهان بعد از شدید گرفتار خواهد
 گردانید پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله کیست آنکه این کار را خواهد کرد فرمود
 نه من از اولاد پس من حین آنکه ظاهر شود بعد از پنهان بودن طوفانی و پس از ظهور
 خود آشکار نماید امر خداوند را و ظاهر کند دین خدا تعالی را و انتقام کشد از دشمنان خداوند
 و پیروز زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از جور و ظلم سلمان گفت کی ظاهر خواهد
 شد یا رسول الله فرمود آن را کسی نمیداند مگر خدا تعالی و لکن از نشانهاست که از
 جمله آنهاست ندای از آسمان و فرود رفتن جمعی بر زمین در طرف مشرق و فرود رفتن
 جمعی در مغرب و فرود رفتن جمعی در بید که در نزدیک مدینه است مؤلف گوید مراد
 مراد از این فرود رفتن لشکر سفیانی است در زمین که نام آن بید است در نزدیک مدینه
 حدیث هشتم بازان بزرگوار در کتاب غیبت خود روایت کرده از راوی جلیل صفوان بن
 یحیی از ابی ایوب از ابراهیم بن ابی زیاد خزاز از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کابلی که گفت وارد
 شدم بمنزل مولای خود حضرت سید سجاد و در دست آنحضرت صحیفه دیدم که بر آن
 میگریست و سخت میگریست گفتم بدو و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا
 چیست این صحیفه حضرت فرمود که این نسخه لوحی است که خدا تعالی بر رسول خود بوحیه
 فرستاده آن لوحی را که در آنست نام خدا و نام رسول او و نام امیر المؤمنین و نام عثم بن
 حنبل و نام پدرم و نام من و نام فرزندانم محمد باقر و نام فرزندان او جعفر صادق و نام فرزندان او
 موسی کاظم و نام فرزندان او علی رضا و نام فرزندان او محمد تقی و نام فرزندان او علی النقی و نام فرزندان
 او حسن زکی و نام فرزندان او حجة الله و قائم ما را الله و انتقام کشنده از آنها الله آنکه غائب
 شود غائب شد طوفانی و بعد از آن ظاهر شود و بر کند زمین را از میان و داد همچنانکه

پرسیده از ستم و بیداد حدیث نهم نیز از جناب دوران کتاب روایت کرده از محمد بن سنان
از مفضل بن عمر از جابر بن جعفر از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمرة گفت که حضرت
رسول خدا فرمود که چون افرید خداوند جلیل حضرت ابراهیم خلیل را حجاب و پیشانی
آنحضرت برداشت پس در جنب عرش مجید نوری دید پرسید که بار خدا یا این چیست و
فرمود این نور برگزیده من است از خلق من و دید نوری در نزد آن نور پس عرض کرد بار خدا یا
ایا چیست این نور حقیقتا فرمود که آن ناصر دین من علی است و در نزد آن دو نور سه
نور دیگر بنظر حضرت خلیل رسید و پرسید که این نورها چیست خطاب رسید که آن
نور فاطمه دختر محمد و حسن حسین است که دو فرزند او و علی بن ابیطالب پس عرض نمود
ای پروردگار من نه نور دیگری بینم که در دوران پنج نور در آمده اند خطاب رسید که
آن نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و
محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن علیهم السلام است و او کسی است
که ظاهر شود بعد از غائب شدن از شیعه و دوستان خودش حضرت ابراهیم گفت ای خدا
من من نورها بسیار می بینم که دور ایشان را فرا گرفته اند که نمیشماران نورها را مگر
خودت و هیچکس قادر بر شماردن آنها نیست آن نورها چیست حقیقتا فرمود آن
نورها شیعیان ایشان است و شیعیان علی بن ابیطالب میرالمومنین است حضرت خلیل
عرض نمود بجه شناخته میشو شیعه امیرالمومنین خداوند فرمود به پناه و بیک گفت در شبانه
روز نماز کردن و اشکار بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در نماز و قنوت خواندن در نماز پیش
و رکوع و جبین بر خال گذاشتن بعد از نماز و انگشت در دست راست کردن پس حضرت
خلیل گفت بار خدا یا مرا از شیعیان امیرالمومنین قرار ده خطاب رسید ای ابراهیم ما
تو را از شیعیان علی گردانیدیم پس از این جنه خداوند در قرآن فرستاد **وَإِنَّ مِنْ شِيعَةِ**
إِبْرَاهِيمَ مَفْضِلٌ گفت روایت کرده اند از برای ما که در وقتیکه حضرت ابراهیم احسان
نمود که وقت رحلت است پس این حدیث را بجهت اصحاب خودش روایت کرد و بعد از
آن سر سجده گذاشت و روح مقدس حضرت خلیل در سجد قبض شد و در حال وفات کرد
سلام الله علیه و علی بنینا و آله حدیث دهم باز از جناب دوران کتاب روایت کرده
از عبد الرحمن بن ابی نجران از احصاء بن حمید از ابو حمزه ثمالی و نیز روایت کرده از حسن بن
حبیب از ابو حمزه ثمالی از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس که او گفت حضرت پیغمبر فرمود
که چون مرا عروج باشد نمازها فرمودند بسوره المنتهی رسید پس خطاب رب الارباب
رسید که یا احمد عرض کردم لیتک ای خدای من خداوند تعالی فرمود که ما هیچ
پیغمبری بدینا نفرستادیم که مقیمی شود و روزگار نبوت او مگر آنکه بیایم داشت امر را

و بجای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی خود را و بیعت نگاهبانان شریعت
حجتی را پس ما گردانیدیم علی بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو پس حسن را و بعد از او
حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او
موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از
او حسن بن علی و بعد از او حجة پسر حسن را ای محمد سر بالا کن چون سر بالا نمودم انوار علی
و حسن و حسین را و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجة صاحب الزمان در میان
ایشان میدرخشید که گویا ستاره درخشان بود پس خداوند فرمود که ایشان خلیفه ها
و حجت های منند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو اند بعد از تو پس خوشحال کسیکه
دوست دارد ایشان را و اوای بران کسیکه دشمن دارد ایشان را حدیث یازدهم نیز
آن بزرگوار در غیبت خود روایت کرده از محمد بن ابی عمیر و از احمد بن محمد بن ابی نصر از
ابان بن عثمان از ابان بن تغلب از عکرمه از عبد الله بن عباس گفت یهودی که او را ^{نقل}
میگفتند بنزد حضرت پیغمبر آمد و گفت یا محمد من چند چیز از تو میپرسم که بسیار وقت
است که آن در سینه من میگذرد اگر جواب ادا نمائی بدست تو اسلام میآورم انحضرت
فرمود پرس گفت یا محمد پروردگار خود را از برای من وصف کن انحضرت فرمود و
نمی توانست که حضرت خالق را مگر بآن چیزیکه خود وصف کرده است بآن خودش را
چگونه وصف نمایند خالق واحد و ازین پندیده یکانه را که عاجز است حواس از آنکه او را
دریابد و ادراک ذات مقدس او نماید و فرمود باینکه است او هام از آنکه او را بیابد و به
کنه ذات او برسد و درمماند است خطرات از آنکه حدی از برای او پیدا کند و ناتوان
است بصائر از آنکه احاطه قدرت او کند و بزرگتر است از آنکه وصف کنندگان او را
وصف کنند و دور است در نزدیک و نزدیک است در دور و چگونه را او چگونه داد
است پس نمیتوان گفت که او چگونه است و کجائی را او کجائی داده است پس نمیتوان
گفت که او کجاست و منقطع میشود نکرها از شناختن او پس احوالات یعنی کثرت در
وحدانیت او و ذات او متصور نیست و از اجزاء و اجزای او مبرا است و جداست یعنی جسم
نیست که توان گفت که میان نمی است و خدایند نیست که کل خلایق در حوایج و رغایب
رومی بدرنگاه او میآوردند و از او حاجتها میطلبند و از او مرادها مییابند و با جمیع انحضرت
فرمود که خداوند تعالی احد است و جداست همچنانکه خود خودش را وصف کرده
است و وصف کنندگان نمیتوانند بحد وصف کردن و نشان دادن او چنانکه خود
وصف خود فرموده **لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** است نقل گفت راست
گفت یا محمد پس خبر ده مرا از آنکه گفتی خدایان است و او را شریک نیست آیا نه چنین است

که خدا بیکیت و انسان نیز بیکیت و یگانگی و وحدانیت خدا مانند شدا است بماتبد و
 یگانگی انسان را پس آنحضرت فرمود که خدا واحد است و احد المعنی یعنی همیشه واحد و یگانگی
 بود چیزی با و نبوده و بیحد و بی اعراض است و همیشه همچنین بوده و همچنین خواهد بود و انسان
 واحد ثانوی است یعنی غیر واحد حقیقی است جسم است و عرض است و روح است و
 بدستیکه تشبیه در معانی است نه در غیر معانی است و هیچکس در معنی واحد نیست
 و در وحدانیت با و شرک ندارد نعل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا که وصی تو
 کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر آنکه او را وصی بوده و پیغمبر ما موسی و صیت کرد به
 یوشع بن نون آنحضرت فرمود یکی خبر ده مرا بدستیکه وصی و خلیفه من بعد از من علی
 بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن حسین و بوصایت از بعد او در میآید نه
 تن از صلح حسین که اما مان ابرار و نیکوکارند نعل گفت نام ایشان را بیان فرما برای
 من یا محمد حضرت فرمود بلی چون حسین در گذرد پسر او علی وصی و خلیفه باشد و چون
 مدت خلافت و وصایت علی بنهایت میرسد پسر او محمد و چون مدت وصایت محمد
 تمام شود پسر او جعفر و چون مدت وصایت جعفر تمام شود پسر او موسی و چون مدت
 وصایت موسی تمام شود پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او
 حسن و بعد از او پسر او حجة بن الحسن و ایشان دوازده اما منند بعد از نقباء بنی اسرائیل
 نعل گفت پس جای ایشان در جنة کجاست فرمود با منند در درجه من گفت شهادت
 میدهم که نیست خدا مگر الله و شهادت میدهم که تو رسول و فرستاده خدا و شهادت
 میدهم که ایشانند اوصیاء بعد از تو بتحقیق که یافته ام این معنی را در کتابهای سابق بر این
 پس خبر ده مرا از وصی دوازدهم از جمله اوصیاء تو آنحضرت فرمود که او غائب خواهد
 شد تا او را نبینند و زمانی پیش آید امت مرا که نماز از اسلام مگر اسم اسلام و از قرآن
 مگر رسم آن در آن هنگام رخصت دهد خداوند تعالی او را بظهور نمودن پس بزرید نعل
 و برخاست از پیش پیغمبر و در آنحال میگفت صلوات خداوند بر تو باد ای بهترین پیغمبران
 و صلوات خداوند بر اوصیاء تو باد که پاک و منزّه اند از عیبها و گناهان و سپاس و حمد
 هر خدا بر آنکه پروردگار عالمیان است حدیث دوازدهم باز در آن کتاب انجذاب رسیده
 کرده از فضالة بن ابوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر که
 پیغمبر یا میرالمؤمنین فرمود که من اکلایم بمؤمنان از نفسها خودشان و بعد از من اینست
 اولایه بر مؤمنان از نفسها ایشان و بعد از آن امام حسن است بمؤمنان از نفسها ایشان
 و بعد از آن امام حسین اولایه است بمؤمنان از نفسها ایشان و بعد از آن علی بن حسین
 اولایه است بمؤمنان از نفسها ایشان و بعد از آن محمد بن علی اولایه است بمؤمنان از

نفسهایشان و بعد از آن جعفر بن محمد اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن
 موسی بن جعفر اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن علی بن موسی اولی است
 بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن محمد بن علی اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد
 از آن علی بن محمد اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن حسن بن علی اولی است
 بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد از آن حجت بن الحسن اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان آنکه
 منتهی میشود خلافت و وصایت و غایت خواهد شد مدتی طولانی و بعد از آن ظاهر خواهد
 شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پر شد با شد از جور و ظلم و الحمد لله
 حدیث سیزدهم نیز آن بزرگوار در آن کتاب روایت نموده از محمد بن حسن واسطی از فر
 بن هذیل از سلیمان بن مهران اعش از مورق از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت
 وارد شد مرد یهودی بمجلس حضرت پیغمبر که جندل بن جناده نام داشت و از یهود خیر بود
 پس عرض کرد یا محمد خبر ده مرا از آنکه خدایرانیت و آنچه نزد خدا نیست و آنچه نمیدانند
 آن را خداوند حضرت فرمود آنکه خدای رانیت شریک است و آنچه نیست نزد خداوند
 ظلم است و آنچه نمیداند از خداوند آن قول شما کرده یهودیان است که میگویند عمر
 پسر خدا است قسم بخداوند که خدا کسی را فرزند خود نمیداند پس جندل گفت اَشْهَدُ
 ان لا اله الا الله و انك رسول الله حقاً بعد از آن گفت ای رسول خدا من در خواب
 موسی بن عمران را دیدم که با من گفت ای جندل بدست حضرت محمد مسلمان شو
 با وصیاء بعد از او ایمان بیاور و تمسک کن بایشان و بیواری جو از بد کنندگان برایشان
 و چون مرا خداوند توفیق داد و بخدمت تو رسانید و شرف اسلام را روزیم گردانید
 مرا بر حال وصیاء خود آگاه فرما تا تمسک نمایم بر ایشان حضرت رسول خدا فرمود که
 ای جندل اوصیاء من بعدد نقباء بنی اسرائیل است جندل گفت من در تورات
 یافتم که عدد نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند آنحضرت فرمود بلی اما ما آن که اوصیاء
 منند بعد از من منحصرند بدوازده تن جندل گفت همه ایشان در یک زمان خواهند
 بود حضرت فرمود همه در یک زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی بامر امامت و وصایه
 قیام خواهند فرمود و تو در آن میخواهی کرد مگر خدمت سه نفر از ایشان را جندل گفت
 پس نامهای ایشان را برای من بیان فرما حضرت فرمود تو در خواهی یافت سید اوصیاء و
 وارث علم انبیاء و پدر امامان اتقیا علی بن ابیطالب را بعد از من و بعد از او و فرزند
 او حسن و حسین را پس تمسک نما بایشان و فریفته نکند تو را جهل جاهلان و چون
 وقت ولادت فرزند من علی بن الحسین باشد که سید و سرور عابدان است اجل تو در
 رسد و آخر توشه از دنیا یک جوعه شیر باشد که از آن خواهی نوشید جندل گفت یا

رسول الله چيست تا اهل اوصیای تو که بعد از علی بن ابی طالب امامانند برای مسلمانان
حضرت فرمود که چون منقضی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسین قائم شود
با مراعات پسر او محمد که لقب او باقر باشد و بعد از او پسر او جعفر که لقب او صادق است
و بعد از او پسر او موسی و لقب او کاظم است و بعد از او پسر او علی که او را رضا گویند و بعد از
او پسر او محمد که او را تقی گویند و بعد از او پسر او علی که او را نقی گویند و بعد از او پسر او حسن و لقب
او زکریا و بعد از آن غائب گردد از مردمان اما می از ایشان جندل گفت یا رسول الله حسن از
ایشان غائب گردد فرمود نه و لکن پسر او حجة غائب گردد غیبتی طولانی جندل گفت نام او
چه باشد حضرت فرمود نام برده نشود تا زمانی که خدا او را ظاهر کند جندل گفت تحقیق
که بشارت داد بر ما حضرت بنو و اوصیای تو که از ذریه تو اند و بعد از آن حضرت رسول خدا
این آیه را تلاوت فرمود **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ** **الْقَوْلَ تَعَالَى** **مَنْ بَعْدَ خَوْفِهِمْ**
أَمَّا جندل گفت یا رسول الله خوف ایشان از چه باشد حضرت فرمود در زمان هر
یک از ایشان شیطان باشد که ایشان را از ارکند و برایشان جفا نماید و چون ریخت
دهد خداوند حجة و بیرون آید و پاک سازد زمین را از ظالمان و پرکند زمین را از
عدل و داد انچه آنکه پر شده باشد از ظلم و جور خوشحال آنانکه در زمان غائب شدن
او صبر کنند و خوشحال آنانکه سالک شوند بحجة و طریق او و در مودت و محبت او تا
باشند ایشان آنانکه که خداوند در کتاب خود ایشان را وصف فرموده بقول خود
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و در جای دیگر از کتاب خود در صفت ایشان فرموده **أُولَئِكَ**
حِزْبُ اللَّهِ **أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** جابر گفت بعد از آن جندل بن جناده زیست تا
ایام امام حسین بعد از آن رفت بطائف و در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبد
جرعه از آن نوشید و گفت این عهد است که رسول خدا فرموده بود که آخر توشه من از
دنيا جرعه از شیر باشد و بعد از آن رحلت کرد و در طائف در موضعی که آن را کورا گویند
مدفون شد حدیث چهاردهم نیز در آن کتاب آن بزرگوار روایت کرده از حسن بن
علی بن سالم از پدر خود از ابی حمزه ثمالی از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس گفت پیغمبر فرمود
که چون خداوند تعالی دنیا را آفرید نظر فرمود بر اهل زمین و بعد از آن بر کربای مرا از مرا
عالمیان و مرا پیغمبر داد و بر سالت بعالمیان فرستاد پس مرتبه دوم بتقریر قدرت بعالمیان
نگریست و علی اختیار فرمود و امامت با و کرامت فرمود و مرا امر نمود که او را به برادرش
و وصایت و خلافت و وزارت فرا گیرم پس علی از من است و من از ویم و او شوه و حشر من
است و پدر و وسط من حسن حسین است و بعد فرمود آگاه باشید که خداوند مرا و ایشان
جنتها گردانید بر بندگان خود و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که بر باد از انان

و حفظ کنند وصیت مرا پس فرمود نه از امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت
من و مهنگ امت من است و شبه ترین مردمان است بمن در تمایل و افعال و اقوال خود
و ظاهر خواهد شد بعد از غائب بودن طولانی و حیرت مضله و مهنگ اشکار سازد امر
خدا را و ظاهر کرد این خدا را و مؤید کرد بیاری کردن خدا و ملائکه نصرت نمایند
و را و بر کنند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شد باشد از ظلم و جور و ستم
حدیث پانزدهم با از انجناب در آن کتاب روایت کرده از علی بن الحکم از جعفر بن سلیمان
از سعد بن طریف از اصبع بن نبانه از سلمان فارسی که گفت خطبه خواند رسول خدا
بر ما و فرمود ای گروه مردمان من رحلت کنند ام درین زودی و روانه شوند ام به
مغیب وصیت میکنم شما را و دوباره عمرت خود که نیکوئی کنید با عمرت من و پرهیز
از بدعت پس بدرستی که هر بدعتی ضلالت است و لا محاله اهل ضلالت در روز خند
ای گروه مردمان هر کس نبیند آفتاب را پس میباشد چنک بزند بماء و هر کس نیاید
ماه را میباشد چنک بزند بفرقدین پس هرگاه نیاید فرقدین را چنک بزند بستاره ها
روشن بعد از من و میگویم شما را پس بدانید که قول من قول خداوند است پس مخالفت
نکنید خدا را در آنچه امر کرد شما را بران و ان خدا تعالی میداند که من رسانیدم شما را
چیزی را که امر کرد مرا بآن و شاهد میگیرم خداوند را بر خود و بر شما سلمان گفت که
چون حضرت رسول از منبر بزیامد از پی او رفتم تا داخل خانه غایب شد پس من زیامد
و عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شنیدم که فرمودید هرگاه نیاید
آفتاب را چنک بزنید بماء و چون نیاید ماه را چنک بزنید بفرقدین و چون فرقدین
نباشد تمسک کنید بستارگان روشن و من گمان بردم که درین اشکار گفتن رمزی و
اشاره باشد آنحضرت فرمود که نیکو دریافت کرده ای سلمان پس گفتم که روشن فرما
از برای من که چیست آفتاب و ماه و فرقدین و ستاره ها روشن پس حضرت فرمود که
منم آفتاب و علی است ماه و چون مرا نیاید چنک بزنید بعلی بعد از من و اما فرقدین
پس حسن و حسین اند هرگاه نیاید ماه را چنک بزنید با ایشان و اما ستاره ها روشن
پس ایشان نه امامند از صلب حسین و هم ایشان مهنگ ایشان است و بعد ازین فرمایش
فرمود که ایشانند اوصیاء و خلفاء بعد از من و امامان ابرارند بعد از اسباط یعقوب و
حارث بن عقیل گفتم ایشان را از برای من بیان فرمایا رسول الله فرمود اول ایشان و
سید ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او و سبط من حسن حسین و بعد از او علی بن
الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی باقر و سکا فنده علمای پیغمبران و بعد از او
صادق جعفر بن محمد و بعد از او کاظم موسی بن جعفر و بعد از او رضا علی بن موسی آنکه

گفته خواهد شد در زمین غربت و بعد از او فرزند او محمد و بعد از او فرزند او علی و بعد از
او فرزند او حسن و بعد از او فرزند او حجة قائم که انتظار کشیده شده است در غائب بودن
او و اطاعت شده است در ظهور او پس بدو سبکه ایشانند از عترت من و از کشت و خون
من علم ایشان علم منت و حکم ایشان حکم من است و هر کس بر منجا آمد مرا در باره ایشان زیاده
خداوند با و شفاعت مرا حدیث شایسته هم نیز آن بزرگوار در کتاب غیث روایت کرده
از عثمان بن عیسی از ابی حمزه ثمالی از اسلم از ابی الطفیل از عمار بن یاسر که گفت چون وقت
وفات پیغمبر رسید امیر المؤمنین را طلبید و در ستر با حضرت سخن بسیار گفت چنانکه
آن را از گفتن بطول انجامید بعد از آن او از مبارک و بلند نمود و فرمود که یا علی تو وصی
و وارث علم منی و عطا کرد خدا تعالی بتو علم و فهم مرا پس چون من وفات نمودم ظاهر
نبت بتو کینه هائی که در سینه هلم قومیت و حق ترا غصب خواهند کرد پس حضرت
فاطمه علیها السلام گریست و امام حسن و امام حسین هم بگریه درآمدند پس رسول خدا
بعاطفه فرمود که ای بهترین زنان عالمیان چرا گریانی عرض کرد یا رسول الله ارضای
شدن بعد از تو میرسم فرمود بشارت باد تو را که اول کسی که از اهل بیت من بمن
رسید تو خواهی بود و گریه مکن و غمگین مباش که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدرت
بهترین پیغمبران است و پسر عمت بهترین اوصیاء است و دو پسر بهترین جوانان
اهل بهشتند و از صلب حسین بیرون خواهند آمد و خداوند نه امام معصوم صلی الله علیه و آله را از
ما است مهد این امت حدیث هفدهم بار از انجناب در آن کتاب روایت کرده از
حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن بکر از عبد الملك بن اسمعیل است از پدرش از سعید بن
جبر گفت که عمار بن یاسر گفتند که تو را چه واداشت بدوستی امیر المؤمنین گفت خداوند
عالم و رسول اکرم او را واداشتند بآن و بتحقیق که خدا تعالی آیات جلیله در شان او
فر فرستاده و رسول خدا آحادیث بسیار در صفتش بیان فرموده گفتند که ای ابا خریص
ما را بچیز از آنچه پیغمبر در شان او گفته عمار گفت چرا خبر ندادم و حال آنکه من به آرام از
انها نیکی حق را پنهان دارم و باطل را ظاهراً میبازند بعد از آن گفت که یا رسول خدا
بودم که علی را دیدم در بعضی از جنگها که چندین تن از صاحبان علمهای قریش را بقتل
رسانید پس یا رسول خدا عرض کردم بدو سبکه علی حق جهاد را در راه خداوند بعل
حضرت رسول فرمود که چه چیز را ازین امر باز تواند داشت بدو سبکه او از من است
من از ویم و او وارث من است و قاضی و حکم کننده دین من است و وفا کننده بوعده من
است و خلیفه من است بعد از من و اگر او منی بود من محض شناخته نمیشد در زمان
حیات من و بعد از وفات من و جنگ با و جنگ با من است و جنگ خداوند با و

و اشقی و اشقی من است و اینست خدا است و بیرون خود خدا آورد خدا بتعالی از صلب
 او اما ما را نشان دادین و بدان ای عمار که خدا بتعالی عهد کرده با من که عطا کند بمن
 دوازده خلیفه از جلد ایشان علی است و او اول آن خلیفه ها است و بهترین ایشان
 است پس گفتم دیگران کیستند با رسول الله فرمود دوم ایشان حسن بن علی سیم
 ایشان حسین بن علی چهارم ایشان علی بن الحسین که زینت عابدان است و پنجم
 ایشان محمد بن علی است و بعد از او پسر جعفر و بعد از او پسر موسی و بعد از او پسر
 علی و بعد از او پسر محمد و بعد از او پسر علی و بعد از او پسر حسن و بعد از او پسر انکه
 غائب شود از مردمان غائب شدن طولانی و اینست معنی قول خدا که میفرماید
 قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ و بعد از آن بیرون آید و پر کند
 دنیا را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور ای عمار زود باشد که بعد از من
 فتنه و آشوب ظاهر گردد و چون چنین شد پیروی کن علی و حزب و لشکر و دوستان علی را
 که علی با حق است و حق با علی است و زود باشد که با اتفاق او مقاتله و جنگ کنی با ناکین
 و قاسطین بعد از آن بکشند تو را طائفه ستم پیشه و باشد از خرد تو از دنیا یک جرعه
 شیر که بیاشامی آن را و سعید بن جبیر گفت آنچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه و اله
 خبر داده بود حدیث هجدهم نیز از آنجناب در کتاب غیبت روایت کرده از محمد بن عبید
 از غیاث بن ابراهیم از ابی عبد الله از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش
 حسین بن علی که فرمود از حضرت امیر المؤمنین علیه و اله السلام پرسیدند از معنی
 قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَحَرَّتِي
 کیستند عترت آنحضرت امیر المؤمنین فرمود عترت او منم و حسن و حسین و نه نفر امام
 از فرزندان حسین که هفتم ایشان مهدی ایشان است جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب خدا
 از ایشان جدا نمیشود تا او آید شوند بر رسول خدا بتعالی در حوض کوثر او
 حدیث نوزدهم باز از آنجناب در آن کتاب روایت کرده از عبد الله بن جبلة از عبد الله بن
 مستنیر از مفضل بن عمر از جابر جعفی از عبد الله عباس گفت داخل شدم بمسجد رسول
 خدا در حالتیکه امام حسن بر دوش شریف آنحضرت بود و امام حسین بر ران مبارک
 آنحضرت و میوسید ایشان را مکرر و میگفت یا خدا یا دوست دارا انکسی را که دوست
 دارد ایشان را و دشمن دارد انکیرا که دشمن دارد ایشان را پس فرمود ای پسر عباس
 گویا نظر میکنم بپناه و سفید در هم آمیخته این فرزندم حسین که موی ریش مبارکش رنگین
 شود از خون خودش و دعوت کند و کسی اجابت نکند او را و یار می طایب و کسی یار دشمن نماید
 گفتم کدام کس در تکلیف این فعل شود فرمود که اشترای وقت من که من عطا نکنم بآنها

شفاعت مرا بعد از آن فرمود ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین در دو حالتیکه عمار
باشد بحق او یعنی او را امام واجب الطاعة دانند بنویسد خدا بندگان او برای او ثواب فرماید
و در روز عروج بد آن نگاه باشد که هر کس زیارت کند حسین را مثل کسی است که زیارت
نمایا بر او هر کس مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و بحق زیارت کند بر خداوند
است که ثواب نکند و در باب بیعت گاه باشد که اجابت دعا در ذریقه او است و
شفای امراض در قرب او است و امامان از او جدا ویند این عباس گفت عرض کردم یا
رسول الله چند امامند بعد از تو فرمود بعد از اسباط یعقوب و نقبای بنی اسرائیل
و حواریین علیهم السلام چند عدد بودند اسباط و نقباء و حواریین آنحضرت فرمود دوازده
بودند و امامان نیز بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد
او و وسط من حسن حسین است و چون منقضی شود مدت امامت حسین پسر علی
و چون بگذرد مدت او پس پسرش محمد و چون بگذرد مدت او پس پسر جعفر و چون
بگذرد مدت او پس پسر موسی و چون بگذرد مدت او پس پسر علی و چون بگذرد
مدت او پس پسر محمد و چون بگذرد مدت او پس پسر علی و چون بگذرد مدت او
پس پسر حسن و چون بگذرد مدت او پس پسر حجة گفت گفتم یا رسول الله نامها
شنیدم که هرگز نشنیده بودم پیغمبر فرمود که ایشان امامانند بعد از من اگر چه مقهور شوند
و امینان علم خدایند و معصومانند و نجیبانند و برگزیدگان هستند ای پسر عباس هر
کس باید در روز قیامت در حالتیکه عمارت باشد بحق ایشان من ابرار دست گرفته
بجنت در آوردم و هر کس انکار کند ایشان را یا رد کند یکی از ایشان را چنان باشد که مرا
انکار کرده و رد نموده و هر کس مرا نکار نماید یا رد کند چنان باشد که خدا را نکار نموده
و رد کرده ای پسر عباس زود باشد که مردمان بیچ و راست میل میکنند و هرگاه چنان
باشد تو متابعت نمائی علی و لشکر علی بدرستی که علی با حق است و حق با علی است از هم
جدا نشوند تا در کار حوض کوثر بمن وارد گردند ای پسر عباس دوستی ایشان دوستی
منست و دوستی من دوستی خدا است و جنگ با ایشان جنگ با من است و جنگ با
من جنگ بخدا است و اشقی کردن با ایشان اشقی کردن با منست و اشقی کردن با من
اشقی نمودن با خدا است و بعد از آن حضرت پیغمبر این آیه را تلاوت فرمود یُریدُونَ
أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ يَاقُولُوا هُمْ وَبِإِذْنِ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
حدیث بیستم و نهم از آن کتاب روایت کرده از حسن بن محبوب از مالک بن عقیله از
ثابت بن دینار از امام محمد باقر که حضرت امام حسین یکشب پیش از آنکه شهید شود
با صحابه خود فرمود که روزی جدم رسول خدا را من فرمود ای فرزندان من فرود باشید

برسانند تورا بسوی عراق و فرود آورند تورا بر زمین که آن را عمورا و کربلا گویند و تود را بر زمین
شهادت خواهی شد و جماعتی نیز با تو شهید میشوند و بتحقیق که نزدیکان شدن عهدیکه که
رسول خدا با من کرده بود و من فرار روانه ام بسوی آنحضرت پس هر کس از شما که برگشتن میل دارد
باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من بجل است و آنحضرت
درین باب تاکید و مبالغه تمام نمود و ایشان را ضعیف برگردیدن نشدند و گفتند که
بخدا قسم که تورا و انمیکذاریم و از تو جدا هرگز نمیشویم تا آنکه بجائی که وارد میشود و وارد
شویم ما آنحضرت چون این عزیمت را از ایشان دید فرمود که بشارت باد شما را بچیز
قسم بخدا که بعد از آنچه بر ما وارد شود در ناک خواهم نمود و آنقدر که خدا بیتیعالی خواسته
باشد پس بیرون خواهد آورد خدا بیتیعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ظاهر شود
پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما شاهد خواهیم کرد این دشمنان را در
زنجیرها و غلها گرفتار انواع عذاب و نکال گفتند با آنحضرت که کیست قائم شما ای
فرزند رسول خدا فرمود که فرزند هفتم است از اولاد فرزندان من محمد بن علی باقر و او
خودش حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است فرزند من
و او است آنکس که غائب خواهد شد مدت طولانی و بعد از آن ظاهر خواهد شد و چو
کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم حدیث بیست و یکم و ثانی
برگذاورد در کتاب غیبت روایت کرده از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی زید از ابی حمزه ثمالی
از ابی خالد کابلی که گفت داخل شدم بخدمت سید خود علی بن الحسین و گفتم ای فرزند
رسول خدا خبر ده مرا از آنکسانیکه فرض کرده خداوند اطاعت و موافقت ایشان و واجب
کرده بر بندگان خود اقتل کردن بایشان را بعد از رسول خدا حضرت فرمود ای کلبه
بدوستیکه اولوالا مر بیکه خدا بیتیعالی ایشان را امامان مردم قرار داده و واجب فرموده
بر مردم فرمان برداری ایشان را امیر المؤمنین است ان شاء الله من حسن انگاه پدرم حسین
انگاه منتهی شده امر ما را و آنحضرت ساکت شد پس گفتم ای سید من روایت کرده اند
برای ما از حضرت امیر المؤمنین که زمین خالی نمیمانند از حجتی که خدای را باشد بر بندگانش
پس کیست حجة و امام بعد از تو فرمود پس که نامش در صحف اولی باقر است خواهد شکافت
علم را شکافتنی او حجة و امام است بعد از من و بعد از او پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان
صادق است گفتم ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه همه
شما صادقانید که حدیث کرد برای من پدرم از پدرش که پیغمبر فرمود که چون فرزندانم
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولد گردند اسم صادق نام کنید
که پیغمبر از فرزندان او که نامش جعفر است دعوائی امامت خواهد زد و زود بخبری

واعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و دوزخ و آخرت حدیث بیست و چهارم باز در آن
کتاب روایت کرده از محمد بن عبد الجبار که گفت گفتم بمولای خودم حسن بن علی
عسکری که ای فرزند رسول خداوند مرا فدایت گردانند دوست میدارم که بدانم
که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست آنحضرت فرمود که امام و حجت بعد از
من پسر من است همنام و همکنیه رسول خداست آنکه او خاتم حجت های خداست و از من
خلفای اوست گفتم از که بوجد خواهد آمد فرمود از دختر پسر قصیر پادشاه روم باشد
اگاه باش که زود باشد که او متولد گردد پس غائب شود از مردمان غائب شدن مولای
و بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را پس بر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه بر
شده باشد از جور و ظلم و سلال نیت احد را که پیش از ظهور او را بنام و بکنیه او
ذکر کند پس فرمود صلوات بر او باد حدیث بیست و پنجم نیز روایت کرده در آن
کتاب از احمد بن اسحق بن عبد الله الاشعری که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری که
میگفت حمد و سپاس بخداوندی را که مرا از دنیا بیرون برد تا بمن عطا نمود خلف را که بعد از
من امام است و شبیه ترین مردمان است بحضرت رسول خدا از جهت خلقت و خلق
حفاظت خواهد نمود خداوند او را در زمان غائب بودنش و بعد از آن ظاهر خواهد
گردانید پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور
حدیث بیست و ششم باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن علی بن حمزه بن محمد
بن عبد الله بن العباس بن علی بن ابیطالب که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری که
میگفت متولد شد ولی الله و حجة الله بر بندگان خودش و خلیفه من بعد از من در
حالتی که ختنه شده بود در شب نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع
فجر و اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربان که او را
باب کوثر و سلیل شستند و بعد از آن شست او را عمه من حکیمه خوانون دختر امام شمس
نقی و از محمد بن علی که راوی این حدیث است پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر
السلام گفت مادرش ملیکه بود و در بعضی از روزها او را سوسن و در بعضی از ایام او را
رمانه میگفتند و صیقل و نرجس نیز از نام های او بود حدیث بیست و هفتم نیز در
آن کتاب روایت کرده از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری که گفت چون همراهی
والی همت کرد بکشتن من و او مردی بود که میل تمام داشت بکشتن شیعیان پس من
یافتم و خوفی عظیم بر من غالب شد و اهل و خیال و دوستان خود را وداع کردم و روی
بخانه حضرت امام حسن عسکری آوردم که آنحضرت نیز وداع نمایم و اراده گزینتم داشتم
چون بخانه آنحضرت وارد شدم پیری دیدم در نزد آنحضرت نشسته بود که رویش

شب چهارده بود از نور و ضیاء و من حیران شدم بمرتبه که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم
فراموش کنم بمن فرمود آن پسر که ای ابراهیم حاجت بگره بچین نیست زود باشد که خدا بیجا
شتر او را از تو کفایت میکند پس خبرتم زیاد تر شد بمخدمت امام حسن عسکری عرض کردم فدای
تو شوم کیست این پسر که از ضمیر و قلب من خبر داد انحضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه
من است بعد از من و او است آنکه غائب شود غائب شدن طولانی و بعد از پر شدن زمین
از جور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد پس از انحضرت از نام او سوال نمودم
فرمود که همام و همکنیه حضرت رسول خداست و حلال نیست کسی که بنام وی یا بکنیه او
ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را پس پنهان دارای ابراهیم
آنچه که دیدی و آنچه شنیدی امروز از ما مگر از اهلش پس برایشان و اباء کرام ایشان صلوات
فرستادم و بیرون آمدم در حالتیکه خاطر جمع بتفضل خداوند بودم و وثوق و اعتماد بود
مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان پس بشارت داد مرا عم من علی بن فارس که معتقد
خلیفه عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد و امر کرد او را بقتل عمرو بن عوف پس ابو احمد او را
گرفت و بند از بند او را جدا کرد حدیث بیست و هشتم و نیزان بزرگوار در آن کتاب
روایت کرده از ابو محمد عبدالله بن الحسین بن سعد کاتب که گفت حضرت امام حسن عسکری
بمن فرمود که بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را بر ما گذاشتند بدو سبب یکی آنکه می
دانستند که ایشان را در خلافت حقیقی نیست و میرسیدند از آن که فادعوی خلافت کنیم
و خلافت در جاحود قرار گیرد دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال
ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در آن که ایشان
از ظالمان و جبارانند پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا و نیست تا بود
کردن نسل انحضرت از روی طمی که بود ایشان را بر رسیدن بمنع تولد حضرت قائم علیه
السلام با کشتن انحضرت پس با وضع فرمود خداوند تعالی که کشف امر انحضرت فرماید
از برای یکی از ظالمان و خداوند تمام میکند نور خود را اگر چه خوش نمیدارند مشرکان
تمام شد مؤلف گوید که از فرمایش که فرمود دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند
تا آخر معلوم میشود که امامت و خلافت و غالب شدن حضرت قائم صاحب الزمان بر
تمام رؤس زمین و پر کردن انحضرت زمین را از عدل و داد معلوم ظالمان و جباران و
دشمنان اهل بیت بوده از جهت اخبار متواتره و احادیث کثیره از خود پیغمبر درین
این دلیل است بر آنچه حقیر در باب دوم ذکر کرد از بودن اخبار متواتره در کتب اهل
مست در خصوص و شأن انحضرت و قائم در ظاهر شدن آن بزرگوار بعد از این
حدیث بیست و نهم باز از انجباب در کتاب غیبت روایت کرده از امام بن ابی عبد الله

بن سنان که گفت پدرم سوال کرد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از سلطان عادل
 آنحضرت فرمود که او آنکسی است که خدا تعالی فرض گردانیده اطاعت او را بعد از انبیاء
 مرسلین بر جمیع آدمیان و جتیان و او سلطان است بعد از سلطان تا آنکه منتهی شود بسلطان
 دوازدهم پس مردی از اصحاب گفت که وصف فرما از برای ما ای فرزند رسول خدا
 که ایشان کیستند آنحضرت فرمود که ایشان آنکسانند که خدا تعالی درباره ایشان فرمود
 است که **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** یعنی اطاعت کنید بر خدا و اطاعت
 کنید بر رسول او و اطاعت کنید بر صاحبان امر را از شما و آنکسانند که خاتم ایشان آنکس
 است که عیسی در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد گذارد و عقب
 او و او است آنکس که خواهد کشت دجال را و فتح خواهد کرد خداوند بدست او مشرق و
 مغرب زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بر روز قیامت و مناسبت که
 ذکر شود در اینجا حدیثیکه فضل بن شاذان در کتاب مذکور روایت کرده از ابو محمد بن
 ابی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو از جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام از پدران
 خود از حضرت امیر المؤمنین که آنحضرت فرمود که اسلام و سلطان عادل دو برادر خواهند
 و شایسته نیست یکی از آن دو مگر با رفیق و صاحبش را سلام اساس است و سلطان عادل
 پاسبان و نگاهدارنده آن اساس و آنچه آن را اساس نیست منهدم است و آنچه آن را
 پاسبان نیست نابود و ناچیز است پس از این جمعه است که چون رحلت خواهد کرد قائم ما
 باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و چون نماید از اسلام اثری باقی نخواهد ماند اثری
 از دنیا حدیث سیامی از آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن ابی عمیر از عمر بن
 اذنیة از زبانه از امام محمد باقر که فرمود بدو است که خدا تعالی از فرزند چهارده نوری
 پیش از آنکه چیزهای دیگر را بیا فرزند بچهارده هزار سال پس کسی با آنحضرت عرض کرد که
 ای فرزند رسول خدا کیستند آن چهارده نور فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان
 از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که اخرا ایشان حضرت قائم عجل الله ظهوره است آنکه
 قیام خواهد نمود بعد از غائب شدن طوایف پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد کرد
 زمین را از هر جور و از هر ظلم حدیث سی و یکم نیز از بزرگوار روایت کرده از حسن
 علی بن فضال و از ابن ابی نجران از حماد بن عیسی از عبدالله بن مسکان از ابن ابی تغلب
 از سلیم بن قیس از سلمان فارسی که گفت پیغمبر فرمود آیا بشارت ندهم شما را ای مردمان
 بمهدی گفتند بشارت بده یا رسول الله آنحضرت فرمود پس بدانید که خواهد بر آنکس
 خدا تعالی در میان امت من پادشاه عادل و امام عدل کشته را که بر کند زمین را
 از عدل و داد آنچنانکه بر شاه باشد از جور و ظلم و او نهیمین است از اولاد فرزندان من

حسین اسم او اسم من است و کنیت من است و بدانید و آگاه باشید که نیست
خبر خوشی در زندگانی بعد از او نخواهد بود و خبری از قیامت بچهل روز
و پس حدیثی در کتاب کفایت المحدثین از سید جلیل و فاضل بنیل
محمد بن محمد لوحی حسیفی موسوی تلمیذ محقق داماد علیهما الرحمة در احوال حضرت
مهدی نقل کرده از کتاب غیبت حسن بن حسن علیه السلام که او فرمود شیخ ابو علی محمد
همام در کتاب نوادر الانوار خود گفته که خبر داد ما را محمد بن عثمان بن سعید زیات گفتند
بدرم میگفت که از حضرت امام حسین علیه السلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کردند از
آباء کرام انحضرت که فرمودند که خاله نبیماند زمین از حجتی که مر خدا را باشد بر خلق
تا بروز قیامت بدرستی که هر کس بمیرد و امام زمان خود را شناخته باشد مرده است
مردن جاهلیت انحضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز قیامت یعنی چنانکه
روز ظاهر و روشن است این حدیث نیز واضح و مبهره است پس گفتند که ای فرزندان
رسول خدا کیست حجة و امام بعد از تو فرمود فرزندان من امام و حجة است بعد از من
و هر کس بمیرد و او را شناخته باشد مرده است مردن جاهلیت و آگاه باشید که او را
غائب شد خواهد بود که حیران خواهند شد در آن خاندان و هلاک خواهند شد
در آن مطلقان و دروغ خواهند گفت در آن زمان و وقت قرار دهند که بعد از
آن ظهور خواهد کرد و گویا نظر میکنم بعلیهما اینکه میدرخشد و حرکت میکند در باب
سرا و در نجف کوفه حدیثی بیستم علی بن الحسین مسعود در کتاب اثبات
الوصیه روایت نموده از سعد بن عبدالله از هرون بن مسلم از سعد بن اسناد خود
از حضرت امام موسی کاظم که حضرت رسول خدا فرمود بدرستی که خداوند برگزید
از روزها و روزه را و از شبها شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و برگزید از رسولان
و پیغمبران مرا و برگزید از من علی را و برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از ایشان نه
تن و آنکه نه من ایشان قائم ایشان است و او ظاهر ایشان و او باطن ایشان است صلوات
الله علیهم حدیث بی و چهارم نیز انجمن در کتاب روایت کرده از حمیری
اسناد خود از ابن ابی عمیر از سعید بن غزو از ابی بصیر از امام محمد باقر که فرمود
بعد از امام حسین نه تنند که قائم ایشان است و او افضل ایشان است
مؤلف میگوید که مراد از افضلیت انحضرت ممکن است که افضلیت حقیقی باشد
بعد از حضرت سید الشهداء و ممکن است که مراد از ان امتیازات و مختصات و خصوصیات
انحضرت بوده باشد چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله
حدیث بی و پنجم نیز انجمن در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از امیه بن قیس

برای او ممکن بود تحصیل معرفت با امام بدانکه این چهل حدیث هر کدام دلیل واضح و برهان
 واضح است در امامت و خلافت و غایت بودن حضرت حجة بن الحسن عکرمه و ظاهر شدن
 آنحضرت بعد ازین و برگردن او زمین را از عدل و داد همچنانکه این احادیث شریفه چهل گانه
 هر یک دلیل قاطع و برهان ساطع است در امامت و خلافت سائر امامت علیهم السلام و از
 قبیل احادیث که دلالت بر امامت و خلافت و غیبت و ظهور حضرت مهدي صاحب الزمان
 علیه السلام نماید در کتب معتبره علماء اثنا عشریه بسیار و از حد و حصر بی شمار است و
 متجاوز از تواتر است بلکه اگر شخص محدث ما هر متبع تتبع نماید و تمام آنچه که در خصوص
 حضرت حجة عجل الله فرجه وارد شده جمع کند و احصا و حصر نماید قریب چهل هزار
 حدیث میشود که هر کدام از آن اخبار شریفه و احادیث صحیحه دلالت واضحی دارد بر
 امامت و خلافت حضرت مهدي آخر الزمان و ظاهر شدن آنحضرت بعد ازین و برگردن
 زمین از عدل محض و دفع نمودن جور و ظلم را بالمره از تمام روی زمین و لکن حقیر اکفای
 نمود از آن احادیث بذکر چهل خبر از اخبار صحیحه و احادیث معتبره از آن چند کتاب معتبره که
 ناله مرتبه کتب اربعه است و در نزد مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه نبوده و دست
 بزرگوار بآنها نرسیده در زمان تصنیف جلد سیزدهم بحار الانوار و الا اعتبار احادیث
 و اخبار آن کتابها در بین علماء اخبار کاشمش رابعه آنها را است همچنانکه محدث
 محقق ما هر الحاج میرزا حسین نوری معاصر بیان فرموده و اکفای باین عدد شریف از
 جهت موافق بودن این باب با سایر ابواب این کتاب است و این چهل حدیث از برای
 طالب هدایت کافی است و از برای کسیکه تعصب و عناد نداشته باشد در مذمت خود
 و اینه است زیرا که این چهل حدیث از روایات ثقات در جمیع طبقات افاده علم و یقین میکند
 برای شخص منصف بعلت آنکه دروغ بودن این همه احادیث ازین قبیل را و بی محال است
 و از برای شد و شبهه در آنها مجال نیست باب پنجم در ذکر چهل نام از امامهای مبارک
 حضرت حجة بن الحسن عکرمه از کتب و صحف انبیاء سابقین و علماء راشدین اهل سنت بیان
 آنچه در نزد سائر اهل مذاهب است از اسمای شریفه آنحضرت تا معلوم شود وجود و این
 و ظهور کردن حضرت مهدي و بودن آنحضرت در اعتقاد سائر اهل مذاهب نیز و عدم اختلاف
 جماعت شیعه از بین مردمان بوجود و ظاهر شدن صاحب الزمان علیه السلام پس
 بعون الله الملك العلام نام اول از نامهای آنحضرت بهرام و این اسم آن بزرگوار است
 در کتاب ایستاع همچنانکه در ذخیره الالباب نقل فرموده نام دوم بنده یزدان و این
 نیز اسم آنحضرت است در کتاب ایستاع و شاید آن مذهبی باشد از مذاهب قدیمه و
 ملتها سابقه نام سیم اوقیدم و این اسم آنحضرت است در توحیدیه بعلت ترکوم و این

فاضل نبیل و عالم جلیل میرزا محمد نیشابوری در کتاب ذخیره الالباب نقل فرموده است
چهارم ایزد شناس پنجم ایزد نشان در کتاب مذکور نیز نقل نموده که این دو نام آنحضرت
است در نزد مجوس و در کنگول شیخ بهائے علیه الرحمة فرموده که فارسیان حضرت مهدی
صاحب الزمان را ایزد شناس و ایزد نشان گویند و مراد مرحوم شیخ از فارسیان همان مجوس
است لا غیر ششم ابتداء و نیز انجباب در آن کتاب ذکر فرموده که این نام آنحضرت است
در کتاب شامکون و گویان نیز از مذاهب قدیمه باشد و ابتداء فارسی است و مراد از آن
قائم شوند و قیام کنند و قوام دارند در حق است که ابداً خوف و تقیه نداشته باشد
هفتم بقیه الله و باز در ذخیره فرموده که این نام آنحضرت است در کتاب ذوالفرق
از مذاهب است و این اسم مبارک نیز در احادیث ما اثنا عشریه از برای آنحضرت وارد شده
است همچنانکه فضل بن شاذان در غیث خود از حضرت صادق روایت کرده است در
ضمن احوال آنحضرت که فرمود چون ظهور کرد حضرت مهدی پست میدهد بکعبه
جمع میشود در نزد او سیصد و سی و نهم مرد و اول چیزیکه تکلم میفرماید این آیه است
بَقِیَّةُ اللَّهِ خَیْرُ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ اَنکاه میفرماید منم بقیه الله و حجت او و خلیفه او
بر شما پس سلام نمیکند بر او سلام کنند مگر آنکه میگویند السلام عليك یا بقیه الله
ارضه و ایضاً شیخ جلیل فرات بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از عمران بن واهر که
او گفت مردی بنحدمت امام جعفر صادق عرض کرد که ما سلام بکنیم بحضرت قائم بقول خود
السلام عليك یا امیر المؤمنین حضرت فرمود نه این اسمی است که نامید بآن خداوند امیر المؤمنین
علی علیه السلام را و نامید نمیشود بآن اسم احدی پیش از او و نه بعد از او مگر آنکه کافر باشد
آنکس پس عرض کرد چگونه سلام کنیم بر حضرت قائم فرمود بگوئید السلام عليك یا بقیه
الله اَنکاه حضرت صادق این آیه را خواند بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین تمام شد
و مراد از بقیه الله باقی مانده است بنام خداوند و خدا او را باقی گذاشته و از حجت های
خداوند تنها او باقی مانده است هشتم پرویز و این اسم آنحضرت است در کتاب پرویز
از فرس چنانچه در ذخیره الالباب فرموده نهم برهان الله و این نام آنحضرت در کتاب
انکیون چنانکه در ذخیره نقل کرده و معنائی آن واضح است و آنحضرت برهان و دلیل
خداوند است بسو خود و وجود و ظهور او برهان است بر توحید و ثابت شدن دین
خداوند و باطل شدن سائر ادیان و جمع شدن تمامی مردم بدین اسلام و معنی پرویز
شخص بزرگتر و عالیتر و شاه شاهان است دهم حاشی و این اسم آنحضرت است در
صحف حضرت ابراهیم چنانچه در تذکرة الائمة نقل فرموده است یازدهم حجت و این
اسم آنحضرت است در کتاب کندال فرنگیان چنانکه در آن نقل نموده و معنائی

ان پسندید و برگزید و محبوب از جمیع جهات است دوازدهم خسرو در کتاب ذخیره
و تذکره نقل کرده اند که این نام آنحضرت است در کتاب خاویدان خسرو و محبوب من
ان پادشاه برون و شاهنشاه است سیزدهم خدا شناس در آن دو کتاب مذکور است که
این نام حضرت قائم است در کتاب شاکونه که با عقهار کافران هند و سنان غیر حساب
کتاب بوده و دیند بر اهل خط و ختن مبعوث شد و تولد او شهر کیلوس بوده و او گفته که
دنیا و حکومت آن بفرزند سید خدایق و وجهان یسن که بزبان ایشان نام مبارک حق
رسول خدا صلی الله علیه و آله است برسد و او بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند
و فرمان دهد و برابرها سوار میشود و فرشتگان کارکنان او باشند و پیرزادان و ارمیان
در خدمت او باشند و از سودان که زیر خط استواست تا زمین تعیین که زیر قطب شمالی
است و ماوراء اقلیم هفتم را که گلستان ارم باشد و کوه قاف را صاحب شود و دین خداوند
لیک دین باشد و نام او ایستاده و خدا شناس است تمام شد و معنی خدا شناس واضح
آری که امام علیه السلام خداوند را بهتر میشناسد و در واقع اصل خدا شناس است
در غیر او چهار است چهاردهم را همما و ایضا در ذخیره و تذکره نقل فرموده اند که این
اسم آنحضرت در کتاب با تکل که صاحب آن کتاب از بزرگان و علماء کفار است و از آن کتاب
کلمات نقل نموده اند در ثبات بوجود و ظاهر شدن و زمین را از عدل برگردانیدن آن
حضرت که حاجت بنقل آنها نیست و معما را همما راه نشان دادن آنحضرت است بمرد
و جمع کردن جمیع مردمان است و راه نمودن ایشان است بدین واحد خدای واحد
پانزدهم افریس و این اسم آنحضرت است در کتاب ماریا قین زند چنانکه در ذخیره
نقل فرموده و مراد از زند همان کتاب زردشت است و یا صحف حضرت ابراهیم است
و یا فصلی از آنست چنانچه در منج الثاقب فرموده است والله العالم شانزدهم سرور
و این اسم آنحضرت است در کتاب زمزم زردشت همچنانکه در تذکره الائمة و ذخیره نقل
کرده اند و معنای آن پسندید و برگزید خداست هفدهم شما طیل و این اسم آنحضرت
است در کتاب ازماطش چنانچه در ذخیره نقل کرده است هجدهم صاحب و این نام
آنحضرت است در صحف حضرت ابراهیم چنانکه در آن کتاب نقل کرده است
نوزدهم صمصام الاکبر و این نام آنحضرت است در کتاب کندزال چنانچه در ذخیره
فرموده بیستم فردوس الاکبر در تذکره و ذخیره نقل کرده اند که این اسم آنحضرت است
کتاب قبرس و میان و معنائ آن محل فرج است و منشأ هر خلق است بیست و یکم
فرزد و این نام آنحضرت است در نزد امان بلغت ما چار چنانکه در ذخیره است و نام
آنحضرت است در کتاب فرنگیان ما چار الا مان چنانکه در تذکره است و معنائ مبارک

و محل برکت و منشأ شادی بیت و دوّم فرخنده و این نام آنحضرت است در کتاب شعبا
 پیغمبر چنانکه در ذخیره نقل کرده است و معانی آن پسندیده و برگزیده است بیت و سیم
 فیدموا و این اسم آنحضرت است در توره چنانکه احمد بن محمد بن عیاش در کتاب مقتضب
 در حدیث سالم بن عبدالله بن عمر روایت کرده و اوّل آن در باب دوّم ذکر شد و در وسط
 آن کعب الاخبار اسمی امامان را یک یک ذکر نموده از توره و در آخر آن ابو عامر هشام
 در ستوانی از یک عالم یهود نقل کرده موافق نقل کعب الاخبار و آن عالم یهودی گفته اما
 تقریباً پس اوّل اوصیاء است و وصی آخر انبیاء است و اما فید و پس اوّل اوصیاء است
 و اوّل عترت اصفیاء است و اما دبیرا پس او دوّم عترت و سید الشهدا است و اما مفور
 پس اوستد کسانیت که عبادت کردند خدا را از بندگان خدا و اما منور غامه پس او
 وارث علم اوّلین و آخرین است و اما دوّمه پس اوستد صادقان است و اما مشبهوا
 پس او بهترین محبوبین در زندان ظالمان است و اما هذار پس او مقهور و دودشده از
 وطن ممنوع است و اما یشیموا پس او کوتاه عمر است که آثارش طولانی است و اما بطور
 پس او چهارم است از علی ها و اما توقس پس او همام عم خود حسرت و اما فیدموا پس او
 مفقود پدر و مادر خویش است که غائب است با مر خداوند و بر پا میدارد حکم خدا را
 و ایضا شیخ نعمانی در کتاب غیب خود فرموده که قرائت نمود بر من عبدالعظیم بن حسن سمری
 چیزی را که املاء نموده بود او را مردی از یهود در آرزجان که او را حسن بن سلیمان می گفتند
 که از علماء یهود بود در اینجا از نامهای امامان علیهم السلام در زبان عبرانی و عداایشان
 و من بلفظ او بیان میکنم و بود در آنچه خواندم آن را که خداوند مبعوث فرماید پیغمبر را
 از فرزندان اسمعیل و اسم اسمعیل در توره اسموعیل است و اسم آن پیغمبر صبی است
 یعنی محمد و او بزرگ خواهد شد و زآل او دوازده نفر امام خواهد شد و ایشان بزرگان
 که اقتدا کرده میشود بایشان و نامهای ایشان تقریباً تا آخر آنچه گذشت و از او سؤال
 کردند که این اسمی در کدام سوره است گفت در مسد سلیمان یعنی در قصه او
 تمام شد و لفظ فیدموا که اوّل آن فاء و یاء قاف باشد لفظ عبرانی است و معانی آن امام
 غائب و خلیفه آخر است و آن وصف است نه اسم محض بیت و چهارم قاطع و این نام آنحضرت
 است در کتاب فطره چنانکه در ذخیره نقل کرده و معانی آن قطع کنند باطلها و رفع کنند
 فسادها است بیت و پنجم کلمه الحق و این اسم آنحضرت است در صحیفه چنانچه در
 ذخیره است و مراد از حق خداوند حقیقی است و معانی کلمه در اینجا اظهار و آشکار
 کردن است یعنی حق را و دین حق خداوند را و آشکار و ظاهر میکند بیت و ششم
 کیقباد دوّم و این نام آنحضرت است در نزد مجوسان و کبران عجم چنانکه در تذکره و

ذخیره نقل کرده اند و معنائی آن عادل است بیت و هفتم گوگما و این نام آنحضرت است
در کتاب یحیی و آن زمان است و معنای آن بزرگ و عادل و منشأ آن از خیر است
بیت و هشتم لندی طار و این نام آنحضرت است در کتاب فرار نامه هند چنانچه در
تذکره و ذخیره نقل کرده اند و معنائی آن مثل گوگما است بیت نهم لسان الصدق
و این اسم آنحضرت است در صحیفه چنانکه در ذخیره نقل کرده است و معنائی آن زبان
راستگوار است یعنی همه فرمایشات او موافق واقع است و در آن تقیة قلبت می ام
ما شاع در ذخیره نقل کرده که این اسم آنحضرت است در توریة عبرتیه و در تذکره فرموده
در توریة که نزول آن اسمانی است و معنی آن شخص عظیم الشان است سی و یکم
مهمیلا، الاخر و در آن دو کتاب است که این نام آنحضرت است در انجیل و معنائی آن سلطان
خراست و پادشاه آخر الزمان سی و دوم میح الزمان در آن دو کتاب است که این نام
آنحضرت است در کتاب فرنگیان و معنائی آن عابد و زاهد و عالم و دانای زمان است
سی و سیم میزان الحق در ذخیره نقل کرده که این نام آنحضرت است در کتاب ازی پیغمبر
آن واضح است زیرا که آنحضرت معیار و میزان خداوند حق تعالی است و تمامی اقوال و افعال
بندگان با او سنجیده و معیار میشود و هر چیزی را که قبول فرموده قبول است سی و چهارم
منصور و این اسم آنحضرت است در کتاب دید براهمه که با اعتقاد ایشان از کتبهای اسمانی است
همچنانکه در ذخیره و تذکره نقل کرده اند و معنائی آن نصرت داده شد از جانب خداوند
قادر است که احدی بر او غالب نخواهد گشت و کسی از دست او خلاص نتواند شد و این معنی
در اخبار نیز وارد گردیده چنانکه در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
ایه شریفه و مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا روایت کرده که آنحضرت فرمود
که آن مظلوم حین است که کشته شد فَلَا يُصْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا فرموده اند
تا امید حضرت مهرداد منصور چنانکه تا امید شد احمد و محمد و محمود صلی الله علیه
و آله و چنانکه تا امید شد عیسی مسیح و مؤلف میگوید که علت تعبیر از آنحضرت در
زیارت عاشورا با امام منصور همین آیه است که مراد از آیه آنحضرت است و ولی خون حضرت
سید الشهداء و قصاص کنند از قاتلان آن بزرگوار آنحضرت است و این بسیار واضح است
سی و پنجم واقید ما و این نام آنحضرت است در توریة چنانکه در تاریخ عالم ادرا فرموده
است و در جنات المخلود مذکور است که این لقب آنحضرت است در کتب اسمانی و
معنائی آن غائب شوند مدت مدید است سی و ششم و هو دل و این اسم آنحضرت
است ایضا در توریة چنانچه احمد بن عیاش از علماء اهل سنت در کتاب منقذ خود
روایت کرده پسند خودش از حاجب بن سلیمان بن صوح السدوسی که گفت ملاقات

کردم در بیت المقدس عمران بن خاقان را که بدست منصور سلطان شده بود و او بایهود
 حاجه کرده بود به بیان و علم که داشت و نمیتوانستند منکر شوند او را بجهت آنچه در توره
 بود از علامات رسول خدا و خلفاء بعد از او پس روزی بمن گفت که ما میابیم در توره
 سیزده اسم را که یکی از آنها محمد است و دوازده نفر از اهل بیت او که ایشان اوصیاء و خلفاء
 اویند و مذکور هستند در توره و نیت در پیشوایان بعد از آنحضرت که از تیم و نه از
 عدی و نه از بنی میه و من کمان میکنم آنچه جماعت شیعه میگویند حق باشد گفتم مر خبر
 بآن گفت بمن عهد و میثاق خدا و نیک بد که خبر کنی شیعه را بچیزی از آن که بآن بر من غلبه
 کنند گفتم چرا خوف دارم از این و این بنی عباس از بنی هاشمند گفت نیت نامهای
 ایشان نامهای اینها بلکه ایشان از فرزندان اول ایشان محمد اند و از باقی ماندند اویند
 در زمین یعنی از صد یقه طاهره بعد از او پس دادم با و آنچه خواست از پیمانها و بمن گفت
 که خبر ده بآنها بعد از مردن من اگر من قبل از تو مردم را گزیده بر تو نیست که خبر دهی بآنها
 احدی را گفت میابیم آنها را در توره شُمُوعِلَ شَمَاعِیْسَیْ وَ هِیْ هَرَجِیْ اَبْثُوا
بِمَا مَدَّیْمْ عَوْشُورَ بَسْمَ بُولَیْدَ وَ بَشِیرَ الْعَوِیْ فَوَلُومَ کُوْدُودَ عَانِ لَانْدَبُودَ
 و قَوُولَ تمام شد و مراد از توره یک کتاب مخصوصی نیست بلکه مراد از او تمامی کتابهاست
 که در بین حضرت موسی علیه السلام نازل شد است و از این جهت نام مبارک حضرت عجل الله
 فرجه در هر کدام یک نحو است و احتمال دارد که از جهت اختلاف زبانها مختلف شده
 باشد می و هفتم قائم در ذخیره نقل نموده که این اسم آنحضرت است در زبور سیرین
 و در کتاب بر لبومو و معانی در احادیث بسیار از آن آمده و ارد گردیده است چنانکه شیخ
 مفید علی الله مقامه در ارشاد خود با سند خودش روایت کرده از حضرت امام رضا
 که فرمود چون حضرت قائم برخیزد مردم را با سلام تازه بخوانند تا آنکه فرمود و او قائم
 نامیدند برای آنکه قیام بحق خواهد نمود و ایضا صدوق در کمال الدین با سند خودش
 روایت کرده از صفربن دلف که گفت شنیدم از حضرت امام محمد تقی که میفرمود امام بعد
 از من علی فرزندی من است امر او امر من است و گفته او گفته من و طاعت او طاعت من است
 و امامت بعد از او در فرزندان و حسن است و امر حسن مانند امر پدر او است و فرموده او
 فرموده پدر او است و طاعت او طاعت پدر او است پس حضرت ساکت شد من عرض
 کردم یا بن رسول الله پس کیت امام بعد از حسن حضرت گریست گریستن شدید انگاه
 فرمود که امام بعد از حسن پس او است قائم بحق و منتظر است عرض نمود یا بن رسول الله
 چرا او قائم نامیدند فرمود برای آنکه او با ما است اقامت خواهد نمود بعد از ما
 شدن ذکر او و مرتب شدن اکثر آنها که قائل با امامت آنحضرت بودند و نیز روایت

کرده از ابو حمزه ثمالی که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد باقر که یا بن رسول الله آیا هفت
 قائم بجای نیستید فرمود بلی همه ما قائم بجاییم گفت پس چگونه حضرت صاحب الامر قائم نامیدند
 فرمود که چون جدم حضرت امام حسین شهید شد ملائکه در درگاه خداوند صدا
 بگریه و ناله بلند کردند و گفتند ای خداوند ما وای سید ما ای ابا غافل میشوی از قتل برگزیده
 خود و فرزندان پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود پس حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که
 ای ملائکه من قرار گیرید قسم بفرست و جلال خود که هراته انتقام خواهم کشید از ایشان
 هر چند بعد از زمانها باشد پس خداوند حجابها را برداشت و نور امامان از فرزندان
 حسین را بایشان نمود و ملائکه بآن شاد شدند پس یک ازان نورها را دیدند که در
 میان آنها ایستاده بود و بنماز مشغول بود خداوند فرمود که من باین ایستاده از ایشان
 انتقام خواهم کشید سی و هشتم مهدی و این نام آنحضرت است در نزد جمیع فرق
 اسلامیّه از زیدیه و فطویه و واقفی و حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و غیر ایشان چنانکه
 یوسف بن یحیی التلمی که از فضلاء علماء اهل سنت است در کتاب عقد الدرد در اخبار
 امام منتظر که از کتب معروفه ایشان است باسناد خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
 مهدي را مهدی میگوید زیرا که هدایت میکند بسوی مری خفی و بیرون میآورد توره
 و انجیل را از زمین که آن را انطاکیه میگویند و بروایت دیگر از آنحضرت روایت کرده
 که فرمود نامیده شد بمهدی زیرا که او هدایت میکند به سیفرها از توره پس بیرون
 میآورد آنها را از کوههای شام پس دعوت میکند بسوی آنها یهود را پس اسلام میآورند
 برای این کتب قریب سی هزار نفر بروایت دیگر او را مهدی نامیدند بجهت آنکه هدایت
 میکند بسوی کوهی از کوههای شام پس بیرون میآورد از آنجا سیفرها را از توره و حاجه
 میکند بآنها بایهود پس اسلام میآورند بر دستش جماعتی از یهود و ایضا شیخ طوسی
 در غیبت خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سوال نمود از حضرت امام جعفر صادق
 که بجهت چه نامیده شده آنحضرت بمهدی فرمود زیرا که او هدایت میکند مردم را بسوی
 امر مخفی و ایضا شیخ مفید و را شد روایت کرده از آنحضرت که فرمود قائم علیه السلام را
 محمد نامیدند بجهت آنکه هدایت مینماید بسوی امریکه ازان گم شده اند تمام شد
 پس معلوم شد که حضرت قائم را مهدی گویند سی و نهم ناطق داین نیز اسم آنحضرت
 است در نزد اهل سنت چنانکه عالم جلیل احمد بن عیاش از فضلاء اهل سنت در کتاب
 مقتضب بسند خود روایت کرده است در حدیث طویلانی که در باب دوم ذکر شد از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که برای سلمان ذکر نمود نامهای امامان را فردا بفرد پس
 حسن بن علی صامت امین عسکری پس پسر او حجة الله بن الحسن المحدثی لناطق العام

بحق الله تا آخر و از این ظاهر میشود که ناطق اسم مبارک آنحضرت است در نزد ایشان
و در احادیث معتبره اثنا عشریه نیز از آنحضرت بناطق تعبیر شده است چنانچه در زیارت
عاشورا وارد است بنا بر روایت ابن قولویه **وَإِنَّ بَرَزَقِي نَارَ كَمَعَ إِمَامٍ مَهْدِي نَاطِقٌ**
لَكُمْ وَبِرَوَايَةِ شَيْخ طُوسِي مَعَ إِمَامٍ مَهْدِي ظَاهِرٍ نَاطِقٌ مِنْكُمْ و معنی ناطق بودن
آنحضرت بیان کردن آن بزرگوار است دین حق را و اظهار نمودن آنحضرت است واقع
بدون خوف و تقیه و من غیر ترس از مشرکان و فاسقان و کافران چنانچه در آیه شریفه
اشاره فرموده است **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** بعثت آنکه آنحضرت در
خلاف و زمان سلطنت خود واقع را بیان خواهد نمود و نطق بحق واقعی خواهد کرد
و ناطق حقیقی و متکلم فی الواقع خواهد شد زیرا که اجداد طاهرين او متمکن از بیان واقع
نشدند و همیشه نطق بواقع و ناطق بحقیقت نبودند از جهت خوف فاسقان و کافران
حتی امیر المؤمنین با وجود آنکه در ظاهر خلیفه بود و در آخر عمرش پادشاه بود و اجماع
مسلمین شده شده بود بر یاست و امامت و سلطنت او بغیر از معویه نمیتوانست حق را
کما هو حقّه بیان نماید و ازین جهت محمد بن طلحه شافعی فرموده که حضرت امیر المؤمنین با
بطین میگفتند یعنی **مُطِئٌ وَخَفِي كُنْتُ عَاوِمَ وَاسِرًا** بود که حضرت پیغمبر را با موخته بود
بجهت نداشتن محل قابل و خوف و نبودن مجال تمام شد و همه گنجهای الهیه ذخیره
شده که از زبان مبارک مهدی ناطق بمرهم رسد چنانکه در احادیث و ادعیه بسیار
باین مطلب اشاره شده است و در خود دعای افتتاح در شبهای ماه رمضان فرموده که
حاصل معنائ اینست که خداوند اظاها فرماد و حق خود را تا آنکه اظهار نماید
دین حق ترا و سنت پیغمبر ترا و هیچ چیز را مخفی نکند از دین حق بسبب خوف او از خلق
و از قبیل این نحو از دعاهای زیاد است و در اینجا محل ذکر همه آنها نیست و بجانب کلیه
نبود نام چهار حدیث و این اسم اصلی و نام اول آنحضرت است در جمیع کتابهای علماء
اهل سنت و بلکه در نزد کل فرق مسلمین از سنی و شیعی زیرا که تمام علماء اهل
سنت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آنحضرت فرموده
همنام من است و در بعضی از آنها فرموده که مهدی همنام و همکنیه من است و در بیشتر
از آنها فرموده که نام او نام من است و نام پدر او حسن است چنانکه همه آنها در باب اول
و دوم ذکر شد و در حدیث لوح مستفیض بلکه متواتر بتواتر معنوی وارد شده که
جابر انصاری بر حضرت امام محمد باقر نقل کرد که او لوحی را در نزد حضرت فاطمه
رید و آن لوح را خداوند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده بود و نامهای امامان از
اولاد صدیق طاهره هم در آنجا بود و نام حضرت مهدی در آن لوح محل بود و این

حدیث و اعلیاء اهل سنت و شیعه نقل کرده اند و بروایت صدوق در کمال الدین و عیون
 الاخبار نام حضرت حجة بن الحسن باین نحو ثبت شد بود که ابوالقاسم محمد بن الحسن
 حجة الله القائم مادر او کنیز است که اسم او زحر است و بنا بروایت شیخ طوسی در
 کتاب امالی باین نحو است و انما خلف محمد که ظهور میکند در آخر الزمان و بر سر او
 ابر سفید است که بر سر او سایه می افکند از آفتاب ند میکند بزبان فصیح که می شنوند
 آن را ثقلین و خافقین که او است مهدی از آل محمد پر میکند زمین را از عدل چنانچه
 پر شد از ظلم و جور و بروایت جابر که ذکر شد گفت دیدم محمد را در آن لوح در سه موضع
 و علی را در چهار موضع و مراد از سه محمد حضرت باقر و حضرت امام محمد تقی و حضرت
 مهدی است و از چهار علی حضرت امیرالمؤمنین و حضرت شهاب و حضرت رضا و حضرت
 امام علی النقی است و حاصل اینست که شک و شبهه نیست که نام اصلی حضرت مهدی
 در نزد علمای اهل سنت محمد است و ایشان آنحضرت را باین نام ذکر میکنند چنانکه فرمایند
 و احادیث در باب اول و دوم ذکر شد و همچنین است در نزد علمای شیعه و لکن در بین
 علماء در ذکر اسم آنحضرت محل گفتگو است که آیا جایز است ذکر نام اصلی آنحضرت در
 محال و محافل بانه و اکثر علمای جابر ندانسته چنانکه در احادیث بیار باین معنی
 اشاره و بلکه تصریح شد و جمله از آنها را در باب چهارم ذکر نمودیم و جمعی از محققین علماء
 دانسته و بلکه کتاب در این باب تصنیف فرموده اند چنانکه در باب سیم بر آنها
 اشاره کردیم و چون این مختصر محل ذکر همه احادیث و اقوال و ادله نیست باید احتیاط
 از دست نداد و در همه جا اسم اصلی آنحضرت را بیان نباید نمود از جهت خوف تشیع و
 سرزنش سایر ملتها و اهل مذاهب اهل اسلام زیرا که اگر بگویند امام غائب ما
 مسلمانان که اسم او محمد است بعد ازین ظاهر خواهد شد از آنها عناد و تعصبا میگویند پس محمد شما
 که پیغمبر است بعد ازین خواهد آمد و یا غیر این را میگویند از روی جهل و یا عناد و احتمال
 دارد که لحنی از ذکر نام مبارک آنحضرت بعد از تبقیه و خوف از تشیع احترام آنحضرت بوده باشد
 زیرا که ذکر نام اصلی هر شخص گفتن اسم هر مرد در هر جا باعث احترام و سب است و
 بلکه قساک احترام است و ازین جهت خداوند رسول خود را در قرآن محمد خطاب نکرده
 بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و نحو آنها خطاب فرموده و ازین وجه است که
 اعراب و سایر اهل ادب بزرگان خود را با اسم و نام صداوند نمیکند بلکه میگویند
 یا شیخنا و یا مولانا و یا سیدنا و یا استادنا و یا غیر اینها از آفتاب و در زبان ترک اشخاص
 بزرگ را آقا میگویند و نام آن شخص را یاد نمیکند و ازین جهت است که حضرت مهدی را
 در اخبار معراج بلقب ذکر فرموده است و بنام یاد نفرموده است و بعد ازین خواهد آمد

امد انشاء الله بدانکه نامهای حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام زیاده بر اینها
 است که ذکر کردیم زیرا که بنای مؤلف ذکر اسمهای بود که در کتب غیر شیعه اشاعت
 بود و اما نامهای آنحضرت در کتب شیعه و در احادیث معتبره ایشان و در اخبار صحیح
 آنها غیر از اینها بسیار است و جمله اذان اسماء شریفه در قرآن ذکر شده است و در تفسیر
 اهل بیت و ائمه علیهم السلام بیان فرموده اند مثل الحق در آیه شریفه **اِذَا جَاءَ الْحَقُّ**
وَمِثْلُهَا دُرَّاهُ وَافِي هِدَايَةِ وَالنَّهَارُ اِذَا جَلَّهَا وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَالنَّهَارُ اِذَا تَجَلَّى
وَمِثْلُ صُحُفٍ وَرَقُولُ خَدَايَتَعَالَى وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَمِثْلُ غَيْبٍ وَرَقُولُ خَدَاوند
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَمِثْلُ خَيْسٍ وَرَقُولُ خَفَعَالَى فَلَا أُقِيمُ بِالْخَيْسِ وَمِثْلُ الْجَوَارِ
وَرَقُولُ سُبْحَانَهُ الْجَوَارِ الْكَفَّسِ وَمِثْلُ فَمَحٍ وَرَقُولُ خَدَاوند اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
وَمِثْلُ نُورٍ وَرَقُولُهُ تَعَالَى وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَرَقُولُ خَدَاوند يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ
وَمِثْلُ فَجْرِ وَرَقُولُ خَفَعَالَى حَقِّ مَطْلَعِ الْفَجْرِ وَمِثْلُ عَصْرِ وَرَقُولُ اللَّهِ تَعَالَى وَالْعَصْرِ
 و غیر از اینها از آیات که تفصیل اینها را با سایر آیات شریفه در کتاب تحفة الشیعه در
 اثبات ظهور الحجة عجل الله فرجه بیان کرده ام و مراد در اینجا اشاره اجمالی بود و ذکر همه
 اسماء آنحضرت نبود بلکه مقصود اصلی نامهای آنحضرت بود و کتابهای غیر از کتب
 شیعه چنانچه ذکر شد **باب ششم در بیان و ذکر چهل لقب از القاب شریفه**
 حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام از احادیث صحیحه و از کتب معتبره علماء اسلام پس
 میگویم بعون الله جل جلاله لقب اول **امیر الامر** و این لقبی است که حضرت امیر
 المؤمنین آنحضرت را باین لقب ذکر فرموده چنانکه عالم جلیل و ثقة نبیل فضل بن
 شاذان در غیبت خود بسند صحیح روایت کرده از حضرت امام صادق از آنحضرت که
 فرمود بعد از ذکر جمله از فتنه ها و جنگها و آشوبها که بیرون میاید و بحال و مبالغه
 میکند در اغواء مردم و اضلال و بعد از آن ظهور میکند **امیر الامر** و کشنده کفره
 و سلطان مأمول که مقیم است در غائب بودن او عقول و اولهیم از فرزندان تو است
 ای حسین که ظاهر میشود در مابین رکنین و غالب میشود بر ثقلین تمام شد و معنا
امیر الامر پادشاه پادشاهان زیرا که تمامی شاهان روی زمین در دست حضرت
 مهک ذلیل و خوار میشوند و سلطنت آنحضرت جمیع عالم را میگیرد و بغیر از او پادشاه نمیشود
 لقب دوم **بیر معطله** و این از القاب شریفه آنحضرت است در قرآن چنانچه علی بن ابراهیم
 در تفسیر خود بسند صحیح خود از حضرت امام صادق در تفسیر این آیه شریفه **وَبِیرٍ مُّعْطَلَةٍ**
 و قصه شبیه روایت کرده که فرمود این شامل است جاری شده **بِالِ** و **عَلَى** الله علیه
 و آله و **بِیرٍ مُّعْطَلَةٍ** آن جاهلی است که از آن آب کشید نمیشود و او مأمول است که غلبه

شده پس اقتباس نمیشود از او علم تا وقت ظهور او یعنی با سبب ظاهره متعارفه از برای
 هر کس در هر وقت چنانچه میسر بود در عصر هر مایه غیر از آنحضرت که قصور مرتفع بود
 اگر مانع خارجی نبود پس ازین حدیث معلوم شد که مراد از بزرگوار معطله لقب مبارک
 آنحضرت است سیم باسط و این از القاب معروفه آنحضرت است چنانچه در کتاب هدای
 و کتاب مناقب قدیده که از مرحوم الحاج میرزا حسین نوری علیه الله مقامه بدست
 و مصنف آن کتاب معلوم نشد و همیشه از آن نقل میکند و تعبیر میکند از آن بمناقب
 قدیمه این را از القاب آنحضرت شمرده اند و معنی باسط گسترند و فراخ کنند عدل و
 داد است در تمام روی زمین زیرا که آنحضرت بساط عدل را چنان بسط میکند در
 ایام ظهورش که گرنه آدم و حیوان و خوار با گوسفند با هم چرا کنند چنانکه این معنی را احمد
 محمد بن عیاش که از فضلا و علماء اهل سنت است در کتاب مقتضب خود روایت کرده
 از عبد الله بن ربیع مکی از پدرش که گفت من از کسانی بودم که با عبد الله بن زبیر کار
 میکردم در بنای کعبه و او عمله را امر کرده بود که مبالغه کنند در رفتن بر زمین یعنی
 برای پایه گفت پس سیدیم بسکه مانند شتری و بدان نوشته یافتیم تا آنکه میگوید
 آن را خواندیم و در آن بود بِسْمِ اللَّهِ الْأَوَّلِ لِأَشْيٍ قَبْلَهُ لَا تَمْنَعُوا الْحِكْمَةَ تَأَخَّرُوا بَعْدَهُ
 باسم خداوندیکه اول است و نیت قبل از او چیزی منع نکنید حکمه را از اهل آن پس ظلم
 میکنید بر اهل حکمه و غلطان کنید حکمه را بر غیر اهل آن پس ظلم میکنید حکمه را و آن
 طولانی است و در آن ذکر شده بعثت حضرت رسول خدا و صفات جمیله و کردار حمید
 و مقروم مدفن آنحضرت و همچنین هر یک از امامان تا آنکه در حق حضرت امام حسن
 گفته بود که مدفن در شهر تازه حادث شده انگاه منتظر بعد از او اسم او اسم پیغمبر
 است امر میکند بعدل و خود بآن رفتار میکند و لحنی میکند از منکر و خود از آن اجتناب
 میفرماید بر طایف میکند خداوند بسبب تاریکیها را و دور میکند باو شک و کور را
 و چرا میکند گرنه در روزگار او با گوسفند و خوشنود میشود از او ساکنان آسمان و مرغها
 در هوا و ماهیان در دریا ای چه بنده که چه قدر در حمد است برخداوند خوشحال
 آنکه اطاعت کند او را و وای بر آنکه نافرمانی کند او را خوشایان کسی که در پیش روی او
 مقاتله کند پس بکشد یا کشته شود برایشان صلوات و رحمت از خداوند و ایشانند
 هدایت یافتگان و ایشانند راستگان و ایشانند فیروز شدگان و در تفسیر شیخ فرات
 بن ابراهیم روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول خدا که فرمود در ظهور حضرت
 قائم باقی نماند نه یهودی و نه نصرانی و نه صاحب ملتی مگر آنکه داخل میشود در
 اسلام تا آنکه مأمور و خاطر جمع میشوند گوسفند و گاو و شیر و انسان و غار

و تا آنکه پاره نمیکند موش خبیکی را و از این قبیل احادیث در کتب عامه و خاصه بسیار است چهارم بقیة الانبیاء و این نیز از القاب آنحضرت است چنانکه عالم جلیل سید حسین مفق کرکے سبط محقق ثانی در کتاب دفع المنادات از مشارق الانوار مجرم بر سیم روایت کرده است از حکیم خواتون که او گفت تولد حضرت قائم مهدی در شب شعبان بود تا آنکه میگوید پس آنحضرت را آوردم بخندم برادر زاده ام حضرت عیسی علیه السلام پس مسح کرد بدست شریف خود بر روی پر نور او که نور الانوار بود و فرمود سخن بگو ای حجة الله و بقیة الانبیاء و نور اصفیاء و غوث فقراء و خاتم اوصیاء و نور اتقیاء و صاحب کره بیضیاء پس آن طفل مبارک فرمود اشهد ان لا اله الا الله تا آخر و در نسخه دیگر از مشارق الانوار چنین است سخن گوی حجة الله و بقیة الانبیاء و خاتم اوصیاء و صاحب کره بیضیاء و مصباح از دریا عمیق شدید الضیاء سخن گوی خلیفة الاتقیاء و نور اوصیاء تمام شد و معنی بقیة الانبیاء باقی ماند و یادگار و قائم مقام پیغمبران است لقب پنجم از لقبهای آنحضرت تا نید است و معنی تا نید قوت دهند و قوت بخشند است و این از القاب مختصة آنحضرت است که قوت و قدرت میبخشد به دوستان خود در زمان ظهورش چنانکه صد و نوا علی الله مقامه در کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود بعد از ذکر شمائل و نامهای آنحضرت که میگذارد دست مبارک خود را بر سرهای بندگان خداوند پس نماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر میشود از پاره آهن و میدهد خداوند بآن مؤمن قوت چهل مرد را تمام شد و از این جهت است که در کتاب هدایت این را از القاب آنحضرت شمرده است ششم ثائر و این را در مناقب قدیمه از القاب آنحضرت شمرده و معنی آن کینه خواه است که آرام نگیرد تا قضا صیقل یابد و این معنی در خصوص آنحضرت است زیرا که آن بزرگوار خوشخواهی جدا مجد خودش حضرت سید الشهدا را خواهد کرد و بلکه طلب خون جمیع انبیاء و اوصیاء را خواهد نمود و شاهد بر این دعاء ندبه است که در آن فرمود در باره حضرت حجة بن الحسن این الطالب بنحول الانبیاء و انبیاء الانبیاء این الطالب یلوم المقتول بکربلاء یعنی در کجا است طلب کنند خونهای پیغمبران مطالب نمایند خون اولاد پیغمبران و در کجا است طلب کنند خون آن کشته شده در زمین کربلا و خوشخواهی نمایند آن مظلوم که در کربلا شهیدش کردند هفتم حجة و حجة الله و این از القاب معروفه آنحضرت است و با وجود آنکه همه امامان حجة و حجة الله بودند باز در وقت ذکر این لقب شریف آنحضرت بنظر میآید و همیشه در زبان راویان احادیث و امامان باین لقب ذکر شده و از این لقب آنحضرت در این مضمون گردیده است

و در کتاب عیون الاخبار و کمال الدین و غیبت شیخ طوسی و کفایه الاثر علی بن محمد خراسانی
 کرده اند از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم از حضرت امام علی النقی که فرمود جانشین بعد
 از من پس حسن است پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من عرض کردم
 چرا فدای تو شوم فرمود بجهت اینکه شخص را نمی بیند و حلال نیست برای شما بردن نام او
 که تم پس چگونه او را ذکر کنیم فرمود بگوئید حجة ازال محمد صلی الله علیه و اله تمام شد و
 ازین جهة است که نقش خاتم انحضرت حجة الله و بروایت دیگر حجة الله و خالصه است
 هشتم حق و این را در کتاب هدایت و مناقب قدیمه از القاب انحضرت شمرده اند و در کتاب
 در تفسیر ایه شریفه **قُلْ جَاءَ الْاَحْيَیُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ** یعنی بگو ای پیغمبر که حق آمد و باطل
 زایل شد روایت کرده از حضرت امام محمد باقر که فرمود چون قائم علیه السلام ظاهر شود
 و دولت و سلطنت باطل میرود و بالمره زایل و مضاعف میشود پس معلوم میگردد که مراد از حق
 در ایه شریفه انحضرت است و در زیارت انحضرت وارد شده است که **التَّالِمُ عَلَى الْحَقِّ**
الْحَدِيدُ یعنی سلام بر حق تازه باد و از این هم معلوم میشود که حق لقب انحضرت است و
 از قبیل این بیانات در احادیث **لَهُمْ خَلْفٌ وَخَلْفٌ صَاحِبٌ** و این از القاب معروفه و
 مشهوره انحضرت است و معنای خلف جانشین است و انحضرت را خلف میگویند و جانشین
 جانشین بودن او از پدران و اجداد خودش از امامان بلکه از جمیع پیغمبران و اوصیاء
 ایشان چنانکه در حدیث لوح معروف است که مجابر انصاری آن را در نزد صدیقه
 طاهره دید و در آن مذکور است بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری که نگاه کامل میکنم
 این را به پسر او خلف که رحمت است بر همه جمیع عالمیان و بر او است کمال صفوت آدم
 و رفعت ادب و سکینه نوح و حلم ابراهیم و شدت موسی و بیاض عیسی و صبر ایوب
 و در حدیث مفصل معروف است که حضرت صادق فرمود در آن که چون ظاهر میشود
 تکیه کند بکعبه و میفرماید ای گروه خلائق آگاه باشید که هر که خواهد نظر کند بر آدم
 و شیث پس اینک منم آدم و شیث و بهمن بخود ذکر فرماید نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی
 یوشع و عیسی و شمعون و رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه را و در روایت نعمانی
 خود آن بزرگوار میفرماید بعد از ظهورش منم بقیه الله از آدم و ذخیره از نوح و برگزیده از
 ابراهیم و خالص از محمد صلی الله علیه و اله و بلکه این لقب شریف در میان علماء اهل
 سنت نیز معروف است چنانکه ابن خثاب که از فضلا و علماء ایشان است در تاریخ خود
 بسند خودش روایت کرده از حضرت امام رضا که فرمود خلف صالح از فرزندان ابی محمد
 حسن بن علی عسکری است و اوست صاحب الزمان و اوست مهملک و نیز روایت کرده
 از حضرت صادق که فرمود خلف صالح از فرزندان من است و اوست مهدی و اسم او

محمد است و کنیه او ابو القاسم است ظاهر میشود در آخر الزمان تمام شد پس معنای خلف بود
 المحضوث واضح شد و هم خلیفه الله و این نیز از لقبهاست معروفه المحضوث است که در کتب
 عامه و خاصه نقل کرده اند چنانکه در کشف الغم روایت کرده از حضرت رسول خدا که
 فرمود ظهور میکند مهتد و بر سر او بر می است و در آن منادی است که ندا میکند این مهتد
 خلیفه الله است او را پیروی کنید و نیز روایت کرده از حضرت که فرمود در خبر یکدیگر
 حضرت قائم را فرموده پس بد رستیکه او خلیفه الله مهتد است و این حدیث را با فضل
 عالم گنجی شافعی در کتاب بیان در احوال صاحب الزمان نیز روایت کرده و معنای خلیفه الله
 جانشین خداست و المحضوث چون خلیفه پیغمبر است پس در واقع خلیفه خداست زیرا که
 پیغمبر از جانب خداوند تعالی است یا زده هم داعی و این نیز از القاب معروفه المحضوث
 است چنانکه در هدایه ابن را از لقبهاست المحضوث شمرده است و در زیارت معروفه
 آن بزرگوار است که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ بِعَفْوِ سَلَامٍ بِرُتُوبِ دَاعِيَ عَوْنٍ كُنْتُ
 برای دین خداوند و معلوم است که المحضوث دعوت واقعی و راهنای حقیقی خواهد
 کرد و مجموع اهل عالم را داعی خواهد شد بدین واقعی خداوند و غیر از دین اسلام دین
 دیگر نخواهد گذاشت چنانکه در تفسیرایه شریفه وَاللَّهُ مَتِّمُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ عَلَی
 بن ابراهیم روایت کرده است که خداوند تمام میکند نور خود را بتمام ازال محمد
 و از دهم ساعه و این را در هدایت از القاب المحضوث شمرده است و در حدیثی که
 مفضل از حضرت صادق مرویست که مراد از ساعه درایه شریفه یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ
 أَتَانُ مَرْسِيَهَا وَدَرَايَهُ شَرِيفَةً یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ وَدَرَايَهُ شَرِيفَةً وَعِنْدَهُ عِلْمُ
 السَّاعَةِ وَدَرَايَهُ كَرِيمُهُ هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ وَدَرَايَهُ شَرِيفَةً وَمَا یَذْبُكُ لَعَلَّ
 السَّاعَةَ الْقَوْلُ تَعَالَى أَلَا إِنَّ الَّذِينَ یُتَارُونَ فِی السَّاعَةِ حَضَرٌ مَهْتَدٌ عَجَّلَ اللَّهُ فَرْجَهُ
 است مفضل گفت که معنی یُتَارُونَ چیست حضرت فرمود میگویند کی متولد شد و کی او را
 دیده و او کجا است و که ظاهر خواهد شد و همه اینها از جهت تجله و شتاب در امر خداوند است
 و شك در قضا است و در کافه روایت کرده در تفسیرایه کریمه حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ أَمَّا
 الْعَذَابُ وَآمَّا السَّاعَةُ که مراد از ما یُوعَدُونَ ظهور حضرت قائم است و اوست ساعه
 پس مردم میدانند آن روز که چه نازل میشود بر ایشان از خداوند بدست قائم و علت
 تعبیر از المحضوث بلفظ ساعه در آیات شریفه است که ظاهر شدن المحضوث مثل قیامت است
 در محقق بودن چنانکه فضل بن شاذان روایت خود روایت کرده از حضرت امام حسن
 مجتبی که المحضوث از حضرت رسول خدا پرسید که یا رسول الله کی ظهور خواهد نمود
 قائم ما اهل بیت فرمود ای حسن بد رستیکه مثل او مثل ساعه است که نه در دست است

خداوند علم آن را بر اهل آسمان و فضا و زمین و نمیاید مگر ناگاه و بیخبر تمام شد و بابت
 آن اینست که چنانکه از برای ساعه و قیامه علامات زیاد است و همچنین از برای ظهور
 آنحضرت علامات بسیار است چنانچه خواهد آمد انشاء الله و جهت دیگر آنکه چنانکه
 در روز قیامت احوال و اوضاع مردم منقلب میشود و ایشان حیران و سرگردان میباشند
 همچنین مردم در وقت ظهور آنحضرت سرگردان و هراسان خواهند گردید سیزدهم
 سید و این لقب در جمله از احادیث ذکر شده چنانکه مرحوم صدوق در کمال الدین
 روایت کرده از علی خیرانی و او هم از کتیرگی که او را هدیه کرده بود برای خضر امام حسن عسکری
 و چون جعفر خانه آنحضرت را غارت نمود فرار کرد و برگشت بخانه مولای دل خود و او نقل
 کرد که حاضر شده بود در وقت ولادت سید و اینکه مادر سید صیقل بود و اینکه امام
 حسن عسکری خبر داده بود بمادر سید بآنچه میشود بر عیال او پس سوال کرده بود از آنحضرت
 که دعا کند برای او که مردنش پیش از او قرار دهد پس وفات کرد در حیات آنحضرت و
 قبر او لوحی بود که نوشته بود بر آن که این قبر مادر محمد بن الحسن است و آن کتیر گفت که چون
 سید متولد شد نوری دید برای آنحضرت که ساطع بود از او و رسید تا بآسمان و مرغان
 سفید چندی را دید که از آسمان فرود میآیند و بال خود بر سر و روی و سایر جسد
 آنحضرت میمالند آنگاه پرواز میکردند پس امام حسن عسکری خبر دادیم و آنحضرت خند
 و فرمود که آنها ملائکه آسمان بودند نازل شدند که تبرک شوند با و و ایشان انصار
 اویند در آن وقت که ظهور میکند و ایضا شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان که نائب دوم
 آنحضرت بود در زمان غیبت صغری فرموده که چون سید متولد شد تا آخر اینها
 معلوم شد که سید از القاب آنحضرت است و معنای سید اقا و بزرگوار و صاحب شأن
 بزرگ است و معلوم است که بزرگواری آنحضرت از همه مردم زیاد تر است چهاردهم
 شریف و این نیز از القاب آنحضرت است و معنای رانده شد و دور گشته از مردم است و
 معلوم است که آنحضرت ازین مردم معکوس و منکوس و در شد و جمعی از خلق باعث رانده
 شدن آنحضرت گشته اند و آن بزرگوار از میان خود دور و جمعی از فیض حضورش بهره
 نموده اند و بلکه بازبان و قلم در بسیاری از موارد نفی وجودش و نفی تولدش ظهورش
 کرده اند و جمعی را از یاد او و ظهور او رانده اند و خاطرها را از یاد او محو نموده اند و از این جهت
 خود آنحضرت بابراهیم بن علی بن مهزیار در روایت صحیحی که بخدمت آن بزرگوار رسید
 بهر فرموده که پدرم بمن وصیت نمود که منزل نکیرم از زمین مگر خانه از آن که از او جدا
 محض تر و دور تر باشد بجهت پنهان نمودن امر خودم و محکم کردن محل خودم از اعدای من
 اما ضلال تا آنکه فرمود پدرم بمن فرمود که بر تو بادای پس من بملازم خانها

از زمین و طلب کردن دود تریزان زیرا که از برای هر چه از اولیاء خداوند دشمنی است
مغالبا و ضدیت منازع با نزد هم صاحب الزمان و این از القاب معروفه آنحضرت
است که خواص و عوام آنحضرت را باین لقب مبارک یاد میکنند و در زیارتان بزرگوار
است السَّلامُ عَلَیْکَ یا صاحب الزَّمان و معنای آن حکمران زمان خود از همه جهات از
جانب خداوند تعالی و در روایت حسین بن حمدان است که از ربیع بن صلت روایت
کرده گفت شنیدم از حضرت امام رضا صیفرمود که قائم مهلت پس بر من حسن چشم
دیده نمیشود و اسمش را نمیرد احدی بعد از غیبت او تا آنکه او را ببینند و اعلان کنند
با اسم او که خلائق نام او را ببرند پس گفتم با آنحضرت که ای سید من پس اگر بگوئیم صاحب
الغیبه و صاحب الزمان فرمود همه اینها جایز است و بدرستی که من شمار الهی نمودم از
نصیح با اسم مخفی او از اعدای ما که او را شناسند تمام شد پس ازین حدیث معلوم شد
که صاحب الزمان لقب آنحضرت است و باز معلوم شد که لغی کردن ائمه از ذکر اسم اصلی
آنحضرت بجهت خوف و تقیه بوده است و این مطلب شاهد بزرگ دارد در قضیه حجر
ابیض و جزیره خضراء شائده هم فجر و این لقب آنحضرت است که خداوند دو قرآن
آن بزرگوار را بآن یاد فرموده چنانکه شیخ شریف الدین نجفی در تائیل الایات در تفسیر
و الفجر از حضور صادق روایت کرده که مراد از فجر دین ایه حضرت قائم علیه السلام
است و نیز روایت کرده از آنحضرت در تفسیر سوره انا انزلناه که مراد از مطلع الفجر آنحضرت
است یعنی تا آنکه برخیزد و ظهور کند حضرت قائم و این حدیث دلالت میکند بر اینکه
مراد از فجر آنحضرت است و جهت تعبیر از آنحضرت بفجر که صبح صادق است واضح است
زیرا که آن بزرگوار مثل صبح صادق طلوع خواهد کرد و ظلمات و تاریکیهای ظلم و جور
و جهل و عناد و کفر و الحاد را زایل خواهد فرمود هفدهم فرج المؤمنین و این را در
کتاب هدایه از القاب آنحضرت شمرده است و روایت حکیمه بر این شاهد واضح است
زیرا که آن خواتون معظمه بر منجس خواتون گفت در آن روایت که خداوند می بخشد بتو
غلامیکه سید است در دنیا و آخرت و اوست فرج مؤمنین تمام شد و فرج مؤمنان بود
آنحضرت بسیار واضح است زیرا که فرج مؤمنان و زایل شدن غم و غصه ایشان بان
حضرت خواهد شد هجدهم فتح و این را نیز در هدایت از القاب آنحضرت شمرده و در
تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر ایه شریفه نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ روایت کرده که مراد
از فتح درین ایه وافی هدایه فتح حضرت قائم است و در کتاب تنزیل احمد بن محمد سیار
روایت شده در تفسیر اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ که مراد از فتح در این ایه فتح حضرت قائم است
تمام شد و جهت فتح بودن آنحضرت واضح است زیرا که فتوحات دنیوی و فتح و ظفر و

در دست آنحضرت خواهد بود نوزدهم قلم الزمان و این از القاب شریفه آنحضرت است
 چنانکه در کمال الدین روایت کرده که شخصی در مسجد الحرام بخدمت آنحضرت شرفیاب
 شد و حضرت سنگی را بر او اطلاق کرد و در حق او دعا نمود و بعد فرمود که مرا میشناسی
 گفت نه فرمود منم مهتگ منم قلم الزمان منم آنکه زمین را پرکنم از عدل و داد چنانکه برشته
 از جور تمام شد و معنای آن قلم و برقرار شوند در زمانه و با اقامه کنند زمان که زما
 و روزگار با و قائم شد بستم کار با تشدید راه و این را هدایت از القاب آنحضرت شریفه
 است و معنای آن رجوع کنند و باز گردانند است و این معنی مناسب آنحضرت است زیرا
 که آن بزرگوار از عالم غیب و استار و از مجانبت مآکن فجار و اشرار بر میگردد بمیان مومنان
 و سیر میکند اشکار و جمعی را نیز از مردگان و نسیان شدگان بر میگردد و زند و میکند
 چنانکه شیخ مفید علی الله مقامه در ارشاد خود روایت کرده از حضرت صادق که
 فرمود ظهور میکند با قلم از پشت کوفه سی و شش نفر بیست و پنج نفر از قوم خضر مومنان
 که بحق هدایت میکردند و بعد از انصاف حکم مینمودند و هفت نفر از اهل کف
 احباب کف و یوشع بن نون و سلمان فارسی و ابودجانة انصاری و مالک اشتر
 در پیش روی آنحضرت مقاتله میکنند و از انصار او میشوند و در بلاد و شهرهای
 آنحضرت حاکم میباشند تمام شد و در احادیث بسیار وارد شده است که بسیاری از
 مرده ها زنده خواهد شد چنانکه خواهد آمد و این حدیث با آنها منافات ندارد
 و درین نمینفرماید که غیر از ایشان زنده نمیشود بلکه از این حدیث زنده شدن ایشان
 است از پشت کوفه و حاکم بودن آنهاست در بلاد آنحضرت و مترب شدن ایشان
 است در نزد آن بزرگوار بیت و یکم منتقم و این را در مناقب قدیمه و در هدایه از
 القاب آنحضرت شریفه اند و معنای آن انتقام کننده و انتقام گیرنده است از دشمنان
 اهل بیت و در خطبه مبارکه روز غدیر است در مقام بیان القاب و اوصاف حضرت مهتگ
 عجل الله فرجه حضرت رسول خدا فرموده **اَلَا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ** یعنی آگاه باشید
 بدستیکه او انتقام کننده از ظالمان یعنی از جهت مظلوم از ظالم و انتقام میکند
 و اینها در حدیث جارودین مندر است که در باب دوم ذکر شد که پیغمبر فرمود اما ما را
 در شب معراج در پایا به از نور دیدم و نامهای ایشان را بیان فرمود پس میفرماید که
 پروردگار تبارک و تعالی بمن فرمود که ایشان حجّت منند بر ائمه اولیاء من و این مهتگ
 منتقم است از دشمنان من و نیز در علل الشرایع از حضرت باقر روایت کرده که فرمود
 آگاه باشید که هرگاه قلم مظهر کسند زنی را بر میگردد تا آنکه بران زن حد مینماید
 و از او انتقام میکند برای دختر محمد فاطمه علیها السلام را وی پرسید چرا آن زن را

حد میزند فرمود برای آن فریاد زن بمادر ابراهیم و از بیت آن بمحضرت فاطمه عرض کرد
چرا آن را خداوند بآخیر انداخت فرمود حضرت قائم زیرا که خداوند مبعوث فرمود
حضرت محمد را رحمت و مبعوث فرمود حضرت قائم را نعمت و ایضا در کافران مختص
روایت کرده که فرمود هرگاه ارباب می کنند یکی از شما ها حضرت قائم را پس از کندن
حضرت در غایت زیرا که خداوند مبعوث فرمود حضرت محمد را رحمت و مبعوث میفرماید
قائم را نعمت و ایضا در کمال الدین روایت کرده که آنحضرت در سن سه سالگی با حمد بن
اسحق قتی فرمود اَنَا نَبِيٌّ اَللّٰهُ فِيْ اَرْضِهِ وَالْمَنِّيُّمُ مِنْ اَعْدَائِهِ یعنی منم باقی ماند خداوند
در زمین او و منم انتقام کننده از دشمنان او پس معنای منتقم واضح گردید
بیت و دو م منتظر و این از القاب معروفه آنحضرت است و معنای آن انتظار کشیده
شد و از برای او انتظار برده شد که مؤمنان همیشه در انتظار او بید و این در احادیث
بسیار وارد گردیده است چنانکه در کمال الدین بسند خود روایت کرده از حضرت امام
محمد تقی که فرمود امام بعد از عسکری پسر و حضرت قائم بحق است که منتظر است
و او می پرسید که چرا او را منتظر نام کرده اند فرمود برای آنکه از جهت اوست غایب شد پس بیکه
بیا و خواهد شد روزهای آن و بطول خواهد کشید مدت آن پس انتظار خواهد
کشید ظهور او را مخلصان و انکار خواهد کرد او را شک کنندگان و استهزاء خواهد
نمود بیاد کردن او با حدین یعنی انکار کنندگان از روی عناد و دروغ خواهند گفت
وقت قرار دهند گان و هلاک خواهند شد در آن غیبت شتاب کنندگان و رستگاران
خواهند یافت در آن ایام غیبت تسلیم کنندگان یعنی آن اشخاص بیکه گردن تسلیم بقبضه
و قد روحکم خداوند میگذارد و بچون و چرا کار ندارند و نمیگویند که سبب توقف
و ظهور نکردن آنحضرت چیست و چرا ظاهر نمیشود بیت و سیم ماء معین و این
نیز از القاب شریفه آنحضرت است و معنی آن آب صاف جاری شده بروی زمین است و این
لقب از برای آنحضرت در قرآن وارد شده است چنانکه در کمال الدین و غیبت شیخ طوسی
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند در تفسیر آیه شریفه قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ
غَوْرًا فَمَنْ يَّاتِيْكُمْ بِمَاءٍ مَّعِيْنٍ که فرمود که این آیه نازل شد در خصوص حضرت قائم
میفرماید خداوند اگر امام شما غایب شد از شما که نمیدانید او در کجاست پس بکس
که بیاورد برای شما امام ظاهر بیکه بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین را و حلال
و حرام خداوند را نگاه فرمود و الله نیامد تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل
آن و ازین قبیل احادیث در تفسیر این آیه بسیار است که مراد از ماء معین حضرت قائم
است و جمله از آن احادیث را در تحفه الشیعه ذکر کرده ام و در تفسیر آنحضرت

بماء معین است که همچنانکه آب صاف جاوید بر زمین را خداوند بجا بجا زمین و
 اهل آن قرار داده است همچنین حضرت قائم را خداوند سبب حیات و زندگی زمین و
 اهلش قرار داده است و از معلوم است که زندگی و تازگی که در زمان ظهور آنحضرت واقع
 میشود در هیچ وقت واقع نشده است و چنانکه آب باعث زندگی زمین و اهل آنست و
 همچنین حضرت قائم باعث زندگی واقعی و حیات حقیقی خلایق است بلکه زندگی خود
 آب سبب آنحضرت است چنانکه در اخبار وارد شده است بیت و چهارم موعود
 و این را در هدایت از القاب آنحضرت شمرده است و معانی آن وعده شده است یعنی خداوند
 ظهور و سلطنت آنحضرت را بر مؤمنان وعده داده است بلکه جمیع پیغمبران و اوصیاء
 ایشان و امامان آن را بر این ائمتان وعده داده اند چنانکه جمله از آن احادیث سابق
 ذکر شد و در تفسیر این شریفه و فی السماء رزقکم و ما توعدون مرحوم شیخ الطایف
 از حضرت امام زین العابدین بسند خود روایت کرده است که فرمود این یعنی مراد از ما
 توعدون برخاستن و ظهور کردن حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و از
 ابن عباس نیز مثل این را نقل کرده پس معلوم شد که مراد از وعده شده در این شریفه آن
 حضرت است و در زیارت آن بزرگوار است که السَّلامُ عَلَی الْمُهَدِّیِّ الَّذِی وَعَدَ اللَّهُ
 بِهِ الْأُمَمَ أَنْ یَجْمَعَ بِهِ الْکَلِمَ یعنی سلام خداوند بر آن مهتدی بوده باشد که خداوند
 تعالی بر امتها وعده داده او را که جمیع فرمایند با و کلمه ما و گفتگوهای جمیع ائمتان را یعنی
 سخنها و دینهای جمیع مردمان در زمان ظهور آنحضرت یکی میشود و اختلاف زمین
 آنها برداشته شود بیت و پنجم منبئ السراور و این را در هدایت از القاب آنحضرت
 شمرده است و معنی آن خبر دهند از باطن قلبها و اظهار کنند آنچه در باطنهاست
 و این معنی در آنحضرت بسیار واضح است زیرا که آن بزرگوار حکم بباطن میکند چنانکه
 مرحوم نعمانی در کتاب غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در بین آنکه
 مرد در بالای سر حضرت قائم ایستاده و با او امر و نهی میفرماید که فرمان دهد که او را
 پیش روی آنحضرت میآورند پس او را با آنجا میآورند ناگاه حکم میکند که گردن او را
 بزنند پس نمیانند در خافتن چیزی مگر از او میترسند و در روایت دیگر فرمود که در
 همانجا که ایستاده است امر میفرماید که گردن او را بزنند بیت و ششم مُبْدِئُ الْأَیَّامِ
 و این را نیز در هدایت از القاب آنحضرت شمرده و معنی آن ظاهر کننده آیات خداوند
 است برای مردمان و یا محل و منشأ بروز و ظهور آیات و علامات خداوند است و این
 لقب در آن بزرگوار بسیار واضح است و علماء سنی و شیعی آنحضرت را ظاهر نمایند
 و منشأ آیات و علامات با هرات دانسته اند چنانکه ابن خشاب که از متقدمین است

ست است در تاریخ خود روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود بعد از ذکر کنبه و اسم آنحضرت
که ظاهر میشود در آخر الزمان و بر سر او بریت که سایه می افکند بر او از آفتاب و سیر میکند
با او هر جا که برود و نهد میکند با او از فیض که این همه موعود و وعده شده است و این
قبیل احادیث بسیار است و احتیاج بدانکه اینها نیست زیرا که از واضحات است که آنحضرت
صد آیات است و عمر با این طولانی چون ظاهر شود در سن مرد سی ساله خواهد بود و
همیشه بر سرش سایه خواهد افکند و بر سر شیعیانش دست میگذارد و علفهای
ایشان را میل میشود و در لشکر آنحضرت جمعی نبادی از ملائکه میشود و مردمان ایشان را
می بینند چنانکه تا بزمان حضرت ادریس میدیدند و نیز در لشکر او جن میشود و مردم
اجته و مشاهده میکنند و در لشکر آنحضرت آب و طعام نمیشود جو نسکی که آن را عوض
آب و طعام بر میدارند و همه از رقه لشکرش ازان میشود و شر و ضرر درندگان و حشرات
بالمرة دفع میشود و خوف و وحشت از میان مردمان میرود و از این آیات در آنحضرت
بسیار است و جمله از آنها در محل خود ذکر میشود ان شاء الله بیست و هشتم مأمول و
این از القاب مبارکه آنحضرت است و معانی آن ارزو امید شده است که مردم امید
اورا دارند و در از روی اویند و این لقب در احادیث وارد شده چنانکه شیخ نعمانی
در غیبت خود بسند خودش از حضرت صادق روایت کرده که بعد از ذکر جمله از علامات
ظهور آنحضرت فرمود آنگاه بر میخیزد قائم مأمول و امام مجهول تا آخر مراد از مجهول
یعنی قدر او مجهول شد و مردم او را شناخته اند و قدر او را ندانستند و نعمت بودن
او را نفهمیدند و بدو ایت غیبت فضل بن شاذان سلطان مأمول است یعنی پادشاه
ارزوشد و در زیارت آنحضرت است که السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَمَامُ الْمَأْمُولُ بِغَيْرِ
سَلَامٍ خَلَا بِرُتُوبَادِي أَنْ بَزُرْ كَوَارِيكَ أَمَامٌ وَبِثْوَايَ ارْزُوشْهُ هَبِّي لِزَبْرِي مَرْدَمِ
بیست و هشتم مضطر و این نیز از القاب آنحضرت است چنانچه علی بن ابراهیم در
تفسیر آیه اَمِنْ مَجِيبِ الْمَضْطَرِ اِذَا دَعَاهُ وَكَيْفُ السَّوْءِ از حضرت صادق روایت کرده
که فرمود این آیه نازل شد در حق حضرت قائم و اوست و الله مضطر و هرگاه در رکعت
نماز بخواند در مقام ابراهیم و خداوند را بخواند پس اجابت میکند خداوند از او و طرف
میکند سو و بدی را از او و میگرداند او را خلیفه در زمین و ایضا شیخ شریف الدین
در تأویل الایات خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که فرمود در آیه مذکور
که آن نازل شد در حق قائم چون ظهور میکند عمامه بر سر نهاده و در مقام ابراهیم
نماز میکند و بسوی خداوند تضرع مینماید پس هرگز رایتی را بر او نهد یعنی مهر خاکی
لشکر فستد فتح کند و نیز از حضرت صادق روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند

داخل میشود بمسجد الحرام و در بکعبه نماید و پشت بمقام ابراهیم نگاه دور کث نماز
بجا آورد نگاه برخیزد پس میفرماید بمردمان که من سزاوارترین مردم بآدم و من سزاوارترین
مردم بابر ابراهیم و من سزاوارترین مردم باسمعیل و من سزاوارترین مردم بمحمد صلی الله علیه
وآله نگاه دستهای خود را با آسمان بلند کند پس دعا نماید و تضرع کند تا آنکه بروی
خود در افتد و اینست قول خدا تعالی أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ بدست و ظم تقصیر
و این را در مناقب قدیمه از القاب المحضرت شمرده است و معانی آن اکفا، کننده و اختصا
نماینده است و شاید این معنی اشاره است بر آنچه در احادیث بسیار وارد شده از اینکه اکل
و شرب حضرت مهتک مثل حضرت امیر المؤمنین خواهد بود و لباس و مثل لباس جدش
علی خواهد شد در اقتضای نمودن باقل قلیل از آنها و اکفا کردن بچیزیکه سد رمق میکند
و ستریدن مینماید و یا آنکه اشاره باشد با کفا کردن المحضرت از اعوان و انصار یا بشخص
کامل و فاضل غامل و صاحبان مراتب جلیله و قوت قدسیه که سیصد و سیزده نفر باشد
چنانکه اخبار بسیار درین معنی وارد شده و عیاشیه در تفسیریه عِبَادُ لَنَا أُولَ بَاسٍ شَدِيدٍ
روایت کرده که مراد اصحاب المحضرت است یعنی بندگان مخصوص خداوند که صاحبان
قوت شدید هستند و بلکه صالحان محضند چنانکه در تفسیریه إِنَّ الْأَرْضَ بِرِثْنَا
عِبَادِي الصَّالِحُونَ علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از صالحون اصحاب محضرت است
و ممتاز و برگزیده بودن اصحاب محضرت از مختصات آن بزرگوار است زیرا که حضرت رسول
خدا و امیر المؤمنین با همراهی فجار و منافقان با کفار و مشرکان جهاد میکردند و اما
حضرت مهتک پس اصحاب او مؤمن خالص و برگزیدگان مخلص میشدند سیام نا قود
و این نیز از القاب المحضرت است که در قرآن ذکر شده چنانکه در غیبت نعمانی روایت کرده
از امام صادق در تفسیریه فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ که فرمود که از برای ما اهل بیت امام است
مستقر و درجای خود برقرار پس هرگاه اراده فرمود خداوند اظهار امر خود را بپسندد در دلش
پس ظاهر شود و ظهور کند بامر خدای عز و جل و در تفسیر شیاری نیز از محضرت درین ابیه
روایت کرده که فرمود ذمیده میشود در گوش حضرت قائم و او را اذن میدهد خداوند
ظهور کردن و ایضا در اثبات الوصیه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده گفت
کردم از حضرت صادق از تفسیر خباب پس فرمود خبرند بآن سفله و ابلهان را که افشا خواهند
نمودن را یا انخواندی در کباب خداوند عز و جل فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ بدو سبکه از ما
اما می خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده فرمود خداوند عز و جل اظهار امر خود را میکند
در قلبش پس ظاهر میشود و ما آنکه بر میخیزد بامر خدا تمام شد مراد از تفسیر خباب تفسیر
جمله از آیات است که حضرت امام محمد باقر عجلایه بر تعلیم فرموده بود پس معلوم شد که مراد

در کجیل بقیت حیات مهذب صاحب الزمان

در نور شب نصرت است سی و یکم چهاردهان از القاب قرآنی آنحضرت است و معنی
 آن روز روشن است و مراد از چهارده در قرآن آنحضرت است چنانکه شیخ فرات بن ابراهیم
 تفسیر خودش روایت کرده از امام محمد باقر که فرمود خاریث اعور عرض کرد بحضرت امام
 حسین که یا بن رسول الله فدای تو شوم خبر ده مرا از قول خدا تعالی و التَّائِمِينَ وَضُحِيَّهَا
 فرمود وای بر توای خاریث این محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است گفتم فدای تو
 شوم از قول خداوند و الْقَمَرِ إِذَا تَلَيَّهَا فرمود این امیر المؤمنین است که در پی حضرت
 رسول خدا آمد گفتم قول خداوند و النَّهَارِ إِذَا جَلَّيْنَاهَا فرمود این قائم آل محمد است که
 بر کند زمین را از عدل و داد و ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از امام
 محمد باقر که فرمود در آیه شریفه وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى که شب در اینجا آن شخص است که فرو
 پوشانید امیر المؤمنین را در دولت خود که جاری شد برای او بر آنحضرت و خداوند
 امر فرمود بر امیر المؤمنین بر صبر کردن در دولت ایشان تا منقضی شود آن دولت و النَّهَارِ
 إِذَا تَجَلَّى فرمود آن نهار حضرت قائم است از ما اهل بیت که هرگاه برخاست غلبه
 کند بر دولتهای باطل و قرآن زده شد در او مثلها و مخاطب فرموده بآن قرآن خداوند
 پیغمبر خود را و ما را پس نمیدانند آن قرآن را غیر از ماها سی و دوم نور و این نیز از القاب
 آنحضرت است در قرآن چنانکه در چند حدیث که در تفسیر آیه وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ
 وارد شده که مراد از نور در این آیه حضرت قائم است و در حدیث دیگر که در تفسیر
 وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وارد شده که فرموده است که مراد از نور در این آیه حضرت
 قائم است و روشن شدن زمین است بنور آنحضرت و در زیارت آنحضرت است در
 ذکر اوصاف آن بزرگوار که نُورُ الْأَنْوَارِ الَّذِي تَشْرِقُ بِهِ الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ یعنی سلام
 خداوند بر آنحضرت قائم بوده باشد که نور نورها است یعنی همه امامان نورند و آن
 بزرگوار نور آن نورها است همچنان نوریکه روشن میشود با و بعد ازین برودی و در
 غایه المرام و غیر آن روایت کرده اند از جابر انصاری که گفت داخل شدم بمسجد کوفه
 در حالتیکه امیر المؤمنین با انگشتان مبارک خود در زمین خط مینوشت و بتسمیه میفرمود
 پس گفتم یا امیر المؤمنین چه شمارا به تسمیه آورده فرمود تعجب دارم از آنکه میخواهند این
 آیه را و نمی شناسد این را بحق معرفت پس گفتم یا آنحضرت که کدام آیه است فرمود اللَّهُ
 نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آخر و فرمود مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْقَاةٍ مِثْقَاةٍ حَبَّةٍ مِنْ خَمْصَةٍ
 است فیها مصباح من مصباح در زجاجه الزجاجه حسن و حسین است کانتها
 كَوْنُكَ دَرِيٌّ عَلَى بَنِ الْحَسَنِ است يُوَقَّدُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةٍ حَبَّةٍ مِنْ خَمْصَةٍ زَبُونَةٍ
 جعفر بن محمد است لا شَرْقِيَّةَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ است وَلا سَرْبِيَّةَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى

الرضا است يكاد زنتها بضی محمد بن علی است واوله تمسسه ناز علی بن محمد است
 نور علی نور حسن بن علی است یهدی الله لنوره من کیشا قائم مهنگ عجل الله فرجه
 است پس ازین احادیث شریفه در تفسیر این آیات وارده معلوم شد که مراد از نور
 در اینها حضرت قائم مهنگ است سی و سیم و حق الله و این از القاب معروفه است
 حضرت است خصوصاً در زبان راویان احادیث و احباب ائمه و در کفایه الاثر بند
 خود روایت کرده از حضرت رسول خدا که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میرسد
 برای او شه شیر می است در غلاف کرده پس آن شه شیر حضرت قائم را ندا میکند که برخیز
 ای ولی الله و بکش دشمنان خدا و بند را و در روایت دیگر است که از برای او نیز علی
 است که آنحضرت ندا میکند که ای ولی الله برخیز و در روایت عبد الله بن عباس است
 که خداوند در شب معراج بر رسول خودش فرمود که او است یعنی قائم مهنگ ولی من بر
 سی و چهارم وارث و این را در مناقب قدیمه و در هدایه از القاب آنحضرت شمرده اند
 و از احادیث بسیار معلوم میشود که وارث از القاب معروفه آنحضرت است چنانکه
 در خطبه غدیره حضرت رسول خدا فرموده در اوصاف حضرت قائم مهنگ الا انه
 وارث کل علم و الحیط به یعنی آگاه باشید بد رستیکه آنحضرت وارث جمیع علوم است
 و احاطه کننده است بآن علوم و در حدیث مفصل معروف و مفصل است که حضرت
 صادق فرمود چون لشکر سید حسنی را در کوفه شود سید حسنی از لشکر خود جدا شود
 و حضرت مهنگ نیز از لشکر خود جدا شود پس در میان دو لشکر ملاقات میکنند پس
 سید حسنی بآنحضرت عرض میکند که اگر تو مهدی ال محمدی پس کجا است عصای
 جد تو رسول خدا و انکشترا و بر او و زره او که او را فاضل میگفتند و غامه او که
 آن سیاح نام داشت و اسبش که بر بوع نام داشت و ناقة عضباء او و اسب رد دل او
 و حمار او که یعفور میگفتند و قرانی که جمع کرد آن را حضرت امیر المؤمنین بدون تغییر
 تبدیل پس آنحضرت حاضر نماید جوالی یا مانند آنرا که آن را سقط میگویند که در آن
 است آنچه او خواسته مفصل گفت ای مولای من همه آنها در سقط است فرمود بلی و الله
 و ترکه جمیع پیغمبران حق عصای آدم و آل نوح و ترکه هود و صالح و جموعه بر اسم
 و صاع یوسف و میکال شعیب اینه او و عصا موسی و تابوتیکه در اوست بقیه آنچه
 مانده از آل موسی و آل هرون که ملائکه بر میدارند آن را و زره داود و انکشترا یان
 و تاج او و عصا حضرت رسول و رحل عیسی و میات جمیع پیغمبران و مرسلین آن سقط است
 و ازین قبیل احادیث بسیار است پس معلوم شد که آنحضرت وارث جمیع پیغمبران است
 سی و پنجم یا الباسطه و این را در هدایه از القاب خاصه آنحضرت شمرده و معنا

ان دست قدرت و نعمت خداوند است که بسبب او رحمت و رافت و لطف و احسان خود را
بر بندگان ارزانی و فراخ میفرماید و بجهت او ایشان را روزی میدهد و بلاها را از ایشان
دفع و دفع میکند چنانکه مرحوم صدوق در امالی روایت کرده از عبد الله بن عباس که
رسول خدا فرمود چون مرا با ستمان هفتم بردند و از اینجا بسوی سدره المنتهی و از سدره
بسوی حجابهای نور پس ند فرمود مرا خداوند تعالی ای محمد تو بنده منی من پروردگار
تو ام پس از برای من خضوع کن و مرا پرستش نما و بر من توکل کن و بمن اعتقاد نماید و ستیکه
من راضی شدم بتو که بنده و حبیب و رسول من باشی و به برادر تو علی که خلیفه و نائب علم
تو باشد پس و بجهت من است بر بندگان من و پیشواست برای خلق من و با و شناخته
میشود در وستان من از دشمنان من و با و جدا میشود لشکر شیطان از لشکر من و با و بر پا
میشود دین من و حفظ میشود حدود من و نافذ میشود احکام من و بتو و با و با ما مان
از فرزندان او رحم میکنم بندگان و کنیزان خود را و بقائم از شما معمر و با و باد میکنم
زمین خود را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود و با و پاک میکنم زمین
از دشمنان خود و میراث میدهم آن زمین را بدوستان خود و با و میکردم کلمه انفا
که بمن کافر شدند پست و خوار و کلمه خود را بلند و با و زنده میکنم و حیات میدهم
ببندگان خود و بلا د خود را بعلم خود و از برای او ظاهر میکنم گنجها و ذخیره ها را بمشیت
خود و ظاهر میکنم برای او اسرار و ضامرا را باراده خود و امداد میکنم او را بملائکه خود
که او را مؤید شوند بر انفاذ امر من و اعلان دین من و ابیت ولی من و مهدی بندگان
من بر اسیق پس از حدیث شریف معلوم شد که آنحضرت دست باسطه خداوند است
و بد قدرت او است سعی شتام یعوب الدین و این از القاب ما ثوره ان بزرگوار
است و معنائ آن بزرگ و بادشاه دین است و جمع کنند اتباع و شیعیان خود است
بدور خود و ببرد خودش چنانکه مرحوم شیخ طوسی در غیبت خود از حضرت صادق
روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین میفرمود که پیوسته مردم در نقصانند تا آنکه گفته
نمیشود نام خداوند پس هرگاه چنین شد ثابت میماند یعوب الدین با اتباعش
پس سبوت میفرماید خداوند گرهی را از اطراف زمین که میآیند مانند ابرها
تنک باین قسم بچاند و ند که میثاسم اسمهای ایشان را و قبیله های ایشان را و اسم
ایشان را و ایشان را بر میدارد خداوند بنحویکه میخواهد از هر قبیله یک مرد و دو مرد و سه
مرد و شمر تا نه مرد پس جمع میشوند از افاق سیصد و سیصد و سه مرد عدد اصحاب بدر
و ابیت معنای قول خداوند ایمانا نکلونوا بآب یکم الله جمیعاً الله علی کل شیء قدیر
یعنی در هر جا باشید خداوند میآورد همه شما را بدرستی که خداوند بر هر چیزی توانا

و فرمود حتی آنکه مردد است یا اگر زانو حاقه کرده مشاک میکند دو یکدیگر بر یکدیگر
 آن را تا آنکه خداوند میرساند او را با آنجا یعنی نزد حضرت قائم پس ازین حدیث معلوم
 شد که مراد از یعوب الدین لقب مبارک آنحضرت است نه غیر او سی و هشتم موتور
 بوالد و در خبر دیگر موتور بابیه و این را در چند حدیث از القاب آنحضرت شمرده اند و
 معنائ آن پدر گشته شد و خوشنواهی و نشاء و مرحوم مجلسی فرموده که مراد پدر حضرت
 قائم در اینجا با حضرت عکرم است و یا حضرت سید الشهدا است و یا جنس پدر
 است که شامل باشد بر همه امامان علیهم السلام و چون طلب خون امامان گذشته شد
 و ارث امامت بحضرت قائم رسید پس حق خوشنواهی با آنحضرت منتقل شده است
 زیرا که آن بزرگوار قائم مقام و وارث جمیع امامان بلکه جمیع پیغمبران است پس آنحضرت
 طلب خوشنواهی همه ایشان را خصوصاً خون حضرت امام حسین را خواهد کرد چنانکه
 احادیث بسیار درین معنی وارد شده است پس حاصل معنائ موتور خوشنواهی است از برای
 پدرش و مرحوم نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده که بابو بصیر فرمود بدو
 قائم علیه السلام ظاهر میشود موتور و ختمناک و بریدن شریف اوست پیراهن جدش
 رسول خدا که بریدن آنحضرت بود در روز احد یعنی پیراهن خون الودّه آنحضرت چنانکه
 در حدیث دیگر وارد گردید پس معلوم شد که موتور لقب آنحضرت است چنانکه درین حدیث
 ذکر شد سی و هشتم مُفَرِّجُ أَعْظَم و این را در هدایت و مناقب قدیمه از القاب آنحضرت
 شمرده اند و معنائ آن واضح است زیرا که فرج مؤمنین و مظلومین از هر جهت بدست مبارک
 آنحضرت خواهد شد و مفرج کربنها و شدتها و غصهها و غمها و رفع کسده ظلمات و ستمها
 در واقع آنحضرت است و این لقب برای آن بزرگوار در اخبار وارد است چنانکه شیخ مسعود
 در اثبات الوصیه و حقیقی در کتاب خود غیر از هدایت از حضرت امام رضا علیه السلام روا
 کرده اند که فرمود هرگاه غائب شد عالم شما از میان شما یعنی علماء متدینین و عالمان
 با علم و عمل هرگاه از میان شما مفقود شدند و شما مانا بدون عالم مانندید پس منتظر
 باشید مُفَرِّجِ اعْظَم را تمام شد و مراد از مفرج اعظم حضرت قائم است چنانکه از احادیث
 دیگر معلوم میشود که بعد از مفقود شدن علماء دیندار و غالبه اشرار و فجار آن بزرگوار
 ظهور خواهد کرد و اوست مفرج اعظم دین هنگام سی و نهم صاحب العصر و این از
 القاب معروفه و مشهوره آنحضرت است مثل صاحب الزمان و معنائ آن مثل معنائ
 صاحب الزمان است زیرا که آنحضرت صاحب عصر و پادشاه و صاحب اختیار عصر خود
 است و در زیارت آنحضرت وارد شده که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْعَصْرِ الزَّمان
 یعنی سلام بر تو بادای صاحب عصر و در اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر سوره و

روایت کرده که ایه قَالَ الْعَصْرُ عَصْرٌ خَيْرٌ لِّمَا قَامَ یعنی آن بزرگوار فرمود که مراد از عصر درین
 ایه عصر ظهور حضرت قائم است پس معلوم شد که صاحب العصر از القاب حضرت است
 چهلم غوث و این از القاب معروفه آنحضرت است و معنائی آن فریادرس و دادرس
 در ماندگان و پناه بیچارگان و دلدار غایبان و برآوردگر در هر جا و در هر امر که در ماند
 و ماندند شد و بیچاره گردید آنحضرت را بفریاد خود میخوانند و پناه بآن بزرگوار میبرند
وَاعِثْنِي يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ میگویند و متکلم میشود به اغثنی و بالعوث یا مولای
 و ازین قبیل حکایات بسیار است و در اخبار زیاد وارد گردیده از جمله سید فضل الله
 راوندی در کتاب دعوات و در شمار مجموع الدعوات نامگیری و در کلمه الطیب از
 قبل المصباح روایت کردند از ابوالوفاء شیرازی که اسیر شده بود و در حبس ای علی الباقی
 گرفتار گردیده بود باشدت خبیث و ای علی اراده قتل او را کرده بود پس میگوید که مناجات
 کردم و منوئل شدم بانه و خواب نمودم و در خواب حضرت پیغمبر من فرمود که منوئل
 شو بمن و نه بدختر من و نه بد و پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای اخروث و آنجا
 از و داری از فضل خداوند و اما برادر من حضرت ابوالحسن پس و انتقام میکشد از کسی که
 ظلم کرده ترا پس گفتم یا رسول الله آیا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کن و عیادت ترا
 غصب نمودند پس صبر نمود پس چگونه انتقام میکشد از کسی که مرا ظلم نموده پس حضرت نظر
 کرد بمن از روی محبت و فرمودان عهد بود که مرا و کرده بودم و امری بود که با و امر کرده بودم
 و جایزه بود برای او مگر بنیاد داشتن آن و تحقیق که او را کرده حق را و اما اکنون پس ای بر
 کسی که متعرض شود دوستان او را و اما علی بن الحسین پس از برای نجات از سلاطین
 و از شر دشمنان و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد پس از برای اخروث و اما موسی بن جعفر
 پس مجاهد با و منافق و سلا متی و اما علی بن موسی پس از برای نجات و سلامتی در سفرها
 در دریا و صحرا و اما محمد بن علی پس بطلب بسبب او نازل شدن رزق را از خداوند و اما
 علی بن محمد پس از برای قضاء نوائس و نیکی بر اخوان و برادران و آنچه مجوهای از طاعت خداوند
 و اما حسن بن علی پس از برای اخروث و اما حجت بن الحسن علیهم السلام پس هرگاه رسید
 شمشیر و کار و مجمل ذبح تو پس استغاثه بکن با و پس بد رستیکه در مییابد ترا و او فریادرس
 است و پناه است از برای هر کسی که استغاثه کند با و پس بگو یا مولای یا صاحب الزمان
أَنَا مُسْتَعِثٌّ بِكَ و بروایت دیگر بگو یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان در کتب
 یعنی ای آقای من ای صاحب الزمان و فرمان ده زمین و زمان من پناه آوردم بتو و بفریاد
 من برس و در دیاب پس من در خواب گفتم یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث
 بک و بروایت دیگر پس فریاد کردم در خواب خود یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب

الزمان آذین کنی پس درین حال دیدم شخصی را که فرو دادم از آسمان و در زیر پای او
اسبی است و در دست او سربه ایست از نور پس گفتم ای مولای من دفع کن از من شر آنکه مرا
اذیت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم پس چون صبح نمودم ای علی الیاس مرا خواست و
گفت بکی استغاثه کردی گفتم بآنکه فریاد رس در ماندگان است تا آخر روایت پس از
ازین روایت معلوم شد که فریاد رس بیچارگان و پناه در ماندگان آنحضرت است و
معنا غوث همین است و مراد از آخر روایت نه اختصاص پناه بردن است با آنحضرت در خصوص
دشمن که قصد قتل کیم را بکند بلکه آن اشاره است از نهایت شدت و قطع شدن
اسباب ظاهری و نماندن مجامع برای شخص چه امر دنیا باشد و یا از امور دینی شود
و از ترس انس باشد یا جن همچنانکه از روایت مذکوره و از احادیث دیگر معلوم میگردد
و چنانکه در اخبار بسیار آمده بنویسند که آنحضرت در شدتها و ذلالتها و استغاثه
نمودن بآن بزرگوار در حال اضطراب و نبودن چاره کار و همچنین بفریاد رسیدن و پناه
شدن و در ماندگان را فحاشات دادن باید از مناصب آنحضرت بوده باشد و اگر لقب
غوث برای آن بزرگوار از جانب خداوند نباشد پس چرا امر کرده اند در احادیث استغاثه
نمودن با آنحضرت پس ازین احادیث معلوم میشود که آنحضرت غوث است و پناه در ماندگان
است و اینکه آن بزرگوار عالم با سر و دانا بر ضمائر و سراپا است و اگر علم کامل بر احوال
مردمان نداشته باشد و از اوضاع ایشان با خبر نبوده باشد چگونه توکل با او ممکن میشود
و همچنین است سائر القاب آنحضرت زیرا که اگر آن بزرگوار دارای معانی آن القاب نباشد
و در واقع جامع معنای آنها نشود چگونه ممکن میشود که امامان و معصومان آن القاب را
با و بگویند و یا آنکه پیغمبر خدا با آنحضرت آنها را بگوید از جانب خداوند بلکه اگر امام و یا
پیغمبر يك لقب بکسی بگوید و در واقع آنکس لایق و قابل آن لقب نباشد و معنای آن
دراو نشود پس لازم میاید که آن امام و پیغمبر از واقع خبرند دهند و برخلاف حقیقه
بگویند و العیاذ بالله دروغگو باشند پس ازین مطلب واضح میشود که تمام القاب آن
حضرت موافق واقع و معانی آنها دران وجود مبارک موجود است بعلت آنکه لقب و
اسم گذاشتن امام و رسول خدا مثل لقب دادن امراء و پادشاهان نیست که معنای
آن اسم و لقب را ابد املأ خطه نکنند و القاب بزرگ را و اسم و لقب با معنی را بیک نفر
شخص بگویند و فلان الدوله را و فلان السلطنه را و فلان الاسلام را و فلان
العلماء را و فلان الشریعه را بکسی بگویند و لقب کنند که ابد الباقی آن را ندارد و در نظر
عوام استهزاء است تا چه رسد بخواص مثل آنکه لقب امیر قومان را بکسی حیان و به جرات
و بدون جرات بلکه تریاک کش و تریاک محض بدهند و بگویند و بلکه صاحب لقب

افضل است و تدین او زیاد تر شود از آنکه لقب میدهد و لقب گذاری میکنند و اغفلان
 ازین افق ساح و اجتناب ازین تعبیه الحاصل تمام نامها و لقبهای آنحضرت عجل الله فرجه
 اسمانی و از زبان معصوم و از جانب خداوند است پس معانی و حقیقه و واقع آنها در آن
 بزرگوار موجود است بالضمیمه و بلا شبهه و نامها و القاب مبارک آنحضرت بسیار است
 و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری معاصر اعلی الله فی الفردوس مقامه در کتاب نجم الثاقب
 یکصد و هشتاد و دو اسم و لقب برای حجة بن الحسن علیهم السلام ذکر نموده و حقیر درین
 باب اکتفاء کرده بدگر چهل لقب از جهت اختصار و موافق بودن این باب و کتاب نمونه
 بودن اینها از برای آن القاب دیگر که آنحضرت دارد و بلکه القاب آن بزرگوار زیادتر است
 از آنچه آن مرحوم در آن کتاب نقل کرده است همچنانکه از زیارات جامع و زیارات مختصه
 بآنحضرت و از توسلات و استغاثات مطلقه و مخصوصه بآن بزرگوار معلوم میشود
 يك دهان خواهد به بهنای فلك تا بگوید وصف ان رشك ملك چنانکه خداوند
 خداوند میفرماید لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْرًا لِكَلِمَاتِ رَبِّ لَقَدْ الْبَحْرُ و مراد از کلمات رب
 ائمه علیهم السلام است چنانکه در احادیث صحیحه در تفسیر این مذکوره وارد شده
 باب هفتم در ذکر چهل امتیاز و خاصیت از امتیازات و خصایص حضرت حجة بن
 الحسن علیهم السلام که در پیغمبران و اوصیاء ایشان و بلکه در اجداد طاهری و امامان
 نبوده و آنها مختص بآنحضرت است امتیاز اول اختصاص محقق شدن نور ظل و
 شیخ آنحضرت است در عالم اشباح و اضلّه از انوار مقدسه حضرات ائمه بزیادتی نور با
 وجود ممتاز شدن انواران بزرگواران از بین نورها انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین
 و احادیث صحیحه درین خصوص بسیار است چنانکه در باب دوم و باب چهارم جمله از
 آنها ذکر شد و از انجمله حدیث ابن عباس است که شیخ ثقة جلیل فضل بن شاذان در
 کتاب غیبت خود بدو سند روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود چون مرا عروج
 بمغارج سموات فرمودند بسدره المنتهی رسیدم خطاب از حضرت رب الارباب رسید
 که یا محمد عرض کردم لبیک لبیک ای پروردگار من خداوند عالمان فرمود که ما هیچ
 پیغمبری بدینا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات او مگر آنکه بنیاد داشت
 امر دعوت را و بجای خود برای هدایت امت خود گذاشت وصی خود را بعد از خود بحجة
 نکاهبانی شریعت خودش و ما قرار دادیم علی بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو بعد
 از تو و بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی
 و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن
 علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجة بن الحسن علیهم السلام

ای محمد سر بالا کن چون سر بالا کردم انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را
دیدم و حجة را دیدم در میان ایشان میدرخشید که گویا ستاره درخشان است پس
خداوند فرمود که اینها خلیفه ها و جته های مستند دوزمین و خلیفه ها و اوصیاء تواند
بعد از تو پس خوشحال کسیکه دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را
و ایضا شیخ جلیل ابوالحسن بن محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دقایق النواصب بسند
خود روایت کرده از ابی سلیمان که شبان رسول خدا بود گفت اینحضرت فرمود که در شبی که
مرا بردند بجانب اسمان خداوند فرمود اَمِنْ الرَّسُولِ بِمَا اَنْزَلَ الْيَدُ مِنْ رَبِّهِ يَعْنِي اِنْ
بِغَيْرِ مَا اِيْمَانٍ آورده بآنچه بر او نازل شد از پروردگار خود گفتم وَالْمُؤْمِنُونَ يَعْنِي وَمُتَّحِنُونَ
نیز اِيْمَانٍ آورده اند بآنچه خداوند نازل کرده و فرموده است یعنی هر حکم که از جانب خداوند
باشد ولو مسئله صعب دشوار و خلاف هر کس که خدا خواسته باشد مؤمنان قبول
میکند و ايمان میاورند و رد نمیکند پس خداوند فرمود راست گفتی ای محمد که را
خلیفه گذاشتی در میان امت گفتم بهترین امت را فرمود علی بن ابیطالب را گفتم بای
پروردگار من تا آنکه خداوند فرمود بدو سیکه من خلق کردم تو را و خلق نمودم علی و فاطمه
و حسن و حسین و امامان از اولاد او را از اصل نوری از نور خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست
داری که ببینی ایشان را گفتم بلی ای خدای من فرمود التفات کن بجانب راست عرش چون
نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و شمر دند تا حسن بن علی و مهنگ را در میان اب تنگی از
نور که ابتاده بودند و نماز میکردند و حضرت مهنگ در میان ایشان میدرخشید چنانکه
گویا کوکب درخشان بود و این حدیث را بن عباس که از معتبرین علماء اهل سنت است
نیز در کتاب مقتضب روایت کرده و ایضا در آن کتاب روایت کرده بسند خودش از حضرت
امام محمد باقر حدیثی در دیدن حضرت رسول خدا انوار مقدسه امامان و امامان را
فرمود پس دیدم علی و حسن و حسین و شمر دند تا حسن بن علی علیهم السلام را و حجة القائم
گویا ستاره درخشان بود در میان ایشان پس گفتم ای پروردگار من اینها کیستند فرمود
اینها امامان هستند و این قائم است که حرام میکند حرام مرا و حلال میکند حلال مرا
و انتقام میکشد ای محمد از دشمنان من ای محمد و را دوست دارد و دوست دارد کسی که او را
دوست دارد تمام شد و در سابق حقیر این احادیث را نقل نمود و جمع ما بین اینها را کرد
باینکه در بین این احادیث اختلاف ندارد و همه اینها صحیح و واقع شده زیرا که معراج
حضرت رسول مکرراً واقع شده و در هر دفعه بنحوی دیگر انوار امامان را دیده و با خداوند
در خصوص ایشان تکلم نموده و در هر دفعه از آنچه دیده خبر داده و از او بهائیه متعذرات
و هر کدام يك قضیه از آنها نقل کرده و حاصل اینست که این احادیث دلیل واضح است

مراغبیاری و حضرت قائم از نوایسای امامان بنیادته نور امتیاز دوم بردن آنحضرت
 است در وقت و کثرت بسر پرده عرش و مجلس قدس حضرت خداوند عزوجل چنانچه حضرت
 بسند خود از حکیمه خواتون روایت کرده که گفت عرض کردم بمخدمت مولای خودم امام حسن
 که سید من و مولود تازه ما چون شد پس نگاه آنحضرت فرمود که چون عطا فرمود بمن
 پروردگار من مهتد این امت را دو ملک فرستاد که او را برداشتند و او را بسر پرده عرش
 بردند تا آنکه ایستاد در حضور قرب الهی پس خداوند فرمود با و مرجبا بتو ای نده من بر
 نصرت دین من و اظهار امر من و مهتد بندگان و من قسم خورده ام که بتو بکیرم و بتو عطا
 کنم و بتو بیا مرزم و بتو عذاب کنم برگردانید او را ای دو ملک بسوی پدرش بمدارا و بملاطف
 و با و بگویند که در پناه و حفظ و حمایت و نظر عنایت من است تا آن زمان که بر پا و ظاهر نمایم
 حق را با و نیست و نابود کنم باطل را با و بوده باشد دین حاکم برای من تا آخر حدیث
 و در روایت دیگر است که از حضرت امام حسن عسکری روایت شد که فرمود چون صاحب
 متولّد شد خداوند دو ملک فرستاد پس او را برداشتند و بردند تا بسر ادق عرش پس ایستاد
 در محضر قرب خداوند پس حق تعالی فرمود مرجبا بتو عطا میکنم و بتو می مرزم یا عفو میکنم
 و بتو عذاب میکنم تمام شد سیم غیبت آنحضرت از روز ولادت و سپرده شد برج
 القدس و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس موانع و محال نبود نمودن آنحضرت
 در اقل تولّدش با ملا اعلی و ارواح قدسیه که هیچ جزئی از اجزاء آنحضرت بلوث تدارت و
 کثافت و معاصیه بنی آدم و شیاطین ملوث نشد است چنانچه در روایت معروفه و معتبره حکیمه
 خواتون است که حضرت امام حسن عسکری اواز کرد و فرمود که فرزندان مرا بنزد من بیا
 حکیمه خواتون گفت پس آن بزرگوار را برداشتم و آوردم بنزد آنحضرت پس چون در پیش رو
 پدرش او را نگاه داشتم بر پدر بزرگوارش سلام کرد پس حضرت او را از دست من گرفت و بد
 احوال مرغان چند بال خود را بر سر آنحضرت گسترانیدند پس حضرت بیکی از آن مرغان را فرمود
 که او را بردار و محافطت کن و برگردان بسوی مادر هر چهل روز پس آن مرغ آنحضرت را
 برداشت و بسوی آسمان پرواز کرد و مرغان دیگر در عقب او پرواز کردند پس شنیدم که
 حضرت امام حسن فرمود سپردم ترا بانکیسکه سپهر با و مادر موسی پس نرجس خواتون
 بگریست حضرت فرمود ساکت باش که بشیر خوردن برای او نباشد مگر از پستان تو و زود
 است که برگردد بسوی تو چنانچه برگشت موسی بسوی مادر خود حکیمه خواتون گفت گفتم
 این مرغ چه بود فرمود این روح القدس است که موکل است برائمه تا آنکه حکیمه خواتون
 میگوید پس پیوسته در هر چهل روز آن کودک را بر میگردانند تا آنکه آنحضرت را مرید
 دیدم پس از وفات امام حسن عسکری بیچند روزگی پس او را شناختم پس برادر زاده ام

گفتم که این کلیت که مرا امر میفرمائی که دور و بر وی او بنشینم فرمود این پسر نرجس است و این
خلیفه من است بعد از من و درین نزدیکی از میان شما میروم پس سخن او را بشنو و مرا و را
اطاعت کن حکیمه خواتون گفت بعد از چند روز امام حسن وفات فرمود و اکنون من حضرت
صاحب الامر را در صبح و شام می بینم و از هر چه که از من می پرسند آنحضرت مرا خبر میدهد
پس من نیز بایشان خبر میدهم و قسم بخداوند که گاه باشد که من اراده میکنم که چیزی از او
پرسم پس ابتداءً و سؤال نکرده جواب مرا میدهند و گاهی میشود که بر من امری روی میدهد
پس در همان ساعت جواب میرسد بدون آنکه سؤال کنم تا آخر روایت و بروایت مناقب
قدیمه انگاه حضرت طلبیدند بعضی از کثیران خود را که میدانستند که ایشان پنهان
میکشند خبر آن مولود را پس نظر کردند بآن مولود که هم حضرت فرمود بر او سلام کنید
پس آنحضرت را بوسیدند و گفتند سپیدیم ترا بجزا دهند و برگاشتند انگاه فرمود ای عمو
نرجس را طلب نما پس او را طلبیدم و فرمود ترا نطلبیدم مگر آنکه او را و داغ کنی پس او را و داغ
کرد و برکش و آن بزرگوار را باید دش گذاشتیم و مراجعت نمودیم چون روز دیگر شد نزد
امام حسن رفتم و سلام کردم و در نزد او احدی را ندیدم پس بمهوت ماندم پس فرمود ای
عمو او در و داغ خداوند است تا آنکه اذن دهد او را خداوند در ظاهر شدن تا آخر
و این روایات مناقات با هم دیگر ندارد زیرا که راوی همه آنها حکیمه خواتون است و در
بعضی از آنها چیزی را نگفته و از جهت خوف و تقیه از همه آنچه دیده خبر نداده و مطلب را
مخفی داشته و از احادیث مذکوره معلوم شد که بعد از ولادت آنحضرت را بعالم بالا و ملک
اعلی بردند و آن بزرگوار در آن عالم حیات و زندگانی نشو و نما کرده و ازین جهت است که
آنحضرت با این همه عمر بعد از ظاهر شدن در سن سی ساله بنظر میآید زیرا که کسیکه نشو
و نما او در عالم حیات و شیر خوردن او در ملائکه اعلی و عالم قدس انوار باشد و بکمال شرف
و بآن عوالم و در آن مکانها تربیت یافته شود البته آن بدن مبارک تازه و جوان میماند
و هر قدر بوده باشد مجال او فرق نمیکند مثل خضر و بلکه حیات خضر از آن حیات نمونه
است زیرا که خضر در عالم ناسوت و ظلمات آب حیات نوشیده و اما آن بزرگوار پس در عالم
ملکوت و نورانیات تربیت یافته و همه خورد و خوراک او در آن اماکن قدسیه و عوالم
تربیت یافته شده که در واقع آب حیات خضر قطره از آن دریا است و نمونه از آن حیات حیات
زندگانی است چهارم شرافت نسب آنحضرت است زیرا که آن بزرگوار دارای شرافت
نسب همه اجداد و ابا، طاهرین خود را که نسب ایشان در واقع اشرف نسبتها و بهترین آنها
است و علاوه بر این اختصاص دارد بر رسیدن نسبش از طرف مادر و بقیا صرّه روم و منتهی شود
بحضرت شمعون صفا و صی حضرت عیسی که داخل شود در آن سلسله بیاری از انبیا و اولیا

که حضرت شمعون با ایشان میرسد پس معلوم شد که نسب آن بزرگوار شریف و بهتر جمیع
 انساب است پنجم جمع کردن آنحضرت است میان اسم و کنیه حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله را چنانچه علماء عامه و خاصه در اخبار کثیره روایت کرده اند مثل عالم عارف
 ملا عبدالرحمن جامی حنفی در شواهد النبوة بسند خودش روایت کرده از کسیکه گفت وارد
 شد مبعوث حضرت حسن عسکری رضی الله عنه و گفتم یا بن رسول الله خلیفه و امام
 و خلیفه بعد از تو که خواهد بود پس بجانم داخل شد و بعد از آن بیرون آورد که که بر
 دوش گرفته بود گویا که ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی پس فرمود ای فلان
 اگر نه پیش خداوند گرامی بودی من این فرزند خود را بتو نمی نمایدم نام این نام رسول خدا
 است و کنیه او کنیه آنحضرت است و این پسر من است که زمین را بر از عدل و داد خواهد
 کرد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل آنکه شیخ اسعد بن ابراهیم از علماء اهل
 سنت در ربیعین خود با سند خودش روایت نموده از محمد بن قلی و او از پدرش و او از
 حضرت امام رضا و او از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین که گفت حضرت رسول خدا
 فرمود یا علی کسیکه خوشود کند او را که ملاقات کند با خداوند در خالتیکه خدا تعالی
 اقبال فرموده بر او و بر ائمه است از پس موالات کند با تو و ذریه تو تا کسی که اسم او اسم
 است و کنیه او کنیه من است و ختم میشود ائمه با و علیهم السلام تمام شد
 ششم ختم وصایت و امامت و حجت در روی زمین با آنحضرت چنانچه احادیث متواتر
 صحیحی از طریق عامه و خاصه بر این مطلب وارد گردیده است مثل حدیث سابق که از
 ربیعین اسعد بن ابراهیم نقل شد و مثل حدیث سلیم بن قیس که در کتاب خود از حضرت
 پیغمبر روایت کرده که آنحضرت در بیان ذکر اول الامر حضرت امیر المؤمنین فرمود که تو یا علی
 اول ایشان نگاه شمرند تا حضرت امام حسن عسکری پس فرمود نگاه پسر و حجت قائم
 خاتم اوصیاء من و خلفای من و انتقام کنند از دشمنان من که بر میکنند زمین را از عدل
 و داد چنانچه پر شده از جور و ظلم و ازین قبیل احادیث بسیار است هفتم عدم معاشرت
 و مصاحبت آن بزرگوار است با کفار و فجار و با منافقین و مشرکین از جهل خوف و
 تقیه و اجتناب از ایشان و منزل نکردن در منازل ایشان چنانچه همه رسولان و امامان
 و جمیع انبیاء و اوصیاء پیش از بعثت و بعد از آن بلکه در ایام غرک و غیبت خود داشتند
 و با آنها الفت و مصاحبت و بلکه مناکحت و مزاجت از طرفین میکردند و سالنها
 با قاسقی و منافقی حتی مثل مروان نماز میکردند چنانچه حضرت امیر المؤمنین با آنها
 و حضرت حسن با مروان نماز کردند و دستهای را میبوسیدند که خودشان صیفر بودند
 اگر توانائی داشتیم قطع میکردیم و گاهی میشد که در نماز با آنها جهت تقیه افطار

نمودند مثل حضرت صادق در مجلس منصور بحکم قاضی ولایت و امثال ابن مصیبتهارا
 همه اولیا خداوند دیدند و اما آن بزرگوار پس خدا تعالی این حجت و ولی خود را از
 همه آن مصائب و ذلتها نگاهداشت از روز ولادت تا کنون و ابدا دست ظالمی و فاسق
 و کافری، بدامن کبریا فی المختار نرسید و مصاحبت و مجالست با حد نفرموده و از جهة
 خوف از حق نگذشته و مصاحبت همیشه مثل خضر اولیا و بهترین خلق خداوند بوده
 و با جمله از غبار کردار و رفتار غبار برآیند وجود حق نمایش گردی ننشسته و از خوارستان
 اجانب خار بدامن جلالش نجسید. **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**
 هشتم نبودن بیعت احد از جبارین و ظالمین و منافقین برگردنش و این از واضحیات
 است و با وجود این در اخبار بسیار وارد شده است چنانچه در اعلام الوری از حضرت
 حسن مجتبی روایت کرده که فرمود نیست از ما احد مگر آنکه واقع میشود در گردن او
 بیعتی از برای طاغیه زمان او مگر قائمی که نماز میکند روح الله عیسی بن مریم در
 عقب سر او و در کمال الدین روایت کرده از حضرت صادق که فرمود صاحب این سر
 محقق میشود و لا دش از این خلق تا اینکه نبوده باشد در گردن او بیعتی از کسی و زمان
 ظهورش خداوند در یکشب کار او را اصلاح میفرماید و نیز روایت کرده از حسن بن
 فضال از حضرت رضا که فرمود گویا می بینم شیعه را در وقت مفقود و غائب شدن
 چهارم از فرزندان من جستجو میکنند از چراگاه پس نمیبابند او را گفتم چرا این رسول الله
 فرمود میجهت آنکه امام ایشان غائب میشود از ایشان گفتم چرا غائب میشود فرمود برای
 آنکه نبوده باشد برگردن او بیعتی چون ظاهر میشود با شمشیر ختم اختصاص دادن خداوند
 آنحضرت را در کتب سماویة و در احادیث معراج از سایر امامان و اوصیاء حضرت
 سید الانام بذكر آن بزرگوار بقلب بلکه بالقاب زیاد چنانچه در باب دوم و چهارم و
 ششم احادیث این مطلب ذکر شد و تشییع بیان نمودیم در هم ظهور آیات غریبه و
 علامات سماویة و ارضیة عجیبه برای ظهور موفور السوء آنحضرت که برای تولد
 و ظهور هیچ حقی نشد بلکه در کافیه از حضرت صادق روایت کرده که مراد از آیات در آیه
 شریفه **سَرُّهُمْ آيَاتُنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ آيَةُ الْحَقِّ** یعنی زود بنماییم
 بر مردمان آیات خود مان را در افاق و اطراف زمین و نفسهایشان تا روشن شود بر
 ایشان که آن حق است آیات و علامات قبل از ظهور حضرت قائم است و مراد از تبیین
 حق ظهور آن بزرگوار است و فرمود که آن حق است از جانب خداوند که می بینند آن را
 خلق زود بداند است از ظهور آنحضرت تمام شد و علامات ظهور آنحضرت بسیار است
 انشاء الله در باب علاحد خواهد آمد جمله از آنها باز در هم ندای استماع است آنحضرت

تزدیک ظهور آنحضرت چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیة و استمع یوم یناد المنادی من مکان قریب گوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیک از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند با اسم قائم و اسم پدرش و در آیة یوم یسمعون الصیحة بالصیحة ذلک یوم الخروج روزیکه میشوند فریاد را برستی نیست روز خروج فرمود مراد از بن صیحة صیحة برای ظهور حضرت قائم است و در کمال الدین از امام محمد باقر روایت کرده که فرمود ندا میکند منادی از اسمان که فلان بن فلان اوست امام و نام او را میبرد و نیز روایت کرده از زرارۀ از حضرت صادق که فرمود ندا میکند منادی با اسم قائم گفت گفتم آن ندا خاص است یا عام فرمود عام است میشوند هر قوم بزبان خود شان و در غیبت نماند روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که فرمود منادی ندا میکند از اسمان که ای گروه مردم بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن پندی است که پرمیکنند زمین از عدل و داد چنانچه پر شد از ظلم و ستم و در تفسیر عیاشی روایت کرده از حضرت باقر در حدیث طولانی که فرمود بجا بر بعد از ذکر بعضی از علایم پس اگر مشتبه شود این بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صد از اسمان با اسم او و امر او و از هم افتادن افلاک از سرعت سیر و بطور حرکت آنها در زمان حضرت قائم عجل الله فرجه چنانچه شیخ مفید از ابی بصیر روایت کرده که حضرت باقر در حدیث طولانی در سیر و سلوک حضرت قائم فرمود پس در نیک میکند بر این سلطنت هفت سال مقدار هر سال ده سال ازین سالها شما انگاه میکند خداوند آنچه را که میخواهد گفت گفت فدایت شوم چگونه طول می کشد روزها و سالها گفت گفت که ایشان میگویند اگر فلک تغییر پیدا کرد عالم فاسد میشود فرمود این قول زناده است اما مسلمین پس راهی نیست برای ایشان باین سخن و حال آنکه خداوند ما را شوق نمود برای پیغمبر خود و آفتاب را پیش از آن برگرداند برای یوشع بن نون و خبر داد بطول روز قیامت و اینکه آن مثل هزار سال است از آنچه شما می شمارید و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق که فرمود سلطنت میکند قائم هفت سال که در نقاد سال میشود ازین سالها که شما و در غیبت شیخ طوسی روایت کرده از آنحضرت در خبر طولانی که فرمود امر میفرماید خداوند فلک را در زمان آن بزرگوار پس در نیک میکند دوده او تا آنکه میشود روز در آیام او مثله روز و ماه مثل ده ماه و سال مثل ده سال از سالها که شما پس این احادیث شریفه دلالت دارد بدرنیک کردن افلاک در سیر و اقامت سلطنت آنحضرت که درین حدیث است پس آن مقدارش محمول است بر نقیه از جهت اخبار معتبره که دلالت بر زیاد تر ازین دارد چنانچه فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود حضرت

قائم سیصد و نه سال پادشاهی خواهد نمود کرد مثل درنگ کردن اهل کوفه در این سال خود و
 بر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و مسرف و مغرب
 عالم را خلا و نند برای اوفتخ خواهد کرد و مردم را خواهد کشت تا آنکه باقی نماند مگر
 محمد صلی الله علیه و آله و سلوک خواهد نمود بپیرت سلیمان بن داود و درین مضمون
 یک حدیث صحیح دیگر هست پس هفت یا نه سال تقیه است و اصل سلطنت آنحضرت
 همین سیصد و نه سال است و احتمال دارد که لفظ سیصد از عبارت و یا کتاب را و به
 سقط شده و نه سال و هفت سال باقی مانده باشد و اما جهت درنگ کردن افلاک در
 زمان حضرت صاحب الزمان پس احتمال دارد که از جهت رفع اضطراب و زلزله و
 پریشانی بوده باشد در آن زمان زیرا که امام قلب عالم و عمود زمان است پس وقتی که
 آنحضرت در جای خود قرار گیرد و در سلطنت حق خود مستقر میشود پس تمام اجزای عالم
 هر یک در جای خود قرار گیرد و فلک نیز مثل آنها آرام میشود و از سه علت سبب که علامت
 اضطراب است باز و زلزله نمیکند سیزدهم ظاهر شدن قرآن امیر المؤمنین که بعد از
 وفات رسول خدا جمع نمود بدون تغییر و تبدیل که دارا است بر جمیع اشیا بر آنحضرت
 نازل شده و آن بزرگوار پس از جمع کردن آن آورد بنزد صحابه و ایشان از آن قرآن اعجاز
 نمودند و تا بحال آن در نزد ائمه بوده و حضرت قائم همان قرآن را ظاهر خواهد کرد چنانچه
 نعمانی در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق که فرمود ظاهر میشود قائم علیه
 السلام بامر جدید و قضای جدید و کتاب جدید و نیز روایت کرده از حضرت امیر
 المؤمنین که فرمود گویا نظر میکنم بشیعیان خود در مسجد کوفه که جنبه فایز آید
 و تعلیم میکنند مردم قرآن را بخوبی که نازل شده و نیز روایت کرده از اصبع بن نباته
 از آنحضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که جنبه فایز ایشان در مسجد کوفه است تعلیم
 میکنند مردم قرآن را چنانچه نازل شده گفت گفته یا امیر المؤمنین آیا این قرآن به شما
 مخفی نازل شده است فرمود نه محوش از آن اسم هفتاد نفر از قریش با هم پدر فایز ایشان
 و وانگذاشتند ابوالعباس را مگر برای نقص رسول خدا چون تم آنحضرت بود و نیز روایت
 کرده از حضرت صادق که فرمود و الله گویا نظر میکنم بشیعیان حضرت قائم بین رکن و مقام
 که بیعت میکردند مردم بر کتاب جدید و احادیث در کافه روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام
 در تعبیر آیه شریفه و انما آتینا موسی الکتاب فی لیل که اختلاف در تفسیر آنست
 بعضی میگویند چنانچه اختلاف کرده اند بین امت در کتاب خود و نیز روایت کرده از حضرت
 که در کتابی که با قائم است که میآوردن تا آنکه تمام میکنند و از جماعت بسیار
 از مردم زمان پس از آنها را پیش مجتنب و ازین بیان بر میآید و در وقت ظهور و در زمان

در حدیث مفصل سید حبیب میگوید بحضرت قائم اگر تو مهدی آل محمدی پس کو قرآن که جمع کرد آن را بحضرت امیر المومنین بدین تغییر و تبدیل و در ارشاد مفید روایت کرده از حضرت باقر که فرمود هرگاه ظهور کند قائم خیمه فنا میزنند برای آنانکه تعلیم میکنند بمردم قرآن را بر آن نحویکه نازل شد پس مشککترین کار خواهد بود بر آنانکه حفظ نمودند آنرا امروزه زیرا که آن قرآن مخالف دارد باین قرآن در ترتیب و این روایت را فضل بن شاذان بسند صحیح نقل کرده از حضرت صادق و ایضا شیخ طبرسی روایت کرده از ابوذر که چون رسول خدا وفات کرد جمع کرد حضرت امیر المومنین قرآن را و آورد آن را نزد مهاجرین و انصار و نشان داد آن قرآن را برایشان چون پیغمبر او را بدین امر وصیت فرموده بود پس چون ابوبکر آن را باز کرد بیرون آمد در صفحه اول آن که باز کرده بود فضایی قوم پس عمر برخاست و گفت یا علی برگردان آن را که ما را حاجتی بآن نیست پس حضرت آن را گرفت و برگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سوال کرد از آنحضرت که آن قرآن را با و بدهد و در میان خود محترف کنند آنرا پس گفت یا ابوالحسن اگر میآوری آن قرآن که آوردی آنرا نزد ابوبکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیماث راهی بآن نیست نیاوردم آن را نزد ابوبکر مگر آنکه حجت بر شما تمام شود و نگویید روز قیامت که ازین غافل بودیم یا بگوئید که نیاورد آن را نزد ما بد رستیکه آن قرآن نزد من است و مستقیم میکند آن را مگر مطهر و نوا و وصیاء از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بلی هرگاه ظهور کند قائم از فرزندان من ظاهر میکند آن را بر مردم و او میدارد مردم را بر آن پس جاری میشود سنت بر آن و ازین احادیث چند چیز معلوم شد اول آنکه قرآن حضرت امیر المومنین در نزد حضرت قائم است و آن را خواهد آورد و مردم بآن و خواهد داشت دوم آنکه این قرآن که در میان مردم است بآن قرآن مخالف دارد زیرا که این قرآن تغییر و تبدیل و تحریف شده و منافقین ازین قرآن انداخته اند و کم کرده اند و این قرآن را از حجة بودن بیرون نمیکند و آنرا از اعتبارش نیندازد سیم آنکه مراد از آیه لَا يَمْتَنُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ قرآن حضرت قائم است چنانچه حدیث اخوند لیل واضح است بر این و این مطلب را در تحفة الشیعة بیان کرده ام

چهاردهم سایه انداختن بر سر مبارک آنحضرت و ندا کردن منادی در آن ابر بر نحویکه میشنوند آن ندا را ثقلین و اهل زمین چنانچه در حدیث لوح است که شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که منادی از میان آن ابر ندا میکند که ایست مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله بر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از جور و حدیث سایه افکندن بر سر آنحضرت علماء اهل سنت و شیعه باسناد

معتبر روایت کرده اند و از علما غایت خرافات و کفایت الاثر و کجی شافی در میان و
 ابو نعیم حافظ در مناقب محمد و یوسف بن یحیی در عقدا آمدند و احمد بن المنصور در ملائکه
 و ابن شیری در فرهنگ و ابوالعلاء حافظ در کتاب فتن نقل کرده اند باین عبارت
 که درابر مناد می نند میکند که این محمد خلیفه است پس او را متابعت کنید و این ندا
 غیر از ندا سابق است زیرا ندا سابق از آسمان است و در اول ظهور آنحضرت است
 در روز مخصوص است و اما این ندا از ابراست و همیشه خواهد بود و اختصاص بروزی
 ندارد و این واضح است پانزدهم بودن ملائکه و جن است در لشکر آنحضرت و ظاهر
 بودن آنهاست برای انصاران بزرگوار چنانچه در حدیث مفضل است که گفت عرض
 کردم بمحضرت صادق که ای مولای من آیا ظاهر میشوند ملائکه و جن برای مردم
 بلی قسم بخداوند ای مفضل مخاطبه میکنند با ایشان چنانچه گفتو میکند مردم با
 هشتین خودش گفت ای مولای من سپر میکنند با او فرمود بلی سوگند بخداوند ای
 مفضل و هراتیه فرود می آیند در زمین هجرت مابین کوفه و نجف و عدد اصحاب آنحضرت
 در آن وقت چهل و شش هزار است از ملائکه و شش هزار است از جن و در روایت دیگر
 و مثل آن از جن است و با ایشان نصرت میدهند خداوند آنحضرت را و فتح مینماید
 دست او تمامی روی زمین را و در کامل الزبایره و غیب نعمانی روایت کرده اند بسند
 خودشان از حضرت صادق که فرمود در ضمن آیات حضرت قائم پس فرود می آید بر او
 سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک ابو بصیر عرض کرد همه این ملائکه فرمود بلی آن
 ملائکه که بودند با نوح و کشتی و آنها که بودند با ابراهیم آن زمانیکه او را در آتش
 انداختند و آنها که با موسی بودند زمانیکه شکافت دریا را برای بنی اسرائیل و آنها که
 با عیسی بودند زمانیکه خداوند او را با آسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشان کردند
 شد بعامه شمارد که با پیغمبر بودند و هزار ملائکه که از پی یکدیگر درآمدند و سیصد
 سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملائکه که نازل شدند و اراده داشتند که
 نصرت کنند حضرت امام حسین را پس اذن نداد بر ایشان در مقاتله پس نهادند بر
 قبر آنحضرت هستند زولید و غبار الوده و گریه میکنند بر او تا روز قیامت و رؤسای ایشان
 ملکی است که او را منصور میگویند پس زیارت کنند آنحضرت را استقبال میکنند
 و وداع کنند و او را وداع میکنند مرخص ایشان را عیادت میکنند و بر جنازه ایشان نماز
 میکنند و از برای مرده ایشان استغفار میکنند و همه این ملائکه ها در زمین هستند
 و انتظار میکنند ظهور حضرت قائم را تا زمان ظاهر شدن او شانزدهم تصرف نکردن
 طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک و وارد در بنیه و مزاج و اعضا و قوی

و صورت و هیئت آنحضرت که باین طول عمر که تا بحال فرموده افتاد و پنج سال از عمر
 شریف او گذشته و خداوند داند که تا ظهورش بجای از سن رسد چون ظاهر شود
 صورت مرد سی ساله و یا چهل ساله و یا کمتر از چهل ساله باشد و چون سایر پیغمبران
 و اوصیاء ایشان نباشد که بعضی از ایشان *إِنِّی وَفِی الْعِظْمِ مِنِّی سِکْفَتٌ* و بعضی از
 ایشان *وَفِیَّ عَلَی الْکِبَرِ* میگفت و اهل و عیال بعضی *إِنَّ أَبَانَا سَیَحْکُمُ کَبَرًا* میگفت و بعضی
إِنَّ هَذَا یَعْلَمُ سَیَحْکُمُ میگفت و فکذا و بلکه در کمال وفق و اعتدال میباشد چنانکه مر
 صدوق روایت کرده از ابوالصلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا که چیست علامت
 قائم شما چون ظهور میکند فرمود علامتش اینست که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا
 بمرتبگی که نظر کنند با آنحضرت گمان برد که در سن چهل سالگی است و یا کمتر از چهل سالگی
 و دیگر از نشانههای آنحضرت اینست بگذشتن شبها و روزها بر آنحضرت پیری راه نیابد
 تا زمانی که اجل آن بزرگوار در رسد و در غیبت مرحوم شیخ طوسی روایت کرده از حضرت
 صادق که فرمود ظاهر میشود آنحضرت جوان با وفق سی ساله و نیز روایت نموده از آن
 حضرت که فرمود اگر ظهور کند قائم برای ما انکار میکنند او را مردم رجوع مینماید بکواشیان
 در حالیکه جوان است با وفق سی ساله و نیز روایت کرده از آنحضرت که فرمود از اعظم بلیه آنکه
 ظهور میکند صاحب ایشان در حال جوانی و ایشان گمان میکنند او را پیری کبیر السن
 و در احتجاج روایت کرده از حضرت امام حسن که فرمود در ضمن حالات حضرت مهدی
 که طولانی میکند خداوند عمر او را نگاه ظاهر میکند او را خداوند بقدرت خود در صورت
 جوان صاحب سن چهل ساله و این برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است
 تمام شد و ازین قبیل احادیث بسیار است و حاصل معنایها اینست که آنحضرت در
 سن جوانی و بهیئت مرد جوان ظاهر خواهد شد در بین چهل و سی سال بنظر مردم جلوه
 خواهد فرمود در نظر بعضی چهل سال و در نظر جمعی سی ساله و در نظر بعضی سی و پنج
 ساله خواهد آمد و اختلاف اخبار ظاهر بجهت اختلاف انظار مردم است و در واقع
 اختلاف نیست و اما جهت آنکه آنحضرت در سن چهل ساله و سی و پنج ساله خواهد آمد
 پس از جهت آنست که همین سن کمال است در نظر مردم زیرا که انسان در آن سن
 کامل میشود و از غرور جوانی و هوا و هوس اعراض میکند و متوجه تکمیل خود میگردد و
 در میان مردم محل اعتناء میشود و از این جهت آنحضرت درین سن ظهور میکند که
 مردم از هیچ جهت گفتگو در باره او نکنند و اگر نه این بود باید آن بزرگوار در سن چهار
 سالگی ظاهر شود زیرا که آن نشوونماست که آنحضرت در عالم قدس و فضا و انوار ملکوت
 کرده است چنانچه در سابق ذکر شد میبایست مثل اهل جنت شدن بوده باشد و

ابدارش نداشته باشد و با اعتقاد مؤلف حقیر چهل ساله بودن او بعد از ظهورش
 قدرت خداوند است که در مزاج و اعضا و هیئت آن بزرگوار سید قدرت خود تصرف
 کرده و جوانی بهشتی را در سن چهل ساله بنظر درآورد و این بالاتر است ازین که مرد پیر را
 جوان کند چنانچه امامان اشخاص پیر را جوان کرده بقدرت خدا و اما شخص جوان را پیر
 کردن و جوانی بهشتی و ملکوتی را پیر نمودن و ناسوتی کردن پس عجب است از اول و قل
 نمائید درین بیشتر است و این بعد از تأمل واضح میشود هفتادم رفتن و حث و تقریر از
 حیوانات و پیدا شدن الف و رفات در بین آنها و بلکه در بین حیوانات درند و انسان
 در زمان آنحضرت و ضرور رساندن احدی از آنها با احدی از انسان همچنانکه
 قبل از کشته ^{شدن} مابیل بود چنانچه مرحوم صدوق در خصال از حضرت امیرالمومنین روایت کرده
 که فرمود اگر قائم مآظهور کند صلح میشود میان درندگان و بهائم حتی اینکه زن راه میرود
 میان عراق و شام و نمیکند رد پای خود را مگر برگزیده و بر سر اوست زینتهائی و نمیکند
 او را درندگان و در تأویل الایات روایت کرده که گوسفند و گاو و شیر و مار و
 انسان از یکدیگر مأمون شوند و صاحب عقدالدرد که از علماء اهل سنت است از
 حضرت امیرالمومنین روایت کرده که فرمود در قصه همد که چرا میکند کرک و گوسفند
 در یک مکان و باز میکند اطفال با مارها و عقربها و اذیت نمیکند ایشانرا بچیز
 و میرود شتر و میماند خیر و غیر صدوق روایت کرده از حضرت باقر که فرمود گویای منیم
 اصحاب حضرت قائم را که احاطه نمودند مابین خافقین را و نیست چیزی مگر آنکه متقنا
 ایشان شود حتی درندگان زمین و درندگان مرغها و طلب خوشنودی ایشان را
 میکند هر چیزی حتی اینکه زمین بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید گذشت امروز
 بر من مردی از اصحاب قائم و در منتخب لبصار از حضرت امیرالمومنین روایت کرده
 که فرمود در آن وقت وحوش مأمون میشوند بنحویکه میچرخند در اصفان زمین مثل
 انعام ایشان و در احتجاج از آنحضرت روایت کرده که در آن زمان سازش کنند
 درندگان هجدهم بودن جمعی از مردگان در رکاب آنحضرت و زند شدن
 جمله از مؤمنان در آن زمان چنانچه از ارشاد مرحوم مفید گذشت که بیت و هفت
 نفر از قوم موسی و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و ابودجانه انصاری و مقداد
 و مالک استرازا انصار آنحضرت خواهند بود و حاکم در بلاد خواهند شد و نیز در ارشاد
 روایت کرده از حضرت صادق که فرمود چون نزدیک ظهور حضرت قائم میشود
 باران ببارد بر مردم در جهاد و الاخر و ده روز از رجب بارانی که خلایق مثل آن را
 ندیدند پس میرد ایام خدا بآن گوشت مؤمنان را در قبر ایشان و گویا نظر میکنم بسو

ایشان که روانند از قبیله جهمیه می نشاند خاک را از موهای خود و در غیبت ^{فضل بن} شاذان از حضرت رضا روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور کرد داخل کوفه میشود و معبود میکند خداوند از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق پس از احباب آنحضرت میشوند و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود در شب بخت و سیم ماه رمضان با اسم حضرت قائم ندا میکنند و قیام میکند در روز عاشورا و باقی نماید خفته مگر آنکه برخیزد و بایستد و ایستاده مگر آنکه بنشیند و نشسته مگر آنکه برخیزد و برود از جهت آن ندانند و آن وجهی را خواهد بود و خواهند گفت بمومن در قبرش که بتحقیق ظهور کرده صاحب توبه پس اگر میخواهی که با و ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی مقیم باشی در قبر ساکن باش و مرحوم مجلسی را خرداد المعاد از سید بن طاووس و از دیگران روایت کرده از حضرت صادق که فرمود هر کس بخواند که از انصار قائم ما باشد پس بخواند دعاء عهد را چهل صباح پس اگر مرد پیش از آنحضرت بیرون میآورد خداوند او را از قبرش و از انصار آنحضرت میشود و دعا معروف است و اقل آن اللهم رب النور العظيم و رب الکرم و رب الرقیع است

نوزدهم بیرون کردن زمین کنجها و ذخیره ها را که در آن پنهان و سپرده شده چنانچه در کمال الدین روایت کرده در حدیث معراج که خداوند به پیغمبرش فرمود که از برای حضرت قائم ظاهر میکنم کنجها و ذخیره ها را بمشیت خود و مرحوم مفید در ارشاد روایت کرده از حضرت صادق که فرمود چون قائم ظهور میکند ظاهر میکند زمین کنجها را خود را تا آنکه می بیند مردم آن کنجها را در دوی زمین و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت باقر که فرمود هرگاه برخیزد قائم اهل بیت تقیم میکند بالسویه تا آنکه فرمود جمع میشود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن و در عقد الدردراز بن عباس روایت کرده که گفت اما مهک آنکسی است که بر میکند زمین را از عدل چنانچه پرشد از جور و مأمون میشوند درندگان و بهائیم و میآیند از زمین پاره ها جگر خود را راوی پر سید پاره ها جگر آن چیت گفتند مانند ستون از طلا و نقره و نیز از رسول خدا روایت کرده در قصه آنحضرت که زمین کنجهای خود را بیرون میآورد و در امانه شیخ طوسی روایت کرده از آنحضرت که در قصه مهدی فرمود که بیرون اندازد پاره های جگر خود را و در احتجاج مثل آن از امیر المؤمنین روایت شده و در کمال الدین از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود ظاهر میکند زمین برای آنحضرت کنجها و معدنها خود را و در غیبت فضل بن شاذان این مضمون میچند سند معتبر روایت گردیده بدیستم زیاده شدن باران و گاه و درختان و میوه ها و سایر نعمتها در زمین و پیدا شدن برکت و نعمت و پر شدن زمین از انواع و

اقسام برکات بنحویکه مغایرت پیدا کند خالت خود زمین در زمان انحضرت با حال
 آن در اوقات قبل از آن و راست اید معنی قول خداوند **يَوْمَ يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ**
الْأَرْضِ یعنی روزیکه مبدل میشود زمین بر زمین دیگر چنانچه نماند از کعب
 الاخبار روایت کرده که مهنگ زمین را چنین میکند و این مطلب را در تحفه السیعة
 بیان نموده ام و نیز در کشف الغمّه از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود متغم
 میشوند امت من در زمان مهنگ بنحوی که هرگز مانند آن متغم نشد بودند از بر
 فاجو میفرستد آسمان باران خود را پی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نباتات
 خود را و در احتیاج نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در قصه مهنگ در
 عهد او بیرون میآورد زمین گیاه خود را و نازل میکند آسمان برکت خود را و بغوی
 از علما و اهل سنت روایت کرده که فرمود نمیکند آسمان از باران خود چیزی را مگر آنکه
 ظاهر میکنند آن را تا آنکه آرزو میکنند زندگان مردگان خود را یعنی کاش زنده
 میشدند و میدیدند و در خصال گذشت که فرمود در آن زمان زن از عراق
 میرود بشام و پاتنه خود را نمیکند آرد مگر برگاه و شیخ مفید در اختصاص روایت کرده
 از رسول خدا که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میشود منادی ندا کند از آسمان
 که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین و ولی امر شده بهترین امت محمد تا اینکه
 فرمود پس در آن زمان جوجه میکند در مرغان در آشیان خود و ماهیان در دریایا
 و نه دریا جاری شود و بسیار میشود آب چشمه ها و برویاند زمین ضعف و چندان
 ثمر میوه و رزق خود را و در عقد الدرد روایت کرده از آنحضرت که فرمود در قصه
 مهنگ که شاد میشود با و اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان و ماهیان
 دریا و زیاد میشود باران در سلطنت او و کشیده میشود نهرها و مضاعف و چندان
 میکند زمین ثمر خود را و بیرون میدهد کفنها را خود را و سید بن طاووس در سعد السعوی
 از صحیفه ادریس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزی که
 خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه و لکن تو از مهلت داده شدگان تا روز
 معلوم پس بد رستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاك نمایم زمین را
 آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگان را از برای خود
 که از مودم دلنهای ایشان را برای ایمان و پر نموده ام آن دلنهارا بوج و اخلاص و
 یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وفار و زهد در دنیا و رغبت در آنچه
 نزد من است بعد از هدایت و میگردانم ایشان را نگاهبان آفتاب و ماه یعنی پادشاه
 عبادت در شب و روز و خلیفه خواهیم نمود ایشان را در زمین و توانای دهم ایشان را

بر آن دینی که پسندیدم آن را برای ایشان انگاه عبادت کنند مرا چیزی را برای من نیاز
 قرار دهند و نماز گذارند در وقتش و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی
 کنند از منکر و بیدارم در آن زمان امانت را بر زمین پس ضرر نرساند چیزی را
 و نترسد چیزی را از چیزی انگاه بشوند هوام و مواشی در میان مردم پس اذیت نمیکند
 بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را از هوام و غیر آنها و ببرم زهر هر حیوان
 که میکرد و نازل میکنم بر کافران و از آسمان و زمین و بدرخشد زمین از نیکوئی نبات خود
 و بیرون دهد همه ثمرهای خود را و انواع طیب خود را و بیدارم رافت و مهر بانی را در میان
 ایشان پس بایکدیگر مواضات کنند و بالسویه قسمت نمایند پس به نیاز شود فقیر و برتر
 نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را و بحق ستدین شوند
 و با انصاف دهند و حکم کنند و ایستاد اولیاء من برگزیدم برای ایشان پیغمبری ^{مصطفی}
 و امینی مرتضی پس گرداندم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گرداندم برای او اولیاء و انصار
 و اینها بهترین اوقات هستند که اختیار نمودم برای بنی مصطفای خود و امین مرتضای خود
 و این وقتی است که حجت نمودم آن را در علم غیب خود و لابد است که او واقع شود و هلاک
 نمایم تراداران روز با سواران و پیادگان تو و تمام لشکریانیت پس برو که از مهلت داده
 شد گانه تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار مذکوره درین خبر شریف تا بحال
 ظاهر شده و موافق اخبار اهل سنت و شیعه همه اینها از خصایص آیام سلطنت حضرت
 قائم است خصوصاً کشته شدن ابلیس چنانچه در انوار مضمین از حضرت صادق روایت
 کرده که فرمود در رایة شریفه اِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ که وقت معلوم
 برخاستن حضرت قائم است پس چون خداوند او را مبعوث کند در مسجد کوفه است که
 ابلیس میاید تا اینکه برانوفامی افتد و میگوید و او یلاه از این روز پس آنحضرت میگیرد
 موی پشانی او را و گردش را میزند پس اینست روز وقت معلوم و علی بن ابراهیم در
 تفسیرش روایت کرده از آنحضرت که فرمود در تفسیر مَذْهَبَانِ که متصل میشود با بین
 مکه و مدینه از نخل و حسن بن سلیمان در منتخب از حضرت امیر المؤمنین روایت
 کرده است که فرمود زمین نورانی و خورسند میشود بعد از آسمان باران خود میدهد
 و درخت ثمر خود را و زمین گیاه خود را و زمین میدهد خود را برای اهل خود و کفنی
 شافعی در کتاب بیان روایت کرده که فرمود میدهد زمین میوههای خود را و پنهان
 نمیکند برایشان چیزی را و ازین قبیل آثار در کتب اخبار بسیار است
 بیست و یکم کامل شدن عقیقههای مؤمنان است در آیام سلطنت حضرت قائم
 بیرک و جود آنحضرت و رفتن کینه و حسد است از دل مردم پس دست گذاشتن آن

بن و گو بر سر آنها چنانچه عتق نموده و کتاب در باره روایت کرده که گفت عرض کردم بختر
 صادق که میترسم که نباشد از مؤمنین فرمود برای چه گفتیم برای آنکه تمایزیم در میان خود
 کیسه را که بوده باشد برادر او در نزد او بگیرد و محبوب نرزد هم و بنابر وصیه پدرش
 دیگر را در نزد خود محبوب نزد برادر یکجمله جمع نمود میان ما و او و ملاک حضرت امیر المؤمنین
 فخر فرموده چنین است بدستیکه تمام ما مؤمنید و اگر بنا مل نخواهید کرد ایمان خود را تا آنکه
 ظهور کند حضرت قائم پس زمان زمان جمع مینماید خداوند تعالی شما را و در خارج
 را و ننگ و کمال الدین از حضرت باقر روایت کرده اند که فرمود هرگاه ظهور کند قائم ما
 میکند ارد دست خود را بر سر شما و آن پس جمع میشود بسبب آن عقلمانی ایشان و کمال
 میکرد و آن خردمندان ایشان و در کتاب روایت کرده از حضرت باقر که بسید بن حسن فرمود
 آیا میاید احد از شما ها بنزد برادر خود پس داخل میکند دست خود را در کیسه او پس جان
 خود را بر میدارد و آن برادر او را منع نمیکند گفتیم چنین شخصی در میان خود نمیشناسم
 حضرت فرمود پس چیزی نیست درین حال یعنی مقامی و مرتبه برای ایشان نیست گفتیم پس
 هلاکت است با اینحال فرمود نه بدستیکه این گروه هنوز عقلمانی ایشان با آنها دارند
 است و شیخ مفید در اختصاص روایت نموده که کسی با آنحضرت عرض کرد که احضاب ما
 در کوفه جماعت بسیاری هستند پس اگر فرمود ایشان را هرینه اطاعت میکردند و ما
 مینمودند پس فرمود میاید یکی از ایشان نزد کیسه برادرش پس حاجت خود را از آن بگیرد
 گفت نه فرمود پس ایشان بخونهای خود بخیل ترند نگاه فرمود بدستیکه مردم در راه
 و اساتید با ایشان مانع میکنند و از یکدیگر ارث میبریم و حد برای ایشان اقامه میکنیم
 و امانت ایشان را رد میکنیم تا آنکه برخیزد قائم ما پس آن وقت جدای در میان میاید
 و میاید مرد هوی کیسه برادر خود و حاجت خود را میگیرد پس او را منع نمیکند و در کتاب
 الدین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در جمله از صفات مهد علیه السلام
 که میکند ارد دست خود را بر سر شما و بندها پس نماند مؤمنی مگر آنکه قلبش شدیدتر
 میشود از یار او و در خصال روایت کرده از آنحضرت که فرمود در ضمن وقایع ایام حضرت
 قائم که هرینه بر روی کینه و عداوت از دلهای بندگان خداوند و در کشف الغم مروی
 است از رسول خدا که فرمود در ذکر ایام حضرت قائم که درین مقام خدا تعالی میکند
 و میاندازد به نیازی و دارد دلهای مردم مؤمنان گوید و نمیکند کینه و عداوت از دلهای
 مردم برداشته شد چنانچه در روایت سابق است و دلهای مردم پراز به نیازی شد
 چنانچه درین روایت است پس معلوم است که حال مردم چگونه خوش و خوب خواهد شد
 زیرا که همه فتنه و فساد و بر دلهای عباد از جهل عدم این دو صفت است و بوجوه

این دو وصف است در مردم که احتیاج و پشیمانی نباشد و هم چشمی شود و نیز در کمال
 الدین از حضرت صادق روایت نموده که فرمود بابان بن تغلب میآید درین مسجد شما
 یعنی مسجد عکه سید مردم که نمیدانند اهل مکه که پدران واجدان ایشان را در اینجا
 متولد نشدند و برایشان است شمیرها که مکتوب است بر هر شمیری کلمه که مفتوح
 میشود از هر کلمه هزار کلمه و بر وایت نعمانی مکتوب است بر هر شمیری هزار کلمه که هر کلمه مفتوح
 هزار کلمه است و در خطبه محزون امیر المؤمنین که حسن بن سلیمان در منتخب البصائر
 نقل کرده مذکور است که در آن وقت علم انداخته شود در دلها مؤمنین پس محتاج
 نمیشود مؤمن بعلیه که در نزد برادر است پس آن وقت ظاهر شود تاویل این آیه شریفه
 یَعْنِ اللَّهُ كَلَّا مِنْ سَعْيِهِ یعنی خداوند عالم همه مردم را غنی و به احتیاج میکند از وسعت
 خودش مؤلفه گوید همه اخبار مذکوره تفسیر این آیه است زیرا که آیه شریفه جامع تمام
 جهات کمالات است بعلت آنکه مستغنی شدن هر کس از وسعت خداوند چنانکه معنا
 آیه است معنی آنست که به احتیاج شود از هر نقص عیب مثل جهل و حسد و عداوت
 و عناد و فساد و فقر و پشیمانی و بی علی و نافرمانی و نادانی و امراض اقسام ناخوشی و
 از جمیع عیبهما و نقصها و جهلها بدست و دوام قوت خارج از عادت در دیدگان
 گوشهها اصحاب آنحضرت چنانچه در کاف و خراج از حضرت صادق روایت کرده اند
 که فرمود بدرستی که قائم ماهرگاه ظاهر شود قوت دهد خداوند در گوشهها و چشمها
 شیعیان ما تا آنکه میشود میان ایشان و قائم بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند
 و ایشان میشوند و نظر میکنند بسو آنحضرت و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود
 روایت کرده از آنحضرت که فرمود بدرستی که مؤمن در زمان قائم در مشرق است
 آینه می بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین آنکه در مغرب است می بیند
 برادر خود را که در مشرق است مؤلف میگوید روایت اول محمول است بر جمیع مؤمنان
 که همه ایشان چهار فرسخ را می بینند و میشوند و روایت دوم در خواص و اصحاب
 آنحضرت است بدست و سیم طول عمر اصحاب و انصار آنحضرت در حالت صحت
 و غایت و اسوده و امنیت از جمیع آفات و بلیات چنانچه شیخ مفید در ارشاد و فضل
 بن شاذان در غیبت خود روایت کرده اند از حضرت صادق که فرمود عمر میکند در ایام
 سلطنت حضرت قائم مؤمنان تا آنکه متولد میشود برای مرد هزار پسر که دختری در
 میان ایشان نیست و نیز عیاشی در تفسیرش از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که
 فرمود در ضمن خالات ایام سلطنت حضرت قائم قسم با خداوند که دانه را شکافته
 و جان را فزیده که هر سیه زندگ میکنند در آن زمان مؤمنان هزار و اسوده در

ناز و نعمت و بیرون نیرود مردی از ایشان از دنیا نماند که متولد شود از صلب و فرزند پسری
 مأمونند از هر بدعت و افات و مفارقت از دین و عامل بکتاب خداوند و عمل کننده به
 سنت پیغمبر او بتحقیق که نابود و فانی شده از ایشان افات و شبهات که هرگز باقی مبتلا
 و شبهه گرفتار نمیشوند و نیز راوندی در خراج روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
 هر کس در آن کند قائم اهل بیت مرا از صاحب افاقی و عاقلی شفا خواهد یافت و یا
 صاحب ضعیفی قوی خواهد شد و در غیبت نماند از حضرت سید سجاد روایت کرده که
 فرمود هرگاه برخیزد حضرت قائم پیر خداوند از هر مؤمنی افات را و برگرداند با و قوت را
 مؤلف میگوید رفتن افات و دفع شدن بلیات از مؤمنان در آن زمان مثل شفا دادن
 بعضی از پیغمبران نیست که در بعضی از اوقات از جهت معجزه از دست مبارک آنحضرت
 ظاهر شود بلکه دفع شدن افات و بلیات و شفا یافتن صاحبان امراض و اسقام و نزول
 برکات و واقع گشتن خیرات در آن اوقات از جهت ظهور موفور السرور آنحضرت است
 و این تکریم و تعظیم بر بندگان از جانب خداوند کریم بجهت لایق بودن ایشان است ^{ببقای}
 و شرفیای حضور پر نوران بزرگوار و همچنانکه اهل بهشت را خداوند قبل از داخل شدن
 ایشان بآن از هر مرضی و افاقی شفا عطا میفرماید و پیش از ورود ایشان به بهشت ^{اولا}
 در چشمه حیات شست و شوی میکند تا لایق و قابل ساکن شدن در آن باشند پس
 همچنین است ملاقات و شرفیای حضور با هر النور آنحضرت که باید ^{اولا} از امراض و افات
 شفا یافته و از عیبه و نقصهها بری شده بتفضل خداوند تعالی تا لایق باشند بدرک فیض
 حضور موفور السرور آنحضرت و بلکه قابلیت در آن زمان آن بزرگوار داشته باشند تا
 بر اهل آن زمان گفته شود طِبُّكُمْ فَاَدْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ چنانکه بر اهل بهشت گفته میشود
 پس فرقی مابین این شفا و شفاء پیغمبران علیهم السلام تفاوت از زمین تا آسمان است
 چنانچه از تأمل و تفکر در احادیث مذکوره معلوم میشود بیت و چهارم دارد شدن قوت
 چهل مرد بهر یک از اعوان و انصار آنحضرت چنانچه در کاف روایت کرده از عبدالمطلب
 عین که گفت برخاستم در نزد حضرت باقر پس تکیه کردم بر دستم پس گریه نمودم و گفتم
 از تو داشتم که من در آن نمایم این امر را یعنی سلطنت حضرت قائم را با بودن قوت و قدرت
 در من پس حضرت فرمود یا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی را و شما در
 خانه شما خود اسوده باشید بد رستیکه اگر امر چنان شد یعنی قائم ظهور نمود دارد میشود
 بهر مردی از شما قوت چهل مرد و گرداند میشود دلشاه شما مانند پاره آهن اگر خواستید
 بآن قوت کوه را بکنید خواهید کند و شما بید قوام زمین و خزینه داران آن و در کمال
 الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود نگفت خست لوط بقوم خود لَوَّانَ لَ

بیکم قوه و آوای در گنج شدید مگر بیت از دوزخ قوت محض است و ذکر نکرد مگر شدت
 اصحاب آنحضرت را پس بدینیکه داده میشود بیکم از اینان قوت چهل مرد را و نیز
 مضمون زاد و خصال از حضرت بنیاد و شیخ رسید در حقیقت این مولویه دو کامل الزیاده
 و فضل بن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده اند و نیز از کمال الدین
 گذشت که حضرت میرالمومنین فرمود که آنحضرت دست خود را بر سر عباد میکند و پس
 نمائند مومنی مگر آنکه دلش سخت تر شود از پاره آهن و بداند با و خلد و ناک قوت چهل مرد را
 و در بصره والد رجبات روایت کرده از حضرت باقر که فرمود چون متاع شود دنیا و باید
 مهنگ ما میشود مرد از شیعیان ماجرایی تر از شیر و گدازان و نیزه و با یمن میکند دشمن
 ما را بیای خود و میرند او را بکف خود و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج او است
 بر بندگان بیست و پنجم مستغنی شدن خلق است در ایام سلطنت آنحضرت از نور
 ماه و آفتاب و عدم حاجت مردم است با آنها چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر وایه شریفه
 وَ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا از حضرت صادق روایت کرده که فرمود ما را از آن مرتبه زمین
 است و مرتبه آن امام زمین است و او می عرض کرد پس هرگاه ظهور کرد قائم ما خواهد شد
 فرمود مستغنی میشوند مردم از روشنای خورشید و نور ماه و اکفای میکنند بنور امام علیه
 السلام و در ارشاد مفید و غیب شیخ طوسی در بیان کرده اند از آنحضرت که فرمود هر
 گاه برخیزد قائم ما روشن شود زمین بنور رب زمین و مستغنی شوند مردم از روشنای
 آفتاب و تاریکی برود و در کمال الدین این مضمون در حضرت امام رضا روایت کرده
 و نیز فرمود در آن که برای آنحضرت ظل و سایه نیست و شیخ خرا از در کفایت الاثر از آن
 حضرت روایت که فرمود در ذکر آن بزرگوار که او است صاحب غیبت پیش از ظاهر شدن او
 پس چون ظهور کرد روشن میشود زمین بنور او و در غیبت فضل بن شاذان بسند
 صحیح خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ظاهر باشد روشن میشود زمین
 بنور او و به نیاز میشوند بندگان از نور آفتاب و ماه و تاریکی میرود و عمر میکند مردم در
 ملک و سلطنت آنحضرت تا اینکه متولد میشود بر نه او و هر کسی که متولد میشود در آن
 برای او دختری و ظاهر میکند زمین گنجهای خود را تا آنکه می بیند مردم آنها را و بر روی زمین
 و طلب کند مردی از شما که مرا که عطا کند با و از مال خود و بگیرد انکس از زکوة را و نباید
 احد را که قبول کند آن را و به نیاز باشند مردم بسبب آنچه روزی کرده خداوند بر ایشان
 خداوند از فضل خود بیست و ششم بودن رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با
 آنحضرت که جز در بدو و جل بارشند چنانچه اعمام از حضرت صادق روایت کرده که
 فرمود در حدیث که رایت رسول خدا را جبرئیل آورد و در روزی که بر روی زمین و آسمان

و نه از گمان و نه از ابرویشم و نه از حریر و اوی عرض کرد پس از چه بود فرمود از برك جهشت باز
 کرد آن را رسول خدا روز بد را نگاه پیچید آن را و داد بعلی علیه السلام پس پیوسته در نزد
 آنحضرت بود تا روز بصره شد پس باز کرد آن را امیر المؤمنین پس خدا تعالی برای او فتح
 کرد آنگاه آن را پیچید و آن نزد من است و در اینجا باز نمیکند آن احدی تا آنکه برخیزد
 قائم علیه السلام پس هرگاه برخاست آن را باز میکند پس نمیاند در مشرق و نه در
 مغرب احدی مگر آنکه ملاقات میکند آن و سیر میکند رعب آن از پیش روی آن من است
 یگانه و از راست آن یگانه و از چپ آن یگانه و نیز روایت کرده از حضرت باقر که فرمود به
 ابو حمزه که گویا می بینم قائم اهل بیت خود را که نزدیک شد بر این نجف شما و اشاره فرمود
 بدست خود بطرف کوفه پس چون نزدیک شد بر نجف شما باز میکند رایت رسول خدا
 پس چون آنرا باز کرد فرود میاید بر او ملائکه بدرگفت چیت رایت رسول خدا فرمود
 چو بش از عمود عرش خداوند و رحمت اوست و سائران از نصر خداوند است درازی
 کند آن را بسوی چیزی مگر آنکه تباہ میکند آن و در کمال الدین روایت کرده که چون باز
 میکند آن را فرود آید بر او سیزده هزار و سیزده ملک که هر آنها منتظر بودند حضرت
 قائم را آنگاه تفصیل آن ملائکه را بیان فرموده بخوبی که ذکر شد و در غیث نغایه روایت کرده از
 حضرت صادق که فرمود چون تلاقی شد میان اهل بصره و امیر المؤمنین باز کرد رایت رسول
 خدا را پس بلرزید قدمهای ایشان و زرد شد آفتاب پس گفتند امان ده ما را یا علی و
 چون روز صفین شد سوال کردند از آنحضرت که آن رایت را باز کند پس اجابت فرمود
 پس اصحاب آنحضرت حضرت امام حسن و امام حسین و عمار را شفیع خود کردند پس با امام
 حسن فرمود ای فرزندان من از برای این قوم مدتی است که باید بآن برسند بدرستی که
 این رایتی است که باز نمیکند آن را بعد از من مگر قائم علیه السلام
 بدست و هفتم راست آمدن زده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قد شریف آنحضرت
 چنانچه در بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده که فرمود بعد از ذکر جمله از
 آنجه در نزد ایشان است از سلاح و میراث انبیاء بدرستی که قائم ملکی است که چون
 بپوشد زده رسول خدا را پس بپوشد او را یعنی زیاد و کم نشود و بدرستی که پوشید آن را
 حضرت امام محمد باقر پس زیاد بود از قاضی را و چه عرض کرد شما همین توبه یا امام
 محمد باقر فرمود پدرم از من همین توبه و تحقیق که من هم پوشیدم آن را پس اندکی
 زیاد بود و نزد بیکتر بود برای است شدن و بسند دیگر نیز روایت کرده قریب باین مضمون
 و نیز در بصائر و خواجه روایت کرده اند از ابی بصیر که گفت گفتم بحضرت صادق ندایت
 من میخواهم دست بمال بپوشه تو فرمود بجا آورد پس دست ما لیدم سینه و گفته شما مبارک

او را فرمود چنانچه کردی گفته فدا می تو شوم شنیده از پدرت که میفرمود بد رستیکه
 قائم ما سینه اش پهن است و میان کتفهایش فراخ است و بعد فرمود بد رستیکه بد رستم
 پوشید زره حضرت رسول خدا را و میکشید او را بر زمین و بد رستیکه من پوشیدم از او
 پس نزد یکتا بود باینکه باندازه باشد و آن زره بر بدن حضرت قائم ما می باشد چنانچه
 بود بر رسول خدا را منش از زمین مرتفع است بخوبیکه گویا پیش روی آن را باد و حلقه
 بلند کردند و بروایت راوندی فرمود آن زره بر صاحب این امر شتر است یعنی بر بدن
 شریف او است می آید چنانچه بر رسول خدا بود و درین مضمون اخبار بسیار است و مرحوم
 علامه مجلسی علی الله اعلامه دو صفت بحار بعد از ذکر جمله از اخبار فرموده که ظاهر میشود
 ازین اخبار که در نزد حضرات ائمه دوزره بود یکی از آنها علامت امامت بود که راست
 آمد بر بدن هر امامی و دیگری علامت حضرت قائم بود که راست نیاید مگر بر بدن
 آنحضرت عجل الله فرجه بیست و هشتم ابوی مخصوص که خدا بقرآن آن را بر آنحضرت
 ذخیره نموده و در آنست رعد و برق چنانچه در بصائر و اختصاص شیخ مفید روایت
 کردند بسند محکم متعدد از حضرت باقر که فرمود آگاه باشید بد رستیکه ذوالقرنین را
 محیر کردند میان دو ابر پس برگزید ذلول را یعنی او را و ذخیره شد بر صاحب شهاب
 راوی پرسید صعب کدام است فرمودند آن ابریکه در آن رعد و صاعقه یا برق باشد
 پس صاحب شما سوار میشود بر آن آگاه باشید که آنحضرت سوار میشود بر آن ابر پس
 بالا میبرد او را در دامهای هفت آسمان و هفت زمین که پنج سهم آن معهود است و
 دو سهم از آن خواب است و نیز روایت کردند از حضرت صادق که فرمود بد رستیکه
 خداوند محیر فرمود ذوالقرنین را میان دو ابر ذلول و صعب پس اختیار نمود ذلول را
 و آن ابریت که نیست در آن رعد و برق و اگر اختیار مینمود صعب را بنود از برای او
 این اختیار زیرا که خداوند ذخیره کرد آن را برای قائم علیه السلام مؤلف میگویند
 منافات در بین اول حدیث و آخر حدیث نیست زیرا که مراد از اختیار در اول اختیار
 ذوالقرنین بود بحسب ظاهر و مراد از عدم اختیار در آخر حدیث بحسب واقع و تقدیر و
 قضاء خداوند بود که در علم خدا گذشته بود که آن ابر صعب مختص حضرت قائم است
 و ذوالقرنین آن را اختیار نخواهد نمود هر چند او را محیر کنند در میان آن دو ابر
 پس اختیار ظاهر منافات ندارد با تعیین واقعی بیست و نهم میسر شدن بندگی
 حق تعالی بر حسب واقع و موافق نوا میس الهی و بروفق فرمان اسمانی بدون خوف و تقیه
 از کفار و فجار و اشرار در زمان سلطنت و ظهور دولت حضرت قائم چنانچه دلالت
 دارد بر این آیات و در آیات و از جمله آیات قوله تعالی است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**

عَلِمُوا الصَّامِحَاتِ مِنْكُمْ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْنَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ
 دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
 يَعْنِي وَعْد داده خداوند آن امتها را که ایمان آورده اند از شما و گردانند کرده اند که هر
 البته خلیفه گردانند ایشان را چنانچه خلیفه گردانید آنان را که بودند قبل از ایشان مثل
 راود و سلیمان و یوسف و هارینه البته متمکن خواهد کرد برای ایشان دین ایشان را که
 پسندید برای ایشان و هارینه البته تبدیل خواهد کرد مرایشان را بعد از ترس ایشان بپند
 که بپرستند خدا را و شرک قرارند بندگان خدا چیز را پس خداوند عالمیان درین آیه
 سه وعده داده از برای بندگان صالح خود یکی خلافت در تمام روی زمین زیرا که فی
 الْأَرْضِ فرموده و معنی آن تمام روی زمین است و دومی متمکن نام از اظهار دین پسندید
 و عمل کردن بدین واقعی و امر حقیقی و سومی رفع خوف و ترس از ایشان بالمره و عدم حاجت
 بر تقیه در عمل نمودن بدین حق و عدم وقوع تقیه که در واقع شرک است هر چند یکه
 بجای خود واجب است زیرا که شرک عبارت است از مدخلیت غیر خدا در عبادت خداوند
 و در تقیه این مدخلیت است پس از واضحی است که تحقق این سه وعده از برای
 احد از اولیاء خداوند درین امت واقع نشد حتی از برای رسول خدا زیرا که آنحضرت
 نیز از کفار و منافقین و مشرکین تقیه میکردند و اما خلفاء راشدین پس مرایشان و
 است زیرا که در زمان ایشان چه قدر رفته ها بر باشد پس از اینها معلوم میشود که این
 آیه وافی هدایت در شان حضرت قائم است و ارتفاع از مسلمین و متمکن نام از اظهار دین
 و خلافت در جمیع روی زمین ظهور آنحضرت خواهد شد چنانچه این مطلب در محققه
 الشیعه بیان نموده ام و اما اخبار پس روایت کرده شیخ طبرسی در مجمع از اهل بیت که
 این آیه شریفه در حق مهدی علیه السلام است و نیز عیاشی در تفسیر خود روایت کرده که
 حضرت سجاد این آیه را تلاوت نمود انگاه فرمود که ایشان والله شیعیان ما اهل بیتند
 و این کار یعنی این سه وعده با ایشان داده میشود بر دست مردی از ما اهل بیت و او مهدی
 این امت است و در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود بعد از ذکر فوج و
 انتظار مؤمنین فرج را تا اینکه عطا فرمود خداوند بایشان استخلاف و متمکن را که مجتبی
 است قائم زیرا که طول میکشد زمان غیبت آن بزرگوار تا آنکه خالص شود حق و ایمان
 کدورت مرتفع شود بمرتبهی هر کس از شیعه که طینت او خبیث باشد و خوف نفاق
 در او برود چون ببینند خلافت و متمکن را و امریکه منتشر میشود در زمان مهدی را و
 عرض کرد که کسانی هستند که گمان میکنند که این آیه در حق چهار خلیفه پیغمبر نازل شد
 فرمود خداوند دلها را ایشان هدایت نکند کجا متمکن شدند از دینی که پسندیدند

خداوند و رسولش بانشاء امر آن در امت و رفتن خوف از دلهایشان و مرتفع شدن
 شک از سینه همتا امت در زمان یکی از آنها و مد عهد علی علیه السلام با او تدار مسلمانان
 و فتنه ها که برانگیخته شد در زمان ایشان و مقاتله ها که واقع شد میان ایشان
 و کفار و نیز روایت کرده از حضرت امام رضا که فرمود دینی نیست برای آنکه و دع
 نداشته باشد و ایمان ندارد آنکه تقیه نمیکند بدستیکه اکرم شما در نزد خداوند
 آنکسی است که بیشتر عمل کند بر تقیه قبل از ظهور قائم ما پس کسیکه ترک کند از اقبل از
 ظاهر شدن سلطنت قائم پس او ازمانیت سیام فرو گرفتن سلطنت و ریاست مختص
 تمامی روی زمین را از مشرق تا بمغرب در حالتیکه جائی نماند که حکمش جاری و امرش
 نافذ نشود و کلمه توحید و نبوت جدش در آن گفته نگردد چنانچه مرحوم صدوق در
 کتاب علل و عیون و کمال الدین روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و اله در حدیث
 طولانی که فرمود بدشب معراج نظر کردم ببقا عرش پس دیدم دوازده نور را در هر نور
 سطر سبزی بود که بر آن اسم وصی بود از اوصیا من اهل بیت علی بن ابیطالب و آخر
 ایشان مهدی امت است پس گفتم ای پروردگار من اینها اوصیا من هستند بعد از من
 پس خطاب رسید که ای محمد ایشان اولیا و اوصیا و محتفای هستند بعد از تو بر خلق من
 و ایشان اوصیا تواند و خلفاء تو و بهترین خلق من بعد از تو قسم بیز و جلال خود که
 هر آینه البته ظاهر کنم بایشان دین خود را و بلند کنم بایشان کلمه خود را و بال کنم باخ
 ایشان زمین خود را از دشمنان خود و هر آینه البته مالک گردانم او را مشرقها زمین
 و مغربها من آن را و هر آینه البته مستخر کنم برای او بادها را و هوای او را و ذلیل کنم البته برای
 او برهای سخت را و البته بالابریم او را در اسباب و راههای آسمان و هر آینه البته
 یاری کنم او را ببلشکر خود و مدد دهم او را بملائکه خود تا بالا گیرند دعوت من و جمع شوند
 خلائق بر توحید من انگاه دوام دهم سلطنت او را و روزگار سلطنت را بنوبت گذارم
 میان اولیا خود تا روز قیامت و نیز در کمال الدین از آنحضرت روایت کرده که فرمود بعد از
 ذکر سلطنت ذوالقرنین که بزودی خدا تعالی جاریم میفرماید سنت او را در قائم از
 فرزندان من و میرساند او را مشرق زمین و مغرب زمین تا اینکه نماید موضعی از
 کوه و ذوالقرنین در آن قدم گذاشته مگر آنکه او قدم گذارد و ایضا از کمال الدین
 گذشت که حضرت باقر فرمود گویا می بینم اصحاب قائم را که احاطه نمودند ما بین
 خائفین و مشرق و مغرب را و نیز عیاشیه در تغیر آیه و له اسلم من فی السموات و
 الارض طوعا و کرها از حضرت صادق روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ظاهر شود
 نمایند زمینی مگر آنکه ندانند در آن لا اله الا الله و محمد رسول الله و ایضاً

تفسیریه مذکوره از حضرت امام کاظم روایت کرده که فرمود این آیه نازل شد در حق
حضرت قائم چون ظاهر گردید بر یهود و نصاری و زنادقه و کافران اسلام را اظهار میکند
پس هر که بر غیبت اسلام قبول کرد یا مریضاید او را بنماز و زکوة و برانچه مسلمان را بان امر
فرماید و بر مسلم واجب است و هر که اسلام نیاورد گشت را میزند تا آنکه نماید در مشرقها
و مغربها احدی مگر موحد را وی گفت فدایت شوم خلق زیاد تر از این است فرمود
خداوند چون اراده فرماید امری را زیاد را کم و کم را زیاد فرماید و احادیث در این
مضمون بسیار است و ذکر همه آنها از وضع کتاب خارج است و این معنی موافق است
بلکه در بین علماء اهل سنت نیز معروف و مشهور است چنانچه یوسف بن یحیی الساجی
باب نهم عقد لک در اخبار بسیار نقل کرده در کیفیت فتوحات حضرت قائم و گرفتن او
قسطنطنیه را و روم را و بنی صفر را که در سن است و چین را و کابل را و جزایر را و غیر اینها
و ذکر همه آنها باعث طول کلام است و از مقصود خارج است سی و یکم پر شدن تمامی روی
زمین است از عدل و داد و این مطلب واضحتر از همه است زیرا که در بسیاری اخبار الهی و
نبوی از منتهی و شعی که ذکر از حضرت مهدی شده این بشارت را داده اند و این منقبت را
و فضیلت را برای آنحضرت بیان فرموده اند و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که لازم
میآید اعاده اکثر آنچه در ابواب گذشته ذکر شده بلکه اکفا میشود بچند حدیث
از جهت تبرک از انجمله در عیون از حضرت امام رضا روایت کرده که فرمود چون
آنحضرت ظهور میکند روشن شود زمین بنور پروردگار خود و گذاشته شود میزان
عدل میان مردم پس ظلم نمیکند احدی را و نیز صدوق در کمال الدین روایت
کرده از حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه *سیروا فیها لئالی و آیاماً مبین* یعنی
سیر کنید در آنها شبها و روزها در حال امن و آسودگی که فرمود مراد از این سیر در
حالت امنیت و فراغت عهد و زمان قائم ما اهل بیت است یعنی در زمان سلطنت
آنحضرت هر کس از بزرگ و کوچک و مرد و زن در شب و روز بخیر خواهد بود ایمن و محفوظ است
و نیز عیاشی در تفسیرش از حضرت باقر روایت کرده که فرمود آنحضرت قائم و صاحب
مقاتله میکنند و الله تا خلق خداوند را بیکایگی اقرار کنند و چیزی را برای او شریک
ندهند حتی آنکه پیر و زن ضعیفی از مشرق اراده مغرب کند و برود احدی او را نمیترساند
و نیز مفید در ارشاد از حضرت صادق روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ظاهر شود
حکم میکند بعدل و رفع میشود در ایام او جور و ستم میشود باور آنها و بیرون میآید
زمین بر کثات خود را و بر میگرد هر حقی بوی اهل حق و باقی نمینانند اهل دینی
مگر آنکه اظهار اسلام کند و اعتراف نماید بایمان و نیز در کمال الدین روایت

از زبان بن صلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا که تو صاحب این امری فرمود من صاحب این امر هستم و لکن نیستیم آنکس که پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شد از جور سنی روم حکم فرمودن در میان مردمان بعلم امامت خود و طلب نکردن بینه و شهادت از حد چنانچه در بصائر روایت کرده از حضرت صادق که فرمود هرگز دنیا نخواهد گذشت تا آنکه ظاهر گردد مردی از اهل بیت که حکم کند بحکم داود و آل داود و سوال نکند از مردم بینه و در روایت دیگر فرمود که عطا خواهد کرد بھر نفیسه حکم او را یعنی حکم واقعی آنکس و نیز روایت نموده از آنحضرت که فرمود هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام ظهور کند حکم میکند بحکم داود و سلیمان و نمیرسد از مردمان شاهد و راوندی در دعوت خود روایت کرده از حضرت عسکری که نوشت در جواب آنکه پرسید چون قائم برخاستد چه حکم میکند که سوال کردی از امام پس هرگاه ظهور کرد حکم میکند میان مردمان بعلم خود مثل حکم داود و سوال نمیکند از مردم بینه را و نیز روایتی در خراج روایت نموده از حضرت صادق که فرمود گویا می بینم مرغ سفید را بالای حجر اسود و در زیر آن مرغی است که حکم میکند بحکم آل داود و سلیمان و خواهرش نمیکند بینه را و نیز مفید در ارشاد و فضل بن شاذان در غیبت خود روایت نمودند از آنحضرت که فرمود هرگاه ظهور کند قائم آل محمد حکم میکند میان مردم بحکم داود و محتاج نمیشود به بینه و خدا تعالی او را الهام میکند پس حکم بعلم خود و خبر میدهد هر قوم را بآنچه در دل خود مخفی کردند و نیز نغمانی در غیبت خود روایت کرده از آنحضرت که فرمود منادی آنحضرت ندا میکند که این مهند است حکم میکند بحکم داود و سلیمان و سوال نمیکند از مردم بینه را در کمال الدین از آنحضرت روایت کرده که فرمود پس بر میانگیرانند خداوند بادیرا پس ندا میکند بهر وادی که این مهند است حکم میکند بحکم داود و سلیمان و میخواهد بینه را بر حکم خود و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود سلطنت میکند قائم سیصد سال و زیاده میکند نه سال را چنانچه در نیک کردند اصحاب کتف در کتف خود و پر میکند زمین را از عدل و داد پس مفتوح میشود مایه خداوند بران و او مشرق زمین و مغرب زمین را و میکشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و حکم و رفتار میکند بسیرت سلیمان بن داود و میخواهد اوقات و مایه پس اجابت میکنند او را و پیچیده میشود برای او زمین و روحی میشود باو پس عمل میکند روحی با مر خداوند مؤلف میگوید حکم بیاطن از خصایص آنحضرت است در تمامی حکمهای خود در جمیع ایام سلطنت خودش و اما تشبیه آنحضرت بسلیمان و داود درین احادیث پس از جهت دفع وحشت است از مردم زیرا که حضرت داود و سلیمان

همیشه حکم بباطن و بدون شاهد نمیکردند بلکه حکم بباطن از ایشان مخصوص بود بچند
 پس از جهت عدم وحش و عدم ترس خلق حکم آنحضرت را نظیر حکم ایشان فرمودند
 بی و ستم آوردن حکمائے مخصوصه که تا عهد آنحضرت ظاهر و مجری نکشته و احدی
 از انبیاء و ائمه علیهم السلام حکم بآنها نکرده چنانچه در کافی و کمال الدین از حضرت صادق
 روایت کرده اند که فرمود دو خون است در اسلام که حلال است از جانب خداوند حکم
 نمیکند در آن احد تا اینکه مبعوث شود قائم ما اهل بیت پس هرگاه برانگیزد خداوند
 حضرت قائم را حکم میفرماید در آن بحکم خدا و بینه بران نمیطلبد زانی محض رجم میکند
 و آنکه زکوة نمیدهد کدش را میزند و نیز در خصال روایت کرده از حضرت صادق
 و امام کاظم که فرمودند هرگاه برخاست قائم ما هراته حکم میکند به حکم که حکم نکرد
 بآنها احد قبل از او میکشد زانی پیرا و میکشد مانع زکوة را و میراث دهد برادر را از
 برادرش در عالم ذر و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت صادق که فرمود بدو
 امیر المؤمنین میفرمود برای من بود که بکشم آن را که پشت کند یعنی در جنگ رو بگریز
 میکند و بکشم خسته مجروح را و لکن ترك کردم آن را بجهت غایت و عاقبت اصحاب
 خود که اگر مجروح شوند نکشند ایشان را و از برای حضرت قائم است که بکشد پشت
 و بکشد مجروح را و نیز فضل بن شاذان از حضرت باقر روایت کرده که فرمود حکم میکند
 حضرت قائم با حکامیکه انکار میکنند آن را بعضی از اصحابش از آنها که در پیش رویش
 نشیر میزند و آن حکم آدم است پس آنها را پیش میطلبد و امر میفرماید که گردن آنها را
 میزنند انگاه ثانیاً حکم میکند پس انکار میکنند آن را گروهی دیگر و آن قضاء داد است
 پس پیش میطلبد ایشان را و گردن آنها را میزنند انگاه ثالثاً حکمی میفرماید پس انکار
 میکنند آن را گروهی دیگر از آنها که در پیش رویش نشیر میزنند پس ایشان را پیش
 میطلبد و امر میفرماید که گردن آنها را بزنند انگاه رابعاً حکمی میفرماید و آن حکم محمد
 صلی الله علیه و آله است پس آن را احد انکار نمیکند و در اعلام الوری مرحوم طبرسی از
 آنحضرت روایت کرده که فرمود حضرت قائم میکشد مرد بیست ساله را که علم دین و احکام
 مسائل خود را نیا موخته باشد و نیز محمد بن مشهد در مراد خود روایت کرده که ابو بصیر
 سؤال کرد از حضرت صادق از حکم کسانی که نصب عداوت کردند با ائمه فرمود ای ابا
 بصیر نیست برای کسی که مخالفت ما را نموده در سلطنت ما حظ و نصیبی بدرستی که
 خداوند حلال کرده برای ما خون آنها را در وقت ظهور حضرت قائم ما و امر و حرام
 است بر ما و بر شما این کار پس تو را مغرور نکند احد و هرگاه قائم ما برخواست انتقام
 خواهد کشید برای پیغمبرش و برای همه ما و در جمله از اخبار وارد شده که حضرت قائم

جزئیہ قبول نمیکند و صلیب شکند و خوک را میکشد موافق میگوید شاید مراد از زانی
محصور در حدیث اول همان پیر زانی باشد در حدیث دوم زیرا که کشتن پیر زانی از خصایص آن
حضرت است و اما کشتن زانی عین بدعت شرعیست و بنا بر فقہاء بر آنست و از
مجموع این احادیث معلوم شد کہ اسرار و خواص او در کہ قبل از ظهور آن
بزرگوار اجراء نشد بود و عدد آن را خداوند میداند و آنست سی و چهارم ظاهر شدن و
بیرون آمدن تمام مراتب علوم در زمان آنحضرت چنانچہ راوندی در خواص از حضرت صادق
روایت کرده کہ فرمود علم بیست و هفت حرف است پس جمیع آنچه پیغمبران آوردند و حروف
و مردم نشناختند تا امروز غیر ازین دو حرف را پس هر گاہ قائم مآظهور گردد بیرون آورد بیست
و پنج حرف را پس پراکند میکند آنها را در میان مردم و ضم میکند بآن دو حرف دیگر تا آنکہ
منتشر نماید تمام بیست و هفت حرف را و نیز در بصائر از آنحضرت روایت کرده کہ فرمود
در زاویہ شمشیر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ صحیفہ کوچکی بود و بد رستیکہ حضرت
امیر المؤمنین طلبید پس پرسش حسن را پس داد آن صحیفہ را با آنحضرت و کار کرد با و داد و فرمود
با و کہ آن را باز کن پس نتوانست آن را باز کند پس آنرا برای او باز کرد آن گاہ فرمود با و
بخوان پس خواند حضرت امام حسن الف با سین لام و حرف بعد از حرف آن گاہ آنرا پیچید
و داد بہ پسرش امام حسین پس نتوانست آنرا باز کند پس آن را برای او باز کرد و فرمود
بخوان پس خواند چنانچہ خواند بود امام حسن آن گاہ پیچید و داد آنرا ب محمد بن الحنفیہ پس
نتوانست آن را باز کند پس آنرا برای او باز کرد و فرمود با و بخوان پس نتوانست اخراج
نماید از آن چیز را پس امیر المؤمنین آن را گرفت و پیچید و بر زاویہ شمشیر رسول خدا
او بر آن کرد را و می پرسید کہ چه بود در آن صحیفہ فرمود آن حروف است کہ باز میکند
حرف اذان ہزار باب و دری علم را و فرمود بیرون نیامد اذان حروف مگر دو حرف
تا این ساعت و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده کہ پرسید از آنحضرت کہ چه بود در
زاویہ شمشیر رسول خدا پس بہمان نحو خبر گذشته بیان فرمودہ و حدیث راوندی از
برای این دو حدیث بیان است سی و پنجم آوردن شمشیرهای آسمانی مخصوصی بر اصحاب
آنحضرت چنانچہ شیخ نعمانی در غیب خود از حضرت صادق روایت کرده است کہ فرمود
ہر گاہ ظهور کند حضرت قائم فرود میآید شمشیرهای قتال و بر ہر شمشیری ثبت شد اسم
مردی و اسم پدر او و شیخ مفید در اختصا ص از آنحضرت روایت کرده کہ فرمود ہر گاہ ظهور
نمود قائم میآید بر جہ کوفہ پس شایا مبارک خود اشارہ میکند بموضع آنگاہ میفرماید حضر
کنید اینجا را پس حفر میکند پس بیرون میآورند دوازده ہزار زین و دوازده ہزار شمشیر
و دوازده ہزار خود کہ از برای ہر خودی دور و است پس آنگاہ میطہرند دوازده ہزار از

موالیان عجم را پس آنها را با ایشان میپوشاند انگاه میفرماید هر کس که نباشد بر او مثل آنچه بر
 شماست پس بکشید و در مؤلف گوید احتمال دارد که مراد از شمیرهای قتال فرود آمده
 همان شمیرهای دفن شده باشد که از رُجبه کوفه بیرون میآورد بازده ها و تا سکه ها
 و احتمال دارد که شمیرهای فرود آمده که نامهای صاحب آنها باید را نش در آنها نوشته
 شده مختص بآن سیصد و سیزده نفر باشد و آن شمیرها بیرون شده بازده ها و تا سکه ها
 از برای موالیان و دوستان از عجمان بوده باشد پس منافات بین این دو خبر ندارد
 سی و ششم بیرون آمدن دو نفر از اب و شیر پیوسته در ظهر کوفه که محل سلطنت آنحضرت
 است از سنک حضرت موسی که با آنحضرت است چنانچه راوندی در خراج از حضرت امام
 محمد باقر روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند و از مکه اراده فرماید که متوجه
 کوفه شود منادی آنحضرت ندا میکند که آگاه باشید که کسی حمل نکند طعامی و نه آبی و آن
 حضرت بر میدارد سنک حضرت موسی را که جاری شده بود از آن دوازده چشمه آب پس
 فرود نیاید در منزلی مگر آنکه نصب میکند آن را و جاری میشود از آن چشمه ها پس هر که
 گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میشود پس آن سنک توشه ایشان
 است تا وارد نجف شوند پشت کوفه پس چون فرود آمدند در نجف جاری میشود از آن
 پیوسته آب و شیر پس هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میشود
 سی و هفتم نزول حضرت عیسی روح الله از آسمان برای یاری حضرت مهدی و نماز
 کردن او در خلف حضرت قائم علیه السلام و احادیث درین خصوص بسیار وارد و
 حصری شمار است و جمله از آنها در ابواب گذشته ذکر شده و بلکه بمحد ضرورت رسیده
 میان سنی و شیعی و همیشه ائمه بسبب آن افتخار میکردند و حضرت رسول خدا و خداوند
 تعالی این را از مناقب و فضائل خاصه آنحضرت شمرند چنانکه حسن بن سلیمان در
 بصائر روایت کرده در خبر مفصل که خدا تعالی بر رسول خود فرمود در شب معراج که عطا
 فرمودم بتو اینکه بیرون بیاورم از صلب علی یارده مهدی که همه از ذریه تو باشند از بزرگوار
 آخر مرد ایشان نماز میکند در پشت سر او عیسی بن مریم پر میکند زمین را از عدل و داد
 چنانچه پر شده از ظلم و جور با و نجات میدهم از هلاکت و هدایت میکنم از ضلالت و غایت
 میدهم از کوری و شفا میدهم با و مرصیان را و در کمال الدین از حضرت رسول خدا
 روایت کرده که فرمود قسم بآن خدا اینکه مرا بر آستان پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر
 یک روز هر آینه طولانی میکند خداوند آن روز را تا آنکه ظهور کند در آن روز فرزندم
 مهدی پس فرود آید روح الله عیسی بن مریم پس نماز کند در عقب سر او و نیز روایت
 کرده از امیر المؤمنین که فرمود در حدیث کثرت تجال که او را میکشد خداوند در عقبه

افین بردست کسیکه نماز میکند بیع عیسی بن مریم در پشت سرش و در اعلام الوری روایت کرده از حضرت امام حسن علیہ السلام کہ فرمود نیست از ما اما مان احد مگر آنکہ واقع میشود در گردن او بیعت از طاعتیہ زمان او مگر قاتی کہ نماز میکند روح اللہ علیہ در خلف او و شیخ طوسی در عیبت خود روایت کرده کہ حضرت رسول خدا فرمود بحضرت صدیقہ طاهرہ ای دختر من دادہ شد بماء اہل بیت ہفت چیز کہ دادہ نشد باحدی پیش از ما تا آنکہ فرمود از ما است قسم بخداوندیکہ نیست خدا بغیر او مہدی این امت آنکہ نماز میکند خلف او عیسی بن مریم آنگاہ دست مبارک خود را گذاشت بر کتف امام حسین و سہ مرتبہ فرمود از اینست و در کافہ روایت کرده از آنحضرت کہ روزی بیرون تشریف آورد مسرور و خندان پس اصحاب از سب ان جو یا شدند حضرت رسول خدا فرمود هیچ روز و شبی مگر آنکہ برای من تحفہ ایست در ان از جانب خدا آگاہ باشید کہ پروردگارم تحفہ دادہ امروز بمن کہ ندادہ مثل ان را بگذشتگان جبرائیل آمد نزد من و از خدا بمن سلام رساند و گفت ای محمد تا آنکہ گفت و از شما بی ما شتم است قائم مہدی کہ نماز میکند عیسی بن مریم در عقب او هر گاہ کہ خداوند او را بر زمین فرو فرستد و بنزد کمال الدین از حضرت باقر روایت کردہ کہ ذکر فرمود سیرت خلفاء راشدین را چون با خواہشان رسید فرمود دوازدم کسی است کہ عیسی بن مریم در عقب او نماز میکند و نیر یوسف بن یحیی از علماء اہل سنت در عقد الدرد روایت کردہ از رسول خدا کہ فرمود پس ملتفت میشود مہدی قائم کہ عیسی بن مریم نازل شد و گویا از مویش اب میچکد پس مہدی با وی میفرماید مقدم شو برای مردم نماز کن پس عیسی میگوید بپا نشد نماز مگر برای تو پس نماز میکند عیسی در عقب سر او از فرزندان من پس چون نماز کرد می نشیند و عیسی در مقام با و بیعت میکند و تیراز سجدہ روایت کردہ کہ آنحضرت فرمود جمع بشود مہدی و عیسی در وقت نماز پس حضرت مہدی بعیسی میفرماید پیش بیفت پس عیسی میگوید تو سزاوارتری بنماز پس نماز میکند عیسی در عقب آنحضرت و ایضا قریب باین مضمون را کئی شافعی در کتاب بیان روایت کردہ و بعد از ان بیان فرمودہ کہ این احادیث دلالت دارد بر افضلیت حضرت مہدی بر عیسی از جہت اقر و وافقہ و اصح بودن امام جماعہ و اما در احادیث شیعہ پس حدیث وارد نشدہ براینکہ حضرت مہدی امر کند بعیسی کہ مقدم شود تو نماز کن برای مردم زیرا کہ اولیاء خداوند تعارف و مزاج در غیر موقع نمیکند و چہ طور میشود کہ حضرت مہدی امر کند بعیسی کہ نماز کن برای مردم با وجود بودن خودش در میان مردم و افضل بودن ان حضرت از عیسی بعلت آنکہ با وجود افضل نماز با غیر افضل روایت و بلکہ جایز نیست چنانچہ حدیث صحیح کہ سنی و شیعی ان را روایت کردند دلیل است بر این مطلب کہ حضرت

رسول خدا فرمود هرگز دستگار نمیشود قومی که پیش بیفتد ایشان را که در میان آنها باشد
 کسیکه افضل باشد از آنکه پیش افتاده ایشان را سی و هشتم قتل دجال لعین که از عذابها
 خداست برای اهل قبله با مر حضرت مهدی و یابدست آنحضرت و اما عذاب بودن آن
 ملعون پس روایت کرده علی بن ابراهیم از حضرت باقر در تفسیر آیه شریفه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
 عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا بَآئِنًا مِّنْ قَوْمِكُمْ که آنحضرت تفسیر فرمود عذاب را بدجال و صیحه و
 فرمودند که هیچ پیغمبری نیامد مگر آنکه ترساند مردم را از فتنه دجال چنانچه در کمال الدین
 این مضمون را از حضرت رسول خدا روایت کرده و چگونه عذاب نمیشود آن لعین با آن حالت
 و هیئت که خروج میکند در حال غلط و گران و همه افاق را سیر میکند مگر مکه و مدینه را
 و اکثر مردم تابع او شوند و قمار و شراب و ربا و جمع میشوند از زنده و مرده چنانکه حسن
 سلیمان در مختصر البصائر روایت کرده از امیر المؤمنین که فرمود هر که خواهد با شیعه
 دجال مقاتله کند پس مقاتله کند با آنکه میگیرند بر خون فلان و گریه میکنند بر
 اهل نهروان و بد رستیکه کسی که ملاقات کند خدا را با ایمان باینکه فلان مظلوم
 کشته شد ملاقات کرده خدا را در حالتیکه بر او غضبناک است و درک میکند دجال
 پس کسی گفت یا امیر المؤمنین پس اگر میرد پیش از آن فرمود مبعوث میکند خدا او را
 از قبرش تا اینکه ایمان میآورد بر غم انفس و اما کشته شدن آن ملعون بدحضرت
 قائم پس چنانکه ذکر شد از کمال الدین که امیر المؤمنین که دجال را میکشد خداوند در عقبه
 افیق بردست مردیکه نماز میکند و سبوح علیه بن مریم در عقب او و ایضا در کمال الدین
 روایت کرده از حضرت صادق که فرمود خداوند چهارده نورا فرید پیش از آنکه بنیای فرسند
 خلق را بمچهارده هزار سال پس آنها ارواح ما است پس کسی گفت یا بن رسول الله کبیتند
 چهارده تن فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین که اخوان
 قائم است که بر میخیزد بعد از غیبتش پس میکشد دجال را و پاک میکند زمین را از هر
 ظلم و جور مؤلف گوید تفصیل بسیار است و شاید بعضی از آن بعد ازین بیایند ان شاء
 سی و نهم انقطاع و اضحلال سلطنت ظالمین در روی زمین بظهور سلطنت آنحضرت
 که دیگر در نیاید شاهی نخواهد بود با وجود آنحضرت و سلطنت او و سلطنت پدران
 او چنانچه درین خصوص جماعتی از علماء اشاعریه کتابها تصنیف کرده اند و حقیر نیز
 در کتاب تحفة الشیعه در ذکر و بیان آیات نازله در شان و ظهور حضرت مهدی و
 رجعت ائمه علیهم السلام این مطلب را واضح و آشکار نموده حتی آنکه بمرتبه ضرورت و
 بداهت رساند و فقنا الله طبعها و نشرها و در نجم الثاقب از حضرت صادق نقل
 کرده که آن برزگوار مکرر باین بیت مترجم میبودند لِكُلِّ اُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا

و دولتی که در آخر الدار است و بعد از برای جمعی و طایفه دولت و سلطنت است که
 رقیب و آرزو میکند و در دولت و پادشاهی ما اهل بیت در آخر الزمان ظاهر خواهند
 شد و بعد از این سلاطین سلطنت برائے ما خواهند گشت و در غیبت نماند از حضرت
 باقر و بیست کرده که در مورد دولت ما خرد و لقیات است و میماند اهل بیتی مگر آنکه سلطنت
 خواهند کرد پیش از ما تا آنکه نگویید هرگاه که ببینند سیر و سلوک ما را که هرگاه با سلطنت
 میگردیم سلوک می نمودیم مثل سلوک این جماعت و اینست قول خداوند و العاقبة للمتقين
 یعنی عاقبت کار و آخر روزگار از برای پرهیزکاران است و نیز فضل ابن شاذان همین حدیث را
 بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده و اخبار درین خصوص بیشمار است و در آنچه
 گذشته کفایت است پس از این بدون هفت تکبیر بر جنازه حضرت انصاری نه بغیر او
 مگر حضرت امیر المؤمنین بنی نجه دو بخار در حدیث و بیات آن بزرگوار روایت کرده که در
 خدمت و صایانه خود حضرت امام حسن بعد از ذکر کفن و غسل و بریدن او تا موضع قبر شریف
 فرمود انگاه مقدم شوای ابا محمد و نماز کن بر من ای فرزندم ای حسن و هفت تکبیر بر من
 بگو و بد آنکه حلال نیست این عمل برای احدی غیر از من مگر بر مردی که بیرون میاید در آخر
 الزمان اسم او قثم ممدی است از فرزندان برادر تو حسین راست میکند او حاج حق را
 تمام شد بد آنکه آنچه ذکر شد از خصایص امتیازات حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه
 نمونه بود از خصایص آن بزرگوار زیرا که بنا بر حقیر باختصار است و ازین جهت اکتفا نمود
 بذکر چهل خاصیت و امتیاز از آنخصایص که برائے آنحضرت است و ذکر کردن تمامی
 تشریفات و امتیازات آن بزرگوار از قدرت بشر و بلکه از عهد ملک بیرون است بعلت
 آنکه کسی را که خداوند عالم بشارت بدهد آمدن او را ظهور کردنش را جمیع انبیاء و
 اولیاء از حضرت آدم تا بحضرت خاتم و اعلام فرماید سلطنت و ریاست و پادشاهی
 او را جمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و همه ایشان نیز خبر بدهند ظهور سلطنت او را بر
 امتان و بلکه علاوه باخبار دادن خداوند و پیغمبران حضرت رسول خدا و همه ائمه
 هدی خبر بدهند ظهور سلطنت و پادشاهی او را و پر کردن او زمین را از عدل و داد
 و رفع کردن او تمامی ظلم و فساد را از زمین و عباد و بشارت دهند فرج را بر مؤمنین و
 مظلومین و قلع و قمع نمودن او کفر و شرک و فسق و فجور را بالکلیه از روی زمین و بلکه
 انبیاء و اوصیاء گذشته همه مرده او را و باشند و از جهات بشارت دادن او آمده باشند
 چنانچه در حدیث مقتضب در باب دوم ذکر شد پس البته همچنین ریاست و سلطنت
 که در ائمه و سلاطین باید باشد و استعدادی و قابلیت بی پایان که عظم و بزرگی
 ایشان را بزرگواران و بزرگان عالم و خداست بزرگ باشد پس تمامی مقادیر

آن سلطنت و جمیع صفات آن شخص که دارای همان ریاست علمی و سلطنت کبریاست از
 خصایص امتیازات و اشرافیات خاصه میشود که مقدار کم و کیف و قدر و منزلت آن را
 بغیر از خداوند عز و جل کسی نمیداند و ادراک نمیکند و باید هر آنچه در پیغمبران سابق
 بوده باشد و هر چیزیکه اولیاء و اوصیاء گذشته دارای آن هست در آن شخص نباشد
 و زیاد تر از همه آنها نیز در آن بزرگوار حاصل گردد همچنانکه در این معنی حدیث معتبر
 وارد شده و نعمانی در غیبت خود از کعبه اخبار روایت کرده که گفت خداوند میدهد
 بمهدی آخر الزمان آنچه را که به پیغمبران داده و زیاده بر آن میدهد با و او را تفضیل
 میدهد پس معلوم شد از آنچه حقیر در این باب نقل نمود از خصایص و اشرافیات آنحضرت
 که در واقع نمونه بود از امتیازات و تعظیفات آن بزرگوار از جانب خداوند اندکی از
 مقامات عالیته آنحضرت و جزئی از بزرگی سلطنت آن بزرگوار که کسی ندیده و نشنیده
 و نخواهد دید و از جهت آنچه ما ذکر کردیم رفع میشود استبعاد از بعضی احادیث که در
 فضائل و مناقب حضرت قائم مهدی وارد شده است چنانچه نعمانی در غیبت خود
 روایت کرده که کسی پرسید از حضرت صادق که آیا قائم علیه السلام متولد شده فرمود
 نه و اگر من او را در آن کم هراسینه خدمت میکنم او را ایام حیات خود و بنی روایت کرده
 که آنحضرت بعد از نماز ظهر دعا میکرد برای حضرت قائم را وی عرض کرد که برای خود
 دعا میکنی فرمود ب تحقیق که دعا کردم برای نور آل محمد و سابق ایشان و انتقام کشنده
 از اعدای ایشان و ایضا روایت کرده که حضرت کاظم مکرر در مقام ذکر شمائل و حالات
 آنحضرت میفرمود پدرم فدای آنکه چنین است و نیز در کامل الزیارة روایت کرده
 از حضرت صادق که در ضمن وقایع ظهور آنحضرت فرمود که نمایاند مؤمن مرده مگر
 آنکه داخل میشود بر او سر و در این ظهور در قبرش و این در آن وقت است که بزیارت یکدیگر
 روند در قبرها ایشان و بشارت دهند یکدیگر را بظهور قائم و این مضمون را از حضرت
 امیر المؤمنین در کمال الدین روایت کرده و نیز نعمانی روایت نموده از حضرت باقر که
 فرمود نظر کرد موسی بن عمران در سفر اول توبه بآنچه داده میشود بقائم از قدرت و
 سلطنت و فضل پس موسی گفت پروردگار را بگردان مرا قائم پس با و افتند بد رستیکه
 این قائم از ذریه احماد است پس نظر کرد در سفر دوم پس یافت در آن مثل این انگاه نظر کرد
 در سفر سوم پس بد در آن مانند آن پس همان سخن را گفت و همان جواب را شنید و نیز
 در مہج الاحران روایت کرده که سید الشهدا علیه السلام در شب عاشورا فرمود به
 اصحاب خود که جدم خبر داد مرا که فرزندان حسین در بیابان کربلا کشته خواهند شد
 غریب و بیکی و تشنه و کسی که او را باری کند ب تحقیق که مرا یار می دهد و یاری نموده فرزند

قائم منتظر را و نیز در بشاره المصطفی و تحف العقول روایت کردند تا میرالمومنین که فرموده
 کبیل ای کبیل هیچ علی نیست مگر آنکه من مفتوح میکنم آن را و هیچ سر نیست مگر آنکه
 قائم ختم میکند آن را و ایضا شیخ علی بن محمد بن علی در کفایت الاثر روایت کرده از رسول
 خدا که فرمود بعلی یا علی تو از منی و من از تو تو برادر منی و چون بمیرم ظاهر شود کینه ها
 در دلها و قومی و زود است که پس از من فتنه شود سخت و دشوار که بیفتد در آن هر
 بیگانه و نزدیک و این در وقت مفقود شدن از شیعه است پنجم از هفتم از فرزندان
 تو که محزون میشود از برای فقدان او اهل آسمان و زمین پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه
 ماتم و متلف و حیران است زمان فقدان او انگاه سر مبارک اندک بزراند خست
 انگاه نالاکرد و فرمود پدرم و مادرم فدای من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران
 که بر اوست جامه ثما نور و جامه های که تنق زنند از شکافهایش انوار یکه متلا و نور
 از شعاع قدس گویای بنیم ایشان را که در حالت نهایت مایوسی اند که ندانند ایشان
 که شنیده شود از دور چنانچه شنیده شود از نزدیک تا آخر و از این قبیل احادیث
 بسیار است که عقول فحول از فهم آن عاجز است و در تصور معانی آنها قاصر است و از
 انچه مادر ذکر خواص آنحضرت نقل کردیم معانی این اخبار و جمله اشکار میشود و
 شخص میداند که آنحضرت نه مثل انبیاء سابقین است و اولیاء گذشته است بلکه انبیاء
 سلف بر او بشارت ظهور سلطنت آنحضرت آمده اند از برای امتان خلف خودشان
 پس چنین شخصی را کیست نمیتواند وصف و تعریف کند و این عالم کنجایش ذکر فضائل و
 مناقب و خصایص آنحضرت را ندارد پس از برای وصف آن بزرگوار عالم دیگر باید باشد
 عالمی خواهم ازین عالم بدر تا بگویم وصف آن خیر البشر کی روا باشد که گویم
 وَصَفَهُ كُلُّ شَيْءٍ فَمَا لَكَ إِلَّا وَجْهُهُ باب هشتم در ذکر چهل معجزه از معجزات
 حضرت حجة بن الحسن قائم مهتد صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و
 علی اجداده که هر یک از آنها دلیل واضح است بر امامت و خلافت آن بزرگوار
 معجزه اول در کفایت المهتد نقل کرده از شیخ ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی در
 کتاب فرج کبیرش که روایت نمود بسند خود از ابی الا دیان که یکی از چاکران حضرت
 امام حسن عسکری بود که او گفت بمحمد مت آنحضرت شرفیاب شدم و اورا ببار دیدم
 پس آن بزرگوار نامه چند نوشته بمن داد و فرمود که این نامه ها را بمردان رسان
 و بفلان و فلان از دوستان ما بسیار و بدانکه بعد از پانزده روز دیگر باین بلده
 خواهی رسید و او از فوچه از خانه من خواهی شنید و مراد در غایت آن خواهی دید
 ابوالادیان میگوید عرض کردم ای مولای من چون این واقعه عظمی واقع شود تحت
 خفا

قال في القرآن ربه وصفه

و راهمنای ما که خواهد شد فرمود انکیکه جواب نامه ها مرا از تو طلب نماید گفتم
 زیاده ازین هم اگر نشانی مقرر فرمائی چه شود فرمود انکیکه که بر من نماز گذارد او حجت خدا
 امام و راهمنای قائم بامر است بعد از من پس نشانی زیاده از آن سر و طلب نمودم فرمود ان
 کیکه خبر دهد بآنچه در میان است پس هیبت آنحضرت مرا مانع شد که پرسیم که چه
 میان و کدام همیان و چیست در میان پس از سائره بیرون شدم و نامه ها را بحد این
 رسانیدم و جواب آنها را گرفته باز گشتم و روز پانزدهم بود که داخل سائره شدم بر وجهی
 آنحضرت بمحضر از آن خبر داده بود او از نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نقش او را در
 غسکه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آنحضرت بنظر آوردم که مردمان بر در و درش
 آمده بودند و او را تعزیت می نمودند با خود گفتم که اگر این امام باشد بعد از برادرش
 پس امر امامت باطل خواهد شد پس او را تعزیت نمودم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب
 نامه ها را نطلبید بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت برادر تو را کفن کردند خیز
 و بر او نماز بگذار و او برخاست و بآن خانه درآمد و شیعیان گریان بآن منزل درآمدند
 در آنحال امام حسن را کفن کرده بودند جعفر پیش رفت که نماز بگذارد و چون قصد
 تکبیر کرد که دیدم کودکی پیدا شد گندم کون و مجتهد موی ردائی او را گرفت و کشید و
 فرمود که ای عم من بنماز کردن برید و خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکار رفت و
 آن بزد گوار بر پدرش نماز گذارد و او را در پهلوی مرقد پدرش امام علی نقی دفن نمود
 و بعد از آن بمن فرمود که جوابها نامه ها را بیا و جوابها را دادم با و و با خود گفتم این دو
 نشان و نشان همیان مانند بعد از آن بنزد جعفر رفتم و او مینالید و زاری میکرد و
 نشسته بودیم که چند نفر از جانب تم رسیدند و از حال امام پرسیدند و معلوم گردید
 آنحضرت وفات نموده گفتند جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس بر او سلام
 کردند و او را تعزیت نمودند و گفتند نامه ها داریم و مالیت با ما که گفتند بآنحضرت
 برسانیم مال را چه باید کرد جعفر گفت بخادمان من بسپارید گفتند بما بگوی که نامه ها را
 نوشته و مال چند است جعفر خشمناک برخاست و جامه ها خود را نکشید و گفت می بیند
 که از غیب خبر دهم پس انجاعت حیران شد بودند که خادمی بیرون آمده گفت ای اهل
 قم و بک و بک را نام برد که با شما نامه های فلان و فلان است و همیان است که در آن
 هزار دینار است و از آنجمله ده دینار مطلقا است پس نامه ها را بآن همیان بآن خادم داد
 و گفتند به شبهه انکیکه او را فرستاده او امام است اما جعفر بنزد معتد عباسی رفت
 و این قضیه با و گفت معتد جمعی را فرستاد که در آنخانه درآمدند و هیچ کودکی نیافتند
 و نرجس را نبود در آن وقت در حیات نبود ماریه نام کنیزی را بردند که کودک را نشان

روایت ما اینست که در روزی که درین خانه ایست و در آن وقت خبر مرگ عبدالله
بن حنفان رسید و دیگران که خبر یافتند که صاحب زینج از بصره خروج کرد و مشغول بان
کار شدند و از فکر فارغ افتادند و آن مستوره خلاصی یافت و دیگر کسی بفکر او نیفتاد
و در آن وقت من نیز در میان مسافران ایستادم و در آن وقت که در راه بودم روایت کردند
را حضرت محمد بن مبارک بر از کوفه از محمد بن جعفر بن عبدالله از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری
که گفت روایت نمودند قومی از مدینه مدینه و مقصود کامل بن ابراهیم مدینه معروف بنیاعدا
ایستادند و من نیز که در آن وقت که مناظره کند با حضرت در امر ایشان کامل گفت من در
نفس خود گفتم که سوال میکنم از آنحضرت که داخل بهشت میشود مگر آنکه معرفت او مثل
معرفت باشد و قائل بودم بآنچه من میگویم چون وارد شدم بیت خود امام حسن عسکری
و نظر کردم بجامه ثاسفید نرخی که در بر او بود در نفس خود گفتم ولت خدا و حجت جامعها
نرم میپوشد و ما را امر میفرماید بمواسات برادران ما و ما را الهی میکند از پوشیدن
مانند آن پس بآنستم فرمود ای کامل و ذراع خود را بآه کرد پس دیدم پلاس سبزه زبر
که بر روی پوست بدن مبارکش بود پس فرمود این برای خداست و این برای شما پس
شدم و نشستم و در آن وقت که بر او پرده او بخت بود پس بادی وزید و طریقه از آن را بالا برد
پس دیدم جوانی را که گویا پاره ماه بود چهار ساله یا مثل آن پس بمن فرمود آن طفل
ای کامل بن ابراهیم پس بدن من مرتعش شد و ملهم شدم که گفتم ایست ای مولای
من پس فرمود آمدی نزد ولی الله و حجت او و اراده کردی که سوال کنی که داخل بهشت
نمیشود مگر آنکه عارف باشد مانند معرفت تو و قائل باشد بمقاله تو گفتم بلی و الله
پس فرمود در اینحال که خواهد بود داخل شوندگان در بهشت و الله بدر سبزه داخل
بهشت میشوند خلق بسیار و گروهی که ایشان را حقیقه میگویند گفتم ای مولای من
کیستند ایشان فرمود قومی که از دوستی میرالمؤمنین را ایست که قسم میخورند بحق او
و نمیدانند که فضل او چیست و آن ساعتی ساکت شد پس فرمود امک سوال کنی از امام
حسن از مقاله مقصود و روح گفتند بلکه قلبهای ما محل است از برای مشیت خداوند
پس هر که از این است و از این میفرماید و خداوند میفرماید و ما تشاؤون الا ان
ایشان را از این خبر ندهیم و الله تا آنکه خداوند بخواند این خبر را و آنکه پرده بر حال
خود برآشت پس آن قدر که در آن شستم که آن را بالا کنم پس حضرت عسکری بمن نظر کرد
و تبسم نمود و از بعد از آن که از این سبب نشستن تو چیست و حال آنکه خبر داده تو را مهند
و حجت بر بدن من بر آنچه در آنست قیود و آمدی که از آن سوال کنی گفتم پس بر خاستم
و جواب خود را که در نفس خود دیدم از امام مهند گرفته و بعد از آن آنحضرت را

ملاقات نکردم ابو نعیم گفت پس من کامل را ملاقات نمودم و از او این حدیث را سوال نمودم
 پس حدیث کرد بر من بآن تا آخرش بدون زیاده و نقصان در آن معجزه سیم حصبینی در
 کتاب خود غیر هدایت روایت کرده از محمد بن جمهور از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که گفت
 شنیدم بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری و جمع شده بود در نزد پدرم مال فراوانی
 زیرا که از جانب آنحضرت نایب بود پس آنها را برداشت و در کشتی نشست و من بجهت
 مشایعت او بیرون آمدم پس پدرم تب شدید کرد و بمن گفت ای پسر مرا برگردان که
 مرا است رسیده و گفت از خداوند پرهیز کن درین مال و اشاوره کرد بمن و مرد پس در آنوقت
 گفتم پدرم وصیت نمیکرد بچیز غیر صحیح حل میکنم این مال را بعراق و خانه در لب شط ^{شط} یعنی
 بغداد کرایه میکنم و کعبه غیر نمیکنم پس اگر واضح شد چیزی برای من یعنی امامت حضرت
 مهدی مثل وضوح آن در ایام حضرت عسکری مال را میدهم و اگر نه آن را بر میگردانم پس
 وارد بغداد شدم و خانه در لب شط کرایه کردم و چند روز ماندم پس ناگاه رسولی را دیدم
 که با او رقعۀ بود که در آن نوشته بود ای محمد با تو چنین است و چنان است در جواب
 فلان چیز تا آنکه بیان کرده بود برای من آنچه با من بود از آنچه دانا بودم بآن و آنچه را که
 نمیدانستم پس آنها را تسلیم رسول کردم و چند روز ماندم که سرم را بلند نمیکردم و اندو^ه
 بودم پس بیرون آمدن توقیعی یعنی از جانب صاحب الزمان که ما ترا نشان دیم در مال خود
 در مقام پدرت پس خداوند را حمد کن یعنی تو را نایب کردم چنانکه پدرت از جانب
 پدرم امام حسن عسکری نایب بوده است معجزه چهارم لیضا حصبینی در آن کتاب روایت
 کرده از ابوالحسن علی بن حسن عیاضی که گفت در بغداد بودم پس قافله آمد شد از برای بیرون
 رفتن به من پس راهی کردم که با آنها بروم پس نوشتم و اذن خواستم از حضرت صاحب
 الزمان پس بیرون آمد فرمان آنحضرت که با این قافله بیرون مرو که از برای تو
 خیر نیست در بیرون رفتن با این قافله گفت پس قامت کردم چنانچه امر فرموده بود
 و قافله بیرون رفت پس حنظلۀ بیرون آمد برایشان و مباح کرد آن قافله را گفت نوشتم
 و درخواست خواستم در سوار شدن در کشتی از مجوز پس مرخص نفرمود مرا و کشتیها رفتند
 پس از حال آنها سوال کردم پس بمن خبر دادند که قبیله از هندی که ایشان را بوارح میگویند
 بیرون آمدند برایشان پس یکی از اهل کشتیها سالم نماند پس رفتم بامره و وقت غروب
 داخل شدم و با احدی تکلم نکردم و خود را بکسی شناسان نمودم تا آنکه رسیدم بمسجد یکه
 مقابل خانه آنحضرت بود گفتم نماز میکنم بعد از آنکه از زیارت فارغ شدم که ناگاه دیدم
 خادمی را که می ایستد در بالای سر پستل و جس خواتون که آمد بنزد من و بمن گفت خبر
 پس با و گفتم بکجا و من گفتم گفت بمنزل گفتم شاید تو را بسوی غیر من فرستادند گفت نه مرا

نفرستادند و در بیک توپ کشته من کیستم گفت نو علی بن حسن نیامی پس مرا برد تا آنکه منزل
داد مرا در خانه حسین بن احمد پس دانستم که چه بگویم تا آنکه آورد برای من جمیع آنچه را که
محتاج بودم پس سه روز نشستم انگاه اذن زیارت خواستم از داخل یعنی زیارت عسکری
از داخل خانه زیرا که از بیرون از شباك زیارت میکردند پس رخصت دادند پس در شب
زیارت کردم و مکتوبی را احمد بن اسحق قمی رسید در آن سال که او در حلوان وفات کرد
در دو حاجت پس یکی از آن دو برآورده شد و در حاجت دوم باو گفتند چون بقم رسید
منوبیه بسوی توانچه را که خواسته و حاجت این بود که استعفا کرده بود از عمل زیرا که
پیر شده بود و نمیتواند از عهده عمل بگذرد پس در حلوان وفات کرد و شیخ محمد جوهر طبری
در دلائل خود روایت کرده که احمد بن اسحق قمی وکیل حضرت عسکری بود و چون آنحضرت
وفات کرد مقیم بود در وکالت خود از جانب مولای ماس صاحب الزمان و میرسید باو
توقعات آنحضرت و حمل میشد بسوا و مالها از جمیع نواحی که در آنجا بود مال مولای
ما حجة بن الحسن پس آنها را تسلیم میگرفت تا آنکه رخصت خواست که بقم برود پس اذن
رسید که برود و ذکر فرمود صاحب الزمان که او بقم نمیرسد و اینکه او مریض میشود و
وفات میکند در راه پس مریض شد در حلوان و مرد و در آنجا دفن شد همچنانکه مولای
ما فرموده بود و اقامت فرمود مولای ما بعد از فوت احمد بن اسحق مدتی در سامره نگاه
غائب گردید مجزوات پنجم و نهم روایت کرده از عیسی بن مهمل جوهری که گفت بیرون رفتم
سال دویست و شصت و هشت بطرف مکه برای حج و قصد من مدینه و صاریا بود چون
بصحت رسید نزد ما که حضرت صاحب الزمان از عراق رفته بمدینه و نشسته در قصر
در صاریا در سایه بان که برای آنحضرت است در نزد سایبان بدوش امام حسن و داخل
میشود بر او قومی از خاصه شیعیانش پس بیرون رفتم بعد از آنکه سی حج کرده بودم بقصد
حج درین سال باشتیاق لقای آنحضرت در صاریا پس ناخوش شدم در حالتیکه از فید
بیرون آمدم پس قلم تعلق پیدا کرد بماه و شیر و خرما پس چون وارد مدینه شدم ملاقات
کردم برادران خود را در آنجا پس بشارت دادند مرا بظهور آنحضرت در صاریا پس چون
مشرف شدم بر آن وادی چند بزنگه زیدم که داخل قصر شدند پس ایستادم منتظر
بودم تا آنکه نماز مغرب و عشا را کردم و من دعا و تضرع و مسئلت میکردم که ناگاه
دیدم بدو خادم صد زده بر من که ای عیسی بن مهمل جوهری جلاله پس تکبیر و تهلیل گفتم
و خداوند را ثنا و حمد نمودم چون داخل شدم در صحن قصر جوانه را دیدم در آنجا گذاشته
پس خادم مرا با آنجا برد و بر آنجا خوان نشانید و بمن گفت مولای تو مدینه نماید بخوارانچه را
که در حال مرض خود میل کرده بود و از تو داشتی چون از فید بیرون آمدی پس در نفس خود

گفتم مرا همین برهان بس است و من چگونه بخورم و حال آنکه سید و مولای خود را ندیدم
 پس اواز آمد که بخور ای عیسی مرا خواهی دید پس شستم برمانند و دیدم بر آن ماهی گری بود
 که جوش میخورد و نزد آن خرمانی بود شبیه ترین خرماها بخرماهای ما در جیلان و در نزد
 آن شیر بود پس در نفس خود گفتم من علیم و غذای ماهی و شیر و خرما بمن ضرر میکند
 پس بمن صیغه زد که ای عیسی آیا شک کردی در امر ما پس تو دانای تری با آنچه تو را ضرر یا نفع
 میرساند پس گریتم و از خداوند طلب مرزش کردم و از جمیع آنها خوردم و چون دست خود را
 از آن خوان بر میداشتم جائی دستم ظاهر نبود و یافتن آن غذا را پاکیزه تر طعامی که در دنیا
 خورده بودم پس زیاد از آن خوردم تا آنکه شرم کردم پس مرا اواز داد که حیا مکن ای عیسی که
 اواز طعام جنت است دست مخلوق آن را نساخته پس خوردم پس دیدم نفس خود را که از
 خوردن آن باز نمی ایستد پس گفتم ای مولای من کافیت مرا پس اواز کرد مرا که بیا نزد من
 پس در نزد خود گفتم مولای خود را ملاقات کنم و حال آنکه دست خود را نشستم پس مرا
 اواز کرد که ای عیسی آیا درد است چون است پس دست خود را بوسیدم پس دیدم که از مشک
 و کافور خوشبو تر است پس نزدیک آنحضرت رفتم پس شخصی نمایان شد برای من که چشم
 خیره شد از نور او و ترسیدم بخوینکه گمان کردم عظم زائل شده پس فرمود ای عیسی نبود
 برای شما ها که مرا ببینید اگر نبودند تکذیب کنندگان که میگویند کجاست او کی بوده
 کجا متولد شد کی او را دید و چه بیرون آمد از جانب او بوی شما و بچه خبر داده شما را
 و چه معجزه شما را نشان داده آگاه باش قسم بخدا که دفع کردند میرالمومنین را با آنچه دیدند
 از آنحضرت و مقدم داشتند بر او و حمله کردند و او را کشتند و همچنین کردند با اجداد من
 و تصدیق نکردند ایشان را و نسبت دادند ایشان را بسحر و کهنات و خدش جنت تا آنکه
 فرمود ای عیسی خبر ده دوستان ما را با آنچه دیدی و حذر کن از اینکه خبر دهی دشمنان ما را
 پس سلب شوا از تو نعمت پس گفتم ای مولای من دعا کن برای من بثبتا پس فرمود اگر خداوند
 ترا ثابت نمیکرد بود مرا نمیدید پس بروی خود بار شد و هدایت پس بیرون آمدم و
 از همه مردم بیشتر حمد و شکر بخدا میکردم معجزه ششم در کتاب ثاقب المناقب روایت
 کرده از ابی محمد احمد بن حسن بن احمد کاتب گفت در مدینه بودم در آنسال که وفات کرد
 در آن شیخ علی بن محمد سمیری پس حاضر شدم نزد او قبل از فوت او و بچند روز پس بیرون
 آمد بسوا و از صاحب الزمان توقیعی که نسخه آن این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن
 محمد سمیری خداوند بزرگ کند اجر تو را و اجر برادران تو را در تو زیرا که تو وفات خواهی کرد
 تا شش روز دیگر و جمع کن امر خود را و وصیت مکن با احدی که بنشیند بجای تو بعد از وفات
 تو پس بدوستی که واقع شد غیبت غامقه و ظهور نیست مگر باذن خدا تعالی و این بعد از

طوال هرات و قسارت و لنها و پر شدن زمین است از ظلم و جور و زور است که می آیند
مقتدر نفرار کنایه که دعوائه مشاهده می کنند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی و
و کاذب و افترا کننده است **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** گفت نسخه کردیم
این توقیعی را و بیرون رفتیم از زندان و چون بدو ششم شد بر کشتیم بزرگوار و او در حال
حضار بود و با او گفتند وصی تو کیست بعد از تو پس گفت از برای خداوند مریت که
آن را با آخر میرساند و وفات کرد رحمه الله و این آخر کلام او بود

معجزه هفتم نیز در آن کتاب روایت کرده از احمد بن فارس ادیب که گفت شنیدم در
بعد از حکایتی که حکایت کردم آن را برای بعضی از برادران خود چنانچه شنیده بودم
پس سوال کرد از من که آن را بخط خود بنویسم و نتوانستم او را مخالفت کنم و آن چنان
است که در همان طائفه هستند که ایشان را بنی راشد میگویند و همه ایشان شیعه
و مذهب ایشان مذهب اهل مامت است پس سوال کردم از ایشان از سبب شیعه
شدن ایشان در میان اهل همدان پس شیخی از ایشان که در او آثار صلاح بود و هیئت
نکوئی داشت گفت که سبب آن اینست که جد ما که ما نسبت با و داریم حج رفت و چون از
حج فارغ شد و چند منزل از بادیه را طی کرد گفت پس میل کردم که فرود آییم و قدر پیاده
راه دوم پس رفتم تا آنکه خسته شدم پس ایستادم و گفتم اندک میخوابم چون قافله آمد
بر میخیزم گفت پس بیدار شدم مگر بجز ارباب و کبی را ندیدم پس وحشت کردم و نه
راه را دیدم و نه اثر قافله را پس توکل کردم بر خداوند و گفتم متوجه بیستم بمقام
خود و قدر راه رفتم پس رسیدم بر زمین سبز و از باطراوتی که گویا قریب العهد بوده
باران پس دیدم خاک آن زمین را که پاکیزه ترین خاکها است و نگاه کردم در وسط آن
زمین بقصری که لمعان داشت مانند شمشیر پس گفتم کاش میدانستم این قصر را که
هرگز ندیده و نشنیده بودم پس بمقام آن رفتم چون بدر قصر رسیدم در خادمی
که جامه ها سفید داشتند پس سلام کردم بر ایشان پس نکو جواب دادند و گفتند
که بتو خیر رسید و یکی از آنها برخاست و رفت و قدری نگذشت که بیرون آمد و
برخیز داخل شو پس برخاستم و داخل قصری شدم که بنحوی ان ندیده بودم و نه بفسیاء
او پس خادم پیش افتاد و پرده که بر در خانه او بخت بود بلند نمود نگاه بمن گفت داخل
شو پس داخل خانه شدم پس جوانی را دیدم که در وسط خانه نشسته بود و از بالای
او از سقف شمشیر طولانی معلق است که نزدیک بود نه شمشیر بر او برسد و گویا آن
جوان ماه است که میدرخشد در تاریکی پس سلام کردم بر او و سلام داد با لطف
کلام و احسن و انگاه فرمود ایامیدان من کیستم گفتم نه فرمود منم قاتل محمد منم آنکه

ظهور میکنم در آخر الزمان باین شمیر و اشاره که بآن پس بر میکنم زمین را و در آن
 چنانچه پر شده از جور پس من بروا قدام و صورت بجا که مایلیدم فرمود مکن و سر بلند کن
 تو فلان از شهریکه در جیل است که آن را همدان میگویند گفتم راست فرمودی ای مولای
 من فرمود یا بخواهی برگردی بسوی بلد خود گفتم بلی ای مولای من و بشارت هم ایشان را
 بآنچه خداوند لطف فرمود بمن پس مرا بخادی اشاره کرد و دست مرا گرفت و رکعت برپا داد
 و مرا بیرون برد و چند گامی رفت پس نگاه کردم بدرختان و منارها و منارها را گفتم
 این بلد را میشناسی گفتم در نزدیکی بلد ما بلد است که آن را اسد آباد میگویند و شبیه
 بآنست گفتم این اسد آباد است برو بلا مت پس ملتفت شدم او را ندیدم رویدم در
 کعبه چهل یا پنجاه اشرفی است پس وارد همدان شدم و اهل خود را جمع کردم و ایشان را
 بشارت دادم بآنچه خداوند برای من میسر فرمود و پیوسته در خبر میدادم تا ازان اشرفی
 چیزی در میان ما باقی ماند بود والسلام معجزه هشتم نیز بدان کتاب درایت که تاز
 علی بن سنان موصلی از پدرش که گفت چون حضرت امام حسن عسکری و وفات کرد وارد
 شد از قم و بلاد جیل جماعتی با موالیکه میآمدند حسب رسم را ایشان را خبر نمود از وفات
 آنحضرت پس چون رسیدند ازان بزرگوار بآنها گفتند که وفات کرده آنها گفتند پس بعد
 از او کیست مردم گفتند جعفر برادرش و جعفر هم در شهر نبود پس آن قوم نایکد با و مشورت
 کردند و گفتند برویم و این اموال را برگردانیم بمساربانان پس محمد بن جعفر حیرت منی
 گفت تا ممل کنید تا این مرد یعنی جعفر برگردد و در امر او درست نفیض کنیم گفت چون
 برگشت داخل شدند برا و وسلام کردند و گفتند ای سید ما ما از اهل قم هستیم و ما
 است جماعتی از شیعه و ما حبل میگردیم برای مولای خود حضرت عسکری و اموال پس
 گفت کجا است آن ما آنها گفتند با ما است گفت حل نمایند آنها را بنزد من گفتند برای
 این اموال جزا است که راه بآنت یعنی یک راهی از برای این ما اهل بیت است که باید این
 اموال را ازان راه بیوی جعفر گفت آن راه چیست گفتند این اموال جمع میشود و از آن
 شیعه و از هر کس درین اموال یک دینار و دو دینار و زیاد و کم هست آنرا جمع میکنند
 آن را در کیسه و سران مهر میکنند و ما هر وقت که ما آنها را میآوریم مولای ما را
 عسکری میفرمود که همه مال فلان مقدار است از فلان این مقدار و از فلان این مقدار
 و از نزد فلان آنقدر تا آنکه تمام نامهای مردم را میفرمود و بیان میکرد که بر نفس
 چیست جعفر گفت دروغ میگویند و بر باد دهمی بنزدیک خبری را که نمیکرد این علم
 غیب است پس آن قوم چون این سخن شنیدند جعفر به منی کار کرد تا پس آنست
 مال را برپا داشت و فرمود که هر کس که مال را از فلان و فلان بیاورد و من آنرا

بودیم از مولای خود مان حسن عسکری و اگر تو ما می آن مالها را برای ما و صف کن و گرنه به
صاحبانش بر میگردد اینم و هر چه میخواهند در آن مالها میکنند گفت پس جعفر رفت نزد
خلیفه و از دست ایشان شکایت کرد و چون در نزد خلیفه حاضر شدند خلیفه بآنها
گفت این اموال را بدیدید بجهت گفتند خداوند خلیفه را سلامت کند ما جماعه فرمودیم
و وکیل از باب این اموال و اینها از جماعتی است و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر بعد از
دلائلی که جاری شد بود در بین ما و حضرت عسکری خلیفه گفت چه بود آن دلائلی که بنا
حضرت عسکری بود ایشان گفتند که وصف میکرد برای ما اشرافها را و صاحبان آن را
و اموال را و مقدار آن را و چون چنین میکرد مالها را با و تسلیم میکردیم و چند مرتبه بر
او وارد شدیم و این بود علامت ما با او و حال وفات کرده پس گران مرد صاحب این امر
است پس بپادار برای ما آنچه را که بپای داشت برای ما برادر او و الا مال را بر میگردد
بصاحبانش که آن را فرستادند بتوسط ما جعفر گفت اینها دروغ میگویند و این علم غیب
است پس خلیفه گفت این قوم راست میگویند پس جعفر مبتهوت شد و جواب نیافت پس
آن جماعت گفتند که خلیفه بر ما احسان کند و فرمان دهد بکسیکه ما را بدرقه کند تا
ازین بلد بیرون رویم پس بنقیبی امر کرد که ایشان را بیرون کند و چون از بلد بیرون رفتند
پسری بنزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در هیئت گویا که خادم است پس ایشان را
آورداد که ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان اجابت کنید مولای خود را پس
با و گفتند تو مولای ما ئی گفت معاذ الله من بند مولای شما یم پس بروید بنزد آنحضرت
گفت پس با و رفتیم تا آنکه داخل شد خانه مولای ما امام حسن پس دیدیم فرزند او قائم را
بر سر پری نشسته که گویا پاره ماه است و بر بدن مبارك او جامه سبزی بود پس سلام
کردیم بر آنحضرت و سلام ما را رد فرمود نگاه فرمود همه مال فلان قدر است و ما را
چنین است و پیوسته وصف میکرد تا آنکه جمیع مال را وصف کرد و جایهای ما را و
سوار ما را و آنچه با ما بود از چهار پایان پس فادیم بسجده برای خداوند و زمین را در
پیش روی او بوسیدیم نگاه سوال کردیم از هر چه میخواستیم پس جواب داد و ما را حل
کردیم بسوی آنحضرت و ما را امر فرمود که دیگر چیزی بسوی ما مره حل نکنیم و اینکه برای
ما شخصی در بغداد تعیین فرماید که اموال را بنزد او حمل کنیم و از او توثیقات بپرسد
گفت پس از نزد آنحضرت مراجعت کردیم و عطا فرمود به محمد بن جعفر حمیری ثقی مقداری
از خنوط و کفن و با و فرمود خداوند بزرگ کند اجرت را در نفس تو را وی گفت چون محمد
بن جعفر بعقب همدان رسید تب کرد و وفات نمود و بعد از آن اموال حمل میشد بغداد
نزد دو نفر وکیل آنحضرت و بیرون میآمد از نزد ایشان توثیقات

معجزه نهم و نیز روایت کرده در آن کتاب از حسن بن وجنا گفت من در سجده بودم و دست
 ناودان مکه در حج پنجاه و چهارم بعد از نماز عشا و من تضرع میکردم در دعا که دیدم کبشی مرا
 میدهد پس فرمود ای حسن بن وجنا گفت پس برخاستم و دیدم کبش را زود چهره لاغر اندام
 است که گمان کردم چهل ساله و زیاده است پس در پیش روی من برافشاد و من سوال نکردم
 او را از چیزی تا آنکه آمد در خانه خدیجه و در آنجا اطاعت بود که در وسط آن دیوار بود و در
 پله ها می بود که از آنجا بالا می رفتند پس آن کبش را بالا رفت و از وی آمد که ای حسن بالا
 بیا پس بالا رفتم و ایستادم در نزد در پیش حضرت صاحب الزمان را دیدم و فرمود ای حسن
 آیا پنداشته که تو بر ما محفی بودی و الله هیچ وقتی در حج خود نبود مگر آنکه من با تو بودم
 پس سخت بیهوش شدم و بروا افتادم پس برخاستم پس فرمود بمن ای حسن ملازم باش در
 مدینه خانه جعفر بن محمد یعنی حضرت صادق را و تو را مهموم نکند طعام تو و نه آب تو و نه
 آنچه بآن محتاج هستی از لباس انگاه دقری بمن عطا فرمود که در آن بود دعا و فرج و صلوات
 بر آنحضرت و فرمود باین دعا پس دعا بخوان پس چنین صلوات بفرست بر من و نه آن را
 مگر اولیای من پس بد رستیکه خداوند تو را توفیق عطا میفرماید پس گفتم ای مولای من
 ترا بعد از این میخواهم دید فرمود ای حسن اگر خداوند بخواهد حسن گفت پس از حج برگشتم
 ملازم شدم خانه جعفر بن محمد علیه السلام را و من بیرون میرفتم از آن خانه و بر نمیگشتم
 بسوی آن مگر بجهت سه حاجت از برای تجدید وضو یا از برای خوابیدن یا از برای افطار
 کردن پس هر زمانیکه داخل میشدم بخانه خود وقت افطار کوزه خود را پر از آب میدیدم
 و بر بالای آن گرده نانی و بر بالای آن نان آنچه که آن روز تقسم میل کرده بود بآن پس آنرا
 میخوردم و مرا کافی بود و لباس زمستان و لباس تابستان در وقت تابستان
 و من آب بخانه میبردم در روز و در خانه میباشیدم و کوزه را خالی می گذاشتم و طعام میآورد
 و مرا حاجتی بآن نبود پس میگرفتم و آن را تصدق میکردم بجهت آنکه آگاه نباشد بر آن
 مطلب کبشی که با من بود معجزه دهم عمار الدین جعفر بن محمد در کتاب ثاقب المناقب
 روایت کرده از ابوالعباس کوفی که گفت مردی مالی را حمل کرد که آن را برساند بمحضرت قائم
 و دوست داشت که واقف شود بر معجزه آن بزرگوار پس توفیق از آنحضرت بیرون آمد که
 اگر طلب کنی رشد را ارشاد خواهی یافت و اگر جستجو کنی میابی میگوید مولای تو که حمل
 کن مال را آن مرد گفت پس بیرون آمدم از آنجا بآمن بود یعنی از مال آنحضرت نش
 اثری نکشیده و باقی را حمل کردم پس توفیق صدق شد که ای فلان وزن کن آن نش را
 که بیرون آوردی بدون وزن و وزن آن نش مثقال و پنج دانگ و حبه و نصف
 حبه است آن مرد گفت پس وزن کردم سه مثقال و پنج دانگ و حبه و نصف حبه است که فرمود

معجزه یازدهم سعید بن هبه الله راوندی در کتاب خواجه روایت کرده از محمد بن یوسف
که گفت وقتی که من از عراق برگشتم در شهر مرو و نزد ما مردی بود که او را محمد بن حصین
کاتب گفته میشد و بازه اموال برای صاحب الامر جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از
من پرسید نگاه دلا بلی را که در خصوص آنحضرت دیده بودم با و خبر دادم آنگاه گفت که نزد
من برای صاحب این دین مال است زای توحیث وجه باید کرد گفتم آن را نزد خاجره
نائب آنحضرت است بفرست او گفت ایا بزرگتر از خاجره کسی هست گفتم بلی شیخ ابی القاسم
است گفت اگر روز قیامت خداوند در این باب از من سؤال نماید ایا بگویم که این مرد مرا
بآن واداشت گفتم بلی بگو و او از نزد من بیرون رفت و بعد از چند سال با و ملاقات نمودم
بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم در حالیکه اموال با من بود برای
صاحب الامر و نور از قصه خودم خبر میدهم بدوستیکه دویست دینار از عابد بن علی
فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب دین هم این را نوشتم و مسئلت دعا از آن
حضرت نمودم آنگاه مطابق فرستاده من جواب در آمد و علاوه بر آن نوشته بود که مرا
در ذمه تو هزار دینار بود دویست دینار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال ذمه خود نسبت
بیا آن شک نمودی آنچه که نوشته بود مطابق واقع بود که اگر اراده معامله داشته
باشی یعنی اگر میخواهی که وجوهات بدی به ابوالحسن اسدی که در شهری است تسلیم
کن آنگاه من گفتم که ایا نوشته او را مطابق واقع یافتی گفت بلی دویست دینار فرستادم
و زیاده از آن نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم و خداوند بسبب نوشته آنحضرت این
شک را از من زایل گردانید راوی گوید دو روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات خاجره رسید
و آنگاه نزد آن مرد رفتم و آن را با و خبر دادم و او از شنیدن این خبر اندوهناک گردید گفتم
غمگین مباش زیرا که تویی معجزه برای تو ظاهر کرده معجزه اول علم آنحضرت بآن شک تو
و بقدر اموال که در ذمه تو بود و دوم امر کردن آنحضرت بمعامله نمودن با اسد زیرا که
مرک خاجره میدانست و از این جهت ترا بمعامله کردن با اسدی امر فرموده

معجزه دوازدهم بنی رذان کتاب از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت زنی از اهل دیور
بی من فرستاد بنزد او رفتم بمن گفت یا بن ابی روح در سمت مادر دین و ودع از هر حکمی
من میخواهم که امانتی بتو بسپارم تا اینکه آن را بصاحبش برسانم گفتم انشاء الله میکنم
که اینها را که در دین کیسه مهر کرده شد است در اهند آن را و امکان و نگاه می بانهامکن
تا اینکه آنها را برسانم بکسیکه ترا خبر دهد از چیزیکه در آن کیسه است و این گوشواره من
است قیمتش ده دینار است و در آن سه عدد مروارید است قیمت آنها هم مساوی ده
دینار است مرا بصاحب الزمان حاجتی هست میخواهم که از آن حاجت پیش از آنکه از او

برگشتم انگاه که بنزد من آمد و گفت که عم تو وفات نمود و اصل و عیالش میخواهند که بنزد
ایشان برگردی و رفتی و ناگاه دیدم که عم من وفات یافته و از او سه هزار درهم میراث
رسید معجزه سیزدهم در کتاب نجوم روایت کرده از احمد دینوری که گفت بغرم حج از
اردبیل بدینور برگشتم در وقتیکه یکسال یا دو سال زوفات امام حسن کرم الله وجهه گذشته بود
و خلائق در خصوص امام در حیرت بودند انگاه اهل دینور بسبب ورود من شاد شدند و
شیعیان نزد من جمع شدند و گفتند که نزد ما از مال امام شانزده هزار دینار فراهم آمده و
احتیاج داریم مائیکه آنها را با تو برداریم تا اینکه بهر طریق که لازم است توانها را رد نمائ
و گوید که گفتم ای قوم ایام ایام حیرت است و در خانه کسی را نمی شناسم ایشان گفتند ما
ترا برگزیدیم برای اینکه این اموال را برداری و بجایش برسانی زیرا که کریم و ثقة بود
ترا شناخته ایم و کار می بکن که آنها را بدون حجت و برهان از دست ندهی او گوید که
این مال را برداشتم و رفتم و قتیکه بقریه رسیدم در وقتیکه احمد بن حسن انجا
بود انگاه نزد او رفتم و سلام کردم و قتیکه مرادید خوشحال گردید بعد از آن هزار دینار
در توی کیسه و چند بوقچه پارچه الوان که محکم بسته شده بودند بطرزی که ندانستم
که در توی آنها چه هست بر من تسلیم نمود بعد از آن گفت که اینها را با خود بردار و از
دست مده مگر با حجت و برهان و من آن کیسه و بوقچه ها را برداشتم و قتیکه ببغداد
وارد گردیدم و تفتیش از حال کسیکه نیابت داشته باشد شغل دیگر نداشتم تا اینکه
میگوید بمن گفتند اگر میخواهی که این مال بکسی برسد که رسیدن آن لازم است ببر
بنامه و فلان بن فلان وکیل حضرت قائم را بپرس و خانه امام محمد تقی الان معمور
است مطلب خود را در انجا مینویس میگوید پس رفتم بنامه و بنجانه او و وکیل را پرسیدم
دربان گفت که او در خانه مشغول کار است حالا بیرون میآید پس در در خانه انتظار
اورا کشیدم ناگاه بعد از ساعتی بیرون آمد و سلام کردم دست مرا گرفت بنجانه خود برد
و از حال من پرسید گفتم تازه اموال از ناحیه جبل یعنی اذربایجان آورده ام باید که
انها را با حجت و برهان رد کنم گفت بلی بعد از آن طعامی حاضر نمود گفت بخور و استراحت
بکن که مشقت بنورسیده و یک ساعت بنماز مغرب مانده هر چه مطلب تو باشد میآور
پس آرام گرفتم نا اینکه قدر گذشت انگاه آن مرد بنزد من آمد و رقعۀ پیچیده با او بود
و در آن نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده
هزار دینار در کیسه هائیکه صفت آنها چنین و چنان است از آنها یکی از فلان بن
فلان است و فلان قدر دینار است در کیسه فلان کس فلان است تا اینکه
لیسه ها را شمرد و کیسه فلان بن فلان ذراع شانزده دینار است و بعد از آن باز

نموده بود که از قرینه پسین از فرزند احمد بن حسن دانسته بر در صورت کینه آورده که در
 آن هزار دینار است با فلان قدر بوفچه پارچه آنها فلان و فلان پارچه اند و رنگهای
 آنها فلان و فلان رنگ است تا اینکه همه آنها را با نوع و رنگ بیان نموده بود و قتیکه
 اینها را مشاهده نمودم حمد خداوند را بجا آوردم و با و شکر کردم در مقابل چیزیکه بآن بمن
 منت گذاشت که شک را از دل زایل گردانید و بدان رفته مرا مامور نموده بود که همه
 آن اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابا جعفر عمری امر میکند پس ببغداد برگشتم و نزد ابا
 عمری رفتم و قتیکه ابا جعفر نائب حضرت صاحب الامر در گفتگو بودیم که چطور رفتم و
 چگونه آمدم ناگاه رفته پیچیده که بمن رسید بود و بدان رفته پیچیده کیسه و پارچه ها را
 ذکر نموده بود ابا جعفر با ما مود فرموده بود که همه آنها را بمحمد بن احمد قتی تسلیم نماید نگاه
 ابا جعفر لباس خود پوشید و بمن گفت که همه اموال را بردار تا بمنزل محمد بن احمد قتی بری
 من آنها را برداشتم بمنزل او بردم ابا جعفر همه آنها را با و تسلیم نمود بعد ازان هیچ رفتم
 و قتیکه بدینور برگشتم مردم بنزد من جمع شدند انگاه رفته را که وکیل مولای صاحب
 الامر بمن داده بود آورد و برایشان خواندم و قتیکه ذکر کینه که باسم ذراع بودند
 کردید انگاه ذراع افتاد غش نمود در محال با و مشغول شدیم تا اینکه بهوش آمد و خداوند
 سجده شکر نمود و گفت حمد مر خدا را سرزد که بهیلایت کردن او ما را منت گذاشت لحال
 دانستم که روی زمین از حجت خاله غیباً شد بخدا سوگند یاد میکنم هر سینه این کیسه را
 این ذراع بمن داد واحد سوای خداوند بران مطلع نگردد پس از آنجا رفتم بعد ازان
 بایه الحسن مادران مالکات نمودم و آن خبر را با و گفتم و رفته با و خواندم گفت سبحان
 اگر بد چیزی شک بکنی شک در این ممکن که خدا روی زمین را از حجت خود خاله نمیکند
 معجزه چهاردهم شیخ کلینی در کافه و مفید در ارشاد و شیخ طوسی در غیبت خود به
 اسناد معتبره خودشان روایت کرده اند از پدر غلام احمد بن الحسن گفت وارد جبل
 شدیم یعنی از دیاباجان و من قائل با ما مت نبودم و ایشان را جمعه دوست میداشتم تا
 اینکه برید بن عبدالله مرد و او از دوستان حضرت امام عسکری بود از جبل و ولایت
 از کونکین که اسم بزرگ و حکمران آن بلاد بود پس وصیت نمود بمن که بدهم اسب تار
 که داشت باشم و بگردانم و صاحب الزمان علیه السلام پس رسیدم که اگر این
 کار را بکنم برسد بر من از اتبای از کونکین پس آن اسب و نمشیر و کمر بند را قفتم کردم
 بمفصد اشرفی بر ذمه خود که آنها را بداشت تسلیم از کونکین بکنم پس از جانب حضرت
 صاحب الزمان توفیق مبارک وارد شد بر من از عراق که بفرست بسوی ما مفصد اشرفی
 قیمت اسب و نمشیر و کمر بند را و من قسم بخدا و ند که با خدا نگفته بودم پس آن را فرستاد

تمام شد و این قضیه را نیز بنوع دیگر در کتابهای دیگر نقل کرده و حاصل همه آنها
اطلاع حضرت صاحب الزمان بستر باطنی و امری واقعی آن شخص که اسب و شمشیر کند
در بین خود و خداوند عالم قیامت کرده بود و بر ذمه خود گرفته پس امرهای یون از جانب صاحب
الامر صادر شد و آنرا از او طلب کرد بدون اطلاع احدی بران
معجزه پانزدهم محمد بن جریر طبری روایت نموده در کتاب معجزات خود از قاسم بن علا
گفت که بصاحب الزمان سه طغریه کتب در خصوص سه حاجت خود نوشتم و به
آنحضرت اعلام نمودم که من مردی هستم که بکسر سن و پستی رسیده و مرا اولادی نیست
انگاه از حاجتهای من جواب داد و در خصوص اولاد جوابی فرمود پس در مرتبه چهارم مکتوب
نوشتم و خواهرش کردم که از خداوند درخواست کند تا اینکه برای من ولدی روزگردد
انگاه بمن جواب داده و حاجتهای مرا نوشته و نوشته است که خدا یا او را روزی گردان
ولدی را که او بسبب آن ولد شاد گردد و این حمل را که زن او دارد بگردان ولد ذکور پس
مکتوب بمن رسید در حالی که من نمیدانستم که کثیر مردا حلی است انگاه داخل خانه شدم
و این را از جاریه خود پرسیدم بمن خبر داد که علی که بسبب آن نمیزایدم حالا رفع شده
و مدتی بعد از آن پسری برای من از آن کثیر متولد شد مؤلف میگوید مجرد دعا کردن ایام
و یا شخص صالح برای فرزند از جهت کثرت متولد شدن ولد بعد از آن دعا هر چند یکبار
است و اختصاص معجزه امام ندارد و لکن خبر دادن آنحضرت بعد از دعای ولد درین حد
برای آنکه این حمل که زن آن شخص دارد پیوسته است بدون آنکه آن مرد بداند که زانش حمل دارد
یا نه و برای آنکه خداوند برای آن شخص ولد ذکور عطا فرماید و درین زودی و بعد
ازین هم موافق خبر و دعای آنحضرت ولد ذکور برای او روزی شود پس البته این معجزه
است و بلکه دو معجزه است یکی خبر دادن از حمل زن و یکی ذکور بودن آن ولد که خبر داد بود
معجزه شانزدهم شیخ فضل احمد بن علی نجاشی در کتاب رجال خود نقل کرده و از عدول و
مؤلفین روایت نموده که شیخ علی بن حسین بن بابویه قمی اهل الله مقامه پدید برزگوار
شیخ صدوق رحمه الله علیه بآب القاسم حسین بن روح وکیل حضرت صاحب الزمان
ملاقات نمود و چند مسئله از او پرسید و بعد ازین بنو مسلم علی بن جعفر بن اسو مکتوب
بمحسن بن روح نوشت و در آن مکتوب خواهرش کرد که رفته اند که در آن خواهرش اولاد
کرده بود بمحمدت حضرت قائم برساند پس حضرت قائم توفیق فرمود در جواب آن رفته که
مطلب ترا از خداوند عالم سوال کردیم و برودی و بر سر صاحب خبری برای تو متولد
میشود و بعد از رسیدن توفیق شریف ابو جعفر محمد صدوق و ابو عبد الله حسین برادر
صدوق متولد شدند او کنیزی که داشت و حسین بن عبد الله عیسی که از شیخ ابو جعفر

صدوق شنید که می‌گفت من بسبب غایب امان زمان صاحب الامر متولد شدم و با
این فخر میکنم و شکر می‌نمایم مؤمن گوید صاحب خبر بودن مرحوم صدوق بر تمامی اهل
اسلام و بلکه بعلما و سادات و شیخ است و معجزه بودن بن حدیث از چند جبهه معلوم
است یک بودن اولاد از برای پدر صدوق بدعا آنحضرت و یکی خبر دادن آن بزرگوار از
برای او بد و پس پیش از وجود ایشان و یکی خبر دادن آنحضرت بصاحب خبر بودن آن دو
پسر و همچنان شد معجزه هفتم در کتاب ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی
بن محمد روایت کرده که گفت خبر داد بمن بعضی از اصحاب ما که مرا مولودی متولد گردیده
آنکاه مکتوب نوشته و در آن مکتوب در خصوص ختنه او در روز هفتم ولادت آن از حضرت
صاحب الامر اذن طلبیدم در جواب آن رسید که مکن بعد از آن در روز هفتم و یا هشتم آن
مولود وفات کرد و بعد از آن وفات او را نوشتم در جوابش رسید که بزودی تو را و نفری
متولد میشود که بعد از وفات تو خلف و جانشین تو خواهند شد اول ایشان را احمد نام
کن و دوم را جعفر پس بعد از چند آن دو پسر متولد شدند چنانچه آنحضرت نوشته بود
و بعد از آن برای حج آماده شدم و مردم را وداع کردم میخواستیم که بیرون برس ناگاهان توفیق
آنحضرت رسید که ما این سفر را ناخوش میداریم امر با تو است و مختاریم و من از این خبر
دلشک شدم و در جواب آنحضرت نوشتم که اطاعت کردم مگر اینکه بسبب ازماندنم از حج
غنائک هستم بعد از آن توفیق رسید که دلشک مباش زیرا که سال آینده حج خواهی کرد
انشاء الله پس سال آینده نوشتم و اذن طلبیدم در جواب اذن درآمد پس نوشتم با محمد بن
عباس هم کجاوه شدم زیرا که با امانت و دیانت او وثوق دارم پس توفیق رسید که چه خوب
هم کجاوه است اسب و اگر باید کسی دیگر را در عوض او اختیار مکن پس بعد از چند روز اسب
ناکشان رسید و با و هم کجاوه شدم معجزه هجدهم در کافیه از علی بن محمد و او از سعید
بن عبدالله روایت کرده گفت که حسن بن نصر را به صدام و جاجعی بعد از وفات حضرت
عسکری در خصوص امور بیکه در دست و کلاه آنحضرت بود گفتگو نمودند و اراده کردند چنانچه
این امر را تفحص نمایند آنکاه حسن بن نصر بنزدای صدام آمد و گفت من اراده حج دارم ای
صدام گفت آن را امسال تا آخر کن حسن گفت ناچارم باید بروم زیرا که خواب دیدم و وحشت
کردم از جهنم تا آخر آن پس باره اموال خود را بحضرت صاحب الامر وصیت نمود و
احمد بن حماد را وصی خود قرار داد و با و امر نمود که چیزی از دست خود ندهد مگر بعد
از حضور آنحضرت صاحب الامر پس حسن حرکت کرد و ارد بغداد شد و خودش گفت که
خانه کرایه کردم و در آنجا منزل نمودم در آنحال بعضی از وکیلان آنحضرت قدری پارچه
و قدزدنیار می‌آورد و نزد من گذاشت گفتم اینها چه باشد گفت چیزی است که میدانی

و بعد از یک دیگر از و کجا، مثل آن مانی را آورد و بعد از و هم دیگر آورد تا اینکه مال
زیادی در منزل من جمع شد و بدینینها احمد بن اسحق هر چه در نزد او بود بنزد من آورد و
من در آن حال تعجب نموده و در خصوص این اموال تفکر میکردم پس ناگاه توفیق از حضرت
صاحب الامر بمن رسید که وقتی که از روز فلان قدر گذشت همه آن اموال را بردارند
من از پس من کوچ کردم و همه آن اموال را برداشتم و در راه نیز شصت نفر قطاء طریق و
راهنم بودند و از ایشان بحدیثی که گذشتم تا اینکه بنامه رسیدم و در جائی فرود آمدم
پس در آن حال توفیقی رسید که هر چه با تو هست بردار و بیار تا آنجا که همه اینها را در توئی
سکه دو نفر حال گذاشته و قتی که بدو رسید غلامی سیاهی دیدم او گفت تو حسن
نضره گفت بلی گفت داخل خانه شود داخل صحن شدم و از آنجا داخل خانه شدم و در آنجا خالی
کردم و حمالها رفتند پس ناگاه در میان خانه پرده بنظر رسید پس آن صدا کرده
شدم یا حسن بن نضر حد حد و نذر بکن در عوض چیزی که بآن بر تو منت گذاشت و
شک را بدل خود رده نده زیرا که شیطان دوست میدارد که تو شک نکنی پس دو
پارچه کفن از پس پرده بیرون نمود و بمن فرمود که اینها را بردار که بزودی باینها
محتاج خواهی شد پس اینها را گرفتم و از آنجا بیرون آمدم و سعید بن عبد الله که راوی
است گفت که حسن بن نضر از آن سفر برگشت در ماه رمضان وفات کرد و با آن دو
پارچه کفن کرده شد مؤلف گوید درین حدیث چند معجزه است و با تفسیر ماوم
مثل آوردن و کلا اموال آنحضرت را بنزد این شخص و حال آنکه او وکیل نبود و مثل
وارد شدن توفیق آنحضرت بر او ناگهان و امر کردن بر او که آن اموال را بردار و بنزد ما
بیاورد و مثل رسیدن توفیق دیگر برای او بجز رسیدن او بنامه و مثل شناختن سلام
آنحضرت این شخص را بجز دیدن و بلکه سالم بودن او از راهزنان و مثل کفن دادن
برای او و خبر دادن از مرگ او بزودی و جهت همه اینها هدایت یافتن این شخص است
و زائل شدن شک او است و یقین کردن او هست با امامت حضرت صاحب الامر علیه
السلام چنانکه خودش فرمود معجزه نوزدهم شیخ طوسی در غیبت خود روایت
کرده از شیخ مفید و او از محمد بن احمد صفوانی که گفت من در شهر ران بودم از بلاد
آذربایجان در نزد قاسم بن نثار و او حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری
در یافته بود و بعد از حضرت عسکری توفیقات صاحب الامر بواسطه محمد بن عثمان و بعد
از او بواسطه حسین بن روح همه اوقات را میسرید و قطع نمیداد تا آنجا که شصت و دو ماه
توفیق آنحضرت از او قطع شد و قاسم بن نثار ازین جهت ترسید و از شهر پنهان شد و بعد
از آن در وقتیکه ما نزد او بودیم و تمام معجزه را دیدیم ناگاه در میان خود حال داخل شد و باو

گفت که قاصد در صورت قاصد فداي غرق است وارد کردید و در آن حال قاصد از شنیدن
این خبر شاد گردید و در و بخت قبله گردانید و سجده شکر نمود پس قاصد وارد منزل او
شد و در دوش او خرجنی بود و قتیکه قاصد او را دید ز جایش برخاست باو معافه
نمود و او را در پیش خود نشاند بعد از آن طعام خوردیم و آن مرد برخاست و مکتوب پیچید
که از نیم ورق بدیتر بود و راورد و بقا سم را در آن رکفت و بوسید و بکاتب خود داد
ابو عبد الله آن را از او گرفت و مهرش را برداشت و خواند و تا اینکه قاصد خبر غم انگیزی
از آن مکتوب فهمید و گفت یا ابا عبد الله خبر باشد گفت خیر است قاصد گفت خیر باد ترا
ایا در خصوص من چیزی در امد ابو عبد الله گفت اگر ناخوشی نداری پنهان نمیدارم
قاصد گفت آن چیست گفت خبر فوت تو است چهل روز بعد از رسیدن مکتوب باینجا
وفات خواهی یافت و هفت بار چه گفتن برای تو فرستاده شد از جانب حضرت قاصد
قاصد گفت که مرگ را ناسلامتی دیم قبول نمود ابو عبد الله گفت با سلام دینت قبول
میکنی انگاه قاصد خندید و گفت بعد از این اردوی زندگی ندارم در آن حال آن مرد قاصد
خاست به طاقه پارچه بمپی و عمامه و دو طاقه پارچه دیگر دستمال از خرجینش در آورد
بقا سم تسلیم نمود و در نزد وی پیراهنی هم بود که آن را حضرت امام رضا باو خاست داد
بود و قاصد دوستی داشت که عبد الرحمن بن محمد مستیزی میگفتند و او از دوستان اهل
بیت نبود و در آن زمان همان عبد الرحمن بآنجا امد بود قاصد در آن حال بد و نفرشیخ از
اهل همان بلد گفت که این مکتوب را بعد از رحلت بخوانید بلکه او هدایت بیابد زیرا که
هدایت یافتن او را دوست میدارم که خداوند عالم بسب خواندن این مکتوب او را
هدایت کند پس ایشان باو گفتند این مکتوب در حوصله شیعه نمیکند و چگونه میشود
که دل عبد الرحمن کجایشان داشته باشد قاصد گفت بجهت میل من به هدایت او این
مکتوب بر او خوانده شود و بعد از آن چون سیزدهم ماه رجب رسید عبد الرحمن در امد
و بعد از سلام آن مکتوب را قاصد راورد باو گفت که این را بخوان و در پیش خود تا مل
تفکر بکن عبد الرحمن آن را خواند و قتیکه بمجر مرگ قاصد رسید مکتوب را انداخت و بقا
گفت تقوای خدا را پیش گیر و از غضب او بپرهیز تو مردی که در تدبیر بر دیگران زیاده
داری و عقل و درست خودت است و خداوند میفرماید **مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَا**
تَكْبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی هیچکس نمیداند که فردا چه خواهد
کرد و نمیداند که در کدام زمین میمیرد و نیز فرموده **غَالِمُ الْغَيْبِ فَذَلِيكَ غَنِيهِ**
أَحَدًا یعنی خداوند ذات غیب است احد را بر غیب خود مطلع نمیکند انگاه قاصد
خندید و باو گفت ایها تمام بکن **إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ** یعنی این آیه دلیل است

برای آنکه بزرگواران خدای تعالی را عیب زبانی و بعد از آن قیامت که من میدانم که
تو حجتی خواهی گشت و یکی روز مرشد قاری بگذارد اگر بعد از روزی که درین مکتوب نوشته
شماره دارد بگذرد هر که من اعتقاد صحیح ندارم که روزی که من خود در آن وقت
بنفس خود میگویم و ببینم که اعتقادات چگونه است پس بعد از رحمت روان روز تارخ
گذشت و از هم جدا شدند پس قاسم در روز هفتم از رسیدن مکتوب تب کرد و درین
روز مرض او شدت نمود تا آنکه راوی میگوید بعد از آن که طلبید و وصیت خود را
نوشت و اراضی که در دست داشت مرصاحب الامر بود که بدو را نشانی بآغوشت وقف
کرده بودند و از جمله وصیتهای او چنین است که ای پسر من اگر با مرید کالت صاحب الزمان
اهل شدی نگاه مرمعیش خود را از نصف اراضی من که مشهور بفرجیه است قرار
و قتی که روز چهل شد در وقت طلوع صبح قاسم وفات نمود در آنحال عبدالرحمن بنزاد
و آمد در حالیکه سر و پا برهنه در بازار میدوید و صدای سینه از او بلند بود و مردم
این کار را براو بزرگ خیال نمودند زیرا که با قاسم در مذهب مختلف بودند مردم از
او میپرسیدند که این چیست که برخود میکنی او گفت ساکت شوید بدرستی که من
چیزی ندیدم که شما آن را ندیدید و او تشیع جنازه نمود و از اعتقادش که داشت بر
و بسیاری از ارضه خود بحضرت صاحب الامر وقف کرد و قاسم را غسل دادند و با
بارجه باو کفن کردند اول پیراهن امام رضا را باو پوشانیدند و از بالای آن هفت بار
بود که از عراق از حضرت صاحب الامر باورسید بود و بعد از آنکه زمانه تغریه ناعه
از مولای ما حضرت حجت بن الحسن به پسر او حسن رسید و در آن قرآن نوشته بود که خداوند
طاعت خود را بتو الهام نماید و از معصیت خود ترا دور گرداند و بدرستی که پدر تو را
تو پیشوا و کار نما او را برای تو جانشینی قرار دادیم معجزه بیستم شیخ طوسی در غیبت خود
روایت کرده از جماعتی که از حسن بن حمزه علوی او از علی بن محمد کلینی او گفته که محمد بن
زیاد سمیری بخد مت صاحب الامر مکتوب نوشت و در آن مکتوب کفنی برای تقی بن
ازان بزرگوار خواهرش نموده پس توقع رسید در جواب او که تو در سال هشتاد و یکم بکفن
محتاج خواهی شد پس در همان سال مرگش وقت کرد و یکماه قبل از وفات او کفنی از آن
حضرت باو در رسید و این حدیث را در کتاب نجوم نیز روایت کرده است

معجزه بیست و یکم و نیز از آن کتاب روایت کرده از جماعتی از جماعتی و ایشان از ابی سوز
که گفت بعزم زیارت عرفة بمسجد قبر مطهر حضرت سید الشهداء متوجه گردیدم و زیارت
روز عرفة را در آنجا یافتیم و زمانه که وقت عشاء در رسید برخاستم و نماز کردیم
و قتی که بخواندن سوره حمد ابتدا نمودم ناگاه جوان خوش روی که حنّه سیفی در برداشت

او هم ابتدا بخواندن آن سوره نمود و قبل از من تمام کرد و فتنه صبح کردم با هم از خون
بیرون رفتیم زمانه که بکار انهر فرات رسیدیم بمن گفت تو آواره کوفه داری برو انگاه
من از آب فرات رفتم او بیابان را پیش گرفت در آنحال بر مفارقتش تا صف خوردم از آن
راهی که میرفتم برگشتم ناگاه دیدم که مادر دعوی که در کار خندق است هستیم در
آنحال آن جوان گفت که تو بسیار متکی و تهی دست داری و صاحب خیال هم هستی نزد ای
ظاهر زرداری برو و او از خانه بیرون میاید در حالتیکه دستش بخون گوسفند قربانی
خون الود است در آنحال با و بگو که جوانه که صورت و صف او چنین و چنان بود بنو
میگوید که کیسه که در آن بیت دینار است که آن را بعضی برادران نزد تو آورده باین
مرد بده انگاه آن را از او بگیر ای سوره گوید که بهمت خانه ای ظاهر زرداری چنانکه آن
جوان گفته بود رفتم و برای او آن جوان را وصف کردم او گفت که الحمد لله و بعد از آن داخل
خانه شد و کیسه را در آورد بمن داده بعد از آن برگشتم مؤلف میگوید این معجزه بچند
نقل شده و در آن کتاب بطریق دیگر و مضمون دیگر روایت کرده و حاصل همه یکی است
و این حدیث مشتمل است بر چند معجزه اول آنکه خبر داد به ای سوره که تو آواره کوفه
داری دوم آنکه خودشان را در دعوی در کار خندق کوفه دیدند بناگهان در زمان
اندک با بودن مسافت بسیار از کربلا تا اینجا سیم آنکه خبر داد از تنگی و تهی دستی ای سوره
و ضیق معیشت او و صاحب خیال بودن او چهارم خبر دادن از حال ای ظاهر و خون
لود بودن دست او پنجم خبر دادن از کیسه که بیت دینار داشت و آن را بعضی از
برادرانش آورده بود و همین ای ظاهر کل حضرت تمام بود قبل از غیبت حضرت و
روایت دیگر فرمود که با ای ظاهر بگو که بنو چنین گفته بشود که کیسه دینار که در نزد
پایه تخت تو است باین مرد بده پس بنا بر این روایت این هم یک معجزه است

معجزه بیت و دوم و نیز شیخ طوسی در غیبت بچند سند روایت از ای غالب زاری کرده
که از کوفه امدم و با مردی از برادران دینی خود رفیق شدم تا آنکه میگوید رفیق من گفت
در غیبت بملاقات ای جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان بست زیرا که او درین روزها
برای این طائفه منصوب است و من از او خواهر دارم که بنا حیه مقدسه یعنی حضرت
الامرد غایب در حق من است غایب نماید گفتم بلی در غیبت دارم انگاه رفیق بمنجلس او و جاعلی
از اصحاب مادر نزد او دیدیم و بر او سلام کردیم و نشستیم در آنحال ای جعفر بر رفیق من
کردید و از او پرسید که این جوان که باشد گفت مردی است از اولاد زراره بن العین که
از صحابه حضرت صادق بود گفت ایشان از اهل خاندان بزرگند و درین امر بلند پایه اند
پس رفیق من با و گفت ای سید مادر خصوص دعا مکتوب از تو خواهر دارم که بنویسی گفت

بلی بنویسم و من وقتیکه آن را شنیدم بخاطر رسیدن آنکه من هر مثل این را خواهرش کنم و در
دام چیزی بود که با حدی اظهاری نموده بودم و آن این بود که مادر پسر ابی العباس با من
بسیار مخالفت و بد رفتاری میکرد و با وجود این بد سلوکی من باو محبت مینمودم و در پیش
خود گفته که از او در خصوص این خواستد تا میگویم بطریقیکه آن را بیان نمیکم این قدر میگویم
در خصوص امریکه بمن ضرورت شد التماس دعا دارم پس گفتم باو که من از تو حاجتی سوال
میکم گفت آن حاجت چیست گفتم دعا میفرستد برای من در خصوص امری که برای من
مهم گردیده پس کاغذی طلبید و حاجت مراد از آن نوشت بمحضرت صاحب الامر که مرد نذاری
در خصوص امریکه براو مهم گردیده التماس دعا دارد و رقعها را پیچید و ما هم برگشتیم و بعد از
چند روز از آن ماجرای رفیق گفت میخواهی که بنزد ابی جعفر برویم تا اینکه مطالب خود را
که باو گفتیم بپرسیم که جواب آنها چگونه امدانگاه باو رفتم بمجلس او و وقتیکه نشستیم رقعها
را آورد دیدیم که مطالب بسیار در آن نوشته پس متوجه رفیق من شد و جواب مسئله
او را باو خواند و بعد از او متوجه من گردید و خواند که نوشته بود خداوند عالم در خصوص
سوال نذاری حال شوهر و زن را اصلاح نمود پس از آنجا برخاستیم و این ماجرای بر من
بزرگ امد رفیق بمن گفت که جواب این امر بتو رسید گفتم از آن تعجب میکنم گفت از چه
راه تعجب میکنی گفتم بجهت اینکه آن امر نوری بود که سوای خداوند و من کسی آن را
نمیدانست او از آن ستر بمن خبر داد رفیق گفت آیا شک میکنی در امر ناحیه مقدسه از
آن ستر بمن نیز خبر ده تا ببینم آن چه بوده است پس آن را باو خبر دادم او از آن بتو تعجب نمود
بعد از آن قضای خداوند چنان نمود که بر کوفه و منجانه خود وارد شدم و قبل از آن مادر
ابوالعباس عیال من مرا ناخوش میداشت و در خانه خود بوده در آنحال بمنزل من آمد و
از من عذر خواست و از من دلجوئی نمود و طریقه موافقت و الفت را با من پیش گرفت و محال
ترک نمود تا آنکه مرا از اهدا بگر جدا نمود معجزه بیت و سیم در کتاب کمال الدین
مرحوم صدوق روایت نموده از او ستاد خود محمد بن ولید و او از سعد و او از علان کلینی
و او از محمد بن شاذان که گفت ما از برای صاحب الامر نزد من جمع شد و فراهم گردید
و قدر از آن چهار صد و هشتاد درهم بود و من از فرستادن همین مقدار را باینکه آن بانصد
درهم بکنم ابا نمودم پس بیت درهم از مال خود بر آن علاوه نمودم و بنزد محمد بن جعفر که
وکیل آنحضرت بود فرستادم و بیت درهم خود را در مکتوب نوشتم و بعد از آن محمد
بن جعفر قبض رسید که از آنحضرت بمن فرستاد و در آن نوشته بود که بانصد درهم بمن
رسید بیت درهم از آن مقدار را بپس تو بود و باقی آن از دیگران و این روایت را در
کتاب ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن ابی حمزه و او از محمد بن شاذان روایت کرده

در خراج راوندی بنوازد محمد بن شاذان روایت نموده معجزه بیست و چهارم ایضا در
 کمال الدین زید درش و او از سند و او از اسحق بن یعقوب روایت کرده که گفت که از شیخ
 عمری که نائب حضرت صاحب الامر بوده شنیدم که میگفت با من از اهل عراق محتاجت
 نمودم و نزد او مال از برای حضرت صاحب الامر بود و همان مال را فرستاد بخدا متان
 حضرت پسران بزرگوار برگردانید آن مال را و با و فرموده بود یعنی در توقیع که مال پسر
 عم خود را که چهارصد درهم است از میان این اموال بیرون کن پس نگاه آن مرد بمهرت
 شد تعجب نمود و بحساب اموال خود نظر کرد در دست او زمین محل زراعتی مر پسر عم او
 بود و بعضی از آن زمین را پسر عمش رد نموده بود و جمله ازان را نگهداشته بود و قبلیکه
 محاسبه تمام کرد دید که حاصل زمین پسر عم او چهارصد درهم است همان قدری که
 آنحضرت در توقیع فرموده بود پس آن مقدار از آن مال بیرون کرد و باقی آن را فرستاد
 آنحضرت قبول فرمود معجزه بیست و پنجم و نیز در آن کتاب از پدرش از سعد از ابی حامد
 مراغه از محمد بن شاذان روایت کرده که گفت مردی از اهل بلخ اراده نمود که مال و رقع
 بفرستد و در آن رقع کتابی نبود لکن انگشت خود را در آن مانند نوشتن گردانیده بود
 بدون اینکه خطی و کتابی در آن حادث شود نگاه بفرستاده خود گفت که این مال را
 بردار و هر کس قصه آن را بتو اخبار نماید و ازان رقع هم جواب دهد هر آینه آن مال را
 با و تسلیم کن پس آن مرد اموال را برداشت بامر و وارد شد و بنزد جعفر رفت و با و گفت که
 مال آورده ام و صاحب آن چنان گفته که هر کس از قصه آن مال خبر دهد و ازان رقع
 جواب دهد مال را با و بده جعفر گفت ایادر مسئله بده و در آن مکان آن اعتقاد دارم
 گفت بلی جعفر گفت که صاحب این مال را بده واقع شد و ازان رای برگشت و حالاً ترا می
 میکند که آن را بمن تسلیم نمائی آن فرستاده گفت باین جواب قناعت کرده مال را نمودم
 پس از نزد او بیرون رفت و شروع نمود منزلت های اصحاب ما را میگفت پس ناگاه از جانب
 حضرت صاحب الامر توقیع درآمد بدین مضمون که این مال است که در خصوص آن
 مکر و حيله کرده شد یعنی جعفر مکر نمود که بلکه آن را اخذ کند و قصه آن مال آنکه در
 بالای سند و تی بوده و زده ها داخل خانه شدند هر چه که در قوی صندوق بود دیدند
 و این اموال سالم ماندند و اما جواب همان رقع که با انگشت نوشته شده پس خواهر
 دنا نموده بود و خداوند مطلب تر بر آورد پس هر دو جواب آنحضرت موافق بودند با واقع
 بیست و ششم نیز در آن کتاب از حسن بن فضل یمانی روایت کرده که گفت من بامر
 رفتم تا کاه کبینه که در آن چند دینار بود با و طاقه پارچه برای من از جانب حضرت
 صاحب الامر بیرون آمد و من قبول نکردم و پس گرداندم و در پیش خود گفتم که من در

نزد آنحضرت مرتبه و منزلت بلندی درم و قبول انضا باعث دلالت من است و بعد از آنکه
 آنها را پس دادم زدم و پشیمان شدم پس رقعۀ نوشته و معذرت خواستم از داناتها و بعد
 از آن بخلوت داخل شدم و در پیش خود میختم که اگر آن همیان را بمن برگردانند آن را
 نمیکم و خرج نمینمایم تا اینکه آن را نزد پدرم ببرم او بصره رفت آن را تا تر است از من پس
 ناگاه توفیق از آنحضرت وارد شد که در روز همیان خطا کردی زیرا که ندانستی بسیار
 شده است که اینگونه ملاصفت نسبت بدوستان کرده ایم و بسیار اتفاق افتاده
 است که ایشان این را برای توبه و تمین زما خواهم نموده اند و تو از جهل پس دانستی
 ما را خطا کردی و قتیکه در خصوص این خطا از خدا طلب مغفرت کردی و در نفس خود
 خداوند از تو میگذرد و چون غم و نیت نمودی که دیگران را مثل آن همیان را که بدو
 و در معیشت خود صرف نکنی ازین جهت ما آنها را از تو باز داشتیم و بتوندیم و آن دو
 طاقه پارچه را بتو فرستادیم برای اینکه با آنها احرام حج بگذاری پس راوی گفت که در
 خصوص دو مطلب رقعۀ نوشتم و خواستم که در دست خود بماند و در دست خود بماند
 نفس خود گفتم گاه هست که آن را ناخوش بدارد و آن را نوشته ناگاه جواب آن دو
 مطلب و جواب مطلب سیم نیز که نوشته بوده در رسید تا آنکه میگوید برگشته بفرست
 و بسبب اقامه من در آنجا دلالتان شدم و در نفس خود گفتم که مترسم درین سال حج
 نکنم و بمنزل خود برگردم آنگاه برای جواب رقعۀ که درین خصوص نوشته بودم بنزد
 ابی جعفر نائب آنحضرت رفتم فرمود برو مسجد یکبار در فغان جاس است در انجام دهی
 از چیزی که بآن احتیاج داری خبر میدهند پس بآن مسجد رفتم ناگاه مردی داخل
 شد و بر من سلام کرد و تبسم نمود و از جانب آنحضرت بود گفت مرده باد ترا درین
 سال حج میکنی و بنزد اهلبیت با محبت و با سلامت بر میگردی پس بنزد این و بخارنتم
 از او خواش کردم که محلی برای من کرایه نماید و او نیز نائب آنحضرت بود و نیز خواست
 نمودم که هم کجاوه برای من پیدا کند و او قبول نکرد و بعد از چند روزی با و ملاقات
 کردم و بمن گفت که چند روز است که پتو میگردم بدو رستیکه بمن نوشته شده یعنی
 از آنحضرت که قبل از همه برای تو محلی کرایه بکنم و هم کجاوه برای تو پیدا نمایم راوی
 گفت که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرد بمن گفت که درین سال برده بانه
 مطلع گردیدم معجزه بیست و هفتم و نیز در آن کتاب بسند خود از محمد بن هرون
 روایت کرده که او گفت از برای حضرت صاحب الامر در دست من پانصد دینار بود
 در شبی که در آن باد تند و تاریکی بمرتبه شدت بود در بغداد بودم و در آن شب تمام
 داشتیم زیرا که در مناقبت کار خود و نفع و منفعت با حریف خودم و تنگدستی در پیش خود گفتم

که چند باب و کاکین دارم که آنها را بپایند و سی دینار خریدم همه آنها را در عوض
بپایند دینار آنحضرت بآن بزرگوار دادم پس در آنحال که از جانب آنحضرت درآمد و
انها را در عوض بپایند دینار قبض نمود و حال آنکه پیش از آنکه آن را بزبان بیاورم
چیزی در این خصوص نوشته بودم و احدی هم آن را از من نشنیده بود

معجزه بیست و هشتم بنزدان کتاب از پدرش و از سعد و او از ابوالقاسم بن ابی حابس
روایت کرده که او گفت من همه سال در نیمه شعبان حضرت امام حسین را زیارت میکردم
و سالها از سالها قبل از نیمه شعبان بشماره رفتم و قصد نمودم که امسال زیارت نروم
و قتیکه ماه شعبان داخل شد در پیش خود گفتم که ترك نمیکم زیارت را که همه اوقات
میکردم انگاه بعزم زیارت بیرون رفتم و قبل ازین هر وقت که بشماره وارد میشدم باز
یا مرسله ایشان را از آمدنم بآنجا مطلع میساختم و درین دفعه به ابوالقاسم بن حسن وکیل
آنحضرت گفتم که ایشان را از آمدن من مطلع مکن زیرا که میخواهم این دفعه زیارت من
خالص گردد در آنحال دیدم ابوالقاسم تبسم کنان نزد من آمد و گفت این دو دینار نزد
من فرستاده گردید و گفته شد یعنی از جانب آنحضرت که اینها را به حابسی بده و او را بگو
که هر که در کار خدا باشد خداوند هم در کار او میشود و بعد از آن در سامره شدت مرض
مبتلا شدم بطرزیکه از هلاکت ترسیدم و برای مرگ مهیا شدم ناگاه ظرفیکه در آن دانه
ساقه بنفشه بود نزد من فرستاده گردید و پیوسته آنها را مایه نمودم یعنی از جانب آن
حضرت پس از بوی کردن آنها فارغ نشدم بودم ناگاه از بیماری صحت یافته و بجال آمدم و
بعد از آن قرض داری داشتم و فات نمود انگاه درین خصوص خیال کردم که بشهر واسط بروم
و از ورثه آن دین خود را بگیرم و در نزد خود خیال کردم که آن شخص تازه مرده است و نزد
ورثه او میروم امید هست که بحق خود برسم پس درین خصوص رقعته بآنحضرت نوشتم و
اذن طلبیدم پس جواب درآمد که مآذون بینی و بعد از مدتی دوباره نوشتم باز ماند
نشدم و قتیکه دو سال گذشت ازین ماجرای پس بدون اینکه من چیزی بآنحضرت نوشته
باشم توقعی درآمد که بنزد ایشان برو پس رفتم و بحق خود رسیدم و برخداوند شکر نمودم
معجزه بیست و نهم و بنزدان کتاب روایت کرده از ابوالقاسم بن ابی حابس که او گفته
محمد بن محمد فقری رقعته بمحضرت صاحب الامر نوشت و القاسم دعا می نمود در خصوص
اینکه از شر دخترانش محفوظ گردد و حج بیت الله بر او میسر شود و اموال او با و برگردد پس
از مرچه که سوال نموده بود جواب آمد و همه مطالب او قبول شده بود در توقیع آن
حضرت پس در همان سال حج نمود و چهار نفر از دخترانش که همه ایشان شش نفر بودند
وقات کردند و اموال او نیز با و برگردانده که از او گرفته بودند و غضب کرده بودند

در کجیل معجزه از معجزات مهدی صاحب الزمان

معجزه سیام در خراج از ابی القاسم بن حابس روایت کرده او گفته که من نمی داشتم
از دوستان امین بیت بوده و مدتی بود که از هم جدا شده و هم خوابی نداشتیم روزی
نزد من آمد و گفت که اگر بر من طلاق داده اعلام کن گفت طلاق نداده ام در همان روز
با و نزدیک کردم و بعد از یکماه بمن نوشت که از من استنشک است انگاه و قعه در خصوص
خامله شدن زن و در باره خانه که دامادم بحضرت صاحب الامر وصیت کرده بودم
و در آن خواهرش نمودم که انخانه بمن فروخته گردد و در ادا شدنش محنت داده شوم توقع
در آمد که آنچه خواهرش نمودی دیدم و از نقل زن و از حمل آن دست بردار یعنی آن زن
خامله نیست پس بعد از آن زن بمن نوشت که آن مکتوبی که در خصوص حمل نوشته بودم
غلط بوده و خامله بودم اصلی ندارد پس موافق واقع شد فرموده آنحضرت
معجزه بی و یکم و ایضا در کمال الدین روایت کرده بسند خود که حسن بن یحیی علوی
برادر طاهر بن خرداد گفت که ابوالحسن علی بن احمد بن عقیقه در سال دویست و نود و هشتم
بنزد علی بن عیسی بن جراح که در آن ایام وزارت داشت برای اصلاح امورات اراضی خود
آمد و مطلب خود را از او خواهرش نمود او گفت که از خویشان تو درین شهر بسیارند اگر
بنارایین بگذاریم که هر چه ایشان بخواهند ما بدویم از عهد آن نمیتوانم بدویم انگاه
ابوالحسن گفت که من حاجت خود را از آن وجود میخواهم که بر آوردن حاجت من در
دست اوست علی بن عیسی گفت که او کیست گفت خداوند عالم بعد از آن با غیظ و غضب
از آنجا بیرق رفت او گوید که از نزد او بیرون رفتم و خالتیکه میگفتم که خداوند صبر
دهد است از جهنم همه هلاک شد و تلافی کتد همه مصائب است پس از آنجا برگشتم
ناگاه رسول از پیش حسین بن روح نائب صاحب الامر علیه صلوات الله نزد من آمد و
این ماجری را با و شکایت نمودم او رفت شکایت مرا بحسین بن روح رسانید بعد از آن
بنزد من برگشت صد درهم نقد و یک طاقه دستمال و قدری حنوط با چند پارچه کفن
نزد من آورد و گفت که مولای تو بتوسلام میرساند و میگوید که هر وقتیکه امری از
امورات ترا محزون و اندوهگین گردانند این دستمال را بروی خود بمال زیرا که آن
دستمال دستمال مولای توست یعنی صاحب الزمان و این دراهم و حنوط و کفنهارا
بگیر حاجت که داری هم در شب ایند بر آورده میشود و تئیکه بمصر رسیدی ده روز ^{قبل}
از تو محمد بن اسمعیل وفات مییابد بعد از او تو وفات میکنی و این کفن کفن توست
و این حنوط حنوط توست و این دراهم ها بعد از وفات تو برای تو صرف میشود پس
انهارا گرفتم و نگه داشتم و رسول آنحضرت برگشت بعد از آن در میانم که نام وضعی
در پشت در خود ایستاده بودم ناگاه در را گشودند بغلام خود گفتند که آه آن بین که او

گفت که در میگوید گفت که غلام حمید بن محمد کاتب پیغمبر است و زیارت انگاه او را بنویسد
داخل نمود او بمن گفت که وزیر طلبیده است آقای من میگوید که سوار شو نزد من بیانا
انکه با هم نزد وزیر برویم راوی گوید سوار شدم و آمدم تا انکه بر سر راه ترازو داران
رسیدم ناگاه حمید را دیدم که نشسته منتظر من است و قتیکه مرادید از دستم گرفت با هم
سوار شدیم و بمنزل وزیر داخل شدیم در آنحال وزیر بمن گفت خداوند حاجت تو بر آورد
و از من معذرت خواست و احکامی که در خصوص مطلب من نوشته بود مهر کرده شده
من داد پس آنها را گرفتم بیرون آمدم تا انکه راوی گوید عقیقه بعد از آن از آنجا بیرون شد
بمصرفت و اراضی خود را چنانچه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن ده روز قبل از او
محمد بن اسفیل وفات یافت بعد از او عقیقی بر حمت خداوند رفت و با همان گفتها که با او
داره شده بود از جانب صاحب الامر کن کردند و آن دراهم نیز برای او صرف شد

مجزه می و دهم ایضا در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت کرده او گفته که عثم
جعفر بن محمد مشهور بمرحی نائب حضرت صاحب الامر را طلبید و چند طاقه پارچه
نشان دار با کیه که دراهم چند در آن بود در آورده بمن داد و گفت که باید در این
وقت بشهر واسط بروی و آن را که بتو دادم بدهی به اول کسیکه بتو ملاقات میکند
در وقتیکه از مرکب فرو زامده بسمت شط واسط میروی راوی گوید که از جهت این امر
هم غم شد بیک بر من رو داد و در پیش خود گفتم که چگونه میشود که همچون من کوفه
این امر فرستاده شود و این مال قلیل را ببرد او گوید که در آن وقت برای افتاد و بشهر
واسط رسیدم و از مرکب خود پائین آمدم اول مردی که بمن ملاقات نمود حسن بن محمد
صید لاف را که در شهر واسط وکیل موقوفات بود پرسیدم گفت که من همان مرد هستم که
میر می و لکن تو کیستی گفتم جعفر بن محمد متیل پس قتیکه نام خود را گفتم مرا شناخت و بر
من سلام نمود و من هم بر او سلام کردم و با هم معانقه کردیم و گفتم که ابو جعفر عمری ترا
سلام میرساند و این پارچه ها را با این کیه بمن داد که بتو تسلیم نمایم از جانب حضرت
صاحب الزمان انگاه گفت که الحمد لله بد رستیکه محمد بن عبدالله غامی وفات نمود
بیرون آمدم برای اینکه کفنی برای او پیدا نمایم پس آن پارچه ها را و اگر ناگاه دید که
همه ما محتاج میت و لوازمات او در آنجا است و آنها پارچه بمن و سایر پارچه و کافور
و در کیه اجرت جنازه کش و تبر کن هم بود او گوید که تشیع جنازه نمودم بعد از آن بر
گشتم مجزه می و سیم ایضا در کمال الدین از احمد بن هرون او از محمد بن حمیری
از پدرش او از اسحق بن خامد کاتب روایت کرده او گفته که در شهر قم مردی برآز مومنی
بود و شریکی داشت مرجئی یعنی از طائفه مرجئه بود پس وقتی بدست ایشان پارچه

قائمه و در آن مرد مو من گفت که این یارچه لایق مولای من حضرت صاحب الزمان
است مگر پس گفت که من می دانم ترا می شناسم لکن نسبت بآن یارچه هر چه دلت بخوا
هد بکن پس آن مرد مو من آن یارچه را برای آنحضرت فرستاد و قتی که آن بانحضرت رسید
آن را از جانب خولش رو نیمه کرد یکی را برداشت و دیگری را باز پس گرفت و در جواب
آن مرد مو من فرمود که ما را بآل مرتضی احتیاج نیست بدو و آنکه کسی از این مدعی
نکس ناخبر نباشد معجزه بی و چهارم نیز در آن کتاب از عمار بن حسین بن اسحق الشری
روایت کرده که او گفت ابوالعباس احمد بن نصر بن ابی صالح حدیثی بمن خبر داد که بعد از
آنکه بصلب و جبهه ای امام بعد از حضرت امام حسن عسکری عریض شدم از وطن خود
درآمد و بودم بر آن اینکه دستور العمل برای من ظاهر گردد تا آنکه بآن طریق رفتار
نمایم پس ناگاه توفیق از صاحب الزمان علیه السلام بمن درآمد نسخه توفیق بدین
بود **مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ**
أَشْرَكَ یعنی هر که مراجعت نماید در پی طلب من می افتد و هر که در پی طلب من بیفتد
هر آینه مرا ب مردم نشان میدهد و هر که مرا ب مردم نشان بدهد هر آینه باعث قتل
من میشود و هر آینه او مشرک است پس در آن وقت از جیب دست برداشتم و بمنزل
خود برگشتم و امام را شناختم معجزه بی و پنجم در کافه روایت کرده از علی بن محمد و
او از جماعتی از اهل قم و ایشان از محمد غامری و او از ابی سعید شامی هند که گفت ما
چهل نفر بودیم از علمای هند در نزد پادشاه بروی کرسیهای نشستم و هوانا ^{نخل}
و تودی و زبور و صحف ابرهیم قرائت میکردیم و در میان مردم حکم میکردیم و مردم
بماها تواضع مینمودند حتی پادشاه پس روئے ذکر حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله بمیان آمد پس ما کفیم این پیغمبر که ذکر او و فضائل و مناقب او در کتابهای
ما است بر ماها محقق ماند و بر ما واجب است که از او تفحص بکنیم پس رای همه آنها
متفق شد بر اینکه من بروم و از آن پیغمبر جستجو نمایم پس من بیرون شدم و یکسال
گردش نمودم تا بکابل رسیدم و در نزدیک بآن مرادزدان بحث کردند و هر چه دان
شتم بردند و مرا زخمی نمودند پس حاکم آنجا از حال من مطلع شد و مرا به بلخ فرستاد و حاکم
بلخ در آن وقت داود بن عباس بن ابی الاسود بود پس او را آمدن من خبردار شد و مرا
بجلس خود حاضر کرد و علماء را برای مباحثه و مناظره من جمع نمود پس من بایشان
خبر دادم که از جهت یافتن و شناختن آن پیغمبر آمده ام که در کتابهای ما اوصاف او ذکر
شده پس او گفت آن کدام پیغمبر است و نام او چیست گفتم محمد است گفت آن پیغمبر
است پس از علماء سؤال کردم از شریعت او و حکم او در میان ما را آنچه او آورده

بمن بیان فرمودند پس گفتم که من میدانم اینکه محمد پیغمبر است و نفید انم این شخص که
 میگوید او هست یا نه پس بیان کنید بمن جای او را تا اینکه من بروم و او را تفحص کنم و از او
 سوال نمایم از علامات که در نزد من است تا آنکه اگر موافق علامات یافتم با و ایمان بیاورم
 پس علماء گفتند که او وفات کرده گفتم وصی او کیست گفتند ابو بکر گفتیم این لقب است نام
 او چیست گفتند عبدالله بن عثمان و او را نسبت دادند بقریش گفتیم نسبت پیغمبر خود را بیا
 کنید پس ذکر کردند گفتم این همان پیغمبر نیست که من طلب میکنم زیرا که ما دیده ایم
 در کتابهای خود که وصی او برادر او و پسر عم او و شوهر دختر او و پدر ذریه او است و از
 برای آن پیغمبر ذریه نیست مگر از اولاد وصی او که شوهر دختر او است پس ایشان تغییر نمودند
 و بجا آمد گفتند که این کافر شد و خون این حلال است پس بایشان گفتم که من دینی دارم
 از آن دین دست برنمی دارم تا آنکه بر من واضح شود دین دیگر و بدرسنیکه من یافتم
 وصف این پیغمبر را که میگوید در کتابهای که خداوند بر انبیاء نازل فرموده این نحو
 که گفتم که خلیفه و وصی او همان است و اگر آن نحو باشد که شما میگویند و وصی او خدا
 تعریف میکنید پس از آن پیغمبر نیست که در کتابهای خداوند بر انبیاء فرموده پس از من
 دست بردارید پس حاکم انجا فرستاد بسوی مردی که او را حسین بن اسکب میگفتند و
 با او گفت که باین شخص هند منظره و مباحثه کن و با او خلوت کن و بر او مهربانی نما پس
 بعد از آن حسین بن اسکب بمن گفت که آن پیغمبرم که تو در طلب او هستی او همان است
 که ایشان فرموده اند و نیست انچنان که در خلیفه گفتند و بلکه آن پیغمبر محمد بن عبدالله
 بن عبدالمطلب و وصی او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب است و او شوهر دختر او است
 و پدر حسن و حسین و وسط محمد است پس ابوسعید غانم گفت گفتیم الله اکبر این همان
 است که طلب میکنم پس برگشتم بمجلس داود بن العباس و گفتم با او که ای میر یافتن آن
 کسی را که طلب میکردم پس میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس بمن
 حسان کرد و مرا بحسین فرمود سپرد و از او مسائل نماز و روزه و سایر واجبات شیع را
 یاد گرفتم و من با او گفتم که ما در کتابهای انبیاء یافته ایم که بعد ازین پیغمبری نخواهد
 شد و بدرسنیکه اموردین بعد از او در دست وصی او خواهد بود و بعد از وصی او
 در وصی بعد از وصی او تا آخر دنیا پس کیست وصی بعد از وصی او حسین بن اسکب
 فرمود بعد از وصی او حضرت حسن است و بعد از او حسین و بعد از او بیک بیک اوصیاء را
 شمرد تا آنکه رسید بمحضرت صاحب الزمان و بعد از ذکر اینها بیان کرد آنچه شده بود
 بعد از پیغمبر پس همت من طلب حضرت صاحب الامر شد پس داوود گفت که آن شخص
 قرآمد و از انجا بیاید اما مد و از رفیق خود نگاره شد پس غانم گفت که در عباسیه نماز

خواندم و در امر خود فکر میکرده و در آنکس که طلب می نمود متفکر بودم پس دیدم که کسی
آمد بنزد من و گفت تو فلان شخصی هندی هستی گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را
پس با او رفتم تا آنکه رسیدیم به بستانی پس بدم حضرت صاحب الزمان علیه السلام را
که نشسته پس فرمود مرحبا باد تو ای فلان بزبان هندی و چطور است حال تو و چطور
گذشته فلان و فلان را تا آنکه آن چهل نفر علماء هند را که با من رفیق بودند نام برد و از
احوال ایشان پرسید بلی یک بعد از آن بمن خبر داد آنچه را که بر من وارد شده و بمرکز
آمده بود همه آنها را بزبان هندی و بعد از آن فرمود که اراده کردی که حج کنی یا اهل قم
عرض کردم بلی ای مولای من پس فرمود با ایشان حج مکن و امسال برگرد و در این حج کن
بعد از آن یک کیسه بمن داد و فرمود آن را اتفاق کن و در بغداد داخل شو بر فلان
و نام او را برد و مطلع مکن او را بر چیزی راوی میگوید بعد از ملاقات آنحضرت برگشت
بسوی ما و در سال بعد حج نمود و برگشت و برای ما هدیه فرستاد از طرف خراسان و
مدتی ماند و بعد از زمانی بر حجت خدا رفت و دیگر بطرف هند رفت

معجزه بیستم در کتاب کمال الدین روایت کرده از محمد بن ابراهیم از علی بن احمد
که در گفت حدیث کرد بمن الاورده که ما در طواف بودیم و شش شوط از طواف کرده بودم
و اراده هفتم داشتیم پس دیدم یک جماعتی در سمت راست کعبه جمع شده و یک جوانی
خوش بوی و خوب رو با هیبتی در میان آن جمع تکلم میکند پس ندیدم کسی را که از او
خوش صحبت و خوش زبان باشد پس من هم رفتم که با او صحبت کنم و با او تکلم نمایم پس مردم
نگذاشتند که بخدمت او برسم و از او چیزی دریافت بکنم پس از مردم سوال کردم که او
کیست گفتند او پسر رسول خداست که در هر سال از برای خواص شیعه جود ظاهر میشود
بعد از پیدایش و بمردم حدیث میفرماید پس عرض کردم ای مولای من از جهت هدایت یافتن
و معرفت امام بخدمت تو آمده ام پس مرا ارشاد فرما و حق را بمن ظاهر کن پس دست برد
از زمین یکمقدار در یک برداشت و بمن داد پس دست خود را واکردم و بر آن نگاه نمودم
دیدم که آنرا در دست طلانی شده پس من از میان آن جمع بیرون شدم و در بین راه دیدم
آن بزرگوار را و بمن رسید پس بمن فرمود حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گردید و
کوری از تودشت آیا بعد از این مرا شناختی عرض کردم نه پس فرمود منم مهدی و منم قائم الزمان
و منم آنکه بر میکند زمین را از عدل بعد از پر شدن آن از جور و بیدرستی که زمین خالی
نمیشود از حجت خداوند و مردم در حالت فقر و بیدون حجت نمیامند پس این معجزه که
دیدم امانت است در نزد تو پس از اینک و اظهار کن به برادران خود را اهل حق و مخفی مکن
آن را از ایشان معجزه بیستم و هفتم را ندیدی در خارج گفته گذشت که از یوسف بن

احمد جعفری گفت حج کردم در سال سیصد و شش بعد از آن مجاور شدم در مکه سه سال
و بعد از آن از مکه خارج شدم و اراده کردم شام را پس در بعضی از منازل نماز صبح من قضا
شد و از محل نازل گردیدم و اراده قضا نماز نمودم پس دیدم چهار نفر شخص که ایشان
بقره محل سوار بودند پس از دیدن ایشان تعجب کردم پس یکی از آنها بمن گفت که نماز
صبح بقضا گذاشته و بر ما تعجب میکنی گفتیم از کجا دانستی گفت ایادوست داری که
حضرت صاحب الزمان را ببینی گفتیم بلی پس یکی را از ایشان بمن نشان داد گفتیم از کجا بدانم که
آن شخص صاحب الزمان است و دلیل آن چیست گفت کدام یکی برای تو خوب است ایادوست
این محل و هر چه در آن هست با آسمان برود و یا آنکه خود محل با آسمان رود گفتیم هر کدام
که باشد علامت است که این شخص صاحب الزمان است پس دیدم که آن محل و آنچه در
آن محل بود رفت با آسمان و آن کسیکه اشاره کرد بودن او حضرت صاحب الزمان بنک
اورنگ طلای بود و در پیشانی او اثر سجده بود پس همه آن چهار نفر با آسمان رفتند و از

نظرم غائب شدند معجزه بی و هشتم را و ندی در خواجه روایت کرده از ابوالقاسم
جعفر بن محمد بن قولویه گفت و قتی که رسیدم بیغداد در سال سیصد و سی و هفت و آن
همان سال بود که قرامطه حجر اسود را از حاکم خود در آورده بودند و من اراده حج کردم و بنا
شده بود که در آن سال حجر اسود را بجای خود بگذارند و اکثر همی من آن بود که بیستم
کس را که حجر را نصب میکند زیرا که من دانسته بودم از کتابها خوانده بودم که حجر اسود را
بموضع خود نمیکند ارد مگر امام زمان چنانچه در زمان حجاج حضرت امام زین العابدین
آن را بموضع خود گذاشت و قرار گرفت پس بعد از اراده حج و آماده شدن برای آن بعلتی
و مرضی سخت گرفتار شدم و از مرگ خود ترسیدم و دیگر قادر بر رفتن نشدم و دانستم که پس
هشام میج میبرد وثقه و شخص نابتین هم بود پس یک رقعۀ نوشتیم و آن را با و دادم و مهر
کردم و در آن رقعۀ سوال نمودم از مدت عمر خود و از اینکه آیا ازین مرض و علت خلاص
میشوم یا نه و از برای پسر هشام گفتم که همتی من اینست که این را بان کس بدی که حجر را بجای
خود میگذارد و جواب آن را بگیری پسر هشام گفت که بعد از ورود مکه از برای خودم
معین گرفتم که مرا از دحام خلق نگاه دارند و من دانسته بودم که نصب کنند حجر
حضرت صاحب الزمان خواهند بود زیرا که زمان آنحضرت بود پس حاضر شدم در آنجا
پس هر کس که حجر را گذاشت قرار گرفت پس جوانی خوش روی آمد و حجر را برداشت و به
خانه خود گذاشت و حجر اسود قرار گرفت پس صلاۀ مردم از آنجهت بلند شد و آن جوان
برگشت و من از عقب او رفتم و مردم را باین طرف و آنطرف کردم و چشمم در او بود تا آنکه
از میان مردم بیرون شد و من هم از عقب او میرفتم و او در کمال وقار میرفت و من میدیدم

و او را در آن نمیکردم تا آنکه بمکان رسید که بغیر از من او را کسی نمیدید پس ایستاد و بمن
فرمود که با توحید پس رفته و با او دادم و او قبل از آنکه رفته را باز کند فرمود بگو یا بو
القاسم که ازین علت ترس و ازین مرض تحت میاید و مرگ او بعد از سی سال خواهد شد
پس بعد از فرمایش آنحضرت من قادر بر حرکت و تکلم نشدم و مرا گذاشت و رفت و بعد از
آن آمدم و با ابوالقاسم خبر دادم آن را پس ابوالقاسم سی سال عمر کرد بعد از آن و در
سال سیام مشغول امر خود گردید و وصیت کرد و اسباب دفن و کفن خود را حاضر نمود
و مردم با او میگفتند که این ترس تا از حدیث و حال آنکه تو در حال صحت و سلامتی و او
میگفت که من درین سال خواهم مرد پس در همان وقت که آنحضرت فرموده بودند وفات
کرد و بر حمت خدا رفت معجزه سی و هفتم ایضا در آن کتاب روایت کرده از ابوالحسن ضریح
که او گفت یک روز در مجلس حسن بن عبدالله ناصب الدوله بودم پس در آن مجلس جماعت
شیعه را ذکر کردند و برایشان عیبها گفتند و من هم از جمله عیبگویان بودم تا آنکه حاضر
نشدم بمجلس عم خودم حسین پس شروع کردم بعیب گوئی پس عمم فرمود ای پسر من مثل
تو بودم قبل از زمانه تا آنکه مرا از جانب پادشاه حاکم شهر قم نمودند در وقتیکه خلیفه
صعب شده بود حکومت انجا از جهت آنکه فریاد می کرد که با انجا میرفت از طرف پادشاه با او
محاربه میکردند و او را بیرون میکردند پس از بران من استعدادی معین شد بر حکومت
انجا و من بطرف قم حرکت کردم تا آنکه رسیدم با طرف طرفی که اسم جائه هست و من بشکار
رفتم و انچه می دیدم دیدم از عقب او رفتم تا آنکه آن از نظرم غائب شد و من به نهر
رسیدم پس سیر کردم در آن نهر و هر قدر رفتم و خواستم که بیرون شوم از آن نهر قادم
نشدم و در نظرم نهر وسعت پیدا میکرد پس درین وقت دیدم یک سوار طالع شد
مثل آفتاب و در زیر او استری شهباء بود و یک عمامه خری سبزی داشت و در پای
او کفش سرخی بود پس فرمود ای حسین و نام مرا برد و مرا بلقب و کنیه صدا نزد و احترام
بمن نکرد گفتم چه میگوئی فرمود چرا بنا حیه مقدسه حضرت صاحب الامر احرام
نمیکنی و از اصحاب من خشنم حال خدمت را منع میکنی و خمس نمیدی پس با وجود آنکه
من از احدی نمیترسیدم بدنم مرتعش شد و لرزه باندام من افتاد پس عرض کردم
مولای من هر چه بفرمائی قبول دارم و اطاعت میکنم فرمود و قتیکه وارد قم شدی از
اهل آن عفو کن و بآنها اذیت مکن و هر چه کسب کردی خمس آن را بده با اهل آن عرض
نمودم سمعاً و طاعتاً فرمود پس برو و خود را بشان استرا بر گردان و رفت و از
نظرم غائب شد و هر چه خواستم که او را پیدا کنم نشد و من ترسیدم و مضطرب
شدم و بلسکر خود برگشتم و بشهر قم وارد شدم و اهل بمن گفتند که ایان حاکمان

سابق محاربه و جنگ میکردیم بجهت اذیت ایشان بر ما و اگر بر ما اذیت نمیکنی ما
 با تو جنگ نداریم پس مدتی در آنجا ماندیم و با ایشان رقارعه خوبی کردم و مال
 بسیار کسب نمودم تا آنکه مرا پادشاه از حکومت آنجا معزول کرد پس مراجعت کردم به
 بغداد و بعد از دیدن خلیفه بمنزل خود آمدیم و مردم بدیدن آمدند و با من
 ملاقات کردند و در همین اثنا که خلق میآیند و میروند ناگاه محمد بن عثمان عمری
 نائب حضرت صاحب الامر علیه السلام وارد شد و مانند آنقدر که مردم رفتند و بعد
 فرمود که در بین من و تو یک سر می است بشنوی آن را گفتم بفرمایید فرمود صاحب ان
 استر شما و نفر میفرمایند که بوعده خود وفا کن پس بخاطر آمدن قضیه عرض
 کردم اطاعت دارم پس برخاستم و دست او را گرفتم و داخل خزینه شدیم و گفتم از همه
 آنها خمس بردارید و من یک چیزی را فراموش کرده بودم و آن بخاطر آورد و خمس همه
 آنها را دادم و من بعد از آن روز شش در خصوص ناحیه و او امر آنحضرت ندارم و تنگ
 این را از عزم خود شنیدم من هم یقین کردم معجزه چهل شیخ صدوق در کمال
 الدین و روانگی در خارج روایت کردند از سعد بن عبد الله قتی که او گفت روزی مبتلا
 بمباحثه بدترین ناصبیه و بعد از مناظرات بسیار گفت ای گروه رافضیان شما میگوید
 که فلان و فلان منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبه انداختن را شاهد
 میآورید پس بگو که مسلمان شدن آنها از روی رغبت بود و یا از روی اکراه و جبر بود
 پس با خود فکر کردم که اگر بگوئیم از روی اکراه و اجبار بود پس میگوید که در آن وقت در
 مکه جبر و اکراه نبود و اسلام قوتی نداشت و اگر بگوئیم از روی طوع بود خواهد گفت
 پس مرا بعد از طوع و رغبت خودشان منافق باشند پس از جواب او ساکت شدم و
 دلیلی برگشتم و طومار من نوشته مشتمل بر زیاده از چهل مسئله و این مسئله را بنزد
 آن درج کردم تا بمخدمت امام حسن عسکری بفرستم با احمد بن اسحق قتی وکیل آنحضرت
 و چون او را طلب کردم گفتند که او بنا مرز رفت و من نیز از عقب او روان شدم چون
 با او رسیدم و حال را با او گفتم فرمود که با من بیا و از حضرت خود مسئله را سوال کن و با
 او رفیق شدم تا بدر دولت سر آنحضرت رسیدیم و اذن طلبیدیم و تذن داده شدیم
 و بمخدمت آنحضرت شرفیاب گردیدیم و احمد بن اسحق با خود همیانه داشت و در میان عبا
 پنهان کرده بود و در آن همیان سد و شصت کیسه بود از طلا و نقره و هر یکی را یکی از
 شیعیان فرستاده بود سزیمهر و چون نظر بروی مبارک آنحضرت انداخیم چون ماه
 شب چهارده در حسن و صفا و غرور و ضیاء و در دامن آنحضرت طفلی بود مانند پاره ماه
 در خوبی و جمال و در نزد آن بزرگواراناری بود که از طلا ساخته بودند و میخواستند هر صبح کردن

بودند و از بزرگان بصره آن را فرستاده بودند و حضرت مشغول نوشتن جواب
مسائل بود که سوال کرده بودند و آن طفل مانع میشد با آنحضرت از نوشتن و حضرت
انرا در میانداخت برای مشغول بودن آن طفل و مینوشت پس احمد میان را کشود
در نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها تخمه های شیعیان است
بگشا و تصویف کن در آنها پس حضرت صاحب الامر عرض کرد ای مولای من آیا جایز است
که من دست پاک خود را بمال حرام بزنم و بسوی هدیه ها باطل دراز بکنم پس حضرت
صاحب الزمان فرمود ای پسر اسحق بیرون او را بچپ در میان است تا ما حلال و حرام
انهارا از هم جدا بکنیم پس احمد یک کیسه در آورد آنحضرت فرمود که این از فلان است
در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرف درین کیسه است چهل و پنج دینار است
ملکی است که از پدرش با و میراث رسیده بود و چهارده دینار شصت هفت جامه
است و از کرایه دکان سه دینار است پس آنحضرت فرمود راست گفتی ای فرزند من بگو
که چه قدر در میان اینها حرام است تا بیرون کنند فرمود که درین میان یک اشرف
با مسکه ری بناریج فلان زده شده و تار و پودش بران نقش است و نصف تاریخ آن محو شده
و یک دینارش مفروض شده است و ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام درین
کیسه همین دو دینار است و جهت حرام بودنش اینست که صاحب این کیسه در فلان
سال و فلان ماه او را نزد جولائی یعنی کرهاس باغی که از همسایگانش بود مقدار یک
و نیم ریسمان داشت و بعد از مدتی آن را دزد برد و آن مرد گفت که آن را دزد برد و
او تصد بقیش نکرد و تا و آن را او گرفت و آن مرد ریسمان باریکتر از آن که دزد برد بود
با و داد بهمان وزن و آن را جامه کرد و فروخت و این دو دینار قیمت همان جامه است
و چون احمد کیسه را باز کرد دو دینار بهمان علامت پیدا شد و انهارا برداشت و باقی را
قبلیم نمود پس کیسه دیگر بیرون حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلان است
که در فلان محله قم میشود و پنجاه اشرف درین کیسه است و ماد است باین دراز نمیکنیم
پرسیدند که چرا فرمود زیرا که این اشرفها قیمت گندم است که میان او و بزرگاران
مشترک بود و این شخص حصه خود را زیاد تر بکل کرده و مال بزرگاران در میان این
مال است پس حضرت عکرمه فرمود که راست گفتی ای فرزند و بعد از آن احمد بن اسحق
آن کیسه ها را یک یک در آورد و حضرت صاحب الامر که طفلی بود همه انهارا بیان
فرمود و حرام انهارا نشان داد و از حلال انها جدا کردند و حضرت حسن عکرمه با احمد
اسحق فرمود که انهارا بردار و وصیت کن که بصاحبان انها برسانند و ما اینها را نمی
خواهیم زیرا که اینها هدیه حرام است و بعد از آن حضرت عکرمه فرمود که آن جامه که

آن پیره زن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آن را در میان خورجین پنهان کرده
 بودم فراموش نمودم و برخاست که آن را از منزل بیاورد پس آنحضرت رو بمن کرد و
 فرمود ای سعدان چهل مسئله که داری از بود چشم بپرس و اشاره بصاحب الامر
 فرمود عرض کردم ای مولای و فرزندی مولای من روایت بمن رسید که حضرت پیغمبر
 زمان خود را با اختیار حضرت امیرالمومنین گذاشت حق آنکه در روز حمل آنحضرت کعبه
 فرستاد بنزد یکی از زنان پیغمبر و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک میکند آن غش و
 فریبی که از تو صادر شده و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت اندازی اگر دست از این
 عمل برداشتی فتنه و الاثر طلاق میگوریم این چه طلاق بود که بعد از وفات پیغمبر آنحضرت
 مفوض شده بود حضرت صاحب الامر فرمود خداوند تعالی شان زنان پیغمبر را بزرگ کرده
 بود و ایشان را بشرف مآثر مؤمنان بودن مخصوص فرمود بود و حضرت رسول بمحض
 امیرالمومنین فرموده بود که این شرف برای ایشان بآفته است مادامیکه در طاعت خداوند
 باشند و هر یک که از ایشان که بعد از من معصیت خداوند کنند و بر تو خروج نمایند تو
 او را طلاق بگو و ازین شرف او را بپند از که نسبتی بین او و مؤمنین نباشد تا آنکه سعد
 میگوید عرض کردم دلیل چیست بر اینکه امت برای خودشان امام تعیین نمیتوانند
 بکنند فرمود که امت امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که
 مفسد احوال ایشان باشد گفتم البته امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که
 امت چه میدانند که کدام کس باعث صلاح خواهد شد و از ضمیر کس خبر ندارند گاه
 باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم
 نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که بیجهت تأیید این مطلب برای تو
 برهان بیان کنم که عقل توان را قبول کند بگو پیغمبر آنکه خداوند بخلق فرستاده و ایشان را
 از میان خلق برگزیده و کتابها برایشان فرو فرستاده و ایشان را مؤید بوحی و عصمت
 گردانیده و علمهای هدایت امتند و اختیار جمیع امت را ایشان خوب میدانند و موافق
 و عینی از جمله ایشانند آیا جایز است که با وجود عقل و کمال و علم ایشان یک کس را
 از امت اختیار کنند بخوبی عقل و بعد برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان
 کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که مؤمن کلیم خداوند با کمال عقل و علم و نزول وحی
 بر او از قوم خود هفتاد نفر کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست
 و مخلص میشمارد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانکه خداوند حال
 ایشان را در قرآن بیان فرمود پس هرگاه برگزیده خدا کس را اختیار کند بگمان اینکه مصلح
 امت است و افسد امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر اختیار شده عوام الناس که

جبر از باطن مردم ندارند و معجزات و انصار که بر سر از مردم اطلاع ندارند چون تعیین امام
 میتوانند کرد پس میباید که امام از جانب خدا منصوب شود که عالم بباطن مردم است و
 مصلح و مفسد را او میداند و آخر کار را او علم دارد و بعد از آن با عجز از فرمود و آنچه آن
 خصم تو از تو پرسید که اسلام فلان و فلان بطوع بود یا بکراهت چنان گفتی که نه بطوع بود
 و نه باجبار و کراهت بلکه از جهت طمع ریاست بود زیرا که ایشان با کفر و یهود مخلوط
 بودند و آن کفار و مشرکان با ایشان خبر دادند از روی توریة و سائر کتابها احوال محمد را
 و گفتند که او پادشاه خواهد بود و بر عرب غالب خواهد بود و از جهت کفر و عناد
 خودشان میگفتند که او دعوی پیغمبر خواهد کرد و آنها از جهت طمع ریاست چون
 حضرت رسالت اظهار نبوت نمود بظواهر شهادتین تلفظ کردند بطمع اینکه شاید
 ولایت و حکومتی بایشان بدهد و در باطن قائل بودند و چون در آخر مایوس شدند
 با منافقان بر بالائے عقبه رفتند و دشمنهای خود را بستند که کسب ایشان را شناسد
 و دشمنان را انداختند که شتر آنحضرت را بکشد و پیغمبر را بکشند پس خداوند جبرئیل را
 فرستاد و پیغمبر خود را از شتر ایشان حفظ کرد و ضرری با او نرسید و حال ایشان حال
 طاعه و ذبیر که بحضرت امیر المؤمنین از جهت طمع دنیا بظواهر بیعت کردند که شاید
 آنحضرت بهر یکی از ایشان ولایت و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند
 و بر آنحضرت خروج کردند و مجرای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند پس بعد گفت چون
 جواب مسئله هائے من تمام شد حضرت عسکری بنماز برخاست و حضرت صاحب
 الامر نیز برخاست بنماز و من هم برگشتم و احمد بن اسحق را در راه دیدم گریان میآید
 گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه تو چیست گفت آنجاست که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم
 یا که نیست برو بحضرت عرض کن خودش علاجش را میکند پس رفت و خدا ان برکت
 و صلوات بر محمد و آل او میفرستاد پس سوال کردم گفت که رفتم بمخدمت حضرت دیدم
 همان جامه در زیر پای حضرت است و در روی همان نماز میکردند بعد گفت حمد
 خداوند را کردیم و چند روز که در آنجا ماندیم هر روز میرفتیم و حضرت صاحب الامر را
 در نزد آنحضرت میدیدیم و ملازمت میکردیم چون روز و راع شد من و احمد بادی
 مردی را از اهل قم بمخدمت آنحضرت رفتم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن رسول الله
 وقتن نزدیک شد و محنت مفارقت شما بسیار دشوار است و بعد صلوات و سلام
 با آنحضرت و بدرانش و اولادش فرستاد و گفت که از خدا میخواهم که این خریدن من
 اجمال مبارک شما را نباشد چون احمد آن را گفت حضرت گریست و فرمود ای پسر احمد
 درد غم از پاره مقلب زیرا که درین برگشتن بخوار و محنت خداوند شد و رفت احمد چون

این را شنید بهوش شد و چون بهوش آمد گفت از شما سوال میکنم که مر مشرف ساری
 یحیایه از جامه ها خود که کفن خود کنم حضرت سیزده درهم باور دادند و فرمودند که از
 غیر اینها خرج مکن و کفن که طلبید بخواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع
 نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و به فرسخی منزل حلوان رسیدیم احد تب کرد
 و بیماری صعب او را عارض شد که از خود مایوس گردید و چون بحلوان رسیدیم در
 کاروانسرای فرود آمدیم احد شخصی را از اهل قم طلبید که در آنجا بود و بعد از زمانه
 گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید و ما هر يك بمنزل خود برگشتیم چون صبح چشم کشیدم
 کافور خادم امام حسین کمره را دیدیم که میگوید خداوند شما را صبر نیکو بدهد در
 مصیبت احمد و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند برخیزید و او را غسل دهید
 و با این کفن او را کفن کنید و چون از غسل و کفن او فارغ شدیم گفت برخیزید و او را دفن
 نمایند که او از همه شما گرامی تر بود در نزد امام حسن عسکری و پیشوای شما بود و این را
 بگفت و از نظر ما غائب شد پس برخاستیم با گریه و نوحه او را دفن کردیم تمام شد
 و بد آنکه معجزات حضرت حجة بن الحسن علیه السلام بسیار است و حقیر باین چهل معجزه
 اکتفا کرد از جهت اختصار و در بحار قریب بصدد معجزه نقل کرده و در پنجم الثاقب چهل معجزه
 روایت کرده که جمله از آنها در بحار نقل نشد و در مدینه المعاجز یکصد و بیست و هفت
 معجزه ذکر کرده است که همه آنها و آنچه حقیر ذکر نمود در زمان غیبت صغریه واقع شده
 و آن از غیبت کبری اتفاق افتاده است و با وجود آنکه آنحضرت در آن ایام نیز مخفی بود
 از نظر اخبار و اشعار مستور بود و نمیدید او را مگر خواص شیعه او و نائب خاص او این همه
 معجزات و خارق عادات از آنحضرت ظاهر شده با عفی کردن شیعیان امر او را و ذکر نکردن
 ایشان معجزات او را و امر کردن خود آنحضرت و پدرانش با خفاء و کتمان فضائل و مناقب
 و ذکر او و اگر آنحضرت مثل باقی امامان از اول ولادتش در میان مردم ظاهر میشد و با
 خلق آمد و رفت میکرد و با آنها الفت میفود مگر این معجزات و فضائل و مناقب آن
 بزرگوار در زمان غیبت صغریه بمحد و حصر نمیآمد و تمامی معجزات بنیاء و اوصیاء و
 فضائل و مناقب مرسلین و صدیقین از آنحضرت صادر و ظاهر میشد زیرا که خداوند
 عالم در آن وجود مسعود چنان قوت و قدرت گذاشت و همچنین استعداد و قابلیت
 با و عطا فرموده که قادر میشود باظهار معجزات جمیع خلیفه های خداوند چنانچه
 شیخ جلیل فضل بن شاذان در حدیث صحیح روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر
 برنطی از حماد بن عیسی از عبد الله بن ابی یعفور که گفت حضرت صادق فرمود هیچ معجزه
 از معجزات پیغمبران و اوصیاء ایشان نیست مگر آنکه ظاهر خواهد گردانید خداوند

حلوان
 سران و قضاة و شایسته
 و غیره از اوقات او
 برای معجزات او

مانند آن را بدست قائم ما بجهت تمام گردانیدن حجت بود شمنان پس ازین حدیث
 شریف معلوم شد که تمامی معجزات اجداد و ابا و انحضرت در آن وجود مبارک موجود است
 علاوه بر معجزات پیغمبران گذشت و اوصیاء ایشان پس بنا بر این که میتواند که از هزار
 یک از معجزات و فضائل انحضرت را ذکر کند و کدام قادر بقتل آن میتواند بشود
 گر نمیکردم ز خلق اندیشه ها در مدیجش کشف کردم رازها گردیدیم من بیاقت دانام
 من همیگفتم ز وصف آن امام لیک خلق این جهان چون جا بلند ز استماع مطلب حق میرسد
 لایق آن باشد که گوید وصف حلیه و زینت آن خلاق او و اگر کسی تا قبل و تفکر در مراتب
 ثواب انحضرت نکند و کرامات و خارق عادات ایشان نظر کند فی الجمله بی معرفت آن
 بزرگوار میرسد زیرا که جلالت قدر مولی از شئون و مراتب خادم و عبد او ظاهر میشود
 پس رجعت نموده این مطلب شمه از فضیلت بعضی نامیان انحضرت در اینجا ذکر شود
 پس میگویم که روایت کرده شیخ محدث فقیه عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی بن محمد طوسی
 مشهدی - کتاب ثاقب المناقب از حسین بن علی بن محمد قتی معروف بابی علی عبد الله
 که گفت من در بخارا بودم پس شخصی که معروف بود بابن خارشوره قطعه طلا داد بمن
 و امر کرد مرا که تسلیم کنم آنها را در بغداد بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح نائب حضرت
 حجة بن الحسن پس حمل کردم آنها را با خود و چون به بیابان امویه رسیدم یکی از آن
 سبکها مفقود شد از من و عالم نشدم بآن تا آنکه داخل بغداد شدم و آنها را حاضر
 کردم که بپریم با و تسلیم کنم دیدم یکی از آنها از من مفقود شده پس سبکه بوزن آن
 خریدم و بان نه سبکه اضافه نمود و آنگاه داخل شدم بترد حسین بن روح در بغداد
 و آن سبکها را بترد او گذاشتم آنها را یک یک ملاحظه نمود و برداشت و سبکه مرا
 بیرون کرد و فرمود بگیر این سبکه خود را و آن را کم کرده بودی در آن بیابان خاریسید
 و این اوست و همان سبکه که من کم کرده بودم در آن بیابان بیرون آورد و من آن را
 شناختم و بترد همان کتاب روایت کرده از همان شخص حلیل القند که گفت زنی از من
 سوال کرد که وکیل مولای ما صاحب الزمان کیست پس قبل از من بعضی از اهل قم باد
 گفت که او حسین بن روح است و او را بان زن دلالت کردند پس من بان زن بخدمت
 او مشرف شدیم و بعد از آن همان زن گفت که ای شیخ چه بنا من است فرمود با تو هر چه
 هست آن را ببرد جله بینداز پس برود بد جله انداخت آن را و برگشت بترد حسین بن
 روح پس شیخ فرمود بخادم خود که بیرون بیاور حقه را برای ما پس حقه بترد او آورد پس
 بان زن فرمود این همان حقه است که با تو بود و آن را بد جله انداختی گفت بلی فرمود
 خیر بد هم تو را بآنچه در آن هست با تو خبر میدهم مرا گفت بلکه تو خبر بد مرا فرمود

این حقه يك جفت دستینه است از طلا و حلقه بزرگی که در آن جوهریست و در آن
حلقه صغیر که در آن جوهریست و دو انگشتری یک فیروزج و دیگری عقیق پس ملاحظه
کردند و دیدند که همان نخواست که فرموده است و من وان زن و دیگران يك بيك
نگاه کردیم و از شغف دیدن این مجمره بخود شدیم و راوی گفته بعد از ذکر این حدیث
و حدیث سابق که من شهادت میدهم در نزد خدا روز قیامت دو آنچه خبر دارم بان
که بهمان نخواست که ذکر کردم نه زیاد کردم در آن و نه کم نمودم و سوگند خورد مذواته
امام که راست گفتم در آن نه افزون کردم بر آن و نه کم نمودم از آن و ازین قبیل احادیث
و فضیلت نابیان آنحضرت و و کلام آن بزرگوار بسیار است و مقصود اشاره بود بشان

ایشان فی الجمله باب نهم در ذکر چهل آیه که در شان و ظهور حضرت حجت بن الحسن
صاحب الزمان علیهم السلام نازل شد و احادیث مستفیضه و بلکه متواتره در تفسیر
آن آیات وارد شده است که مراد از آن آیه آنحضرت است و یا خیر آن بزرگوار پس بعون الله
میگویم آیه اول در جزو ثانی از سوره بقره قوله تعالى اَتَيْنَاكَوَمَا يَأْتِي بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی در هر جا بوده باشید خداوند جمیع شما را میآورد و
حاضر میکند و بدرستی که خداوند تعالی بر همه چیز قدرت دارد و احادیث متواتره در
تفسیر این آیه وارد شده که مراد ازین اصحاب حضرت قائم است چنانچه در مجامع اهل بیت
در مواضع متعدده ذکر کرده و در تفسیر صافی بآنها اشاره فرموده و در تفسیر عیاشی و
جمع از حضرت امام رضا روایت کرده اند درین آیه که فرموده هرگاه ظاهر شود قائم ما
اهل بیت پس هر آینه جمع میکند خداوند جمیع شیعیان ما را از شهرها و بلاد و محدث
آنحضرت و همه در حضور او میباشند و ایضا در تفسیر عیاشی و کمال الدین روایت کرده اند
از حضرت صادق که فرمود بدرستی که این آیه نازل شده است در اصحاب حضرت قائم و
بدرستی که اصحاب آنحضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس صبح میکند در مکه
و بعضی از ایشان در روز سیر میکنند در میان ابرو ما میثناسیم نام او را و نام پدر او را
و نسب او را مؤلف میگوید حدیث دوم بیان است بر حدیث اول و مراد جمع شد

اصحاب آنحضرت است نه تمامی شیعیان آیه دوم ایضا در جزو دوم از همان سوره
قوله تعالى وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ بَشِيرٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بَشِيرٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بَشِيرٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
یعنی البته امتحان میکنم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و ناهوش
شدن مالها و شما و نقصان نفس شما و کمی موه غله و زراعت و درختها و ناز برای
شما معلوم شود که کدام یکی از شما از امتحان سالم بیرون میشود و ثبات بدو در
وقت صبر کنندگان را در کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده

که فرمود که اینها علامات قبل از ظهور حضرت قائم است و اینها از جانب خداوند بر
مؤمنان وارد میگردد و فرمود چیزی از ترس ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر
انها است و گریه بکسب کرانه رحمت در میان مردم و نقصان مالهای مردم بفساد
تجارت و کمی منفعت و نقصان در نفس مردم بمرگ زرد و بمرگ فاحش و کمی ثمرات و میوهها
ببب قلت حاصل و کمی دخل در اعتها و بشارت بده بر صبر کنندگان درین وقت بتعجیل
ظهور قائم آل محمد و این تاویل آیه است و تاویل آن را نمیداند مگر خداوند و انکسای
که راسخ در علمند تمام شد مؤلف میگوید مراد از فرمایش آنحضرت که ترس از پادشاهان
بنی امیه در آخر سلطنت آنها شاید طائفه فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه
هستند چنانکه موضح فرانسوی این را تفصیلاً بیان کرده و جناب عالم جلیل مؤید
السلام در جوبیده خود که در اول محرم سال هزار و سیصد و بیست و هشت نوشته و او
نقل کرده هر که خواهد رجوع کند و مراد از مرگ زرد و مرگ فاحش شاید و یا باشد و یا
مرگ بپ در پی باشد که مردم بسیار در زمانه اندکی تلف میشوند یا بجهنم و یا بغیر آن
و مقصود زیاد شدن مرگ است از متعارف و مراد از فرمایش آنحضرت که این تاویل
آیه است همان معنی اخراست که فرمود بشارت بده بر صبر کنندگان درین وقت بتعجیل
ظهور قائم یعنی متصل شدن لفظ بتعجیل ظهور قائم بآیه تاویل است نه هر آنچه سابقاً
بیان فرمود پس معلوم شد که این آیه مثل آیه سابقه در شان آنحضرت نازل شده است
آیه سیم در جزو مبرور از سوره مذکور قوله تعالی وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ
يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی بکشید کافران را
تا فتنه نباشد در زمین و بوده باشد دین خالص از برای خدا پس اگر قبول نهی و امر
خداوند را کردند پس جزا نیست مگر بر ظالمان یعنی بعد از قوه از کفار دست برداشته
میشود و از ظالمان برداشته نمیشود و در احادیث بسیار وارد شد که مراد از ظالمان
درین آیه ظالمان حضرت امام حسین است که حضرت قائم زایشان دست بر نمیدارد
چنانکه در علل الشرایع از حضرت امام رضا روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که
چه میفرمائید در حدیثیکه از حضرت صادق روایت شده و فرموده و قتی که قائم را
اهل بیت ظاهر شود میکشد اولاد قاتلان حضرت امام حسین را بسبب کردار پدران
انها حضرت امام رضا فرمود حدیث صحیح است عرض کردند خدا فرموده که کسی زور کسی
بر نمیدارد حضرت فرمود راست فرموده است خداوند و لکن اولاد قاتلان حضرت حسین
را ضربه میدهند بکپارهای پدران خود و بان فخر میکنند و گویند که ما ضربه نماند
بیمیز پس میشود مثل انکس که آن را کرده و اگر در مغرب کنند نه در مشرق پس

بآن راضی شود هر آینه انگس شرک ان قاتل است در عذاب در نزد خداوند بد رستیک
 میکشد حضرت قائم در وقت ظهورش ولاد قاتلان امام حسین را بسبب راضی بودن
 ایشان بکرده های پدران خود و در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده در تفسیر
 این آیه که فرمود خداوند قهار تعدی و مجازات سخت نمیکند مگر بر اولاد قاتلان
 آنحضرت بدست حضرت قائم و قریب باین معنوی در روایت دیگر نقل کرده و از قبل
 این اخبار بسیار است مؤلف میگوید مجازات سخت حضرت قائم اختصاص ندارد
 باولاد قاتلان آنحضرت زیرا که از حکم آنها حکم پدران واضح است

آیه چهارم در همان سوره و همان جزو قوله تعالى هل ينظرون الا ان ياتيهم الله
 بالملأه في ظلال من الغمام وقضى الامر جناحه حضرت امام رضا قرائت فرموده و
 رساله تحفه الاخبار بیان کردیم و ترجمه اش اینست ایا نظر میکنند مگر باینکه بیاورد
 خداوند بر ایشان ملائکه را در سایبانهای ابر و ابرو ایشان تمام میشود و مهلت بآنها
 داده نمیشود عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا
 من نگاه میکنم بقیام بتحقیق استعلاء و غالب شد بر نجف اشرف پس وقتی که بر نجف آمد
 نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتی که نشر نمود رأیت آنحضرت را نازل میشوند حضرت
 قائم ملائکه بدر و خود آنحضرت نازل میگردد در قبه هائ از نور و در زمانی که نازل میشود
 بر پشت کوفه و وارد میشود در آنجا بقاروق اعظم که امیر المؤمنین است و این در وقت نزول
 آنحضرت است و اما قضی الامر پس مراد از آن داع گذاشتن است بر خطوم کفارد
 روزی که کافران را داع میگذارند و ایضا عیاشی در تفسیر این آیه از آنحضرت روایت
 کرده که فرمود نازل میشود حضرت قائم در هفت قبه از نور و معلوم نمیشود که در کدام
 است در وقت نزول آنحضرت پس ازین دو حدیث معلوم شد که مراد از نزول ملائکه
 درین آیه آن ملائکه است که بر حضرت قائم نازل میشود در سایبانهای ابر و ابرو و تشریف
 آوردن آنحضرت است در قبه هائ نور و مراد از قضی الامر در این آیه انجام دادن آن
 حضرت است بر کار کافران و واضح شد که آیه در شان آنحضرت است

آیه پنجم در جزو سیم از سوره آل عمران قوله تعالى افتردين الله يخون وله اسلم
 من السموات اولاد من طوعنا وكرها این آیه ایا طلب میکنند غیر دین خدا را و حال
 آنکه بر دین خدا است و از دین نهاده انگس که در آسمانهاست و آنکه بدین
 است یا بر غیبت یا بر همت عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت نموده که
 فرمود این آیه شریفیه نازل شد در خصوص قائم آل محمد و نیز در روایت دیگر از آن
 حضرت نقل نموده که این آیه نازل شد و بعد از آن فرمود که زمانه که قائم ظاهر

از برای آنکه در آن شب آنچه از زمین میخورد از آنجا که میخورد قائم اهل بیت باشند
پس حضرت قائم آل محمد اخذ میکنند و مانند میشود روی زمین را و منع میکنند مردم را از
زمین و ایشان را از آن خارج نماید بر آنچه حضرت پیغمبر مالک شد منع میکرد مردم را از
پس بد رستیکه حضرت قائم جهان خواهد کرد مگر آن زمین را که در دست شیعیان
بوده باشد پس حضرت قائم متاع میکند را شیعیان را و زمین را در دست ایشان
میکند از و از آنها نمیکند مگر زکوة را پس این فقیر معلوم شد که این ایه در شان
حضرت قائم نازل شده است و در آن صریح است که این ایه در شان
بزرگوار مالک خواهد شد و پیغمبر زمین منع خواهد نمود و احادیث دین
سیاست و همه آنها را حقیر در کتاب مسائل عقیده ذکر کرده و این مطلب را واضح و
روشن نموده و در اینجا مجال ذکر آن نیست این بریدیم قوله تعالى در سورة نفال
وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الْكَلْبِ الْمَالِئِينَ ^۱ یعنی بکشید کافران را تا آنکه
نباشد شرک و کفر در روی زمین و دهان شد تمامی زمین را برای خداوند در
تعبیه عیاشیه و جمع از همه صدقات روایت کرده اند که در تائیل این ایه هنوز نیامد
و اگر تحقیق قائم ما اهل بیت ظاهر شود و در آن باشد که در آن نماید تاویل این ایه را که
که در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر را آنجا که شب میرسد
تا آنکه همانند شرک و کفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده يَعْبُدُونَنِي وَلَا
يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی عبادت میکنند بمن و شرک نکنند بر من و چیزی را
و نیز و کافری در تعبیه این ایه روایت کرده اند که آنوقت تاویل این ایه هنوز نیامد
بد رستیکه پیغمبر رخصت داد بر کفار و آنجا بجایه قبول کردند حاجت خود و
حاجت اصحاب خود پس هرگاه تحقیق نماید تاویل این ایه قبول میشود از آنها جزیه
و اگر نه آنکه شده میشود تا آنکه خداوند از حد و بی شرکیت بگذراند و تا آنکه نبوده
باشد در روی زمین شرک پس ازین دو حدیث واضح گردید که این در شان حضرت
نازل شده و معانی این در زمان بزرگوار ظاهر خواهد شد و حقیر شرح این ایه را در
کتاب کشف الحجاب در نجاست اهل کتاب ذکر نموده و مطلب را ازین واضحتر بیان کرده
این در آن در آن قوه تعالى در سورة براءه يَرْبِّدُونَ أَنِ الْغَافِقُونَ يُؤَدُّونَ أَعْنَافَهُمْ وَ
يَأْتِيَهُمْ إِيَّاهُ الْقَوْمُ تُخَدَّعُونَ ^۲ یعنی آنکه میگردانند بر آنکه خاموش
نمایند خود را به همان خودشان بجهت به بد گونه و آنرا فضائل نور خداوند و منع
میکند خداوند مگر آنکه تمام نور خود را و هر سیدی که سگروه میدانند کافران
این اتمام نور خدا را در تعبیه این ایه روایت کرده اند که

فرمود بتحقیق فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حامله را در بنی اسرائیل پخش پدید کرد
 حضرت موسی و هارون بنی امیه و بنی عباس و قبیله واقف شدند بر اینکه زول سلطنت
 آنها در دست قائم اهل بیت خواهد شد بر ماعد او ک کردند و بر ما شمشیر کشیدند
 و اهل بیت پیغمبر را کشتند همه اینها بجهت طمع بود بر اینکه برسند بقائم ما اهل بیت و
 او را بکشند پس شمع میکند خداوند ازین که کشف کند امر او را بر یک نفر از ظلمه
 مگر آنکه تمام کند نور خود را و هر چند بیکه مکروه بدارد آن را کافران پس ازین تغییر و
 گردید که این آیه شریفه در شان آنحضرت نازل گردید **آیه سیزدهم** در سوره قوبه
قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون یعنی خداوند آن وجود مقدس است که فرستاد پیغمبر خودش محمد بن
 عبدالله را به هدایت و اطمینان و بآیین حق و ثابت تا آنکه دین آنحضرت را غالب کند
 تمامی دینها و هر چند بیکه مکروه میدانند آن را مشرکان در کمال الدین از حضرت
 صادق روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود قسم بخداوند هنوز نازل نشد تا وایل این
 آیه و نازل نمیشود تا وایل آن حق آنکه ظاهر شود قائم آل محمد پس قتیکه ظهور کرد
 حضرت قائم ما نماند کافری بخداوند و نه مشرک با امام مگر آنکه مکروه میدانند ظهور
 آنحضرت را و کافران و مشرکان چنان کشته میشوند که اگر یک کافری و یا یک مشرکی
 در جوف یک سنگ باشد آن سنگ صدا میکند ای مؤمن در بطن کافری است
 بشکن و او را بکش و در کاف از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده در تفسیر این آیه که
 فرمود خداوند آن واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را بولایت و وصی خود و
 ولایت وصی خود دین حق است تا آنکه غالب کند دین حق را بر تمام دینها در زمان
 ظهور حضرت قائم آل محمد و خداوند تمام کشته ولایت امام قائم است هر چند بیکه
 مکروه بدارند آن را کافران بولایت علی علیه السلام عرض کردند ای این تنزیل آیه
 است فرمود بلی این کلام تنزیل است و اما غیر این کلام آخر پس آن تا وایل است و ازین
 قبل احادیث در تفسیر این آیه بسیار است و جمله از آنها را در کتاب **مخفیة الشیعة** در تفسیر
 همین آیه ذکر کرده ام پس واضح شد که این آیه در شان آنحضرت نازل شده
آیه چهارم در سوره یونس **قوله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا به و لما یاتهم**
تأویله یعنی بلکه تکذیب نمودند بآنچه احاطه نمیکند بدانستن آن و حال آنکه
 هنوز نیامده تا وایل آن برایشان در تفسیر این آیه عیاشی از حضرت باقر روایت
 کرده که از آنحضرت پرسیدند از چیزهای بزرگ از جهت ائمه و غیران یعنی ظهور قائم
 پس فرمود بدو سببکه این چیزها که از من سوال میکنید هنوز وقت آن نیامده و خداوند

فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّكْتَبًا وَمِثْلَ بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّكْتَبًا وَفِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ
روایت کرده است و علی بن ابراهیم در تفسیر نمود فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل
شد و تکذیب کردند بر رجعت که آن رجعت نمیشود پس ازین احادیث ظاهر میشود که این
آیه در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد نازل شد زیرا که در زمان ظهور آنحضرت از
برای مؤمنان رجعت خواهد شد چنانکه در باب ششم در خصایص آنحضرت ذکر شد
و بعد از این نیز میآید آیه پانزدهم در سوره یونس قوله تعالى اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آگاه باشید بدرستی که دوستان خدا نه خوف
و نه ترس برای ایشان است و نه ایشان محزون میشوند در کمال الدین در تفسیر این
آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود طوبی از برای شیعیان قائم ما اهل بیت که
منتظر باشند بظهور او در ایام غائب شدن او و اطاعت میکنند بر او در وقت ظهور
او و ایشان است اولیاء الله که نه خوف بر ایشان است و نه ایشان محزون میشوند پس
ازین تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب حضرت قائم است
آیه شانزدهم در همان سوره قوله تعالى لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا و در آخرت در کافیه در تفسیر این آیه از حضرت
باقر روایت کرده فرمود بشارت میدهد خداوند بر ایشان بقیام قائم آل محمد و ظهور
او و بکشتن دشمنان ایشان در دنیا و بشارت میدهد بایشان در آخرت بنجاة دادن
و داد شدن ایشان بر محمد و اولاد صادقین او در محض کوثر پس ازین تفسیر معلوم
شد که این آیه در شان آنحضرت است زیرا که هیچ حدیث دلالت دارد بر اینکه مراد
ازین بشارت درین آیه سلطنت آن بزرگوار است که از برای مؤمنان در آن زمان شده
خواهد شد بکشته شدن دشمنان ایشان و ظاهر شدن عدل و داد بدست قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله آیه هفدهم قوله تعالى در سوره مود وَلَئِنْ اَخْرَجْنَا عَنْهُمْ
الْعَذَابَ اِلَى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ یعنی و اگر بتاخیر بیندازیم ما از ایشان عذاب را تا وقت
مخصوص که وقت امت معدوده است یعنی ما بر کفار و فجار مملکت دادیم تا زمان
امت معدوده و شمرده شد و بعد از آن عذاب خواهیم کرد علی بن ابراهیم در تفسیر
این آیه از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود مراد از امت معدوده اصحاب
قائم است و آنها سیصد و ده و زیاده است و عیاشیه از حضرت صادق روایت کرد
که فرمود امت معدوده حضرت قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و باز از آن
حضرت روایت کرده که فرمود امت معدوده عدو ایشان به قدر عدو اهل بیت است و
بیز از حضرت باقر روایت کرده که فرموده اصحاب قائم سیصد و ده و زیاده است

وایشانند قسم بخداوند اقامت داده اند که در قرآن خدا فرموده و بعد این ایه را تلاوت
فرمود و بعد از آن فرمود جمع میشوند اصحاب حضرت قائم بخدا و ایشان مثل اجتماع
نمودن بر حاشای وقت پاییز در یکجا و در زمان غریب حدیث را نقل کرده و در تفسیر این
ایه قتی فرموده یعنی اگر ما بر مردم بداند و ایشان را بهشت بدیم و نعمت بایشان کرامت
بگیریم درین دنیا تا وقت ظهور حضرت قائم پس ایشان را برگردانیم و بایشان عذاب
سپسیم و آن زمان زمین و آسمان را میگویند چه باعث شد که عذاب را از ما حبس
میکند یعنی این را بطریق مستعجز گویند که چرا قائم ظهور نمیکند و چرا ما را نمیکشد
پس ازین انشادیت واضح شد که این ایه در شان او و اصحاب او است

ایه هجدهم در سوره هود قوله تعالى بقیة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين یعنی
باقیمانده خداوند از برای شما خیر است اگر مؤمن باشید بخداوند و رسول او در
کمال الدین در تفسیر این ایه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود اول چیزی که نطق
میکند بآن قائم آل محمد در وقت ظهورش این ایه است و بعد از آن میفرماید که منم
بقیة الله و بخت خداوند و خلیفه الله بر شما پس سلام نمیکند بحضرت قائم سلام
کننده مگر آنکه میگوید السلام علیک یا نبی الله فی ارضه یعنی سلام بر توای باقی
مانده خداوند در زمین او پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد ازین ایه آنحضرت
است و در باب القاب نیز ذکر شد ایة نوزدهم قوله تعالى در سوره حجر قال
یا ایها الذین آمنوا اذین الیه یوم الوقت المعلوم یعنی خداوند فرمود بایلیس که تو از مملکت
شدگان تا روز وقت معلوم نیاید در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت کرده
که آنحضرت پرسیدند از معنی این ایه پس بر او فرمود ایا تو گمان میکنی که مراد از
یوم وقت معلوم روزی است که مردم دوزان محشور میشوند چنین نیست بدرستی که
خداوند عالم بهشت داد بایلیس تا روزیکه قیام میکند دوزان قائم ما اهل بیت پس
و قتی که خداوند عالم را نیکوخت قائم ما را میآید بسجود کوفه و بایلیس ملعون بیاید بخضرت
حضرت تا آنکه بایلیس برانود و در پیش روی آنحضرت پس بایلیس میگوید وایلاه
ازین روز پس آنحضرت میگوید از پیشانی او پس گردن او را میزنند پس این روز است یوم
وقت معلوم و قتی روایت کرده که یوم وقت معلوم آن روز است که حضرت پیغمبر
بایلیس را میبرد و منافات بین این دو تفسیر ندارد زیرا که سر بریدن پیغمبر بایلیس را
همان گردن زدن حضرت قائم است آن ملعون را پس معلوم شد که این ایه در وقت
ظهور آنحضرت است و در شان او است و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد از وقت
معلوم روز فتنه صوری است پس آن تفسیر است زیرا که شام این ایه را چنین تفسیر

کرده اند آیه بیستم قوله تعالى در سوره حجر اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّطِيْنَ
وَ اِنَّهَا لَلسَّبِيْلُ مُقِيمٌ یعنی بدو سبب که درین هر ایام علامت است از برای شخص
بافراست و بدو سبب که ن علامت در راه مقیم و در طریق و محل قوام است در
کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود زمانیکه ظهور
کند قائم ما اهل بیت نمی آید دو پیش از حضرت احدی از خلق خدا مگر آنکه میشناسد
او را که مؤمن است و ویابد کار روزا شری است و در آن حضرت آیه است از برای متوسّطین
و آنحضرت آیه است از برای متوسّطین و او است سبیل مقیم پس ازین تفسیر معلوم شد که
مراد ازین آیه حضرت قائم است و در شان او نازل شد و این حدیث منافات ندارد
با بعضی اخبار که وارد شده که مراد از متوسّطین ائمه علیهم السلام است و یا آنکه مؤمنین
است زیرا که آیات شریفه تنزیل دارد و تاویل دارد و تاویل نیز مراتب دارد پس باید
ائمه تنزیل آیه است و حضرت قائم تاویل و یا بعکس و شاید مؤمنین تنزیل است و یا
تاویل آن و حضرت حجت بن الحسن تاویل و تاویل است و همچنین است در سایر آیات که
ذکر شد و بعد ازین ذکر خواهد شد آیه بیست و یک در سوره فصل قوله تعالى و اَنصُرُوا
بِاللهِ جِهَادًا يَّمْلِكُ لَكُمْ لَئِيْضَ اللهُ مِنْ يُّوْتِ بَلٰى وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُوْنَ اَعِ یعنی قسم یاد کردند بخداوند با جحد و جهاد بر اینکه زنده نمیکرد آن
کس را که مرده است نه چنین نیست بلکه زنده میکند خداوند مرده ها را و این قول
کردن آنها وعده حق است بر خداوند و لکن اکثر مردم نمیدانند و در سبب
عیاشی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود بابا بصیر چه میگوید درین آیه عرض
کرد مردم میگویند که مشرکین قسم یاد میکردند و بحضرت رسول میگفتند که خداوند
مرده ها را زنده نمیکند پس حضرت فرمود تف باد بر کسی که این را گفته باشد سوال
بکن از آنها آیا شرکین بخدا قسم یاد میکنند و یا بلائ و غرث ابو بصیر عرض کردند
نوشوم حقیقت را بمن بفرما در معنی این آیه فرمود ای آبا بصیر تحقیق هرگاه ظهور کند
قائم ما اهل بیت زنده میکند خداوند قومی را از شیعیان ما پس حضرت قائم از
ایشان بیعت میکرد در حالتیکه تمثیل ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد
بقوم دیگر از شیعیان ما که نمیدانند یا هم دیگر میگویند زنده شد فلان و فلان و فلان
و از قبرهای خود بیرون آمدند و در حضور حضرت قائم هستند و بعد ازین خبر زنده
شدن مرده ها بگوشه ششان اهل بیت میرسد پس آنها میگویند ای ملائکه شیعه حق
روغ میگویند شما و با وجود آنکه این ایام دولت و سلطنت و دیانت شما است باز
بهر شما دعوی میگویند و خبر میدهند که مرده ها زنده شدند بخداوند قسم

یاد میکنیم مرده ها زنده نمیشوند تا روز قیامت پس خداوند قول آنها را در قرآن حکایت کرده و فرموده **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ** تا آخر و در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود چه میگویند مردم درین ایام عرض کردند میگویند این ایام نازل شد در کتار حضرت فرمود کتار بخداوند قسم یاد نمیکند و بدرستی که این ایام نازل شد در اقامت محمد که بایشان گفته شد که شما زنده میشوید و قبل از قیامت رجوع میکنید پس ایشان قسم یاد میکنند که آنها رجعت نمیکند پس خداوند قول ایشان را رد نمود و فرمود **لَيْسَ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ** یعنی زنده می کند ایشان را خداوند تا آنکه واضح نماید بر آنها آن چیز را که در آن اختلاف میکردند یعنی در رجعت و تا آنکه بدانند آنکسانیکه کافرانند که آنها دروغگو بودند پس حضرت فرمود یعنی در رجعت بر میگردد آنها را پس میکند ایشان را حضرت قائم آل محمد و شفاء میدهد بر سینه های مؤمنین و ایضا در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده که فرمود چه میگویند مردم درین ایام عرض شد با و میگویند که قیامت و زنده شدن و تشریف نداشت فرمود دروغ گفتند بخدا قسم بدرستی که این زنده شدن در آن زمان است که ظاهر شود قائم آل محمد و رجعت کند با و رجعت کنندگان پس آن وقت میگویند اهل خلاف شما بتحقیق ظاهر شد ای طائفه شیعه دولت شما و این از دروغ گفتن شما است که میگویند فلان و فلان رجعت کرده نه چنین نیست بخدا قسم **لَا يَجْعَلُ اللَّهُ مِنْ يَمِينٍ شَيْئاً** ایای نمی بینی که خداوند فرموده **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ** و بودند مشرکین است تعظیماً از برای لاث و عزیزی از اینکه قسم یاد کنند بغیر آنها پس خداوند در جواب رد آنها فرمود **بَلَى وَتَسَدَّ عَلَيْهِ حَقٌّ** پس از این حادثه واضح شد که این ایام در شان آنحضرت و ظهور آن بزرگوار نازل شد

ایه بیست و دوم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِنَّا بَلَّغْنَاكُمْ** عباداً و آلنا اولى بایس شدید فجاؤا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً یعنی پس و تنبیه میآید وعد اول آن طغیان و فساد مبعوث میکنیم بر شما بندگان خود طاعتی که صاحب قدرت شدید در جنگ پس شما را طلب میکنند و در خانه های شما مشغول بدست میآورند و از جهش کشتن شما را میگیرند و این وعده هرینه خواهد شد در کافیه و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود مراد از فساد دو مرتبه اول ایام یکی قتل امیر المؤمنین است و یکی زخم زدن بحضرت امام حسن است و مراد از عا و کبیر کشتن حضرت امام حسین است و مراد از عباداً لنا قومی است که خلا مبعوث میکند ایشان را قبل از ظهور حضرت قائم آل محمد پس نمیکند و زنده خون آل محمد را مگر آنکه

میکشند و قاتلان ایشان را میکشند و مراد از وعدۀ مفعولاً ظهور حضرت قائم است
و نیز در تفسیر عیاشیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد از عباد الانحضرت قائم و
صحاب انحضرت است و منافات در بین این دو حدیث نیست زیرا که مراد از قومی که
قبل از ظهور انحضرت مبعوث میشوند اصحاب انحضرت است که قبل از آمدن آن بزرگوار
بکوفه بنی مکه را میکشند پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت قائم ال محمد نازل
شده است آیه بیدیت و سیم قوله تعالی در سوره مریم حتی اذا راوا ما یوعدون
و اما العذاب و اما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا و یزید الله
الذین امنت و اهدی یعنی تا زمانی که دیدند آنچه را که وعده شده بودند از عذاب
و یا از روز قیامت پس زود باشد که میدانند کدام کس است بدتر از جهنم مکان و
ضعیف تر از جهنم مدد و قوت و خداوند زیاد میکند هدایت انکسای را که طلب
هدایت میکند در کافیه از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود اما
فرمایش خداوند اذا راوا ما یوعدون پس این ظهور حضرت قائم است و اینست
قیامت صغری و ساعت وعده شده بر آنها و زود باشد که آن روز را میدانند و آنچه
بر آنها نازل میشود میبایند از جانب خداوند درست قائم ال محمد پس اینست قول
خداوند من هو شر مکانا یعنی در نزد حضرت قائم و معنای یزید الله یعنی زیاد
میکند درین روز هدایت بلای هدایت بسبب تابع بودن ایشان بر حضرت قائم ال
محمد زیرا که آنها اعراض نمیکند از انحضرت و او را انکار نمیکند پس از این تفسیر معلوم
شد که این آیه در شان انحضرت و در بیان ظهور و سلوک آن بزرگوار نازل شده است
آیه بیدیت و چهارم قوله تعالی در سوره طه و لقد عهدنا الى ادم من قبل فلی و لکن
فخذ له عزمًا یعنی بتحقیق عهد کردیم ما بآدم قبل ازین پس نسیان نمود عهد را و نیاورد
در او عزم و جزم را در آنچه ما عهد کرده بودیم بر او در بصر الدرجات و علل الشرایع از
از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده اند که خداوند عهد کرد بر آدم در خصوص
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در آنمه بعد از انحضرت پس آدم ترك نمود و
عزم از برای او در آنمه که آن بزرگواران چنان بودند و بدو سیکه پیغمبران اولی العزم
نامیده شدند با ولی العزم زیرا که خداوند عهد کرد بر ایشان در باره حضرت رسول خدا
و او صیای او و در خصوص حضرت مهدی قائم بالخصوص و در سیره او و سلوک و کردار او
رفتار او بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم جمع شد بر اینکه حضرت خاتم
الانبیاء و اوصیای او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و قرار نمودند بر این و
نیز در علل الشرایع از انحضرت روایت کرده که فرمود خداوند احادیث را مشاق و جهل را

از پیغمبران اولی العزم بر اینکه بدو ستیکه من خدا شما ایم و حضرت محمد بن عبد الله رسول
من است و امیر المؤمنین امیر و پیشوا مؤمنان است از تمام مخلوقات و اوصیاء او بعد از
او و الی امر مند و توحید داران علم مند و بر اینکه بحضرت قائم نصرت میکنم بر دین خودم
و با و ظاهر میکنم سلطنت خود را و با و عبادت کرده میشوم طوعاً و کرهاً و با و انتقام می‌گیرم
از دشمنان دین خودم پس پیغمبران عرض کردند اقرار کردیم ای خدای ما و شاهد شدیم
و حضرت ادم اقرار نکرد و انکار نیز نکرد پس ثابت شد عزم دین پنج نفر از پیغمبران اولی العزم
در خصوص حضرت مهدی قائم و نشد از برای ادم عزم بر اقرار بحضرت قائم و اینست معنی
فرمایش خداوند وَلَقَدْ عَمِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنُوسٍ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً وَفَرَمُود بدو ستیکه
معنا می‌ترک است یعنی ادم ترک کرد اقرار بحضرت قائم ال محمد را تمام شد پس ازین
اخبار صحیح معلوم شد که این ایه در خصوص آنحضرت نازل شده و درین احادیث اسرار
بسیار است و دانستن آنها صعب است وَلَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْرًا لِكَلِمَاتِ رَبِّ لَفَقَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ
أَنْ تَقْدَأَ أَيْهَ بَيْتٍ وَبِحَمِّ قَوْلِهِ تَعَالَى دُرُودُهُ أَنْبِيَاءَ فَلَمَّا احْتَوَا بَابَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی پس وقتی
احساس کردند عذاب ما را در آن وقت از آن عذاب میگریزند و گفته میشود بر آنها
نگریزند و رجوع کنید بسوی آنچه بودید در آن از نعمت و لذت و مسکنها شاید که شما
سوال کرده شوید در کافیه از حضرت باقر در تفسیر این ایه روایت کرده که فرمود و قتیکه
ظهور کند قائم ما جمعه را میفرستد از اصحاب خود بطلب و دستگیر کردن بنی امیه
بشام پس آنها از ترس میگریزند بروم پس اهل روم میگویند بر بنی امیه شما را جای
نیست و نخواهد شد در ولایت ما تا آنکه بدین نصارتی داخل نشوید پس آنها تماماً
نصرت می‌شوند و صلیب ما را بگردن خود نمایند بعد از آن نصارتی آنها را جای میدهد
پس زمانی که اصحاب حضرت قائم خبردار میشوند که آنها بروم رفتند از عقب آنها خودشان را
بروم میرسانند و وارد آن ولایات میشوند پس اهل روم طلب امان میکنند و صد
الامان را بلند میکنند پس اصحاب آنحضرت میگویند امان نیست از برای شما تا آنکه
بنی امیه را حاضر بکنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماماً بر ایشان تسلیم
میکند و اینست معنای قول خداوند لَا تَرْكُضُوا الْقَوْلُ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی
حضرت قائم از خویشها میبرد و حال آنکه خودش احلم است بر خویشها از همه کس همین
حدیث را در تفسیر قتی نقل کرده و بعد از آن فرموده این ایه از آن آیات است که لفظ آن
ما ضعیف و معنای آن مستقبل و بعد خواهد شد و از آن آیات است که تاویل آن بعد از
تنزیلش میشود پس ازین تفسیر واضح شد که این ایه در شان حضرت قائم و اصحاب و در

بیان حال دشمنان او نازل گردید: **آیه بیت و ششم** در سوره انبیاء، قوله تعالى: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ بَرْنَاهُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ** یعنی فرموده
بحققیق نوشتیم در زبور بعد از تعلیم ذکر این را که بدرستی که مالک و قائم مقام میشود
در زمین بندهگان صالحان من در تفسیر مجمع از حضرت باقر روایت کرده که فرموده که
از عِبَارَةِ الصَّالِحِينَ اصحاب حضرت قائم آل محمد است در آخر الزمان و خودش فرمود
که دلالت میکند بر این آنچه شیعه و سنی از حضرت پیغمبر روایت کردند که فرموده اگر
نماند باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته حواله می کند خدا آن روز را تا مبعوث
کند یک مردی از اهل بیت من تا آنکه زمین را بر او عدل و داد نماید چنانچه میخواستند
بود از ظلم و تعدی و در قتی از حضرت صادق روایت کرده که فرموده مراد از عِبَارَةِ
الصَّالِحِينَ حضرت قائم و اصحاب او است و در زبور تمجید و تمجید و دعا است و در
روایت دیگر از حضرت نقل کرده که فرمود خداوند نازل فرمود زبور را بر داود و
آن بود توحید و تمجید و دعا و خبرهای رسول خدا و امیرالمومنین و امامان از اولاد
ایشان و خبرها رجوع کردن ایشان و ذکر حضرت قائم آل محمد پس از این احادیث معلوم
شد که مراد از صالحان که وادش تمامی روی زمین را میشوند و همه آن را مالک و
متصرف میگردند حضرت قائم و اصحاب آنحضرت خواهند شد

آیه بیت و هفتم قوله تعالى در سوره حج الذین ان مكنائهم في الارض اقاموا الصلوة
واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله غافق الامور یعنی اطاعت
مکنند که اگر ما نمکین بدیم ایشان را در روی زمین و سلطنت بدیم بایشان هر
اقامه نماز میکنند و داد زکوة مینمایند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و از بر
خداوند است غایت کارها در تفسیر از حضرت باقر روایت کرده که فرمود پس این آیه
در خصوص آل محمد نازل شد تا باخزان و حضرت مهدی صاحب الزمان و اصحاب او
خدا مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا مغرب و ظاهر میکند دین خود را
با آنحضرت و محو باطل میکند با او بد عثم را همچنانکه اهل باطل و شقاوت حق را محو
کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در هیچ جای دنیا و امر بمعروف و نهی از منکر
میکند در روی زمین پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه در شان حضرت قائم و
اصحاب او نازل شده است **آیه بیت و ششم** قوله تعالى در سوره نور وعد الله
الذین امنوا منكم و عملوا الصالحات لنخلقن لهم في الارض اقلوه يعبدونني ولا
يشركون بي شيئا یعنی خداوند وعده داده است آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و عمل
صالح کردند که البته ایشان را در روی زمین خلیفه کند هیچ کس بخدا خلیفه کرده بود

ان اشخاصی که قبل از ایشان بودند و البته متمکن می‌کند خداوند آنها را از اختیار
 که پسندیده است خداوند آن را از برای ایشان و مبدل می‌کند خوف ایشان را
 بر امنیت و آسودگی تا آنکه عبادت خداوند را و برخندش بیک قرار دهند و در تفسیر
 فرموده که این آیه در قائم آل محمد نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده آنچه از اهل بیت
 روایت شده درین آیه ایست که آن در قائم مهدی نازل گردید و در تفسیر عتائیه از
 حضرت امام زین العابدین روایت کرده که فرمود سو کند بخداوند گمانیکه خوف ایشان
 تبدیل به امنیت می‌شود و تقیه از آنها برداشته می‌شود شیعیان مانند و این امرای
 ایشان بدست مبارک یک مردی بزرگوری می‌شوند اهل بیت و آن مرد مهدی این
 امت است و او انکس است که حضرت پیغمبر بحق او فرموده اگر نمائند باشد از عمر دنیا
 یک روز البته خداوند طولانی می‌کند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و بادشاهی تمام
 روی زمین را بکند یک مرد از عبرت من که نام او دهم من و کنیت او کنیت من است که
 که زمین را بر می‌کند از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و بعد از نقل این تفسیر از
 حضرت عیسی فرموده که مثل این روایت از حضرت باقر و از حضرت صادق
 نقل شده است و در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در قصه نوح
 ذکر است از مومنان از قوم او فرج را که خداوند نمایاند برایشان خلیفه بحق خودش را و
 تمکین دین خود را فرمود و همزمان است حضرت قائم آل محمد پس بدست که لول باید
 غائب بودن او تا آنکه حق خالص شود و ایمان صاف شود از کدر بمرتد شدن هر کس
 که طینت او خبیث است از شیعه آنکسانیکه خوف نفاق در ایشان هست و در تفسیر احادیث
 کنند ظهور خلیفه خداوند را و متمکن شدن او و ظاهر گشتن دین او در روی زمین و
 از برای جماعت شیعه خالص است امروزین منتشر در عهد ظهور حضرت مهی آل محمد
 و این آیه در حق حضرت قائم و شیعیان او است و عذالله الذین آمنوا و مکرمه رابی
 عرض کرد پادشاه رسول الله ناصبها گمان می‌کنند که این آیه در حق چهار خلیفه پیغمبر
 نازل شد فرمود خداوند ناصبها را هلاک نکند چنین نیست چه وقت شد این خدا
 که آن را اختیار نموده و رسولش آن را پسندید که منتشر باشد امر آن در این امت و
 چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینه ما آنها
 در عهد یکی از خلفا با وجود آنکه حقد از مردم در زمانه ایشان مرتد شدند و حقد
 فتنه ما در زمان خلافت ایشان واقع شد و حقد در جنگها در زمان ایشان در بین
 کافران و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج در تفسیر این آیه از حضرت امیر المومنین
 روایت کرده در حدیثیکه عیویات خلفا را در میان کرده و عتک ملک را در میان کرده

بر سر او و نجار ذکر کرده تا آنکه فرمود: مهمل ایه شان مهمل حبل الزمان مهمل ایه شان که
تمام شود آن مهمل که خداوند بر ابلیس داده و حق شود قول بر کافران و نزدیک شود
وعدۀ حق خداوند همچنان و وعدۀ که خداوند آن را در کتاب خود بیان فرمود بفرشتگان
خودش و عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ آيَةً و ظاهر شدن این وعدۀ در آن وقت میسر
که نماید از اسلام مگر اسم آن و بآن نباشد از قرآن مگر اسم آن و درین وقت خداوند
قادر بر ادای میکند بر امام غائب شده بلکه فرماید که حق بیند انصار او را و ظاهر میکند
دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان با اطلال پس ازین احوال
معلوم شد که این ایه در خصوص حضرت قائم آل محمد نازل گردیده و در تفسیر این ایه
بظهور آنحضرت و قلع و قمع او دشمنان دین را مژول کرده پس بر اخبار منافیان ندارد
بآن احادیثی که در تفسیر این ایه وارد شده که عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا حَضَرَاتِ
اُمَّةٍ و یا مؤمنین هستند زیرا که حضرت قائم از ائمۀ است و اصحاب آنحضرت بهترین
مؤمنانند و سلطنت آنحضرت از ائمۀ محبوب است و یادشانی و یادشاهی سائر ائمۀ است
ایه بیست و نهم قوله تعالى و رسول شعرا ان نشاء نؤمن عليهم من السماء اية فقل
اعناقهم لها خاضعين یعنی هرگاه خواسته باشیم نازل میکنیم بر آن از آسمان
علامتی پس گردن آنها ثابت میشود بر آن علامت منوع کنند بجهت آنها از بر
آن علامت قواضع میکنند و گردن بر آن سبک دارند از ترس خدا و شان در کتاب
در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت کرده که هرگاه بدو سبکی قائم آل محمد
ظهور نمیکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس مسودت کند را و ملکات در
پس پرده فاء و میشود آن را اهل مشرق و اهل مغرب و در قائم آل محمد نازل شده
این ایه ان نشاء نزل عليهم اية و در تفسیر قتی از آنحضرت روایت کرده که معنای این
ایه که فرمود دلیل میشود گردن نهان بقی میسر از بر آن علامت که از آسمان است و آن
علامت صحه است از آسمان با اسم حضرت صاحب الزمان عجل الله وجهه و مفید
الله مقامه در ارشاد روایت کرده از آنحضرت باقر که فرمود زود باشد که خداوند
آن علامت را از برای آنها ظاهر میکند عیسی که نازل آید از آسمان فرمود بقی میسر
و اتباع ایشان عرض نمودند ایه کدام است فرمود که در آفتاب است در بین زوال تا وقت
عصر و بیرون میشود سینه و روی در آفتاب و تعریف میکند در سب و نسب قائم آل محمد
و اینها در زمان سفیاض میشود و در وقت وقوع این علامت با بدو رفته سفیاضی و
اتباع او واقع میشود در کمال الدین از حضرت رضا روایت کرده در حدیثی که در آن
وصف میکند قائم آل محمد را که فرمود و قائم آل محمد را که در آسمان

ندا میکند از اسمان بدعوت و بدلائل و هدايت بسو او که ندا را ميشنود اهل زمین
 و دران ندا منادی ميگويد آگاه باشيد اي مردم که بدرستيکه حجت خداوند متحقق
 ظاهر شود در نزد بيت الله پس تابع شويد او را پس بدرستيکه حق باواست و حق در او
 است و اينست معنائی فرمايش خداوند **إِنْ كُنَّا نَنْزِلُ عَلَيْهِمْ آيَةً** پس از اين حادثه
 واضح گرديد که اين آيه در شان حضرت قائم آل محمد نازل شد و مراد از آيه و علامت
 درين آيه علامت ظهور آنحضرت است و مراد از خاضعين و تواضع کردن آنها خصوص
 و ذلّت بنی امیه است بران بزرگوار نه غير او آيه سیم **قوله تعالى ورسوله قصص**
وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُكَفِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نَزْرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْكُمُونَ
 يعنی اراده ميکنیم برايکه منت گذاريم بران کسانیکه ضعیف شدند در زمین و
 قرار بدیم ایشان را امامان و پیشوای مردمان و قرار بدیم ایشان را وارث قائم
 مقام در زمین و مالک دران و اراده ميکنیم که تمکین بدیم از برای ایشان در زمین
 سلطنت تمامی زمین را با ایشان بدیم و بنماییم بر فرعون و هامان و لشکرهاي آنها
 از ان ائمه آنچه را که از ان حدز ميکردند در کمال الدین از حضرت میر روایت کرده
 که آنحضرت فرمود در تفسیر این آیه که مراد از این آيه آل محمد است که برانگیزند خداوند
 صاحب الزمان را بعد از ضعیف شدن و بدمد شدن ایشان پس ان جمله آل محمد
 ایشان را شاد میکند و دشمنان ایشان را میکشد و در کافیه روایت کرده که حضرت فرمود
 بحضرت صادق نظر کرد که راه میرفت و فرمود این از انکسان است که خداوند در حق
 آنها فرموده **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ** و در معانی الاخبار از حضرت صادق
 روایت کرده که حضرت رسول خدا نظر نمود بحضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
 پس گریه کرد و فرمود شما بعد از من ضعیف ميشويد بحضرت عرض کردند که معنائی
 فرموده پیغمبر چه بود فرمود معنائی ان این بود که شما انکسانى هستید که بعد از من امام
 ميشويد و خداوند در شان شما فرموده **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ** و بعد از ان
 حضرت فرمود که این آيه جاری است در ما اهل بیت تا روز قیامت و در محال اینست
 از آنحضرت روایت کرد که فرمود در این آيه که ان از برای ما است و در ما اهل بیت است
 و در کمال الدین و کتاب غیبت صدوق از آنحضرت روایت نموده که و نيکه حضرت
 قائم آل محمد متولد شد این آيه را خواند و اول تکلیش باين آيه بود و وقتی در تفسیر این
 آيه فرموده که ان مثلى است که خداوند زده است برای اهل بیت و سالک که موجب نشاء
 ایشان باشد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائيل و آنها را از

و از آنهار میکشند و بطور ایشان درین امت جمعی هستند که میگردند و قتل اهل
بیت رسول خدا بر حق تعالی و عداوت بر رسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی علیه
السلام و وزیر فرعون و اتباع او غایت کردم و بعد از آن او را ظاهر نمودم و بر فرعون و اتباع او
غالب کردم و همه را بدست او محال کردم همچنین حضرت قائم آل محمد و اولاد او را بهرمان
میکنند و در عینه زمان خود مستور خواهند گردانید و در رجعت ایشان را بران فرستد غالب
خواهم کرد و تمام خود را از آن فرار عینه بکشند پس تا ربیل ایه چنین است که میخواهم مست
کنارم بر کسی که از ایشان را ضعیف گردانیدند و درین که اهل بیت رسالت باشند
و بگردانم ایشان را امانان و بگردانم ایشان را وادار و زمین که بارشاهی روی زمین بر
ایشان مسلم باشد و ممکن و امتدار بدهم بر اهل بیت رسالت در زمین که باطل و
براندارند و حق را ظاهر گردانند و بنمایم بر فرعون و هامان و قارون این امت را و
اتباع آنها را که حق آل محمد را غضب کردند و بنام بیغی از آل محمد انچه را که از آن خدا
میکردند از کشته شدن و معذب بودن و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را
زنده میکنیم و قاتلان ایشان را نیز زنده نمایم تا انتقام بکشند از آنها و آنها را بیدار
عذابها بقتل رسانند و ایضا در تفسیر قتی فرموده که خطاب در بر ایه بر آل محمد است
بعلت آنکه اگر خطاب با ایشان نباشد و در خصوص حضرت موسی نازل باشد خداوند
میفرمود **مِنْهُ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ** نه آنکه بفرمایند **فِيهِمْ مَا كَانُوا** پس ما ای که خداوند
فرمود **فِيهِمْ مَا كَانُوا** معلوم شد که خطاب بر آل محمد است و در تفسیر جوامع از حضرت
امام زین العابدین روایت کرده که فرمود سو کند بخداوند بکه حضرت رسول را بر سر
و نذیر مبعوث کرده بد رستیکه ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزله موسی و شیعیان او
هستیم و بد رستیکه دشمنان ما و اتباع آنها بمنزله فرعون و اتباع او هستند پس ازین
احادیث معلوم شد که این ایه در شان اهل بیت و در خصوص رجعت ایشان و در
همدان بزرگواران نازل شد و یا آنکه نزولش در حضرت موسی و بنی اسرائیل است و تاویل
آن در اهل بیت رسالت و در ظهور قائم آل محمد است **اَيُّهُمْ وَكَلَّمَ قَوْلَهُ تَعَالَى دَرَسُوهُ**
سَاءَ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ
سِيرُوا فِيهَا لِيُبَالِيَ وَاَيُّهَا الْمُنِيرِينَ یعنی فرموداریم در بین ایشان و بین دهات
همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهری و عداوت نمودیم در آن دهات سیر کردیم
سیر کنید در آن دهات شبها و روزها در حال امن بدو اول این ایه در شان
اهل بیت است و از آن در خصوص حضرت قائم آل محمد است و بکه بدو اجتناب از
حضرت با تشریح روایت کرده در حدیث حسن و در تفسیر این ایه که بکه بدو در ما

خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم القری التي بارک الله فیها
 و این فرمانش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بعزیزت ما اهل بیت زیرا که ایشان را
 خداوند امر کرده بر اینکه بیایند بنزد ما اهل بیت پس خداوند فرمود: **مَعْلَمَاتُ بَيْتِهِ وَبَيْنَ
 الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا** یعنی در دایره زمین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان
الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةٍ قریه ظاهره و قریه ظاهره قصد ما و نقل کنند
 احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خودمان و قضا و قوله سبحانه و قد زاناهم انیس
 پس سیر مثل است از برای علم و دانائی که سیر شده باشد بآن علم شبها و روزها در آن
 قریه فنا و این مثل است از برای آنچه سیر میکند از علم در شبها و روزها از ما اهل بیت
 بسوی ایشان از حلال و حرام و فربضه ها و احکام و ایشان در امنیت هستند در آنچه
 از ما ائمه بسوی ایشان رسیده آن و تنبیه که آن را از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند
 ما مورد شدند که اخذ کنند آن علم را از آن معدن و زمانیکه این غور قنار نمودند بد
 امن هستند از شک و مضلالت و از تبدیل جوامع بحلال و ایضا در احتجاج از حضرت سبحان
 روایت کرده که فرمود بد رستیکه خداوند قصد نموده از قریه مرغان چند را عرض کرد
 پس ایشان کدام مردمان میباشد فرمود ما یم ایا نشید؟ فرمایند خداوند را سیر
فِيهَا لِبَالٍ وَآيَاتٍ مَا آمَنِينَ در امن هستند از لغزش و در کمال الدین از حضرت حجت بن
 الحسن روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت قسم بخداوند آن قریه هستیم
 خداوند مبارک نموده در آن قریه و شما شیعیان قریه ما ظاهره هستید و در علل
 الشرایع از حضرت صادق روایت نموده که بابو حنیفه فرمود ایا توبی فقیه و عالم اهل
 عراق عرض کرد بلی فرمود بجه فتوی میدی بر آنها عرض کرد بکتاب خدا و سنت رسول
 او فرمود ای ابا حنیفه ایا جیدانه کتاب خداوند را حق دانستی و میشناسی یا نه از
 آن منسوخ آن عرض کرد بلی پس فرمود ای ابا حنیفه بد رستیکه ادعا کردی بک علم نزد
 وای بر تو و خداوند قرار نداده این علم را مگر بد نزد اهل آن قرآن که وای از خداوند برایشان
 نازل شده وای بر تو نیست آن علم مگر بد نزد انکس که الان حاضر است از ذریه رسول
 خدا و نمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند یک حرف را و تاویل حرف را بدانی پس اگر تو
 هستی همچنانکه میگوئی و حال آنکه نیستی همچنانکه میگوئی پس خبر بده بمن از فرمانش خداوند
 که سیر و آیهها لیبالی و آیات ما آمنین باشد این کدام زمین است که خداوند میگوید
 کنید در آن شبها و روزها در حال اسودگی و امنیت ابو حنیفه عرض کرد گمان میکنم که
 ما بین مکه و مدینه باشد پس حضرت توبه فرمود باصحاب خود و فرمود ایا شما میدانید
 که بد رستیکه در بین مکه و مدینه قطاع طریق و راهزن هست و میدانند که در

انجا چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود عرض کردند بلی میدانیم که بین مکه و مدینه امنیت ندارد پس ابوحنیفه ساکت شد و چیزی پیدا نکرد که بگوید پس حضرت فرمود که این آیه در حق قائم ما اهل بیت است و این من و اسود که با او خواهد شد پس ازین احادیث معلوم گردید که این آیه شریفه در شان ائمه و اخراین در خصوص قائم آل محمد است و در بین اخبار منافات ندارد و یا آنکه هر یکی ازین اخبار محمول است بر مرتبه از مراتب تاویل چنانکه سابقاً بیان شد و یا آنکه بعضی تاویل و بعضی تنزیل است **آیه سوره دوم قوله تعالى و لَو تَرَىٰ اِذْ فِرْعَوْنُ اَفْلَاقَتَ وَاِخْذُوا مِنْ مَّكَّانٍ قَرِيبٍ وَاَقَالُوا اَمْنًا وَاَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاسُوتُ مِنْ مَّكَّانٍ بَعِيدٍ** یعنی اگر ببینی آنها را در آن زمانیکه قرع و جزع میکنند پس آنها قوت نمیشوند هر چند بکه بگریزند و دریا میشوند از مکان نزدیک و آنها بعد از اخذ شدن و گرفتار گشتن میگویند که ما ایمان آوردیم بر او و این کلام دور است و کجاست که آنها ایمان را اخذ کنند و بدست بیاورند از مکان دور فقی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا من شاهد میکنم بسوی حضرت قائم آل محمد که پشت بکعبه و حجر اسود کرده تا آنکه فرمود پس زمانیکه آنحضرت تشریف میآورند بر سیدای بیرون میشود بسوی آنحضرت لشکر سفیانی پس میکند خداوند بر زمین که ایشان را فرو برد پس آنها بر زمین فرو میروند و اینست معنی **وَاِذْ فِرْعَوْنُ اَفْلَاقَتَ وَاِخْذُوا مِنْ مَّكَّانٍ قَرِيبٍ وَاَقَالُوا اَمْنًا** یعنی بقائم آل محمد ایمان آوردیم و فائده ایمان بآنها نمیرسد زیرا که وقت آن گذشته باشد و آن ایمان آنها بعد از نزول عذاب میشود مثل ایمان فرعون و در جمیع در تفسیر این آیه از حضرت سجاد روایت کرده که فرمود مراد از این آیه لشکر سفیانی است که آنها را زمین میگیرد و فرو میبرد و ایضاً در آن کتاب از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود قتنه میشود در بین اهل مشرق و اهل مغرب پس آن دو طائفه در این حال که میباشند سفیانی خارج میکند دروای یابس تا آنکه وارد دمشق شود پس دودسته لشکر جمع میکند یک جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها نازل میشوند بر بابل از شهر ملعون بعد از آن پس میکنند در آن زیاد تراز سه هزار کس را و رسوا میکنند زیاد تراز صد نفر زن را و میکنند در آن سیصد نفر کبش یعنی جوان با هزاران اولاد عباس را و بعد از آن روانه کوفه میشوند پس اطراف آن را خراب میکنند پس متوجه شام میشوند پس بیرون گردان یک شلی هدایت از کوفه و بران لشکر ملحق میشوند و لشکر سفیانی را تماماً میکنند و از آنها یک نفر باقی نماند و آنچه آنها بدست آورده بودند میگیرند و دهنه دیگر از لشکر سفیانی را وارد مدینه میشوند و تا سه روز در آنجا قتل و غارت میکنند و بعد از آن

متوجه مکه میشوند و زمانی که بر زمین بیدار رسیدند خداوند جبرائیل را میفرستد
 و آنها را بر زمین فرو میکند و دو نفر از آنها خلاص شود پس پشت معنای فرمانایش
 خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فُرِغُوا مِنْهُ وَدَرْ تَفْسِيرِ جَمْعِ بَعْدَ از نقل این فرموده که اصحاب قائم
 ما مثل این حدیث را در احادیث ظهور حضرت قائم آل محمد از حضرت باقر و صادق
 روایت کرده اند پس ازین اخبار معلوم شد که این آیه در مقام بیان علامات ظهور
 حضرت قائم است و مراد از اشخاص فرع کنندگان لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر امت
 خصوص حضرت قائم است پس در واقع این آیه اختصاص با حضرت دارد بدون شبهه
 آیه سی و سیم قوله تعالى در سوره حم سجده سَبِّحْهُمْ اَيُّهَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ
 حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنمایم بر کافران و فاجران علامات
 خود مان را در اطراف زمین و در نفسها آنها تا آنکه واضح شود بر آنها اینکه وعده
 خداوند و وعده شد حق تعالی حق است در تفسیر این آیه در کافیه از حضرت صادق
 روایت کرده که فرمود بنمایم بر آنها در نفسهای آنها مسیح شدن را و بنمایم در
 افاق ناقص شدن افاق را بر آنها پس بپند قدرت ما را در نفسها خودشان و
 در افاق عرص کردند معنائی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ چیست فرمود ظهور کردن
 حضرت قائم او است حق از جانب خداوند و خلق آن را می بینند و لابد است از
 ظهور آنحضرت و ایضا در کافیه از آنحضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات در
 انفس و افاق خسف است یعنی فرود رفتن بر زمین و مسخ است یعنی مسخ شدن جمیع از
 مردمان بصورت حیوانات و قذف است یعنی قی کردن مردم چنانکه در کفر الائمة
 گفته و گویا و بقاء شدید بوده باشد پس سؤل کردند از معنائی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ
 الْحَقُّ فرمود این را مگوئید این ظهور قائم آل محمد است و در تفسیر صافی فرموده بعد
 از نقل این احادیث گویا که امام اراده فرموده که این واقع میشود در رجعه و در وقت
 ظهور قائم آل محمد زیرا که آنها می بینند در آن وقت از عجایب و غرایب در افاق و
 در انفس آنچه را که بآن واضح میشود بر آنها بودن امامت و ولایت و ظهور امام غائب
 پس این علامات در انفس و افاق از برای مکررین است مؤلف میگوید در قرآن است
 حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ خُرُوجُ الْقَائِمِ فَهُوَ الْحَقُّ است چنانچه در کتاب قرآن الائمة ذکر
 نمود پس ازین احادیث و ازین قرآن معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است
 و در بیان ظهور او است آیه سی و چهارم قوله تعالى در سوره فتح وَلَوْ تَرَىٰ
 اَعْدَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ اَعْدَابًا اَلِيْمًا یعنی اگر زایل شوند فرایه مذاب میکند
 از ایشان انکسائی را که کافر شدند بعد از دین دین دین در تفسیر این آیه حق از حضرت

صادق روایت کرده که اذان حضرت سوال کردند که آیا حضرت امیرالمؤمنین قوتند
در بدن و قوت در دین خودش نبوده است و در طاعت خداوند همیشه نمیشد حضرت
فرمود بلی هم در بدنش قوت داشت و هم در دینش قوی بود عرض کردند پس چه او را
مانع شد از دفع کردن دشمنان خود و از بیعت نکردن او بر اهل ضلال و اهل بدعت را
حضرت فرمود سوال نمودی پس بفهم جواب را مانع نباشد حضرت امیرالمؤمنین گردید ازین
کار بکایه از کتاب خداوند عرض کردند کدام آیه است فرمود آیه وَلَوْ تَرَىٰ أَلْفًا مِنَ
النَّاسِ يَبْعَثُونَ ذُرِّيَّتَهُمْ فَلَا تَأْخُذُ بِهِمْ لُغْتُهُمْ وَلَا تَحْتَسِبُ لَهُمُ عَذَابُ اللَّهِ قَدِ احْتَسَبُوا لِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عِذًّا وَمَنْ يَكْفُرْ أَكْثَرُ الضَّالِّينَ
تا آخر بدوستی که بود از برای خداوند و دیعه های مؤمنان در صلبهای کافران منافقان
پس جایز نبود از برای امیرالمؤمنین کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود و دیعه های مؤمنان
از صلب آنها پس قتی که آن و دایع بیرون شدند حضرت امیرالمؤمنین دست برید شمیر
و کشت اهل جبل و صفین و نهروان را و همچنین است قائم مآل محمد ظاهر نمیشود تا آنکه
بیرون شود و دیعه های خداوند از صلب کافران و منافقان پس زمانی که آن و دیعه های
بیرون شد آنحضرت ظهور میکند و میکشد کافران و منافقان را و در کمال الدین
بشد های معتبر روایت کرده از آنحضرت که فرمود در تفسیر این آیه اگر بیرون کند خدا
انچه را که در صلبهای مؤمنان است از کافران و انچه را که در صلبهای کافران است از
مؤمنین لَعَذَابُ اللَّهِ الَّذِي كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا پس ازین احادیث معلوم شد که تاویل
این آیه در خصوص حضرت قائم است اگر تزیل آن در حضرت امیرالمؤمنین باشد
و ایضا معلوم گردید که علت ظاهر نشدن آنحضرت از جهت بودن مؤمنان است
در صلب کافران و بودن کافران در صلب مؤمنان هر چند یک علقه های دیگر هم دار
و اصل علقه خواستن خداوند است اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ مُحَمَّدًا وَآلَهُ

ایه نبی و پیغم قوله تعالی در سوره ق وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ
يَوْمَ يَنْصَبُونَ الصِّبْغَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ یعنی گوش فرابده روزیکه منادی
نداکند از مکانی نزدیک روزیکه میشوند فریاد را بر ابستی که اینست روز خروج و
بیرون شدن در تفسیر این آیه قتی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی
ندا میکند باسم حضرت قائم آل محمد و اسم پدر او و مراد از صیغه صیحه است که خبر
میدهد ظهور حضرت قائم را و در کمال الدین از حضرت باقر روایت کرده که فرمود
ندا میکند منادی از آسمان که فلان بن فلان او است امام و نام او را میبرد و در
نجم اثبات از اصل زبارة روایت کرده که حضرت صادق فرمود ندا میکند منادی
باسم قائم آل محمد زبارة گفت عرض کردم این ندا خاص است یا عام است فرمود عام
است و آن ندا را همه مردم میشوند هر قوم بزبان خود و در تفسیر آنجا از حضرت

امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه خلافت
بد رستیکه امیر شما فلان است و این آن مهتد است که بر میبکند زمین را از عدل و
داد چنانچه پر شده از ظلم و جور و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده
در حدیث طولانی که فرمود بجای بر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبیه
شود این علامات بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صد از آسمان با اسم او و او را و
در بنجیم الشاق نقل کرده که در اطراف اندلس شهر عجیب است که بناوان قبل از اسکند
است و در عهد عبدالملک آن را یافتند و بر دیواران ابیات بود از انجمله اینست

حَقَّ يَقُومُ يَا مَرَّ اللَّهُ قَائِمُهُمْ مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا يَأْتِيهِ نُودِي يَفُوقُ قَائِمُهُمْ يَلُودِي
با مر و بفرمائیش خداوند قائم اهل بیت در آن وقتی که از آسمان با اسم او ندا میشود
عبدالملک بعد از دیدن این ابیات از زهری که از اصحاب حضرت امام زین العابدین
بود پرسید از امر این ندا و منادی زهری گفت خبر داد مرا حضرت سجاد که این در
خصوص مهتد است از فرزندان فاطمه و حتر حضرت رسول خدا و شیخ طوسی در غیبت
خود از سیف بن عمیره روایت کرده که او گفت در نزد منصور و انقی بودم پس از او شنیدم که
میگوید ابتداء از پیش خود که ای سیف لابد است از منادی که ندا کند با اسم مردی از
فرزندان ابیطالب از آسمان گفتم روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بآنکه
خاتم در قبضه قدرت او است که گوئیم شنید از او که میگفت لابد است از منادی
که ندا کند با اسم مردی از آسمان گفتم ای امیر این حدیث است که نشنیدم هرگز مانند
آن را گفت ای سیف اگر چنین شد ما اول کسی هستیم که اجابت میکنیم او را اگر با
که او یکی از پسر عموهای ما است گفتم کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان
فاطمه نگاه گفت ای سیف اگر آن نبود که من شنیدم بودم از حضرت باقر که مر بآن
خبر داد قبول نمیکردم آن را هر چند بیکه همه اهل دنیا بگویند و لکن خبر دهند حضرت
باقر است پس و این احادیث معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم نازل
گردیده است و در مقام بیان علامت ظهور موفور السرور و انحضرت است

آیه سی و هشتم قوله تعالى در سورة قمر اقْرَبَبِ السَّاعَةِ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک
شد ساعه و منشق شد ماه در تفسیر این آیه قمی از اهل بیت رسالت روایت کرده
که مراد از ساعه دوین آیه ظهور قائم ال محمد است و در بعضی از اخبار وارد شده که
مراد از ساعه قیامت است و منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که شاید قیامت
تفریل آیه باشد و ظهور حضرت قائم تأویل آن باشد و منافات در بین تفریل و تأویل
نبست چنانکه سابقا ذکر کردیم و یا آنکه حضرت قائم تفریل آیه باشد و قیامت تأویل آن

ان و شاهد بر این از اخبار صحیحه ایضا حدیث مفضل است که در کتب علمای نقل کردند و تأیید مجلی از منتخب البصائر بسند صحیح خود روایت کرده که مفضل گفت از حضرت صادق سوال کردم که آیا ان امامی که مردم انتظار ظهور او را میکنند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم و معینی برای ظهور او هست یا نه فرمود که خداوند ابا و منع فرموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس حضرت فرمود که ایاتی که خداوند در امر قیام ساعه در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام خضر قائم نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانید و دعوی اطلاع بر امر خداوند کرده است تا آخر حدیث پس ازین خبر تغییر فی معلوم شد که مراد از ساعه درین ابیه وقت ظهور قائم ال محمد است بلکه ازین حدیث شریف واضح شد که تمام آیات که در قیام ساعه است همگی در خصوص ظهور آن حضرت نازل شده است و آیاتی که در قیام ساعه وارد شده بسیار است و حقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنم تا بدگر آنها این کتاب زینت پیدا کند اول از آنها قوله تعالی حتی اذا جاءتهم الساعة در سوره انفصام دوم اَوَاتَتْكُمْ السَّاعَةُ انفصام سیم یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اعراف چهارم اَوْتَانَاهُمُ السَّاعَةَ بَغْتَةً یوسف د لَانَا بَيْنَا السَّاعَةَ بباء ه حتی تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً حَجج و یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ روم و ما نَذِرُ مَا السَّاعَةُ جاشیه و یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ایضا جاشیه ۱۰ اقْرَبِكُمُ السَّاعَةَ قمر ۱۱ و یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ایضا روم ۱۲ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ ایضا قمر ۱۳ و یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ مؤمن ۱۴ وَمَا ظَنُّ السَّاعَةِ قَائِمَةً کَهِف ۱۵ اِمَّا الْعَذَابُ وَمَا السَّاعَةُ مَرَم ۱۶ وَمَا ظَنُّ السَّاعَةِ قَائِمَةً فَصَلت ۱۷ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ زخرف ۱۸ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ قَالَ ۱۹ اِنَّ السَّاعَةَ لَا تِيَّةٌ لَّارَبِّ فِيهَا مؤمن ۲۰ اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ مَّهِ ۲۱ وَاِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارَبِّ فِيهَا حَجج ۲۲ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَا تِيَّةٌ حَجج ۲۳ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَا تِيَّةٌ فِيهِ کَهِف ۲۴ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا احزاب ۲۵ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ شُور ۲۶ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ نحل ۲۷ اِنَّ اللَّهَ عِنْدَ عِلْمِ السَّاعَةِ لَقَان ۲۸ اِلَيْهِ يُرْجَعُ السَّاعَةُ فَصَلت ۲۹ و عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ زخرف ۳۰ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ فَزَيَّنَ ۳۱ وَاعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ ایضا فرقان ۳۲ یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ نازعات

۳۳ یَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ احزاب ۳۴ إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ
 ثوری ۳۵ وَإِنَّهُ لَعِلَّمَ السَّاعَةَ خُرْف ۳۶ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُصْفِقُونَ
 انبیاء ۳۷ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا جاثیه ۳۸ وَالسَّاعَةُ آذَى وَأَمْرٌ قَرِ
 و اینها جمله آن آیات بود که در قیام ساعه وارد گردیده است و بنا بر حدیث مفضل
 همه این آیات در قیام قائم آل محمد نازل شده است و در بیان ظهور آنحضرت است
 و در اکثر این آیات خداوند فرموده است که علم آن در نزد خداوند است چنانکه
 در حدیث مفضل هم این نحو فرموده است و همان حدیث تفسیر است از برای این
 آیات شریفه ایه سی و هفتم قوله تعالی در سوره ممتحنه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 لَا تَوَكُّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَكْسُوا مِنْ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكَافِرُ مِنْ أَصْحَابِ
 الْقُبُورِ یعنی آنکسانیکه ایمان آورده اید دوستی نکنید با قومی که خداوند بر آنها
 غضب کرده و بتحقیق آنها مایوس شدند از آخرت و عاقبت کار چنانکه کافران
 مایوس شده اند از صاحب قبرها و این ایه در خصوص علامات و مقدمات قیام
 حضرت قائم آل محمد نازل شده است چنانچه علامه مجلسی از شیخ حسن بن سلیمان
 از کتاب خطب امیرالمؤمنین خطبه طولانی نقل کرده و در ضمن آن فرموده که ضبط
 نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین و محکم یا سینه های مین یا عقلهای
 متین پس فرمود ای عجب و کل عجب از آنچه واقع میشود در میان ماه جمادی و رجب
 پس مردی از اهل شرطه النخیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میکنی حضرت
 فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمیر بر سر زنده ها
 خواهند زد و بحق خداوند که جبهه را شکافته و گياه را بیرون آورده و خلایق را
 خلق فرموده گویای بدینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمیرها
 برهنه در دوش گذاشته باشند و میزنند بر سرد شمنان خدا و رسول او و مؤمنان
 و اینست معنی آنچه خداوند فرموده است یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ الآية در ارشاد مفید از حضرت صادق روایت کرده که فرمود چون
 وقت قیام قائم آل محمد میشود در جمادی الاخره و روز از ماه رجب بازارهای مبارکه
 خلایق مثل آن را ندیده باشند و میرویند خداوند بآن باران گوشتهای مؤمنان
 و بدنه های ایشان را و گویا نظر میکنم بسوی آنها که از جانب قبیله جهنم آیند و خا
 قیر را از سرهای خود افشانند و ازین حدیث علت تعجب امیرالمؤمنین معلوم شد
 واضح گردید که آن مرده ها که زنده خواهند شد در حدیث اول که تفسیر ایه بود
 ایشان از اصحاب قائم آل محمد خواهند شد و مراد از آخرت درین ایه وقت ظهور

حضرت است و تعجب حضرت امیر المؤمنین از زنده شدن مرده هاست که در خدمت حضرت امام میباشند پس ازین روحانیت معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت نازل شده است و ایضا معلوم کردیم که مراد از قومی که در آیه غضب خداوند بر آنها است غیر از کفار است بلکه آنها مثل کافران است در انکار حق و نفی حق مثل انکار کفار قیامت را آیه سی و هشتم قوله تعالی در سوره صف نصر من الله وفتح رب رب و بئیر المؤمنین بفتح نصر و یاوی از خداوند است و فتح و ظفر نزدیک است و بشارت بدو بر مؤمنان ازین فتح نزدیک و فتحی در تفسیر این آیه فرموده که فتح قریب فتح قائم آل محمد است که فتح حضرت نزدیک است که در دنیا واقع شود و نیز احمد بن محمد شاری در کتاب تزییل و تحریف روایت کرده که فرمود در آیه اذا جاء نصر الله و الفتح که مراد از فتح درین آیه فتح و ظفر حضرت قائم است و چنانچه مراد از فتح فتح حضرت است همچنین نصر درین آیه و در آیه سابقه نصر حضرت است بر دین خدا پس ازین دو تفسیر واضح شد که این آیه در شان حضرت نازل شده و یا تا و یا بش در خصوص حضرت است و درین شبهه نیست و اما علت فتح کردن حضرت و بودن ظفر یا و پس از جهنم چند چیز است مثل بودن رأیت حضرت رسول خدا یا محضر جان و آیتی که اگر در دست کسی باشد رعب او از هر طرف در قلب مردم جاگیر میشود تا بمشاهده چنانکه این مطلب تفصیلاً در باب هفتم که در خصوص حضرت است ذکر گردید و مثل بودن قوت خارق عادت در حضرت و در اصحاب او و مثل بودن ملائکه و اجنه در لشکر حضرت و مثل بودن جمعی از مرده ها با او و غیر ذلک که تفصیل آن در باب مذکور ذکر شد پس ازین جهات نصر و فتح با حضرت خواهد بود چنانچه سابقاً واضح شد آیه سی و نهم قوله تعالی در سوره جن غلب الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارضی من رسول فانه یسکک من بین یدیه و من خائفه یصد بفتح خضاع غلب الغیب است پس مطلع نمیکند بر غیب خود هیچ کس را مگر آنکه اختیار کند او را از پیغمبر پس بدو سبکه خداوند سلوک میکند از پیش روی او و از غضب سر او رسد و راه یافتن عیب یا بفتح خداوند غیب را از اخبار گذشته و از اخبار آینده بر مگرداند گمان خود را علامت میکند و بغیر از برگزیدگان خداوند غیب را کس نمیداند و تفسیر این آیه مرحوم قتی فرموده که خبر دهد خداوند رسول و برگزیده خود را با آن خبرها که بوده است قبل از او و بر آن خبرها مگر میشود بعد از او از خبرهای قائم آل محمد و اخبار رجعت و قیامت پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد از غیب و از غیبه در این آیه قائم آل محمد و اخبار او و وقت ظهور و علت غیبت آن حضرت است

و شاهد بر اینکه مراد از غیب المحضرت است روایت حدیثی است در کمال الدین از
 حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی این کتاب
 رب و شک در آن نیست و هدایت است از برای متقیان که ایمان آورند بربیب که
 آنحضرت فرمود متقیان شیعیان امیر المؤمنین است و اما غیب پس او حجت غائب
 است و شاهد بر این قول خداوند است در سوره یونس قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَاتَمَتَّلُوا
 إِلَيْهِ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ یعنی پس بگو که نیست غیب مگر از برای خداوند پس منتظر
 باشید بر آن بدستیکه من باشم از منتظرانم از برای آمدن آن غیب که از آیات خداوند
 است پس ازین حدیث صحیح که در تفسیر آیه اول سوره بقره وارد شده و آیه سوره یونس را
 شاهد آورده است معلوم شد که مراد از غیب در آیه مذکوره حضرت امام غائب و قائم
 محمد است و مراد از غیب در سوره یونس نیز امام غائب است و الا شاهد آوردن آن آیه
 محل ندارد و بلکه ازین سه آیه ظاهر میشود که در هر جا که در قرآن غیب است مراد
 امام غائب است و آن آیات که در آنها اشاره بربیب شد در قرآن بسیار است و حقیر
 آنها را اجمالاً در کتاب خفیه الشیعه ذکر کرده و جمله آنها چهل و پنج آیه است و اکثر
 آنها هر چند یک تفسیر شد بقیامت و بعضی از آنها تفسیر گردیده بغیر قیامت و لکن
 منافات ندارند از تفسیر با تاویل آنها در خصوص حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه
 و آله و بالجمله از تفسیر حق در آیه سوره جن و از حدیث کمال الدین در تفسیر آیه اول سوره
 بقره و آیه سوره یونس واضح گردید که مراد از غیب درین سه آیه امام غائب است و
 بلکه مراد از قوله تعالی اَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ نیز کتاب حضرت قائم است
 زیرا که در تفسیر عیسی از حضرت صادق در این آیه روایت کرده است که فرمود مراد ازین
 کتاب که ربیب در آن نیست کتاب علی علیه السلام است که در آن ربیب نیست تمام شد
 و معلوم است که کتاب علی کتاب حضرت قائم است و آن کتاب امیر المؤمنین در دست
 حضرت است و آن کتاب غار است از آن قرآنی که حضرت امیر المؤمنین نوشته و
 آن را حضرت قائم خواهد آورد و بآن قرآن حکم خواهد کرد چنانکه تفسیر این کتاب
 در باب هفتم در تفسیر آیه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ ذکر شد و صاحب تفسیر جلاله اعلم
 مقامه معنی کتاب علی را در حدیث عیسی ملتفت نشد و بعضی فرمایشات کرده که
 ماضی بوده از عدم التفات بمعانی واقعی کتاب علی و بعد از آنکه معلوم گردید که کتاب
 علی همان کتاب است که با حضرت قائم میباشد و آن را خواهد آورد پس احتیاج
 بشکف صاحب صافی ندارد آیه چه علم در سوره قدر قوله تعالی نَزَلَ الْمَلَائِكَةُ
 وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ مِّنْ حَقِّ مَطَالِعِ الْفَجْرِ یعنی نازل میشود

ملائکه و روح القدس در شب قدر باذن و اجازه خداوند خود شان از جهنت هار می
و همه کاری وان شب سلاه است تا طلوع صبح پس ضمیر فیها و ضمیر هی راجع است
به لیلۃ القدر پس در اینجا لابد است از دو مطلب یکی بیان وجود شب قدر است در
هر سال و دیگری بیان اینکه ملائکه و روح القدس بر کدام کس نازل میشوند تا آنکه
معنا به این آیه شریفه واضح شود و معلوم گردد که این آیه در شان امام زمان است
پس میگویم بعون الله تعالی در مطلب اول و بیان آن که در حدائق از کافیه و فقیه از
عمران روایت کرده که او سوال کرد از حضرت باقر از قول خداوند انا انزلناه فی لیلۃ
مبارکة فرمود ان لیلۃ مبارکة شب قدر است وان در هر سال است در هر مضافا
در دهه اخوان و نازل شد قرآن مکرر در شب قدر و فرموده است خداوند فیها
یُنزِلُ کُلَّ امْرِحَکِیم فرمود یعنی مقدار میشود در شب قدر هر چیزی در آن سال تا سال
آینده از شب قدر از خیر و شر و طاعت و معصیت و مولود و اجل و رزق پس آنچه مقدار
شد در آن شب و حکم گردید پس آن حتی میشود تا آخر حدیث و نیز از آن دو کتاب
روایت کرده از یعقوب که گفت شنیدم که مردی سوال کرد از حضرت صادق که خبر
بدیه بر من از شب قدر آیا بوده است و میشود در هر سال پس حضرت فرمود با و هرگاه
بر داشته شود شب قدر از میان سال هر آینه برداشته میشود قرآن خداوند یعنی
همچنانکه قرآن در میان امت است شب قدر نیز در میان سال است و مثل شب قدر
مثل قرآن است در بودن آن تا بروز قیامت و باز از رفاعة روایت کردند از حضرت
صادق که فرمود شب قدر هم در اول سال واقع میشود و هم در آخر سال واقع میشود
زیرا که بآمدن شب قدر دو امر واقع میشود هم اول سال آینده و هم آخر سال گذشته
و ابضا از محمد بن مسلم روایت کردند از حضرت باقر که گفت سوال کردم از آنحضرت
از علامت شب قدر پس فرمود علامت آن اولاً طیب و خوش بوی بودن آن شب
است و ثانیاً سرد بودن آنست فی الجمله در گرمی و گرمی بودن آن شب است در سردی
هوا و از کافیه از ابو حمزة روایت کرده که حضرت صادق فرمود نوشته میشود در
قدر رفتن حجاج و مصیبتها و بلاها و روزها و آنچه در آن سال میشود مثل شب
قدر از سال آینده پس طلب کن از آن شب بخت و یکم و در شب بخت و یکم از
رمضان تا آخر حدیث و نیز از تهذیب نقل کرده از زبارة از حضرت باقر که گفت
سوال کردم از شب قدر پس فرمود ان یا شب بخت و یکم است و یا شب بخت و یکم
است عرض کردم آیا ان یک شب نیست فرمود بلی ان شب قدر است و شب بخت و یکم
فرمودم ان شب را بمن جبرده فرمود چه میشود ترا که در هر دو شب بخت و یکم از

بکنی و ایضا از کافیه از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق که
 فرمود قسم بخداوند نمیشود شب قدر مگر در شب نوزدهم از رمضان و شب بیست و یکم
 از آن و شب بیست و سیم از آن پس بدرستی که در شب نوزدهم یلتقی الجمعان است و
 در شب بیست و یکم فرق میشود هر امر محکم و در شب بیست و سیم امضا میشود آنچه
 خداوند داده فرموده از کارهای آن سال و آن شب قدر است همچنان شب قدر
 خداوند فرموده که آن بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی الجمعان چیست
 فرمود جمع میکند خداوند در آن شب آنچه اراده کرده تقدیم و تاخیر آن را و قضا
 آن را عرض کردم پس معنای امضا خداوند آنچه را در شب بیست و سیم چیست
 فرمود بدرستی که خداوند تفریق میکند هر چیزی را در شب بیست و یکم و بدو در آن
 میشود پس و قتی که شب بیست و سیم شد امضا میفرماید تقدیرات را پس همه چیزها
 از محتملات میشود که در آن بداء نمیشود و ازین قبیل احادیث در بیان شب بسیار
 است و از حدّ توأثر زیادتر است پس ازین احادیث صحیح کثیره واضح گردید که شب
 قدر در همه سال موجود است و بلکه در رمضان و در آن سه شب است و این از
 دعا جات و مناجات ماه رمضان بسیار واضح و روشن است پس وقتی که
 ثابت شد که در هر سال شب قدر است پس معلوم میشود که در آن شب ملائکه
 و روح القدس نازل میشوند زیرا که نازل شدن آنها در آن شب نص و صریح قرآن
 است که ایه تنزل الملائکه والروح باشد پس در مطلب اوم میگویم که ملائکه
 و روح القدس باید بر امامان زمان و بر معصومان وقت نازل میشوند بعلم
 آنکه غیر از امام معصوم کسی قابلیت ولایت ندارد که ملائکه و روح که بزرگترین
 ایشان و پسران ملائکه است بر او نازل شوند و تمامی قایع و اتفاقات آن
 سال را با و بگویند زیرا که غیر امام معصوم با جاهلند و یا با جهل فاسق و یا کافر
 واقعی پس چطور ممکن میشود که ملائکه و بزرگ ایشان بر آن جاهل و یا فاسق و
 یا کافر واقعی نازل باشند و قایع سال را بر او بیاورند و حال آنکه از اول خلقت شنید
 نشد که ملائکه بر جاهل و یا فاسق حکمی و وحی بیاورد و بر غیر حجت خداوند
 نازل باشند و از همین جمله است که حضرت باقر در حدیثی که در کافیه روایت
 کرده فرموده که خداوند اعظم و اجل است از اینکه هر امری را که در سال واقع میشود
 بتوسط ملائکه و روح القدس بر کافری و یا بر فاسقی واقعی و یا بر نادان و جاهل
 بفرستد و اموری را بر غیر اهل آن بدهد پس از آنچه ذکر شد عقل هر عاقل حکم میکند
 بر اینکه ایشان باید بر امام معصوم آن زمان نازل باشند و اتفاقات هر سال را
 با و بگویند تا وجود احادیث بسیار در تفسیر این ایه که دلالت میکند بر اینکه

ملائکه و روح القدس بر امام زمان نازل میشوند در همه سال در شب قدر از آنجمله
 حدیث محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن هر دو از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد
 بن محمد جمیعاً از حسن بن عباس از حضرت باقر^ع دو کافیه روایت کردند که فرمود بدست
 تحقیق نازل میشود در شب قدر بسوی ولی الامر امام زمان تفسیر امور سال بسال
 ما مورد میشود امام زمان در آن سال در کار خودش بکذا و بکذا و در کار مردم بکذا و کذا
 و بدستیکه حادث میشود از برای ولی الامر امام عصر در هر زمان سوای علوم
 شب قدر هر روز علم خاص و ممکن و عجیب خداوند مثل آن علی که در شب قدر نازل
 شد بر آن امام زمان و نیز از آنجمله در کافیه با مندرج در حدیث ابن عباس روایت
 کرده که حضرت امیر المؤمنین فرمود با و بدستیکه شب قدر در هر سال نازل میشود
 در آن شب امور سال و بدستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول خدا
 پس ابن عباس عرض کرد آن امامان کدام اثنا عشرند حضرت فرمود اول ایشان
 منم و بعد از من یازده نفر از اولاد منند از صلب من که امامند الحدیث و ایضاً از آنجمله
 با همان سند دو کافیه از حضرت باقر^ع در حدیث مفصل روایت کرده که فرمود ملائکه
 و تئیکه بیاید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در آن شب بسوی ولی الامر امام
 آن زمان تا آخر حدیث و در تفسیر این آیه فقی روایت کرده که نازل میشوند ملائکه
 و روح القدس بر امام زمان و میدهند با و آنچه را که آن را نوشته اند پس ازین
 اخبار حدیث مذکوره معلوم گردید که ملائکه و روح القدس در هر سال در شب قدر
 بر امام آن زمان و خلیفه خداوند در آن عصر نازل میشوند و امام در آن سال و بر او
 عرض میکنند و این بسیار واضح است و ازین جهت محقق بجهت در حدائق فرموده که
 اخبار دلائل کرده بر اینکه ملائکه و در شب قدر نازل میشوند بر امام عصر در هر سال با آنچه
 مجدد و تازه میشود از حوادث و قضایا تمام شد و این اخبار حدیث را در تئیکه ختم کردی به
 اخبار سابقه که دلائل بر وجود شب قدر در هر سال و نزول ملائکه در آن شب باشند
 پس واضح میگردد وجود امام معصوم در هر زمان و اگر این دو مطلب را که بیان کردیم با هم
 ختم کنی و هر دو را یکجا ملاحظه نمائی عقل هر عاقل حکم میکند بوجود امام هر چند یک
 غائب بوده باشد بدون حضرت مهمل صاحب زمان درین زمان بدون شبهه در
 این و من غیر ذریعه درین دلائل و منکر این مطلب نباید انکار ضعیفیات بکند زیرا که
 هر چیزی را که آیه دلائل بآن بکند و اخبار بسیار بآن وارد باشد البتة آن چیز ضرورت
 و بدیهی میشود چنانچه در اینجا آیه دلائل کرده بر نزول ملائکه و روح القدس در
 هر شب قدر در هر سال و ختم شده بآن آیه اخبار بسیار درین مورد و ایضاً اخبار حدیث

و روح القدس بر امام زمان نازل باشند و باید انحضرت وجود داشته باشد در هر سال
 در شب قدر پس این آیه نزول ملائکه دلالت واضحی نمود بر وجود حضرت قائم آل محمد
 درین زمان چنانکه علماء امامیه میگویند و اعتقاد جماعت شیعه است و امام مراد
 از آیه که **سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ** باشد پس مقصود از آن نیز امام قائم و ولی عصر
 است چنانکه در تفسیر قمی درین آیه روایت کرده از حضرت صادق که فرمود محیته است
 که محیته داده میشود بآن امام زمان تا آنکه طلوع کند صبح و در نیمه الثاقب از کتاب
 تاویل الایات نقل کرده که از حضرت صادق در تفسیر **حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ** روایت کرده
 که فرمود یعنی تا آنکه برخیزد و ظاهر شود قائم آل محمد و نیز از آن کتاب روایت کرده در
 تفسیر قول خداوند **وَالْفَجْرُ وَلَيَالٍ عَشِيرَ** که فرمود مراد از فجر درین آیه حضرت قائم آل
 محمد است پس ازین تفسیرها معلوم گردید که مراد از سلام درین آیه سلام بر حضرت قائم
 است و مراد از فجر درین آیه وهم در آیه **وَالْفَجْرُ** حضرت مهمل اهل بیت است و مراد از طلوع
 فجر صادق ظهور جمال عدیم المثال انحضرت است پس از آنچه در تفسیر این آیه ذکر شد
 معلوم گردید که این آیه وافی هدایت در شان ائمه و در خصوص امامت و خلافت آن
 بزرگواران و در حق حضرت قائم و ظهور او نازل شد بآن بیانی که ذکر کردم و این مطلب را
 واضحتر و بیشتر ازین در تحفه الشیعه ذکر نمودم و در آن کتاب یکصد و ده آیه که در
 شان حضرت حجة و ظهور او و رجعت ائمه نازل شد و یا تاویل شد نقل کردم و اینجا
 اکتفا نمودم بهمین چهل آیه از جهت اختصار و در تفسیر این آیات قناعت کردم بهما
 تفسیرها که ذکر کردم و تفسیر اینها زیاد تر از اینست و شاید از برای متبع زیاد تر از اینها
 ظاهر شود و روشن تر از آنچه ما ذکر نمودیم پیدا نماید و آیات صریحتر از اینها که ذکر
 شد بنیاید از سایر تفسیرها والله اعلم **باب دهم در ذکر چهل حکایت از حکایات**
 آن اشخاصیکه حضرت قائم آل محمد را در زمان غیبت کبری دیدند و بحضور موفور
 السرور انحضرت مشرف شدند و مطلع بر مجزه از معجزات آن بزرگوار گردیدند در
 مثل زمان ماها **حکایت اول** از ماها عالم جلیل و فاضل نبیل سید حمزه بن
 السلوی الطبری در کتاب غیبت خود گفته که حدیث کرد از برای ما مردی صالح
 از اصحاب ما امامیه که سالها از ماها بار آید حج بیرون رفته و در آن سال گریه داشت
 داشت و بادهموم بسیار بود پس اتفاق افتاد که از قاضی منقطع کشم و باز ماندم
 و راه را گم کرده و از نهایت تشکی از پاهای درآمدم و بر زمین افتادم و مشرف بمکه
 شدم پس در آن وقت شبهه اسبی بگوشتم رسید پس چشم کشودم حوائی دیدم خوش
 روی و خوش بوی براسی شهنیاء سوار شد و آن جوان آید بمن و گفت انما انما انما

واب را گرفتم و خوردم که مثل برف خنک ترو سرد ترو مثل عسل شیرین تر بود و بسبب آن
 آب مرا از هلاک شدن خلاص کرد گفتم ای مولای من تو کیستی که این مرحمت را در باره
 من فرمودی فرمود منم حجت خداوند بر بندگان او و بقیة الله در زمین او و منم آن
 کبیکه پرخواهم کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پرخواهد شد از ظلم و جور منم و قند
 امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
 علی بن ابیطالب علیهم السلام بعد از آن فرمود که چشمهایت را بپوش پوشیدم فرمود بکشا
 کشودم پس خود را در پیش روی قافله دیدم پس آنحضرت از نظرم غائب گردید
 حکایت دوم عالم فاضل و ادیب کامل صاحب کشف الغمّه فرموده که خبر داد مرا جماعه
 از موثقین برادران من که در بلاد حله شخصی بود که او را اسماعیل بن حسن مرقلی
 میگفتند از اهل قریه هر قل بود و آن شخص وفات کرد در زمان من و نیز حکایت کرد
 بر من پسر او شمس الدین گفت حکایت کرد برای من پدرم که بیرون آمد در وقت جوار
 دادن چپ او چیزیکه آن را توتّه میگویند بمقدار قبضه آدمی و در هر فصل بهار
 می ترکید و خون و حرک از آن کوفت میرفت و این الم و درد او را از همه شغلی باز میداشت
 بحله آمد و بمحمد رضی الدین بن علی بن طاووس رفت و ازین کوفت شکوه نمود پس
 سید بزرگوار جراحان حله را حاضر کرد آن را دیدند و همه گفتند این توتّه بر بالای
 رک اکحل برآمده است و علاج آن نیست مگر بریدن و اگر این را ببریم شاید رک اکحل
 بریده شود و آن رک اگر بریده شد اسماعیل زندگماند و درین بریدن چون خطر بزرگ
 است مرتکب آن نمیشوم سید بزرگوار با اسماعیل فرمود من بعد از میروم با من بیانا ترا
 ببرم با طبّاء و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان زیاد باشد و علاج تواند
 کرد پس بغداد آمدند و اطباء و جراحان را حاضر کردند جمیعاً همان نحو گفتند
 و همان عذر آوردند پس اسماعیل دلگیر شد و از حیات خود مأیوس گردید و گفت پس
 چون چنین است زیارت سامره میروم و استغاثه بآنمه هدی میکنم پس متوجه سامره
 شد و صاحب کتاب میگوید از پسرش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که گفت که
 چون بمشهد سامره رسیدم و زیارت امام علی النقی و حسن عسکری کردم و به سر راه
 رفتم و شب در آنجا بختاوندان لیدم و بصباح کلام استغاثه نمودم و جمع بطرف رحله
 رفته جامه را شسته و غسل زیارت کردم و ابر برفی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد
 سامره شدم که یکبار دیگر زیارت کنم و بقلعه رسیدم چهار نفر سوار دیدم که دو نفر در
 شمشیر بسته اند و یکی از ایشان خطّش میداد بود و یک نفر بیری بود با کیره وضع که نیز
 دو دست داشت و چهارم شمشیری سبایی کرده و منحنی شکل داشت و هم نیزه بدست

گرفته بود پس آن پیر در دست راست صاحب خایل قرار گرفت و بن یزید را بر زمین
گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ او ایستادند و صاحب خایل در میان راه مان
د و بر من سلام کردند و جواب سلام دادم صاحب خایل گفت فردا روانه میشوی گفتم
بلی گفت پیش بیا تا ببینم چه ترادار از او آورده بخاطر من رسید که ایشان اهل بادیه می
باشند و اهل بادیه از نجاست احتراز نمیکند و من غسل کردم و زخم را با آب کشیدم
زیادت و جامه ام هنوز تراست اگر دستش بمن نرسد بهتر باشد و درین فکر بودم که
ختم شد و مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحت من نهاده فشرده چنانچه بدرد
آمد و راست شد بر زمین قرار گرفت در آنحال آن شیخ گفت راستکار شد ای اسمعیل
من گفتم راستکار باشید و در تعجب افتادم که نام مرا چه میداند باز همان شیخ بمن گفت
خلاص شد و او امام است امام پس من دویدم و ران و رکابش را بوسیدم و حضرت
صاحب الامر را می شد و آن سه نفر با او حرکت نمودند و راهی شدند و من در رکابش
میرفتم و جوع میکردم پس بمن فرمود برگرد گفتم هرگز از تو جدا نشوم باز فرمود که برگرد
و مصلحت تو در برگشتن است و من همان حرف را عاده نمودم پس آن شیخ گفت ای
اسمعیل شرم نمیکنی که امام علیه السلام دوبار فرمود برگرد آیا خلاف فرمانش او
میکنی پس این سخن مرا گرفت و در من اثر کرد پس ایستادم و قدمی چند دود شدند
و باز بمن ملتفت شده فرمود چون ببغداد رسیدی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو
عطا خواهد کرد تو قبول مکن و بفرزندم رضی بگو که چیزی در باره تو بر علی بن عیسی
بنویسد که من با و سفارش میکنم که تو هر چه خواهی بد شد در عوض عطاء او پس من همانجا
ایستادم تا از نظرم غائب شدند و من تأسف بسیار کردم و ساعتی آنجا نشستم و بعد
از آن بمشهد سامره برگشتم اهل سامره چون مراد دیدند گفتند حالت متغیر است یا از راه
بتورسید گفتم نه گفتند با کس جنگی کردی گفتم نه پس بگوئید که این سواران را که از
اینجا گذشتند دیدید گفتند ایشان از شمران باشند گفتم از شمران نبودند بلکه یکی از ایشان
امام علیه السلام بود گفتند آیا آن شیخ بود یا صاحب خایل گفتم صاحب خایل گفتند
زخم را با و نمودی گفتم بلی آن را فشرده و درد کرد پس ران مرا باز کردند اثری از آن نبود
و من خودم از دهشت بشک افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم و درین حال خلق
بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد نبود و مرا خلاص نمیکردند
در زیر دست و پا رفته بودم و فریاد و فغان بمر می که ناظر باین آفرین بود رسید و
آمد و ما را جدا کردند و رفت که واقعه را بنویسد و من در آنجا ماندم صبح جمعی مرا مشایعت
نمودند و دو نفر همراه کردند و خودشان برگشتند و صبح دیگر آن روز وارد بغداد شدند

دیدم خلق بسیار بر سر بل جمع شده اند و هر کس میرسد از واسم و فیش را میبردند چون
 ما رسیدیم و نام حرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و وقتی را که ثانیاً پوشیده بودم باز
 کردند و نزدیک بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسیدند
 و مردم را از من دور کرد و ناظر بنی النهرین نوشته بود صورت حال را و بغداد
 فرستاده و ایشان را خبر کرده بود سید فرمود که این مرد بیکه میگویند شفا یافته تو
 که این غوغا درین شهر انداخته گفتم بلی از اسب بریز آمدن را و باز کرد چون زخم را
 دیده بود و از آن اثری نبود ساغی غش کرد و بهوش شد چون بخود دوامد گفت
 وزیر مرا طلبید و گفته که از ساره این طور نوشته آمد و میگویند آن شخص که بتو
 است زود خبر او را بمن برسان و مرا بخود بخدمت آن وزیر که فقی بود برده گفت که
 این مرد برادر من و دوستترین اصحاب من است وزیر گفت قصه را بجهت من نقل کن
 از اول تا آخر نقل کردم وزیر فی الحال کسان بطلب اطباء و جراحان فرستاد چون حاضر
 شدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید که دوائی آن چیست
 گفتند علاج آن منحصراً در بریدن است و اگر ببرند مشکل است که زنده بماند پرسید
 بر تقدیر بیکه نمیرد تا چند گاه آن زخم بهم آید گفتند اقلاً دو ماه آن جراح باقی خواهد
 بود و بعد از آن در جای آن کوره سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید باز پرسید
 که شما چند روز است که زخم او را دیده اید گفتند امر فزنده روز است پس زیرا ایشان را
 پیش طلبیده آن مرا برهنه کرد ایشان دیدند که باران دیگر اصلاً تفاوت ندارد و
 اثری بهمیچوچه از آن کوفت نیست و موی از جلای آن آمد درین وقت یکی از اطباء که
 نصاری بود صیحه زده گفت والله این از معجزات مسیح است وزیر گفت چون عمل میکنی
 از شما نیست من میدانم عمل کیست و این خبر بخلیفه رسید و وزیر را طلبید و وزیر را با
 خود برد بنزد او و مستنصر را امر نمود که آن قصه را بیان کن چون نقل کردم خادمی را
 فرمود کیسه را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد بمن گفت بردار و نفقه خود کن گفتم چه
 ازین قبول نمیتوانم کرد مستنصر گفت از که میتیرستی گفتم از آنکه این عمل است زیرا که او
 امر فرمود که از ابو جعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شد و گریه کرد و ما بیرون
 رفتیم حکایت سیم عالم محقق و محدث مدقق الحاج میرزا حسین نوری قدس
 سره در کتاب منجم التاقب بلا واسطه نقل کرده از سید جلیل سید محمد غاملی که او
 گفته امر معاش بر من تنگ شد در نجف اشرف وقتی مشغول عریضه نوشتن شدم
 بخدمت حضرت صاحب الزمان و بنا گذاشتم که چهل روز مواظبت بکنم باین طریق
 که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن بازشدن دروازه کوچک شهر که بهشت دریا

[illegible]

در کمال کماله یک روز از باب محضت بسیارم و در باب اندوختن و چنین کردم تا بهی و مشت رفت و
 چون از راه رفتن میگذشتم از محل انداختن عریضه و سر بریزانداخته بودم و خلع بسیار تنگ بود
 که تلفت شدم دیدم که از عقب بمن رسید بالباس عرب و چفیه و عقاب که لباس عربها
 مل نجف است و سلام کرد و من با حال غمزه جواب محضری دادم و توجه بجانب او
 نکردم چون میل سخن گفتن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من همان
 حالت اول باقی بودم پس ببلبله اهل جیل عامل فرمود سید محمد چه مطلب داری که امروز
 بهر وقت روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون میآی و تا بقلان مکان از راه میری
 و عریضه در باب مانداری گاه میکنی که امام توار حاجت تو مطلع نیست سید محمد گفت
 من تعجب نمودم و با خود گفتم که احب بر شغل من مطلع نبود خصوصاً این مقدار از زمان را
 و کجای مراد و کار و دنیا تمیدید و کجای از اهل جیل عامل دعا میخواهید که من او را نشانم
 با چفیه و عقاب که در جیل عامل مرسوم نیست پس در این وقت احتمال نمیشد بزرگ و
 نایل و رسیدن بمقصود و تشرف بشرف حضور امام نائب امام حضور و در خانه داد
 در چون در جیل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت بسیار نرم است که هیچ رسته
 چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر احساس این در جبهه را نمودم بلوایم تشرف بحضور
 مبارک عقل می نمایم پس بهمان حالت دودست خود را پیش بردم و آنحضرت نیز دودست
 مبارک را پیش آورد دست محکم نرم و نازک و لطافت زیاده را یافتم پس اقرار کردم بمحصل
 نعمت عقلی و هویت کبریه پس روی خود را گردانیدم و خواستم که دست مبارک آنحضرت را
 بوسم کسی نماند دیدم و در جبروت و تأسفات ماندم حکایت چهارم و نیز در کتب مذکور
 از سید جلیل مزبور نقل کرده که چون بمشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم
 با فراوانی نعمت در آنجا بوی بسیار تنگ میکشیدت جمیع آن روز که بنا بود زوار حرکت کنند
 چون یک قرص نان که بتوانم بآن خود را با ایشان برسانم نداشتم از این جهت من را از آنجا
 زفتم زوار رفتند و ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس بعد از اداء فرضیه دیدم اگر
 خود را بزوار نرسانم تا قلعه دیگر نیست و با اینحال بمانم چون زیستان شود تلف میشود
 برخاستم نزدیک ضریح مقدسه رفتم و تسبیح کردم و با خا خراشیده بیرون شدم و با خود
 گفتم همین حال گشته بیرون میروم اگر هلاک شده راحت میشود و اگر خود را بقا قلعه
 میرسانم از دروازه بیرون شده زوار بوی گشتم طریقه و بمن نشان دادند من نیز از غروب
 راه رفتم بجای نرسیدم دانستم که راه را گم کردم به بیابانی بی پایان رسیدم که سواختل
 و سواختل و در آنجا چنانچه در آن بود و با آنرا نشانم که نشانم که نشانم و آنه باشد

نشد تا هوار روشن بود در اطراف آن صحرای میگردیدم که آبی یا غلغلی پیدا کنم نشد تن بمرک
 زاده و گریه میکردم زانگاه مکان مرتفع بنظر آمد بدینجا رفتم چشمه آبی یافته تعجب کردم
 که در بستاند چشمه آب چگونه است شکر خداوند را کردم با خود گفتم آب بیاشام و وضو
 میکنم و نماز میکنم اگر مردم نماز مرا خوانند باشم بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد و صحرای
 برگردید از جانوران و درندگان مثل گربه و غیران وحشت کردم و چون زیاده بر مردم
 نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا دادم و خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه
 طلوع ماه روشن و صدف درندگان خاموش شده بود پس در اینحال سوار نمایان شد
 با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبرد می خواهد بود و من
 چیزی ندارم پس خشم خواهد کرد و زخم خواهد زد پس دیدم سلام کرد و جواب سلام را
 گفتم فرمود چه میکنی پس اشاره بحال خودم کردم که گرسنه ام فرمود در نزد توسته عدو خیزه
 است گفتم مرا سحر تیره مکن بحال خود را گذار فرمود بعقب نگاه کن نظر کردم بوجه دیدم
 که سه عدد خیزه بزرگ داشت فرمود یکی از آنها سد گرسنگ کن و نصف دیگر را صبح بخور
 و نصف دیگر را با خیزه صبح دیگر همراه خود ببر و ازین راه مستقیم روانه شو و قریب
 بظهر نصف خیزه را بخور و خیزه دیگر را البته صرف مکن که بکارت خواهد آمد
 نزدیک بغروب بسایه خیمه خواهی رسید آنها را بقافله خواهند رسانید پس از نظر مشای
 شد و یقین کردم که آنحضرت اقامه غائب حضرت صاحب الامر بوده و بعد از آن من برخاستم
 بلی از آن خیزه ها را شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید بآن خواب ندیده بودم آنرا
 خوردم و برخاستم و در خیزه دیگر را برداشته روانه شدم و طبع منافات میکردم تا صبح
 از روز برآمد خیزه دیگر را شکسته نصف آن را خوردم و نصف دیگر را هنگام ظهر که
 هوا بدست گرم بود خوردم و با خیزه دیگر روانه شدم قریب بغروب از دور خیمه دیدم
 چنانکه آنحضرت فرموده بود چون اهل خیمه مرا از دور دیدند بسوی من دویدند و مرا
 گرفته بنوعی خیمه بردند گویا توهم کرده بودند که جاسوسم تا بزرگ خیمه رفتند گفتند
 از کجا میآئی راست بگو و گرنه ترا میکشیم من کیفیت حال خود را و بیرون آمدن روز
 گذشته از مشاهد و کم کردن را ذکر کردم گفت ای سید دروغگو ای شیطان که تو میگوئی
 متفقی عبور نیکند مگر آنکه تلف خواهد شد و درندگان او را خواهند خورد و علاوه
 انقدر منافات که تو میگوئی مقدور کسی نیست که درین زمان طاعت کند زیرا که بطریق
 متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است و ازین راه که تو میگوئی منزلتهای زیاد خواهد
 بود پس راست بگو و اگر نه تو را با این شمشیر میکشیم و شمشیر خود را کشید بروی من پس
 درین حال از این بزرگواران نمایان شد گفت این جایی است که باید از آنجا متعاضد

این سخن گفتند در این صحرای ابدی آخرت نیست و جای دم نیست تا خیره باشد و آب نه که خیره
 باین تربیت بیاید خصوصاً این قسم که ناکنون ندیده ایم پس بعضی بعضی دیگر رجوع کردند و
 زبان خود گفتگوی زیادی کردند و یقین کردند که این خرق عادت است و از جانب خدا
 است آنچه من یقین کرده بودم ایشان نیز یقین کردند پس آمدند و دست مرا بوسیدند و
 در صدر مجلس جای دادند و مرا معزز و محترم داشتند جامه ثامرا برای تبرک بردند با جامه
 پاکیزه برایم آوردند و دو شب و دو روز مهمان داری کردند و در نهایت خوب و روزیستم
 تومان پول بمن دادند و سه نفر با من فرستادند و مراقبه افله رسانیدند و من با سودگی و
 احترام و خرجی خود آمدم حکایت پنجم صاحب کشف الغمّه فرموده که حکایت کرد
 از برائے من سید باقی بن عطوه علوی حنی که پدرم عطوه زید بود و او را مرضی بود که
 اطباء از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران از رده بود و منکر بود میل ما را بمذاهب اثنی
 عشریه و مکرر میگفت من تصدیق شما را نمیکم و بمذاهب شما داخل و قائل نمیشوم تا
 صاحب ثمامهدی علیه السلام نیاید و مرا ازین مرض نجات ندهد اتفاقاً ماشی و قوت
 نماز خفتن ماهه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید چون بزودی
 بنزدش رفتیم گفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من میروند
 و ما هر چند دویدیم کسی ندیدیم و برگشته پرسیدیم که چه بود گفت شخصی بنزد من
 آمده گفت ای عطوه من گفتم تو کیتی گفت من صاحب پسران تو آمده ام که ترا شفا بدهم و
 بعد ازان دست دراز کرد و بر جای درد من دست مالید و چون بخودم نگاه کردم آری
 ازان کوفت و زخم ندیدم و مدت های مدید زنده بود و با قوت و توانائی زندگانی کرد
 من از غیر پسران او از جمعی کثیره این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بزيادة و کم نقل
 کردند صاحب کتاب مزبور بعد از نقل این حکایت و حکایت امینیل هر قلی سابق فرمود
 امام علیه السلام را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که باره کم کرده بودند
 یا در ماند که داشتند و آنحضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را بمطلب خود رسانیده
 و اگر خوف طول نبود ذکر میکردم حکایت ششم سید جلیل و عالم نبیل ابن طاووس
 اعلی الله مقامه در کتاب فرج الهموم فرموده بتحقیق درک کردم در زمان خودم جاعلی را
 که ذکر میکردند که ایشان مشاهده نمودند حضرت مهدی علیه السلام و در میان ایشان
 بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آنحضرت رفعه ها و عریضه ها را که عرض شده
 بود بر آنحضرت و ازین جمله است خبریکه صدق آن را دانستم و آن چنان است که خبر را
 مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود که او از شما وند سوال کرده بود
 که بر او تفضل نماید بمشاهد نمودن حضرت صاحب الامر پس در جواب فرمود که او مشاهده

خواهد نمود آنحضرت را در وقتیکه او را اشاره نمودند بان وقت غایت به آن وقت
رسید او در مشهد مطهر مولای ما حضرت امام موسی کاظم بود پس شنید اوازی که
شناخته بودند از او را قبل از آن وقت و او متعول بود بر باریت مولای ما حضرت جواد
امام محمد تقی پس سائل مزبور خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آنحضرت از زیارت
جده بزرگوارش و داخل حرم مطهر نگردید و ایستاد در نزد پایین بایضیه مقدس حضرت
امام موسی کاظم پس بیرون آمد آن بزرگوار که اعتقاد کرده و یقین نموده بود که او است
حضرت صاحب الزمان و با آنحضرت یک رفیق بود و این شخص مشاهده کرد حضرت مهدی
و تکلم نکرد با آنحضرت از جهت وجوب ادب در حضور مقدس آنحضرت و مؤلف میگوید
ازین حکایت و از حکایت قبل بر این واضح میشود که اشخاص بسیار آنحضرت را مشاهده
نمودند حکایت هفتم عالم جلیل و فاضل نبیل سید سعید شهید قاضی فریاد
شوشتری در مجالس المؤمنین در ضمن الاحوال آیه الله علامه حلی علیه السلام مقام فرمود
که از جمله مراتب عالیّه که جناب علامه بآن امتیاز دارند آنست که در ائمه اهل ایمان
است یاریافته که یکی از علماء اهل سنت که در بعضی فنون علی استاد جناب علامه بوده
کتابی در ردّ مذهب شیعه نوشته بود و در مجالس خود آن را بمردم عوام میخواند و
انها را اضلال میکرد و از ترس آنکه مبادا کسی از علماء شیعه آن را رد نماید و
آن را باطل کند آن کتاب را بکسی نمیداد که بنویسد و جناب علامه همیشه در یکبار
که آن را از او بگیرد تا رد آن نماید تا آنکه علاقه استاد و شاگرد بر او سیلا کرد که آن
کتاب از او عاریت نماید و چنان کرد و چون آن شخص خواست که یکباره دست رد بدهد
خواست آنجناب نهاد گفت سوگند نیاورم که این کتاب را زیاده از یکشب در نزد من
نگذارم پس جناب علامه همان یکشب را نیز غیبت دانسته کتاب را گرفت و بمنزلش برد
که در آن شب از آن بقدر امکان نسخه کند و آن را رد نماید و چون شب مشغول شد
بر نسخه کردن آن و نصفی از شب گذشت بآنجناب خواب غلبه کرد و خسته شد پس حضرت
صاحب الامر ناگاه از در وارد گردید و بآنجناب فرمود که کتاب را بمن و گذارد و در خواب
کن چون صبح علامه بیدار شد دید که آن کتاب تماماً نسخه شده و یقین کرد که آنحضرت
صاحب الزمان بوده حکایت هشتم سید جلیل و عالم و فاضل نبیل علی بن ابی طالب
در فرج الهموم فرموده که ازین جمله است خبری که معلوم شده برای من از کسی که محقق
شده راستی او برای من در آنچه ذکر میکنم آن پس مسئلت کرد که بخواهم از مولای من
حضرت مهدی علیه السلام باین نحو که مرا رخصت دهد و اینک دیده باشم از کسانیکه
مصرفند بصحبت او و خدمت آنحضرت در زمان حیات آن بزرگوار که اقتدار کرده باشم

بآنکه خدمت میست. انحضرت را زبرد آن مطالبات و مضاعف نکرده بودم بر این
 مقصود خود احد را از عبادت بخت درین است. الله بودم و از آنحضرت این مطلب را خواسته
 بودم و کسی بر این مقصود من کلاه نبود پس نادان خانم رشید در نزد من بن رشید
 ابوالعباس واسطی در روز بیست و یکم و نهم رجب سنه ششصد و سی و پنج و
 گفت بمن ابتداء از نفس خود میگویند بقصد نذاریم مگر مهربانی با تو پس اگر
 تو طین میکنی نفس خود را بر صبر مرا و تو خود را بر صبر من پس با و گفته از جانب که میگوئی
 این سخن را گفت از جانب مولای من است. حضرت صاحب الزمان میگویم مؤلف
 میگوید درین حکایت این رشید حضرت صاحب الامر را دیده و از آنحضرت سفارش
 آورده در خصوص آنچه آن شخص که نام او راستی بزرگوار نبوده است کلام کرده بود
 از آنحضرت خواسته بود پس معجزه آنحضرت از غیب و از ناظران من خبر دادین شد
 آنکسیکه آن بزرگوار را دید این رشید شد حکایت تمام و نیز سید جلیل مذکور
 در کتاب مهج الدعوات نقل فرموده از محمد بن علی علوی حسینی بدو واسطه که او
 ساکن بود در مصر گفت فراگرفت مرا امری عظیم و همتی شدید از طرف والی مصر پس
 ترسیدم از او بر جان خود و نزد احمد بن طولون از من بمن چنین کرده بودند و او والی
 مصر بود پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج آنکه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد
 کردم مرقد مولای وجه حضرت امام حسین را که پناه برم بقبر مقدس از سطوت
 آنکه از او میترسم پس ماندم در خایرا آنحضرت پانزده روز و دعا میکردم و تضرع
 مینمودم در شب و روز خودم پس نمودار شد برات من قیم زمان و وقت در آن
 صاحب الامر و من در میان خواب و بیداری بودم پس بمن فرمود که حضرت امام
 حسین بتو میگوید ای پسر من تو ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد نموده که مرا ملاک
 کند پس پناه آوردم بسید خودم و شکایت کنم نزد او ازین قصد بزرگ که کرده فرمود
 چرا نمواندی خداوند خود و پروردگار پدران خود را بدعا نمایی که خوانند آن را
 گذشتگان از پیغمبران پس بتحقیق که بودند در سختی پس خداوند بر طرف فرمود
 بلا را از ایشان گفتم بچه بخوانم خدا را فرمود چون شب جمعه شود غسل بکن و نماز
 شب بگذار پس چون بجهت شکر رفتی بجزان این دعا را در حالتیکه زانوهای خود را بر
 زمین چسبانده باشی پس دعا را برای من ذکر فرمود تا صبح و در آن وقت
 حضرت را که مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم
 و پنج شب پی در پی همچنین نزد من آمد و آن کلام و دعا را بر من میفرمود تا آنکه
 آن را حفظ نمودم و منقطع شد آمدن آنحضرت در شب جمعه و در آن روز و آنجا

خود را تغییر دادم و خود را خوشبو کردم و نماز شب بخانه آوردم و سجده شکر کردم و برانو
 در افتادم و خداوند را خواندم بآن دعا پس حضرت صاحب الامر شب شنبه نزد من آمد
 و فرمود بمن دعای تو مستجاب شد ای محمد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا
 و نزد آنکه سخن چینی ترا در نزدش کردند پس چون صبح شد وداع کردم سید خودم امام
 حسین را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم چون به اردن رسیدم در سبزم بشو مصر
 دیدم مرگ از همسایگان من در مصر و او مردی بود مؤمن پس او مرا خبر داد که خصم مرا
 احمد بن طوایف گرفت پس مراجعش او نمود پس صبح کرد در حالیکه سرش از قفا بریده شد
 بود و گفت این در شب جمعه بود پس فرمود که بدن او را بنیل انداختند و بنحویکه مرا
 داده بودند اصل و برادران شیعه من اینکه کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا
 چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان خبر داده بود حکایت دهم فاضل المعتمد
 علیخان شیرازی در کتاب کلم الطیب روایت کرده از شیخ حاجی علیامکی که گفته من
 مبتلا شدم بتنگی و سختی و ضلالت با خصمان تا آنکه بر جان خود ترسیدم از کشته شدن
 و هلاکت پس با فتم دعا فرمود بعد از رجیب خود بدو آنکه کسی آن را بمن بدهد پس
 تعجب کردم ازین امر و متعجب بودم پس در خواب دیدم گوینده که درزی صلیحا و زهاد برد
 و میگوید بمن که ما عطا کردیم دعای فلانی و ابوبکر بخوان آنرا که نجات خواهی یافت
 از تنگی و سختی و ظاهر شد برای من که گوینده کبکست پس تعجب زیاد شد بعد از آن دفعه دیگر
 حضرت حجت مستظرا دیدم و بمن فرمود بخوان آن دعا را که داده بودم بتو و بیا موزان را
 بهر کس که خواهی شیخ علیا میگوید که تحقیق که تجربه کردم آن دعا را چند مرتبه پس دیدم فرج را
 برودی و بعد از مدتی آن دعا را گم کردم و چندندت مفقود بود و من تا شرف میخوردم بر
 فوت آن و استغفار میکردم از بدعمل خود پس شخصی آمد نزد من و گفت که این دعا از تو
 مفقود شد در فلان مکان و در خاطر من نیامد که من به آن مکان رفتم با شرم پس دعا را
 را و گرفتم و سجده شکر کردم و آن شخص از نظر غائب شد و دانستم که همان حجت عصر بود
 که بمن تعلیم فرموده بود و آن دعا اینست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ**
مَدَدًا رُوْحَانِیًّا تَقْوِیًّا بِرَقْوَةِ الْکَلْبَةِ وَ الْجُرِیَّةِ حَتّٰی اَقْتَرَّ بِمَادِرِیْ نَفْسِیْ کُلَّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ
فَتَقِیْضُ لَیْ اِشَارَةِ دَقِیْقَتِهَا اِقْصَا تَقَطُّ بِهٖ قَوَاهَا حَتّٰی لَا یَبْقٰی فِی الْکَوْنِ ذُو رُوْحٍ اِلَّا وَ
نَارُ قَهْرٍ قَدْ اَجْرَتْ ظُهُورُهُ یَا شَدِیْدُ یَا شَدِیْدُ یَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیْدِ یَا قَهْرًا اَسْئَلُكَ یَا
اَوْدَعْتَ عِزَّ اِبْرٰهٖلَ مِنْ اَسْمَائِكَ الْقَهْرِیَّةِ فَاَنْفَعْلَکَ لَهٗ النَّفْسُ بِالْقَهْرِ اَنْ تُوَدَّ عَنِ هَذَا
السِّرِّ فِیْ هَذِهِ السَّاعَةِ حَتّٰی اَلِیْنِ بِکُلِّ صَعْبٍ وَاَزِلَّ بِهٖ کُلُّ مَنِیعٍ بِقُوَّتِكَ یَا ذَا الْقُوَّةِ
الْبَیِّنِ میخوانی این را در وقت محرمه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام

سه مرتبه پس هرگاه سخت شود کار بر آنکه این دعا را میخواند بگوید بعد از خواندن آن
 سه مرتبه یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اَسْئَلُكَ اللُّطْفَ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْمُقَادِرُ
 حکایت یازدهم فی ضل المی میرزا عبد الله اصفهانی در جلد پنجم کتاب ریاض العلماء
 در احوال شیخ ابن جواد نعمانی گفته که او از کسانی است که دیده است حضرت قائم
 علیه السلام را روایت کرده از آنحضرت و دیدم که نقل شد از خط شیخ زین الدین
 خایر می تلمیذ شیخ شهید که نوشته بود بدرستی که دیده است ابن جواد نعمانی مولای
 ما حضرت مهدی را پس عرض کرد با آنحضرت ای مولای من از برای تو مقام است در
 نعمانیه و مقامی است در حله پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از آنها فرمود
 او که میباشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه و روز جمعه و شب جمعه
 میباشم در حله و لکن اهل حله بآداب رفتار میکنند در مقام من و نیست مردیکه داخل
 شود در مقام بلاد و ادب کند بر من و بر امامان علیهم السلام و صلوات و سلام کند
 بر من و بر اجداد من و اواده مرتبه انگاه و در رکعت نماز بجای آورد یا دو سوره و یا خداوند
 مناجات کند در آن دو رکعت مگر آنکه خداوند عطا فرماید یا و آنچه را که میخواهد
 پس گفت مولای من تعلیم فرما بمن این مناجات را فرمود میگوئی اللهم قَدْ اخَذَ النَّاسُ
 فِتْنَتِي حَتَّى مَسَخَى لَصُرُوا نَفْسِي اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَاِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ اَسْفَحِي
 بِي اَضْعَافَ اَضْعَافٍ مَا اَدْبَنِي بِهِ وَاَنْتَ حَلِيمٌ ذُو اَنَانَةٍ تَقْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ
 وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آنکه حفظ نمودم آن را
 مؤلف میگوید که از برای حضرت حجت عصر روحی فداء یک مقام است معروف در
 مسجد سحله و یک مقام است در وادی تسلیم در نجف و یک مقامی است در تبریز و
 اینها را حقیر دیده و شاید که در بلاد دیگر هم بوده باشد مثل حله و نعمانیه که درین
 حدیث بود و مراد ازین مقامات منسوب با آنحضرت آنست که آنحضرت را درین مقامات
 از صلحاء و علماء دیدند یا در خواب و یا در بیداری و یا در هر دو از آنها که آن بزرگوار
 در آن مکانهای مشرقه نماز خواند و عبادت کرده چنانکه در مسجد کوفه مقام حضرت
 پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت سجاد و حضرت صادق است
 حکایت دوازدهم سید جلیل و عالم نبیل ابن طاووس در کتاب قبایل نقل کرده از محمد
 بن ابی الرواد رواست که ذکر نمود که بیرون رفت با محمد بن جعفر قحان بسوی مسجد
 در روزی از روزهای ماه رجب پس محمد بن جعفر با او گفت که ما را ببر مسجد
 که آن مسجد مبارک است و حضرت امیر المؤمنین در آنجا نماز کرده حج علیهم السلام قدمها
 شریفه خود را در آنجا گذاشتند پس میل کردم بسوی آن مسجد پس درین نماز کردن بود

که دیدیم مردی را که از شتر خود فرود آمد و در زیر سایه را که بود زانوی انوار بیت انگاه
 داخل مسجد گردید و دو رکعت نماز کرد و طول داد آن دو رکعت را انگاه دستهای خود را
 بلند کرد و گفت **اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمَلَيْنِ السَّابِقَةِ** تا احران دعا که دروازه المعاد در اعمال
 رجب ذکر شده و در منهاج و مصباح و مفتاح است پس بعد از دعا کردن برخاست
 و رفت نزد شتر خود و بران سوار شد پس بن جعفر دهقان بمن گفت برخیزیم و بیژد
 او برویم و از او سوال کنیم که او کیست پس بیژد او رفتیم و با او گفتیم که ترا بخداوند قسم
 میدهم که تو کبیتی فرمودی شما را قسم میدهم بخداوند که شما مرا که پنداشتید این
 جعفر گفت گمان کردم ترا خضر پس بمن فرمود تو نیز چنین گمان کردی گفتم بلی پس فرمود
 والله که من بدوستی که انکس هستم که خضر محتاج است بدیدن من برگردید منم امام
 زمان شما صاحب الزمان و نظیر این حکایت را شهید اول و محمد بن مشهد در کتاب
 من از خودشان نیز نقل کردند از علی بن محمد بن عبد الرحمن شوشتری که او گفت گفتم
 بقبیله بنی رواس پس بعضی از برادران من گفت کاش میرد ما را بنوی مسجد صعصعه
 که نماز میکردیم در آن مسجد زیرا که این ماه رجب است و مستحب است در این ماه
 زیارت این مکانهای مشرفه که موالی ما علیهم السلام قدمها خود را در آنها گذارند
 و نماز کنند در آن مسجد صعصعه یکی از آنها است پس با او میل کردیم به مسجد که
 ناگاه دیدیم شتر را که زانویش بسته و پالانش بر پشتش گذاشته که در در مسجد خواب
 شد پس داخل مسجد شدیم ناگاه مردی را دیدیم که بر پشتش جانه ها حجازی بود و
 بر او عمامه بود مثل عمامه ها اهل حجاز و نشسته و این دعا را میخواند پس من و رفیق
 حفظ کردیم و آن دعا اینست **اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمَلَيْنِ السَّابِقَةِ** تا احران دعا انگاه بعد
 طولانی کرد و برخاست و بر شترش سوار شد و راهی گویا پس رفیق من بمن گفت گمان
 میکنم که او خضر بود پس چه شد ما را که با او سخن گفتیم گویا که زبان ما بسته بود پس
 از عقب او بیرون رفتیم و ملاقات نمودیم محمد بن ابی الرزین را پس گفت از کجا
 میآئید گفتم از مسجد صعصعه و آن خبر را بر او نقل نمودیم پس گفت آن شتر سوار
 آید به مسجد صعصعه در هر دو روز و سه روز و تکلم نمیکند گفتیم کیست او گفت شما چه
 گمان کردید او را گفتیم گمان کردیم خضر است پس گفت والله نمیدانم از من مگر کسی که
 خضر محتاج است بمشاهد او برگردید باز شد و هدایت رفیق من گفت او والله محتاج
 الزمان است صلوات الله علیه مؤلف میگوید درین دو حکایت هم نقل کنند
 مختلف است و هم این دو را هم اختلاف دارد زیرا روایت اول از محمد و ابی رزین است
 و روایت دومی علی بن محمد شوشتری است و در او آمده بود محمد و ابی رزین با خضر صحبت

کرده و در دومی علی بن محمد با آنحضرت تکلم نکرده و بار دومی گفتگو نموده

حکایت سیزدهم والد ماجد علامه مجلسی مولا محمد تقی علی الله مقامها در اجازه نمودن بستید جلیل امیر محمد هاشم بدعا معروف بحر بنای فرموده که اجازه دادم برای او دام تأیید اینکه روایت کند این دعا را از من با سندش از سید عابد زاهد امیر اسحق استرآبادی که مدفون است در قرب سید شباب اهل الجنة اجمعین در کربلا و نیز از مولای ما و مولی الثقلین خلیفه الله صاحب العصر سلام الله علیه و علی ابائه الا قد بین و سید اسحق گفت که من مانده شدم در راه مکه پس من پس اقدام از قافله و مایوس شدم از حیات و بر پشت خوابیدم مثل محض و شروع کردم بخواندن شهادتین که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما و مولی العالمین خلیفه الله علی الناس اجمعین را پس فرمود برخیز ای اسحق پس برخاستم و من تشنه بودم پس مرا سیلاب نمود و بردیف خود سوار گرد پس شروع کردم در خواندن این حوز بنای و آنحضرت اصلاح میکرد تا آنکه تمام شد ناگاه خروار آب طبع دیدم نزدیک شهر مکه پس از مرکب فرود آمدم و آنحضرت غائب شد و قافله بعد از سه روز رسید و شهرت کرد در بین اهل مکه که من بطی الارض آمدم پس خود را پنهان کردم بعد از ادای مناسک حج و بعد از ذکر این قضیه والد علامه مجلسی فرموده که این سید چهل مرتبه حج کرده و چون بمحرمات او مشرف شدم در اصفهان در زمانیکه از کربلا آمده بود بقصد زیارت مولا الکونین علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و در ذمه او هفت تومان مهر زوجه اش بود و اینمقدار داشت که در نزد کیم بود از سکنه مشهد رضوی پس در خواب دید که اجل او نزدیک شده پس گفت که من مجاور بودم در کربلا پنجاه سال برای اینکه در آنجا بمیرم و میترسم که مرا مرگ درنگ کند در غیران مکان پس چون مطلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما آن مبلغ را داد نمود و فرستاد بنا و بعضی از اخوان فی الله ما را پس او گفت که چون سید بکربلا رسید و دین خود را ادا نمود مریض شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن شد و دیدم امثال این کرامات را از او در مدت اقامت او در اصفهان رضی الله عنه و برای من از برای این دعا اجازات بسیار است و اقتصاد کرد بر همان

حکایت چهاردهم شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبرسی در کتاب دلایل خود نقل کرده از محمد بن هرون از ابوالحسین بن ابی البقل کاتب گفت در عهدی که رفتم کار بر ازابی منصور بن صالحان و واقع شد میان من و او مطلبی که باعث شد پنهان شدن مرا پس در جستجوی من در آمد و من سده پنهان و خراسان بودم انگاه قصد کردم رفتن بنیارت مرقد منور خراسانی امام موقت کافتم را در شب جمعه و غم کردم که شب را در آنجا نمانم برای

دعا و مسئلت و در آن شب باران و باد بود پس خواهر نمودم از ابا جعفر قتم که در خانه
روضه منور را ببندد و سعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت کنم
برای آنچه میخواهم از دعا و مسئلت و ایمن باشم از دخول خانه که ایمن نبودم از او و خدا
بودم از ملاقات او پس گفتم و در هر اربعه شب نصف شد و باد و باران اقتدر آمد که
قطع نمود تردد خلق را از آن موضع و مانندم و دعا میکردم و زیارت می نمودم و نماز میجا
میاوردم که ناگاه صدای پای شنیدم از سمت مولایم حضرت موسی کاظم و دیدم مردی را
که زیارت میکند پس سلام کرد بر آدم و اولوالعزم علیهم السلام انگاه بر اما مان یک یک
از ایشان تار سید بصاحب الزمان علیه السلام پس او را ذکر نکرد پس تعجب کردم ازین
عل و گفتم شاید او را فراموش کرده یا منی شناسد یا این مذهبی است برای این مرد چون
فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد و دو رکعت بسوی مرقد مولای ما حضرت
جواد امام محمد تقی پس زیارت کرد مثل آن زیارت و آن سلام و دو رکعت نماز کرد و من
از او خائف بودم زیرا که او را نمی شناختم و دیدم جوانی است کامل در جوانی معدود
از رجال و برید نشجانه سفید است و عمامه دارد که خاک گذاشته بود بر او و بطرف
ازان و در آن برکت انداخته بود پس فرمود ای ابوالحسین ابن ابی البغل کجای تو از
دعا می گفتم کدام است آن دعا ای سید من فرمود دو رکعت نماز میکنی و بعد از
آن میگوئی یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَبَلِ وَسَعَى الْقَبِيحِ یا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْنِكِ لِسِرٌّ
یا عَظِيمِ الْمَنِّ یا كَرِيمِ الصَّفْرِ یا حَسَنَ الْقَبُولِ یا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا بَاسِطَ الْبِدَنِ یا رَحِيمَ یا
مُنْتَهَى كُلِّ تَجْوَى و یا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى یا عَوْنَ كُلِّ مُتَعَبٍ یا مُبْتَدِ یا نِعَمَ قَبْلِ اسْتِعْمَالِهَا
یا رُبَّاهُ ده مرتبه یا غایه رغبتاه ده مرتبه یا سَلِّمْ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَنْفَاءِ وَ بِحَقِّ عَهْدِ وَالِهِ
اَطْمَهِرْ بِنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنَّهُ مَا كُنْتُ كَرِيْهًا وَ نَفْسٌ هَمِي وَ فَرَحْتُ عَمِّي وَ اَصْلَحْتُ خَالِي
و دعا کن بعد ازین هر چه خواهی و بطلب حاجت خود را نگاه میگذاری روی راست خود
بر زمین و بگو صد مرتبه در سجده یا عَمْدُ یا عَلِيُّ یا عَلِيُّ یا عَمْدُ اِكْفِيْنِي فَرَجَكَ كَافِيَايَ وَ
اَنْصُرَايَ فَاِنَّكَ اَنْصُرَايَ و میگذاری روی چپ خود را بر زمین و میگوئی صد مرتبه اَذِيْ
وَ اَنْزَا بَسَارْمَكَرْ میکنی و میگوئی اَلْغَوْتُ اَلْغَوْتُ اَلْغَوْتُ تا اینکه قطع شود نفس و بر
میداری سر خود را و بد رستیکه خداوند بکرم خود بر میآورد و حاجت ترا انشاء الله پس
پس چون مشغول نماز و دعا شدم بیرون رفت و چون فارغ شدم بیرون رفتم بزرگوار
که احوال کنم از احوال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بسته و مقفل است
پس تعجب نمودم ازین و خود را بکلید دار رساندم پس او در اطاق روشن چراغ بود و از او
پرسیدم این دو کیفیت داخل شدن او گفت درها همه مقفل است چنانکه می بینی

و من باز نکردم و خبر دادم افرابان قصه پس گفت که این مولای ما حضرت صاحب الزمان
 است و بد رستیکه من مکرر مشاهده نمودم آنحضرت را در مثل چنین شب بیفت
 جمعه در وقت خاله بودن روضه از مردمان پس تا سفت خوردم بر آنچه از من فوت
 شد پس بعد از صبح بیرون رفتم بجهله کرج در بغداد در موضعی که پنهان شده بودم
 آنجا پس روز بچاشت رسید که اصحاب این صالحان جوای ملاقات من شدند
 از اصدقا من سوال میکردند از حال من و با ایشان بودا مان از وزیر و رفقه بخط او
 که در آن بود هر نحو خوی در باره من و حاضر شدم بآنها و با امینی از اصدقا خود
 پس برخاست و مراد را غرض گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت جالب تر آنجا
 کشاند که شکایت کنی از من بسوی حضرت صاحب الزمان با و گفتم من دعا کردم و سوال
 از آنحضرت نمودم گفت وای بر تو شب گذشته در خواب دیدم مولای خود صاحب
 الزمان را که مرا امر فرمود بهر نحو خوی در باره تو و در شتی کرد بر من بنحویکه ترسیدم
 از آن پس من گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم که ایشان حقند در منتهای حقیقت
 و من شب گذشته مولای خود را دیدم در بیداری و فرمود بمن چنین و چنان شرح
 کردم آنچه را که دیده بودم در آن روضه مقدسه پس و تحب کرد ازین و صادق شد از
 او بالنسبت بمن اموری بزرگ و نکودین باب و رسیدم از جانب او بمقصودی که
 گمان آن را نداشتم بمرتک مولای خود صاحب الزمان علیه السلام

حکایت پانزدهم قصه صالح متقی حاجی علی بغدادی است که آن قصه را جمعی از
 علماء اعلام سکنه نجف روان زمان نوشتند و استاد حقیق جناب حاجی شیخ محمد تقی
 تربتی خراسانی نیز در کتابیکه در امامت نوشته بود ضبط کرده و بحقیق نشان داد همان
 قصه را در خراسان و لکن الفاظ کتاب او در نظم نیست و فرمودند جمعی از علماء معاصرین
 آن را ضبط کردند و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری آن را در رساله جنة المأوی ^{سک}
 واسطه ثبت کرده و در نیمه الثاقب بدون واسطه نقل نموده و در ضبط الفاظ و مسند
 بسیار دقت کرده و فرموده که حاجی مذکور اید الله نقل کرد که در ذمه من هشتاد
 تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس رفتم بنجف اشرف بیت تومان از آن
 دارم بجناب شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیت تومان بجناب شیخ محمد حسین کاظمینی
 و بیت تومان بجناب شیخ محمد حسن شریف و باقی ماند در ذمه من بیت تومان که
 قصد داشتم در مراجعت بدهم بجناب شیخ محمد حسن کاظمینی الیس اید الله پس چون
 مراجعت کردم ببغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در
 روز پنجشنبه بود که مشرف شدم بزیارت امامین همامین کاظمین و بعد از آن رفتم

خدمت جناب شیخ محمد حسن آل بس و قد اراد ان بلیث تو مان رادم و باقی راه عدد
کردم که بعد از فروش بعضی از خاس بتدریج بر من روانه کند که باشش برسانم و سفره کرد
بر مراجعت بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهرش کرد بماتم و فرمودم که باید
مزد عمه کارخانه شعر بافی که دارم بد هم چون و سم چنین بود که من هفته را در عصر
پنجشنبه میدادم پس برگشتم و چون یک ثلث از راه را تقریباً طی کردم پس سینه بلیث را
دیدم که از طرف بغداد رو بمن میآید چون نزدیک شد سلام کردم و دست او را
کشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهللاً و سهلاً و مراد ربنل گرفت و معانقه کردم
و هر دو دیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر خنار مبارکش خال سیاه
بزرگ داشت پس بیتاد و فرمود حاجی علی خیر است بکجا میروی گفتم کافین را میآید
کردم و بر میگرددم بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی ممکن
نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من من المومنین
علیه السلام از موالیان مان و شیخ شهادت دهد زیرا که خداوند امر کرده که دو
شاهد بگیرد و این اشاره بود بمطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهرش کنم
نوشته بمن دهد که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم توجه
میدانی و چگونه شهادت میدهی فرمود کسیکه حق او را او میرساند چگونه آن
رساننده را منی شناسد گفتم چه حق فرمود آنکه رساندی بویکل من گفتم وکیل تو کیست
فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و جناب آقا سید محمد
گفته بود که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا با هم خواند با آنکه او را نمی شناسم
پس بخود گفتم شاید او مرا میشناسد و من اندام فراموش کردم بار در کفن خود گفتم که این
سید از حق سادات از من چیزی میخواهد و خوش دارم که از مال اطام علیه السلام بدهم
با و برسانم پس گفتم ای سید من در نزد من از حق شما چیزی مانند بود رجوع کردم در امر
آن جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما را یعنی سادات را باذن او پس در وقت
من تقبی کرد و فرمود بلی رساندی بعضی از حق ما را بوی و کلاههای من در دست اشرف
پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود بلی پس در خاطر من گذشت که این سید سید است
بالنسبه بعلماء اعلام و کلاههای ما و این در نظر من بزرگ آمد پس گفتم علی و کلاههای
در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انگاه فرمود برگرد جد من را زیارت کن پس
برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون راه افتادیم دیدم در طرف
راست ما نهرا ب سفید صاف جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره
آن همه با هم در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته اند

گفتم این نه روز این حد است فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند حد
 ما را زیارت کند ما را اینها با او است پس گفتم میخواهم سوالی کنم فرمود سوال کن گفتم
 شیخ عبدالرزاق مرحوم مروی بود مدرس و دوی نزد او رفتم شنیدم که میگفت
 کسی که در طول عمر خود روز هزاره زیارت کند و شبها را بعبادت بسربرد و چهل حج و
 چهل عمره بجا بیاورد و در میان نماز و دعا و دعا بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین باشد
 برای او چیزی نیست فرمود بلی والله از برای او چیزی نیست پس از احوال یکی از
 خویشان خود پرسیدم که از موالیان امیرالمؤمنین است فرمود بلی او هر که بق
 متعلق است پس گفتم سیدنا برکت من الله علیه ایست فرمود بپرس گفتم قرائت تضرع نام
 حسین میخواهند که سلیمان عیسی و ادریس و شعیب و از زیارت آنحضرت پرسید گفتم
 بدعت است پس در خواب دیدم هود بن رافعیان زمین و آسمان پس سوال کرده
 گفتم در آن هود حج گفتند با وفا و فاطمه زهرا و خدیجه کبری پس گفت بکجا میرود گفتند
 زیارت امام حسین در شب که شب جمعه است و دیدم رقعهای از هود حج میرود
 و در آن مکتوب است امان است از آتش دوزخ از برای زوار امام حسین و شب
 جمعه و امان از آتش دوزخ در روز قیامت این حدیث صحیح است فرمود بلی راست
 تمام است گفتم ای سید ما صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند آنحضرت را در
 شب جمعه پس برای او امان است فرمود بلی والله و اشک از چشمان مبارک او جاری
 شد و گریه گفتم ای سید ما مسئله فرمود بپرس گفتم سال هزار و دویست و شصت
 و نه حضرت امام رضا زیارت کردم و در قریه درویش یک از عربهای شریفه را که
 بادیه نشینان طرف شرق نجف از قریه درویش کریم و او را ضیافت کردیم و از او
 پرسیدیم که چگونه است ولایت مولای ما حضرت امام رضا گفت بنشین است و
 پانزده روز است که من از مال آنحضرت خوردم چه میدادند منکر و نیکر را که در
 قبه نزد من بیایند گوشت و خون من از من است در سینه در دهان من است
 این صحیح است آنحضرت میاید و در قریه درویش کریم میکند فرمود بلی والله حد
 من ضامن است گفتم سید ما مسئله کوچه کیست میخواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم
 زیارت من حضرت امام رضا را قبول است فرمود بلی است ان شاء الله گفتم ای سید
 ما مسئله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسن زیارت شد بسم الله حاجی احمد بن ابی
 زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریک بود در حجاج در راه مشهد رضا
 فرمود بنده حاجی زیارت او قبول است گفتم ای سید ما مسئله فرمود بسم الله
 گفتم فلان که از اهل بغداد است زیارتش قبول است یا نه و با او است

گفتم ای سید ما مسئله فرمود بیم الله گفتم این کلمه یا نشینک یا نه زیارت او قبول
است یا نه جواب داد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مرقین بغداد
که درین سفر پیوسته بله و واجب مشغول بودند و آن شخص ما بد خود را نیز گشته بود
پس رسیدیم در راه بموضع از جاده وسیع که در طرف ان بناقین بود و در ویران
است و موضعی از آن جاده که متصل است ببناقین از طرف راست آن که از بغداد
میآید و آن مال بعضی از ایام سادات بود که حکومت بخوران را داخل در جاده کرد
و اهل تقوی و ورع ساکنان این دو بلد همیشه کاره میکردند از راه رفتن بدان
از زمین پس دیدم آنحضرت را که در آن قطعه راه میرود پس گفتم ای سید من این
موضع مال بعضی از ایام سادات است و تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع
مال جد ما امیر المؤمنین و دریه او و اولاد ما است حلال است برای موالیان آنحضرت
در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شریفی که او را حاجی میرزا
هادی میگفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم ای سید
ما راست است که میگویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی کاظم
است فرمود چکار داری باین و از جواب اعراض نمود پس رسیدیم بساقیه آب که
از شط دجله میکشند برای زراعتها و بستانهای آن حدود و از جاده میگذرد و آنجا
دوراه میشود بسمت بلدیکه راه سلطان است و دیگره راه سادات و آنحضرت میل
کرد براه سادات پس گفتم بیا ازین راه یعنی راه سلطان برویم فرمود نه از همین را خود
میرسیم پس آمدیم و چند قدمی فرقیتم که خود را در صحن مقدس در نزد کفش داری
دیدیم و هیچ کوجه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد
که از سمت شرقی و طرف پائین پاست و در در و اوق مطهر مکث فرمود و اذن
دخول فخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری
نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم بلی پس فرمود **أَدْخُلْ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ**
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ و همچنین سلام کردند بر هر يك از ائمه علیهم السلام
تا رسیدند در سلام بحضرت عسکری علیه السلام و فرمود **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ**
الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ انگاه فرمود امام زمان خود را میشناسی گفتم چرا نمی شناسم فرمود
سلام کن بر امام زمان خود پس گفتم **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَائِلَ زَمَانٍ** این
افسوس پس بایتم نمود و فرمود **عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** پس داخل شدیم
در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود بمن زیارت کن گفتم
قاری ایستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم بلی فرمود کدام زیارت بخوانم

مرز یارت که افضل است مرابان زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است
 انکه منقول شد بخواند و فرمود السلام علیک یا حسین الله فی أرضیه و بحجره
 عبادیه تا آخر و چراغهای حرم را درین حال روشن کردند پس شمعها را دایم روشن
 است و لکن حرم روشن و منور است بنوری بکر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغ
 بودند که در روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان حفظ گرفته بود که هیچ ملتفت
 این آیات و علامات نمیشدم چون از زیارت ارسمت یارین با آمدند به پشت سر در
 طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت میکنی خدایم حسین علیها السلام گفت بلی
 زیارت میکنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها اذان مغرب را
 گفتند پس بمن فرمود نماز کن و ملحق شو بمجاعت پس تشریف آوردند بمسجد پشت
 حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود با نفراد ایستادند در طرف راست امام
 جماعت محاذ او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ
 شدم اورا ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تقصیر کردم اورا ندیدم و قصد
 داشتم اورا ملاقات کنم و چند قرانی باو بدهم و شب اورا نگاه بدارم که میماند
 آنگاه بمخاطرم آمد که این سید بزرگوار کی بود آیات و علامات و معجزات گذشته
 ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مرجع طایان شغل مهمتم که در بغداد داشتم و
 خواندن مرا باسم بانکه اورا ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت
 میدهم و دیدن تهر جاری و درختان میوه دار در غیره و سم و غیر از اینها از آنجه
 گذشت که شب شد برای یقین من اینکه روح حضرت صاحب الزمان علیه
 السلام است خصوص در فقره ادب دخول و رسیدن از من حد از سلام روح حضرت
 عکس که امام زمان خود را میشناسم چون گفتم میشناسم فرمود سلام کن چون سلام
 کردم بپاسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال آنحضرت سوال کردم
 گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفت بلی پس آمدم بمحضر و بپاسم
 خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم بنزد جناب شیخ محمد حسن و آنجه دیده بودم
 نقل کردم پس است خود را برد همان خود گذشت و نهی نمود از اظهار این قضیه
 انشای این سرود فرمود خداوند ترا موفق کند پس آن را غنی میداشتم و با حد اخبار
 نمودم تا آنکه یکباره ازین قضیه گذشت روزی در حرم منظر بودم همان سید بلی
 دیدم که آمد نزد یک من و پرسید که چه دیدی اشاره کرد بقضیه آن روز آنجه خبر
 میدادم باز اعاده کردن کلام را بشارت انگار کردم پس از نظر آنکس که میگفت
 اندیدم حقایق سازده ایضا در کتاب خزانة القلوب نقل کرده است و تمام قضیه

کامل اقامت محمد ابن العالم الاوحد سید احمد کاظمی تلمیذ شیخ مرتضیٰ علی الله
مقام هم که فرمود در زمانیکه مجاور نجف اشرف بودم بجهت تحصیل علوم دینیّه دو
سال فرارودویت و هفتاد و پنج شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان که ذکر میکردند
مردی را که شغلش فروختن بقولات بود که او دیده است مولای ما حضرت صاحب
الزمان پس جویا شدم و او را شناختم پس ملاحظه کردم دیدم مرد صالح و متدین است
و خوش داشت که با او در مکان خلوت مجتمع باشم که از او پرسم کیفیت دیدن او و
ملاقات او حضرت حجت عصر را پس مقدمه مات مودت با او را پیش گرفتم ^{از آن} بیاری
که با او میرسیدم سلام میکردم و از بقولات و سبزیات او میخریدم تا آنکه در میان من و
او رشته مودت پیدا شد همه اینها بجهت شنیدن آن خبر شریف بود از او تا آنکه فرمود
اتفاق افتاد که با و هم منزل شدم در مسجد کوفه و بعد از اداء نماز و اسودگی در منزل
سوال کردم او را از خبر معهود و خواش کردم که قصه خود را بتفصیل بیان کند پس گفت
من بسیار میشنیدم از اهل معرفت که هر کس ملازمت عمل استجاره را داشته باشد
در مسجد سهله در چهل شب چهارشنبه بی در پی به نیت دیدن امام زمان موقوف میشود
برای دیدن آنحضرت و اینکه این مطلب مکرر واقع شد پس نفسم شایق شد بوسیله
کردن این کار و قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر چهارشنبه و مرا مانع نبود
از کردن این کار شدت گرما و سرما و باران و غیر آن تا اینکه قریب یکسال بر من گذشت
و من ملازم بودم عمل استجاره را و بلیوته میکردم در مسجد کوفه بقاعده متعارفه تا اینکه
یک روز عصر سه شنبه بیرون آمدم از نجف اشرف پیاده بغداد تیکه داشتم و موسم
زمستان بود و بارهای مترکم بود و هوا تاریک و کم کم باران میآمد پس متوجه مسجد
سهله شدم و خاطر جمع بودم بدن مردم را با آنجا بر حسب غایت مستمره تا آنکه رسیدم
بمسجد هنگامیکه غروب شده بود و تاریکی عالم را گرفته بود بارعد و برق زیاد
پس خوف بر من غلبه نمود و از تنهایی ترس مرا گرفت زیرا که در مسجد احدی برانیدم
حتی خادم هم نبود پس بغایت وحشت کردم و در نفس خود گفتم سزاوار نیست که نماز
مغرب را بجای آورم و عمل استجاره را بتعجیل بکنم و بروم بمسجد کوفه پس نفس خود را
باین ساکن نمودم پس برخاستم و نماز مغرب را کردم آنکه عمل استجاره را کردم از نماز
و دعا و در بین نماز استجاره ملتفت شدم بمقام شریف حضرت صاحب الامر که در
مسجد است در سمت قبله پس دیدم در آنجا روشنایی کاملی شنیدم از آن مکان
قرائت نماز گذری پس بنفسم مطمئن شدم و در آنجا رسیدم و گمان کردم که در آنجا
شریف بعضی از دوستان هستند که من مطلع نشدم بر ایشان هنگامیکه داخل مسجد شدم

پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر تمام کردم آنکاه متوجه مقام شریف شدم و داخل
 شدم در آنجا پس روشنائی بزرگی در آنجا دیدم و چشمم چراغی و شمعی نثار و لکن غافل
 بودم از تفکر در این مطلب و دیدم در آنجا یک سید جلیلی با هیبت در هیئت اهل علم
 ابتاده نماز میکند پس لم مایل شد بسوی او گمان کردم که او یکی از غرباء زواری است
 زیرا که چون در او فی الجمله تأمل کردم دانستم که او از ساکنان نجف اشرف نیست پس شروع
 نمودم در خواندن زیارت امام عصر عجل الله فرجه که از اعمال آن مکان است و نماز زیارت
 کردم چون فارغ شدم اراده نمودم که از او خواش نمایم که برویم بمسجد کوفه پس بزرگی
 و هیبت او مرا مانع شد ازین سوال پس من نظر میکردم بخرج آن مقام و میدیدم شد
 ظلت را و میشنیدم صدآرعد و باران را پس آن بزرگوار بروی مبارک خود ملنفت
 من شد و فرمود که میخواهی برویم بمسجد کوفه و بتسم کرد و من مهرمانه نمود عرض نمودم
 بلی ای سید من عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم بجل این مسجد
 و فارغ گردیدیم از آن میرویم بمسجد کوفه پس بآن بزرگوار بیرون رفتم و من بوجودش
 سرور و بحسن صحبتش خرسند بودم پس راه میرفتم در روشنائی و هوای نیک و زمین
 خشک که چیزی بنیامنی چسبید و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که میدیدم آن را
 قبل ازین که رسیدیم بدر مسجد کوفه و آن بزرگوار با من بود و من در نهایت سرور
 بودم و امنیت داشتم بجهت مصاحبت آنحضرت نه تاریکی داشتم و نه باران دیدم پس
 دیدیم در مسجد بسته است و من در مسجد رازدم پس خادم گفت کیست در را میگوید
 گفتم در را باز کن گفت از کجا آمدی درین تاریکی و شدت باران گفتم از مسجد ستمانه چون
 خادم در را باز کرد ملنفت شدم بسوی آن سید جلیلی پس او را ندیدم و در نیارادیدم در
 نهایت تاریکی و شدت باران بر ما میبارد پس مشغول شدم بفریاد کردن که یا سیدنا
 و یا مولانا بفرمائید که در باز شد و برگشتم به پشت سر خود و او را حاصل میکردم اثری
 اصلا از آن بزرگوار ندیدم و در آن زمان اندک سرما و باران و هوای اذیت کرد
 پس داخل مسجد شدم و از حالت غفلت بیدار شدم چه آنکه گویا در خواب بودم و مشغول
 شدم بملامت کردن نفس خود بر غفلتش از آن علامات و آیات نمانده که دیدم بودم
 و متذکر شده آن معجزات را از روشنائی عظیم در تمام شرفها با آنکه چراغی در آنجا
 ندیدم و اگر بلیت چراغ هم در آنجا بود و نمیگردانم ضیاء روشنائی و نامیدن آن
 سید جلیلی را با اسم خودم با آنکه او را نمی شناختم و ندیدم بودم و بخاطر آوردم که چون
 در آن مقام شریف نظر بفضائل مسجد میکردم تاریکی زیاده میدیدم و صدای
 رعد و باران میشنیدم و چون بیرون آمدم آن مقام بمسجد اشرف و آنحضرت را دیدم

در روشنائی بنویس که ز برپایه خورد را میدیدم و زمین خشک بود هوا ملایم ضعیف بود تا
 رسیدیم بدر مسجد کوفه و اذان وقت که مفارقت فرمود تا یکی هوا و سردی باران
 دیدم و غیر از اینها زانچه سبب شد که قطع کردم بر اینکه آنحضرت همان است که من این عمل
 استجاره را برای مشاهده جمالش میکردم و کرنا و سرمارا در راه آنحضرت منتقل میشدم
 و این فصل خداست که عطا فرماید بآنکس که خواهد حکایت هفتاد و پنج جلیل
 زاهد و آرم بن ابی فراس در آخر جلد دوم کتاب تنبیه الخاطر نقل نموده بدو واسطه از
 ابو محمد حسن بن علی بن حمزه که او گفت در کوفه شیخی بود قصار که بزهد نامیده میشد
 و در سلك عزلت گیرندگان بود برای عبادت و پیروی میکرد انا رضا الحین را پس اتفاق
 افتاد که روزی در مجلس با پدرم و این شیخ برای پدرم نقل میکرد و او متوجه بود
 بسوی شیخ پس شیخ گفت شبی در مسجد جعفری بودم و آن مسجد قدیمی است در پشت کوفه و
 نصف شب شده بود و من تنها در مکان خلوت بودم برای عبادت که ناگاه دیدم سه نفر
 میآیند پس داخل مسجد شدند چون بوسط فضای مسجد رسیدند یکی از ایشان نشست
 پس دست مالید بطرف راست و چپ زمین پس آب بجوش آمد و جوشید پس وضو
 گرفت از آن آب انگاه اشاره کرد بستان دو نفر بگرفتند وضو پس وضو ساختند انگاه
 مقدم ایستاد و با آنها نماز جماعت کرد پس من با ایشان جماعت نماز کردم و چون سلام داد
 و از نماز فارغ شد حال او مرا بشکفت آورد و کار او را بزرگ شمردم از پیرون آوردن آب
 پس سوال کردم از شیخ از آن دو نفر که در طرف راست من بود از حال آن مرد و گفتم با او که
 این کیست گفت حضرت صاحب الامر است فرزند حضرت امام حسن عسکری پس نزدیک
 آنحضرت رفتم و دستهای مبارکش را بوسیدم گفتم یا آنحضرت یا بن رسول الله چه میگوئی
 در حق شریف عمر بن حمزه آیا او بر حق است فرمود نه و بنا هست که هدایت بیابد خبر
 آنکه او نخواهد مرد تا اینکه مرا ببیند پس این خبر را ما از آن شیخ تازه و طریقه شمریم پس
 زمان طولانی گذشت و شریف عمر وفات کرد و منتشر نشد که او آنحضرت را ملاقات
 کرد پس چون با شیخ زاهد مجتمع شدیم من بخاطر آوردم او را حکایتی که ذکر کرده بود آنرا
 گفتم با و مثل کسیکه بر او رد کند آیا تو نبودی که ذکر کردی که این شریف عمر نمرد تا آنکه
 ببیند صاحب الامر علیه السلام را که اشاره نموده بودی با و پس گفت بن که از کجا
 عالم بشناخ که او آنحضرت را ندیده انگاه بعد از آن مجتمع شدیم با شریف ابی المناقب فرزند
 شریف عمر بن حمزه و در میان آوردیم صحبت و اندوختن گفت ما شبی در نزد پدر خود
 بودیم و او در مرضی بود که دزان مرض مرد و قوتش ساقط و صدایش پست شده بود
 و درها بسته بود بروی ما که ناگاه شخصی را دیدیم که داخل شد بر ما که ترسیدیم

او عجیب دانستیم دخول او را و عفت کردیم که از او سوال کنیم پس نشست در نزد پدر
ما و برای او آهسته سخن میگفت و پدر میگریست آنگاه برخاست و چون از نظر ما غائب
شد پدرم خود را بمشقت انداخت و این مرا بپشتانید پس دانستندیم چندی بعد خود
باز گرد و گفت کجا است آن شخص که در نزد من بود گفتیم بیرون رفت از همان جا که آمد
پس گفت او را طلب کنید پس در آن روز رفتیم پس در راه دیدیم بسته و اثری از نیافتیم
پس برگشتیم بسوی پدر خود پس او را خبر دادیم از حال آن شخص و اینکه او را نیافتیم و ما
سوال کردیم از پدر خود از حال آن شخص گفت این صاحب الامر علیه السلام بود آنگاه
برگشت بحالت سگینی که از مرض داشت و بهوش شد حکایت مجدد هم عالم جلیل
متقی میرزا محمد تقی نواده علامه مجلسی در کتاب نهج الاولیا نقل کرده و ایضا تلمیذ او
عالم جلیل سید محمد باقر در کتاب نورالعیون از آن بزرگوار حکایت کرده که گفت
بعضی از برای من نقل کردند که مرد صالحی ز اهل بغداد در سال هزار و صد و سی و
شش هجری که هنوز در حیات است او گفته که دهانه سفری بودیم و بدان سفر برگشته
سوار شده بر روی آب حرکت مینمودیم اتفاقا کشتی ما شکست و آنچه در آن بود غرق
و من بتخته پاره چسبیدم و در موج دریا حرکت مینمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره
خود را دیدم و در اطراف آن جزیره گردش نمودم و بعد از آن امید داشتم که از بندگی بصحرای
رسیدم در برابر خود گوهی دیدم چون نزدیک آن رسیدم دیدم که اطراف گوه دریا
یک طرفش صحرا است و بوی عطرمیه ها بمشام میرسد پس باعث انباشت بارها و زیاد
نوش کردن و قدوی از آن گوه بالا رفتم در وسط آن بموضعی رسیدم که تنه بسیار بلند
دروغ یا بیشتر سنگ صاف بود که دست و پا کردن در آن سنگ ممکن نبود و در آن
حال جریان و متفکر بودم که ناگاه مار بسیار بزرگی از چهار شاهی بسیار قوی بزرگی
بود دیدم بسرعت تمام متوجه من گردید میاید من گریان شدم و بخداوند استعا
نمودم که پروردگار! چنانکه مرا از غرق نجات دادی ازین بنده نیز خلاص شو
گرامت فرهادزان اشاد دیدم که جانوری بقدر خرگوشی از بالای گوه بسوی آن مار
دوید و بسرعت تمام از دم مار بالا رفته و وقتی که سر آن مار بپایین آن موضع رسیده
رسید و دمش بر بالای آن موضع بود بمغز سر آن مار رسید و بدین قدر کشتی از دشا
بیرون آورده بر سر آن مار فرو کرد و باز برآورده و نایافته کرد و از روی که آمده بود بر
کشت و رفت و آن مار دیگر از جای خود سوخت نکرد و در همان موضع همان حالت
مرد و چون هوا بجایث گرمی و حرارت داشت و باد ملایم وزان میشد و عینیت عظیمی بهم
رسانید که نزدیکان بود عیان پیش از دیاب و کلاه و لباس و روی دریا جار

کردید تا آنکه اجزای آن در هم یاشید و بغیر از سفیناں چیزی بقیه نماند چون نزدیک رفتم دیدم که استخوانها آن مثل نردبان بر زمین محکم گردید و بستر آنها بالا رفت با خود فکر می کردم که اگر در اینجا بمانم از کسکه بگریزم پس توکل بر خداوند نمودم و باین استخوانها نهاده از کوه بالا رفتم و از انجا دو بقعه کوه آوردم در برابر باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و معموری دیدم و رفتم تا داخل باغ گردیدم که درختان میوه دار بسیاری در انجا روئید و عمارت بسیار عالی مشتمل بر بیوتات و غرفه های بسیار در وسط آن بنا شده پس من قدر از آن میوه ها خوردم و در بعضی از آن ها پنهان شده تفرج آن باغ را میگردم بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران بود و در مهابت و جلالت حیرت پس پیاده شدند و اسبهای خود را سردادند و بزرگ ایشان در حد مجلس قرار گرفت و دیگران نیز دو خد متش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند پس آن بزرگ بایشان فرمود که مهمانان در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید کرد پس بطلب من آمدند من ترسیدم و گفتم مرا معاف دارید چون عرض کردند سخن مرا با و فرمود که چاشت او را بهمان جا ببرید تا تناول نماید و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم مرا طلبید و گذارش حواله مرا پرسید و چون قصه را نقل کردم فرمود که میخواهی با اهل خود برگردی گفتم بلی پس یکی از آن جماعت را فرمود که این مرد را با اهل خودش برسان پس با آن شخص بیرون آمدم چون اندک راهی رفتم گفت نظر کن اینست شهر بغداد چون نظر کردم بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم پس آن وقت ملتفت شدم و دانستم که بمندهت مؤلف خودم حضرت صاحب الزمان رسیدم و از بیطاعتی خودم از چنین شرف محروم گردیدم و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر بغداد و خانه خود گردیدم

حکایت نوزدهم و نیز عالم جلیل سید فاضل نبیل سید محمد باقر عظیمی کورد در کتاب نورالعیین از بهجة الاولیاء استادش نقل فرموده که خبر داده مراثقه صنایع اهل علم از شادان شولستان از مرد ثقه که او گفت اتفاق افتاد و دین سالها که حاجتی از اهل بحرین غایب شدم بر ضیافت کردن جمعی از مؤمنین انجا از فضل نبوت پس مهمانان کردند تا آنکه نوبت رسید یکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود پس مهمانان غمگین شدند و حزن و اندوهش زیاد گردید پس از اتفاقات آن شخصی بیرون رفت بصحرای پس دید شخصی را که با و رسید و با و گفت برو نزد فلان تاجر و بگو یا و که محمد بن الحسن میگوید بیا بمن دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را ببرد پس

بکیران اشرفیها را از او و خرج کنان را در میان خود پس آن مرد رفت بتو دان تاجر
 وان رسالت را از جانب آن شخص باور نمایند پس آن تاجر باو گفت که این را بتو که
 گفت و محمد بن الحسن بنقص خود فرمود بتو پس بحرفی گفت بلی خود شن فرمود پس تاجر
 گفت شناختی و را گفت نه گفت که صاحب الزمان بود و این اشرفیها را نذر کرده بود
 برای آنحضرت پس آن مرد بحرفی را اکر ام کرد و آن مبلغ را باو داد و از او التماس دعا کرد
 از جهت توجه آنحضرت باو باو خود آنکه کسی از نذر او مطلع نشد بود و تاجر خواهش کرد
 از او که چون آنحضرت نذر مرا قبول کرد نصیحتی از آن اشرفیها را بمن بده و من عوض آن را
 بتو بدهم پس بحرفی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف و آن شخص موثق بمن
 گفت که من این حکایت را شنیدم از بحرفی بد و واسطه حکایت بیستم علامه
 مجلسی در مجاز نقل کرده از کتاب سلطان مفرج از اهل ایمان تالیف عالم کامل سید
 علی بن عبد الحمید النبی نجفی که او گفته مشهور شده است در ولایات و شایع گردیده
 است در میان اهل زمان قصه ابو ریحی حجاجی که در حله بود بد رستیکه جامع
 از اعیان امثال اهل صدق و افاضل ذکر کرده اند آن را که از جمله ایشان است
 شیخ زاهد عابد حق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله که گفت در حله حاج
 بود که او را مرجان صغیر میگفتند و او از نا صبیان بود پس باو گفتند که ابو ریحی
 صحابه راست میکند پس آن بد بخت امر کرد که او را حاضر گردانند چون حاضر شد
 امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که از شدت آن دندانهای او ریخت و
 زبان او را بیرون آوردند و برنجیر آهنی آنرا بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریشهای
 از مو را داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن ریشمان را بر ریشهای دیگر بستند و سر آن
 ریشمان را بدست جماعتی از اعوانان خود داد و ایشان را امر کرد که او را بآن حالت در
 جراحت در کوچه های حله بگردانند و بزنند پس آن اشقیای او را بزدند و چندان زدند
 تا آنکه بر زمین افتاد و بهلاکت رسید پس آن محال او را بجا کم گفتند و آن بد بخت سرگرد
 بقتل او حاضران گفتند که مردی پیر است و آنقدر جراحت باور سید که او را خواهد
 کشت و احتیاج بکشتن ندارد خود را داخل خون او ممکن و چندان مبالغه در شفا
 او نمودند تا آنکه امر کرد که او را رها کردند و در روز زبان او از هم رفته بود و درم کرده
 بود و اهل آن مرد او را بردند بمحانه و شک نداشتند که ووهان شب خواهد مرد
 پس چون صبح شد مردم بنزد او آمدند که او را بردارند دیدند که او ایستاده است
 و مشغول نماز است و صبح شده است و دندانهای ریشته او برگشته است و جراحتهای
 او مدمل و خوب شده است و اثری از جراحتهای او نماند است و شکستههای

روی او را بیل شده بود پس مردم احوال را تعجب کردند و از او سؤال نمودند پس او
 راجع گفت که من بخاله رسیدم که درک را معاینه دیدم و زبان نمازده بود که از خدا سؤا
 ل کنم پس بدال خود از خداوند سؤال کردم و استغاثه و طلب داد و بی از مولای خود
 حضرت صاحب الامر نمودم و چون شب تاریک شد دیدم که خانه تمام پراز نور
 زاده حضرت حجت عصر علیه السلام را دیدم که دست مبارک خود را بروی من کشید
 و فرمود که بیرون روه و برای عیالت کارکن تحقیق که خداوند ترا عاقبت عطا
 کرده است پس صبح کردم و در آن حال که من بینید و شیخ شمس الدین محمد بن قارون
 مذکور را وی حدیث گفت که تمام بخال وند میخورم که این بورا حج مرد ضعیف السلام
 و زرد رنگ و بد صورت و کوسه وضع بود و من دانه بآن حمام میرفتم که او بود و
 او را با آن حالت و شکل میدیدم که وصف کردم پس در جمیع روز دیگر من بودم با آنها
 که بر او داخل شدند پس دیدم او را که مرد صاحب قوت و درست قامت شده
 است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند جوانی گردیده است که در
 سن بیست سالگی باشد و بهمین هیئت و جوانی بود و تفسیر نیافت تا آنکه از دنیا
 رفت و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود و او حاضر شد و دیروز او را بهما
 حالت دیده بود که ذکر شد و اثر جراحت را در او ندید و دندانهای ریخته او را
 دید که برگشته پس حاکم را ازین حال رغبی غبطی حاصل شد و او قبل ازین وقتی که
 در مجلس خود می نشست پشت خود را بجانب مقام حضرت حجة عصر علیه السلام
 که در حله بود میکرد و بعد ازین قضیه روی خود را بمقام آنحضرت میکرد و باهل
 حله نیک و مدارا می نمود و بعد از آن چند وقتی در نک نکرد که مرد با حالت بد
 حکایت بدست و یکم و بنی غلامه مجاری در آن کتاب نقل نموده که شیخ شمس الدین
 مذکور ذکر کرده است که مردی از اصحاب سلاطین که اسم او معمر بن شمس بود و
 پیوسته قریه بارس را که در نزد یک حله بود اجاره میکرد و آن قریه وقف بعلوین
 بود و از برای او نایبی بود که غله آن قریه را جمع میکرد و او را ابن الخطیب میگفتند
 و از برای او ضامن غلامی بود که متولای نفقات او بود که او را عثمان میگفتند و ابن
 خطیب از اهل ایمان و صلاح بود و عثمان ضد او بود و ایشان پیوسته با یکدیگر در
 امر دین مجادله میکردند پس روزی اتفاق افتاد که هر دو ایشان در مقام ابراهیم
 خلیل علیه السلام در بارس که در نزد یکی تلّ نمرود بود حاضر شدند در وقتی که
 جماعتی از رعیت و عوام حاضر بودند ابن خطیب عثمان گفت که الآن حق را واضح
 و آشکار مینمایم من برکت دست خود بنویسم نام آنها را که دوست دردم که ایشان

علی و حسن و حسین علیهم السلام است و تو بردست خود بنویس نام آنها را که دوست
 داری آنگاه دست نوشته من و تو را با هم می بندیم و براتش میداریم دست هریک
 که سوخته است آن کس بر باطل است و هر کس دست او سالم ماند است او بر
 حق است و عثمان این را انکار کرد و باین راضی نشد و رعیت و عوام که در آنجا حاضر
 بودند بر عثمان طعن نمودند که اگر سخن تو حق است چرا باین امر راضی نمی شوی و
 مادر عثمان نزدیک بود برایشان و بسختان رعیت و عوام مطلع شد که آنها به سپر
 او طعن میکنند و آن زن بنای لعن کردن و دشنام دادن گذاشت و ایشان را توبیخ
 و درد شمن بودن با آنها مبالغه کرد پس در حال چشمهای او کور گردید و هیچ چیز را
 ندید چون خود را نابینا ملاحظه کرد آدمهای خود را صدا کرد چون بان غرغره بالا
 رفتند دیدند کور شده و چیز را نمیدید پس دست او را گرفتند و از غرغره فرو آوردند
 و بجمله بردند و این خبر شایع شد میان خویشان و همسران او پس اطباء از حله بغداد
 آوردند برای معالجه چشم او و ایشان قادر نشدند و مایوس شدند پس زنان مؤمن
 که او را می شناختند و رفقای او بودند بنزد او آمدند و با او گفتند آن کس که ترا
 کور کرده است او حضرت صاحب الامر است که نسبت با و ترک ادب کردی پس اگر
 شیعه او شوی و دوستی او را اختیار کنی و از دشمنان او بیزاری جوئی ما ضامن
 میشویم که خداوند ببرکت آنحضرت ترا عافیت کرامت فرماید و اگر نه خلاصی ازین
 بداری و آن زن باین امر راضی شده پس چون شب جمعه شد او را برداشتند
 بآن قبه که مقام حضرت صاحب الامر است در حله بردند و او را داخل قبه کردند
 و آن زنان مؤمنات بر در آن قبه خوابیدند و چون چهار یک شب شد آن زن پیرو
 آمد بسوی ایشان با چشمهای بینا و او یک يك ایشان را شناخت و دنك جامه های
 هریک ایشان را با ایشان خبر داد و ایشان همگی شاد شدند و خدا را حمد کردند بر حسن
 عافیت و از آن زن پرسیدند کیفیت حال را پس گفت چون مر داخل قبه کردم و از
 قبه بیرون آمدم پس بعد از زمانه دیدم که دستی بردست من رسید و گفت بیرون
 برو که خداوند ترا عافیت داده است پس گوی از من رفت و قبه را دیدم که پر از
 نور گردیده بود و مردی را در میان قبه دیدم گفتم تو کیستی گفت منم محمد بن الحسن
 پس از نظر من غائب گردید پس آن زنان برخاستند و خانه های خود رفتند و عثمان
 پسر او شیعه و از دوستان آنحضرت شد با مادرش و ایمان ایشان بر او گردید
 این قصه شهرت کرد و آن قبیله همین یقین کردند بوجود امام عیسی علیه السلام
 و ظن بر این معجزه در سال هفتصد و چهل و چهار برپا شد که در آن سال

حکایت و در حکایت نوزدهم خود حضرت حجت عصر عجل الله فرجه باسم مبارک خود
 تصریح فرموده و از این نحو حکایات و روایات معلوم میشود که بودن اسم مبارک
 آنحضرت در صورت عدم تقیه جایز است چنانچه در باب نامهای آنحضرت شار
 بآن شد حکایت بیست و دوم و نیز در آن کتاب نقل کرده از عبد الرحمن بن
 ابراهیم قبایقی که بخط خود نوشته بود در سال هفتصد و پنجاه و نه که من می شنیدم
 در حله سیفیه که مولای کریم معظم جمال الدین بن شیخ جعفر بن زهدی به آزار فلج
 مبتلا شده بود و قادر نبود که از جای خود برخیزد پس جدّه پدری او بعد از وفات
 پدر شیخ با انواع علاجهها معالجه نمود هیچگونه نایده نداد پس طبیبان بغداد را آوردند
 و زمانه بسیار آنها نیز معالجه کردند نفع نداد پس مجدّه او گفتند که او را در محبّه
 شریفه حضرت صاحب الامر که در حله است ببر شاید که حقیعاً ببرکت آنحضرت
 او را ازین بلا عافیت بخشد و بلکه حضرت صاحب الزمان را اینجا مرود فرماید و به
 او نظر را فتی نماید و او بان سبب ازین مرض رهائی یابد پس جدّه او را با آن مکان
 شریف برد و حضرت حجت عصر او را شفا عطا فرمود و فلج او زایل شد و این قضیه
 شهرت کرد و من بعد از شنیدن این معجزه میان من و او رفاقتی شد تا بنحویکه
 نزدیک بود از یکدیگر جدا نشویم و او خانه داشت که جمع میشد در آنجا و جوه اهل
 حله و جوانان و اولاد بزرگان ایشان پس از و این حکایت را پرسیدم پس گفت که
 من مفلوج بودم و اطباء از معالجه آن عاجز شدند و حکایت کرد بر من آنچه را که به
 استفاضه شنیده بودم از قضیه او و اینکه حجت عصر بمن فرمود در آن حال که جدّه
 مرا در زیر قبه آنحضرت خوابانید بود که برخیز عرض کردم ای مولای من چند سال است که
 قدرت بر خاستن ندارم فرمود برخیز باذن خدا و مرا بر ایستادن اعانت فرمود و چون
 برخاستم اثر فلج در خود ندیدم و مردم بر من بعد از آن هجوم آوردند و نزدیک بودند
 و از برای تبرک رخت بدن مرا پاره پاره کردند و از رختهای خودشان مرا پوشانیدند و
 بخانه خود رفتم و اثر فلج در من نمانده بود و چون بخانه رفتم رختهای مردم را برای ایشان
 باز پس دادم و می شنیدم که او مکرر این حکایت را برای مردم نقل میکرد چنانچه مردم
 نقل میکردند یا همدیگری را حکایت بیست و سیم ایضاً در آنجا ذکر کرده است که
 خبر داد مرا کسی که با و وثوق دارم و آن خبر است مشهور در نزد بسیار اهل نجف که
 خانه کهن که من الآن در آن ساکنم که سال هفتصد و هشتاد و نه است مال مردی
 بود از اهل خبر و صلاح که او را حسین مدّ تل میگفتند و در نزدیکی محسن حضرت امیر و منین
 بود و آن را سابط حسین مدّ تل میگفتند که بجانب غرب و شمالاً قبر مقدّس بود و آن خانه

متصل بود بدین سوره شریف و حسین صاحب سابع خیال و اطفال داشت پس
شد بود باز رفیع و مدتی از این گذشت که قدرت برقیام نداشت و خیال و اطفال او
در وقت حاجت او را بر میداشتند و بسبب طول زمان مرض او خیال او در شدت
و حاجت افتادند و بفقیر فاقه متلا شدند و محتاج محتاج گشتند و در سال هفتصد
و بیست و شش از شبها بعد از آنکه چهار دیک از شب رفته بود پس و خیال او بیدار
شدند دیدند که خانه و بنام خانه نور ساطع شده است بنحویکه دیده همارا میرانید
پس ایشان بحین گفتند که چه خبر است گفت امام زمان علیه السلام بتو من آمد
و من فرمود که برخیز ای حسین عرض کردم ای مولای من ایامی بلی که من نمیتوانم
برخیزم پس دست مرا گرفت و برخیزانید مرا و در احوال مرض من زایل شد و صبح
کردیدم و بمن فرمود که این سابط یعنی دالان راه من است که باین راه زیارت
جد خودم میروم و در آن راه هر شب بیدار عرض کردم که شنیدم و اطاعت کردم
ای مولای من پس برخاست و زیارت حضرت امیرالمؤمنین رفت و آن سابط مشهور
شده است تا حال به سابط حسین مدلل و مردم از برای سابط نذرها میکردند و
ببرکت حضرت قائم آل محمد بمراود خود میرسیدند حکایت بدست و چهارم و نهم
در آن کتاب رویت کرده است از محی الدین اربلی که او گفت من نزد پدر خود بودم و
مردی با او بود و آن مرد را پدنگی گرفت پس عمامه ز سر او افتاد و جای ضربت بزرگ
دور سر او بود و پدرم او را از آن ضربت سؤال کرد گفت این ضربت از جنک صفین است
پدرم گفت جنک صفین در زمان قائم شد و تو در آن زمان نبودی گفت من سفر
دادم بسوی مصر و مردی از قبيلة غرة با من رفیق شد پس در میان راه يك روز جنک
صفین را یاد کردم آن رفیق من گفت اگر من در روز صفین میبودم شمشیر خود را
از خون علی و احبابش سیراب میکردم و من گفتم که اگر من در آن روز میبودم شمشیر
خود را از خون معاویه و اتباع او سیراب میکردم و اینک من و تو احباب علی علیه السلام
و معاویه هستیم پس با یکدیگر جنک بزرگ کردیم و جراحات بسیار بیکدیگر رساندیم
تا آنکه من از شدت ضربتی که بمرم زد افتادم و از حال رفته تا گاه مردی را دیدم
که بپوشه مرا بیدار میکند و چون چشم گشودم آن مرد از مرکب فرود آمد و دست
مرا احتیاطی من مالید در همان حال غایت یافتم فرمود که در اینجا صکت نما پس
مرا برد و بعد از آنکه زمانه برگشت و سران خصم من با او بود و مرکب او را
پس آورد و پس بمن فرمود که این سر دشمن است و تو سادار آن گردان و نصرت
نمودی و ما را یاری کردیم و خداوند باین میگرداند که اگر در روز صفین

حضرت امیرالمؤمنین را من گفته تو کیستی ای مولای من فرمود منم و منم و منم و منم
صاحب الزمان پس من فرمود که هر کس ترا ازین ضربت سرت سوال بکند بگو که این
ضربت صفین است پس از نظر غائب گردید و من تأسف کردم
حکایت بلیث و پنجم و نیز در آن کتاب شریف فرمود که جماعتی از موثقین ذکر کردند
که مدتی ولایت بحرین تحت حکومت فرنگ بود و فرنگیان مردی ز مسلمانان حاکم
بحرین کردند که شاید بسبب حکومت مسلمانان ولایت معمر تر شود و صلاح تر
باشد بحال آن بلاد و از اتفاق آن حاکم ناصبی بود و وزیر داشت که در نصب
عداوت از آن حاکم شدید تر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت باهل بحرین
میکرد از جهت دوستی اهل آن ولایت نسبت باهل بیت و مالک و امانت پس آن وزیر
بدبخت پیوست حیلها و مکرها میکرد برای کشتن و ضرر رساندن اهل آن بلاد
پس روزی وزیر داخل منزل حاکم شد و اناری در دست داشت و بجا کم داد و چون
حاکم نظر کرد در آن انار دید که بر آن انار نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله و
فلان و فلان و فلان و علی خلفاء رسول الله و چون حاکم نظر کرد دید که آن نوشته
از اصل انار است و بصنعت نمیآید پس از آن امر تعجب کرد و بوزیر گفت که این علامتی
ست ظاهر و دلیلی است قوی بر بطلان مذهب شیعه پس رای توحیدیت در خصوص
اهل بحرین وزیر گفت که اینها جماعتی اند با تعصب انکار دلیل و براهین مینمایند و
سزاوارست از برای تو که ایشان را حاضر نمائی و این انار را بآنها بنمائی پس هرگاه قبول
کنند و از مذهب خودشان برگردند از برای تست ثواب بسیار و اگر برگشتند و در
اگر اهی خود بآه ماندند ایشان را خیر کن میان یکی از سه چیز یا جزیه بدهند یا ذلت
یا جواب از دلیل بیاورند و حال آنکه مفری ندارند یا آنکه مردان ایشان را بکشتن بفرستند
و اولاد ایشان را اسیر نمائی و اموال ایشان را بغنیمت برداری پس حاکم رای او را پسندید
و به پسر علماء و فضلاء و انبیا را ایشان فرستاد و ایشان را حاضر کردند و آن انار را بآنها
نشان داد و بآنها گفت که اگر جواب شایسته درین باب نیاورید مردان شمارا می کشند
و آنان و فرزندان شمارا می کشند و مال شمارا بغارت بر میدارم یا آنکه باید جزیه
بدهید یا ذلت مانند کافران و چون ایشان این امور را شنیدند متحیر گردیدند و
قد در جواب نشدند و روهای ایشان متحیر گردید و بدین ایشان باز پرسید علماء
ایشان گفتند که ای امیر سه روز ما را مهلت ده شاید بواجب بیاوریم که تو از آن
باشی و اگر نیاوریم بکنیم بمانند آنچه که جماعتی است از ایشان درین باب
انسان با خوف و بیعت از خود او بگریزانند و در جمیع ستمند و در

جولان دادند تا آنکه رأیشان بران قرار گرفت که از صلحاء علماء و بحرین ده نفر^{را}
 اختیار نمایند پس چنین کردند و از میان آن ده نفر سه نفر اختیار کردند پس یکی از
 آن سه نفر را گفتند که تو امشب بیرون برو بسوی صحراء و بخداوند عبادت و استغفار
 کن و بمحضرت صاحب الامر استغاثه نما که او امام زمان ما است و حجت خداوند است
 بر ما شاید که بتو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن ازین بلیه را پس آن مرد بیرون رفت
 و در تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع نمود و استغاثه کرد
 و چیزی ندید و بنزد ایشان آمد و بانها خبر داد و در دوم یکی دیگر را فرستادند و او
 نیز مثل رفیق اول دعا و تضرع نمود و چیزی ندید پس جمیع غم ایشان زیاده شد
 پس سستی را حاضر کردند و اسم او محمد بن عیسی بود و مرد عالم و پرهیزکار بود و او
 در شب سیم با سرو پای برهنه بجزارت و آن شب بود بسیار تاریک و بدعا و گریه
 مشغول شد و بخداوند نالید و بمحضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود
 و چون آخر شب شد پس شنید که مردی باو خطاب میکند که ای محمد بن عیسی چرا
 ترا باین حال می بینم و چرا بیرون آمدی بسوی این بیابان او گفت که ای مرد مرا بگذار
 که من از برای امر بزرگی بیرون آمده ام و آن را ذکر نمیکنم مگر از برای امام خود و
 شکوه نمیکنم آن را مگر بسوی کسیکه قادر باشد بر کشف آن گفت ای محمد بن عیسی
 منم صاحب الامر امام تو ذکر کن حاجت خود را محمد بن عیسی گفت اگر تو امام منی
 صاحب الامر بوده باشی قصه مرا میدان و احتیاج بگفتن من نداری فرمود که بله
 راست میگوئی بیرون آمده از برای بلیه که در خصوص آن انار بر شما وارد شده
 است و آن ترسانیدن که حاکم بر شما کرده است محمد بن عیسی گفت که چون آن کذب
 معجز نظام را شنیدم متوجه انجانب شدم که آن رسد میآید و عرض کردم بای
 مولای من تو میدان که چه بهار سید است و توئی امام ما و قادری بر کشف آن بلا
 از ما ها پس آنحضرت فرمود ای محمد بن عیسی بدرستی که وزیر لعنه الله در خانه
 او درخت انار است و قتیکه آن درخت بار گرفت و وزیر قابلی از گل بشکل اناری ساخت
 و دو نصف کرد و در میان هر یک نصف از آنها بعضی از کتابت را نوشت و نقش کرد
 و هنوز انار کوچک بود بر روی درخت آن انار را در میان آن قالب گل گذاشت و
 آن را محکم بست پس چون در میان آن قالب بزرگ شد اثر نوشته و آن قالب کینه
 شده در آن انار ماند و چنین شد پس صبح چون بزرگ حاکم روید باو بگو که من
 جواب این بلیه را با خود آوردم و لکن نمیگویم مگر در خانه وزیر پس شما وقتی که
 داخل خانه وزیر شوید بجانب راست خود در هنگام دخول^{خروج} روید پس

بحاکم بگوید که جواب نمیکویم مگر در آن غره و آن وزیر میبندد از داخل شدن دو
 آن غره و توصیف آن بکن بآنکه بآن غره بالا دوی و نکند از که وزیر سه داخل غره
 شود و در ترازو و تو اول داخل غره شو پس در آن غره طاقچه خواهی دید که کیسه سفید
 در آنست و آن کیسه را بگیر که در آن قالب کلی است که آن ملعون آن حیل را در آن
 کرده است پس در حضور خاکم آن انار را در آن قالب بگذار تا آنکه حیل او معلوم شود
 و ای محمد بن عیسی علامت دیگر آنست که بحاکم بگوید که معجزه دیگر ما آنست که آن انار را
 چون بشکنید بغیر از دود و خاکستر چیزی دیگر در آن نیست و بگو اگر راستی این سخن را میخواهد
 بدانید بوزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را بشکند و چون بشکند آن خاکستر
 و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید و چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز
 نشان را از امام زمان و حجت خداوند بمریدان شنید شاد و مسرور گردید و در
 مقابل آنحضرت زمین را بوسید و در روایت دیگر که آن را یکی از علماء اعلام در خراسان
 بحقیق نقل نمود از کتاب اهل بحرین اینست که محمد بن عیسی عرض کرد ای مولای مناسب
 شد که جواب این بلیه را در شب اول و دوم بآن دو نفر از علماء بیان فرمود و آنحضرت
 فرمود اگر شما یک روز مهلت گرفته بودید من نیز در شب اول جواب میدادم و چون
 شما سه روز مهلت گرفتید من نیز در شب سیم جواب دادم پس محمد بن عیسی با شاد
 و خرمی بسوی اهل خود برگشت و چون صبح شد بنزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد
 آنچه را که صاحب الامر با او مفرموده بود و ظاهر گردید آن معجزه که آنحضرت با آنها
 خبر داده بود پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت این امور را کی بتو خبر داده
 بود گفت امام زمان و حجت خداوند بر ما حاکم گفت کیست امام شما پس او امامان
 یک یک ذکر کرد تا آنکه با امام زمان و صاحب الامر علیهم السلام رسید حاکم گفت دست
 دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب و من گواهی میدهم که نیست خداوندی مگر
 خداوند یگانه و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست و گواهی میدهم که خلیفه
 بعد از حضرت رسول بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است پس بفرمود
 از امامان بعد از دیگران تا آخر ایشان اقرار کرد و ایمان او نیکو شد و امر کرد بقتل
 ویران کردن آن رقبه و در خواهی نمود و بن قضیه نزد اهل بحرین معروف و مشهور
 شد و تا بحال در میان ایشان شهرت دارد و قبر محمد بن عیسی مذکور در نزد ایشان
 معروف است و مردم بحرین از آن جمعه همیشه بزیارت قبر او میروند و او را ازین جمعه
 احترام میکنند و مرقده شریف او را محترم نگه میدارند و بقای خودشان را بواسطه
 او میدارند و الله اعلم

که صالح حقیقی شیخ محمد ظاهر نجفی که سالهاست خادم مسجد کوفه و با عیال در آنجا
 منزل دارد و غالب اهل علم نجف اشرف که بآنجا میروند او را می شناسند و تاکنون
 از او غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکردند و خود سالهاست او را می شناسم همین
 اوصاف و بعضی از علما متقین که مدتها در آنجا اعتکاف داشت بغایت ارق و شاد
 و دیانت او را ذکر می فرمود و حالا اعمی شده و بحال خود است و همان عالم قضیه از او
 نقل کرد و خودم در سال گذشته در آن مسجد شریف از او جو یا شدم پس گفت هفت یا
 هشت سال قبل ازین بواسطه تردد نکردن زوار و محاربه میان دو طایفه ذکر و شهادت
 در نجف که باعث انقطاع تردد اهل علم می شد بآنجا میروند گاهی بمن تلخ شد زیرا
 که متر معاش من منحصر بود درین دو طایفه با کثرت عیال خود و بعضی ایتام که تکفل آنها
 نیز با من بود شب جمعه بود هیچ قوت نداشتم و اطفال از گرسنگی ناله میکردند بسیار
 دل تنگ شدم و غالباً مشغول ببعضی از دعاها بودم در آن شب که سو و بدی حال
 من بنهایت رسید بود و بقبله میان محل سفینه نوح که معروف بجای تنور است
 و دکه القضا حضرت امیر المؤمنین بودم و شکوه حال خود بشوق در متعال میکردم
 و اظهار رضا مند باین حالت فقر و پستی خود می نمودم و عرض کردم که چیزی خوب
 از آن نیست که روی سید و مولای خود حضرت صاحب الامر را بمن بنماید غیر از آن
 چیزی نمیخواهم پس ناگاه خود را بر سرالیناده دیدم و در دستم سجاده سفیدی بود
 و دست دیگر در دست جوان جلیل القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود
 و لباس نقیبی مایل بسیاهی در برداشت پس من ظاهر بین اول بحیال افتادم که
 یکی از پادشاهان است لکن عمامه در سر مبارک داشت و در نزد او شخص دیگر بود
 که جافه سفید در برداشت پس باین حال راه افتادیم به سمت دکه القضا نزدیک
 محراب چون بآنجا رسیدیم آن شخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود یا طا
 فرش کن سجاده را پس من آن را بمن نمودم دیدم سفید است و میدرخشد و جنس
 آنرا ندانستم و بر آن چیزی نوشته بود بخط جلی و من آن را در بقبله فرش کردم با
 ملاحظه انحراف که در مسجد است پس فرمود چگونه فرش کردی آنرا و من از هیبت
 آنحضرت بیخود شده بودم و از دهشت و بی شعوری گفتم فرشتها با الطول و العرض
 یعنی آنرا بطول و عرض فرش کردم فرمود این عبارت را از کجا گرفتی گفتم این کلام از
 زیارت است که زیارت میکنند بآن حضرت قائم را پس در روی من تبسم کرد و
 فرمود برای تواند که است از فهم پس ایستاد بر آن سجاده و تکبیر نماز گفت و پیوسته
 نود و نه بار از زیاده پیش و تنق میزد همچو یک ممکن نبود نظر بروی جبارک او را و آن

شخص دیگر دو پشت سر آنحضرت ایستاد بقدری که دستهایش به زمین می رسیدند و من در
 روی ایشان ایستاده بودم پس در بدلم چیزی از امر او نماند و فهمیدم که ازان شخص
 که من گمان نمودم نیست چون از نماز فارغ شدند آن شخص را دیگر ندیدم و آنحضرت را
 دیدم در بالای کعبه بلندی که تقریباً چهار ذراع بلند بود و سقف داشت و بر او
 بود از نور انقدر که دیده را خیره میکرد پس متوجه من شد و فرمود ای پسر کرام سلطان
 و پادشاه ازین پادشاهان گمان کردی مرا گفتم ای مولای من پادشاه پادشاهان و
 مولای عالمی و نوازینها نیستی پس فرمود ای طاهر مقصود خود رسیدی پس چه میخواهی
 آیا رعایت نمیکنم شما را هر روز یا عرض نمیشود بر ما اعمال شما پس بمن وعده نیکوئی خا
 و فرج ازان تنگی داد و درین حال شخصی از طرف صحن مسلم داخل مسجد شد که او را
 بشخص واسم میشناختم و او کردار بد و زشت داشت پس آثار غضب در آنحضرت ظاهر
 شد و روی مبارک بطرف او کرد و فرمود ای فلان بکجا فرار میکنی آیا زمین از من است
 و آسمان از من نیست که مجرات در آنها احکام ما و ترا چاره نیست ازانکه در زیر
 ما باشد آنگاه بمن توجه کرد و بستم نمود و فرمود ای طاهر ترا خود رسیدی یا دیگر
 میخواهی پس از جهت هیبت آنحضرت و حیرتی که برایم روی داد از جلال عظمت آن
 حضرت نتوانستم تکلم کنم پس این کلام را دفعه دوم فرمود و شدت حال من بوضوح
 نمایان شد پس نتوانستم جواب گویم و سؤال از آنحضرت بمانیم پس بقدر چشم بر شمر زدن
 نگذشت که خود را در میان مسجد نهاد دیدم و کسی با من نبود و بطرف مشرق نگریستم
 دیدم صبح را طالع شد و شیخ طاهر گفت با وجود آنکه چند سال است کور شدم و
 بسیاری از درهای معاش بر من بسته شده است که یکی از آنها خدمت علماء و طلاب
 بود که با آنجا مشرف میشوند بر حسب وعده آنحضرت ازان تاریخ تا بحال ایستاده در
 امر معاشم گشایش شده و هرگز بسختی و ضیق نیفکادم و خوشحال و آسوده میباشم
 حکایت بیست و هفتم عالم جلیل افضل اهل عصر و شیخ ابوالحسن شریف غاملی در
 کتاب ضیاء العالمین نقل کرده از حافظ ابونعیم و ابوالعلاء همدانی که هر دو پسند خود را
 کردند از ابن عمر که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون میآید مهند
 علیه السلام از قریه که او را کرعه میگویند و بر سر او بریست که در آن منادی است که
 ندا میکند این مهندس خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و جماعتی روایت کردند
 از محمد بن احمد که گفت پدرم پیوسته سؤال میکرد از کرعه و نمیدانستیم که کرعه کجا
 است پس آمد نزد ما شیخ ناجری با مال و حشمی پس آن قریه را از او سؤال کردیم
 گفت از کجا شما آن قریه را میشناسید پس والد من گفت که شنیدم دو کاه بانه

حدیث آن را و قسینه آن را پس آن تاجر گفت که پدرم بسیار سفر میکرد پس نفعه شتران
خود را باریگری کرد و نا اوسیر میکردیم و محال را در نظر داشتیم پس راه را گم کردیم چند روز
تا آنکه نوشت: ما تمام شد و نزدیک شد که زاعت شویم پس شرف شدیم بقتله ها و نیمه ها
از حرم پس بیرون آمدند بسوی ما پس حکایت نمودیم برای ایشان قصه خود را پس چون
ظاهر شد بیرون آمد جوان که ندیده بوده بگویی راز و نه از او با ما بابت تروته از او
جلیل القدر تر بخویکد ما سیر نمیدیم از نظر کردن بسوی او پس نماز کرد با ایشان نماز
ظهر را با دستهای رها شده مثل نماز اهل عراق یعنی مثل اهل سنت دست بسته نبود
پس چون سلام نماز را داد پدرم بر او سلام کرد و حکایت نمود بر او از قصه نماز را پس
ماندیم در آنجا چند روز و ندیدیم مانند ایشان مردمانی و شنیدیم از ایشان یاره
و لغوی نگاه خواهی نمودیم از او که ما را براه رساند پس شخصی را ما فرستاد پس
با ما تا چاشتگاهی آمد ما گاه دیدیم که در آن موضعی هستیم که میخواستیم پس والد
سوال نمود از آن شخص که آن مرد کی بود بر گفت او بگوید صاحب الزمان محمد بن
الحسن علیه السلام بود و موضعی که آنحضرت در آنجا است آن را کرعه میگویند که از
بلاد یمن است از طرفی که متصل است ببلاد حبشه ده روز راه است در بیابانی که در
آن آب نیست و عالم مذکور بعد از نقل این قضیه فرموده است که منافاتی نیست
آنچه ذکر شد یعنی ظهور مهدی از کرعه و این آنچه ثابت شده از اینکه آنحضرت ظاهر
میشود در اول ظهورش از مکه زیرا که آنحضرت بیرون میاید از موضعی که در آنجا
قامت دارد تا اینکه میاید بمکه و در آنجا ظاهر میکند امر خود را

حکایت بیست و هشتم سید جلیل و عالم و فضل نبیل نعمت الله جباری در انوار
الغنائیه فرموده که خبر داد مرا اوثق مشایخ من در علم و عمل که از برای مولای اردبیلی
اعطی الله مقامه تلبیزی بود از اهل تفرش که نام او میر علام بود در نهایت فضل و ورع
بود و او نقل کرد که مرا حجره بود در مدرسه که محیط است بقتله شریفه حضرت امیر
المؤمنین پس اتفاق افتاد که من از مطالعه خود فارغ شدم و بسیار از شب گذشته بود
پس بیرون آمدم از حجره و نظر میکردم با طراف حرم شریف و آن شب سخت تاریک بود
پس مردی را دیدم که بر او عمامه شریف کرده سیاید پس گفتم شاید بن رزداست آمده که
بگذرد چیزی از قندیلها حرم را پس از قنار خود بزیار آمدم و رفتم بنزد یکی او و او را
نمیدید پس رفتم بنزد یکی حرم مطهر و ایستاد پس دیدم قنار را که افتاد و باز شد بر او
او در دوقم و سیم بهمین ترتیب و نزدیک شد بقبی شریف پس سلام کرد و از جانب قبر
مظهر جواب سلام او گفته شد پس شناختم او را و او را که آنحضرت علیه السلام

در مسأله علیّه انگاه بیرون آمد از حرم و من نیز قبل از او و بعد از او بیرون شد از
 بلد و متوجه شد بسوی مسجد کوفه پس من از عقب او رفتم و او مرا نمیدید پس چون
 رسید بحراب مسجد رسیدم او را که سخن میگوید با شخصی دیگر در همان مسئله و بعد
 از سؤال و جواب برگشت و من از عقب برگشتم و او مرا نمیدید پس چون رسید بدروازه
 ولایت صبح روشن شده بود پس خودم را بر او ظاهر کردم و گفتم ای مولای من بودم با تو
 از اول تا آخر پس مرا آگاه نما که شخص اول کی بود که در قبه شریفه با او سخن میگفتی و
 شخص دوم کی بود که با او سخن میگفتی در کوفه پس عهد ما از من گرفت که خبر ندهم
 بستر او تا آنکه وفات کند پس بمن فرمود ای فرزند من مستبہ میشود بر من بعضی از
 مسائل پس بنا هست بیرون میروم در شب بنزد قبر حضرت امیر المؤمنین و در آن
 مسئله با آنحضرت تکلم میکنم و جواب میشنوم و درین شب رجوع کردم مراد جواب
 مسئله بمحضرت صاحب الزمان و فرمود که فرزندم مهدی علیه السلام امشب در
 کوفه است پس بنزد او برو و این مسئله را از او سؤال کن و این شخص حضرت مهدی صلوات
 الله علیه بود عبارت انوار تمام شد و این قضیه را در بخار مسبوط تر ازین روایت کرد
 و آخر آن را چنین نقل کرده است که میرعلام اعلی الله له المقام گفت من در عقب مولای
 احمد اردبیلی بودم تا آنکه در نزد مسجد خانه نزدیک نجف اشرف مرا سرفه گرفت
 بنحویکه نتوانستم که آن را از خود دفع کنم و چون سرفه مرا شنید بسوی من التفات
 نموده مرا شناخت فرمود تو میرعلامی گفتم بلی گفت در اینجا چه میکنی گفتم من با تو بودم
 در وقتیکه داخل روضه مقدسه شدی تا بحال و ترا قسم میدهم بحق صاحب قبر
 که مرا بر آنچه درین شب بر تو جاری شده خبر دهمی از اول تا آخر گفت خبر میدهم به
 بشرطیکه مادام حیات من با حدت خبر ندهمی و چون از من عهد گرفت گفت من در
 بعضی از مسائل فکر میکردم و آن مسئله بر من مشکل شده بود پس در دل من افتاد
 که بنزد حضرت امیر المؤمنین بروم و آن مسئله را از او سؤال کنم و چون بنزد در رسیدم
 در بغیر کلید کشوده شد چنانچه دیدی و از حقیقه سؤال کردم که حضرت امیر
 المؤمنین مرا جواب فرماید پس از قبر صدای طاهر شد که بمسجد کوفه برو و زحمت
 تو بم آل محمد علیهم السلام در اینجا سؤال کن زیرا که آنحضرت امام زمان تو است پس
 آن شخص که در مسجد بود آنحضرت بود و از او جواب مسئله شنیدم

حکایت بیست و نهم در تخم الثاقب نقل کرده از عالم کامل و جمیع فضائل صالح
 تقی سید علی رشتی که گفت وقتی از زیارت حضرت سید الشهدا مراجعت کرده بودم
 و از باب عزت بسمت تحت اشرف می رفتم پس در کشتی کوچکی که باریک و طویل بود

پس سوار شام و اهل آن کشتی همه از اشل سله بودند پس به اجابت دادند که
 شغول امور و لعب و مزاح شدند مگر یک نفر که با ایشان بود و در عمل ایشان داخل
 نبود آثار و آثار از وظایف هر نه خنده میکرد و نه مزاح و اباحت بر مذهب او عیب محی
 کردند و با اینحال در خود و خود را با هم شریک بودند بسیار تعجب کردم و مجال سوال
 نبود ما رسیدیم بجائی که از جهت کباب ما از کشتی بیرون کردند در کنار نهر راه
 میرفتیم پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم پس از او پرسیدم به محالبت
 او را از طریق رفقای خود و قدح آنها در مذهب او گفت ایشان خویشان منند از
 اهل سنت و پدرم نیز از ایشان بود و ما در مذهب شیعه بود و من نیز مثل ایشان بودم
 و برکت حضرت حجت صاحب الزمان شیعه شدم پس من از کیفیت آن سوال
 کردم گفت اسم من یاقوت و شغل فروختن روغن در کار جسر حله است پس در
 ساله بجهت خریدن روغن بیرون رفتم از حله با طراف بزد بادیه نشیان از عربها
 پس چند منزل دود شدم تا آنچه خواستم خریدم و با جماعتی را اهل حله برگزیدم و در
 بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدیم چون من بیدار شدم که رانندیدم
 همه رفته بودند و راه ما در صحرائی بلیاب و علفی بود که درندگان بسیار داشت و
 در نزد یک آن معوره نبود مگر بعد از چند فرسخ بسیار پس برخاستم و بار کردم و در
 عقب آنها رفتم پس راه را کم کردم و متوجه میامدم و از سباع و وحش دوزخناک بود
 پس استغاثه کردم بمشایخ و ایشان را شفیع کردم و نزد خداوند و تضرع کردم فرج ظاهر
 شد پس در نشین خود گفتم که من از ما درم میبشیدم که ما را امام زنده است که کینه
 او با یوسف است و کشندگان را برآورد و در ماندگان را فریاد میرساند و ضعیفان را
 اعانت میکند پس با خداوند معاهده نمودم که با و استغاثه میکنم اگر مرا نجات
 دار بدین ما درم درایم پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم پس ناگاه کسی را دیدم
 که با من راه میرود و بر سرش عمامه سبز است انگاه راه را بمن نشان داد و امر فرمود
 که بدین ما درم بنیایم و بدو ن آنکه صحبت دین با او بکنم و او را خبر دهم از باطن خود
 و بعد از آن کلماتی فرموده بود که ناقل بزرگوار آنها را فراموش نموده و بعد از آنها
 فرمود بنزدی میرسم بقریه که اهل آنجا همه شیعه اند گفتم ای سید و مولای من
 یا من نمیباید تا من بقریه فرمود نه زیرا که هزار نفر در طراف بلاد بمن استغاثه کردند
 باین ایشان را نجات دهم پس از نظم غائب شد پس آنکه گفتم که بآب فرسیدم
 و مناف تا آنجا بسیار بود و اباحت در دوزخ دوم با آنها رسیدند پس چون بمحله
 رسیدیم و فتم نزد سید الشاه با ما این سید بود که قرین سید است که انقضای نقل

نمودم و مسائل دین خود را از او اخذ کردم و از او سؤال کردم علی که وسیله شود
برای من که بآرد بیکر آنحضرت را ملاقات کنم پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن
حضرت سیدالشهدا را پس مشغول شدم و از حله برای زیارت شب جمعه بکربلا
میرفتم تا آنکه یکی مانده بود روز پنجشنبه بود که از حله رفتم بکربلا چون بدروازه
شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان در نهایت محنتی از دروازه مطالبه تذکره میکنند
و من نه تذکره دارم و نه قیمت آن را پس متحیر ماندم و خلق مزاحم یکدیگر بودند در
دروازه پس دفعه خواستم که خود را محنتی کنم و از ایشان بگذرم میسر نشد درین
حال صاحب خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که در هیئت طلاب
عجم عمامه سفید در سر دارد و داخل بلد است چون آنحضرت را دیدم استغاثه کردم
پس بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد و کسی مرا ندید چون داخل شد
دیگران بزرگوار را ندیدم و با حسرت و حیرت و غم و اندوه مانده شدم

حکایت سیام و نیز در آن کتاب مستطاب روایت کرده از عالم غافل و ثقة کامل
میرزا اسماعیل سلماسی او نیز از مولد ماجدش صاحب مقامات و کرامات ملازمین
الغائبین سلماسی و او نیز از جد اکرم خود که فرمود مردی از عجم زیارت عسکرتین
علیهما السلام مشرف شد در تابستان که هوا بغایت گرم بود و قصد زیارت کرد
در وقتیکه کلید دارد در رواق بود در وسط روز و درهای حرم مطهر بسته و آماده
خواب بود در رواق در یکی شبالک غریبه که از رواق بصحن باز میشتو پس چون صدای
حرکت پایی خرواروا شنید در را باز کرد و خواست برای آن شخص زیارت بخواند پس آن
زایر باو گفت این یک اشرف را بگیر و مرا بحال خود و اگذار که با توجه و حضور قلب زیارت
بخوانم پس کلید را قبول نکرد و گفت قاعده را بهم نمیزنم پس اشرف در نیم و میثم باو داد
باز قبول نکرد و چون کثرت اشرفها را دید زیاده ترا متناع کرد و اشرفها را رد کرد پس
آن زایر متوجه حرم شریف شد و بادل شکسته عرض کرد پدر و مادر من ندی شما
با دارا ده نمودم که زیارت کنم شما را با خضوع و شما مطلع شدید بر منع کردن او
مرا پس کلید دارا و را بیرون کرد و در را بست بجان آنکه آن شخص مراجعت میکند
بسوی او و هر چه بتواند از او میگیرد و متوجه شد بطرف شرقی رواق که از آنطرف
برگردد بطرف غریبه چون رسید برکن اول که از آنجا باید مغرب شود برای شبالک
دید سه نفر را و میآیند و هر سه در یک صف مگر آنکه یکی از ایشان اندک مقدّم
است بر آنکه در نزد او است و همچنین دوم از سیم و سیمتی محجب سن از همه کوچکتر
و در دست او قطعه نیر ایت که در سرش بیکان دارد چون کلید را را ایشان را دید

مبهوت ماند پس صاحب نیزه متوجه او شد در حالیکه محلو بود از غیظ و غضب و نیزه
 خود را حرکت داد بقصد طعن زدن بر او و فرمود ای ملعون پس ملعون گویا این شخص
 بود بخانه تو و یا زیارت تو که و را مانع شدی پس درین حال آنکه از همه بزرگتر بود
 متوجه او شد و با کف خود اشاره کرد و منع نمود و فرمود همسایه تو است مدارا کن با
 همسایه خود پس صاحب نیزه امسال نمود و در ثانی غضبش بهیچان امد و نیزه را حرکت
 داد و همان سخن اول را اعاده فرمود پس آنکه بزرگتر بود باز اشاره نمود و منع کرد و در
 دفعه سیم باز آتش غضبش شعله ور شد و نیزه حرکت داد و آن شخص ملتفت نشد
 بچیز و غش کرد و بر زمین افتاد و بحال نیامد مگر در روز دوم و یا سیم در خانه خود
 و چون وقت عصر خویشان او آمدند در رواق را که از پشت بسته بود باز کردند و
 او را بیهوش افتاده دیدند بخانه اش بردند پس از دو و یا سه روز که بحال انداخته
 در دو و یا گریه میکردند پس آنچه گذشته بود میان او و آن زایر و آن سه نفر برای
 ایشان نقل کرد و فریاد میکرد که مراد ریاید بآب که سوخته و هلاک شدم پس مشغول
 شدند بر میخندن آب بر او و او استغاثه میکرد تا آنکه پهلوی او را باز کردند پس دیدند
 که بمقدار دره می از آن سیاه شده و او میگفت مرا با نیزه خود صاحب نقطه زازد
 یعنی حضرت صاحب الزمان او را زد پس او را برداشتند و بردند به بغداد و بر اطباء
 عرضه داشتند و همه ایشان از علاج آن عاجز ماندند پس او را بردند ببصره چون
 در آنجا طبیب فرنگی معروف بود پس چون او را بر آن طبیب نشان دادند و نبض او را
 گرفت در حیرت ماند زیرا که ندید در او که دلالت کند بر سوء مزاج او و ورم و فساد
 در آن موضع سیاه شده ندید پس آن طبیب ابتداء گفت گمان میکنم که این شخص سوء
 ادب کرده با بعضی از اولیاء خداوند که خداوند او را باین درد مبتلا کرده چون از آنجا
 مایوس از علاج شدند برگردانند او را ببغداد پس در بغداد مرد واسم او حسن
 بوده است مؤلف میگوید نظیر این حکایت که غیر از اینست که در نامه اتفاق
 افتاده از جهت منع کردن کلید دار یک نفر از زواری در خزاین مرحوم نراقه که در زمان
 خودش و با قریب بآن واقع شده نقل کرده حکایت می و یکم و اینها در آن کتاب
 شریف نقل کرده بیک واسطه از همان بزرگوار صاحب کرامات ملازمین العابدین
 که گفت روزی در مجلس درس آیه الله علامه بحر العلوم علیه الله مقامه در مجلس
 اشرف بودیم که داخل شد بر او عالم محقق میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوا این در
 آن سال که از عجم مراجعت کرده بود بجهت زیارت عتبات و طواف بیت الله المحرم
 پس تلاطمه آن مرحوم متفرق شدند و من ماندم با سه نفر دیگر از خواص اصحاب

بحر العلوم که در اعلا درجه تقوی و ذرع واجتهاد بودند پس محقق مذکور متوجه جناب سید
شد و گفت متعافا یزشدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانی و جسمانی و قریب
ظاهر و باطنی را پس چیزی بماند تصدق نماید ازان نعمتهای غیر متناهی که بدست
آوردید پس سید فرمود که من شب گذشته بمسجد کوفه رفته بودم برای دای نافلة
شب با عزیمت بر جوع در اول صبح بخیف اشرف که امر درس معطل نماید و چنین بود عادت
آن مرحوم در چند سال پس چون از مسجد بیرون آمدم دود لم شوقی افتاد برای رفتن بمسجد
سهله پس خیال خود را ازان متصرف کردم از جهت ترس نرسیدن بدرس طایب و در
ولکن شوق پیوسته زیاد میشد و قلب میل میکرد پس زانغال که متردد بودم ناگاه باد
وزید و غباری برخاست و مرا بآن طرف حرکت داد و اندکی نگذشت که مرا برد مسجد
سهله انداخت پس داخل مسجد شدم دیدم که خالی است از زوار مگر يك شخص حلیلی که
مشغول است بمناجات با قاضی الحاجات بکلماتیکه قلب را منقلب و چشم را گریان میکند
پس خاتم متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهای من لرزید و اشکم جاری شد از شنیدن
آن کلمات که هرگز بگوשמ نرسیده بود و چشم ندیده بود زانچه بمن رسید از حاجات
و مناجات پس دانستم که مناجات کننده انشاء میکند آن کلمات را تا آنکه از محفوظات
خود میتواند پس در مکان خود ایستادم و گوش بآن کلمات فراداشتم و از آنها امتلاذ
بودم تا آنکه از مناجات فارغ شد پس ملتفت شدم بمن و فرمود مهدی بیا پس چند قدم
پیش رفتم و ایستادم پس امر فرمود که پیش بیا پس اندکی رفتم و ایستادم باز فرمود پیش
بیا ادب در امثال است پس پیش رفتم تا بانجا که دست آنحضرت بمن و دست من بآن
بزرگوار میرسید و تکلم فرمود بکلمه مولا سلما می گفت چون کلام سید مرحوم باینجا رسید
یکدفعه بزمین رفته بمن دست کشید و اعراض نمود پس جناب محقق فقی دوباره سؤال
کرد ازان کلام خفی پس سید بدست اشاره فرمود که آن را سرار مکتومه است
حکایت سی و دوم و یزدان کتاب مستطاب نقل کرده از عالم جلیل مذکور که گفت
نماز کردیم با جناب سید بحر العلوم در حرم عسکریین پس چون اراده کرد که برخیزد بعد از
نشهد رکعت دوم خالتی برای و عارض شد که اندک توقف کرد تا نگاه برخاست چون از
نماز فارغ شده ماها تعجب کردیم و جهت آن توقف را ندانستیم و کسی از ما جرأت نکرد
که سؤال کند تا آنکه برگشتیم بمنزل و طعام حاضر شد پس یکی از سادات حاضر در آن
مجلس بمن اشاره کرد که از اینجناب سؤال کن از سران توقف گفتم نه تو نزدیکی از
ما پس جناب سید بزرگوار ملتفت من شد و فرمود چه گفتگو میکنید و از همه کس سبابت
من بیشتر بود در نزد ایشان پس گفتم که ایشان میخواهند بفهمند سران حالیکه در زمان

برات شما عازم شاه بود فرمود در سبکاه حضرت تحت غسر داخل روضه مقامه شد
 از جهت سلام کردن و زیارت پدر بزرگوار خودش پس من آنحضرت را دیدم و برآیه
 من آنخالت دست از جهت مشاهده جمال انور آنحضرت تا آنکه از روضه طاهره
 بیرون رفتند حکایت می‌رستم و ایضاً در آن کتاب شریفه نقل کرده‌ام از جناب
 مولای سلیمان طاب ثواب و او نیز از آن جناب بحر العلوم اعلی الله مقامه درآیا
 مجاورت او در مکه معظمه گفت که آنجناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل
 و خویشان خود شده بود قوی القلب بود در بذل و عطا و اعتنائی بکثرت خرج و مصارف
 و زیاده شدن مخارج نمی‌کرد پس اتفاق افتاد روزیکه چیزی نداشتم پس
 چگونگی حال را خدمت رسید عرض کردم و مخارج زیاد و چیزی در دست نیست پس
 چیزی نفرمود و عادت ستیا بر این بود که صبح طوائف دور کعبه میکرد و بجان می‌آمد
 و در اطاق مختص خود میرفت پس قلیان برآید او میبردیم آن را میکشید آنگاه بیرون
 می‌آمد و در اطاق دیگری نشست و نلای مده او از هر مندهی جمع میشد پس برآید هر
 صنف بطریق مذکور در هر صنف یکت پس در آن روز که شکایت او تنگ سنی در روز
 گذشته کرده بودم چون از طوائف برگشت و حسب العاده قلیان را حاضر کردم که
 ناگاه کسی دور او بیدار پس رسید بتحت مضطرب شد و بمن گفت قلیان را بگیر و
 از اینجا بیرون برو و خود بشتاب برخاست و رفت نزدیک در و دربار کرد پس شخصی
 جلیلی در هیئت عرب‌ها داخل شد و نشست در اطاق رسید و رسید در نهایت ذلت
 و مسکنت و ادب در دم در نشست و بمن اشاره کرد که قلیان نمیخواهم پس ساعنی با هم
 دیگر سخن میگفتند آنگاه برخاست و رسید بشتاب برخاست و در خانه را باز کرد
 دستش را بوسید و او را بر ناله که آن را در در خانه خوابانیده بود سوار کرد و او رفت
 و رسید بآرنک متغیر شد باز گشت و برای بدست من داد و گفت این حواله است بر
 مرد صراف که در کوه صفا است برو بنزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده پس آن
 برات را گرفتم و بروم آن را نزد همان مرد چون گرفتم و نظر نمود در آن بوسید و گفت
 برو و چند خمال بیاور پس رفتم و چهار خمال آوردم پس بقدریکه آن چهار خمال قوت
 داشتند در بال فرانسه او را و ایشان برداشتند و در بال فرانسه پنج قران عجمی است
 و چیزی زیاده پس خمالها را با هم بردند و من در تعجب بودم از آن شخص و از این برات او
 پس دوزی رفتم بنزد آن صراف که از او پرسیدم از حال این شخص و اینکه آن حواله از کی
 بود پس نه صراف و نه در آنجا دکانه بود پس تعجب کردم و از کسیکه در آنجا دکانه بود همه و
 بیتی در آنجا کسب کار بود از حال آن صراف پرسیدم گفت در پنج ماه گذشته

صرافه ندیده ایم و در اینجا فلان کسی نشیند پس دانستیم که این امر از سراد ملکت
 است پس معلوم شد که آن بزرگوار حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده است
 در آن کتاب فرموده که خبر داد مرا باین حکایت فقیه نبیه و عالم وجه صاحب تعالیف
 رائقه و مناقب فائقه شیخ محمد حسین کاظمینی ساکن نجف اشرف همان شخص که حضرت
 صاحب الامر علیه السلام حاجی علی بغدادی بوالکالت او تصدیق فرمود و او نیز از بعضی
 نقایه از شخص مذکور حکایت سی و چهارم و نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از
 عالم صالح متدین متقی جناب میرزا حسین لاهیجی عابد نجف اشرف و او نیز از عالم ربانی
 و مؤید اسمائیه مولای زین العابدین سلامیه که فرمود روزی جناب سید بحر العلوم
 شرافه وارد شد بر حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس باین بیت ترنم کرد
 چه خوش است صوت قرآن ز تود لربا شنیدن برخت نظاره کردن سخن خلد شنیدن
 پس از جناب بحر العلوم سؤال کردم از سبب خواندن این بیت پس فرمود چون بحر حضرت
 امیر المؤمنین وارد شدم دیدم حضرت حجت عصر علیه السلام را که نشسته در بالای
 سرانحضرت و قرآن تلاوت میفرماید با آواز بلند و چون صدای آن بزرگوار را شنیدم
 آن بیت را خواندم و چون وارد حرم شدم بعد از زمانه آنحضرت قرائت را ترک کرد
 و از حرم جدش بیرون رفتند حکایت سی و پنجم خبر داد مرا شیخ استاد خوانساری
 و نیز نقل کرده در کتاب بحم الثاقه از عالم فاضل شیخ باقر کاظمینی و از فقیه کامل و
 عابد عاقل شیخ محمد طه نجفی که حقیر نیز او را درک کردم که مردی مؤمن بود در نجف
 اشرف از خانواده معروف بآل رحیم که او را شیخ حسین رحیم میگویند و مردی بود پاک
 طینت و فطرت و مبتلا بمرض سینه و سرفه که بآن خون بیرون میآمد از سینه اش با
 اختلاط و باین حال در نهایت فقر بود و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت
 بترد اعراب بادیه نشین از جهت تحصیل قوت و باین مرض و فقر دلش مایل شد بزرگی
 از اهل نجف و هر چند او را خواستگاری نمود کسان آن زن از جهت فقر و مرضش
 و از جهت آن زن نیز در همی و غمی شدیدی بود و چون مرض و فقر و مایوسی از آن
 زن گذارد و بر او سخت غم کرد بر عمل کردن آنچه معروف است در میان اهل
 نجف که هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند زفتن بمسجد
 کوفه را که لا محاله حضرت حجت عصر را بخوبی که نشناسد خواهد دید و مقصدش را
 خواهد رسید و مرحوم شیخ باقر نقل کرده که شیخ حسین گفت که من چهل شب چهار
 شبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریکی بود و
 شبها زیمستان و باد تند میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در

دکته که داخل در مسجد است و آن دکته شرقیه مقابل در اول است که واقع است در
طرف چپ کسبکه داخل مسجد میشود و متمکن از دخول مسجد بودم بجهت خونه که از سینه
من میآمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن بمسجد نیز روا
نبود و چیزی نداشتم که سر ما را از من دفع کند پس لم تنك و غم و اندوهم زیاد شد
و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام بشد و این شب خواست نه
کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و دریغ بردم و بارز حجت و خوف
بردو شتم کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه و در ایصال جزایان برایم
نتیجه ندهد و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد احدی نبود و آتش روشن کرده
بودم بجهت درست کردن قهوه که بنا خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت
داشتم و بسیار کم بود ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور
اورادیدم مکدر شدم و بنا خود گفتم که این اعراف است از اهالی اطراف مسجد و آمد
نزد من که قهوه بخورد و من امشب ب قهوه میمانم و دین شب تاریک هم و غم من زیاد
خواهد شد درین فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل
من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنها است که در اطراف
نجف اند و من گاهی برایشان وارد میشوم پس از او پرسیدم که از کدام طائفه عربی
گفت از بعضی ایشانم پس اسم هر يك از طوایف عرب را بردم گفت از آنها نیستم پس مرا
بغضب آورد از روی سخریه گفتم آری تو از طریقه و این لفظی است ب معنی پس از
سخن من تبسم کرد گفت بر تو خوشی نیست من از هر کجا باشم و ترا چه محرك شده که
باینجا آمدگ گفتم بتو هم نفعی ندارد سوال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد بتو که
مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و تعجب کردم و قلم با و مایل بشد و چنان شدم که
هر چه سخن میگفت میل من با و زیاد میشد پس از برای او از تین سیل ساختم و با و
دادم گفت توان را بکش و من نمیکشم پس برای او در فنجان قهوه ریختم و با و دادم گرفت
و اندک خورد و نگاه بمن داد و گفت توان را بخور پس گرفتم و خوردم و ملتفت نشدم
که تمام آن را نخورده و انا فانا محبت با و زیاد میشد پس گفتم ای برادر امشب ترا
خداوند برای من فرستاده که مونس من باشد آیا نمینای با من که برویم بمقبره مسلم
گفت میآیم با تو حال خبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم
بنایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با این حال نیز چند سال که از
سینه ام خون میآید علاجش نمیدانم و عیال هم ندارم دلم مایل شد بزنی از اهل
محتاج خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی ندارم گریه میفرمایم میترسیت

و مرا مفرود کردند و گفتند بجهت حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چها
 شب متوجه شود در مسجد کوفه بیتوته بکن که خواهی آنحضرت را دید و حاجت را خواهد
 بر آورد و این آخر شبها چهل شب است و چیزی ندیدم و این همه زحمت کشیدم در
 شبها اینست سبب زحمت آمدن من باینجا و اینست حوائج من پس گفت در حالتیکه
 من غافل بودم و اقامتگاه تو پس عافیت یافت و اما آن زن پس باین زودی خواهی
 گرفت و اما فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان
 و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم و در پیش روی
 من افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت بمن ایاد و رکعت نماز تحت مسجد را
 نکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و بمن در
 پشت سرش ایستادم پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگه
 شنیدم قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش
 در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم باره کلمات
 از او که دلالت بر این میکرد نگاه نظر کردم بسوی او بعد از خطور این احتمال در دل
 در حالتیکه آنحضرت در نماز بود دیدم که نور عظیمی حااطه نمود بآنحضرت بنحویکه
 مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در این حال مشغول نماز بود و من میشنیدم
 قرائت آنحضرت را و بدستم می لرزید و از خوف حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس
 بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا میرفت پس مشغول شدم بگریه و زاری
 و عذر خواهی از بے ادبی که در مسجد بآنحضرت کرده بودم و گفتم ای مولای من و عذر
 حضرت راست است مرا و عذر داری که با هم بودیم بقبر مسلم در بین سخن گفتن بودم
 که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس نیز متابعت کردم آن نور داخل شد در قبّة مسلم
 در دو طاقته قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و نند به بودم تا آنکه صبح
 طلوع کرد و آن نور عروج نمود و چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آنحضرت که اما
 سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام صحیح و ابد اسرفه نمیکند و هفت نكشد که
 اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد از جائی که گمان نداشتم و فقرم هم بحال خود
 باقی است چنانچه آنحضرت فرمود و الحمد لله حکایت سی و هشتم ایضاً در آن کتاب
 شریف نقل کرده از جماعتی از علماء از انجمله زبدة العلماء و قدوة الاولیاء سید صالح
 خلف افضل الفضلاء سید مملک قزوینی ساکن حله که گفت خبر داد مرا بعضی از علماء
 ابرار از اهل حله گفت جمعی از خانه خود بیرون آمدیم بقصد خانه شما برای زیارت
 سید محمد اعلی الله مقامه پس در راه مرورم افتاد بمقام معروف بقبر سید محمد

ذی بد صعه که امام رده معروف است و پسر زید شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام
 پس دیدم در نزد شبانکه او از خارج شخصی را که منظر نیکی درختان داشت و مشغول است
 بقرائت فاتحه پس تا امل کردم در و دردم در شبانکه غریب است و از اهل حله نیست پس در نفس
 خود گفتم این مرد غریب است و اعتنا کرده بصاحب این قبر ایستاده و فاتحه میخواند و ما
 اهل بلد از او میگذریم و چنین نمیکیم پس فاتحه و توحید را خواندم چون فارغ شدم
 سلام کردم بر او پس جواب سلام داد و فرمود ای علی تو میروی بزیارت سید مندی گفتم
 اری فرمود من نیز با تو هستم چون قدری راه رفیم فرمود بمن که ای علی غمگین مباش بر
 آنچه وارد شد بر تو از خسران و رفتن مال درین سال زیرا که تو مردی که خداوند ترا
 امتحان نموده بمال پس دید ترا که ادا میکنی حق را و بتحقیق که بجای آوردی آنچه را که
 خداوند بر تو واجب کرده بود از حج و اقامال پس آن عرضی است که زایل میشود و میاید
 و میروود و مراد درین سال خسران رسید بود که احدی بر آن مطلع نشده بود از ترس
 شهرت شکست کار که موجب تضییع قیام است پس در نفس خود غمگین شدم و گفتم
 شکست من شایع شده است تا اینجا که با جانب رسید و لکن در جواب او گفتم الحمد لله
 بر همه حال پس فرمود آنچه از مال تو رفته بزودی بر خواهد گشت بسوی تو بعد از مدتی
 و تو بر میگردی بحال اول خود و دیون خود را ادا خواهی کرد پس سناکت شدم و تفکر میکردم
 در کلام او تا آنکه رسیدیم بدرخانه شما پس ایستادیم و گفتم داخل شوای مولای من
 که من از اهل خانه ام پس فرمود تو داخل شو که من صاحب دارم و صاحب الدار از العاقب
 خاصه آنحضرت است پس من امتناع کردم از داخل شدن پس دست مرا گرفت و داخل خانه
 کرد چون داخل مجلس شدیم دیدم جماعت طلبه را که منتظرند بیرون آمدن سید را
 از اندرون بجهت درس گفتن و جائی نشستن او خالی بود و اینجا کای گذاشته بودند پس
 آن شخص رفت و در آن محل سید نشست انگاه آن کتاب گرفت و باز کرد و آن کتاب شرایع
 محقق بود انگاه بیرون آورد از میان اوراق کتاب چند جزو مسوده را که بخط سید بود
 و خط سید در نهایت بد خط بود که هر کسی نمیتوانست بخواند پس شروع نمود بخواندن
 و بطلبه میفرمود ایا تعجب نمیکند ازین فروع والد مرحوم نقل کرد که چون بیرون آمدم
 دیدم آن مرد را که جای من نشسته پس چون مرادید برخاست و کاره کرد از آن موضع
 پس او را ملزم نمودم بنشستن در آن مکان و دیدم او را که مردیست خوش فطر زیبا
 چهره درازی غریب و روی کردم با او با طلاق و بنشاست که از حالش سوال کنم و
 حیا کردم بر منم که او کیست و وطنش کیاست پس شروع نمود بدرس گفتن پس او
 حکم میکرد در مسئله که مادر آن نعمت میکردیم بکلامیکه مانده در واریان غلطان

بود پس کلام او مرا مبہوت کرد پس یکی از طلاب گفت ساکت شو ترا چه باین سخنان پس
 بتبسم کرد و ساکت شد چون درس تمام شد گفتم با و از کجا آمدی بحلہ فرمود از بلد سلیمان
 گفتم کی بیرون آمدی فرمود روز گذشته و بیرون نیامدم از اینجا مگر داخل شد با آنجا
 نجیب پاشا فتح کرد و با شمشیر و قهر اینجا را گرفت واحد پاشا که در اینجا سر کشی میکرد گرفت
 و بجای او عبد اللہ پاشا برادرش را نشاند پس من متفکر ماندم در خبر او و اینکه این
 فتح و خبر بچکام حلہ نرسید و در خاطر من نگذشت که از او پرسیم کہ چگونه گفت بحلہ
 رسیدم و دیروز از سلیمان بیرون آمدم و میان حلہ و سلیمان زیاده از ده روز است
 برای سوار شدن و وانگاہ آن شخص مرا فرمود بعضی خدام خانہ را کہ آب برای او بیاورد
 پس خادم ظرف را گرفت کہ آب از حوض بردارد پس او را صدا کرد کہ چنین مکن زیرا کہ در
 در ظرف حیوان مرده است پس نظر کرد در آن دید چلباسہ در آن مرده است پس از
 ظرف دیگر آب آورد چون آب را خورد برخاست برای رفتن پس من برخاستم بمحضت بر
 خاستن او پس مرا وداع کرد و بیرون رفت چون او بیرون شد من با جماعت گفتم چرا انکار
 نکردید خبر او را در فتح سلیمان پس ایشان گفتند تو چرا انکار نکردی پس حاجی مذکور
 خبر داد مرا بآنچه واقع شد بود در راه و نیز جماعت اہل مجلس خبر دادند بآنچه واقع شد
 بود قبل از بیرون آمدن من از خواندنش در آن مسودہ و تعجب کردن از فروع کہ در آن
 بود والد فرمود گفتم جستجو کنید او را و گمان ندارم کہ او را بیابید او واللہ خضر صاحب
 السلام علیہ السلام است پس انجماعت در طلب آنحضرت متفرق شدند پس نیافتند براه
 او یعنی ونہ اثری پس گویا کہ با آسمان بالا رفت و یا بر زمین فرو شد فرمود پس ضبط کردیم
 تاریخ آن روز را کہ خبر داد از فتح سلیمان در آن پس رسید خبر بشارت فتح بحلہ بعد از
 ده روز از آن روز و حکام اعلان کردند و حکم کردند بانداختن توپ چنانچہ رسم است
 کہ در خبر فتوحات میکنند حکایت ہے و ہفتم و نیز در آن کتاب نقل کردہ از سید فرید
 مذکور سید صالح و ایضاً فرمودہ و نیز خبر داد مرا خود عالم جلیل و سید فاضل کا مل
 سید محمد مزبور علی اللہ مقامہ کہ بیرون آمدم روز چہارم ہم شعیان از حلہ بقصد
 زیارت حضرت سید الشہداء علیہ السلام در شب نیمہ آن و چون از شط ہندیہ عبور
 کردیم یعنی از فرات گذشتیم بطور جرسیدیم پس دیدیم زواریکہ از حلہ و اطراف آن
 رفتہ بودند و زواریکہ از نجف اشرف و حوالی آن وارد شدہ بودند جمیعاً محصورند در
 خانہ ہائے طائفہ بنی طرف و راہی نیست برای ایشان بسوی کربلا زیرا کہ غنیم غنیمہ
 در راہ فرود آمدہ بودند و راہ مترددین را از عبور و مرور قطع کردہ بودند و مانع شدہ
 بودند از کربلا کشتی شود و کسی داخل گردد مگر آنکہ او را نہب و غارت کنند پس من نزد

عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را بجای آوردم و نشستم منتظر بودم که چه خواهد شد
 امر زوار و باران نیز کم میآمد پس در اینحال دیدیم تمام زوار حرکت کردند و بسمت
 کربلا متوجه شدند پس بعضی که با من بود گفتم برو سوال کن که چه خبر است پس
 بیرون رفت و برگشت و بمن گفت که عثوره بنی طریف بیرون آمدند با اسلحه نارینه و قرار
 دادند که زوار را بکربلا برسانند هر چند کار بقتال بکشد با عثوره و چون این کلام را
 شنیدم گفتم بآنها که با من بودند این کلام اصلی ندارد زیرا که بنی طریف را قدرت مقاتله
 با عثوره ندارد و گمان میکنم که این جمله است از ایشان بجهت بیرون کردن زوار از
 خانه های خود زیرا که برایشان سنگین شده نمادند زوار بدتر از ایشان چون باید
 مهمان داری بکنند پس ندین حال بودیم که زوار برگشتند بسوی خانه های آنها پس
 معلوم شد که حقیقت حال همان است که گفتم پس زوار داخل خانه ها شدند و در سایه
 خانه ها نشستند و آسمان هم برگرفت پس مرا بحالقی ایشان رفتی گرفت و شکست بزرگ
 برایم حاصل شد پس متوجه شدم بسوی خداوند بدعا و توسل به پیغمبر و آل او علیهم
 السلام و طلب اعانه زواران بلا که مبتلا شده بودند کردم پس دین حال بودیم که
 دیدیم سواری را میاید بر اسب نیکوی مانند اهو که مثل آن ندیده بودم و در دست
 او نیزه دراز است و استینها را بالا زده اسب را میدوایند تا آنکه ایستاد در درختخانه
 که من بودم پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم امگاه فرمود یا مولانا سید محمد
 فرستادم را کسیکه سلام میکند بر تو و او کنج محمداقا و صفراقا است و آن دو نفر را می شناسم
 که از صاحب منصبان عساکر عثمانیه سلمه الله تعالی بودند و میگویند که زوار بیایند که
 ما طرد و دور کردیم عثوره را از راه و ما منتظر زواریم با عساکر و خود در پشته سلیمانیه
 در نزد کربلا بر سر جاده ایم پس من بآن سوار گفتم تو با ما هستی یا پشته سلیمانیه گفت بل
 پس ساعت ملاحظه کردم دیدم دو ساعت و نیم تقریباً از روز مانده پس گفتم اسب مرا
 حاضر کردند و آن عربی که من در منزل او بودم آمد گفت ای سید ما نفس خود و نفس
 زوار را در خطر میندازا مش را دورتر ما باشید تا امر واضح شود پس با و گفتم چاره
 نیست از سوار شدن بجهت ادراک زیارت مخصوصه نیمه شعبان و چون زوار دیدند
 که ما حرکت کردیم پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند پس از طویرج رو بکربلا
 راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلو ما بود ما شیر خداوند و ما همه در پشت سر او
 میرفتیم تا رسیدیم به پشته سلیمانیه پس آن سوار برانجا بالا رفت و ما نیز او را متا
 بعمدیم انگاه پایین رفت و ما رفتیم تا بالا ای پشته پس نظر کردیم از آن سوار آری
 ندیدیم گویا با آسمان بالا رفت یا بر زمین فرود رفت و نه رئیس عساکر دیدیم و نه

عسکری پس گفتم تا نکسانیکه با من بودند آیا شک دارید که او صاحب الامر علیه
بوده گفتند نه والله و من در آن وقتیکه آنحضرت در پیش روی من میرفت تا قبل
زیادی که در او که گویا وقتی قبل ازین او را دیده ام لکن بخاطر من نیامد که کی او را دیدم
پس چون از ما جدا شد متذکر شدم که او همان شخصی بود که در حله بمنزل من آمده بود
و مرا خبر داده بود از واقعه سلیمانیه چنانچه در حکایت سابق ذکر شد و اما عسیره
پس اثری ندیدیم از ایشان در منزلها ایشان و ندیدیم احدی را که از حال ایشان سؤال
کنیم جز آنکه غبار شدیدی دیدیم که بلند شده بود در وسط بیابان پس وارد کر بلا شدیم
و بسرعت اسبان ما را میبردند پس رسیدیم بدروازه شهر و عسکر را دیدیم در بالای
قلعه ایستادند پس بما گفتند که از کجا آمدید و چگونه رسیدید انگاه نظر کردند به
سواد زوار پس گفتند سبحان الله این صحرای پر شد از زوار پس عسیره بجا رفتند پس گفتم
بایشان بنشینید در بلد و معاش خود را بگیریید برای مکه پروردگاری است که از ازا
حفظ میکند انگاه داخل بلد شدیم پس دیدیم کعبه اقا را که بر تختی نشسته نزدیک دروازه
پس سلام کردم پس در مقابل من برخاست پس گفتم باو که ترا همین خبر پس که مذکور شد
در آن زبان مبارک پس گفت قصه چیست پس برای او نقل کردم پس گفت ای مولای من
و من از کجا دانستم که تو زیارت آمدی تا ما صد نزد تو بفرستم و من و عسکر ما زنده و ز
است که درین بلد محصوریم از خوف عسیره قدرت نداریم بیرون بیاییم انگاه پرسید
که عسیره بجا رفتند گفتم نمیدانم جز آنکه غبار شدیدی در وسط بیابان دیدیم که
گویا غبار کوچ کردن آنها باشد انگاه ساعت را ملاحظه کردم دیدم يك ساعت و نیم
از روز مانده و تمام زمان سیر ما در يك ساعت واقع شد و بین منزلهای عسیره
بنی طرف تا بکر بلا سه فرسخ است پس شب را در کر بلا بسر بردیم چون صبح شد سؤال
کردیم از خبر عسیره پس خبر داد بعضی از فلاجین که در بیاتین کر بلا بود که عسیره در
حالتیکه در منزلها و خیمه های بودند که ناگاه سواری ظاهر شد برایشان که براسب
نیکوی فرهی سوار بود و بردستش نیزه دراز بود پس باوازی بلند برایشان صیحه زد
که ای جماعت عسیره بتحقیق که ملک حاضریم در رسید عساکر دولت عثمانیه رو ب شما
کرده اند با سوارها و پیاده ها و اینک ایشان در عقب من می آیند پس کوچ کنید و
گمان ندارم که از ایشان نجات یابید پس خداوند خوف و مذلت را برایشان مسلط
فرمود حتی آنکه شخص بعضی از اسباب خود را میگذاشت بجهت تحیل در حرکت پس
ساعتی نکشید که تمام ایشان کوچ کردند و رو به بیابان آوردند پس باو گفتم و ما
آن سوار را برای من نقل کن پس نقل کرد دیدم که او همان سوار است که با ما بود

ببیند و الحمد لله تعالی حکایت می و هشتم نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از
جناب عالم جلیل و فاضل نبیل و زاهد عدل رضی حاجی ملا حسن صفه‌ها که گفت خبر
دارم سید سند و عالم عامل مؤید سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم
قطیفی و جهلم الله که وقف قصد مسجد کوفه کردم در شبی از شبهای جمعه در آن زمان
که راه بانجا خوف و ترس بانجا بسیار کم بود مگر با جمعی و استعداد آوازها می‌شد
و قطاع طریق را عراب و بامی یکفر از طلاب بود چون داخل مسجد شدیم کسی را در آنجا
نیافتیم مگر یکفر از طلبه را پس شروع کردیم در مجاورت آن حال مسجد را آنکه نزدیک
غروب شد پس رفتیم و در مسجد را بستیم و در پشت آن قدر سنگ و کلوخ را بر زمین
که خاطر جمع شدیم که نیشود آن را باز کرد نگاه داخل مسجد شدیم و مشغول نماز و دعا
گردیدیم و چون فارغ شدیم من و رفیق نشستیم در دکه القضاء مقابل قبله و آن
مرد صالح مشغول خواندن دعای کیل بود در دهلیز نزدیک باب ثعبان بصوت
حزین و شب صاف و نورانی بود از ما هتاب و من متوجه بودم بطرف آسمان که
ناگاه دیدم بوی خوشی در هوا پیچید و پر نمود فضای مسجد را خورق از مشک و عنبر
دیدم شعاع نورانی را که در خلال شعاع نور ماه ظاهر شد مانند شعله آتش و
غالب شد بر نور ماه و در آن حال آواز آن مؤمن که بلند بود بخواندن دعا خاموش
شد و او نیز ملتفت شد که ناگاه دیدیم شخص خیلی را که داخل مسجد شد از طرف
آن در بسته که در ثعبان است در لباس اهل حجاز و مردوش شریف او سجد بود
چنانکه عادت اهل حرمین است تا بحال و راه میرفت در نهایت سکنه و وقار و هیبت
و جلال و متوجه در مسجد بود که بسمت مقبره جناب مسلم باز می‌شود و باقی نماز
او برای ما از حراش چیز جزویده که خیره شده بود و دل که از جا کند و چون در
سیر خود رسید مقابل ما سلام کرد بر ما اما رفیق من که با امر از شعور عاقل و توانا
در سلام در او نمانده بود و اما من پس سعی کردم تا بر نعمت جواب سلام دادم و چون
داخل شد در حیاط مسلم حالت ما بیجا آمد و بخود برگشتم و گفتیم این شخص که برود
از کجا داخل شد پس رفتیم بجانب آن شخص پس دیدیم که او جامه خود را باز کرده
و دریده و مانند مصیبت زدگان گریه میکند پس از او سؤال کردیم از حقیقت حال که
چرا باین حالت افتادی گفت مواظبت کردم املد باین مسجد را در چهل شب جمعه
بجهت لقای و دیدن حضوت صاحب العصر علیه السلام و امشب شب جمعه چهارم
بود و نتیجه کارم بدست نیامد جز آنکه در اینجا خاندن مشاهده کردن مشغول بودم
بخواندن دعا پس ناگاه دیدم که آنحضرت در بالای سر من ایستاد و من ملتفت نشدم

بجانب او پس فرمود بمن که چه میکنی یا چه میخواهی و تردید از نااضل مستقیم است و ممکن
 شدم از جواب پس از من گذشت چنانچه دیدید پس رفتم بطرف در مسجد دیدیم بهمان
 نحو که بسته بودیم بسته است پس با حضرت برگشتیم حکایت سی و نهم و ایضا در
 آن کتاب مستطاب نقل کرده از رتبه عدل امین ادا محمد رحمه الله که زیاده از جهل مال
 متولای امر شمعها می حرم عسکریین علیهما السلام و سرداب شریف بود و امین مرحوم
 میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه میز بود و او نقل کرد از والده خود که از صاحب
 معروفات است که گفت روزی در سرداب شریف بودیم با اهل بیت عالم ربانی و مؤید
 بهمانه ملازمین العابدین سلامی در آن ایام مجاور سا مری بود بیعت بنای قلعه
 آن بلد گفت و آن روز روز جمعه بود و جناب اخوند مشغول شد بخواندن دعا ندیده
 معروفه و چون زن مصیبت زده و محنت فراق کشیده میگریست و ناله میکرد و ما
 با او در گریه و ناله متابعت میکردیم پس در بین اینحال بودیم که ناگاه بوی عطری
 وزیدن گرفت و منتشر شد در فضای سرداب و پر شد هوا از بوی عطر خوش شو که
 از جمیع ماضی حال را برد پس همه ساکت شدیم و قدرت سخن گفتن از ما رفت و مختار
 ماندیم و تا زمانه گذشت پس آن بوی عطر خوش مفقود شد و هوا بحالت اول برگشت
 و ما نیز برگشتیم با آنچه مشغول بودیم از خواندن دعای ندبه و چون بجانہ مراجعت
 نمودیم سوال کردیم از جناب اخوند ملازمین العابدین از سران بوی خوش فرمود
 ترا چکار از این سوال و از جواب من اعراض نمود و عالم عامل متقی اقا علی رضا اصفهانی
 طاب ثراه که نهایت اختصاص بمولای سلامی مزبور داشت نقل کرد که روزی سوال
 کردم از آن مرحوم از ملاقات کردن او حضرت حجت عصر علیه السلام را و در این
 گمان را داشتم مثل استاد و سید معظم بحر العلوم اعلی الله مقامه پس اخوند مرحوم اعلی
 در جات همین واقعہ را نقل کرد برای من بدون اختلاف که دیدن او آنحضرت را در
 همان وقت در سرداب شریف شد بهمان نحو مؤلف میگوید فرمایش اقا علی رضا
 اصفهانی که فرمود در این گمان را داشتم مثل استاد و سید معظم بحر العلوم طاب ثراه
 اشاره است بآنکه معلوم شد از دیدن سید بزرگوار آنحضرت را که ارا و مرارا چنانچه
 در چند حکایت سابقه ذکر شد و بآنکه باز در آن کتاب شریف نقل کرده از مولای محمد
 سعید صدق تومانی نجفی که از تلامذۀ آن مرحوم بوده که گفت روزی در مجلس سید
 بزرگوار صحبت قضایای کسانی که حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدند
 در میان امدتا آنکه جناب سید بحر العلوم در بین آن صحبت بسخن امد و فرمود
 میل کردم روزی که نماز را در مسجد سهله بکنم در وقتیکه گمان داشتم که از مردم

حاله است چون بانجام رسیدم دیدم که پراست از مردم و صدامی ذکر و قرائت ایشان بلند است و معهود نبود که در چنین وقتی احدی در انجا باشد پس ایشان را یافتم صفوف صف کشید از برای بجای آوردن نماز جماعت پس ایستادم پهلوی دیوار در جائیکه در انجا ریک بود پس رفتم بالای آن که نظر کنم که در صفوف شاید مکانی باشد که در انجا جای بگیرم پس یکی از آن صفوف جای یکفر پیدا کردم و بانجام رفتم و ایستادم پس در انشای صحبت آن بزرگوار یکی از حاضرین مجلس گفت پس بفرمائید که حضرت صاحب الزمان را دیدم پس سید بحر العلوم ساکت شد و گویا در خواب بود بیدار شد پس هر چه خواستند که کلام را با آخر رسانند را نشت و نیز نقل کرده از جناب مولای سلیمان علیه الرحمه که گفت من حاضر بودم در مجلس سید بحر العلوم قدس سره که شخصی از او سوال کرد از امکان رؤیت طلعت غرّاء امام عصر عجل الله فرجه در زمان غیبت کبری و در دست سید بزرگوار قلیان بود و مشغول کشیدن بود پس از جواب آن شخص ساکت شد و سر را بر انداخت و خود را مخاطب کرد و اوسته میفرمود و من می شنیدم که چه بگویم در جواب او و حال آنکه مرا در بغل کشید و بسینه خود چسبانید و وارد شده است تکذیب مدعی رؤیت در زمان غیبت و این سخن را مکرر میکرد انگاه در جواب مسائل فرمود که از اهل عصمت علیهم السلام رسیده تکذیب کسیکه مدعی رؤیت حضرت حجت عسرت باشد و بهمین دو کلمه اکتفا کرد و بآنچه میفرمود اشاره نکرد مؤلف میگوید در حکایت بعد جواب از حدیث تکذیب رؤیت آنحضرت خواهد آمد ان شاء الله

حکایت چهارم قصه جزیره خضراء و بحر ابيض است که علماء اعلام و پیشوایان اسلام مثل شهید اول و علامه مجلسی و فاضل بن نظیر و عالم خیر میرزا عبد الله اصفهانی در ریاض العلماء و عالم صالح آخوند ملا کاظم هزار جری در کتاب مناقب خود و غیر ایشان اعلی الله لهم المقام نقل کرده اند از شیخ فاضل و عامل کامل فضل بن محیی و او نیز نقل کرده از عالم فاضل و فقیه کامل علی بن فاضل مازندرانی اعلی الله درجاتهما که گفت من چند سال در دمشق بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد الرحیم حنفی و در نزد او علم اصول و عربی میخواندم و علم قرائت را در نزد شیخ علی مغربی اند مالکی میخواندم و او در درس گفتن معاند نمیکرد و تعصب مذهب نمیکشید از نیکی ذاتی که داشت و هر وقت که ذکر شیعه جاری میشد میگفت که علماء امامیه چنین گفته اند بخلاف سایر درس گوینده ها که وقت ذکر شیعه میگفتند علمای رافضیه چنین گفته اند و من میجویم تعصب نکردن شیخ اندلسی اگر تردد بنزد غیر

و واقع کردم و مدتی در نزد او درس خواندم پس اتفاق افتاد که شیخ مذکور از شام
 عازم مصر شد و از کثرت محبتی که بمن داشت مرا با خود برد تا آنکه بمصر رسیدیم با
 جمعی از تلامذۀ او که همراه او بودند و وارد شهر قاهره شد و نه ماه در آنجا درس گفت
 و ما با او بودیم در حسن حال تا گاه قافله از اندلس وارد شد و با همراهی از ایشان نامه
 از والد شیخ ما به او رسید و پدرش نوشته بود که او مریض است بموضع شدیدی و از خود دارد
 که فرزند خود را ببیند و چون آن نامه بشیخ رسید از آن بلیه گریست و عازم سفر جزیره
 اندلس گردید پس نا جمعی از شاگردان او با او روانه شدیم و چون با اول قریه آن جزیره
 رسیدیم تب شدیدی عارض من شد و مانع من گردید از حرکت و چون شیخ احوال را
 بد من مشاهده نمود بحال من رفت کرد و گریست و گفت بر من گران است مفارقت تو
 پس خطیب آن قریه ده درهم داد و با او آمد نمود که متوجه احوال من باشد و اگر خداوند
 مرا از آن مرض خلاصت داد ما و ملحق شوم و چنین نامی عهد کرد و خود روانه اندلس
 شد و از آنجا تا بلد اوز راه ساحل دریای پنج روز راه بود و من تاسه روز بدان قریه
 بیمار بودم و از شدت تب قدرت بر حرکت نداشتم پس در آخر روز سیم تب من قطع
 شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچه همان قریه میکشتم تا گاه قافله را دیدم که از
 بعضی کوههای کار دریا به غریب آمدند و بشم و روشن و سایر چیزها با خود آوردند
 پس دیدم که کس میگوید که اینها از زمین بر بر از نزدیکی جزیره رافضه آمدند و
 چون این را شنیدم شوق رافضیان مرا باعث شد که بسوی ایشان بروم پس بمن
 گفتند از اینجا تا بآن قریه بیست و پنج روز است و از اینجا تا دروزاب و ابادانه ثلاث
 و بعد از آن دیگر قریه ها یکدیگر متصل است پس از مردی از ایشان الاعی به دردم
 گرامی کردم از برای قطع آن مسافت خبر معهوده و چون بقریه های معهوده رسیدم پیاده
 میرفتم از قریه بقریه دیگر با اختیار خود تا آنکه با اول آن اماکن رسیدم بمن گفتند که
 اینجا تا جزیره رافضیان سه روز راه است پس مکث نکردم و رفتم تا بآن جزیره رسیدم
 که دیدم شهر بیت که در چهار جانب آن دیوار است و برجهای محکم دارد و در کنار
 دریا است پس از در بزرگ آن که آن را دروازه بربر میگویند داخل شدم و در کوچه
 آن مرور میکردم و از مسجد آن شهر سوال کردم و مرآتشان دادند و داخل مسجد شد
 و آن مسجد بزرگی بود در جانب غربی آن بلد بود پس در یک جانب مسجد نشستم تا آنکه
 قدر استراحت کنم تا گاه دیدم که مؤذن اذان ظهر میگوید پس بصدای بلند
 حق حلی خیر العمل را گفت و چون از آن فارغ شد دعای تعجیل فرج از برای حضرت
 صاحب الزمان کرد و مرا گریه گرفت پس مردم فوج فوج داخل شدند و بسوی چشمه ای

که دوزیر دوخت جانب شرقی مسجد بود میرفتند و وضو میساختند و من بایشان نگاه
میکردم و شاد میشدم بسبب آنکه میدیدم وضو را بخوشی میساختند و چون از
وضو فارغ شدند مرد خوش روی که صاحب سکنه و وقار بود پیش رفت و داخل
محراب شد و اقامه نماز گفت و مردم در عقب او باستقامت صف بستند و او پیش نماز
ایشان کرد و نماز کا علی بارکان نقل شد از ائمه بروجه نیکو بعل آوردند از فریضه و اقله
و تعقیب و تسبیح و من از شدت مشقت سفر نتوانستم که نماز ظهر را بایشان بجای آوردم
و چون از نماز فارغ شدند مرا دیدند که نماز نکردم با جماعت ایشان این را بر من افراز
کردند و همه ایشان متوجه من شدند و از حال من سؤال کردند که از اهل کجاست و چه
مذهب داری و من احوال خود را بایشان خبر دادم و گفتم که از اهل عراقم و مذهب من
آنست که من مسلمانم و میگویم اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله فرستاده او را با هدایت و دین حق تا آنکه ظاهر کند او را
بر تمام اذیان و هر چند بیکه مکروه دارد این را کفار و مشرکین پس ایشان بمن گفتند که
که این دو شهادت بنویسند و نداده اند مگر نگاه داشتن عین تو چنانکه شهادت دیگر را
نمیگویند تا آنکه داخل بهشت شوی بیهساب گفتم کدام است این شهادت دیگر را بفرمایند
کنید خدا شما را رحمت کند پیش نماز ایشان گفت شهادت دیگر آنست که گواهی دهی
که حضرت امیر المؤمنین پادشاه متقیان و پیشوای امت و پای سفیدان علی بن
ابیطالب با یارده فرزند خود امام و او با فرزندان خودش اوصیای رسول خدا صلی
الله علیه و آله و خلفای اویند بعد از او بدون فاصله که خداوند طاعت ایشان را
بر بندگان خود واجب کرده است و ایشان را صاحبان امر دینی قرار داده است و
جتهای خود گردانیده است بر خلق دوزمین خود و امامان از برای افریده های
خود کرده که صادق امین محمد رسول رب العالمین علیه السلام خبر داده است خاتم
بامامت ایشان از جانب خداوند و در شب معراج ندای حق تعالی را مشافهت شنید
است که تصریح بامامت ایشان فرموده است و در شبی که او را از میانهای هفت گانه
بالا برده است و بر تپه قاف قوسین اواده رسانیده است و هر یک از امامان تا
بعد از دیگری در آنجا نام برده است صلوات و سلام خداوند بر همه ایشان باد و چون
این کلام را او ایشان شنیدم حمد خداوند را بجای آوردم و شادی بسیار برای من
حاصل شد و از شادی مشقت سفر از من زایل گردید و من بایشان خبر دادم که
من در مذهب ایشانم پس از روی مهربانی متوجه من گردیدند و در جانب مسجد
من جای تعیین نمودند و پیوسته متوجه احوال من بودند و در آن وقت احترام

میگویند تا مادامیکه نزد ایشان بودم و پیشتر از ایشان شب و روز از من مقارقت
 نمیکرد پس من کیفیت معاش اهل آن بلد را از ایشان سؤال کردم و پرسیدم که روزی
 ایشان از کجا میآید زیرا که من در غایت از برای ایشان ندیده بودم و گفتم روزی اهل
 این بلد از جانب جزیره حضرا و بحر ابیض که از جزیره فدای اولاد حضرت صاحب الزمان
 است میآید گفتم در چند مدت میآید گفت در هر سال دو مرتبه و یک مرتبه امسال
 آمد مرتبه دیگرش باقی است گفتم چه قدر باقی است تا وقت آمدن ایشان گفت چهار
 ماه و من بسبب طول آن مدت محزون شدم و بجهل روز نزد ایشان ماندم و شب
 روز خداوند را میخواندم که ایشان را زود برساند تا آنکه در نزد ایشان منزلت مخیر
 بودم پس در روز چهارم سینه من تنگ شد و ببعثت کار دریا بیرون رفتم و بسبب مغرب
 که گشتند از ایشان کشتی میآید نظر میکردم پس از دور شبی دیدم که حرکت میکرد و
 از بزرگ اهل بلد سؤال کردم که آیا درین دریا مرغ سفید است گفتند نه آیا چیزی
 دیدی گفتم بر سر ایشان شاد شدند و گفتند که این کشتیها از بلاد فرزند امام است
 که در هر سال میآید پس بعد از آنکه زمان کشتیها آمدند و بگفتند ایشان این وقت
 آمدن ایشان نبود پس کشتی بزرگ ایشان بیشتر آمد و آن کشتیهای دیگر نیز آمدند و
 همه آنها هفت کشتی بودند پس از کشتی مرید معتدل الشانه خوش روی نیکو هینقی
 بیرون آمد و داخل مسجد شد و منوی کاملی که از اهل بیت رسیده ساخت و نماز
 ظهر و عصر را بجا آورد و چون فارغ شد از نمازش بنوی من التماس کرد و مرا سلام
 کرد و من جواب سلام او را گفتم پس بمن گفت که اسم توحیث و گمان میکنم که اسم
 تو علی است گفتم بلی پس بمن بنوی سخن میگفت که گویا مرا میشناسد و گفت اسم
 پدر توحیث گویا فاضل باشد گفتم بلی و من شک نداشتم که او از شام تا عصر
 رفیق ما بود گفتم ای شیخ چه میدانی اسم مرا و اسم پدر مرا آیا با ما بودی از وقتی که
 از شام بمصر میرفتیم گفت نه گفتم از مصر نماند پس با ما رفیق بودی گفت نه سخن
 مولای ما حضرت صاحب الزمان با تو نبودم گفتم از کجا دانستی اسم مرا و اسم پدر
 مرا گفت بدانکه در شهر صاحب الامر را خبر دادند بصفی و اسم نور اصل و هیئت
 تو و اسم پدر تو و من رفیق توام و ما مودم که تو را با خود بمجزیره حضرا ببرم پس من از
 این سخن او شاد گردیدم که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت او چنین
 بود که هر وقت میآمد در نزد ایشان زیاده از سه روز نمیماند و درین مرتبه یک
 هفته در میان ایشان مکث کرد و آن اجناسی که آورده بود تعویل ایشان داد و خطوط
 از آنها گرفت چنانکه حادث او بود نگاه عازم سفر گردید و مرا با خود برداشت و تا

شانزده روز بدریا سیر نمودیم و در روز شانزدهم دیدیم که آب دریا سفید است و
 بسیار بزرگ آب نظر میکردم و شیخ محمد صاحب کشتی بمن گفت که می بینم بر این آب
 بسیار نظر میکنی گفتیم بجهت آن نظر میکنم که این آب بزرگ آب دریاست گفت
 اینست بحر ابيض یعنی دریای سفید و در اینجا است جزیره حضرت و این آب اطراف
 این جزیره را مانند دیوار قلعه احاطه کرده است از هر جانب آن و بحکم خداوند
 کشتی دشمنان دین چون وارد باین آب شود غرق گردد و هر چندیکه آنها بودند
 استحکام نداشتند و این بزرگ مولی و امام ما حضرت صاحب الامر الزمان است
 پس من از آن آب اشامیدم و آن را مانند آب فرات یافتیم پس از آن آب سفید
 گذشتیم و بجزیره حضرت رسیدیم که خداوند همیشه آن را آبادان دارد با اهلش
 پس از کشتی بزرگ بیرون آمدیم و داخل جزیره شدیم و در آن جزیره قلعه و دیوار
 و برجهای بزرگ دیدیم که در کنار آن دریا بود و نهادهای بسیار و درختان
 بیشمار و بدان بود و بر انواع قوا که در آنجا و میوه ها مشتمل بود و در آن بازارها
 و حمامهای متعدده بود و اهل آن در نیکوترین زیوی و بهای بودند پس دل من از
 شادی پرواز میکرد پس شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا
 را بمسجد برد که مسجد جامع بزرگ بود و در آن مسجد جماعت بسیار دیدیم و در وسط ایوان
 شخصی را دیدیم که نشسته بود با دقاریکه و صف نتوانم نمود و مردم او را سید شمس
 الدین عمده عالم میگفتند و قرآن و فقه و اقسام علوم عربیه و اصول دین را نزد او یاد
 میکردند و شروع دین و احکام را و از جانب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
 مسئله مسئله و قضیه قضیه و حکم حکم با ایشان خبر میداد و چون من بمحض و اورا دیدم
 برای من جای داد در حواله خودش و از احوال من سوال فرمود و گذارش را و از من
 پرسید و بمن فهمانید که همه احوال مرا با و خبر دادند و اینکه شیخ محمد رفیق من که مرا
 آورده است با مر شمس الدین عالم بود خداوند عمر او را طولانی گرداند پس در یکی از آن
 مسجد جامع برای من مقرب نمود و فرمود این جای نشستن هر وقت که راحت و خلوت
 خواسته باشی پس من برخاستم و بآن موضع رفتم و تا عصر در آنجا راحت شدم و
 آن کسیکه موکل خدمت من بود بسو من آمد و گفت از جای خود حرکت مکن تا
 آنکه سید و اصحاب او نزد تو آیند برای آنکه با تو شام خورند گفتم بلی پس اندک زمانی
 گذشت که سید بزرگوار سلمه الله با اصحابش آمدند و نشستند و سفره و زادگاه
 کردند و چون از خوردن فارغ شدیم با اصحاب سید بمسجد رفتم برای نماز مغرب و
 عشاء و چون از هر دو نماز فارغ شدیم سید بزرگوار بمنزل خود آمد و من بجای خود

برگشتم و تا هجده روز در آنجا ماندم پس در اول جمعه که با او نماز کردم دیدم که سید
 دو رکعت نماز جمعه را به نیت وجوب کرد و چون از نماز فارغ شد گفتم ای سید من
 دیدم که نماز جمعه را دو رکعت کردی بنیت وجوب فرمود بلی برای آنکه شرطهای آن
 همه موجود است پس با خود گفته شاید امام علیه السلام حاضر باشد پس در وقت دیگر
 در خلوت از او سؤال کردم که آیا امام حاضر بود فرمود که نه و لکن من زائب خاص آن
 حضرت و با مرا حضرت کردم گفتم ای سید من آیا امام علیه السلام را دیدی فرمود نه
 و لکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امام را میشنید و شخص را نمیدید و جد من سخن
 امام را می شنید و شخص را میدید عرض کردم که ای سید من بچه سبب بعضی می بینند
 و بعضی نمی بینند فرمود که ای برادر خداوند فضل خود را به هر که از بندگان خود که میخواهد
 میدهد و این از حکمتهای بالغه و عظمتهای قاهره خداوند است تا آنکه خداوند جمیع
 از خلق خود را برگزید است و ایشان را بقبول و رسالت و وصایت برگزید است
 و ایشان را برای مردم علامتها قرار داده و حجتها از برای خلق خود گزیند است و ایشان را
 وسیله قرار داده است بین ایشان و بین خودش تا آنکه حجة تمام شود و هر که هلاک
 کرد باینکه و دلیل هلاک گردد و هر که زنده گردد و هدایت یابد بدلیل و پینه زند
 گردد و زمین را از حجة خالی نمیکردند از برای اینی که به بندگان خود دارد و ناچار است
 از برای هر حجة از سفیر و واسطه که از جانب او مخلق رساند پس سید بزرگوار سلمه
 الله دست مرا گرفت و بخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شد چون نظر کردم
 نهرفهای جاری و بنایین کثیره دیدم که مشتمل بود با انواع فواکه و میوههای نیکو و
 شیرین از انگور و انار و امرود و غیر اینها که در عراق عجم و عرب و شامات بآن خود میوه
 ندیده بودم پس در بین آنکه سیر میکردیم از باغی سیاهی دیگر ناگاه مرد خوش روئی که در
 برد سفید از چشم در برداشت بمانمود نمود و چون نزدیک سید رسید و نماز سلام کرد و بر
 کشت و مرا از فیث او خوش آمد و بستد سلمه الله گفته که این مرد کیست فرمود این کوه پلند
 می بینی گفتم بلی فرمود در بالای آن بانی کوه است و چنان در آنجا از پر درخت جار
 میشود و از برای آن درخت شاخهای بسیار است و در پیش آن درخت قبه ایست که
 با حرم بنا کرده اند و این مرد باریق دیگر خادم آن قبه اند و من در هر باعد از روز جمعه
 بآن مکان میروم و در آنجا امام علیه السلام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز میکنم و
 ورقه در آنجا میسایم که در آن نوشته است انعم الله علیک و انعم الله علیک و انعم الله علیک
 پس هر چه در آن ورقه است بآن عمل میکنم از جمعه تا جمعه دیگر و سزاوار است از برای تو
 که بآن مکان بروی و حضرت صاحب الامر را زیارت کنی پس من بآن مکان رفتم و آن قبه را

آن خود دیدم که وصف کرده بود و در خادم را داد و آنجا دیدم و آنکه مرادید بود با سید
 بزرگوار تکریم نمود و آن دیگری بمن اعتنا نکرد و آن رفیق او گفت که من این را با سید
 شمس الدین عالم دیدم پس او نیز بمن التفات کرد و هر دو ایشان با من سخن گفتند و از
 برای من نان و انگور آوردند و اذان ندا خوردم و از آب چشمه اشامیدم و وضو ساختم
 و دو رکعت نماز بجا آوردم و از آن دو خادم سوال کردم که شما حضرت صاحب الامر را
 دیده اید گفتند دیدن آنحضرت ممکن نیست و ما اذن نداریم که خبر دهیم با حدیث
 پس از ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند و ایشان از برای من دعا کردند و از
 نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم و بعد از خانه سید شمس الدین
 عالم رفتم بمن گفتند که سید بجای شیخ محمد رفته است که تو با او آمدی در کشتی پس من
 نزد شیخ محمد رفتم و در رفتن خود را بآن کوه و التفات نکردن یکی از خادمان را و سایر
 گذشته ها را برای و نقل کردم و او گفت عدم التفات آن خادم ترا برای آن بود که از
 برای حدیث غیر از سید شمس الدین و امثال او رخصت نیست که بآن کوه بالا رود
 پس من احوال شمس الدین سلمه الله را از او پرسیدم او گفت که سید از فرزندان
 فرزند امام علیه السلام است و میان سید و حضرت صاحب الامر بیچ پادشاهی
 است و آن بزرگوار نائب خاص آنحضرت است باینکه که از آنحضرت رسید است باین
 پس من از سید بزرگوار اذن گرفتم که بعضی از مسائل را که محتاجم بآن از و فراگیرم و
 قرآن مجید را نزد او بخوانم و بعضی از علوم مشکله دینی را و غیر آن را از او بشنوم و
 هرگاه قرآن را چار است ازین اول ابتدا بخواندن قرآن عظیم نما و چون میخواندم و به
 مواضع مختلفه آن میرسیدم میگفتم که حمزه درین جا چنان گفته و کسائی چنین
 خوانده است و عاصم باین نحو قائل شد و ابو عمر چنین گفته است سید سلمه الله
 فرمود که ما اینها را نمی شناسیم بدو رسید که قرآن بر هفت حرف نازل شده است پیش از
 هجرت از مکه تا مدینه و بعد از آن چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حجه الوداع را
 بجا آورد جبرائیل نازل شد و گفت یا محمد قرآن بخوان بر من تا آنکه بتو بشناسم اول
 سوره فاطر را خوانند و ایشان نزول آنها را پس حاضر شد نزد آنحضرت حضرت امیر
 المؤمنین و فرزندان او حسن و حسین و آق بن کعب و عبد الله بن مسعود و حذیفه
 بن الیمان و جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت دیگر از
 صحابه پس حضرت رسالت قرآن را از اول تا آخر خواند و در هر جای که اختلاف بود
 به نیل برای آنحضرت بیان میکرد و حضرت امیر المؤمنین آنها را در پوستین میبوش
 پس جمیع قرآن بقرائت امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین رسید و گفتن می رسید

این می بینم چه آیات، ایامی دیگر و بیرون سابق آن و با حق آن ندارد و فهم من از آن
 قاصرات فرمود بی چنین است امر که میگویند و باعث این امر است که چون سید بشر محمد
 صلی الله علیه و آله از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود کردند آنها آنچه را که کردند و حضرت
 امیر المؤمنین قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و بسوی ایشان آوردند مسجد و
 بایشان فرمود که اینست کتاب خداوند که حضرت رسول خدا امر کرده بود مرا که آن را
 بر شما نشان بدهم و حجت را بر شما تمام کنم که در روز قیامت در وقتیکه من و شما را
 بر خداوند عرض کند بر شما عذری نباشد پس فرعون و عمرو بن امیة گفتند که ما
 محتاج بقرآن تو نیستیم امیر المؤمنین با و فرمود بتحقیق که حبیب من حضرت رسول مرا
 باین سخن تو خبر داده است که تو خواهی چنین گفت و من خواستم حجت را بر شما تمام کنم
 پس امیر المؤمنین با آن قرآن بسوی منزل خود بازگشت و میگفت خداوند که خدا بی
 غیر تو نیست و تو خداوندی که شریک از برای تو نیست و رد کنند نیت از آنچه
 در سابق علم تو بوده و مانعی از برای حکمت تو نیست و تو شاهد من باشی بر ایشان
 در روزیکه عرض کرده میثوم بتو پس ابو بکر در میان مردم ندانید که هر که در نزد
 او آیه از قرآن یا سوره باشد باید آن را نزد ما آورد پس ابو عبیده بن الجراح و
 عثمان و سعد بن ابی وقاص و معویه و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبد الله و ابو
 سعید خدری و حنظل بن ثابت و جماعت مسلمانان نزد او آمدند و این قرآن را
 جمع کردند و آنچه از اعمال شنیعه که بعد از حضرت رسول از ایشان صادر شد و آن
 اعمال قبیح در قرآن بود آنها را انداختند و از قرآن بیرون کردند و ازین جهت این
 آیات با هم مربوط نیستند و قرآن که حضرت امیر المؤمنین جمع کرد بخط خود محفوظ
 است در نزد حضرت صاحب الامر و در آن قرآن هر چیزی هست حق ارشادش
 که در بدن کنند و اما این قرآن پس شک نیست که این کلام خداوند است و چنین بماند
 رسید است از حضرت صاحب الامر و من از سید شمس الدین سلمه الله مسائل
 بسیار فرآگرفتم که آنها از یاد از خود مسئله است و من آنها را در مجلدی جمع کردم و
 آن را خواند شمسیه نامیدم و در آنجا نمیکشیدم بر آن مگر مؤمنان خالص و زود
 است که آن را ببینند پس در روز جمعه روزی که جمعه وسط ماه بود است از نماز
 شام و سید سلمه الله در مجلس نشست که از برای مؤمنان افاد و موعظه کند
 ما را و خوشای غلیظی از خارج مسجد بگوئیم رسید و از سید بزرگوار از آن سوال
 کرد که فرمود اینها میرن و بزرگان لشکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار
 میشوند و چند روزی که بیرون روم و باینان نظر کنند و مرا اند

داد و بیرون آمد و با ایشان فطر کردم دیدم که ایشان جماعت بسیارند و همه ایشان
 تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا میکنند از برای حضرت قائم با مرخصی وند
 و نصیحت کنند از برای خداوند یعنی حضرت محمد بن الحسن علیه السلام صاحب زمان
 علیه السلام پس بمسجد برگشتم بنزد سید بزرگوار و بمن فرمود دیدی عکرو لشکرا
 گفتم بلی فرمود ایا شمردی ایشان را گفتم نه فرمود که عدد ایشان سیصد تا صوات
 و سیزده تا صرد بیکریا است و خداوند تعالی فرماید فرج از برای ولی خود بمشیت
 خود بدرستیکه او جواد کریم است گفتم ای سید من کی فرج خواهد شد فرمود ای برادر
 علم این نزد خداست و این متعلق بمشیت خداست و از برای این آیات و علامات
 چند است که دلائل بر ظهور آنحضرت میکند از جمله آنها سخن گفتن ذوالفقار است
 که از غلاف بیرون آید و سخن گوید بزبان عربی ظاهر و گوید بر خیزای ولی خدا باسم خدا
 و بکش با من دشمنان خدا را و دیگر از علامات سه سال است که همه خلق آن را خواهند
 شنید ندای اول آنست که گوید **أَزِفَتِ الْأَزِفَةُ** ای گروه مؤمنان و ندای دوم
أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و علامت سیم آنست که
 بدنه در پیش چشمه و قرص آفتاب ظاهر می شود و میگوید که خدا حضرت صاحب الامر
 محمد بن الحسن مهدی را فرستاده است و او است مهدی پس سخن او را بشنوید و امر او را
 اطاعت کند گفتم ای سید من منافع و اسادهای ما از حضرت صاحب الامر روایت
 کردند که آنحضرت فرمود که هر که در خبیث کاری بگوید که من آنحضرت را دیدم یا شنیدم
 که دروغ گفته است پس با وجود این چگونه در میان شما کید است که میگوید که من آن
 حضرت را دیدم گفتار است میگوید آنحضرت این سخن را فرمود در آن زمان بسبب
 بسیار دشمنان از اهل بیت و خویشان خود و غیر ایشان از فرعون زمان از خلفای
 بنی عباس حتی آنکه شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال
 او و اکنون زمان طغیان کرده است و دشمنان از او مایوس شدند و بلاد ما از
 آن ظالمان و ظلم ایشان دور است و یوکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بمایوسند
 از فرمایش شمس الدین معلوم شد که بعضی از اهل آن ولایت در غیبت کبری آنحضرت
 گاهی می بینند گفتم ای سید من علمای شیعه حدیثی را از امام علیه السلام روایت
 کرده اند که آنحضرت خمس را بر شیعیان خود مباح فرموده است و شما درین باب روایتی
 از آنحضرت ذکر کرده اید فرمود که بلی آنحضرت رخصت داده است و خمس را مباح کرده
 است از برای شیعیان خود که از فرزندان علی علیه السلام باشند و فرموده که برایشان
 حلال است عرض کردم که ایا شیعیان از آن کین و غلام بخزند از سبب آنکه آنست از سببی

و معنی غیر عامه زیرا که آنحضرت فرموده که بایشان معامله کنید با پیغمبری که ایشان
 معامله میکنند با شما و این دو مسئله یعنی حلال بودن تمام خمس و سهم سادات
 و مال امام علیه السلام بر سید که شیعه باشد و از فرزندان علی علیه السلام شود و
 بودن خرید غلام و کثیر از آن غنیمت که از شماست بخرد که خمس نمیدهند و اعتقاد بدانند
 پس این دو مسئله نیاید بر آن بود مسئله است پس سید بزرگوار فرمود که حضرت قائم از
 مکه بیرون میآید در فابین رکن و مقام در سال طاق و باید مؤمنان منتظر او باشند
 عرض کردم که ای سید من دوست دارم که جوار شما باشم تا آنکه خداوند آنحضرت را
 از روی مدد بظاهر شدن فرمودای برادر حضرت قائم قبل از این بمن فرموده که تمام گویانم
 بسوی وطن تو و ممکن نیست از برای من و تو مخالفت آنحضرت و بد رستیکه تو صاحب
 عیاله و مدت زیاد است که از ایشان غایبی و جایز نیست از برای تو زیاده از این از
 ایشان دوری کنی پس من از این وقتاً ترک دیدم و گریه کردم و گفتم ای مولای من آیا
 جایز است که در امر من رجوع با آنحضرت نمائے و التماس کنی شاید که مرا رخصت نمایند
 دهد فرمود که مراجعه در امر تو جایز نیست گفتم مرا اذن بدهی آنچه را که دیدم حکایت
 کنم فرمود بلی و بآنکه نیست که از برای مؤمنان حکایت کنی تا آنکه خاطر جمع گردد قلبها
 ایشان مکرر فلان و فلان امر تعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم گفتم ای سید من
 آیا ممکن میشود نظر کردن بسوی جمال و بهای آنحضرت درین زمان فرمود بدان
 ای برادر که هر مؤمنی خاص را ممکن است که امام علیه السلام را ببیند و شناسد
 گفتم ای سید من من از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنحضرت را ندیدم فرمود
 که تو دیدی آنحضرت را در مرتبه یکمرتبه و قتیکه بنامه میرفتی و آن اول مرتبه رفتن
 تو بود بنامه و در فغان تو قبل از تو رفته بودند و تو در عقب ماندی بودی پس بنظر
 رسید که اب در آن نبود و در آن وقت سوار روی دیدی بر اسب شهباء سوار بود و در
 او نیزه بلندی بود که سر آن آهن و مشقی بود و چون او را دیدی ترسیدی از برای رفتن
 خود و چون نزدیک تو رسید فرمود که مرس و برو که در فغان تو منتظر تواند در دیدن
 پس مرا بخاطر آمد آنچه که بوده است گفتم ای سید من چنین بود که در مورد مرتبه
 دیگر وقتی بود که از شام بیرون آمده بودی و بسوی مصر میرفتی باشی اندلسی خود
 و از قنله باز ماندی و در آن وقت بسیار ترسیدی پس بسواره بر خودی که بر اسب
 بود که پیشانی و دست و پای آن اسب سفید بود و در دست آن سوار نیزه بود و بتو
 فرمود که برو و مرس و برو بسوی قریه که بجانب راست تو است و امشب نزد ایشان
 بخواب و ایشان را از آمدن خود مطلع بکن و از ایشان تقیّه مکن که ایشان با هم قرار

چند که در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلصند و دوست دوستان علی بن ابیطالب و
 ائمه معصومین علیهم السلام از ذریه اویند ای پسر فاضل ای چنین بود گفتم که بلی من بنزد
 اهل آن قریه رفتم و شب نزد ایشان خوابیدم و مرا غرث نمودند و از مذهب ایشان سؤال
 کردم بدون تقیه گفتند که ما بر مذهب امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین علی بن
 ابی طالب و ائمه طاهرين علیهم السلام از ذریه اوینم بایشان گفتم که شما از کجا این مذهب را
 قائل شده اید و کی بشمار رسانده است گفتند ابوذر غفاری رضی الله عنه در وقتی که
 عثمان او را از مدینه بیرون کرده بود و بشام فرستاده بود و صوبه او را بر زمین ما فرستاده
 بود پس این برکت از او بماند و چون صبح شد خواستم که بقافله رفقای خود ملحق گردم
 و با نفر همراه من کردند و مرا بقافله رسانیدند بعد از آنکه مذهب خود را بایشان خبر دادم
 پس گفتم ای سید من آیا انحضرت حج میکند در هر مدتی بعد از مدتی فرمود ای پسر
 فاضل تمام دنیا از برای مؤمن یک قدم است پس چگونه خواهد بود از برای کسی که دنیا
 بپا نمی شود مگر بر یکت وجود او و وجود پدران او بلی حج میکند در هر سال و زیارت میکند
 پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس و بزمین ما بر میگردد پس سید شمس
 الدین مرا شریعت نمود که زود برگردم بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامه نکنم و بمن فرمود
 که بردارم ایشان این کلمات نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی
 ولی الله و بن الحسن قائم یا مر الله و سید پنج درهم از آن دراهم بمن عطا فرمود
 و از برای برکت آنها در نگاه داشتم پس سید بزرگوار مرا بان کشتیهای که آمده بودم بر
 گردانید تا آنکه رسیدم بآن بلاد از بری که اول مرتبه با آنجا داخل شد بودم و سید بزرگوار
 بمن گندم و جو داده بود و من آنجا در آن بلاد بصل و پهل شنبه فروختم و متوجه طرابلس
 که یکی از شهرهای مغرب بود گریدم و از راه اندلس رفتم با مثال امر سیدی بزرگوار و از آنجا
 با صاحب سفر بجمکه رفتم و حج کردم و بعراق برگشتم و میخواهم که در مدت عمر خود در
 آنجا بمانم تا آنکه مراد درسد و من ندانم که در آنجا احدی از علما امامیه را نام برند
 مگر پنج نفر که ایشان سید مرتضی موسوی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و
 صدوق ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل علی بنی عقیق صاحب الشرایع علیهم
 السلام و از آن وقت که در آن بقعه مقام بودم تا این وقت که در حله از برای شما
 نقل میکنم مدت هشت سال و نیم شد و چون شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت شنیدم
 که چند وقتی در مسجد سوله اقامه نمود بسبب وعده که با او شده بود و مولد و مولد
 علی بن فاضل در اقلیم ما زندان از بلد بود که آن را ابریم میگویند والله الهادی
 مؤمن میگوید اعتبار این قضیه یقینی است و سند و اعتبار این را در کتاب من لایق

بتفصیل بیان کرده و نظیر این حکایت قصه معروفه مشهوره است که از اجماعی از علماء
 اعلام نیز ذکر کرده اند مثل سید بن طاووس در رجال الاشیوخ و شیخ زین الدین ^{علیه}
 بن یونس عاملی در صراط المستقیم و بطریق اختصار و مثل سید جلیل ^{علیه}
 محمد در کتاب السلطان المفتح عن اهل الايمان و محقق مدقق اردبیلی در حدیقه
 الشیعه و سید محقق محدث ما هر نعمت الله جزایری در انوار از کتاب فاضل ملتقى
 برضا علی بن فتح کاشانی و جناب محدث مدقق نوری در مجمع الثاقب مثل مقدس ^{علیه}
 از کتاب اربعین که تالیف یکی از اکابر مجتهدین و اعظم مصنفین است و غیر ایشان ^{علیه}
 الله مقامهم و غیر آنها جمیع از ایشان از کتاب تغازی عالم زاهد محمد بن علی بن ^{علیه}
 الحسینی و جمعی دیگر از محل دیگر جمیع ایشان روایت کرده اند بسند خودشان از عالم
 فاضل اجل کمال الدین احمد بن محمد بن محی الدیناری ^{علیه} الله مقامه که گفت بودیم
 نزد وزیر عون الدین بن محی بن هبیره در ماه رمضان در سال پانصد و چهل و سه از
 هجرت و ما بر سر خوانه بودیم و در نزد او جماعتی بودند و بعد از افطار اگر حضار در
 طلبیدند و مراجعت کردند و جمعی از مخصوصان با ما و در آن مجلس توقف کردند
 و در آن شب در پهلوی وزیر مردی غریز نشسته بود که او را منی شناختم وزیر بسیار
 تعظیم و تکریم او میشد و صحبت او را غنیمت دانسته و گوش بکلام او میداد و بعد از
 زمانه جمعی از خواص نیز برخاستند که بمنازل خود بروند از مهمای وزیر خبر دادند که
 بآران شدت میبارد و راه عبور برای مردم بسته شد پس وزیر از رفتن ایشان
 مانع شد و از هر طرف سخن گفتند تا آنکه رشته کلام مذهب و ادیان رسید پس
 وزیر در مذمت مذهب شیعه مبالغه کرد و اهل ان را بقتل و اندک نسبت داد
 و گفت الحمد لله اقل قلیل و خوار و ذلیل اند پس در این اثنا آن شخصی که وزیر با او در
 مقام توقیر و احترام بود گفت خدا ترا سلامت کند اگر رخصت میدادی در خصوص
 شیعه حکایتی کنم و آنچه میبینم خود مشاهده نموده ام بعرض آن رسانم و اگر صلاح ندان
 ساکت شوم و وزیر زمانه متفکر گشته در آنچه او را اذن داد و او خواست که اول اظهار
 کند که کثرت و زیادتی دلیل حق بودن دین ستیان نمیشود و قلت و اندکی دلیل
 بطلان دین شیعیان نمیکرد پس گفت بشو و نمای من در شهر ناهیه شده که شهر
 است در نهایت بزرگی و هزار و دویست ضیاع را بپوشانده و حواله آن و عقل حیران
 است و کثرت مردم آن دهات و اطراف و عدد ایشان را بغیر از خداوند کسی نمیداند
 و تمام آن جمع کثیر نصرا نیند و علاوه در اطراف بلاد ناهیه جزیره ها بسیار بزرگ
 واقع است و همه مردم آنها نصاری و در صحراها و بیابانهای آن جزیره ها که منتهی

بنوبه و حبشه خلافت بسیار ساختند و همه نصرا نه و از مذهب اسلام غارتی و همچنین
ساکنان حبشه و نوبه و بربر از حد متجاوزند همه نصرانیند و اهل اسلام در حبش ایشان
چون اهل بهشت نسبت بدو زیان است و بعد از این کلام اراده نمود که بروند
ظاهر سازد که اگر کثرت دلیل حقانیت مذهب است شیعیان زیاده از همه فرقه ها
و اهل ان مذهب از اهل مذهبها بیشتر است پس گفت که قبل از بیست و یک
سال باید رم بفرم تجارت از شهر با هبه سفر کردیم و بیست طمع سفر پر خطر و یار
اختیار نمودیم تا آنکه قضا و قدر کشتی ما را کشید بجزیره ها که بسیار پر اسرار و فواید
و در اینجا شهرهای بزرگ و بازارهای زیاد دیدیم و بسیار تعجب کردیم و از صاحب
نامهای آن جزیره ها را پرسیدیم گفت من مثل شما اینها را ندیدم و هرگز با این جزیره ها
نیا ملا ام و این فواید را ندیدم چون نزدیک شهر اول رسیدیم از کشتی بیرون آمدیم
در آن شهر را دیدیم شهر بزرگ و در غایت تراست و آب و هوا به در کمال لطافت و
مردی در نهایت پاکیزه که لطافت شهر در جهان هیچکس ندیده چنان
منزل دلفروز و چنان اقرا عرصه خوش جهان افروز ساخت فرخش جهان را
و چون از ایشان پرسیدیم شهر و اهل آن را پرسیدیم گفتند این شهر را مبارکه میگویند و حاکم
ان ظاهر است و از تحت سلطنت او پرسیدیم گفتند در شهر است که آن را ظاهر
میگویند و از اینجا تا باغها ده روز راه است از دریا و بیست و پنج روز راه است از دریا
گفتم حال و گماشتگان پادشاه کجایند که احوال ما را دیده و عشر و خراج آنها را بگیرند
تا آنکه شروع در معامله کنیم گفتند حاکم این شهر را ملازم و اعوانی نیست و مقدر است
که قیام خراج خود را برداشته بخانه حاکم میرند و تسلیم و میکنند و ما را دلالت کردند
بمنزل او چون بخانه او رسیدیم مردی را دیدیم صاف ضمیر صاحب حشمت و صاحب تدبیر در
زنی حلیه و لباس تقیاء جامه از بزم پوشید و بخانه در دریا انداخته و در پیش
خود نهاده و قلی بدست گرفته و کتافه کشاده کتابت میکند و ما از آن وضع تعجب کردیم
و سلام کردیم بر او جواب داد و مرحبا گفت و ما را اکرام نمود و پرسید که از کجا آمدید
صورت حال خود مان را گفتم فرمود که من شما بترف اسلام مشرف شداید و توفیق
تصدیق دین محمدی را یافته اید گفتم بعضی از رفقا بر دین موسی و بعضی در دین
عیسی است و بر احکام اسلام انقیاد نکرده اند گفت اهل ذمه جزیه خودشان را تسلیم
نموده بروند و مسلمانان توقف کنند تا تحقیق مذهب ایشان کنیم و عقیده ایشان را
معلوم نمایم پس بدرم جزیه خود و مرا و سه نفر دیگر که نصرتی بودیم تسلیم نمود و
فرمود که نه نفر بودند نیز جزیه دادند بعد از آن بیست گفتند که ما را با ایشان

گفت که مذهب خود را بیان کنید و چون اظهار آن کردند و عقیده خود را باز نمودند نقد
معرفت ایشان بر محکم امتحان تمام عیار نیامد پس فرمود شما در زمرة اهل اسلام بوده و
در سلك خوارج بوده اید و هر که ایمان بر رسول مجتبی و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیا
تا حضرت صاحب الزمان مولای ما نیاورد در زمرة مسلمانان نیست و داخل خوارج
است و از مخالفین است و چون مسلمانان این سخن را شنیدند و از اموال خود خاطر جمع
نشدند غمگین گردیدند و سرخسب تفکر برده عظه در دریای اندوه و حیرت غوطه برد
شدند و زمانه در بیابان بیابان تأسف سرگشته گشتند عاقبت از والی مملکت استدنا
نمودند که حقیقت احوال ایشان را بحضور پادشاه نوشته انجاعت را بشهر زاهر فرستند
تا شاید که ایشان را در انجا فرج روی نماید سوال آنها را قبول فرمود و حکم کرد که بزاهر
روند و این آیه را تلاوت کرد *لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ* و چون ما اهل ذمه اهل اسلام
بران سوال دیدیم ایشان را در عین ملال گذاشتن و برگشتن را رواندیدیم پس بعد
صاحب کشتی خود طمانندیم و گفتیم که مدتی است رفیق انجاعتیم مروت نیست که ایشان
در عین مهلکه بگذاریم القاس اجازه کشتی نواز داریم که بجهت رعایت خاطر آن جماعت
بزاهر رویم و ایشان را امداد و اعانت کنیم صاحب کشتی قسم یاد کرد که دریای زاهر را
ندیده و هرگز بآن راه نرفته پس از او مایوس شدیم و از اهل آن شهر کشتی کرایه
نمودیم با اتفاق اهل اسلام متوجه زاهر گردیدیم و دروازه شبانه روز بدان دریا
سیر کردیم و چون صبح روز سیزدهم طلوع کرد ناخدا تکبیر گفت که شام محنت با انجام
رسید و صبح راحت روی نمود و علامات زاهر و منارها و دیوارهای آن پیدا شد
پس از روی سورد و بهجت بکمال سرعت روانه شدیم چاشنگاهای شهر رسیدیم
که هیچ دیده نظیر آن را ندیده و هیچ کوشی شبیه آن را نشنیده کلمه *اَدْخُلُوا فِي سَلَامٍ*
اُمِين درباره آن آیه و کرمه *جَنَّةٌ مَّا كُنْتُمْ لَهَا كُفْرًا لِّلْمَآوَاتِ وَالْأَرْضِ اَرْضَتُ*
اَنْ كُنَّ فِي سَبْعِ غَمَزْدَا و روح افزا و هوایش فرح بخش و دلکش آب لذیذش بخش
و صاف و حیات بخش چون آب زندگانی *فَرِدَ* چشم فلک ندید و نه گوش ملک
شنید زین خوبتر بلاد و پسندید تر مقر و آن شهر دلگشامش بود بر دریا و
بنای آن بر کوهی سفید چون نقره بپضا، حصاری از جانب صحرای و دریا احاطه آن شهر
و در میان شهر نهرفهای زیاد جاری شد و زیاد آبی از آنها و بازارها بدریا ریخته
ابتداء نهرفها تا انتها آنها یک فرسخ و نیم بود و در طعم و لذت چون کوثر و تسنیم بود
و در زیر آن کوه باغات و بستانهای زیاد و مزارع و اشجار بیشمار با میوه ها خوشکوار
بود و در میان باغات و بستانها گله و گوسفند با هم میکردیدند و با یکدیگر الفت

گفت بودند که این شهر را در روز سه شنبه در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در روز سه شنبه
درندگان و وحشیان در میان آن شهر جای گرفته بودند و ضرایبها یکی غیر رسید
در آن اسواق کثیره و امتعه غیره تناسیه بود و اسباب و پیش و فراغت در آن آماده
بود و خلایق با بر و بگردان ایند و بودند و مردم آن از روی قواعد و آداب بهترین
خلائق روی زمین و در امانت و دیانت و راست بیقرین و چون در بازار کسی متاعی
خرید و یا مرغی را بیاغ نمودی بایع متعرض دادن ثمن آن نمیشد و بیشتری میگفت و چه
آن بگذار برو و جمیع معاملات ایشان چنین بود و در میان ایشان کلام لغو و بیفایده
نبود و از غیبت و سفاقت و دروغ و سخن چینی احتراز داشتند و هرگاه وقت نماز میشد
و مؤذن ایشان میگفت همه مردمان از مردمان و زنان بنماز حاضر میشدند و بعد از
و طاعت طاعت و عبادت بنماز خود مراجعت میکردند و چون آن شهر عظیم الظهور
و جمیل را دیدیم و از سلوک و طرز آن تعجب کردیم بحضور پادشاه آن مأمور شدیم پس
ما را در آوردند بیاغی اراسته و در میان آن کشیدی از قصب ساخته بودند و بر
دوران آنها عظیم جاری گشته بود و پادشاه در آن مکان بر مسند داوری نشسته و
جمعی در خدمت او که از خلاص متابعین بر میان بسته بود در آن حال مؤذن اذان و اقامه
نفت در آن ساعت ساعت آن بستان وسیع و عرصه فسیح آن از مردم آن شهر پر گردید
پادشاه امامت کرده و مردم اقتدا با او نموده و نماز جماعت گذاردند و در افعال و اقوال
کمال خضوع و خشوع را مری داشتند و بعد از ادای نماز پادشاه بجانب ما در آمدند
تفات نموده فرمود که ایشانند که تازه رسیدند و داخل شهر ما گردیدند گفتیم بی ما
بن صاحب الامر و ما شنید بودیم که مردم آن شهر را چنین خطاب و نصیحت با صاحب
الامر میگورید پس حضرت سلطان بمادلداری داد و مهربانی نمود و مرجع فرمود و از
سب و رود ما با نجا پرسید و فرمود که تجارید و یا مهربانید عرض کردیم که تا جوانیم
و بر احسان سلطان و بر خوان انعام او مهمان پس از مذهب و ملت ما پرسید و فرمود
در میان شما کدام است که کمر اسلام بر میان جان بسته و امرها و نهیهای ایمان را
منقاد گشته اند و کدامند که در بیابان ضلالت ماند و بصیرت دلگشای ایمان
و عرفان نرسیدند پس ما حقیقت هر یک را مری عرض داشت و بر سر بر قلوب یکبار
ما را مطلع گردید و نگاه فرمود مسلمانان فرقه های بسیارند و شما از کدام فرقه اید
و در میان ما شخصی بود مشهور بمقری نام او روزبهان بن احمد دوزی و در ملت
و مذهب تابع شافعی آغاز تکلم کرد و اظهار عقیده خود نمود و سلطان فرمود که در
میان این جماعت کدامند که با خود زمین ملت سر موافقت دارند که در این

متعقند و شافعی امام و مقتدی میدادند الا حسان بن عیث که مالکی است و شافعی
 فرمود ای شافعی تو قایل باجماع گردیده و عمل بقیاس میکنی گفت بلی باین صاحب الامر سلطان
 خواست که او را از ملاطمت طوفان تفاوت مخالفت نجات داده بناحل سعادت هدایت
 رساند فرمود ای شافعی ایة میا هله را خواند و یاد داری گفت بلی باین صاحب الامر فرمود
 کدام است گفت کرمیه قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَنَانَا وَابْنَانَاكُمْ وَنِسَانَنَا وَنِسَانَكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ
 ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فرمود که قسم میدهم ترا بخداوند مراد خداوند
 و رسول مختار ازین ابناء و انفس چه گناهند روز بهان خاموش شد پادشاه فرمود قسم
 میدهم ترا بخداوند در سلك اصحاب کسا کسی بگریزیده بغیر از رسول خدا و علی مرتضی
 و فاطمه سیده النساء و حسن مجتبی و حسین شهید بکربلا روز بهان گفت نه باین صاحب
 الامر فرمود که این ایة شریفه نازل شد مگر در شان ایشان و مختص نشد این ایة مگر
 ایشان نه دیگران پس فرمود ای شافعی قسم یاد میکنم که هر که حضرت سیدان او را از
 وجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانند طهارت و عصمت او بنص کتاب رب لا یداب
 ثابت شد ایا اهل ضلال میتوانند که نقی بکمال او رسانند گفت نه باین صاحب
 الامر فرمود بخدا سو کند که مراد حق تعالی اصحاب کسا است که اراده خداوند تعلق
 گرفته بآنکه خطایا و سبئات را از ایشان دور دارد تا از من عصمت ایشان بغیر عصما
 خداوند الوده نگردد و از صغیر و کبیر معصوم باشند پس بفضاحت لسان و طلاق
 بیان حدیثی را نمود که دیده ما گریان و سینه ها پر از ایمان گردید و شافعی برخاسته گفت
 عفو آغوش باین صاحب الامر حسب غای خود را بیان فرما و این کم گشته و ادعی ضلالت را
 هدایت فرما پس حضرت سلطان بزبان حقایق بیان خود فرمود من ظاهر و باطن حضرت محمد
 بن الحسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب
 بن علی بن ابیطالب علیهم و علی بن ابیطالب همان است که خداوند این ایة را در شان او
 نازل فرموده وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ و الله که مراد رب العالمین از
 کلمه تاته امام مبین حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الوحی بن قیامند
 الغر المحجلین علی بن ابیطالب است که خلیفه بلا فصل خاتم النبیین است و هیچکس را
 نرسد که بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از کتاب مرخلاف نماید بغیر
 شاه ولایت و ماء خطه هدایت و ایة کرمیه ذَرِّیَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ در شان ما
 نازل شده و ما را خداوند باین مراتب عالیة اختصاص داده پس فرمود ای شافعی
 ما یم ذرّیة رسول خداوند و ما یم اول الامر روز بهان چون استماع بمقتضای
 بیان شاهزاده علیمان نمود بسبب تحمل نور معرفت و ایمان بهوش گردید و چون

بهوش باز آمد بتوفیق هدایت و بانی ایمان آورد و گفت حمد بر خداوندی را که دولت
 عرفان نصیب من نمود و خلعت ایمان بمن پوشانید و از ظلمت تقلید گذشتگان بفضای
 فرج قزای نور ایمان رسانید پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین فرمود که ما را بدو
 الضیافه و مهمانخانه بردند و کمال اعزاز و اکرام برای ما ها کردند و هشت روز بر
 مانده جود و احسان آن شاهزاده عالمیان میمان بودیم و مردم آن شهر بدیدن
 ما آمدند و عزت و مهربانی کردند و غریب نوازی نمودند شعر مردم آن
 جله فرشته سرشت خوشدل و خوشنویس و اهل بهشت و بعد از هشت روز
 مردم آن شهر از آن بزرگوار اذن گرفتند که ما را ضیافت کنند پس التماس ایشان
 قبول شد و ایشان بکمال شادی و خوشحالی بوظایف و رعایت ضیافت ما پرداختند
 و بمطاعم لذیذ و مبلایس شهنیه ما را ضیافت نمودند و طول و عرض آن شهر بر سر
 دو ماه راه بود و سوار شدند و قمار بکتر از دو ماه قطع مسافت آن را نمینمود و اهل
 آن شهر نقل کردند که چون ازین شهر میگذری شهری است رابقه نام و والی و حاکم
 آن قاسم بن صاحب الامرات و طول و عرض آن برابر این شهر است و مردم آن
 بحسب خلق و خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ بال مانند مردم این شهرند
 چون از آن شهر بگذرند بشهری دیگر رسند در رنگ و خوشحالی این شهر نام آن
 صافیه است و والی آن ابراهیم بن صاحب الامرات و بعد از آن شهریت بهمه
 زینتها و دینیه و دنیویه اراسته نام آن طلوم و حاکم آن عبدالرحمن بن صاحب
 الامرات و در حوالی آن شهر بازارهای عظیمه و مزارع کثیره که طول آن دو ماه
 راه است و منتهای میشود بشهری عساطیس و نام حاکم آن هاشم بن صاحب الامرات
 است و مسافت طول و عرض آن چهار ماه راه است و در حوالی آن مزارع بسیار
 و مراتع بیشمار است مزین بکثرت انهار و خضرت اشجار و نظرت انهار و
 لطافت اثمار و نمونه جنات تجری من تحتها الانهار فرد میکند مردم ند از
 آسمان روح الامین هذه جنات عدن فادخلوها خالدین هر که بسبیل
 عبور بران خطه موفور السرور اید از دل که شهرستان بدن است و خست خروج
 نیابد القصه بدو برگشت که طول و عرض ملک مذکوره یکساله راه است و
 مسکنه آن که نامحدودند بالتمام مؤمن و شیعه و قائل بر اولاد خداوند و
 رسول او و ائمه اشاعترند و تبر از دشمنان ایشان میکنند و مجموع ایشان بخضوع
 و خشوع اقامه نماز و ادای زکوة نمایند و آن را به صارت شهره میرسانند و
 امر بعبودت نموده و از منکر نهی میکنند حکام ایشان و کما است بحسب الزمان

و مدارا ایشان ترویج احکام ایمان و بحسب عدد زیاده از کافه مردمان است
 میگفتند این امصار و بلاد و کافه خلایق و عباد نسبت بمحضرت صاحب الامر
 انقیاد و اتقان ایمان بر میان جان بسته اند خود را از غلامان آنحضرت میدانند
 و چون گمان مردم این بود که در آن سال آن برگزیده ملک متعال شهر را هر روز بنور
 قدوم بهجت لزوم منور خواهد ساخت مدتی انتظار ملازمت آنحضرت کشیدیم
 عاقبت از آن دولت ربانی محروم ماندیم و روانه دیار خود شدیم و اما روز بهمان و
 بهجت دیدن حضرت صاحب الزمان و مشاهده طلعت نورانی آن خلاصه مردمان
 توقف نمودند و در مراجعت با ما موافقت نکردند و چون این قصه غریبه بگوشه
 حضار رسید و از شنیدن این قصه عجیبه خوشحال شدند عن الدین برخاسته
 و بحرفه خاصه خود رفته اهل مجلس يك يك طلبید و در اظهار نکردن این اخبار
 از ایشان عهد و میثاق گرفت و مبالغه و التماس بسیار در عدم افشای این سراد نمود
 گفت که زینهار که اظهار این اخبار نکنید و این را از اینها دانید زیرا که دشمنان
 شما بقتل شما برخیزند و خون شما را بریزند و ما از خوف و ترس دشمنان خاندان
 و از بیم اغادی و زاری پیغمبر آخر الزمان جوئ اظهار این را از آن کردیم و هر کدام که یک
 ملاقات میکردیم یکی مبادرت نموده میگفت ای باخاطر داری ماه رمضان معهود
 و آن قصه غریبه و دیگری در جواب او میگفت بلی یاد دارم و لکن اخفاء و کتمان نما و
 سر حضرت صاحب الزمان را ظاهر مکن و از خون خودت بترس تمام شد مؤلف
 میگوید این قصه را در عدد آن چهل حکایت ذکر نکردم از جهت اینکه درین قصه
 لای مدعی دیدن حضرت صاحب الامر نشد و این قصه را مؤید و تأکید آوردم
 و راستی حکایت جهلم از بودن بلاد غریبه و ولایات عجیبه و اولاد متعدده از برای
 حضرت صاحب الامر و اما بودن اولاد از برای آنحضرت پس از توضیحات است
 زیرا که در زیارات و روایات ذکر اولاد آنحضرت بسیار شد و چنانچه بر خود حضرت
 صاحب الامر سلام و صلوات وارد شد و همچنین بر اولاد آنحضرت و مرحوم حاجی را
 حسین نوری نور الله مرقد دوازده حدیث معتبر نقل کرده از کتب معتبره در بودن
 اولاد برای آنحضرت و ذکر صلوات و سلام بر ایشان و مناقب و فضل ایشان و اثبات
 این مطلب زیاد تر ازین محتاج بیان نیست و اما شبهه استبعاد این بلاد و ولایات
 و جزیره ها که درین قصه و در حکایت جهلم بود چنانچه بعضی از اهل سلام و غیر
 کرده اند و بمجردیکه خودشان آنها را ندیدند انکار وجود آنها را میکنند پس
 جواب آنها از توضیحات است و شبهه ایشان در باطل بودن از بدیهیات است

زیرا که اصل این شبهه ناشی است از ندیدن آنها این بلاد را که با استعداد تمام
 مشغول سیروسیاحت و تشخیص طول و عرض صحراها و دریاهای آنها شدند و مکرر تا بقطب
 شمالی رفتند و از طرف شرق و غرب تمام دوره را طی کردند و تا بحال بچنین جزایر
 و بلاد واقف نشدند و این شبهه اگر از آنها است که قائل بوجود واجب الوجود
 نبودند پس باید اول از برای آنها وجود واجب الوجود تبارک و تعالی را اثبات کرد
 و قدرت و عظمت و حکمت او را باید ثابت نمود که خداوند قادر و حکیم است که هر
 چه میخواهد میکند و هر چیزی را خواسته باشد بهر نحو خلق میکند هر چند بیکه مردمان
 ندانند و نبینند و عقل ایشان بکنه آن نرسد و از چگونگی آن چیزی نفهمد و
 بعد از آنکه وجود همچنین خداوند حکیم و علیم و قادر مختار علی الاطلاق ثابت شد
 و از برای او پیغمبری و خلیفه لازم گردید که هر چه بگوید از جانب خداوند باشد
 و از هر چه خبر دهد موافق حکم و اعلام او گردد پس بعد از این راه استبعاد و شبهه
 در وجود این بلاد رفع میشود و قبل از اثبات توحید و نبوت جواب این شبهه
 داده نمیشود و اثبات اصول الدین را کلیه در کتابهای بسیار علماء اخبار اهل
 اسلام و ایمان بدلیلهای واضح و برهانهای قاطعه کردند و صدق و راستی
 پیغمبر آخر الزمان از واضحات شده و کتاب او که قرآن است از بدیهیات گردیده
 و در آن کتاب شریف خبر از غیب رده و همه آنها بعد از زمانه بوجود آمدن آنجمل
 در سوره مبارکه اِنَّا اَعْمَلْنَاكَ الْكَافِرَ فَرَداده بود که از یکفر دخترش که اولاد او
 منحصر بآن دختر بود بعد از خودش که حضرت فاطمه زهرا باشد باینکه از آن یکفر دختر
 کوتاه عمر و مجهول القدر و کم رتبه گانه او نسل کثیر و اولاد بسیار و ذریه بدینمار بوجود
 خواهد آمد و هر قدر از اولاد آن دخترش را بکشند و تلف کنند و از جائی بیانی دور
 نمایند باز نسل او تمام نخواهد شد و روز بروز زیاد خواهند گشت و این خبر باین
 قرار و سبب و سبب سال قبل ازین داده است و حالا همچنین شد و بلکه قبل ازین
 سالها است که این وعده قرآنی ظاهر گردیده زیرا که هیچ مملکت و ولایت و هیچ شهر
 و بلکه قریه نباشد مگر آنکه در آنجا یکی و یا دو تا و یا زیاد تر از اولاد آن دختر معظمه میشود
 که از طرف پدر و یا مادر بآن خواتون محترم منسوب گردد بلکه حقیر و ایران مجلس
 معتبره و معتدیه ندید که در آن یکفر از سادات نباشد که از طرف پدر و یا مادر
 نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشته باشد و آن مجلس باشد که در آن یکی از
 سادات پدری و مادری نباشد و این یکی از معجزات قرآن است و این شبهه و
 استبعاد اگر از اهل اسلام است بعد از جواب اول میگوئیم که این شبهه بجا ندارد بعد

از تصدیق قرآن و انقیاد با احکام اسلام از جانب خداوند عالم اما اولاً پس چنانکه
گفته شد که خداوند حکیم علیم قادر است که چیزی را خلق کند و از نظر خلق مخفی
نماید و هر چه مخلوق شده لازم نیست که همه آنها را مردم بدانند و بفهمند و پسند
و اما ثانیاً پس شد اسکندر و یاجوج و ماجوج و بهشت و باغ شداد که از برای
خودش جنت ساخته بود و کهف اصحاب کهف در قرآن است و هر سه نام آنها
جنس قرآن درین زمان موجود است و در زمان معویه کیم بهشت شداد را دید
و در وه آن حضرت رسول جمعی از صحابه اصحاب کهف را در کهف شان دیدند و
شد اسکندر در تواریخ نیز موجود است و با وجود این نه شد معلوم و نه کهف معروف
و نه بهشت شداد ظاهر است و نه کسی از سیاحان صحرا و دریایانها خبری داده و در
صحرای اندلس یک شهر بزرگی حضرت سلیمان پیاثرث اجته بنا کرده و دارا پس
بلدان را یافت و در زمان عبدالملک عامل او که در مغرب حاکم بود نیز یافت و
ابیات چند در دیواران پیدا کرد و بعد الملک فرستاد و دیوارهای آن از مس
و تفصیل آن در زهر بیع مذکور و اختصاراً در نجم الثاقب مرئوس است و با وجود
آنکه چندین سال است که ولایات اندلس در تصرف فرنگیان است و آنها با آن
اطلاع کلی و استعداد که دارند ابداً چیزی ندیدند پس همچنانکه این چهار چیز مخفی
و مستور ماند و کسی از اینها خبر نداد و همچنین آن بلاد حضرت صاحب الامر
مخفی ماند و هر کس آنها را ندید و ثالثاً اگر کسی بآن جزیره ها برود و بجای آنها
رسد و آنها را نبیند حق سوال دارد و اما اگر نتوانست بآنها ما برود و ممکن نشد
برای کسی که بآن محل و مکان برسد پس چگونه اعتراض ایراد تواند کرد و کدام
که از بحر ابيض بآن طرف رفته و کشتی که از دریای سفید عبور کرده و خداوند چنان
که حضرت صاحب الامر از نظر مردمان غائب فرموده و همچنین بلاد آنحضرت را
مثل خود از نظر احباب مخفی کرده همچنانکه در حکایت جزیره خضر شیخ محمد ناخذ
گفت که کشتی دشمنان بآنها نمیرسد و در دریای سفید غرق میشود و در قصه
و در بهان و حسان کشتیان ایشان گفت من هرگز دریای زاهره را ندیدم و بان
برفتم و آن بواحی را مشاهده ننمودم الحاصل آنکه میگوید من تمام دریای عجم را
و غیر آن از دریاهای سیر و سیاحت کردم و همچنین جزیره ها و بلاد را ندیدم در
معرض کذب صرف است و کسی که آن را راستی گویند احتمال است و مثل گویند
سفيه است کدام کس بذرت دارد که تمام روی زمین را سیر کند و کی توانا
دارد که همه دریاهای سیاحت و گردش نماید با آنکه دریا سه مقابل صحرا و بیابان است

و این کشتیها از زیر آنکه مبادا راه را گم نماید از خط خودش تجاوز نمیکند و با وجود
این کدام کذاب ادعا کرده که من تمام دریاها را سیر کردم و کدام سفینه از قصد حق
میکند و یکی دنیا که مملکت بزرگ و اهلای زیاد دارد تا چندین سال قبل ازین کسی از
فرنگیان و سیاحان آن را نمیدانست و اهل یکی دنیا نیز ندانست بودند که این طرف
دریا که بیست و نه و آن بلاد و جزایر حضرت صاحب الامر تا بر زمان ظهور آنحضرت
مثل یکی دنیا باشد و بعد از ظهور او ظاهر گردد چنانکه یکی دنیا بعد از مدتی ظاهر
شد و با وجود آنکه فرقههاست میان آنها و یکی دنیا ای با ابلیس آدم روی است
پس بهر دستنی نباید داد دست و بعضی هر کس نباید کوش نمود و میگفت چند نفر که
حیوانات و نقصهای بسیار دارند کوش نباید داد و اخبار صحیح را در مقابل سخن
آنها نباید رد کرد و رابعا علماء اعلام اشاعره که فعلا اکثر اهل اسلام و بیشتر اهل
سنت هستند در مقام بیان عموم قدرت خداوند و تاثیرنداشتن هیچ سببی و مؤثری
مگر اراده و مشیت از حضرت حق تعالی فرموده اند که جایز است در پیش روی ما
کوههای بلند باشد که ارتفاع آن از زمین باشد تا آسمان و آنها متلاو باشد
برنگهای گوناگون و مانعی نباشد میان آنها و نور آفتاب به آنها تابیده باشد و آنها
بسبب تابش شعاع آفتاب درخشان باشند و چشم و صاحب چشم هم سالم و در
آن عیبی و اذیتی نباشد و میان او و آن کوهها کمترین فاصله و مانعی نباشد و با اینحال
آن کوهها را شنید و باز فرموده اند که جایز است در بیابانی که خانه باشد از آدم و
طول و عرض آن صد فرسخ باشد و صد فرسخ و آن بیابان پر باشد از حلاب و نخل و
شماره آنها را احدی غیر خدا نداند و ایشان در آن بیابان مشغول باشند بخواریه
و مجادله و جنگ و جدال و تیراندازی و حمله کردن بر همدیگر یا شمشیرها و نیزهها
و همه ایشان سوار اسبان تند رو باشند که حصر ندارند و بار بر این اسبها
سیر کند و طول و عرض آن بیابان بحد مستقیم و یا غیر مستقیم بجز یک سیر
خط کند بر تمام قطعات آن بیابان و شخصاسب خود را بتازد و در اینجا با محال
نشود هیچ حتی و حرکتی از اجتماع و نبیند صورت احدی از ایشان و از دیر
خود بر نخورد و مصادم نشود یکی از ایشان را و نه اسب ایشان را بلکه در جمیع حالات
سیر آنها مغرور شوند از او و بطرت و استیلا چنانکه کند از او و دور شوند
و هیچ صدمه و اذیتی بآن شخص نرسد و آنها نیز او را نبینند و نظایر این سئوالها
که مضمون و محصل آنها اعتقاد آن تمام اشعریه است چنانکه ما حمل اینها را
شارح توضیحی در شرح تفسیر خواصه نصیر طریقی فرموده است و پس از آنست که محقق

ندی علی الله علامه از ایشان نقل کرده است پس و متعبد این نحو از مثالها با اعتقاد
 جماعت اهل سنت در عموم قدرت خداوند صحیح شد و ممکن گردید و بدیتر اهل اسلام بر
 این اعتقاد کردند و قدرت خداوند را بر این نوع چیزها قائل شدند و منکر اینها را منکر
 قدرت خداوند دانستند پس چه استبعاد دارد وجه محال لازم میاید در وجود
 بلاد عظیمه و جزایر کثیره در دریای محیط و خیران از دریاهای آن طرف آنها که حاکم
 آن شهرها از اولاد حضرت صاحب الامر بوده باشند و مردم این اطراف و جوانب
 بآن بلاد راه نداشته باشند و آنها را ندیده و نشناسند و کیفیت آنها را ندانند بلکه
 استبعاد این مثالها زیادتر است از وجود آن شهرها و جزیره ها و خصوصاً آن بلاد را
 بعضی از اشخاص میدانند و با آنها رفتند و مدتی مانند و از دراهم و دنانیر و بعضی
 چیزهای آنها را مثل کدوم آوردند بخلاف آن مثالها که تا بحال احدی از اهل
 اسلام و غیر ایشان ندیده و کسی نقل نکرده و بلکه آنها بیان عموم قدرت خداوند است
 و حقیقتاً را قادر مطلق دانستن است و قدرت را از خداوند سلب نکردن است
 و حضرت عزوجل را بر جمیع اشیا قادر علی الاطلاق اعتقاد کردن است و معنی آن
 الله علی کل شیء قدیر همان است که در آیات قرآنی وارد شده است و اما خاما بر
 بدست که خداوند فرموده وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَحَسْبُنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
 الْآخِرَةُ حِجَابًا مَسْتُورًا یعنی و فیکه قرآن بخوانی قرار میدهم میان تو و آنکسانی که با آخرت
 ایمان نیاوردند پرده پوشند که تو نبینی و بتو اذیت نکنند پس درین آیه خداوند
 وعده داده که پیغمبر را از چشم دشمنان او مخفی کند در وقت قرآن خواندن و مفسرین
 شیعی در تفسیر این آیه روایت کردند که آیه شریفه نازل شد در اذیت ابوسفیان
 و حضرت بن حارث و ابوجهل و ام جمیل خواهر ابوسفیان زن ابی لهب که حضرت پیغمبر را
 اذیت میکردند که پوشانند خداوند آنحضرت را از چشم ایشان نگاهداری که قرآن میخواند
 پس میآمدند نزد آنحضرت و از او میکشیدند و او را نمیدیدند و نمیتوانستند که او را
 اذیت نمایند و یقیناً قطب را وندی در خواجه روایت کرده که آنحضرت نماز میکرد مقابل
 حجر اسود و استقبال میکرد کعبه و بیت المقدس را پس دید که ایشان تا آنکه از نماز
 فارغ میشد و نیز روایت کرده که روزی ابوبکر در نزد آنحضرت نشست بود که ام جمیل
 آمد و میخواست که با آنحضرت ازاری برساند ابوبکر عرض کرد که یا رسول الله ازین
 مکان گاره شوید حضرت فرمود که مرا نمی بیند پس ام جمیل آمد و نزد آنحضرت
 بسیار ایستاد و با ابوبکر گفت که محمد را دیدی گفت نه پس برکش و ازین قبیل اخبار
 در وقت معتبره غامه و خاصه بسیار است پس و فیکه ممکن شد بودن کسی در میان

جماعتی که انجاعت او را نبینند و او را ندیده باشند و در میان آنها مشغول
 قرائت و ذکر و تسبیح و تهلیل باشد و باید کسی او را ندیده باشد و صد او را نشنود
 پس چه استبعاد دارد وجه جائز باشد است که چنین بلاد عظیمه و خراب معتبره در
 صحرایها و بیابانها بوده باشد و خداوند چشم همه را از آنها پوشاند و اگر اتفاقا
 عبور جمعی از آنها بیفتد بجز صحرای خالی و دریای بی آبادی چیزی دیگری ندیده باشند
 و باید از آن بلاد مطلع نشوند و ایضا روایت کردند که چون اضطراب ابو بکر در شب
 غار از ترس دشمنان بسیار شد و حضرت پیغمبر با او موعظه و نصیحت کرد و بشارت
 سلامتی داد قلبش آرام نشد و قوه بشریت او تمام شد پس آنحضرت از جهت همین
 ابوبکر برای مبارک خود را بیک طاعت غار زد و از آنها دوری باز شد و دریای و دران
 دریا کشتی ظاهر گشت پس حضرت با و فرمود مترس زیرا که اگر کفار داخل غار شدند ما
 ازین در بیرون رفته و درین کشتی حاضر نشده میرویم و کسی را ایشان بماند
 پس ابوبکر آمده شد پس وقتی که ممکن شد که در غار دریا و کشتی باشد بقدر خداوند
 از جهت اسودگی ابوبکر که چنانچه پیغمبر بود و آن کافران ابوبکر را نبینند و نه دریای و نه
 کشتی دیده باشند و نه صدای او را و فریاد و ناله او را شنیده باشند پس چه استبعاد
 و شبهه دارد در اینکه در میان دریا و یا وسط صحرای جمعی از اولاد همان پیغمبر بدغای
 آنحضرت در جزیره ها بوده باشند و از نظر جانب محض شوند و اگر کسی با آنها برود ایشان
 نبیند و از مشاهد دشمنان تا به خود تمام ایشان محفوظ باشند و آن خداوند قادر چنانکه
 از برای ابوبکر چنانچه رسول الله دریا و کشتی ظاهر کرد در میان غار و او را از نظر دشمنان
 مخفی نمود پس آن قادر سبحان قدرت دارد که در میان دریای بزرگ و صحرای وسیع
 بلاد عظیمه خلق کند و جمعی از ذرئیه رسول خودش در آن بلاد مستور باشند و کسی
 ایشان را نبیند تا بحدت مدید و اگر بگوید که جماعت کفار حضرت رسول را با ابوبکر
 ندیدند چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد از جهت اعجاز حضرت پیغمبر بود پس در
 جواب اول میگویم که مخفی بودن بلاد اولاد حضرت صاحب الامر و خود ایشان نیز از
 جهت معجزه حضرت پیغمبر است زیرا که ایشان از ذرئیه انصافتند که شاید آنحضرت در
 خصوص ذرئیه خود حضرت مهدی و اولاد او را که دیده که خداوند ایشان را از نظر مردمان
 با بلاء را ایشان مخفی نماید و ضرر مردم بآنها نرسد و تا میگویم که مخفی ماندن حضرت
 شدن از مشرکین خلق و دیدن ایشان مختص به حضرت رسول و نمایه او نیست و بلکه
 این مخفی ماندن نمایه خداوند در باره بعضی از اشخاص شده است چنانکه علماء اعلام
 اهل سنت و شیعه نقل کردند و از طرایف لطایف اخبار است و فیروز آباد

نیز در تمام موس در باب عین فرمود که عبود مثل تنور مردیست بسیار خواب که هفت سال در جائه هیزم کشتی خود در خواب بود و در حدیث است که اول کسی که داخل بهشت میشود عبدی است که او را عبود میگویند و سبب آن آنست که خداوند پیغمبر را فرستاد بسوی اهل قریه پس ایمان نیاورد با واحد مگر همین غلام سیاه و اینکه قوم آن پیغمبر چاهی برای او کردند پس او را آن چاه انداختند و سر آن چاه را با سنگ گرفتند پس این غلام سیاه بیرون میرفت و هیزم جمع میکرد و هیزم را میفروخت و بآن از برای او آب و طعام میخرید انگاه میآمد بنزد آن چاه پس خداوند او را اغاث میکرد و در برداشتن آن سنگ پس آن را بر میداشت و آن آب و طعام را برای او سرازیر میکرد و آن غلام سیاه روزی هیزم جمع کرد پس نشست که قدر استراحت بکند پس بطرف چپ خود افتاد پس خوابید هفت سال و بعد از آن بیدار شد و او اعتقاد داشت مگر یک ساعته از روز خوابیدن را پس هیزم خود را چنانکه گذاشته بود برداشت و بآن قریه آورد و فروخت انگاه بنزد آن چاه رفت پس آن پیغمبر را در آنجا ندید و آن قوم پشیمان شده بودند و آن پیغمبر را بیرون آورده بودند پس آن پیغمبر از حال آن سیاه سوال میکرد پس میگفتند که ما نمیدانیم که او در کجا است تا آنکه آن غلام سیاه خودش آمد پس با و مثل میزنند برای کسیکه بسیار میخواهد و ز محشری که از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب ربع الا برار باین حکایت اشاره کرده و درین حکایت جواب است از همه استبعادات اهل سلام زیرا که مانند غلام سیاه هفت سال بآب و نان در زیر آفتاب و باد و باران و محل تردد جانوران و درندگان زنده و سالم و مخفی بودن او درین مدت مدید بمردها و انسان و خصوصاً با اهل آن قریه بآنکه در محل خاص معروف خوابیده بود و چگونه احتمال میشود داد که درین هفت سال عبور احدی بآنجا نیفتاد و اهل آن قریه درین مدت محتاج بهیزم نشدند و هیزم کشتی بآنجا نرفت و درندگان او را ندیدند پس معلوم میشود که همه اینها بقدرت خداوند بوده است و بتقدیر الهی شده است و درین حکایت حکمت و مصلحت بوده است هر چند بیکه مردم آن را ندانند پس و قبیله این قضیه ممکن شد و بلکه حتی و بدیهی گردید پس چرا ممکن نباشد وجود بلاد و اولاد از برای حضرت صاحب الامر و مخفی بودن آن بلاد از نظر مردم مثل عبود و چنانکه در قضیه عبود مخفی بودن آن در این مدت مدید مصلحت است و حکمت است در نزد خداوند حکیم همچنین در مخفی بودن بلاد و اولاد حضرت حکمت و مصلحت است هر چند که مردم آن را ندانند و از سران مطلع نشوند و جوابهای این نحو از شبهات و در

تأمل و تردد درین حکایات و روایات مزبوره بسیار است و درین باب اکتفا نمود
 بذکر همین پنج جواب و در اینها کفایت است از برای طالب هدایت و اینها وافی است برای
 کسیکه از عناد و تعصب بجنب کند و حکایاتی که مشتمل است بدیدن بعضی مؤمنین
 حضرت صاحب الامر علیه السلام را بسیار است و در کتب غیبت علماء اعلام جمله
 از آنها مذکور و در هر یک حکایات مخصوصه مزبوره است و بلکه سال بسال و ماه
 بمهه زیاد میشود و اتفاق میافتد و در ماندگان را و کم شدگان را در همه اوقات
 نجات میدهند چنانکه در حکایت یاقوت روغن فروش حلی خود حضرت صاحب
 الامر اشاره باین مطلب فرمود پس بنا بر این حکایت در ماندگان و اشخاصیکه
 آنحضرت را دیدند و از او مشاهده مجزه کردند حد و حصر ندارند و در هر وقت از
 این اتفاق میافتد و واقع میشود و مرحوم محدث ما هزو محقق کامل حاج میرزا ^{حسین}
 توری نور الله مرقد در پنجم الثاقب صد حکایت ازین قبیل نقل کرده و حقیر در اینجا
 اکتفا کرد بهمین چهل حکایت از جهت موافقت این باب با سایر ابواب کتاب و
 تا آنکه اینها نمونه باشد از معجزات آن حضرت و این چهل حکایت یک دلیل گردد
 برای آنکه آنحضرت پناه در ماندگان و ملجأ بیمارگان است و در هر جا و با هر لباس
 دیده میشود و اما جواب از حدیث تکذیب دیدن آنحضرت در زمان غیبت
 کبری چنانکه در باب هشتم ذکر شد که آنحضرت بعلی بن محمد سمیری نوشت که نائب
 خاص آن بزرگوار بود قبل از غیبت کبری که بد رستیکه توفیق خواهی شد بعد از
 شش روز پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحد که قائم مقام تو باشد بعد از
 وفات تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت نامه پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن
 خداوند تعالی و این ظهور بعد از طول زمان و تفاوت قلهها و پر شدن زمین است
 از ظلم و جور و زود است که میآید از شعبه من کسیکه مدعی مشاهده من است گاه
 باشد که هر کس ادعا کند مشاهده را قبل از خروج سفیان و صیحه اسمانی پس او کذاب
 و دروغگو و افتراء گوینده است و لا حول و لا قوة الا بالله پس میگوئیم بعون الله تعالی
 جواب اول آنکه مراد ازین حدیث و نحو آن تکذیب آنکسانی است که ادعا مشاهده
 کند بانیات و رساندن اخبار از جانب آنحضرت بسوی شیعه چنانچه نامیان و سفیران
 آنحضرت داشتند در غیبت صغریه و این جواب را در حدیث و روایات آمده است اعلی الله
 اعلامه و مؤید این جواب است آنچه که علماء اعلام با وجود این حدیث و نحو آن این
 حکایات و قصص را در کتب معتبره خودشان نقل کرده اند حتی شیخ طوسی قدس
 سره که ناقل حدیث تکذیب مشاهده است اعتقاد بمشاهده آن حضرت دارد و باین

بحکم حکایات و قصص اعتماد دارد چنانچه از کتاب نیست و معاروم است و علماء شیعه
 در هر طبقه از قدیم تا بحال امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب خود ثبت و ضبط
 کرده اند و بآنها استدلال فرموده اند و اعتماد نموده اند و زبکدی بکر گرفته اند و از هر
 موثق که اطمینان بصدق و راستی دارند نقل امثال آنها را کردند و تصدیق فرموده اند
 مثل سید بن طاووس و مجلسی و بحر العلوم و مقدس اردبیلی و سید نعمت الله جزایری
 و غیر ایشان از محدثین و محققین پس نقل کردن ایشان این حکایات را در هر زمان ^{دلیل}
 واضح است بر اینکه همان حدیث در ظاهرش نیست و مراد از آن ادعای نیابت است و یا
 چیزی دیگر است و جواب دوم از این حدیث همان است که از حکایت جزیه حضرت
 معلوم گردید زیرا که در حکایت چهل و زین الدین عامل کامل و عالم فاضل علی بن
 ماضل بسید بزرگوار شمس الدین عرض کرد که ای سید من ما روایت کردیم از مشایخ
 خود که حضرت صاحب الامر فرموده که هر که در غیبت کبری بگوید که مرادیده بتحقیق
 که دو وعه گفته پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید من آنحضرت را
 دیده ام فرمود راست میگوئی آنحضرت این را فرمود در آن زمان بسبب بیائردن شما
 از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراغه زمان از خلفای بنی عباس حتی آنکه شیعیان
 در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال آنحضرت و اکنون زمان طول
 کشید و دشمنان از او مایوس گردیدند و بلاد ما از ظالمان و ظلم ایشان دور است
 و یرک آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بمابرسند تا آخر و این وجه که جناب سید
 عالم بزرگوار فرموده جاری است در اکثر بلاد دوستان آنحضرت و حاصل این جواب
 آنست که دشمنان آنحضرت را نمی بینند و هر که از غیر دوستان او بگوید که من او را
 دیدم او دروغ گوشت و البته شاهد کنند او از موالی و دوستان خواهد شد و
 بعد از زمانه جواب سیم آنکه حدیث تکذیب حمل شود بصورت شناختن آن
 حضرت در حال شاهد چنانکه بحر العلوم در کتاب رجال فرمود که اینکه شاهد
 که مجموع شده اینست که شاهد کنند امام علیه السلام را و بدانند که او است حضرت
 حجت در آنحالیکه شاهد میکند آنحضرت را تمام شد و اگر این حکایات از بن قبیل
 است که آنحضرت را شناخته اند در حال شاهد جواب چهارم آنکه حدیث تکذیب
 حمل شود بدیدن غیر خواص و این قصص و حکایات و روایات حمل شود بشاهد
 خواص و شناختن اولیاء و خواص شیعیان آنحضرت چنانچه باز سید بحر العلوم
 الله مقامه باین وجه اشاره فرموده در آن کتاب که گاه است که منع شود امتناع
 مشاهده در میان خواص هر چند یکدلالت دارد بر آن ظاهر اخبار بسبب دلالت نقل

و دلالت بعضی از آثار تمام شد و این جواب نیز از اخبار شافعی دارد چنانکه حمید
در کتاب خود با سند خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود صاحب الامر
عجل الله فرجه و نیست در کردن او برای احدی بیعتی و نه عهدی و نه ذمه پنهان
میشود از خلق تا وقت ظهورش راوی گفت یا امیر المؤمنین دیده نمیشود قبل از
ظهورش فرمود بلکه دیده میشود در وقت ولادتش و ظاهر میشود بر همین دلیلها
او می بیند او را چشمهای نازنین بفضل او که شکر کننده و کامیاب و بشارت
میدهند بیننده ها با آنحضرت بانگسایکه شک دارند در او پس ازین حدیث
شریف معاویه شد که نازنین بفضل او آنحضرت را مشاهده میکند پس حدیث
تکذیب مشاهده حل میشود بر غیر عارفین و خواص و حدیث مشاهده بر خواص و
عارفین و از معلوم است که این حکایات و قصص عارفین بفضل او و خواص است
جواب پنجم آنکه آنچه حقیقی مستور است بر خلق مکان و مستقر آنحضرت است پس
راوی نیست بسوی آن از برای احدی و نمیرسد تا آنجا بشری و نمیدانند آن را کسی
حتی خاصان و موالیان و فرزندان آنحضرت پس منافات ندارد ملاقات آنحضرت
در اماکن و مقامات که ذکر شد بعضی از آنها و ظاهر شدن او در نزد مضطر و استغاث
کنندگان چنانکه در باب القاب آنحضرت ذکر شد که فرماید رس استغاثه کننده و دادرس
مستطاب شد از القاب آنحضرت است و مؤید این جواب حدیث عمار است که در کتاب
از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی از آنها
کوتاه است و دیگری نمیداند مکان آنحضرت را بدان غیبت مگر خاصه از موالیان
و مثل این حدیث روایت مفضل بن عمر است که در غیبت شیخ طوسی و شیخ نعمانی
نقل کردند که گفت شنیدم که حضرت صادق میفرمود بند رستیکه از برای صاحب
این امر دو غیبت است یکی از آنها طول میکشد تا آنکه میگویند بعضی که مرد و میگویند
بعضی که کشته شد و بعضی میگویند که رفت تا آنکه باقی نماند بر امر او از اصحاب
فک چند نفری و مطلع نمیشود بر مکان او احدی از فرزندان او مگر آنکه مشغول خدمت
مستولی امور او است و نیز در آن سه کتاب روایت کردند از آنحضرت که فرمود لابد است
از برای صاحب این امر از غیبت و لابد است از برای او در غیبتش از عزلت و گوشه
نشینی و بایست و حث نیست یعنی با وجود انس کردن آنحضرت بایست نفراد و لیا و شعیان
خود و غیبت او در گوشه نشینی او از خلق و حقیقی ندارد پس ازین احادیث معلوم
میشود که دیدن آنحضرت ممکن است و لکن مکان او از برای احدی معلوم نیست
و این جواب را محقق غوری ذکر کرده و در نظر حقیر جواب اول ازین جوابها

بهترین چیزهاست و در حدیث تلمذ یب مشاهده قریبه است بر این ویرا که در این مرتبه
 پس جمع کن و بخیر و امید و سبقت من با خدا که و نم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس این
 سلام معلوم میشود که تلمذ یب مشاهده از جهت اذعان نیابت و وصایت است چنانکه
 علی بن محمد سمیع و غیره از نواب الخلفه داشتند و اما جو بنیادی دیگر که ذکر شد پس
 کدام از آنها در صورت و علی هیچ است نه در همه ظاهر و صورت پس از همه اینها که ذکر شد
 در اینجا از جوابها معلوم شد که دیدن الخضریت درین زمان ممکن است و حدیث تلمذ یب
 مشاهده سنا فث باین حکایات مذکورند و در خصوص این حکایات و روایات و از
 درین باب مجرات بسیار اتفاق افتاده که غیر از امام معصوم کسی قدرت ندارد بآنها و آنها
 از غیر او صادر نمیشود پس در واقع این حکایات و روایات با کثرت آنها و توان و غیر محصور
 و محدود بودن آنها مستلزم است و اما حدیث تلمذ یب مشاهده پس از نقلی است و از واضحات
 است از قواعد کلیه معارف است که نقلی را درین صورت حمل بر غیر آنها باید کرد
 چنانکه این قول از حقیر در کتاب کشف الحجاب و اشاعه شریعه و مسائل خفیه و دایه لغزیه
 تفصیلاً بیان کرده است و این مطلب از ضروریات شده است

باب یازدهم در ذکر چهل حدیث صحیح و معتبر در بیان علامات ظهور حضرت حجه بن
 الحسن عسکری علیه السلام و ذکر بعضی از علامته که قبل از ظهور الخضریت واقع خواهد شد
 و قبل از آنها الخضریت ظاهر نمیشود و بلکه آن علامات حتی است و لابد است از
 وقوع آنها قبل از آنحضرت و جمله ازان علامات در باب آیات و القاب الخضریت و در
 باب روایات عامه و خاصه و سایر ابواب این کتاب در ضمن مطالب هر باب ذکر شده
 جمله از آنها را نیز درین باب در ضمن چهل حدیث ذکر میکنم پس میگویم بعون الله تعالی
 حدیث اول در کتاب قریب الا سناد بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بمردمان که حال شما چگونه میباشد در
 وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد و جوانان شما فاسق شوند یعنی زنان زنا کار و بدکار
 و جوانانها لواطه کنند و بیرون و جمع و امر نکنید و از منکر یعنی نماز نمانید در محال گفت
 شد یا رسول الله ای اینکه فرمودی نخواهد شد فرمود بلی بد تو ازین هم خواهد شد
 چگونه میباشد حال شما در وقتیکه مکر را میبینید و از معروف نمیکنید نسنه شد
 یا رسول الله ای این میشود فرمود ای بد تو ازین هم میشود و چگونه باشد حال
 شما در وقتیکه معروف را در میان خدایان مکر ببینید و منکر را معروف پس
 ازین حدیث معلوم شد که شیعه و اهل الوادع ترك امر معروف و نهی از منکر و بلکه
 منکرات را معروف و منکر را از علانم ظهور الخضریت است پس اگر

ورود حدیث درین مقام است حدیث دوم علی بن ابراهیم استاد دینی تاجیه از حضرت باقر در خصوص قوله تعالی قل هو الله احد و احد ان یبعث نیکم عند بارئ فرمود روایت نموده که مراد از عذاب دجال و صیحه است یعنی آیه اینست که بگو خداوند قادر است بر آنکه از جانب بالای سر شما عذاب بر شما بفرستد او من تحت ارجلکم یعنی خداوند قادر است بر آنکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد انحراف و بود که مراد ازین عذاب فرو بردن زمین است او یلبسکم شیعا یعنی قادر است بر آنکه بپوشاند شما لباس اختلاف را در دین انحضرت فرمود که یعنی در خصوص دین باید یکراختلاف نماید و یکدیگر را قدح و ذم بکنید یذیق بعضکم باس بعض یعنی قادر است بر آنکه بعضی از شما را شدت و حدت بعضی دیگر را انحضرت فرمود یعنی بعضی از شما بعضی دیگر را بکشد و همه اینها در میان اهل قبله خواهد شد و درین چهار علامت ذکر کرده خروج دجال و صیحه آسمان و فرو بردن زمین جمعی را که لشکر سفیانی است و اختلاف شدید در بین مسلمانان و ذم هر یک مذهب دیگر را که ازین اختلاف در مذهب ناشی میشود قتل همدیگر و بعد از آن مسلمانان از همدیگر خاطر جمع نمیشود و شاید این فقره همین مطلب است که چند سال که در میان اهل اسلام نزاع و جدال و قتال واقع شد و خون یکدیگر را میریزند و در حدیث برنظری بهمین علامت تصریح فرمود گفت که انحضرت فرمود که پیش ازین یعنی ظهور قائم قتل یوح خواهد کرد عرض کردم که یوح چیست فرمود قتل دانی که هرگز آرام نمیکرد یعنی قبل از ظهور مدت مدیدی خلافت یکدیگر میکنند حدیث سیم نیز در آن کتاب از ابن عباس و او از اسباط روایت کرده که او گفت بعد از حضرت امام موسی کاظم عرض کردم که فدای تو شوم ثعلبیه مسمون او از علی بن مغیره او از زید ثقی او از علی بن حسین بن خرداد که انحضرت فرمود که قائم ما در سال در وقت حج کردن خلائق قیام میکند انحضرت فرمود ایا قیام قائم بدون خروج سفیانی میشود یعنی بدون آن نمیشود زیرا که ظهور قائم حقیقی است از خداوند و خروج سفیانی حقیقی است از خداوند تعالی یعنی قضای خداوند عالم بآنها جاری شده باید تحقق بهم رسانند و ظهور قائم نمیشود مگر با خروج سفیانی پس کردم که فدایت شوم ایا امثال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خداوند بخواهد واقع میشود عرض کردم ایا سال آینده واقع میشود فرمود که خداوند هر چیز را میخواهد میکند پس ازین حدیث معلوم شد که خروج سفیانی قبل از ظهور حضرت قائم حقیقی است و در احادیث متواتره باین تصریح شده و آیات بسیار باین تمسک شده است و همچنین فرمودن لشکر او زمین مثل ندای آسمان حقیقی است چنانکه در کتاب مذکور

از آنجا که حضرت باقر در تفسیر این شریفه و لوتی از عوالم قوت روایت کرده
 که آنحضرت فرمود که فرع و بیم ایشان بسبب سلاست است که از آن زمان شنیده میشود
 معنی اینست که اگر ایشان را بینی در حالتیکه از آنجا که از آسمان میرسد فرع و
 اضطراب میکنند هر آینه امر شدیدی خواهی دید پس از عذاب خداوند پاکتر
 یا غیر آن خلاص خواهند شد و در تفسیر قول خداوند و اخذوا من مکان قریب فرمود
 که زمین ایشان را از زیر قدمهای ایشان فرو میبرد و ظاهر معنی اینست که ایشان
 گرفته میشوند از مکانی که نزدیک است حدیث چهارم نیز در آن کتاب از حدیث
 یمانی روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا فرمود بعد از ذکر گفته که در میان اهل
 مشرق و مغرب واقع میشود و با هم دیگر جنگ میکنند آنکه در رقیبک ایشان در این
 حالت میباشد ناگاه سفا از سمت وادی یابس در آشنای اشتعال نایزه این نقه
 بر ایشان خروج میکند تا آنکه دود مشق فرود میآیند از آنجا لشکری بهشت مدینه
 میفرستد تا آنکه لشکر اول در زمین بابل که از جمله نواحی بلاد ماعونه یعنی بغداد است
 فرود میآیند و زیاد تراز سه هزار نفر را میکشد و بیشتر از صد نفر زن را در میان
 و سیصد نفر جوان را از بنی عباس میکشد بعد از آن دو بهشت کوفه متوجه میشوند و
 اطراف آن را حواری میکنند بعد از آن از آنجا بیرون شده بهشت شام میروند و آن
 لشکر لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میآیند و باین لشکر سقیانی میروند
 و ایشان را بالمره میکشد و تا آنکه احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر پیرو و همه اموال
 غنیمت و اسیران را که در دست ایشان بود خلاص میکنند و بعد از آنکه لشکر سفا در
 مدینه قتل و غارت بسیار کردند از آنجا بیرون شده بهشت مکه متوجه میشوند تا آنکه
 بر زمین بیدار میروند و از آنجا خداوند جبرئیل را فرستد و میفرماید یا جبرئیل برو
 ایشان را هلاک کن جبرئیل ایشان را بپای خود چنان میزند که خداوند بآن از آن
 همه ایشان را بر زمین فرو میبرد و خلاص نمیشود از آنها مگر دو مرد از قبیله جویف و
 ازین جهت این مثل گفته شد که خبر یقین در نزد قبیله جیسینه است و اینست معنی
 خداوند از عوالم قوت حدیث پنجم شیخ طوسی قدس سره در کتاب امان
 بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که گفت بمحمد بن حضرمات و رضا عرض کردم
 که عبدالله بکیر حدیثی نقل نموده و تاویل میکرد دوست میدارم که آن را بخندمت شما
 عرض کنم تا ببینم چه میفرمایند فرمود حدیث کدام است گفتم این بکیر از عبید بن
 زراره روایت نموده که او گفت در ایام خروج محمد بن عبدالله بن حسن در خدمت حضرت
 صادق بودم ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت داخل شد و عرض کرد که ندایت شوم

عبدالله بن مسعود در مردم باو بیعت کرد فلذا یاد و خصوص خروج نمودن بالوجه میفرماید آنحضرت
فرمود که آرام بگیر ما را میکه آسمان و زمین آرام گرفته اند در آنحال عبدالله بن بکر
گفت پس بنا بر این ما را میکه آسمان و زمین قرار گرفته اند خروجی واقع نمیشود
پس نه قائمی هست و نه ظهور او پس حضرت امام رضا فرمود که حضرت صادق را
فرموده و امر چنان نیست که این بگیر تاویل کرده و مراد حضرت صادق اینست که قرار
بگیر ما را میکه آسمان از زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته یعنی آرام بگیر ما را میکه
از آسمان بنام قائم ندانند از زمین لشکر سفیانی را فرو نکشیده است پس ازین حدیث
معلوم شد که ندای آسمانی و خروج سفیانی حتمی است حدیث ششم مرحوم صدوق
در کتاب ثواب الاعمال بسند خود از حضرت صادق روایت کرده که رسول خدا فرمود
که بعد ازین زمانه باقی من میآید که در آن زمان از قرآن باقی نماند مگر رسم آن
و از اسلام باقی نمیشود مگر اسم آن که خودشان را بان اسلام مینامند و حال آنکه ایشان
دورترین خلایقند از آن اسلام و مسجدهای ایشان معمر میشود و حال آنکه از جهت
هدایت خراب است و فقهاء ایشان بدترین فقهاء زیرا همانند فتنه ایشان سر میزنند
و بسوی ایشان بر میگردد و درین حدیث ضعیف شدن اسلام را بیان فرموده و آنرا
از علامه ظهور آنحضرت قرار داده است و درین مضمون احادیث بسیار است مثل
حدیث مکتوبه که در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول فرمود
که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین نیز غریب خواهد شد پس طوبی باد برای
غریب اسلام یعنی کسانی که در اول ظهور اسلام یاد از آخر زمان که اسلام را درین دو
وقت رونق و دواج نمیشد اسلام و ایمان خودشان را نگه میدارند هر آینه ایشان
در میان خلایق بمنزله غریب میناشند پس طوبی باد برای ایشان و گوارا باد بهشت بر
ایشان و مثل حدیث ابن فضال که در آن کتاب از حضرت امام رضا روایت کرده
که رسول خدا فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین هم بر میگردد غریب
میشود پس طوبی باد برای غریب اسلام حدیث هفتم در کتاب کمال الدین بسند
خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت باقر شنیدم که میفرمود قائم ما
منصور است بر عجب و مؤید است بنصرت یعنی خداوند خوف او را بدو لهای شمنان
میانند از او را بنصرت خودش یاری میکند و زمین در وقت راه رفتن او در زیر پای
بهمیده میشود و خزینه های زمین برای او آشکار میگردد و سلطنت او مغرب و مشرق را
فرامیگیرد و خداوند بدست او دین خود را ظاهر میکند و بر سائر دینها غالب گرداند
هر چند بکه مشرکان این را مکره بدانند پس در روی زمین خدای تعالی مگر آنکه

نمبر کرده میشود و حضرت عیسی فرود آید و در پشت برادر نماز میکند آنگاه عرض کردم این
 رسول الله قائم شما کی ظهور خواهد کرد فرمود در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمرغان
 نباتات رسانند و مردان بمرغان و زنان بزنان اکتفا کنند و زنان بروی زمین سوار
 شوند و شهادت دروغ که حاکم کذابان را میدهند قبول شود و شهادت عدول رد شود
 و خلائق رنجمن خون یکدیگر را و از کتاب زنا و خوردن ربا را مهمل شمارند و از بد آن سبب
 نرسیدن از رمضان زشت ایشان تفتیه کرده شود و سفیای از شام و میانه از بمن خروج نماید و
 فرود در زمین لشکر سفیای را در زمین بیدار و جوان محمد بن حسن نام از ل محمد که نفس زکته
 است در میان رکن و مقام کشته شود و صدای از آسمان برسد که حق با محمد است و شیعه
 او است پس درین وقت ظهور قائم ما میشود و بدیوار کعبه تکیه میکند و سبصد و سیصد و
 نفر مرد در خدمت او جمع میشود و اول کلامیکه بآن نطق میکند این آیه کریمه است
 بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرُ کَلِمٍ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ و بعد از آن میفرماید که منم باقی ماند خدا در روزین
 پس و قتیکه ده هزار نفر در خدمت او جمع شدند از اخبار حرکت میکند و از برکت وجود آن
 حضرت در روی زمین معبودی نماند از صنم و غیر آن جو خداوند یگانه و آتش بر آن صغیرها
 و بتها واقع میشود و آنها را میسوزاند و این ظهور بعد از غیبت طولانی است برای آنکه خداوند
 از میان خلائق تمیز بدهد کسانی را که در حال غیبت با و ایمان سیار ورزند و با امرش اطاعت
 میکنند و دین را حفظ نمایند حدیث هشتم در کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم
 روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که قیام قائم را از جانب خداوند
 برای مؤمنان علامات چند قرار داده شد عرض کردم فدایت شوم آنها چیست فرمود
 اَنْ عَلَامَاتٍ فَرِیَاشَ خَدَّیْهِ وَ لَسْلَوُکُمْ بِیْنِیْهِ بَیْشَ اَرْقِیَامَ تَنْمُ اَمْتَحَانُ مِیْکِیْمَ شَمَارَا
 یَشِیْ مِنْ اَلْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصُ مِنْ اَلْاَمْوَالِ وَ اَلْاَنْفُسِ وَ اَلْاَثْرَافِ وَ بَیْنَهُ اَلْعَصَابِیْرُ پس
 حضرت در تاویل آیه شریفه فرمود که خداوند میفرماید که مؤمنان را امتحان میکنم با ترس
 از پادشاهان و آلودن آنان در آخر سلطنت ایشان و با گرسنگی که بسبب گراف تو خفا است
 با نقصان بهم رسانیدن اموال که بسبب کسادی قحار قحامت و با نقصان بهم رسانیدن
 نفس خلائق که بسبب مرگ ناگهانی است و با باقی شدن ثمرات و میوه ها که بسبب قلت و
 کمی ریح و حاصل زراعت و اندک برکت آنها است و تمجید فرج مژده بگشاید که با این معیبه ها
 صبر میکنند بعد از آن فرمود ای محمد بن مسلم اینکه گفتیم داخل تاویل است و خداوند فرمود
 که تاویل آن را نمیداند مگر خداوند و انکسای که راسخ و عالم و علم در دل های ایشان
 حکم شده است و این روایت مجتهدین طریق نقل شده و بلکه در تفسیر این آیه اخبار متواتر
 وارد شده است که مراد از این آیه علامات ظهور حضرت قائم است حدیث نهم ابیضا در

کمال الدین بسند خود از محبوبان از حضرت صادق روایت کرده که در روز قیام قائم
 مایه علامات است خروج سفیانی و خروج یمانی و مداد اسمانی که از آسمان بر زمین
 قائم نازل میکند و فرود بردن زمین لشکر را در زمین بیدار و قتل نفس زکیه و مردان
 و فحوان که درین مضمون وارد شده است که این پنج علامات نزدیک قیام قائم واقع میشود
 و در بین اینها و ظهور از حضرت انقدر فاصله نمیشود و بلکه در روایت صالح غلام که
 در کتاب مذکور از حضرت صادق روایت کرده است که گفت از حضرت شنیدم که میفرماید
 که در میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم فاصله نمیشود مگر با پزده شب پس منافات مابین
 این حدیث پنج علامات و بین مائراخبار که در بیان علامات ظهور از حضرت وارد
 شده نیست چنانکه در آن کتاب از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت از حضرت صادق
 شنیدم میفرمود که قبل از قیام قائم پنج علامات است محتمل که تغییر خواهد یافت خروج
 یمانی و خروج سفیانی و مداد اسمانی و قتل نفس زکیه و فرود بردن زمین لشکر را در
 بیدار و ایضا در آنجا از معلى بن خنيس از حضرت صادق روایت کرده که فرمود خروج
 سفیانی از جمله امورات محتمله است و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد
 حدیث دهم و نیز در کمال الدین بسند خود از زاده روایت کرده که گفت صادق آل
 محمد فرمود منادی بنام قائم مائراخبار میکند عرض کردم که آیا آن راهمه کس میشوند یا
 اینکه اختصاص ببعضی از اشخاص دارد فرمود که هم میشوند لکن هر پایفه آن ندانند
 بزبان خود میشوند و میفرماید عرض کردم پس بنا بر این کسی با حضرت قائم مخالفت
 نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود فرمود که ابایس ایشان را بحال خود نمیکندارد
 حتی در آخر روز ندا میکند و بسبب آن ندایهای خلائق شاک میآید از دور
 احادیث بسیار این ندا ذکر شده و در جمله از آنها قتل آن راهمه کس
 چنانکه حوث بن مغیرة از حضرت صادق روایت کرده که فرمود حیوان است در
 شب جمعه بیست و سیتم ماه رمضان واقع میشود و نیز از معلى از حضرت صادق
 روایت کرده که فرمود حیوانی به پیل از آسمان میآید و صدای آن از زمین و آسمان
 جماعت شیعه بصدای او تابع شوید پس بگوید از اینکه بصدای او قوم و قبیله باشید
 حدیث یازدهم در کمال الدین از عبدالله بن منصور روایت کرده که گفت نام سفیانی
 از حضرت صادق پرسیدم و میفرماید که بنامش چه کار داری و قبیله که بنامش شهر
 از شهرها که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و مصرین باشد قبیله بنی مدد
 آن وقت منتظر فرج باشید عرض کردم که ایام صلت ساداتش نه ماه است فرمود
 و لکن هشت ماه سلطنت میکند و یکروز از آن زیاد تر نمیشود و در این ازین

روایت کرده که حضرت صادق فرمود که بدو گشت که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بشنید
 جگر خوار از وادی بابس خروج میکند و او مردیست مستوی انقاده کلفت سه و هشتاد
 بیست و شش رویش شویب که مرکب بید و حش میکند و در رویش نشانه آبله است گریبانی
 کمان میکنی که کوداست و نامش عثمان و نام پدرش عنبثه است از اولاد ابوسفیان است پس
 خروج میکند تا اینکه بر زمین مقرر و معین یعنی بر زمین کوفه میرسد و در بالای منبر انجاء قرار
 میگیرد حدیث دوازدهم و نیز در کمال الدین بسند خود از پدر از حضرت باقر روایت
 کرده که فرمود قبل از قیام قائم دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه است و پنجم ماه دیگر
 گرفتن اقیاب است در بازدهم همان ماه و اینگونه گرفتن ماه و اقیاب از وقت فرود آمدن
 حضرت آدم بر زمین تا آن وقت واقع نشد پس در آن وقت حساب منجمان باطل میشود زیرا
 که بقا عدا اهل هیئت و نجوم گرفتن ماه باید در نیمه ماه باشد و یاد نزدیک آن واقع شود
 و گرفتن اقیاب در او آخر آن بشود پس وقوع گرفتن ماه در پنجم ماه و وقوع گرفتن اقیاب در
 پانزدهم موجب بطلان حساب منجمانست و در حدیث ابن ابی عمیر وارد است که این گرفتن ماه
 و اقیاب در ماه رمضان واقع خواهد شد نه در غیر آن حدیث سیزدهم ایضا در حال
 الدین از سلیمان بن خالد روایت کرده بسند خودش که گفت از حضرت صادق
 شنیدم میفرمود که قبل از ظهور حضرت قائم دو نوع مرگ بخلائق روی خواهد آورد یکی
 موت احمد و دیگر موت و مرگ ایض و خلایق را بنوعی فرامیگیرد که از هفت نفر پنج نفر هلاک
 میشوند موت احمد شمشیر و موت ایض طاعون است مؤلف میگوید که مراد از موت احمد که
 مرگ با شمشیر است همان قتل است که در میان مسلمانان بسبب نزاع و جدال و جلد و
 میشود و در احادیث گذشته بآن اشاره شد که موت یسوع است حدیث چهاردهم باز
 در کمال الدین بسند خود از ابی بصیر و محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت کردند که
 میفرمود که این امر یعنی ظهور حضرت قائم واقع نمیشود تا وقتی که در ثلث خلایق از دنیا
 خودشان برگردند و مرتد شوند پس با آنحضرت گفته شد که وقتی که در ثلث خلایق از
 دین بدرفتند چه قدر باقی میماند یعنی چندان باقی نمیماند فرمود آیا راضی نمیشوید
 اینکه شما در آن ثلث باشید که باقی ماند و مضمون این حدیث که مرتد شدن اکثر
 خلق است در اخبار بسیار ذکر شده است حدیث پانزدهم شیخ طوسی در کتاب
 عیث بسند خود روایت کرده از بکر بن محمد از صادق که فرمود خروج این سه نفر
 که خراسانی و سفیانی و یمانی باشد در یکسال و در یکروز واقع خواهد شد و در
 میان ایشان از یمانی هدایت کنند و بنیست او خلایق را بسوی حق هدایت میکند و در
 این حدیث خراسانی را بان دو نفر قرین قرار داده و در بعضی اخبار یمانی قبل از سفیانی

خروج خواهد کرد چنانکه در کتاب مذکور بسند خود از محمد بن معمر روایت کرده
 که گفته که پیش از خروج سفیانی خروج صاحب مزار خواهد شد پس هر چه پیش
 خواهد آمد که منبری خواهد داشت در خروج کردن و استماع جمع نمودن
 حدیث شریف هم ایضا در کتاب غیبت بسند خود از محمد بن معمر روایت کرده که گفت
 از حضرت صادق شنیدم میفرمود که هر که از این من بعد از عبد الله یعنی سفیانی
 ظاهر شود هر آینه من بر او ایستادگی قائم نخواهم نمود و هر که از من بعد از عبد الله
 محمد بن عبد الله مرد خلائق دیگر بر سر کسی جمع نمایند و این امر را شاء الله منتهی ثواب و مگر
 صاحب شما یعنی حضرت قائم و بعد از این یعنی سفیانی سلطنت سالها از میان بر
 رانسته میشود و سلطنت ماه و روز بمیان میآید عرض کردم که آیا آن حصه من که
 سلطنت ماه و روز بمیان میآید طول میآید فرمود نه مؤلف میگوید درین حدیث
 آنحضرت از جهات تقیه اسم سفیانی برده و از او تعبیر بعد از عبد الله کرده زیرا که او هم مثل
 شیطان عبد خدا و مبتلا و است و اول ظهور حضرت قائم را با او قریب کرده و بعد از آن
 از جهات تقیه قیام قائم را بعد از مردن او بیان فرموده و این نحو از کلام تقیه است و
 احتمال میرود که مراد از عبد الله کسی باشد مثل سفیانی که خروج کند و انکار جمع نماید
 حدیث مفید هم نیز شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خود از ابی نصر بزنطی از حضرت
 امام رضا روایت کرده که فرمود از جمله علامات اهل فرج حارثه اینست که در مابین
 حرمین یعنی میان مکه و مدینه واقع میشود عرض کردم که آن حارثه کدام است فرمود
 در مابین حرمین نزاع و تعصبی اتفاق می افتد و در آن نزاع فلان شخص بآنزد و مقتدر و اولاد
 فلان را بقتل میرساند حدیث بعد هم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود بسند
 خود از عبد الله شریک عامری روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام حسن
 سیفیه که این امریکه منتظر ظهور آن میباشد واقع نخواهد شد و قتیقه بعضی از
 شما بر بعض دیگر تبری نماید و بعضی از شما بر بعض دیگر لعن کند و بعضی از شما بر بعض
 دیگر نف بلندارد و بعضی بکفر بعضی شهادت دهد عرض کردم پس مابین در
 آن زمان خیر نمیشاید فرمود که همه چیزها در آن زمان است و بر که در آن وقت
 حضرت قائم ظهور میکند و همه اینها را بر میدارد و چیزی از اینها نماند
 حدیث نوزدهم بار شیخ طوسی در کتاب بسند خود از عثمان بن ابی اسود روایت کرده
 که فرمود دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما را از من و من و من خواهد شد پس
 من قادر بر خای خود نمیشد و من را که را ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد
 بکنید و قتیقه ما الله نزل و اهل و عهده در آن زمان و در آن وقت و در آن

کردند و ناله می کردند و در حصار دمشق نهادند که وای بر شما از شر که نزدیک شد و دیوار
 مسجد دمشق خراب گردید آن وقت رسیدن فرج یعنی ظهوره ثم نزدیک میباشد باینکه
 آن وقت بری لشکر متجاوز باشید مؤلف میگوید مراد از طایفه ترك جماعت عثمانی و اهل
 اسلام است و مراد از روم جماعت ایتالیا است که الان معروف است و در بعضی
 جغرافیا بیان شده حدیث بنیتم در کتاب غیبت شیخ الطایفه بسند خود از محمد بن
 الحنفیه روایت کرده که گفت بخد مت المحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشید
 تا که ظاهر نخواهد شد و چون این سخن را از من شنید سرش را جنبانید و بعد از آن فرمود
 که این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز با اهل خود شدت و محنت نکرده و
 نرسانیده و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا نموده
 و این امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه هنوز پادشاه جور و ستم نکرده و از کجا واقع میشود
 و حال آنکه زندیقی از شهر قزوین برپا است بر فراشته تا اینکه برود تا موس اهل انجا را
 بکشد و برادران ایشان را که نام گردانند بطوریکه گویا هیچ نبوده اند و حصار انجا را تغییر داده
 و به جهت و تشنه انجا را زایل کند در آن وقت هر که از او بگریزد هربان او را میباید و میباید
 و هر که با او بخشد و جنگ نماید در دست او کشته میشود و هر که از او گوشه گیری بورزد
 مرگش فتنه و بجهت گردد و هر که با او تابع شود کافر میشود حتی آنکه ایشان دو فرقه میشوند
 فرقه بر دین خود گردید میکنند و فرقه بر دینای خود گردان شود حدیث بیست و یکم شیخ
 مفید در ارشاد و شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خودشان از جابر جعفی از حضرت
 باقر روایت کرده که فرمود که در جای خود بنشین و دست و پای خود را محبتان تا
 وقتی که ببینی آن علامه را که حالا برای تو بیان میکنم و ترا چنان غیبتی که انها را
 در یاب و آن علامه می آیند است که غیبتی فلان بیکدیگر می افتند و ناله اکتند و اسما
 با خبر فتح و فرج ندانند میکنند و صدای وی از سمت ناحیه دمشق بشنایا می رسد و
 دهی و جاسیه نام از دهات شاه بزمین فرمیه رود و بعد ازین تو جانی که برادران
 دینی شما بیدار و می آورند تا اینکه در شهر چیره فرید می آیند و خارجیان اهل
 روم و می آورند تا آنکه روز ملامه منزل میکنند پس در همین سال در هر سه زمین
 و بوسی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود و اول سه زمین که خوب خواهد
 شد شام است در آن وقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه میباشند و در زمین سه
 سید که بیدار بقع و مردمی است بقی بدن و دیگر بیدار صعب و مردمی است
 راجع مود و رخ و نیک و ستمان بیدار صفا است حدیث بیست و دوم شیخ
 خواجه در غیبت خود بسند خود از محمد بن اسماعیل روایت کرده که گفت بخد مت محضرت

سید متباد عرض کردم که ظهور مهدی قائم را برای من وصف کن و ملائمتهای او را
 بمن بشناسان فرمود که قیام از ظهر و او مردی مشهور و معروف است و در سرزمین جزیره
 خروج میکند و منزلش در تکریت و آن شهر بیت در میان بغداد و موصل و کشته
 شدنش در مسجد دمشق میشود و بعد از او شعیب بن صالح او سمرقند زوج میکند بعد
 از آن سفیانه از وادی یا بس خروج مینماید و او از اولاد عیسی بن ابی سفیان است و قتیکه
 امر سفیانه ظاهر گردید حضرت مهدی ظهور میکند حدیث بیست و سیم ایضا شیخ
 طوسی در غیبت خود از حسن بن بهرام نقل کرده که گفت مردی از ابوالحسن موسی پرسید
 که فرج کی خواهد شد آنحضرت بمن فرمود که کدام یکی را میخواهی بطریق تفصیل بیان
 نمایم یا بطریق اجمال عرض کردم اجمالاً بیان بفرما پس فرمود فرج در وقتیکه بید
 قیس در مصر و بید قهای کند در خراسان بجنبش آیند راوی گوید که شک دارم
 در اینکه آنحضرت کند را ذکر فرمود یا غیر آن را ذکر کرد حدیث بیست و چهارم ایضا
 در آن کتاب بسند خود از معویه بن سعید از محمد بن علی روایت کرده که او گفت که
 حضرت امیر المؤمنین بمن فرمود و قتیکه در شام دو نفر صاحب داعیه بهم درآید
 هراسینه مخالف ایشان علامتی میشود از علامات خداوند در احوال گفته میشود که
 سکوت کنید و آرام بگیرید و بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد
 که صد هزار نفر کشته میشود و خداوند این قضیه برای مؤمنان رحمت و برکات فرا
 عذاب و نعمت گرداند و در این وقت بآمدن اشهب سواران و بید قهای زود
 منتظر باشید که بزودی از جانب مغرب رو میآورند تا اینکه بشام وارد میشوند
 پس در این حال منتظر باشید بفروردن زمین دهی را از دهات شام که تا مشخرش
 است و قتیکه این واقع گردید بخروج پسر زن جگر خوار از وادی یا بس منتظر باشید
 در روایت بشیر بن غالب در کتاب مذکور فرموده که سفیانه از شهرهای دوم در
 میآورد و در حالتیکه بدین نصاری داخل شد و چلیپا بگردنش او بخت و اوست در
 آن زمان پادشاه حدیث بیست و پنجم شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابی بصیر
 روایت کرده که گفت از حضرت باقر در خصوص قول خداوند إِنْ نَشَأْ نُزِلْ عَلَيْهِمُ
مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَلَتْ أَعْيُنُهُمْ لَهَا خاضِعِينَ شنیدم میفرمود که خداوند این
 علامت را از آسمان برای ایشان نازل خواهد کرد عرض کردم که ایشان گمانند که
 علامت برای ایشان نازل میشود فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرض کردم که آن آیه و
 علامت چیست فرمود ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا وقت عصر و نمایان
 شدن روی و سینه مردیست در روی هرم آفتاب در حالتیکه خورشید با حاجب

ولسش میباشند و این قصیده در زمان سنیاه واقع میشود و در این وقت هلاکت و هلاک
 قومی اتفاق خواهد افتاد و ترجمه این بیت که اگر چه ابراهیم ایق و ستمی از آسمان برایشان
 نازل میگردد اینم پس کرد نهای ایشان در نریان آیه بیت میشود یعنی همه در مقابل ن
 میشوند و ذلیل میگردد و خضوع میکنند حدیث بیست و هشتم ایضا شیخ مفید
 در ارشادش بسند خود از منذر بن جوزی روایت کرده که از حضرت صادق شنیدم
 میفرمود که خداوند قبل از قیام قائم خلایق را با ظواهر آیات و علامات چند از کتاب
 معاجیه هنی میکند و آن علامات اینست که آتشی در آسمان ظاهر میشود و رنگ سرخی
 آسمان را میپوشاند و حسی و فرو بردن زمین در بغداد و فرو بردن زمین در بصره واقع
 و خونها در بصره ریخته گردد و غار نهایی آن خواب و اهلش فانی میباشند و بیم اهل عراق
 فرا میگردد بنوعیکه قرار و اوام نمیگیرند حدیث بیست و هفتم محمد بن ابراهیم در کتاب حجت
 خود بسند از ابی خالد کاتبی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا که می بینم قومی را
 که در سمت مشرق خورشید درند و حق را مطالبه میکنند و ایشان داده نمیشود بعد از
 آن باز مطالبه میکنند باز داده نمیشود و قتی که این را می بینند شمشیرها خودشان را
 حایل میکنند آن وقت سلطنت ایشان داده میشود ایشان آن را قبول نمیکند تا
 وقتی که امر ایشان قوام و دوام بهمیرساند هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب
 شما آگاه باش بدو سئیکه هرگاه من آن زمان در دست کم هماینه نفس خود را برای
 صاحب این امر نگه میداشتم حدیث بیست و هشتم و نیز در آن کتاب بسند خود
 از ابی الجارود روایت کرده که گفت از حضرت باقر شنیدم میفرمود و قتی که ظاهر شد
 بیعت نمودن خلایق بطفلی هماینه در آن وقت هر صاحب قوت و استعداد با جمیع
 خود بر میخیزد و لوای داعیه برافرازد مؤلف میگوید که در دیوان منسوب به حضرت امیر
 المومنین بادشاه شدن بن طفلی صغیر را از علامت ظهور حضرت قائم آل محمد شمرده
 و این حدیث نیز اشاره بآنست حدیث بیست و نهم ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب
 غیب خود بسند خود از مغیره بن سعد از حضرت باقر روایت کرده که از حضرت فرمود
 و قتی که رویتزه یعنی دو صاحب خراج در شام با هم مخالف گردند هماینه علامتی از
 علامات خداوند را بنحوا ظاهر خواهد شد گفته شد یا بن رسول الله آن علامت
 چیست فرمود زلزله است که در شام ظاهر و واقع میشود بنوعیکه بسبب آن از اهل
 انجاریاد ترا صد هزار نفر هلاک میشوند و خداوند آن را از برای مؤمنان رحمت
 میگرداند و از برای کافران عذاب و نقمت و قتی که این حادثه بوقوع پیوست انگاه
 یحیی بن ابی سہام سفید و دم بربک و با گوش برید و یا کوه دم و میدانها سیاه شود

بکنید که از مغرب می آیند تا اینکه بشام داخل میشوند و این در وقت است که حج اکبر و من
احمر واقع میشوند و قتی که این حادثه واقع شد نگاه کنید بفرود رفتن دهنی از دهات دمشق
که آن را خرشا گویند بر زمین و قتی که این حادثه بر وقوع رسید پس زن جگر خوار یعنی
سفیان را وادی یا بس خروج میکند تا اینکه بر منبر دمشق غالب میگردد و قتی که
این شد بظهور حضرت مهدی منتظر باشد حدیث سی ام در کتاب عدد القوی
از جناب سلمان رضی الله عنه روایت کرده گفت بمقدمت حضرت امیر المؤمنین امام
در خالتی که منزل آنحضرت خالی بود عرض کردم یا امیر المؤمنین حضرت قائم که از اولاد
تو است کی ظهور خواهد کرد پس آنحضرت اهی کشید و فرمود که قائم ظهور نمیکند تا
وقتی که اطفال سلطنت بکنند و حقوق خداوند ضایع شود و غنا ضایع شود پس
وقتی که باد شامان بنی عباس که کور و مستبده و تیراندازند هستند از کافران و یهودیان
خلافین که مانند سپهرند کشته گردیدند و شهر صومعه خراب گردید و در آن وقت قائم
که از اولاد حسین ظهور میکند حدیث سی و یکم عالم کامل و محدث فاضل شیخ
حسن بن سلیمان در کتاب مختصر الصواعق و سنده خود از ابن عباس نقل کرده دو
حدیث مفصل معراج که خداوند بر رسول خود فرمود بتوعطا کردم این را که یازده
نفر مهمل و امام صاحب هدایت از صلب علی بیرون میاورم همه ایشان از ذریه تو
از بکر بتول فاطمه و هراوند و آخران یازده نفر کیست که عیسی بن مریم در پیشش
نماز خواهد گذارد و زمین را بر از عدل میگرداند چنانچه بر از جور و ظلم گردیده و باو
خلق را از هلاکت نجات میدهد و باو ایشان را از گمراهی بشاه راه هدایت میآورم
پس برکت او کورداشنا و بمریض صحت عطا میکنم عرض کردم ای پروردگار من این
امر که واقع میشود پس بمن وحی فرمود که این در وقتی واقع میشود که علم از میان خلق
برداشته گردد و جهل و نادانی ظاهر و آشکار شود و قاریان قرآن بسیار شوند و علم
کتاب گردد و قتل بسیار شود و فقهای که هدایت کنند اندک و قتل باشند و فقهای
که گمراه کنند و خابین اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند و امت قبریهای
خودشان را مسجد قرار دهند و قرآن ها باطلا و غیران زینت داده شود و مسجد ها
باطلا و غیران نقش کرده باشد و جور و فساد بسیار شود و منکرات آشکار گردد و
امت بان منکرها امر کند و از معرفت الحق نماید و مردان بزدان و زنان بزدان
اکتفا کنند و امیرها کافران و مستان شان فاجر و باور ایشان ظالم میشوند و حساب
رای ایشان فاسق گردد و نیز این امر در وقتی واقع میشود که در زمین و بعضی فرود
زمین واقع گردد در مشرق و خفی در مغرب و خفی در جنوب و خفی در شمال و بعضی در

مردی از اولاد تو بشود که اتباع او گمانه باشند که مانند ملحد و خراب گردد و بدست
 از اولاد حضرت امام حسن خروج نماید و در حال در طرف مشرق از سیستان
 کند و سفیان خروج بکند تا آخر حدیث بی و دهم در کتاب سرور اهل ایمان بسند
 خود از جابر روایت کرده که حضرت باقر فرمود یا جابر قائم علیه السلام ظاهر نمیشود
 تا وقتی که قته اهل همه شهرها را فرا گیرد و از آن قته مغری میطلبند و نمیابند و این
 قته یعنی اصل آن در میان حیر و کوفه واقع میگردد و کشتگان ایشان وقت شب
 در آنجا میمانند و ندانند از آسمان ندانند میکند مؤلف میگوید احادیث در
 معنی که قته و فساد و مرج و مرج قبل از ظهور آنحضرت عالم را میگیرد و مردم در حیرت
 میباشند بسیار است حدیث بی و بیستم در کتاب کفایت در باب نص بدو از ده امام
 بسند خود از جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 از ما هست مملدی این امت در وقتی که دنیا مرج و مرج گردید و قته فایست به دیگر
 کردند و قوت یافتند و راهها بسته شدند و بعضی از مردم اموال بعضی دیگر را غارت
 نمودند و بزرگ بکوچک رحم نکرد و کوچک به بزرگ تعظیم نمود و از آن وقت خداوند تعالی
 حضرت مهدی ما را که پس از منم امام حسین است بر میانگیرد و او حصارها را و قلعه ها را
 منلالت و دلها را قفل شد و واقع میکند و در آخر الزمان در میان رکن و مقام قیام
 ظهور میکند چنانکه من نمودم در اول زمان و زمین را پراز عدل میکند چنانکه
 پر شده باشد از جور حدیث بی و چهارم ایضا در کتاب مذکور در باب مذکور
 از علقمة بن قیس بسند خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در منبر کوفه خطبه
 نزل و را بما ادا فرمود و در آخر از علام ظهور حضرت قائم بیان کرد و در آخر آن فرمود
 اگاه شوید بد رستیکه از برای ظهور آورده علامت است اول آنها طلوع ستاره مدی
 است در حالتیکه بشاره جدی نزدیک میباشد و در آن وقت مرج و مرج و پرفته و
 شتر واقع میشود و اینها علامت ارزانی ترخها است یعنی بعضی از آنها از علامتی تا
 بعلا مت دیگر امور عجیب است پس و تیکه این ده علامت گذشتند در این وقت
 ماه نورانی و قائم ال محمد ظاهر میشود و کلمه اخلاص در مقام توحید برای خداوند
 تعالی تمام میشود حدیث بی و پنجم در کتاب بسند خود از ابی الحجاج روایت کرده
 که حضرت باقر فرمود که میخواهد دید چیزی را که منتظر آن هستید تا وقتی که مانند
 بز میشود که هیچیک از اعضا بدنش بدیگری زیارت ندارد و کسیکه میخواهد لاغری
 و فریبی آن را بداند بهر عضوی که میخواهد از اعضا است است میکند از چنانکه
 در مقام راستن لاغری و فریبی آن داب و غادت اینست یعنی هر چه دشمنان دین

و فاسقان مسلمین در باره شما خواسته باشند، میکنند و در آن وقت مرتبه شرافت
از برای شما نیست که بآنجا ترقی نمایند و برای شما ها تکیه گاهی نخواهد شد که در
کارهای خود بآن تکیه بکنید و اعتماد نمایند حدیث سی و هشتم محمد بن ابراهیم
در کتاب غیب بسند خود از عبدالکریم از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت
فرمود که قائم آل محمد قیام و ظهور نمیکند تا وقتی که دوازده نفر مرد بریاست و
امارت قیام نمایند و آنها هراسینه اتفاق میکنند بر این قول که ما حضرت صاحب
الزمان را دیده ایم در آنحال خلائق ایشان را تکذیب میکنند حدیث سی و هفتم
ایضا در کتاب غیب محمد بن ابراهیم بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت محمد
حضرت صادق عرض کردم که در فرمایش خداوند در قرآن عَذَابُ الْآخِرَةِ فِي الْآخِرَةِ
الَّذِينَ تَبَاوَعُوا فِي الْأَخِرَةِ عَذَابُ خَرَى دنیاییت فرمود ای ابا بصیر کدام خری و خواری
است که شدید تر باشد از اینکه مردم در خانه و حمله خود در میان عیالشان برادرانش
نشته باشند ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده بتردا و داخل شوند و گریه بکنند و از
ایشان پرسیده شود که این حالت و گریه برای چیست ایشان بگویند فلان شخص در همین
ساعت صبح گردید یعنی بصورت بعضی از حیوانات شد و از صورت آدمی بیرون شد
ابو بصیر گفت عرض کردم که آیا این قبل از قیام حضرت است ثم میشود و یا بعد از آن فرمود
قبل از آن خواهد گشت نه بعد از آن مؤلف میگوید منع شدن جمعی قبل از ظهور آنحضرت
در احادیث بسیار وارد گردیده و این حدیث از جمله آنهاست و منع شدن را از علامات
ظهور آنحضرت شمرده اند حدیث سی و هشتم حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله بسند خود
از ابی سعید خدری روایت کرده گفت حضرت رسول خدا فرمود که البته زمین پر
میشود از ظلم و عدوان و بعد از آن البته ظاهر میشود یک مردی از اهل بیت من تا
آنکه بکند زمین را از عدل و داد همچنانکه بر شد باشد از جور و ظلم و عدوان
مؤلف میگوید احادیث متواتره از طریق علماء اعلام اهل سنت و شیعه وارد گردیده
که ظهور حضرت قائم آل محمد بعد از پر شدن زمین از ظلم و جور خواهد شد و اینکه
علامت ظاهر شدن آنحضرت پر شدن زمین است از جور و عدوان و از ظلم و طغیان
از اهل زمان از طایف و کافران حدیث سی و نهم ایضا حافظ ابو نعیم از کتاب فردوس
ابن شیره باب هاء از جابر انصاری روایت کرده گفت که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که بعد از من خلفاء میشوند و بعد از خلفاء امراء میشوند و بعد از امراء
پادشاهان مالک روی زمین میشوند و بعد از پادشاهان جبابره و جباران و
ظالمان زیادت میکند و بعد از جبابره ظاهر میشود یک مردی از اهل بیت من و پسر

میکند زمین را از عدل پس ازین حدیث ظاهر میشود که از علامات ظهور حضرت قائم
 مهدی^ع مسلط شدن جبار است بر مردمان و سلطنت و ریاست آنهاست در روی
 زمین و شایع شدن جبر و جور و ظلم بر مؤمنین و مسلمانان است و اخبار بسیار بدین
 معنی وارد شده است حدیث چهل و نهم از حدیث خلیل بدو سند در مسند خود و
 ایضا حافظ نورالدین مصوری در جزو سیم از کتاب مجمع الزوائد از اخبار انصار روایت
 کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود خروج میکند در حال در وقت ضعف دین مردم
 و ادبار نمودن علم از مردمان و اندک بودن علم و اهل آن در میان مردم و از برای در حال
 بعد از خروجش چهل روز عمر است و درین چهل روز زمین را گشت میکند و یک روز
 آن مثل یکال میشود و یک روز آن مثل یکاه میشود و یک روزش مثل یک جمعه میگردد
 و بعد از آن باقی روزهای آن مثل این روزهای شما میشود یعنی در اول روز خروجش
 چنان امر مسلمانان بر آنها سخت میگردد که یک روز از برای ایشان یکال میگردد و
 بعد یکاه و بعد یک هفته میشود و بعد از روز سیم انس میگیرند با او و بعد از آن حضرت
 فرمود که از برای او یک خواست که نابین دو گوش آن چهل ذراع است و در حال مردم
 میگوید که منم پروردگار بزرگ شما و اعدا است و یک چشم او کور است و در میان
 دو چشم او نوشته شد کافران را همه کس میخواند چه خط خوان باشد یا نه و در همه
 جا میشود مگر مکه و مدینه و ملائکه او را از آنها منع میکنند و بنظر مردم میدهند که
 با او کوه است از آن و مردم در شدت میباشند در آن وقت و با او دونه است و من عالم
 بآن دونه که آنها چیست یک نفر را جنة میگوید و یک نفر را دوزخ پس هر که بدوزخ
 داخل شود جنة میشود از برای او و هر که بجنة او داخل شود دوزخ میگردد برای او
 شیاطین با او تابع میشوند و در سحر او مدد او میکنند و با او قسمة بزرگ میشود و او
 بنظر مردمان میدهند که امر میکند با آسمان که باران مبارک پس مردم میگویند ای مردم
 این را نمیکند مگر خدا حضرت فرمود پس مردمان میگریزند از او بسوی کوه دخان که
 در شام است پس مردم را در آنجا محاصره میکند و محاصره آنها شدید میشود و آنها را
 بمشقت میاندازد بعد از آن عیسی بن مریم از آسمان نازل میشود پس در حال میگوید
 یا سحر خود که ای مردم بروید و این کذاب را بگیرید و بکشید و چرا بجنگ او نمیروید پس
 مردم بجانب او روند پس می بینند که او عیسی است پس وقت نماز میشود و عیسی
 گفته شود مقدم شوای روح الله پس عیسی میگوید باید اقام خود شما یعنی حضرت
 مهدی امامت بکند برای شما مایعنی با وجود امامت من جمیع نیست پس وقتیکه
 نماز را در پشت سر مردم گذارد و بسوی در حال میرود پس وقتیکه در حال او را دید

نمک در آب گذاخته میشود پس با او میسند و را میکشد تا آنکه سنگ و درخت بدا
 میکند که این یهودی است پس یکفر از اتباع او باقی نمیکند و همه آنها را میکشد پس
 ازین حدیث و از بعضی احادیث گذشته معلوم میشود که خروج دجال مثل خروج سفیانی
 از علامات ظهور آنحضرت است و بلکه از محتملات است و در احادیث متواتره بین العامة
 و الخاصة خروج دجال وارد شده است و بلکه در بعضی اخبار وارد گردیده که هیچ پیغمبری
 مبعوث نشد مگر آنکه تم خود را از فتنه دجال بخورده و ترسانند و محمد بن ابراهیم در
 کتاب غیبت و غیر او با سند خود روایت کردند از توال بن سیره که حضرت امیرالمومنین
 بجا خطبه ادا فرمود و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود و چه میشد از من سوال کنید
 قبل از آنکه مرا نیامید پس معصعه برخواست و عرض کرد یا امیرالمومنین دجال مثل خروج
 کرد فرمود بنشین خداوند انجیزا که اراده نمود دانست و بعد کلامی فرمود که حاصل آنست
 آن اینست که ما ذون نیستیم که تعیین وقت بکنیم برای آن تا آنکه وقت ظهور آنحضرت تمام
 معلوم شود و لکن این امر با پاره علامات است که مانند دادن سبیل بجای سبیل و یزید
 همدیگر میآیند گر خواسته باشید آنرا با تو خبر میدهم عرض کرد بلی فرمود آن علامات
 اینهاست و قتی که مردم نماز را بمیرانند و عافیت و ضایع کنند و دروغ را خلل بداند
 و باران خوردند و در شوه رگرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدنیافروختند
 و دیوانگان را داخل در مرثیونند و بزنان سنودت کردند و قطع احرام کردند و تابع خوا
 نفس شدند و خونریزی را سهل شمردند و مسلم در بیان ایشان ضعیف گردید یعنی علم
 کنندگان و ضعیف خیال کردند و جور کردند و خردانستند و امرای جور و زور و عالم عرف
 خیانتکار و قاریان قرآن را قتل کردند و شهادت دروغ دادند و بزرگان و بزرگان
 و کاه و معیان اشکار کردند و دین را زینت داده شد و بختش گریه شد و ضار
 بلند گردید و اشرار محترم شد و صفهای نماز از دحام کرد از جهت غیر خداوند و هواها
 مردم مختلف گردید و عهد ها شکسته شد و بدای و عدل شد نزدیک گردید و زنان
 از جهت حرص و طمع ناشود این خود در تجارت شریک شدند و صدق افسقان بلند
 گردید و قول ایشان معی و وف و مقبول شد و اراذل مردم رئیس شدند و از فقر و آزار
 ترس نقیه کردند و دروغ و غیور و تسدیق کردند و خایین را امین کردند و کلات و اسباب
 الهی و احب را اخذ کردند و از این امت با قول ایشان لعن کردند و زنان بر زمین سوار
 شدند و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت رساندند و شامه مدون طلب شدند
 از او نهادت داد و مسائل دینی برای دنیا تحصیل شد و عمل دنیا را بخیل اخوت
 مقدم داشتند و پوست کوفتند و احنا جان دل گرگان بوشند و حال آنکه دلها

نما کند بدو تراست و حیفه و مراد بدو تراست و نه ای پس در این وقت تعجیل
بکنند تعجیل کردند و با آنکه فرج نزدیک است و سوی نما تعجیل نمودند که در غایت
مسکنها در آن وقت بیک مقدار است و برای مردم زمانه خواهند آمد که اردو میکنند
که از ساکنان نما باشند تا آخر غیر این بیایا که درین حدیث ذکر شد از علامات خروج
و جمال است و خروج او نیز از علامت ظهور حضرت قائم است و درین جهت آنحضرت وقت
آن را معین نکرد و علامت ظهور و حضرت قائم آنها بود که حقیر در ضمن همین چهل
حدیث ذکر کرد و شیخ مفید علی الله مقامه الشرائع و بطریق اجمال نقل کرده و آنها
چهل علامت است و حقیق آنها را در دیل همین حدیث چهارم ذکر میکند از جهت مناسبت
که دارد پس میگوید که آن مرحوم در ارشاد خودش فرمود که اخبار و احادیث که در خصوص
بیان علامات برای قیام حضرت قائم و حوادثیکه قبل از خروج او واقع میشود وارد گردید
را بجمله اینها است که خروج اول مغان و قتل حسنی و مخالف بنی عباس با یکدیگر در سر
سال دنیا و گرفتن قاتل در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه خلاف عادت
و فرود آمدن زمین در بیابان بیدار و فرود آمدن زمین در طرف مغرب و ایستادن آفتاب
و وقت ظهر تا عصر و کشته شدن نفس کینه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلح
کشته شدن مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام که سر بریده گردد و دیوار مسجد
کوفه حجاب میشود و بیدار قیام سیاه از سمت خراسان رو میآورند و بماند خروج میکند
و مغرب از مصر ظاهر میشود و شهر شام در تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر
ایل روم در ماه فرود میآیند و سیاره زحل از مشرق طلوع میکند و مانند ماه
میدرخشد بعد از آن مانند کمان خم میشود حتی نزدیک میشود که دو طرف آن بم
برسند و شرف در زمین ظاهر میگردد و بعد از آن بهمه اعراف آن منتشر میگردد
آفتاب در بیست و سه مرتبه میایان میشود و تا سه روز و یا هفت روز در هوا باقی میماند
اعراب عنان قرار میگیرد و از سرهای خودشان در میآیند و فتنه و شوب برپا میکند
و شهرهای آنحضرت میکنند و آنها از قصه پادشاه عجم بدو میروند و اهل مصر و بیدار
خودشان را بقتل میرسانند و شام خراب میشود و سه نفر در انجبا بیدار سلطنت برافرا
هم میافتند و بیدار قیام قیام و بیدار قیام کند بخراسان داخل میشود و
لشکر از جانب عرب وارد میشود حتی اسبها خود را در اطراف قلعه شهر حیره می
و بیدار قیام سیاه از مشرق به سمت جرم دو میآیند و کنار فرات میمانند و میشود حتی
آتش داخل کوچه ها کند و مکانهای آن میگرد و شصت نفر کذاب بیرون آیند
هر یکی از ایشان از عاقبت بخت میکند و دوازده نفر از او را دینی میمانند و برآید

حوا و غای امامت میکند و مردم بزرگ را از اتباع بنی عباس در مابین جلولا و غایب
 میوزاند و جریحه در جفا دارد است محله کرج بسته میشود و در آنجا در اول روز پاد
 سیاهی بر میخیزد و زلزله واقع میشود بعدیکه بسیار از آنجا زمین فرو میرود و ترس و بیم
 همه اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و مهوره داد
 در اعتمای واقع میشود و ملغ ظاهر میگردد هم مد وقت آن وهم در غیر وقت آن غریب
 میرسند و در حواصل و اعتمای که میشود و قریه از اهل علم بهم دو میافتند و خونریزی
 بسیار در میان ایشان واقع میشود و غلامان از اطاعت آقایان دو میروند و آقایان
 خودشان را بقتل میرسانند و جماعتی از اهل بدعت پیغمبر شده بصورت بوزنی و خود
 میشوند و غلامان بشهر ملایه آقایان علیه میکنند و ندای از ایشان میرسد حق منه
 اهل زمین مره یافته بزبان خویش آن را میشوند و در پی و سینه در جرم افتاب
 نمایان میشود و مردگان از قبرها بیرون میآیند و بدنیای بر میگرددند و یکدیگر را
 میشناسند و زیارت همدیگر میکنند و در آخرین علامات نبی و چهار مرتبه در
 باران میبارد پس زمین مرده بسبب آن زند میشود و برکتی از آن ظاهر گردد و همه
 این اوقات را از شیعه حضرت مهدی قائم زایل میکند و بظهور آنحضرت در مکه مطلع
 میشوند و برای اعانت و یاری بسبب او متوجه میباشند مرده های زند شد چنان
 اخبار باینها وارد گردید و باره از این حوادث که مذکور شد محتمم است یعنی باید واقع
 شود و بسته نیست بوجود شرطی و بعضی دیگر از اینها مشروط است بوجود شرطیکه
 اگر آن شرط موجود باشد واقع میشود و اگر نه واقع نمیشود خدا تعالی دانای احوال است بجزئیات
 موجود خواهد شد و این علامات و حوادث که ذکر کردیم مطابق است با آنهاست که
 در کتب اخبار از ائمه اطهار نقل شده تمام شد تمام شد کلام مفید قدس مترو و آنچه
 در آخر فرمود از بودن بعضی از این علامات محتمم و بودن بعضی دیگر غیر محتمم نیز مطابق
 اخبار است چنانکه محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از معالی بن
 خنیز روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که باره امور و علامات
 از محتممات است و باره دیگر نه و از جمله محتممات خروج سفیانی است در ماه رجب
 و نیز بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت ابی فرمود که از علامات پاد
 و بیهی موقوفند و باره دیگر محتمم و خروج سفیانی از قبیل محتمم است که ناچار است از آن
 و غیر از این از احادیث که وارد گردید درین معنی حاصل همه آنهاست که آن علامات
 موقوف است بر مثبت خداوند و بر خواست از که هر کدام را خواسته باشند محتمم میکند
 و هر یک را اراده بکند موقوف فرماید و بلکه کیفیت این علامات را نیز موقوف است

بمشیت خدا تعالی و چگونه آنهاست بازده اوست مثلاً خروج و سفایه از علامت
 ظهور حضرت قائم است و اما چه طور و بجهت نحو خروج خواهند کرد خداوند میداند و
 همچنین است سایر علامت ظهور آنحضرت و همین چهل حدیث که حقیر درین باب ذکر نمود
 با اعتقاد خود معتبر و صحیح است و مضمون اینها موافق سایر اخبار وارده است و همین
 چهل علامت عمل در کلام مرحوم معبد قدس سره و اما اخبار دیگر بعضی علامات
 پس اعتبار آنها بقدر معلوم نشد و همچنین بعضی اخبار در بیان کیفیت بعضی از علامت
 اعتبار آنها معلوم نیست و بلکه جمله از آنها کذب ان معلوم است و بانه و باصحاب ان
 بزرگواران نسبت دروغ داده اند و نقل آنها از ایشان مثل بعضی اخبار در کیفیت خروج
 سفیانی و بن لشکر او و گریختن حضرت مهدی از ترس او و از خوف لشکر او بطرف مکه از
 مدینه زیرا که این نحو خبر مخالف اخبار متواتره بسیار است چنانچه در باب خصایص آنحضرت
 ذکر کردم پس مرحوم مجلسی علی الله اعلمه آنها را از کتب معتبره نقل نکرده و اعتقاد خودش
 نیز گریختن حضرت بنیست از سفیانی و غیره و کسی که از جانب خداوند موبد و منصور باشد و
 در امر او چندین هزار ملائکه فصوص باشد و خودش ذخیره خداوند و بنیاء و اولیاء و
 مدد باشد و وجود او برای همین روز آماده و مهتاب باشد چه طور میشود بعد از
 ظهورش از مثل سفیانی و لشکر او بگریزد و از چند نفر از سدها و بی عارفان کند
 و جند و امیر المؤمنین در هیچ جنگ از هیچ لشکری گریخت با عدم استعداد او پس باید
 اخبار مجار را غناء نکرد و آنها را در محل صحت نگذاشت چنانکه خود مرحوم مجلسی آنها را در
 مقام نقالی ذکر کرده در بیان مقام نقادی باب دوازدهم در ذکر چهل حدیث از
 اخبار معتبره در بیان بعضی حالات و سیرت و سلوک حضرت حجت بن الحسن علیهم السلام
 و در ذکر بعضی چیزها که متعلق و مربوط است با آنحضرت و بعضی چیزها اینکه بعد از ظهور
 آنحضرت خواهد شد حدیث اول شیخ طوسی در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی
 جابر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر فرمود که قائم آل محمد سصد و نه سال بعد
 از ظهورش سلطنت و پادشاهی میکند چنانکه اصحاب کف ایستادند از زمان در
 کف خودشان مکث و در ننگ نمودند و زمین را پرازدل و قسط میکردند چنانچه
 پرازدل و جور گردیده و خداوند شرق و غرب عالم را و تمامی روی زمین را برای او
 فتح میکند و خلایق را بتسلیم رساند تا اینکه باقی نماید مگردین محمد صلی الله علیه و
 اله و سیرت و طریقت سلیمان بن داود رفتار میکند مؤلف میگوید فتح کردن آنحضرت
 تمام روی زمین را و نماندن هیچ دین مگردین جدش و پرشدن زمین از عدل و داد
 پس این سه فقره از معلومات است و شک و شک در اینها نیست زیرا که اخبار متواتره بر

اینها وارد شد و آیات متعدده بر این تفسیر شده چنانکه در ابواب سابقه ذکر کردیم و اما
سلطنت انحضرت پس همان است که درین حدیث شریف ذکر شده و اما هفت سال و نیم
سال چنانکه در بعضی از اخبار وارد گردیده پس اینها تفسیر است و اصلی ندارد اصلا
حدیث دوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بسند خود از علی بن غاصم از حضرت
امام محمد تقی روایت کرده که حضرت رسول خدا با آنکه بن کعب در مقام بیان اوصاف
حضرت قائم فرمود که خداوند در صلب امام حسن عسکری نطفه مبارک پاک و پاکیزه
قرار میدهد و هر مومنی که خداوند در خصوص ولایت از او عهد و پیمان گرفته
با آنحضرت راضی میشود و او را دوست میدارد و هر کسیکه منکر حق است با و کفران
میکند و او را انکار مینماید پس او امام است با تقوی و پاک کننده و پسندیده شده
و هدایت کننده و هدایت گریه شده از جانب خداوند و با عدالت حکم میکند و خلایق
ببدل امر میکند و خدا را تصدیق میکند و خداوند او را تصدیق مینماید در میان
او از آنها مه ظهور میکند در وقتیکه علامات ظهور او ظاهر میشوند و برای او خزانه
هست نه از طلا اند و نه از نقره بلکه آنها اسبها بزرگ و کلفت و مردان نامدارند که
علامت ایمان از سیمای ایشان ظاهر است و خداوند ایشان را از شهرهای دور برای
آنحضرت جمع میکند و آنها بقدر عدد اصحاب بدرند که سیصد و سیزده نفر باشند
و در نزد او صحیفه سر به مهر میباشد که عدد اصحابش با نامها و نسبها و شهرهای ایشان
در آنجا نوشته شده و ایشان مشقت کش و تلاش کنند میباشند در اطاعت آنحضرت
در آنحال ابی عرض کرد که یا رسول الله علامت ظهور او چیست فرمود که بیدار است
و تکیه ظهور او نزدیک شد بر جمیع این بیدار بدون آنکه کسی از او بگشاید گشوده میشود
و خداوند آن بیدار را بمن میآورد پس آنحضرت ندا میکند که یا ولی الله ظهور
فرما و دشمنان خدا را هلاک کن و او را شمشیری میباشد در غلاف پس زمانی که
ظهورش نزدیک شد از غلاف بیرون میآید و خداوند آن را بمن میآورد پس او را
ندا میکند که یا ولی الله ظاهر شود بر تو حلال نیست که از کشتن دشمنان خداوند باز
ماند پس در آنحال آنحضرت ظهور میکند و دشمنان خدا را در هر جا میآید میکشد
و حدود خدا را بر پا میدارد و با حکم خدا حکم میکند و ظهور میکند در خال که چنانچه
در دست راستش و میکایل دست چپ او میباشد و گفته اند مرا بعد ازین ذکر
خواهد نمود در چند که بعد از مدت مدید باشد و امر خود را بخدمت میسر نم
آنچه طوبی و کربا و یکسبکه با آنحضرت ملاقات نماید و طوبی باد برای کسی که او را
دوست دارد و طوبی باد برای کسی که با او قاتل شود و آنحضرت ایشان را از هلاکت

نبات میدهد و بسبب آنرا نمودن بوحدا نیت خدا و برسانت رسول او و با مامت همه
 ائمه خداوند بهشت را برای ایشان میگشاید مثل ایشان در روی زمین مثل مثل است
 که بوش همیشه میآید و بهیچ تغییر نمیآید و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نورانی است
 که هرگز خودش خاموش نمیشود بای عرض کرد یا رسول الله این ائمه را خداوند چگونه بیان
 فرموده فرمود که خداوند دوازده صحیفه بمن نازل نموده و نام هر یکی از ایشان در
 یکی از آنها نوشته شد و مترش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت گردیده است
 حدیث سیم محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات بسند خود از رفید روایت کرد
 که گفت حضرت صادق بمن فرمود ای رفید حال تو چگونه میشود در وقتیکه اصحاب
 حضرت قائم را بیننی که خیمه ها خود را در مسجد کوفه زده اند و آنحضرت مثال جدیدی
 که بر عربها دشوار است ظاهر میگردد اند عرض کردم فدایت شوم مثال جدید چیست فرمود
 سر بریدن است عرض کردم که آنحضرت بجه طریق رفتار میکند با ایشان آیا بطریقه امیر
 المؤمنین که با اهل عراق رفتار کرد رفتار خواهد فرمود یا نه حضرت فرمود نه ای رفید
 بد رستیکه حضرت امیر المؤمنین با اهل عراق بطریقه رفتار کرد که در جغرافیا است و
 با ملایمت و نرمی رفتار میکرد زیرا که میدانست که آن کسیکه ادعای خلافت میکند
 و بعد از اوست بر شیعیان او مسلط خواهد شد و اگر سختی و درشتی میکرد تلافی آن با
 از شیعیانش میکردند و قائم ما بطریقه جفا حرکه عبارت باشد از سر بریدن رفتار
 میکند زیرا که آنحضرت میدانند که هیچکس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط
 نخواهد شد حدیث چهارم ایضا محمد بن حسن در کتاب مذکور خود از محمد
 بن علی روایت کرده که حضرت صادق فرمود که عصا موسی در اول امر در نزد آدم بود
 و بعد بشعیب رسید و بعد از آن موسی بن عمران و الان در نزد ما است و اندکی قبل
 ازین آن را دیدم در حالتیکه سبز و تروتاز بود مانند حالت آن در وقتیکه از
 درختش بریده شود و هر وقتیکه بخواهی که بآن سخن بگوئی هر آینه سخن میگوید و آن برآ
 قائم مانگه داشته شد و هر آینه آنحضرت بآن عصا کارها میکند که موسی آن کارها
 میکرد و خلایق را بآن میترسانید و چیزها را که از دروغ ساخته اند میبلعد و بهر چیزی که
 ما مورد میشود آن را بطریقه که ما مورد شد میکند و بهر ستمیکه رو میآورد و چیزها را
 که با سحر و دروغ ساخته اند بلع میکند و برای آن دولب کشوده میشود یکی در زمین
 و دیگری در سقف و ما بین آن لب چهل ذراع میباشد و هر چه که از دروغ و سحر
 ساخته اند همه آنها را باز بانس فرو میبرد و فانی میکند پس ازین حدیث معلوم
 میشود که یکی از اسباب فتح و غلبه آنحضرت در زمان خودش همین عصا حضرت

موسبی است حدیث پنجم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر از حضرت صادق روایت کرده که فرمود چون قائم مآ قیام میکند و داخل کوفه میشود امر میفرماید آن چهار مسجد را تا با اصل بنایش خراب میکند و آنها را مانند عرش موسبی عرش میسازند و آن چهار بیت از پوست و دیوارهای مسجد هارا همه بدون کنکره بنا کنند و بر آنها بزرگ وسعت میدهند بنوعیکه بهیچ هر یکی شصت ذراع ^{شد} میباشد و هر مسجد یک دره است خراب میکند و هر روز آنها و پنجره ها و صبره ها و اونا و داف ^{نقار} که مشرف باشند بر راه برهم میزند و خداوند در زمان آنحضرت بقلک امر میفرماید در حرکتش هسته و در نك میکند حتی یکروز در زمانش ده روز میشود و یک ماه بقدر ده ماه و یکسال بقدر ده سال از سالهای شما میباشد و بعد از آن نمیکند مگر اندکی تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان در درمله و مسکه و آن نام بجای است آنحضرت خروج میکند و شعار ایشان یا عثمان یا عثمان گفتن است پس در آن وقت حضرت قائم مردی را از دوستانش میخواند و شمشیر خود را بگردن او حایل ^{کند} میگرداند و بجهت ایشان میفرستد پس آن مرد بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند و احدی از ایشان باقی نمیماند و بعد از آن متوجه سمت کامل شاه میشود و آن شهرست که احدی غیر از آنحضرت آن را فتح نکرده و مسخر نکرده اند پس آنجا را مسخر میکند و فتح میکند و بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میاید و خانه در آنجا میماند و هفتاد قبیله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا از جای دیگر بکوفه میکوباند مؤلف میگوید بعضی از علماء اعلام فرموده که مراد از آن چهار مسجد که آنحضرت خراب میکند مشاهد ائمه است در عراق و شاید از جهت داخل شدن مال الغیر است در بنائینها و با واقع شدن ظلم است در بنیان آنها و شیخ موسبی بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق فرمود حضرت قائم مسجد الحرام و مسجد رسول خدا را تا بنای شان خراب میکند و بیت الله را بر میگردداند و در مکان اصلی خود بنا میکند و آن را در بالای بنا اصلی خود بنا میکند و دستهای طائفه بنی شیبه را که دزدند و دغلند قطع میکند و از دیوار کعبه میاویزد و اخبار دیگر نیز در بریدن دست بنی شیبه وارد شده و ایشان خادمان کعبه اند مثل آنکه در مشاهد حضرات ائمه هستند که خادم و زیارت خوان بر ایشان میگویند و خادمان کعبه نیز مثل ایشان است حدیث ششم شیخ مفید در ارشادش بسند خود از علی بن عقبه از پدرش از حضرت صادق روایت کرده که فرمود وقتی که قائم قیام میکند باعدالت و قناعت و حکم میکند و در عصر و ظهر و سحر از نماز مردم برداشته

میشود و راهها امن مگرد و زمین بر کفهای خود را بیرون میآورد و هر حق از باطن
 خود بازگشته میشود و بجا حبش رد میگرد و اصل هیچ دین باقی نماند مگر آنکه
 اظهار اسلام میکند و با ایمان معروف و مشهور میباشند آیا نشنیده فرمایش خلدی
 وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ رُجْعُونَ یعنی کسانی که در
 آسمانها و زمین است از صمیم قلب بخداوند مطیع میشود و یا با کراه و برکت شما پیوسته
 خداوند خواهد شد و در میان بخلائق بطریقه داد و جدش محمد حکم میکند پس بدان
 وقت زمین خزینة های خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار میگرداند و در این وقت
 مردی از شما فاکسی پیدا نمیکند که صدقه باو بدهد یا احسان در حق او بکند زیرا که
 همه مؤمنان غنی و مالدار میباشند و بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتهاست و
 هیچ طائفه که برای ایشان سلطنت مقرر شد باقی نماند مگر آنکه قبل از ما سلطنت
 میکنند برای اینکه نگویند در وقتیکه حسن سلوک و رفتار ما را می بینند که اگر ما هم به
 سلطنت برسیدیم هر آینه بسیرت و طریقه ایشان رفتار میکردیم و اینست معنی قول
 بخداوند وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقِيَّينَ یعنی ثابته کار برای متقیان است و آخر دولتها دولت
 ائمه علیهم السلام است و درین معنی اخبار بسیار وارد شد حدیث هفتم محمد بن بریاء
 در کتاب غیبت خود بسند خود را به بصیر روایت کرده گفت از حضرت باقر شنیدم
 میفرمود که در صاحب این امر یعنی حضرت قائم شباهتی است بم چهار پیغمبر شباهتی بم
 و شباهتی بعیسی و شباهتی بسوسف و شباهتی بمحضرت محمد عرض کردم که شباهتش بم
 موسی از چه راه است فرمود که خائف یترقب یعنی ترسان و منتظر است چنانچه موسی
 در وقت کرمختن از مصر بمیدان شعیب ترسان و منتظر بود عرض کردم که شباهتش
 بعیسی از چه جهت است فرمود در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفته شد
 که او مرده و یا هلاک شد عرض کردم که شباهتش بسوسف از چه راه است فرمود که
 زندان و غیبت است یعنی غیبت او مثل زندان یوسف است عرض کردم که شباهتش
 بمحضرت رسول خدا از چه جهت است فرمود ازین راه است که آنحضرت در وقت
 ظهورش با سیرت و طریقت و شریعت او رفتار خواهد کرد آگاه شوید که آنحضرت آثار
 جد خود را در شرع او در بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیر را هشت ماه می کشد
 و طائفه های مختلفه را از بخلائق بقتل میرساند تا بحدی که خداوند راضی شود عرض
 کردم که آنحضرت چگونه میداند که خدا تعالی راضی شده فرمود که خداوند عالم بدین
 رحم میاندازد و بخلائق رحم میکند آن وقت میداند که خداوند از او راضی شده است
 حدیث هشتم ایضا در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت از حضرت باقر

شدم میفرمود که هرگاه قائم آل محمد ظهور کند هرینه خداوند تعالی با چند صنف از ملائکه آنحضرت یاری میکند صنفی از آن صنفها ملائکه مومنین اند ایشان انانند که علامت و نشانه دارند بنوعیکه در جنت بآن شناخته میشوند و صنفی مردوفین اند یعنی از پی بکدیگر آیندگان با آنکه بمومنان تابع شوندگان و ایشان را حفظ کنندگان و صنفی منزلهین یعنی فرستاده شدگان و صنفی کردبین یعنی سادات و بزرگان ملائکه و جبرئیل در پیش روی او و میکائیل از سمت دست راست او و اسرافیل از جانب چپ او میروند و در عرش در یکجا راه از جانب دست راست و یکجا هم راه از جانب دست چپ او بدوهای خلایق افتاده میشود اول کسیکه باو تابع میگردد محمد میباشد و علی دوم است و در دستش شمشیری میشود برهنه و از غلاف کشیده شده و خداوند برای اوقع میکند روم و چین و دیلم و ترک و سند و هند و کامل شاه و خزرا یا ابا حمزه قائم قیام نمیکند مگر در وقت که خوف شدید و زلزله و فتنه و بلا و بخلایق رسیده میباشد و پیش از ظهور او طاعون و شمشیر کشی در میان طوائف عرب و اختلاف شدید در همه خلایق و دین ایشان مختلف و احوال ایشان متغیر میباشد بنوعیکه مرد صبیح و شام بسبب دیدن طغیان و خوار بودن ایشان و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را مرگ را آرزو میکند و ظهور آنحضرت اگر ظاهر شود در وقت است که خلایق از ظهور او ناامید و مأیوس شوند پس خوب و گوارا باد برای کسیکه او را دریابد و از یاوران او باشد و وای بر کسیکه با او بامام مخالفت نماید و از جمله دشمنان او گردد و بعد از آن فرمود که حضرت قائم با مرتزاه و ست نازه و حکمرانی نازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میکند و شائش مکر کشتن کافران و منافقان و احدی در کارها بزرگ در جای خود نائب نمیکند و قبول نمیکند توبه کسی را که آنحضرت بداند باطن او مشتمل بکفر است تا اینکه فهمد کافران را میکشد بنوعیکه احدی را از ایشان باقی نمیکند و ملا مت ملا مت کنندگان آنحضرت را از اجرای احکام خداوند باز نمیدارد مؤلف میگوید فرمایش حضرت باقر درین حدیث که اول کسیکه باو تابع میشود محمد میباشد و علی دوم است یعنی حضرت رسول و امیر المومنین علیهما السلام حضرت قائم را در رجعت خود ایشان که بعد از ظهور آنحضرت بدین امر رجعت میفرمایند ^{بصحت} میکنند و حکم او را قبول میفرمایند و با وجود بودن و رجعت خودشان حکم کنند حضرت قائم میشود حدیث نهم و نین در آن کتاب بسند خود از جابر انصاری روایت کرده گفت مردی بخدا مت حضرت باقر داخل شد و عرض کرد که این پانصد درهم را از من بگیر و آن زکوة مال من است و آن را بهر کس میخواهی بدی حضرت فرمود

که خودت آنها را بفقر و همسایگان خود و بیکیشان برادران از مسلمانان صرف کن
 بعد از آن فرمود که چون قائم اهل بیت قیام میکند اموال را با تسویه قیمت میکند و
 در خصوص رعیت با عدالت رفتار و حکم میکند پس هر که با او طاعت نماید هر آنکه
 بخدا طاعت کرده و هر که با او مخالفت کند هر آنکه بخدا اوند عصیان و مخالفت نموده
 و ناسپیدان او بمهدی ازین راه است که خداوند او را با مودت مخفی راه می نماید و
 توریه و سایر کتابهای خدا تعالی را در انطاکیه از مغاره بیرون می آورد و در میان
 اهل توریه با توریه و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و
 میان اهل قرآن با قرآن حکم میفرماید و اموال از زیر زمین و روی زمین بخدا
 آنحضرت جمع میشود پس آنحضرت بمردم میفرماید که بیا می دسوی اموال که برای آنها
 و حام را قطع نموده و خونهای را بختید و بجزای آنها خداوند مرتکب شدیدی پس
 آن قدر بمردمان مال عطا میفرماید که احدی قبل از او نقد نداده و زمین را بر
 عدل و قسط و نور میگرداند چنانکه پرا ز ظلم و جور و شر گردیده مؤلف میگوید مراد
 از حکم کردن آنحضرت با توریه و با انجیل بر یهود و نصاری است که آنحضرت عالم به
 احکام آنها است و آن کتابها را میداند بآن نحو که نازل شده و بآن نحو که حالا هست
 و جماعت یهود و نصاری و مسلمانان را و سایر خلق را با کتاب خودشان الزام میکند
 بحکم خود و فرمایش خودش را بر آنها از آن کتابها ثابت میکند نه آنکه یهود و نصاری
 و مجوس را در دین خودشان باقی میگذازد و در میان آنها با حکم آن کتابها رفتار میکند
 زیرا که در آن وقت بغیر از دین اسلام دین دیگر نتواند شد بنص آیات و اخبار متواتر
 حدیث دهم ایضا در کتاب مذکور بسند خودش از حران روایت کرده که حضرت باقر
 فرمود گویا که این دین شما را می بینم که از شما رو گردانیده مانند آدمیکه بخون خودش
 غلطیده شد یا اینکه مانند ماری که دمش را بر زمین زده بعد از آن بشما بر نمیگرداند
 مگر مردی از اهل بیت ما پس در هر سال بشما دو عقیقه میدهد و در هر ماه رزق
 بشما عطا میفرماید و در زمان آنحضرت یعنی حضرت قائم بشما حکمت و علم شریف
 داده میشود حتی زن در خانه خویش با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و
 آله حکم میکند مؤلف میگوید احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده است که اهل
 زمان ظهور آنحضرت عالم میشوند بجمع علوم از مرد و زن و کتاب خداوند را که موافق
 میدانند و در مسائل و احکام شرعی جاهل نمیشوند و محتاج بغیر نمیکردند چنانکه
 باب خصایص آنحضرت جمله از آن احادیث را ذکر نمودم حدیث یازدهم ایضا در
 کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خودش از فراده روایت کرده که گفت بخدا حضرت

با قرآن عرض کردم که نام بنده صالح را از صالحان برای من ذکر فرمائید و مرادم حضرت قائم بود پس فرمود که نامش نام من است عرض کردم که ای آنحضرت یا سیرت و طریقت حضرت رسول خدا رفتار میکند فرمود میهنات میهنات ای زیاده آنحضرت بطریقت و سیرت حضرت رسول خدا آمد میان اقامت خود با نرمی و ملائمت رفتار میکرد و با خلائق الفت و محبت مینمود و اقامت قائم با قتل رفتار میکند و این مأمور است از جانب خداوند در قرآن که در نزاد او است باید با قتل و هلاک نمودن خلق رفتار نماید و از احدی توبه قبول نمیکند و ای بر کسیکه از آنحضرت مفارقت و جدائی نماید مؤلف میگوید در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت بطریقه حضرت رسول خدا رفتار میکند پس مراد از آن است که آن بزرگوار بشریعت جدش عمل میکند و دین تازه نمیآورد و مراد از این نحو احادیث که بسیرت حضرت رسول خدا رفتار نمیکند یعنی در الفت مردم برای ترس از آنها تقیه نمیکند و عمل بباطن شریعت میکند و از جهت خوف تقیه دست از واقع برنمیدارد و در جمله از اخبار وارد شده که آنحضرت بسیرت جدش امیر المؤمنین رفتار نمیکند چنانکه در کتاب مذکور از حسن بن هرون روایت کرده که گفت در خدمت حضرت صادق بودم ناگاه معالی بن خنیس از آنحضرت پرسید که ای قائم بخلاف سیرت و طریقه امیر المؤمنین رفتار میکند فرمود بلی و این باین نحو است که حضرت امیر المؤمنین با صفت گذاشتن بمخلایق و بخشیدن ایشان رفتار کرد زیرا که آنحضرت دانست که خلیفه که بعد از اوست بر شیعیانش غالب خواهد شد و حضرت قائم وقتی که قیام نمود کافران و منافقان را میکشد و اسیب میکند زیرا که او میداند که هیچکس بعد از آن حضرت بر شیعه او غالب نخواهد شد حدیث دوازدهم ایضا محمد بن ابراهیم در غیبت خود از بشیر روایت کرد که گفت بمنزل حضرت باقر رفتم ناگاه دینم استرژین شد در نزد در خانه پس در آنجا ایستادم ناگاه آنحضرت بیرون آمد با و سلام کردم فرمود از کجایه عرض کردم از اهل کوفه فرمود که رفیق راه تو کیان بود عرض کردم که قومی از محمد نه و فرمود محمد نه کیستند عرض کردم که مرجئه اند ایشان قومی اند که راه و ایمان آنها قولیست بدون عمل فرمود وای برین مرجئه که در وقت قیام قائم ما بکدام شخص پناه خواهند برد عرض کردم که ایشان گویند اگر قائم قیام نماید هر انبیای و شما مد عدالت او بر او میثوبم آنحضرت فرمود که هر که توبه نماید توبه او را قبول میکند و هر که تقاوت را مخفی بدارد خدا بتعالی از درگاهش دور نمیکند مگر او را و هر که از کفر و نفاق چیزی اظهار نماید هر انبیای خداوند خوش را میریزد و بعد از آن فرمود بمحمد اقصی هر انبیای قائم به ایشان را میدهد چنانکه کتاب میفرستد

میزد عرض کردم که ایشان چنین گویند که چون آنحضرت قیام میکند امورات خلافتش را
 میفرماید آن خلایق را نمیریزد فرمود نه چنین است که میگویند قسم بخداوند مرا اینها
 باید ملاقات نمایند بآن شدیدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند
 مؤلف میگوید درین حدیث فرمود که آنحضرت توبه را قبول میکند و در بعضی احادیث
 فرموده اند که آنحضرت توبه را قبول نمیکند و منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که
 مراد از قبول توبه آن توبه واقعی است و مراد از قبول نکردن آنحضرت توبه را توبه ظاهریست
 و قبول نکردن توبه در جای دیگر است و منافات نیست حدیث میفرماید و نیز در کتاب کور
 بسند خودش از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود
 که چون قائم ماقیام میکند در مقابل او از جهالت ناس کثافت می ایستد و با او محاصره
 میکنند که در جهالت و نادانی سخت تروشد بدتر میباشند از جهالت آیام جاهلیت که
 در مقابل رسول خدا ایستادند و با او محاصره کردند عرض کردم که این چگونه میباشند
 که حضرت رسول خدا بر دماغان مبعوث گردید در حالتیکه ایشان بتنهائی که از سنک و چوب
 و تخته ساخته شده بود عبادت میکردند و قائم ما در وقتی قیام میکند و بمخلایق
 مبعوث میشود در حالتیکه همه ایشان کتاب خداوند را ببقاید باطله خود تاویل میکنند
 و ببقاید خود بآیات آن حجت و دلیل میآورند و بعد از آن فرمود آگاه شوید بخدا قسم مرا این
 عدالت آنحضرت بایشان میرسد در حالتیکه در قوی خانه ها هستند چنانکه سمرقند و کرمان
 داخل خانه میکرد و مثل این حدیث است روایتی که صدوق در کتاب معانی الاخبار بسند
 خود از محمد بن ابی حمزه از بعضی اصحاب خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که قائم
 ما در جنگها بیارداشته آنها چهار میشود که حضرت رسول خدا بمثل آنها دچار نشده و یا
 که رسول خدا بمخلایق مبعوث گردید در حالتیکه بتنهائی که از سنک و چوب ساخته بودند
 عبادت میکردند و در وقت ظهور حضرت قائم خلایق با او خروج میکنند و کتاب خداوند را
 با اعتقاد باطل خودشان تاویل میکنند و آن را در دست خودشان حجت نموده با آنحضرت
 جلیل میکنند حدیث چهاردهم ایضا محمد بن ابی حمزه در کتاب غیب بسند خود از محمد بن
 جعفر از پدرش روایت کرده که حضرت صادق فرمود که چون حضرت قائم در اقلیمهای
 روی زمین در هر اقلیم مردی نصب میکند بآن مرد میفرماید که کف دست تو دستور
 العلی و عهد نامه است از من در نزد تو پس هر وقتیکه مسئله بتو در نماید و آن را ندانی
 و نفهمی که در خصوص آن چه حکم میکنی در آنحال بکف دست خود نگاه کن و بفرجه که در
 آن بینی عمل نما بعد از آن فرمود که قائم لشکری بتطنطنطیه یعنی سلا مبول میفرستد
 پس چون بدو میرسانند چیزی بفری پای خودشان می نویسند و از برکت آن در روی

اب راه میروند پس اهل روم ایشان را می بینند که در روی آب راه میروند میگویند که
 این جماعت اصحاب حضرت قائمند که در روی آب راه میروند پس اصحاب آنحضرت که این
 گونه فضل و هنر دارند پس خود آنحضرت چگونه است پس در این حال در شهر را باز نمایند تا
 اصحاب آنحضرت داخل میشوند و بهرحیه میفرستند حکم میکنند حدیث یا نزد قم شیخ
 در کتاب تهذیب بسند خود از حبه عری روایت نموده گفت ووری حضرت امیرالمومنین
 از کوفه به سمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود این میر بخوفه رسید عینود و میان آنها بنویس
 میشود که قیمت یک ذراع زمین در میان حیره و کوفه چند است و میفرمود و فرمود و فرمود و فرمود
 مسجد ساخته میشود و برای آن پانصد درم میباشد و نائب حضرت قائم در آن مسجد
 نماز میکند ارد زیرا که مسجد کوفه تنگ میگردد و امر حاج حضرت قائم را نمیکرد و در مسجد
 دوازده پیش نماز عادل نماز میکند از آن عرض کردم یا امیرالمومنین آیا مسجد کوفه در آن
 وقت این قدر را که وصف میکنی میگیرد و فرمود بپای حضرت قائم چهار مسجد ساخته میشود
 این مسجد کوچکترین آنها میباشد و یکی از آنها این مسجد میباشد که سالار است و دو تایی
 دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارک
 خود اشاره به سمت رودخانه بصره و اهل غریان کرد و آن نام دو بنا است در کوفه مشهور
 و معروف حدیث شافیه هم در کتاب مراد قدیم از این باب روایت کرده گفت حضرت
 صادق بمن فرمود ای ابابصیر گویا می بینم که حضرت قائم با اهل و عیال خود در غیاث
 فرود آمده عرض کردم که آیا اینجا منزل و مسکن آنحضرت میباشد فرمود آری و منزل ادریس
 و ابراهیم خلیل نیز در اینجا بود و خداوند هیچ پیغمبری معصوم نفرموده مگر آنکه در اینجا نماز
 کرده و در اینجا مسکن خضر عرض کردم قدایت شود آیا قائم همیشه در اینجا میباشد فرمود
 آری عرض کردم بعد از او کدام شخص در اینجا میباشد فرمود آن کسیکه بعد از حضرت قائم
 خلافت و سلطنت با اوست و همچنین است تا وقتی که مخلوقات با او نیستند عرض کردم که
 آنحضرت با اهل ذمه چگونه رفتار میکند فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانکه
 حضرت رسول خدا کرد و ایشان با آنحضرت با ذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم
 آیا با ناصبها دشمن میدارند نیز مصالحه میکند فرمود نه ای ابابصیر در
 ایام دولت و سلطنت ما نصب نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدو نیست که در وقت
 قیام قائم ما خونهای شان را برای ما خداوند حلال گردانید و لکن امروز بر ما و بر شما
 حرام است پس حد ترا در این باب فریب ندهد و قتی که قائم قیام نمود هر انچه برای
 خداوند و برای رسول او و برای همه ماها از دشمنان انتقام میکشد مؤمنان میگویند
 مراد از ما ایشان حضرت درین حدیث که حضرت قائم با اهل ذمه و ناصبها میکند

اینان جزیه میگیرند و مناجات رسول اینست که آنحضرت در اول ظهور خود با اهل
 دمه جنگ نمیکند و در اول امر ایشانها مصالحه میکند و اکفا فرماید باخذ جزیه
 از آنها از جهت اینکه تا برای مسلمانان واضح بشود که دشمنان و مخالفان اهل بیت
 از پیغمبر و صالحان بدترند و کشتن ایشان از اهل ذمه از ترس و مهلت از برای آنها
 جایز است و برای مخالفان اهل بیت مهلت جایز نیست هر چند یک در اول ظهور آن
 حضرت باشد نه اینکه در این حدیث که اهل ذمه جزیه بگیرد و با آنها
 مصالحه کند زیرا که این حدیث بسیار و صد روایات بشمار است چنانکه این را در
 باب خصایص آنحضرت بیان کردم و تفصیل این را در کتاب تحفه الشیعه ذکر نمودم پس
 مصالحه آنحضرت با آنها از جهت مقتضای رسوای کردن بنی امیه و سایر مخالفان حضرات ائمه
 است نه از جهت مهلت بودن این مصالحه است حدیث هندی هم سید علی بن عبد
 الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود را به بصیر از حضرت باقر در حدیث طولانی روایت
 کرده که آنحضرت حدیث را ذکر نمود تا آنکه فرمود بعد از ظهور حضرت قائم قوم بسیاری
 از بنی امیه منهدم میشوند و میگیرند تا آنکه بر زمین روم میرسند از پادشاه انجلیخواه
 میگویند که ما را بملک خود راه بده پادشاه میگوید که شما را بملک خود داخل نمیکم مگر
 اینکه بدین ما در آید و از ما دختر بگیری و بنما دختر بدی و گوشت خوک بخوری و
 شراب بیا شامی و خا چهار بگردنهای خودتان بیاویزی و زنانها بگریبند پس
 ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا آنکه اهل روم ایشان را داخل شهر خودشان میکنند
 و بعد از آن حضرت قائم با اهل روم پیغام میفرستد که بیرون کنید آنان را که داخل
 شهر کرده اید اهل روم گویند که این جماعت بدین ما را غلب شدند و از دین اسلام
 اعراض کردند و بیرون شدند آنحضرت پیغام میدهد که اگر ایشان را بیرون نکنید
 فراریه شمشیر بر شما می کشم و میگذارم ایشان در جواب عرض میکنند که ما را نکش و
 خودت در میان ما و شما کتاب خدا را که قرآن باشد خاکه قرار بده آنحضرت فرماید که
 من باین راضی شدم پس بخد مت آنحضرت می آیند و او قرآن را برایشان میخواند تا گاهی
 می بینند که در قرآن چنین شرط شده که هر که از دین اسلام مرتد شد و بزرگوار
 باید کفار و ابدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که ارتکاب اسلام بسل نماید و مسلمان
 شود مسلمانان او را بدست کفارند پس چون آنحضرت قرآن را میخواند و ایشان
 میدانند که این شرط بر آنها لازم شده آن وقت بنی امیه را بیرون کرده بزرگوار آنحضرت
 میفرستند پس آن بزرگوار مردان ایشان را بقتل میرساند و زنان آنها را اسیر میکند
 حضرت باقر فرمود بخدا قسم هر امیه آنحضرت را صاحب اورامی بدیم که اشرف ما را دارد

[illegible]

حدیث می آید که سید علی بن عبد الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از فضیل بن یسار
از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود که خزینه در طالقان است که نه از طلا
است و نه از نقره و بسیار است که از روزیکه پرچمش پیچیده شد تا با بیخمال گشاده نگردد
و باره مردگان در آنجا هستند که دل‌های ایشان مانند پاره آهن است و بانها در خصوص
تحمید خداوند مرکز بایشان شک عارض نمیشود ایشان از سنگ سخت ترند اگر ایشان را
بگویند چنان بکنند هر آینه آنها را از جای ایشان بر میکشند و بایست قهای خود هیچ شهر را
قصد نمیکند مگر آنکه آن را خواب میکند و در روی آبهای ایشان زینتهای طلا میباشند
و خودشان را برای برکت یافتن بر زمین آب حضرت امام قائم میمالند و آنحضرت بزمیان
خودشان میگیرند و خودشان را برای آنحضرت سیر میکند و او را در جنگها محافظت
میشمارند و هیچگاه از حضور او میخوانند ایشان برای او کفایت میکنند و در میان ایشان
مردمان هستند که شبها نمیخوانند و ایشان را در انشای نماز صدای هست مثل صدای
ذنبور از اول شب تا آخران در سر بامیایستند و قتیکه صبح میکنند در بالای بسمای
خود میباشند ایشان در شبها مانند راهبان و عابدانند و در روزها مانند شیران
و اطاعت ایشان با آنحضرت زیادتر است از اطاعت کنیزان ایشان و خودشان مانند

مصباح وفا نوس است و دلها ایشان مانند چراغ است و ایشان از ترس خداوند ترسنا
میباشند و خلائق را بشهادت کلمه طیبه دعوت میکنند و از او میکنند که در راه خدا
کشته شوند و شغل ایشان در سخن گفتن یا آثار الهی است یعنی ای خوشنوا همان حسین
است و تکیه آن لشکر و بیعتی میگذارند و عب و خوف ایشان از یکگاه راه از پیش رو
ایشان بقلب خلائق می رسد و آنحضرت هر وقت با ایشان پیغام میدهد مگر از
ترس و خوف بخد مت آنحضرت می آیند و خدوند با آنها با امام حق یار و نصرت میکند
مؤلف میگوید مراد ازین جماعت که درین حدیث ایشان را تعریف و توصیف فرموده
همان سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم است که در آیات و روایات ایشان را
وصف فرموده اند و اما آنکه در طالقان هستند بجهت آنست که همه از عجمند چنانکه
محمد بن ابراهیم در غیبت خود از این جا رود از حضرت باقر روایت کرده که فرمود که اصحاب
قائم سیصد و سیزده نفر مردند از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت روز بروی بر سوار
میشوند و با نامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در
میان رختخوابها ایشان خوابیده میشوند ناگاه خودشان را در مکه در غیر موسم حج
می بینند و احادیث در تعریف ایشان بسیار است و از اولاد عجم بودن ایشان منافات
ندارد با بودن بعضی از ایشان از اهل مکه و یا مدینه و یا شام و یا عراق از کوفه و بغداد
و یا غیر از اینها زیرا که در اکثر بلاد عرب عجم بسیار ساکن است چنانکه در ولایات عجم عرب بسیار
ساکن است پس در بعضی از اخبار که وارد شده که چند نفر از آن سیصد و سیزده نفر از اهل
مکه هستند و چند نفر از مدینه و چند نفر از شام و یا غیر از اینها پس
منافات ندارد با بودن همه ایشان از اولاد عجمان حدیث بیستم حسن بن سلیمان
تلمیذ شهید اول در کتاب مختصر البصائر بسند خود از هشام بن سالم روایت کرده گفت که
حضرت صادق آل محمد فرمود بدو ستم که از برای خداوند عالم در مشرق شهریت نام
آن جا بلقا و از برای آن شهر دوازده هزار دوازده هست از طلا و از این دروازه تا بان
دروازه دیگر یک فرسخ راه است و در هر دوازده یک برجی هست و در آن برج دوازده هزار
جهااد کنند و جنگی و قتال نمایند است که همه ایشان سلاح پوشیده اند و شمشیر کشیده
و سوار شده اند و منتظر ظهور حضرت قائم آل محمد هستند و بدو ستم که درین زمان امام
و حجت ایشان منم مؤلف میگوید چنانکه جابلقا شهریت در طرف مشرق که فی الجمله از
احوال اهل آن شهر درین حدیث بیان شده و همچنین جابلقا شهریت در مغرب مثل
شهر جابلقا در نزدیکی و حال اهل آن نیز مثل حال اهل آن دیگری است بدون تفاوت
این دو شهر بودن آنها در مشرق و مغرب در بین علماء و اجلاء اهل سنت و شیعه معلوم

و متحقق است و مشهور و معروف و صاحب قاموس که یکی از علماء غامه است در
 قاموس فرموده جالباق بنف با و لام یا سکون آن لام شهریت در مغرب و نیت در
 عقب آن از میرادی و جالباق شهریت در مشرق و جناب حاجی میرزا - بن نوری
 نور الله مرقد در کتاب نغم التاقب فرموده که علماء شیعه در باب معجزات ائمه
 علیهم السلام اخبار بسیاری که متواتر است بحسب مذهب نقل نمودند که در طرف مشرق
 و مغرب دو شهر عظیم است که یکرا جالبنا و دیگر جالبقا گویند بلکه شهرها متعدد
 و اینکه اهل آن شهرها از انصار حضرت قائم علیه السلام اند و با آنحضرت ظه و نور
 میکنند و بر امتیاز سلاح سبقت میجویند و پیوسته از خدا تعالی مسئلت میکنند
 که ایشان را از انصار دین خود قرار دهد و اینکه ائمه علیهم السلام در اوقات معینه نزد
 ایشان میرفتند و احکام دین را بآنها می موختند و علوم و حکمت خدا را بایشان
 تعلیم میکردند و ایشان از عبادت کلال و ملال نگیرند تلاوت میکنند کتاب
 خداوند را بهمان خوبی که نازل شده و بایشان تعلیم نمودند آن نحو قرآن را که اگر
 مردم غیر از ایشان بخوانند فرایه کافر میشوند بآن و انکار کنند آن را و اینکه ایشان
 سوال میکنند از ائمه از چیزی از مطالب قرآن که نفهمیدند آن را پس چون خبر دهند
 ایشان را بآن مطلب منشرح میشود سینه های ایشان بجهت آنکه میشوند
 از ائمه و ایشان صاحب اسرارند و پرهیزکاران و نیکان هرگاه ببینی ایشان را حی
 بانی خشوع و مسکنت و طلب آنچه نزدیک میکند ایشان را بخداوند و عمر ایشان قرار
 سال است و آنها پیران و جوانان و چون جوانه از ایشان پیر را ببینی نشینند
 در نزد او نشستن بند و عید و بر نمیخیزد مگر باذن او و انتظار میکشند تا خود قائم را
 و از خداوند میخواهند که آنحضرت را بایشان بنماید و برای ایشان راهی است که بسبب
 راه دانا ترند از جمیع خلایق بمراآت امام پس هرگاه امر فرماید امام ایشان را بامری
 پیوسته ایستادگی دارند در عمل بآن تا آنگاه که ایشان را بغیر آن امر فرماید و ایشان
 اگر حمله آورند بر مابین مشرق و مغرب از خلایق در یک ساعت ایشان را فانی میکنند
 اهل دین ایشان کار نمیکند بایشان شمشیر است از اهل غیر از این اهل که اگر بزنند
 یکی از ایشان شمشیر خود را بکوهی آن را قطع کند و از هم جدا نماید و با ایشان امام چهارم
 میکند باشند و دیلم و ترک و کرد و روم و بربر و فارس و مابین جالبنا و جالبقا را
 وارد نمایند بر اهل دینی مگر آنکه میخواهند ایشان را بگو خداوند و نبوی اسلام و
 اقارب حضرت رسول خدا و توحید و ثلاث اهل بیت پس هر کس از ایشان که اجابت نمود
 و داخل شد در اسلام از آن حالش میکشند دارند و امیر از ایشان را ایشان را مقرب میدهند

و آنکه اجابت نکرد و اقرار ننمود بحضرت رسول خدا و دین اسلام او را میکشند و در
 میان ایشان جماعتی هستند که سلاح را از خود نینداختند و از آن وقت انتظار میکشند
 ظهور حضرت قائم را و چون امام نزد ایشان نرود کجای میکنند که این از روی سخط و غضب
 است و مراقبت آن وقتی را که امام نزد ایشان می رود و هرگز شرک بخدا نیاوردند و معصیت
 نکردند و از فلان و فلان بی خبری میشوند و غیر اینها از صفات و احوال
 انجماعت و صفات و اوضاع شهر ایشان که در اخبار مشروح شده و بحسب ظاهر مشهور
 طریقه اهل شریعت است که این جماعت را در تمام شمال و در منازل و در تمام
 چنانکه اهل تاویل میکنند و در صوح وجود این دو شهر در زمین و یاد در قطعات منفصله
 از آن چنانکه بعضی محققین احتمال دادند در عصر سابق بمشابه بود که حضرت سید الشهدا
 علیه السلام در روز عاشورا در میان میدان در جمله کلمات شریفه در مقام امام حجة
 میفرمود و الله ما بین جابلو و جابلقا پسر سعید نیست غیر از من چنانکه در خبری دیدم
 تمام شد کلام نوری نور الله مرقد و در بصائر الدجیات بسند خود از ابن ابی عمیر روایت کرد
 که حضرت صادق فرمود که حضرت امام حسن فرمود بد رستیکه از برای خداوند دو شهر
 یکی در مشرق و یکی در مغرب و برای آنها حصاری است از آهن و در هر شهر از آنها هزار هزار
 در است از طلا و در هر شهر از آنها هفتاد هزار در لغت و زبان است و اهل هر زبان و
 لغت بزبان خودش سخن میگوید و زبان دیگری را نمیدانند و من زبانها و لغت های ایشان را
 میدانم و میشناسم و نیست در آن شهر فاصله در میان آنها حجتی و امامی غیر از من و برادر
 حضرت امام حسین و این حدیث را در بصائر و مجتهدین سند و طریق معتبر روایت کرده و از
 جمله آنها روایت ابی سعید است که در بصائر الدجیات روایت کرده که گفت حضرت امام
 حسن علیه السلام فرمود آگاه باشید بد رستیکه از برای خداوند عالمیان یک شهری
 است در مشرق و یک شهر است در مغرب و برای هر یکی ازین دو شهر سوری و حصاری
 است از آهن و در هر حصاری از اینها هفتاد هزار در است و دروازه است از طلا و از هر
 دروازه داخل میشود هشتاد لغت و زبان از لغت و زبان آدمیان و هر لغت و زبان از آنها
 مخالف زبان دیگر است و زبان هر طایفه غیر زبان طایفه دیگر است و نیست در آن زبانها
 و لغت ها زبانی مگر آنکه من آن را میدانم و نیست در آن دو شهر و نه در میان آنها پسر سیدی
 مگر من و برادر من حضرت امام حسین و منم حجة و امام بر اهل آن دو شهر و بر اهل اینها
 حدیث بیست و یکم ایضا در بصائر الدجیات بسند خود از هشام جوالقی روایت کرده
 گفت حضرت صادق فرمود بد رستیکه از برای خداوند عالم یک شهر است در آن طرف
 دریا که محیط و سعت آن تمام سیصد سال و در آن است برای آفتاب و در آن شهر قومی است که

ابد بخداوند معصیت نکرده اند و ایشان ابلیس را نمی شناسند و حلق شدن ابلیس را
نمیدانند و ما اهل بیت ایشان را ملاقات میکنیم در هر وقت معین پس ایشان از ما ائمه
سوال میکنند از آنچه بآن محتاجند و از ما مسئلت دعا میکنند و ما بایشان تعلیم میکنیم
و از ما سوال میکنند که حضرت قائم ما که ظهور خواهد کرد و در ایشان عبادت وجد و
جهد شدید است و برای شهر ایشان دروازه ها است و ما بین آن دروازه ها صد فرسخ
است و برای ایشان تقدیس وجد و جهد شدید است در عبادت خداوند و اگر ایشان را
شما فایبید البته عمل و عبادت خودتان را در نزد عبادت ایشان حقیر میدانید زیرا
که مدتی از ایشان میشود که یکجا نماز میکند و سر خودش را از سجده بر نمی دارد و طعام
ایشان تسبیح خداوند سبحان است و لباس ایشان از ورق و برگ درختان است و روی
ایشان نورانی است و زمانیکه یکی از ما امامان دیدند او را بر زبان خود از جهت شوق
و تعظیم میلبسند و بر سر او جمع میشوند و از علوم و آثار و اخبار را اخذ میکنند و آن را بفرست
میدانند و از برای ایشان این و ناله ایست در وقت نماز ایشان زیاد تر از صد آوازند
و در میان ایشان جماعتی است که از روز اول سلاح را بر زمین نگذاشتند و منتظر قائم ما
مباشند و از خداوند میخواهند که حضرت قائم را بایشان بنماید و عمر هر یکی از ایشان هر
سال است و قتی که ایشان را می بینی خشوع و مسکنت را می بینی در روی ایشان و طلب
میکند از خدا آنچه را که ایشان را نزدیک میکند بسوی او و زمانیکه ما ائمه چند روز
از ایشان تأخیر کردیم گمان میکردند که جهت این نرفتن ما با نجا برای غضب است برایشان
و منتظر همان وقت میشوند که مادران وقت بفرایشان میرویم و ایشان سستی و ملال
نمیکند و قرآن را تلاوت میکنند بآن نحو که ما تعلیم کرده ایم و بد رستیکه در آنچه ما
تعلیم ایشان نمودیم چیزی هست که اگر مردم تلاوت شود هراسناک می شوند بآن و انکار
میکند آن را و سوال میکنند از ما از آنچه وارد میشود برایشان از آیات قرآن که نمیدانند
آن را پس قتی که ما خبر دادیم بایشان از آن چیز سینه ایشان شرح میشود و شرح صد
برایشان حاصل گردد از جهت آنچه از ما شنیدند و از خداوند مسئلت میکنند زیاد نمایند
ما را از خداوند و این را که ما را مفقود نکند و میدانند که نعمت از خدا است برایشان
و منت خداوند برایشان بزرگ است از جهت آنچه ما برایشان تعلیم میکنیم و زمانیکه حضرت
حضرت قائم ما ظهور کرد ایشان با او خواهند بود و در آن وقت با هم دیگر سبقت میکنند
در اخذ سلاح و از خداوند مسئلت میکنند که ایشان را قرار دهد از انصار دین خود
با حضرت قائم و در میان ایشان پیران و جوانان میباشند و قتی که حوائج ایشان پیران
دید در پیش او می نشینند مثل عبد ذلیل و بر نیکی و تائید که امر را و از برای ایشان

رحمی است که ایشان بآن عالمند بمردا امام علیه السلام از جمیع خلق پس و متیکه برایشان سر
 کرد امام قائم و قائم میشوند در آن امر همیشه تا آنکه امام ایشان را امر کند بغیر آن و هرگاه
 ایشان وارد شوند بر مابین مشرق و مغرب از خلق هزارینه فانی میکنند ایشان را دوست
 واحد و آهن برایشان کارگر نمیشود و از برای ایشان شمشیرها است از آهن که خیر این آهن
 است اگر یکی از ایشان بآن شمشیرها بزنند بر کوهی هزارینه آن را دو نیم میکند و خست قائم
 با همراهی ایشان جهاد میکند با اهل هند و دیله و کرد و ترک و روم و بربر و مابین جابلقا
 و جابلقا و زوان جابلقا و جابلقا و دوشهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و مابین
 آنها را تصرف میکنند و بهر قوم که میرسند آنها را بسوختن و اسلام و بسوء اقرار بخدا و له
 صلوات الله علیهم دعوت میکند و هر که از این مردمان اقرار نکند با اسلام و ایمان و دین
 خداوند او را میکشد تا آنکه باقی نماند در مابین در مشرق و مغرب و آنچه درین طرف
 قاف است احدی مگر آنکه اقرار میکند با احکام اسلام مؤلف میگوید ازین حدیث شریف
 معلوم میشود که این شهر بیکه اهل آن را وصف کرده و وصف آن را بیان فرموده غیر شهر
 جابلقا و جابلقا است و ایضا در بصائر الدرجات بسند خود از عجلان ابی صالح روایت
 کرده گفت که از حضرت صادق سوال کردم از قبۀ حضرت آدم و عرض کردم که این آسمان و
 زمین که ما بدان هستیم قبۀ آدم است فرموداری و از برای خداوند قبۀ های کثیره و
 بسیار است آگاه باش بد رستیکه در عقب این مغرب شماست و نه مغرب است در
 حالتیکه زمین بیضا است و پراست از خلق و ایشان بنور ما اهل بیت روشنای میبایند
 و یک طرفه العین بخداوند نگاه نمیکند و نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یانه و ایشان
 بتیری میکنند از فلان و فلان پس بخداوند عرض کردند چگونه از آنها بتیری
 میکنند و حال ایشان نمیدانند که آدم خلق شده یانه پس آنحضرت فرمود بآن سوال کننده
 که آیا ابلیس را میشناسی عرض کردم نمی شناسم مگر آنکه آن را شنیدام حضرت فرمود آیا تو
 ما مور شد بر لعنت کردن بر او و بتیری نمودن از او یانه عرض کردم بلی ما مور شده ام بر لعنت نمودن
 بر او حضرت فرمود پس همین فحواست امر ایشان در لعنت و بتیری کردن از فلان و فلان و فلان
 و ایضا در بصائر الدرجات و در منتخب البصائر بسند خودشان از جابر روایت کردند گفت
 از حضرت باقر شنیدم میفرمود بد رستیکه در عقب و آن طرف این آفتاب شما چهل
 آفتاب است و در بین آفتاب را با آفتاب دیگر چهل سال راه است و در آن زمینها خلق مخلوق
 بسیار است و ایشان نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یانه و بد رستیکه ایشان الهام
 شده اند چنانکه زبور علی الهام شد بر لعنت فلان و فلان در هر وقت از اوقات و
 فقه من ایشان را مذکور است که هر وقت لعنت کنند ایشان را عذاب میکنند این

قبیل احادیث در کتاب سما و عالم بخار بسیار است و از دو نوزده حقیر نیست تا آنکه بخار از
 آنها را ذکر نمایم و این چند حدیث را از جلال لغت بخار نقل کردم و از آنچه در حدیث بیستم و
 بیست و یکم و آنچه در ذیل آنها بود معلوم میشود قوت انصار حضرت قائم و تصرف آن
 حضرت در همه روی زمین و برداشتن جمیع ادیان را و ایضا از اینها واضح میگردد
 رفع استبعاد جزیره خضراء و سایر جزیره ها و اولاد حضرت قائم چنانکه در باب دهم
 در حکایت جهلم رفع شبهه کردیم و اما احاط استبعاد و بود این بلاد و دفع شبهه
 از وجود این عوالم چنانکه از بعضی معاندین و از جمعی از صوفیای نقل شده پس همان
 پنج جواب است که در ذیل حکایت جزیره خضراء بیان کردیم و در اینجا کلام را طول ننمید
 بذكر همه آنها و حاصل این استبعاد و شبهه در وجود این بلاد و عوالم ناشی است از
 قاصرند انستین خداوند قادر علی الاطلاق و تکذیب کردن حضرات ائمه علیهم السلام
 و از آنچه بآن اخبار میفرمایند و اما اثبات قدرت خداوند قادر مطلق پس در باب
 توحید که اول اصول الدین است واضح شد و منکر قدرت و قادر بودن خداوند
 منکر اصل اصول الدین است و آنکه قابل سوال و جواب نیست و منکر و اختیارات را
 نمیشود جواب داد و جماعت حکما و علما و اهل هیئت و مجوم باتفاق میگویند که
 این ستاره ها بسیار که عدد آنها را بغیر از علام الغیوب کسی نمیداند هر یکی چند مقابل
 و برابر زمین است و ستاره ها که از هر ستاره ها کوچکتر است میگویند چهارده
 مقابل زمین است پس چرا قدرت خدا را در بزرگی و وضع ستارگان منکر نمیشوند و
 یکفر عالم ماه و درخشان در یک مجلس نقل کرد که حقیر هم در اینجا بودم و گفت که
 عرش خداوند عالم چندین هزار قائمه دارد و از هر قائمه اش چندین هزار قندیل و منبر
 شد و این آسمانها و زمینها و ستاره ها و فلکها و این جن و انس و سایر مخلوقات
 که در میان آنها است یک قندیل است از آن قندیلها ای چندین هزار و آن عالم
 هزارها را معین کرد و حالا در نظر حقیر نیست و سما و عالم بخار و دوزخ حقیر نبود تا
 آن حدیث را پیدا کنم پس وقتی که خداوند این همه قدرت دارد پس چرا در وجودها
 و جابلسا و غیر از آنها از شهرها و عالمها و وجود اقیانوسها و دنیاها استبعاد و شبهه کرد
 و جهمت این شبهه نیست مگر دیدن آن شهرها و عالمها پس چنانکه مردم اهل نجوم
 و هیئت میان ستاره ها را ندیدند و با آنها نرفتند پس همچنین این شهرها و عوالم
 مذکوره در این احادیث بسیار و مستفیضند و اما تکذیب ائمه درجه دادن
 بآن شهرها و عوالم پس آن هم مثل تکذیب قادر بودن خداوند است و جواب این
 این انکار و تکذیب ایضا در اصول الدین در کتب علما و ماهرین و عارفین و اساطیر

دین معلوم شده و امامت ائمه دوازده نفر مثل اقباب در آسمان روشن و واضح و مبرهن
 گردیده و امامت و عصمت ایشان نظیر نبوت حضرت و مالک پناهی شده و اما انکار این
 اخبار که از ائمه اطهار صادر شده چنانکه بعضی از معاندین گفته اند پس جواب این نیز
 است زیرا که این اخبار از روایث ثقات نقل شده و در کتب معتبره ثبت و ضبط گردیده و سر
 استفاصده بلکه بتواند معنوی در هر عصر روایت شده و اصحاب ائمه آنها را نقل کرده اند و کتاب
 خودشان مثل محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات که آن کتاب را در زمان امام حسن
 نوشته و صاحب اسرار آن حضرت بوده و غیر از او از سایر علمای و اصحاب سوار ائمه که این مقام بآ
 شان ایشان نیست و در کتب رجال علماء ابدال بیان شده و اما تأویل آن شهرت و عالمها
 به عالم مثال و مراتب قلبیه اهل حال با تصدیق این اخبار چنانکه بعضی از صوفیه کردند پس
 قباح این بدتر و عیب این زیادتر است زیرا که اگر این تأویل درست باشد پس ما باین تأویل
 کنند میگوئیم که لعنت خداوند و انبیاء و اولیاء و جمیع انس و جن بر او باد و اگر او بگوید که چرا
 بمن لعنت میکنید میگوئیم مراد ما از لعنت اظهار مودت است و ما میگوئیم که خداوند ترا
 در قعر حمیم یا شیطان رجیم حشر نماید و تأویل میکنیم این کلام را در مقام تعرض او بما باینکه
 مراد ما از حمیم منزل خوب و از شیطان زن خوش رواست و کنی یا میگوید که زن ترا و محبة
 چنین و چنان بکند و تأویل میکند باینکه بزنی و فرزندی او مهربانی کند و جواب دیگر آنکه
 اگر این تأویل درست باشد فرایند این در جمیع احادیث و اخبار و در کل احکام اسلام
 میباید پس با اعتقاد این متوجه باید زنا و لواط بزنی و فرزندی او حرام نباشد و اگر او کسی را باین
 و فرزند خود دید نباید با او تعرض کند و بگوید این حرام است زیرا در جواب او زن را و لواط
 میگوید که مراد از قول پیغمبر که حرام است یعنی قوای است و اگر کسی تمامی مال او را از دست
 بگیرد او نکوید حضرت رسول این غصب را حرام فرموده زیرا که انکس میگوید که تو تأویل کن
 هستی و من حرام بزنی غصب را تأویل میکنم بشلغم و چقدر خوردن و شکند در نماز
 محرمات و مسترفات پس معلوم شد که تأویل اخبار بدون شاهد از دین بیرون شدن
 است و بالمره از شریعت دست برداشتن است پس از اینجا معلوم شد که تأویل عذاب دوزخ
 و حور و قصور جنة و شدت قیامت و سایر عقوبات و درجات و درجات کفر محض و زندقه
 صرف است از دین خداوند اعراض ائمه را تکذیب کردن است حدیث بیست و دوم در
 کمال الدین و علل الشرایع بسند خودش از سدید روایت کرده گفت حضرت صادق فرمود
 یا سدید برای قائم ما غیبتی میشود زمانش طولانی عرض کردم که سبب آن چیست فرمود
 که خداوند ابا و منع دارد از اینکه ستمهای پیغمبران در غیبتهای ایشان در ماده حضرت
 قائم نکند یا سدید ناچار است از اینکه بعد از مدت غیبتهای ایشان غیبت نماید چنانکه

خداوند تعالی فرموده که رَبُّكَ عَنْ طَبَقٍ یَعْنِی هه ستغهای پیغمبران سلف و گذشته
در ماده شما جاری میشود حدیث بیست و سیم ایضا صدوق در آن کتاب پسند
خود از عبدالله بن فضیل روایت کرده گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که این مرد را
غیبتی باید باشد تا آنکه کسان که اهل باطلند در اشای آن غیبت در حق انحضرت شك و
زیب بکنند عرض کردم فدایت شوم سبب انداختن ایشان بشك و زیب چیست فرمود سبب
آن امریست که در كشف کردن آن از خداوند برای شما مأذون نشده ایم عرض کردم پس در
غیبتش وجه حکمت چیست فرمود وجه حکمت در غیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبت
سایر حج خداوند است که در زمان گذشته مدت مدیدی از نظرها غایب گردید بدو سبب
وجه حکمت در غیبت قائم مظاهر نمیشود مگر بعد از ظهورش چنانکه وجه حکمت کرد فاش
خضر مانند کشتی شکستن و طفل را کشتن و دیوار را برپا داشتن برای حضرت مونس ظاهر
نشد مگر در وقت مفارقتشان از مهد یگرای پس فضیل این امر امریست از امورات مخفی
خداوند و سرلیست از اموار او و غیبی است از غیبههای او وقتی که ما اعتقاد نمودیم بر اینکه
خداوند حکیم است هراینه تصدیق میکنیم این را که همه افعال و کردها او بر وجه حکمت
صادرات هر چند بکه آن وجه حکمت برای ما معلوم نباشد حدیث بیست و چهارم
در کتاب خزای از کلینی او از اسحق بن یعقوب روایت کرده بود گفته که از ناحیه مقدسه
بنو سبط محمد بن عثمان برای من بیرون آمدند اینک علت و سبب غیبت را که پرسید بیا
میکند لکن دیگر بار ازین قبیل سؤالاتها نکنید زیرا که خداوند در کلام خودش فرموده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُوا یَعْنِی ای آنکسانیکه ایمان آورده
مهرسید از پاره چیزها زیرا که اگر آنها بشما اظهار کرده شود هراینه شما را غمگین و اندوهناک
میکند بعد از آن فرموده بود در آن توفیق که علت غیبت من اینست که هیچیک از پدران
من نشد مگر اینکه بیعت سلطان جائز و ظالم و جائز زمان خود بکردنش واقع گردید و
اقا من پس ظاهر شوم در حالتیکه احدی را از طاغیان و طغیان کنندگان در کردن من
بیعتی نمیباشد و کیفیت منتفع شدن بوجود من در ایام غیبتم مانند منتفع شدن است
بآفتاب در وقتی که ابر آن را از نظرها پوشیده باشد بدو سبب که من در زمان غیبت خودم
باعث امان اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمان است و بعد ازین در
سؤال کردن را از پاره چیزها که بشما فاید ندارد ببندید و خودتان را در دانستن چیزها
که بآن مکلف نشده اید بمشقت بیندازید دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا
که این دعا باعث فرج یافتن شماست وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اسْحَقُ بْنُ یَعْقُوبَ وَ مِنْ نَفْخَةِ تَوْفِیقِ
بود حدیث بیست و پنجم ایضا در مال الدین پسند خودش از محمد بن عثمان روایت

کرده که او گفته حضرت صادق فرمود که نزد بکر بودن بندگان بخدا و خوشنود بودن
 او از ایشان در وقتی است که حجت خداوند را منقود نمایند و برای ایشان ظاهر شود
 و از ایشان پنهان گردد بنوعی که مکان او را ندانند و با وجود این بدانند که حج و بیانات
 خداوند باطل نشاء پس در آن اوقات صبح و شام منتظر فرج باشند و سید مرتضی
 غضب خداوند بر دشمنانش اینست که حجت خود را از میان ایشان بردارد بنوعی که
 برایشان ظاهر نشود در احوال خداوند میدانند که دوستانش در خصوص حجت و شک
 نمیکند اگر بدانند که ایشان در این باب و در غیبت حجت خداوند شک میکنند هر
 يك طرفه العین حجت خود را از ایشان غایب نمیکردند مؤلف میگوید ازین حدیث
 شریف معلوم میشود که غیبت امام علیه السلام از برای دوستان سبب زیاده رحمت
 خداوند است و از برای دشمنانش باعث شدت غضب او است و یکی از علتهای غیبت
 همین است که برای مؤمن زیاده رحمت باشد و از جهت غر و شدت غضب شود
 چنانکه بعضی از علتهای آن را در دو حدیث سابق بیان فرموده که جهت غیبت ثابت
 نشدن بیعت ظالمان است بگردن آنحضرت و یا جاری کردن خداوند است سنتهای
 پیغمبران گذشته را در ماده آنحضرت چنانکه در حدیث بیت و دوام و بعد از آن بود
 با بیان آنکه وجه حکمت اصلی در غیبت امام قائم ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت
 و حاصل کلام آنست که علت غیبت آن بزرگوار بسیار است بعضی از آنها را اصلاً ائمه بیان
 نکردند و آن علت بعد از ظهور آنحضرت ظاهر خواهد شد مثل ظاهر شدن کرد های
 خضر برای موسی و بعضی از آنها را حضرات ائمه از برای بعضی از اصحاب خود در بعضی از
 مقامات بحسب استعداد آن راوی بیان کرده اند و در بعضی اوقات از برای بعضی از
 اصحاب ابداً بیان نفرموده اند پس ملاقات در بین این احادیث ندارد زیرا که
 بعضی از روایات ابداً قابلیت فهمیدن علت غیبت آنحضرت را ندارد و ازین جهت امام
 با و میفرمود که علت آن در نزد خداوند است و بعضی از ایشان در الجملة قابلیت دارد که
 بعضی را بدانند و ازین جهت امام بعضی را بآن شخص میفرماید و بعضی از ایشان استعداد
 زیاد تر است و ازین سبب برای او جمله از آن علتها را میگوید پس ابداً در این احادیث تعارض
 و منافات ندارد و بعضی از آن علتها که بیان شد مناسب حال آن راوی است که آن را
 روایت کرده نه آنکه علت غیبت همان است که در آن روایت است فقط چنانکه بعضی از اعلام
 چنین خیال کرده و در بین احادیث منافات و تعارض فهمیده است

حدیث بیت و ششم ایضاً در کمال الدین بسند خود از زمره روایات کرده که گفت از
 حضرت صادق شنیدم میفرمود که آن طفل یعنی حضرت قائم آل محمد قبل از آنکه با ما

قیام فرماید باید غایب شود عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود میترسد و بد
 خود اشاره فرمود بگردن خود یعنی میترسد از اینکه گردن آنحضرت را بزنند و فرمود بعضی
 از مردم میگویند که او در آن وقتیکه پدرش وفات یافت و وفات کرد و نسل پدرش
 منقطع شد و بعضی میگویند که دو سال قبل از وفات پدرش متولد گردید پس اینگونه
 شکها را در خصوص او میکنند و برخداوند لازم است که اینگونه مخلوقات را امتحان نماید
 بغایب شدن او تا آنکه اهل باطل درین وقت شک و ریب خودشان را بروز بدهند
 و اظهار نمایند و درین حدیث شریف بدو علت غیبت اشاره فرموده یکی امتحان مردم
 تا آنکه شک کنندگان در خصوص آنحضرت شکشان را ظاهر نمایند و خوب و بد ایشان
 بروز کند و مؤمن از غیر مؤمن تمیز داده شود و یکی دیگر ترس آنحضرت است از دشمنان
 دین و احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده که آنحضرت از جهت ترس بر خود غایب شد
 چنانکه در کتاب مذکور از راوی فرمود روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که
 قائم باید غیبت کند عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود که از نفس خود میترسد
 و ایضا از زاریه روایت نموده که حضرت صادق فرمود که این طفل را یعنی حضرت
 قائم را قبل از قیام با مراعات غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن
 خود میترسد و در روایت دیگر صادق ال محمد فرمود که قائم را پیش از ظهورش غیبتی
 خواهد شد زاریه گفت عرض کردم سبب آن چیست فرمود که از کشته شدن میترسد
 و در روایت دیگر زاریه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود قائم را پیش از آنکه با امر
 امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسی است که دیگران میراث او را
 مطالبه خواهند نمود عرض کردم که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و
 بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد و احادیث دیگر نیز درین
 مضمون از زاریه وارد است و از جهت صحیح بودن اینها و زیاد بودن اخبار ترس محرم
 شیخ الطایفه اعلی الله درجانه در کتاب غیبت فرموده و این عین ترجمه عبارت
 او است بنا بر آنچه در بحار نقل کرده که علق نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود
 مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر ازین امر دیگر بود مرایه استناد
 و پنهانی آنحضرت جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و با انواع مشقت واذیت متحمل میگردد
 زیرا که بلند مرتب ائمه و همچنین انبیاء علیهم السلام و تعظیم شان ایشان از این
 است که در جنب رضای خداوند بمشقتها بزرگ متحمل شده اند تمام شد آنچه اراده
 کردم از نقل کلام آن بزرگوار و کلام او بسیار طول دارد و عمداً این بود مؤلف میگوید
 که این کلام درین مقام از جمله اشتباه و اوهام است زیرا که علت غیبت را منحصر

دانسته بر سر آنحضرت و گفته اند مانع از ظهور او نیست بود غیبت برای او جایز
 نبود و این فرمایش او از چند وجه فاسد است اما اولاً از جهت اینکه همین کلام او
 منافات دارد با احادیث متواتره کثیره که دلالت دارند بر اینکه علت غیبت آنحضرت
 منحصر بر ترس او نیست بلکه غیر از ترس علت دیگر نیز دارد چنانکه در حدیث بیست و دوم
 و بعد از آن تا حدیث بیست و ششم ذکر شد و بعد ازین هم در احادیث آینده ذکر خواهد
 شد و بعضی از آن علتها در بابهای گذشته گذشت و آنها را اعاده نمیکنیم پس با وجود
 این همه اخبار صحیح در بیان علت غیبت چطور گفته میشود که علت آن ترس است فقط
 نه غیر از آن پس چنانکه اخبار ترس بسیار صحیح است و همچنین احادیث غیر از ترس ازینسان
 علتها بسیار صحیح و با اعتبار است و اما ثانیاً از جهت آنکه این کلام ضد آیات و
 روایات متواترات است زیرا که در همه آنها وعده داده خداوند و ائمه بر اینکه در وقت
 ظهور آنحضرت خداوند قادر مطلق بر آنحضرت نصرت و یاری خواهد کرد چنانکه
 این مطلب در باب خصایص آنحضرت که چهل خاصیت بود و در باب چهل آیه که در
 شان آنحضرت نازل شده بود تفصیلاً بیان کردم و نیز در این باب در حدیث بیستم
 و بیست و یکم ذکر کردم پس با وجود منتظر بودن لشکری خداوند از مردها و زندها و
 ملائکه واجته و اهل جابلقا و جابلنا و غیر از ایشان بظهور حضرت حجت بن الحسن
 و یاری کردن همه آنها بان بزرگوار و انتظار کشیدن ایشان وقت ظهور او را چطور
 میشود گفت که آنحضرت از ترس ظاهر نمیشود و از کشته شدنش میترسد و با این همه
 استعداد که آنحضرت دارد و در وقت ظهورش برای او آماده خواهد شد و بلکه قبل
 از وقت ظاهر شدنش مهیا شده است چطور بعقل عاقل میترسد و از کشته شدنش
 و احمه میکند خاشا تم خاشا و اگر آنحضرت هیچ یاری و انصاری نداشته باشد از
 ملائکه و نه از اجته و نه از مردها و نه از سبید و سیزده نفر از اولاد عجمها که از طالق
 میآیند و نه از اهل جابلقا و جابلنا هر آینه برای نصرت او کافی است اهل آن شهر که
 در آن طرف دریای محیط است چنانکه در حدیث بیست و یکم احوال و صفات ایشان
 بیان شد زیرا که در آن حدیث صحیح فرمود که ایشان در یک ساعت اهل دنیا را فانی
 میکنند اگر خواسته باشند پس بان مراجعه بکن تا آنچه ما گفتیم واضح شود و بلکه
 میگویم اگر ایشان نیز نبوده باشند خود حضرت صاحب الامر علیه السلام بانوالفقاه
 تمامی کفار را بدار البوار روانه میکند و از هیچ لشکری و جمعی نمیترسد زیرا که او
 ذخیره خداوند و بد قدرت او است و خواجه تمامی انبیاء و اولیاء و ائمه علیهم
 السلام و وارث و قائم مقام همه ایشان است و با وجود اینها چطور ممکن و مقصود

میرسد و عالم ظاهر و خیال میکند که آنحضرت بعد از ظهورش بیست و یکم

میشود ترس بر آن بزرگوار حدیث بیست و هفتم ایضا در کمال الدین بسند خود شریف
 حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا
 شیعه را می بینم که امام چهارم را از اولاد من غایب و مفقود کرده اند و در انحال برای
 خودشان چراگاه و جای را می و استراحت میطلبند و نمیانند عرض کردم یا بن رسول الله
 سبب اضطراب و بی آرامی ایشان چه میشود فرمود که امام آنها غایب و پنهان گردیده
 کردم که علت غیب او چیست فرمود اینست که در وقت ظهورش احدی را در گردن او بیست
 نباشد مؤلف میگوید درین حدیث علت غیب را بیست نکردن آنحضرت بظالمین
 قرار داد تا آنکه وقت ظاهر شدن او در گردنش بیست ظالمی نباشد و اخبار بسیار بر این
 علت دلالت کرده است چنانکه در حدیث بیست و چهارم اشاره بر این گردید و ایضا در
 کتاب مذکور از ابی بصیر از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود که حضرت
 قائم مبعوث میشود در حالتیکه در گردنش بیست احدی نمیشود و نیز از مقام بن سلام
 از آنحضرت روایت کرده که فرمود قائم قیام میکند در حالتیکه بیست احدی در گردنش
 نیست و باز از ابی بصیر از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود ولادت صاحب این امر از
 خلائق پنهان میشود تا آنکه در وقت ظهورش بیست کسی در گردن او نباشد خداوند
 او را در یک شب اصلاح میکند پس از این احادیث واضح شد که یکی از علت غیب
 آنحضرت بیست نکردن او است بر ظالمین و نبودن بیست احدی در گردن او است

حدیث بیست و هشتم در کتاب علل الشرایع بسند خود از محمد بن ابی عمیر روایت کرده که
 کسی بخدمت حضرت صادق عرض کرد که چرا حضرت امیر المؤمنین در اول امر با
 دشمنان خود جهاد و قتال نمود فرمود ترك قتال میبخت ایة بود در کتاب خداوند
 لَوْ تَبَرَّأُوا الْعَذَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا إِلَیْهَا یعنی هرگاه زایل شوند ایة ما عذاب میکنیم
 بر آنکسانی را که کافر شدند عذاب دردناک عرض کردم که مراد از کسانیکه زایل میشوند
 کیانند فرمود نطفه های مؤمنان است که در صلبهای کافران و دیه گداشته شده اند
 پس حاصل مضمون ایة وافی هدایت آنست که اگر نطفه های مؤمنان از پشت کافران
 منتقل شوند هر آینه کافران را بعد از دردناک عذاب میکنیم پس چون امیر المؤمنین
 میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه مؤمنان است ازین جهت با ایشان قتال
 نمود و آنها را نکشت و همچنین اوست حضرت قائم و ظهور نمیکند تا وقتی که امانتهای
 خدا یعنی نطفه های مؤمنان از اصلا ب کافران و منافقان بیرون آیند و قسکه آنها
 بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ظاهر میشود بر دشمنان خداوند و آنها را بقتل میرساند
 مؤلف میگوید درین حدیث شریف چند نایب بیان شده اول آنکه امام علیه السلام

عالم است با آنچه در اصلاب و ازحام است از نطفه و اولاد و ذرات و در شریعه و
 حَقِّه عِلْمُ السَّاعَةِ وَ تَنْزِيلُ الْغَيْبِ وَ تَنْزِيلُ الْآزْهَامِ این را ز علم غیب قرار داده پس از
 فرمایش حضرت که فرمود چون ای مرآت چنین میباشی که در علمهای و علمناشانه
 مؤمنان است واضح گردید که امام آنچه در اصلاب است بنایید خداوند و بتعلیم غیبی
 میداند و علم داشتن و صلبها مثل عالم شدن است یا رخام بلکه زیاده تر موم آنکه
 و تشبیه حضرت قائم مثل جدش میرالمؤمنین عالم مثل با آنچه در اصلاب است پس وقت
 ظهورش و ساعت و آن اترامیدند زیرا که زمانیکه عالم شد آنحضرت با آنچه در اصلاب
 است از و دایع مؤمنین و نطفه ها کافرین و منافقین پستی شدن آنها را و بیرون آمدن
 ایشان را میداند و بیرون شدن آنها و ذایل گشتن ایشان همان وقت ظاهر شدن آن
 حضرت است و از اینها معلوم میشود که بعضی خیال که دلالت دارد بر اینکه ائمه وقت
 آنحضرت را نمیدانند قیاس است و امام درین باب را صاحب خود یازد مگر آن تفسیر خود
 و وقت ظهور را عقی فرموده از جهت مصالح بسیار و حکمتها بی شمار فایده موم آنکه
 یکی از علمهای غیب آنحضرت و ظهور نکردن او است که مؤمنان از اصلاب کافران و
 منافقان و آنها نیز از صلبهای مؤمنان بیرون شوند تا آنکه یک نطفه مؤمنی در صلب
 کافر یک نطفه کافر در صلب مؤمن تلف و ضایع نشود و بنظر حقیر این علت از پیشتر
 علمها مدخلیتش زیادتر است حدیث بیست و نهم شیخ طوسی در کتاب غیبه است
 خود را بر امام علیه السلام از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود این جماعت شیعه ال
 فرایه امتحان کرده خواهند شد یعنی در زمان غایب شدن حضرت قائم مانند حرکت
 سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه چشم او واقع شود و
 نمیداند که کی ذایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت می بیند
 بعد از آن در حالتیکه شب میکند که از شریعت فایده رفته و همچنین شب میکند
 حالتیکه در شریعت ما است و بعد از آن صبح میکند در خالق که از شریعت ما بیرون
 مؤلف میگوید که احادیث بسیار وارد شده که جماعت شیعه در زمان غیبت حضرت
 قائم امتحان خواهند شد و سختی خواهند کشید چنانکه در کتاب مذکور از ربع بن
 روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که فرایه شکسته میشود مانند شکسته
 شدن شیشه و شیشه بعد از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اول عود میکند
 لکن شما مانند شکن کوزه سفال شکسته میشود که هرگز بصورت اول بر نمیگردد
 قسم بخدا فرایه از هم جدا کرده میشود و قسم بخدا فرایه امتحان کرده میشود و قسم بخدا
 فرایه بفرمال زده خواهد شد چنانکه زوان بفرمال از میان کندم بیرون کرده میشود

و گذشت که یکی از علت های غیبت متحان شیعه است و بلکه ذکر شد که غیبت آنحضرت
طول خواهد کشید تا آنکه هر که ذاتش خبیث است مرتد شود مثل جماعت بابیه و غیر
آنها که حالا پیدا شده اند و دین دیگر غیر از دین اثنا عشری اختیار کرده اند و هر کدام
یک نامی دارند و یکی منسوبند حدیث سی و یکم شیخ الطایفه در غیبت خود بسند
خودش از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده گفت در خدمت حضرت صادق بودم که ناگهان
مهری رسید بمحضر آنحضرت شرفیاب گردید و عرض کرد فدایت شوم جماعتی از من پرسیدند
که این امر یعنی قیام قائم کی واقع خواهد شد و هراسینه بسیار طول کشید فرمود ای مهتر
وقت فرار دهندگان دروغ میگویند و ثواب کنندگان در دین امرها لك میشوند و کسانی
که در دین باب در مقام تسلیم میباشند نجات مییابند و عاقبت اموری ایشان بسوی ما میگرد
و در دین معنی اخبار بسیار وارد شده و وقت فرار دهندگان را تکذیب کرده اند چنانکه در کتاب
مذکور از فضیل روایت نموده که گفت از حضرت باقر پرسیدم که آیا این امر را وقت معین
هست فرمود که وقت فرار دهندگان دروغ گفته اند به مرتبه این کلام را فرمود و بار بار
انجا از مندرج روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که وقت فرار دهندگان با
گفته اند ما وقت قرار نمیدهم نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده و نیز در انجا از
محمد بن مسلم روایت کرده که گفت حضرت صادق بمن فرمود که هر کس که برای تو در خصوص
این امر یعنی قیام قائم وقت قرار دهد از تکذیب او نال مکن زیرا که ما در دین خصوص برای
احد ی تعیین وقت نمیکنیم و نیز از محمد بن الحنفیه روایت کرده در حدیث مفصل که
راوی عرض نمود فدایت شوم آیا این امر را یعنی قیام قائم را وقت معین هست فرمود
معین نیست زیرا که علم خداوند بر علم وقت فرار دهندگان غلبه نموده چنانکه خداوند
خداوند بمحضرت موسی شب وعده گذاشت که بعد از می شب الواح تورات را بآوردند
و آن را بد شب دیگر اتمام نموده و حال آنکه موسی و بنی اسرائیل آن را ندانستند و قتی که
آن شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که موسی بما فریب داده دروغ گفت پس کوساله پرت
شدند لکن عیسی بر قیام قائم ذکر میکنیم و آن اینست که در وقتی که احتیاج خلایق بوجود
افعام بسیار شد و بعضی ایشان بعضی دیگر را ناخوش داشتند بدون سبب در آن وقت صبح
و شام منتظر فرج و امر خداوند باشید حدیث سی و یکم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود
بسند خودش از ابی بصیر روایت کرده گفت بمخدمت صادق ال محمد عرض کردم که آیا این
امر را وقت معین هست که بدنه های خود را باشتیاق در یافتن آن راحت کنیم فرمود ای
وقت تعیین شده بود لکن شما ها آن را قاش کردید و آشکار نمودید بنا بر این خداوند
مدت دیگر بر آن وقت افزود و ایضا درین مضمون اخبار دیگر وارد شده است چنانکه در

کتاب مملکت را از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت بخند من حضرت باقر عرس کردم که حضرت
 امیر المؤمنین فرمود که تا هفتاد سال شدت و بلا هست و میفرمود که بعد از بلا وسعت
 و استراحت است و حال آنکه هفتاد سال گذشت و ما وسعت و استراحت ندیدیم حضرت
 فرمود که خدا تعالی این امر را درین هفتاد سال قرار داد و قتی که حضرت امام حسین را
 کشتند غضب خداوند بر اهل زمین شدت نمود پس آن را تا بصلو و چهل سال تأخیر
 نمود ما آن را بشما هدیه خبر دادیم شما آن را پنهان نداشتید فاش نمودید و پاره پنهان را
 از روی آن برداشتید بحدی که مشهور گردید پس ازین جهت خداوند آن را از این وقت
 تأخیر نمود و بعد ازین دیگر خداوند وقتی در خصوص آن امر بخواهد خبر نداده بگوئد الله ما نشاء
 و یثبت و عندکم الکیاب یعنی خداوند هر چیزی را که بخواهد محو بکند و هر چیزی را
 که میخواهد ثابت بکند میکند و حقیقت علم در نزد او است ای حمزه گوید که این
 حدیث را بخند من حضرت صادق عرض کردم فرمود صحیح است که بهمین نهم واقع
 شد که نقل کردی و نیز محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خود از اسحاق بن عمار روایت
 کرده گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که وقت این امر در مال صد و چهل
 هجرت بود لکن آن وقت شما خبر داده شد شما آن را فاش نمودید ازین جهت خداوند
 آن را از آن وقت تأخیر نمود حدیث سی و دوم شیخ طوسی در غیبت خود بسند
 خودش از محمد بن منصور از پدرش روایت کرده گفت ما جاعلی در خداوند حضرت
 با هم سخن میگفتیم ناگاه آنحضرت بمان متوجه شد فرمود که شما چه میگوئید هیما
 هیما نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر آنی که واقع خواهد شد چیزی که چشمهای
 خود را بآن دوخته اید یعنی مشهور حضرت قائم تا وقتی که بغریال زده شوید نه چنین است
 که میگوئید بخدا قسم هر آنی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نمیشود تا
 وقتی که از همدیگر تمیز نیابید نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر آنی که چیزی که
 چشم خود را بآن دوخته اید واقع خواهد شد مگر بعد از یاس و ناامید شدن نه چنین
 است که میگوئید بخدا قسم هر آنی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع
 خواهد شد تا وقتی که اظهار نماید شقی شقاوت خود را و سعید سعادتش را و نیز
 در اخبار روایت کرده از عبد الرحمن بن سنان که حضرت صادق فرمود که حال شما چگونه
 میشود در وقتی که به امام بمانید و از عالم و هدایت او بجه و دور نشوید و بعضی از شما
 از بعضی دیگر تبری و دوری نمایند در آن وقت از همدیگر تمیز نیابید و امتحان کرده
 شد میباید و بغریال زده میشوید و در احوال سالها با هم مختلف میشوند یعنی
 ایام میرسانند و با آنکه در هر سال یک نوع حادثه نازل میشود در آن وقت در آن

بک روزی از روزها امارت و سلطنتی بهم میرسد و در آخر همان روز قتل و قتل انقا
میافتد و این قبیل حادثات بسیار است و مضمون آنها اینست که در زمان غیبت
قائم برای شیعه سخت خواهد گذشت و مردم آن زمان امتحان خواهند شد و سعید
شقی از همدیگر تمیز خواهند یافت و کراتی و اختلاف خواهند شد

حدیث سی و سیم محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خودش از حسن بن علی از برادرش
روایت کرده گفت که در خدمت حضرت صادق سلاطین و پادشاهان بنویسند یعنی
بنی عباس را ذکر نمودیم آنحضرت فرمود که خلافت را هلاک نمود یعنی اعتقادشان را ضایع
نکرد مگر تعجیل ایشان در خصوص این امر بدو مستحکمه خداوند بسبب تعجیل بندگان
تعجیل نمیکند زیرا که این امر را یعنی قیام قائم را وقتی است باید در آن وقت ظاهر شود
اگر بندگان آن وقت را دریابند نمیتوانند که آن امر را یکساعت از آن وقت پیش و پس
نمایند و این حدیث دلالت دارد بر اینکه تعجیل کردن خوب نیست و بلکه مذموم است
و نظیر این روایت حدیث ابراهیم است که در انجاء روایت نموده گفت بخداست ای
الحسن موسی کاظم عرض کردم که فدایت شوم پدرم با انتظار این امر یعنی قیام حضرت قائم
و فائز نمود من هم باین سن رسیدم که می بینی آیا بمیرم و خبری در این باب از تو نشنوم
فرمود یا اباسحق آیا تعجیل میکنی عرض کردم بلی بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه تعجیل دارم
و چگونه تعجیل نکنم و حال آنکه سنم با اینجا رسیده است که می بینی فرمود یا اباسحق
اگاه باش قسم بخدا هر آنکه این امر واقع نمیشود تا وقتی که از یکدیگر تمیز نیابید و اتفاقا
کرده شده باشید و با اینکه باقی نماند در این اعتقاد از شما مگر جمع قلیلی بعد از آن
گفت دست مبارکش را کوچک نمود یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی میباشند و
قلت و کی بقدر اینست حدیث سی و چهارم حسن بن سلیمان در کتاب مختصر
البصائر گفته که روایت شده است اینکه بخط شریف امام حسن عسکری یافته شد
حدیثی که ظهورش اینست که بقدر شما نبوت و رسالت بمراتب بلند حقیقت قدم
گذاشتیم حدیث را سنجیده تا اینکه فرموده بزودی برای شیعیان چشمهای ایشان
بعد از چشیدن عذاب آتش نیران ظاهر میشوند یعنی بعد از ابتلاوی ایشان بشداید
ایام غیبت که مانند آتش نیران است لذا یذفرج بظهور حضرت قائم ما را اینست
که بمنزله چشمه کباب حیوان است برای ایشان میسر خواهد شد در وقتی که
از سالها بقدر عدد الم و طه و طسینها بگذرد مؤلف میگوید در این
حدیث شریف وقت ظهور حضرت قائم اهل بیت را بر فراز اشاره تعیین فرموده
عدد سالها که بعد از آن قضا می آنها آنحضرت ظهور خواهد کرد در عدد سوره

و ابی بن سوید معین کرده که آن مده و سه طبعها باشند و نظیر این حدیث است
 آن ایاتی که محمد بن مسعود نمیشد در تفسیر خود زان به بید مخروی روایت کرده او گفته
 که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود ای ابالبید بدرستی که از بنی عباس
 دوازده نفر بسلطنت میرسند چهار نفر ایشان بعد از ششم ایشان کشته میشوند نصیب
 یکی از آن هشت نفر در دکلواست که او را گلوگیر نموده میگیرند ایشان طائفه اند عمر ایشان
 کوتاه و مدت سلطنت شان کم و شیوه و سیرت ایشان خبیث از ایشان ناسی کو حلی
 هشت مایه هادی و نامق و غاوی ای ابالبید که در هر حرف مقطعه قرآن علم
 بسیاری هست بدرستی که خدا تعالی **الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ** را نازل فرمود انگاه حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله قیام نمود تا آنکه نورش ظاهر و کلمه اش ثابت گردید و متولد
 شد در روزی که متولد گردید و در روز ولادتش از ابتدای خلقت آدم ششصد و
 یکصد و سه سال گذشت بود بعد از آن فرمود که این معنی از حروف مقطعه قرآن در
 و فیکه آنها را بدو تکرار بشماری واضح و آشکار است و عدد حرفی از آن حروف نمیکند
 مگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از بنی هاشم بسلطنت قیام میکند بعد از آن ابتدا
 ظاهر شدن حضرت امام حسین **الْم** بود و فیکه مدتی که بظهور آن بزرگوار متعلق
 بود بر رسید در مدت **المص** قائم اولاد عباس قیام نمود و در وقت گذشتن آن در
 مدت **الر** قائم نایب قیام خواهد کرد پس این گفته را بفهم و بقوة حافظه بسیار وارد کن
 پنجاه کن و این حدیث را در تفسیر صافی و در رساله رجعت مرحوم مجلسی بن نقل کردند
 و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه در نزد تمام شدن آن یکی از بنی هاشم ظاهر
 میشود پس فرمود که **الف** یک است و **لام** سی است و **میم** چهل است و **صاد** نود است پس
 این صد و شصت و یک میشود پس بدو ظاهر شدن حضرت امام حسین در **الم** الله
 است و ظاهر همین چند کلمه از نسخه ترجمه مجاز سقط شده که حقیر حدیث را اول از آن
 نقل کردم و علی ای تقدیر در این حدیث نیز وقت ظهور حضرت قائم علیه السلام را
 بر مر معین کرده و از برای ابالبید فهمانیده و او را امر بگفتن آنچه فهمیده فرموده و این
 دو حدیث از مشکلات احادیث است و از جمله اسرار است و علما اعلام در شرح اینها
 بسیار گفتگو کردند و مرحوم مجلسی در مجاز و رساله رجعت خیلی فرمایشات فرموده و
 استدلالات زیاد داده و بنظر حقیر باصل مطلب نرسیده و واقع را بدست نیاورده زیرا که
 درین دو حدیث بر مر معین فرموده و آنکسینه آن را فهمیده مثل ابی لبید امام امر
 باخفاء آن فرموده و شخص در فهم آن را آشکار در کتاب و یاد در مجلس قائم بیان نمیکند
 و اهل رموز آن را بکسی اظهار نمیکند مگر با اهل رموز و رموز اسرارانه در کتاب یا

نمیکرد بلکه آنها از علوم سنیّه است و علم باطنی است که باید در قلب باشد نه در مجلس
 مردمان و کتاب که در دست ایشان است پس باین برهان واضح میشود که هر چه در این باب
 در هر کتاب که باشد اصلی ندارد و صاحبان بواقع نمیتواند برسد و تعیین وقت بکند
 هر چند بیکه با احتمال باشد زیرا که اگر مراد خداوند و ائمه اخفاء این امر نبود و مصلحت در
 ظاهر بودن آن بود خودشان ظاهر میکردند و مردمان میگفتند و از هزار هزار فقرگی را
 بر مرز نمیفرمودند و بعد از فرمودن بر مرز امر با خفاء و کتمان آن نمیکردند و باستفاد مؤلف
 اگر کسی بمقام اظهار و بروز این امر در آید و خیالش بیان کردن رموز باشد بمردم هر آینه
 خداوند او را بخلط و اشتباه میانندارد و واقع را از قلب او محو میکند تا آنکه این سر را
 غیر اهل آن سترند و بعثت آنکه اراده خداوند غالب است بر اراده مردمان و اراده
 خداوند تعلق گرفته بر محفی بودن وقت ظهور آنحضرت و همچنین اراده حضرات
 پس هر کس که بمقام بیان وقت ظهور و تعیین آن بیاورد هر چند بیکه از رموز قرآن و رمزها
 ائمه زمان باشد البته بخلط خواهد افتاد مگر آنکه آن زمره برای خود اخذ کند
 و بکسی غیر اهل رمز و اسرار نگوید که درین وقت ممکن است که چیزی بفهمد بتوفیق خداوند
 تعالی و توحه الهی و ازین تحقیق مؤلف واضح گردید که منافات در بین این
 حدیث و باین حدیث دیگر که وقت قرار دهندگان در دو غکونا مید و آنها را تکذیب
 کرده ندارد و این اخبار با هم یک تعارض و تنافی ندارند زیرا که اخباریکه سین فرماید
 وقت قرار دهندگان و تعیین زمان ظهور کنندگان در دو غکونا کنند مراد از ایشان
 تعیین است که مردم و یا اکثر ایشان و یا جمعی از آنها را بدانند و در زبان ایشان
 و در کتاب در میان ایشان گفتگو نمایند و بهمدیگر آشکار کنند و اما مراد ازین دو
 حدیث که تعیین وقت در آنهاست است پس اینها فرست و از برای همه کس نیست
 و بر مومنین کردن برای بعضی از اهل رموز تعیین نخواهد شد و دیگر آنکه مراد از
 تکذیب وقت قرار دهندگان غیر ائمه است و اما خود ائمه پس ایشان از برای بعضی از
 اصحاب خودشان تعیین میکنند پس این منافات در بین این دو حدیث و بین
 سایر اخبار ندارد زیرا که مراد از تعیین کنندگان اولاً غیر ائمه است و ثانیاً مراد از تعیین
 واضح بیان کردن است که مردم بدانند نه آنکه رمز و اشاره است که مخول ندانند و از
 جهت اینکه رزق خل در تعیین وقت نیست مرحوم حواجه نصیر طوسی علیه السلام
 در جات فرموده در دو در خل خروج میدهد لیست جم دجل و د خالیار است
 و از خروج و قبل از چون میان نظر که همان است و ایضا بعضی از اهل کشف و
 شهود فرموده اِذَا دَارَ الزَّوْمَانُ عَلَى خُرُوفٍ بِإِیْمَانِ اللَّهِ تَأْتِيهِمْ قَوْمًا قَائِدًا

اُخْرُونَ عَقِبَتْ صَوْمٌ فَأَقْرَبَ الْفَارُطِيُّ مِثْلَ السَّلَامَا وَابْعَاوْ عَمَلْ خَرَاعِي دَرِ قَصْبِيدُ
 ثانیة خود بحضرت امام رضا خواند خُرُوجِ اِمَامٍ لَا اِمْحَالَةَ قَائِمٌ يَقُومُ عَلَى اَمْنِهِ اللهُ وَالْبُوكَا
 و حضرت امام رضا علیه السلام او را تجدید کرد و فرمود ای دعبل روح القدس در زبان
 تو نطق کرده است و حاصل اینست که در گرفتن و تعیین وقت با و می نمودن چنانکه در این
 بیت است داخل در تعیین نخواهد شد و ابداً عیب لازم ندارد پس چنانکه مرحوم خواجہ
 امثال او بار مرتعین وقت ظهور میکند و علم خودشان را اظهار مینمایند تا آنکه مردم ایشان
 به علم نگویند و ازین طرف هم چنان واضح نمیگویند که هر کس بداند تا آنکه گفته ایشان داخل
 در اخبار تکذیب وقت قرار دهند کان باشد پس همچنین است امام علیه السلام بار مرتعین
 تعیین وقت میکند و غیر اهل آن را نمیداند و همه مردم میدانند که امام بر همه چیز عالم
 است هر چند بکه در مر او راندند و این در مر امام داخل در تعیین هم نمیشود و چنانکه
 بعضی علماء و عرفاء تعیین دمری میکنند با شعری همچنین است امام تعیین دمری میفرماید
 بآیه و حروف قرآن حدیث سنی پنجم در کتاب خراج پسند خود از ابی خالد کابلی
 روایت کرده که حضرت سید الساجدین فرمود که غیبت ولی و امام دوازدهم خداوند
 که وصی حضرت رسول خدا و سائر ائمه علیهم السلام است بعد از رسول خدا امتداد نبی
 ای ابا خالد بدو رستیکه اهل زمان غیبت او که با مامت او قائل و بظهورش منتظرند از
 اهل همه زمانها افضلند زیرا که خدا تعالی از عقل و فهم و معرفت انقدر با ایشان عطا
 فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزله زمان حضور میباشد گردیده و خداوند
 ایشان را گردانیده در این زمان غیبت بمنزله کبانه نموده که دو پیش روی حضرت رسول خدا
 بشمشیر جهاد کرده اند و ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما که شیعه بودن ایشان از
 روی صدق و صفا است و ایشانند دعوت کنندگان خلائق بسوی دین خداوند در
 اینخانه و در آشکارا و مستتر فرج بودن بزرگترین فرج است و درین حدیث شریف اهل زمان
 غیبت را از جهت قائل بودن ایشان با امام قائم و ظهور او و منتظر بودن ایشان بظهور
 شدن او تعریف و توصیف فرموده و اخبار بسیار در این معنی وارد گردیده و منتظر شدن
 ظهور و فرج امام قائم را از علامت ایمان قرار داده اند چنانکه در کتاب خصال در حدیث
 اعمش ذکر کرده که حضرت صادق فرمود که دین ائمه و شیوه ایشان ورع و عفت و
 صلاح است تا آنکه فرمود که شیوه ایشان منتظر فرج بودن است بصبر کردن و در
 کتاب عیون بسند از حضرت امام رضا و آنحضرت از اجل خود روایت کرده که
 رسول خداوند فرمود که افضل عملهای امت من منتظر بودن است به سید فرج از
 حجاب خداوند و در کتاب امالی بسند خود از علی بن حسن از پدرش از حضرت امیر

و در بصره ثلث رجاات بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت حضرت باقر فرمود که در وقت
حضرت رسول خدا در حالیکه جمعی از اصحاب در خدمت او بودند بدو نگاه خداوند عرض
کرد که پروردگارا برادران مرا بمن ملحق کن و بمن برسان و در بار این و اعرض کرد در انحال
اصحاب عرض کردند که یا رسول الله ایا ما برادران تو نیستیم فرمود نه زیرا که شما اصحاب
من هستید و برادران من جماعتی هستند که در آخر الزمان میباشند ایشانند که بمن
ایمان میآورند و حال آنکه مرا ندیده اند بدو تنبیه خداوند ایشان را با نامهای خودشان
و نامهای پدران ایشان قبل از آنکه ایشان را از صلب پدران و از رحم مادران بیرون
آورد بمن شناسانید هر آینه باقی بودن هر یکی از ایشان در سر دین خود شد بدو شوارتر
است از خط قنادر شب تار یا اینکه هر کسی از ایشان در سر دین باشد مانند کسی است که
اخگر و جمره درخت غضا را در دستش نگه دارد ایشان مانند چراغهای شب تارند خداوند
ایشان را از قسطنطنیه قنای تیره و تاریکجات بدهد و در کمال الدین از حماد بن عمرو از حضرت صادق
از اجل خود روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود یا علی بدانکه کسانی که یقین ایشان در حق
عقاید دینیه زیادتر است قومی اند که در آخر زمان باشند ایشان چنانند که پیغمبری نمی
بینند و حجت خداوند نیز از ایشان غائب شود با وجود این بعضی دیدن میافیه در روی
سفید یعنی بعضی دیدن آیات و احادیث که در قرآن و کتبها نوشته شده ایمان میآورند
و قبول میکنند و از این قبیل احادیث که اهل زمان غیبت را تمجید و توصیف فرموده بسیار
است و اینها که ذکر شد نمونه بود اگر در خانه کسی است یک حرف بس است

حدیث سی و هشتم در کمال الدین بسند خود از سید بصیر روایت کرده گفت که من و
مفضل بن عمرو ابوبصیر و ابان بن تغلب بمخدمت مولای خودمان حضرت صادق شریف
شدیم و آنحضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و مسح خبیری در برداشت و از
شدت اندوه و غم بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد و مانند جگرش
آثار خون و محنت در روی او ظاهر بود و اشک از دیدن ما میحق میشد جاری و میگفت ای
سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده است و سرور مرا از دلم
برده ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دادم گردانید و محنت و نوائب را بر من پیاده گردانید
و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من
متصل گردانید سید بگفت چون آنحضرت را بآن حالت مشاهده کردیم عظمایان را
کرد و واله و حیران شدیم و دلها میخواست از آن جوع نزدیک بود که یاره گردد و گمان کردیم
که آنحضرت را مصیبت گردید یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای زمانه بر آنحضرت وارد شده
است پس بعد از زمانی عرض کردیم ای فرزند بجهتین خلائق خداوند هرگز چنان

کریان نکردند چه حادثه شهادت را کریان کردانید است و چه حال داده است که چنین مانع
گرفتگی پس آنحضرت از شدت غصه و گریه آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود که من در
صبح این روز بظهر در کتاب جعفر نمودم و آن کتاب است مشتمل بر علم منایا و بلا یا یعنی علم و دانستن
مرگها و بلاهاست و در آنجا ذکر شده است بلاهایی که بر ما اهل بیت میرسد و در آنجا علم
گذشته و آینده است تا روز قیامت و خداوند آن علم را مخصوص محمد و ائمه علیهم السلام بعد
از او گردانیده است و نگاه کردم در آنجا و لادت حضرت صاحب الامر را و غیبت آنحضرت و طول
غیبت و درازی عمر او و مبتلا شدن مؤمنان را در زمان غیبت او و بسیار شدن شک
و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون
کردن ریمان اسلام از کردن خود که خداوند در گردن بندهاگان قرار داده است پس در وقت
مرادست داده است و خون بر من غالب شده است مؤلف میگوید از برای مخزون بودن شیعه
در زمان غیبت همین حدیث شریف کافی است زیرا که اگر تمیز و تفرق و ابتلای شیعه در
ایام غیبت و بودن شکها و شبهه ها در قلب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صاحب
قبل از وقوع آن غیبت سالها و رفتن خواب از چشمان مبارک آنحضرت پس خود مؤمن
مبتلا بآن حادثه عظیمه و غرق شده در آن گرداب دریای حیرت و حیرت برادر تو است
بگریه و زاری و ناله و بیقراری در شبها تا نادر بودن او اوقات بسیار مخزون و اشکبار و فقیر
بدارگاه حضرت ذوالجلال و القاسم علاج پریشانی حال و فهمیدن معنای قول حضرت صادق
درین حدیث چند مرتبه ای سید من که ترجمه آن ای آقای من است پس از فهم ما بیرون است
و شرح حقیر از بیان آن قاصرات زیرا که مثل حضرت صادق آل محمد علیه السلام اگر بگوید محضرت
صاحب الامر ای آقای من چند مرتبه در نزد خواص صاحب الامر خود که آن چند نفر بودند
که میتواند معنای آن را بفهمد و این را از کشف نماید مردم این زمان کشف این را از این
روح الامین بکنندش در مجلس عرش برین زانکه این را اولایق این خلق نیست این در
عشق است و تمام نیست و اخبار در مخزون بودن برای غیبت آنحضرت بسیار است و همین
حدیث شریف در اینجا کافی است حدیث سی و هفتم بخانه در غیبت خود و کلینی در
کافی بسند معتد خودشان روایت کردند از زراره گفت شنیدم از حضرت صادق
میفرماید که بدو سئوال از برای قائم غیبتی است قبل از ظهور او عرض کردم از برای چه گفت میسر
و اشاره فرمود بدست خود بشکم مبارک انگاه فرمود ای زراره او است منتظر او است
آنکه شک میشود در ولادتش پس بعضی میگویند که پدرش مرد و جانشین نداشت و بعضی
از مردم میگویند که حمل بود و بعضی از ایشان میگویند که او غائب است و بعضی میگویند که
متولد شد پس زودت پدرش بدو سال و او است منتظر غیر آنکه خداوند خواهد خواسته که

امتحان کند قلوب شیعه را پس درین زمان بشک میافتد مبطلون و اشخاص باطل زواری
گفت عرض کردم فدایت شوم اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم یعنی از جهت رفع شک
و شبهه از قلب خودم فرمودای زواری اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْرِفُنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ
فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْرِفُنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْرِفُنِي حُجَّتَكَ
خَلَلْتُ عَنْ دِينِي أَنْكَاهُ فرمودای زواری لا بد است از گشته شدن جوانی دو مدینه گفتیم
فدایت شوم آیا نیست آنکه او را میکشد لشکر سفیانی فرمودند و لکن میکشد او را لشکر بنی
فلان که خروج میکند تا آنکه داخل مدینه میشود و مردم نمیدانند که برای چه آمده پس میگفت
آن جوان را و میکشد او را پس چون او را بظلم و عدوان کشت خداوند ایشان را مهلت نمیدهد
پس در آنحال منتظر فرج باشید مؤلف میگوید این حدیث صحیح است در دعا کردن
در زمان غیبت از جهت رفع وسواس و شبهه از دل و نگهداشتن دین از شیاطین و در
اخبار دناهای بسیار از جهت همین وارد گردید از آنجمله در کمال الدین از عبدالله بن
سنان روایت کرده گفت که حضرت صادق میفرمود زود است بشما شبهه میرسد پس
میمانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده یعنی امام زمان در آن وقت
غائب میشود و فحاش نمیباید در آن شبهه مگر کسیکه بخواند دعای غریقی را که گفته چگونه
است دعا غریقی فرمود میگوید یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی
دینک پس گفت یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک پس فرمود بدرستی که
خداوند عزوجل مقلب است قلوب و ابصار را و لکن بگو چنانکه من گفتم یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی دینک و ایضا نعمانی در غیبت خود از عبدالله بن سنان روایت کرده گفت
شدم من و پدرم بمحدمت حضرت صادق پس فرمود چگونه خواهید شد شما هرگاه مانند
در حالتیکه نیست در آن وقت و نمیباید در آنحال امام هدایت کنند و نه راهنمای که
دیده شود و ثبات نیاید در آن زمان مگر کسیکه بخواند دعای حریقی را پس پدرم گفت
اینست والله لا پس چکنیم در آن زمان فدایت شوم فرمود چون چنین شود و توان
زمان را درک نخواهی کرد پس متمسک شوید بآنچه در دست شماست تا آنکه امر بر شما وارد
گردد یعنی چنگ بزنید بآنچه از ائمه بشمار رسیده در اصول دین و فروع آن تا آنکه امر بر شما
خبر قیوم و ظهور او بر شما ظاهر شود و او را بشناسید بعلامات ظهورش که بیان
شد و اول دعای حریقی اللَّهُمَّ إِنِّي أَجْعَلُكَ أَشْهَدَكَ وَلَقِيَّ بِكَ شَهِيدًا وَازْجِلْ دَعَايَا
صَبْحٍ وَشَامٍ است و ازین قبیل اخبار بسیار است که مؤمنین در زمان غیبت بر خودشان
دعا بکنند و بلکه اخبار بسیار وارد شده که حضرت ائمه برای حضرت صاحب الامر دعا خوانند

و با انتخاب خودشان تعلیم فرموده اند چنانکه در کافه روایت کرده که میگوید بعد از تحمید صلوات
و صلوات بر پیغمبر و آله اللهم کن لولیك حجة بن الحسن في هذه الساعة وفي كل ساعة وريثا
و حافظا و ناصرا و دليلا و قائدا و عينا حتى تسكنه ارضك طوعا و تمسكه فيها طويلا
و بلکه خود ائمه از برای انحضرت در زمان خودشان با انحضرت دعا کرده اند چنانکه ابن
طاوس در کتاب مضمار از حماد بن عثمان روایت کرده گفت داخل شدم بعد از حضرت
صادق در شب بید و یکم ماه رمضان پس فرمود بمن ای حماد غسل کردی عرض کردم بلی
فدایت شوم پس فرمود حصیری آوردند انگاه ایستاد و مشغول نماز شد و پوسته نماز
میکرد و من نیز حبسید با انحضرت نماز میکردم تا فارغ شدیم از نمازهای خود انگاه شروع
کرد بدعا کردن و من آمین میگفتم بر دهها او تا آنکه فجر طالع شد پس اذان و اقامه گفت و بعضی
از غلامان خود را خواند پس در عقب انحضرت ایستادیم و او پیش ایستاد و نماز کرد با ما
پس حمد خواند و انا انزلناه در رکعت اول و در رکعت دوم حمد خواند و قل هو الله چون فارغ
شدیم از تسبیح و تحمید و تقدیس و ثناء برخداوند و صلوات بر رسول و آل او و دعا از برای
مؤمنان و مؤمنات و مسلمانان از اولین و آخرین بجمعه افتاد و منی شنیدم از او مکن
یکساعت طولا في انگاه شنیدم که میفرمود لا اله الا انت مقلب القلوب و الابصار تا آخر
دعا که طولا في است و در خوان گفت ان تصلي على محمد و اهل بيته و ان تاذن لفرج
من بفرجه فرج اوليائك و اصفيائك من خلقك و به تبليد الظالمين و تعليكم جميل
ذلك يارب العالمين تا آخر پس چون فارغ شد سر را بلند کرد و گفت فدايت شوم تو دعا
میکنی بفرج کسیکه بفرج او فرج اصفياء خدا و اولیای او است ایا تو همان شخص نیستی فرمود
نه این قائم ال محمد علیهم السلام است گفتم ایا برای ظهور او علامتی هست فرمود برای
کوف اقبال در وقت طلوعش دو ثلث ساعت از روز و خوف ماه شب بیت و سوم
و نهمه که وارد شود بر اهل مصر و قطع راه شود اکثرا کن با آنچه بیان کردم برای تو و انتظار
بکش امر صاحب خود را در روز و شب خود زیرا که خداوند هر روز در کاریت و مشغول
نکند او را کاری از کارهای این پروردگار عالمیان است و با اوست تقویت اولیای او و
ایشان از عظمت او ترسانند و از قبیل این اخبار که مشتمل است بر دعا کردن بصاحب
الامر و تعجیل فرج او بسیار و در منهاج العارفين جملة از آنها را در اعمال ماه رمضان و در
اعمال هفته ذکر کرده و جملة از آنها نیز در نهج الثاقب بیان شده حدیث می و هشتم علامه
مجلسی در تحفة الراثر و محقق سبزواری در مفاتیح النجاة روایت کردند که هر که را حاجتی
باشد و میخواهد برآورده شود این رتبه را بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بنویسد
یا بید و مبرکند و خالک یا کمال کند و آن رتبه را در میان آن کس گذارد و در نفری

وَيَا حَاجِي عَمِيْقُ يَا غَدِيْرَاءُ اَنْذَرِيْكَ بِحَضْرَتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِنَفْسِهِ
مُتَوَلَّى بِرَأْوَدُونَ اَنْ حَاجَتِ سَيِّدَتِهَا رَقْعَةً مِّمَّا كَرِهَ اَيْنَسْتُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
كَتَبْتُ اِلَيْكَ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِيْنًا وَشَكُوْتُ مَا نَزَلَ فِي مُسْتَجِيْرٍ اِ
يَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْتَ اَنْزَلْتَ اِيَّيْكَ قَدْ وَهَبْتَنِي وَاشْتَلَّ قَلْبِي وَطَالَ نِكْرِيْ رَسَلْتَنِي بِغَضَبِيْ وَ
غَيْرِ خَطِيْرَتِيْهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَلَّمْتَنِي عِنْدَ تَحْلِيْلِ وَدُوْدِيْهِ الْحَلِيْلِ وَتَبَرَّكْتُ مَعِيْ عِنْدَ تَرَاثِيْهِ اِقْبَالِهِ
اِلَى الْحَيِّمِ وَحَجَرْتَنِيْ عَنْ دِفَاعِيْ حِلَّتِيْ وَخَافَتِيْ فِي تَحْلِيْلِ حَبْرِيْ وَقُوَّتِيْ فَلَمَّا تَفِيْدِيْ اِلَيْكَ
وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمُسْتَدْرِكِ مِنْ ثَنَائِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِيْ عَنِّيْ عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَلِيْ السَّدْرِ وَمَالِكَ الْأُمُورِ وَاتِّفَاقِكَ فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ اِلَيْهِ جَلَّ
ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِيْ مُسْتَعِيْنًا لِجَابِتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اِيَّاكَ بِإِعْطَاءِ سُؤْلِيْ وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ حَذِيْرٌ
بِتَحْقِيْقِيْ ظَنِّيْ وَنَصْدِيْقِيْ أَمَلِيْ فَيْكَ فِي أَمْرٍ كَذَا وَكَذَا وَنَامَ حَاجَتِ خُودِ رَابِعَةٍ فِيمَا لَا طَاقَةَ
لِيْ بِتَحْلِيْلِهِ وَلَا صَبْرٍ عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَعِيْنًا لَهُ وَلَا ضَعْفًا فِيهِ بِقِيَمِ أَعْمَالِيْ وَتَفَرُّطِيْ فِي
الْوَاجِبَاتِ الَّتِي فِي عَزَّ وَجَلَّ فَاقْشَعِرْنِيْ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ التَّهَنُّفِ وَتَقَدُّمِ
الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْرِيْ قَبْلَ مَسْئَلَةِ الْتَلَفِ وَشِمَاتَةِ الْأَمْدَاءِ وَبِكَ نَسِطُ النِّعَةِ
عَلَيَّ وَأَسْأَلُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لِيْ دَعْوًا غَرِيْبًا وَفَقْرًا قَرِيْبًا فَيَدِّ بُلُوْغِ الْأُمَالِ وَخَيْرِ الْمَبَادِيْ
وَحَوَائِيْمِ الْأَعْمَالِ وَالْأَمْنُ مِنَ الْخَوَافِ كَمَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَا يَشَاءُ فَعَالَ
وَهُوَ حَسْبِيْ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ فِي الْمُبْدِ وَالْمَالِ اِنْكَارُهُ بِرَأْيِ لَآئِهِ اِنْ نَهَرُوا بِأَعْدِيْهِ بِرَأْيِ دَعَا
بِرِيْكَ اَزْوَكَ لَآئِيْ مُحَضَّرَتِ تَمَایِدُ يَا عَثْمَانُ بْنُ سَعِيْدٍ يَا بَسْرًا وَمُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ يَا حَسِيْنَ بْنَ
رُوحٍ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَيَكِيْ اَزَايِثَانَ رَاثِدًا كُنْدًا وَبَكُوْدِيْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ
أَشْهَدُ اَنْ وَفَاتَكَ فِي سَبِيْلِ اللَّهِ وَاَنْتَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضُوْقٌ وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ
اَللَّهُ لَآكَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ وَجْهُهُ وَفِيْهِ رُقْعَتِيْ فَحَاجَتِيْ اِلَى مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ سَلِّمْهَا اِلَيْهِ وَاَنْتَ الْيَقِيْنَةُ الْأَمِيْنُ بِسْ نُوْشْتِه رَا دَرِجَاهُ يَادَرْ نَهْرُ وَيَا بَغِيْدِيْ
اَنْدَا زِدْكَ حَاجَتِ اَوْ بِرَأْوَدِهِ مِيْشُودَ وَازِيْنَ خِيْرُ رَقْعَةٍ مَعْلُومٍ مِيْشُودُ كِهْ اَنْ چَهَارِ نَفَرِ
شَخْصِ مَعْلُومٍ چنانكه در غِيْبَتِ صَفَرِيْ وَاسْطَه بُوْدَنْدَ مِيَّانِ رَغَايَا وَامُحَضَّرَتِ دَرْ
حَوَاجِ مِجْنِيْنِ دَرْ غِيْبَتِ كِبَرِيْ دَرِيْنِ مَنْصِبِ مُسْتَقَرِّ وَبَايْنِ وَاسْطَه شُكْرِ مَرُفُوزِ
وَإِيْضًا اَزِيْنَ خِيْرُ شَرِيْفِ مَعْلُومٍ مِيْشُودُ كِهْ حَاجِ وَامَانْدَ گَانِ وَحَوَاجِ شَرِيْفِيَّانِ حَرِيْ
وَسِرْگَرْدَانِ اَزْ حَوَانِ اَنْعَامِ وَاحْسَانِ اَنْ بَرِيْدِ گَوَارِ اَسْتُ وَبَسْبِ بِرَأْوَدِهِ شَدْنِ حَاجَاتِ
وَرَفْعِ بَلِيَّاتِ وَاسْطَه اَلْمُحَضَّرَتِ اَسْتُ وَبِيْنَكِهْ اَنْ وَجُوْدِ مَقْدَسِ اَزْ جِهْتِ غِيْبَتِ اَزْ
رَغَايَا دَسْتُ اَزْ مَنْصَبِ خِلَافَتِ رَاهِمَاتِ بَرِيْدِ اَسْتُ وَبَلَكِهْ اَرِيْشَهْ دَرْ صَدْدِ رَغَايَاتِ
رَغَايَا مِهْ خُودِ بُوْدِهِ وَهَوَايِ فَيْضِ اَوْ قِيَمِ اَنْ مَاتُوْانِ وَاشْفَاعِ بَرِيْثَانِ مِيْرَسِدِ وَارَايِشَانِ

چشم نبوشید و بالمره اعراض نکرده و بلکه هر کس در هر مقام که بر او متوسل باشد و از هر طرف
اسباب امیدس قطع شد باشد ملجأ و پناه آنحضرت است چنانکه این مطلب در باب القاب
آن بزرگوار و در باب دهم در ضمن حکایات ذکر شد و واضح گردید و ازین جهت است که در
احادیث آنحضرت را در زمان غیبت با قناب تشبیه فرمودند که در زیر باشد چنانکه
در کمال الدین بسا خودش از جابر انصاری روایت کرده گفت حضرت رسول خدا آنکه فرمود
نامهای امامان را یک سبک تا آنکه فرمود بعد از امام حسن عسکری پس همام و هم کنیه
من حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان او پس حضرت امام حسن عسکری و این
کلمات که فتح میکند خدا بر دست او مشارق و مغارب زمین را و این کلمات که غیبت
میکند از شیعه و اولیای خود غیبی که باقی نماند در آن زمان بر قول با امامت او مگر کسی که
امتحان کرده خاوند قلب او را برای ایمان جابر عرض کرد یا رسول الله آیا منتفع میشوند
شیعه با و در غیبت او فرموداری قسم بآنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ایشان هر آینه
منتفع میشوند با و و روشنی میآید بنور ولایت او در غیبت او مثل انتفاع مردم با قناب
هر چند بیکه پوشاند آن را بر و در زیر بر باشد و درین مضمون اخبار بسیار است پس معلوم
شد که آنحضرت پناه در ماندگان است و از همین جهت جاهلان با حکام شرع را در زمان غیبت
خود رجوع فرموده بعالمان احادیث خودشان و ایشان را در مقام حیرت و جهالت گذاشته
چنانکه در توفیق مبارک که در جواب مسائل اسحق بن یعقوب فرمود و اما حوادثی که بشما
روئے میدهد پس مراجعه کنید در آنها بدانایان احادیث ما بدرستی که ایشان حجت من
هستند بر شما ها و من حجت خدایم بر ایشان پس چنانکه جاهل با حکام شرع را به پناه گذاشته
و ایشان را بر دانایان شرع رجوع فرموده و حتی شرایط این علمای را بیان فرموده چنانکه این
مسئله رجوع را و شرایط علمای را حقیر در مسائل التفتیه بتفصیل بیان کرده ام و هر چه
متعلق است بر این مسئله مثل آفتاب روشن نموده و بر فغانی گردانیده ام و همچنین مضطربین
و ماندگان را در حوائج به ملجأ و پناه نمیکند و ایشان را فریادرس و داورس میشود
اگر علاج بسته با آنحضرت بوده باشد و چاره نیز از او نداشته باشد و اینکه ذکر کردیم از
واضحات است و چنانکه تکلیف رعیت در زمان غیبت توکل و استغاثه با آنحضرت است
در زمان حیرت و درماندگی و دانستن و اعتقاد کردن آنحضرت را عالم و قادر بر حوائج
و همچنین شان آنحضرت رفع کردن بلاها و شدتهاست حدیث معروف و نام حدیث
مفصل جامع است که اکثر روایح ظهیرا شامل است مشهور بمحدث مفصل که علماء
اعلام آن را روایت کردند و در کتب معتبره خود نقل کرده اند از جمله در کتاب منتخب
البصائر بسند معتبر و در کتاب مفصل بن عمر و این بوده که گفت جوانی که درم از حضرت

صادق که ایان امای که مردم بخوارند و او را میبایستند و اسیرند و هستند
حضرت مهمل صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور داشت نه بود که خداوند ایا
و منع نموده از اینکه از برای ظهور و وقت تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که
ایات که خداوند در امایم ساعت و برپا شدن قیامت در قرآن مجید فرموده است همگی
در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور معینی مآوقی معین قرار دهد
خود را بخداوند در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی شایع بر اسرار خداوند کرده
است مفضل گفت عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود
که پیغمبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی بامم
کنیه و نسبش ندا کند تا که تحت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حقی که ما بر خلق لازم
ساخته ایم و قصه ما و احوائش را بیان کرده ایم و نام و کنیه و نسبش را برای تمام مردم ظاهر
کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جد او است نه که مردم نگویند که ما نام و نسبش را
نمیدانستیم پس خداوند او را بر همه دینها غالب گرداند چنانکه خداوند به پیغمبرش وعده
داده است **لَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** یعنی خداوند فرستاد پیغمبرش را با
هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشت باشند آنها
که بخدا بشرک میآوردند و در آیه دیگر فرموده است **وَنَفِیْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ**
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قبال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد
دینها همه از برای خداوند پس فرمود والله ای مفضل برادر از جمیع ملتها و دینها
اختلاف را و همه دین بدین حق برگردد و از هیچکس غیر دین حق قبول نمیکند چنانکه
خداوند فرموده **وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**
یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نشود و او را جزیت از زبان کاران آن
مفضل گفت پرسیدم که در ایام غیبت آنحضرت یا کی مخاطبه خواهد فرمود و با کی سخن خواهد
گفت فرمود که با ملائکه و مؤمنان از جن و امر و ملکی و بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان
و نابیان آنحضرت که بشیعیانش برسانند ای مفضل گویا من می بینم آنحضرت را که تنگه
داخل شود و نزد حضرت رسول خدا در برابر او و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در
پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بنی چند در
پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین صفت بیاید بنزد خانه خداوند تنها و بی
رفیق پس چون شب درآید و دیده ها بمحجوب رود جبرئیل و میکائیل و صف و صف از ملائکه
بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای اقامه من سخن تو قبول است و امر تو جاریست پس
حضرت صاحب الامر دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد خداوندی را که است که وعده

ما را راست گردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار میگیریم پس نیکو
 مزدیست مزد کارکنان برای خداوند پس میایستد میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم و
 بصدگ بلندند اندکند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من آنها که خداوند ایشان را
 برای یاری من ذخیره کرده است قبل از ظاهر شدن من بروی زمین بنیاید بسوی من
 پس خداوند صدای آن بزرگوار را بایشان میرساند در هر جای عالم که باشند از مشرق و
 مغرب عالم و بر هر حال که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آن حضرت شوند
 و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در مابین رکن و مقام پس عمو^ش از
 نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر موضعی که بر روی زمین باشد از آن رو^ش
 یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان درآید و جانهای ایشان بآن فرج یابد اما
 ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون بیعت شود سیصد و سی و نه نفر که بطریق
 الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت حاضر شدند همه در خدمت متشایسته با
 پس پشت بکعبه دهند و دست خود را بکشاید و مانند دست موسی از نور عالم وار^ش
 کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خداوند بیعت کرده است
 پس اول کسیکه دستش میبوسد و با او بیعت میکند جرئیل باشد پس سائر ملائکه
 با او بیعت نمایند پس مجیدیان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سی و نه نفر
 نقیاب بیعت او سرازیر گردند انگاه مردم مکه فریاد برآوردند که کیست این شخص که در
 جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که ح^س
 همان بزرهاست که داخل مکه شد پس بعضی گویند که هیچک از اصحابش نیستانید
 گویند که معنی شناسیم هیچک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که
 اینها را بنام و نسب می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب
 بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند با و از بلند که اهل آسمانها و زمینها
 بشنوند که ای گروه خلایق این محمد آل محمد است و بنام و کنیه جدش او را یاد کند و
 نسبت دهد او را با امام حسن عسکری پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش بشمارد تا
 حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام باو بیعت نماید تا هدایت بیاید و مخالف
 او را ننماید که گمراه نشوید پس قول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکند
 ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سی و نه نفر نقیاب آن حضرت میگویند شنیدیم و
 اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشه از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه
 میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک مغرب آفتاب
 شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما دروادی را پس ظاهر شده است

و او نشان بر عبثه یعنی سفیاء است از فرزندان یزید بن معاویه باو بیعت کنید تا هدی
 باشد و مخالفان مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقباء همه او را تکذیب میکنند
 دانست که او شیطان است و گویند که شنیدیم اقا باور نکردیم یعنی استغفر میکنند پس هر
 صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد باندای خود را برود و در تمام آن روز حضرت
 پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
 و موسی و یوشع و عیسی و شمعون علیهم السلام پس نظر کنند بمن که عم و کمال همه بامن است
 و هر که خواهد نظر کند بحضرت محمد و علی و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین علیهم
 الصلوٰة والسلام پس نظر کنند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه ایشان نزد من است
 آنچه ایشان مصلحت ندانستند و خبرند دهند من خبر میدهم و هر که کتب اسماء و صحف
 پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند
 اگر اقامت آدم و شیث باشند میگویند که اینست و الله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافت
 است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توبه
 موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علماء آن ملتها همه شهادت دهند
 که اینست آن کتابها بنحوی که از اسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت
 شده بود و بمانرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن بنحوی که خداوند بر حضرت
 رسول نازل ساخته به آنکه تغییر در آن شده باشد و تبدیل یافته باشد چنانکه در قرآن
 دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که درویش بجانب پشت گشته باشد
 و بگوید که ای آقای من منم بشیر و ام کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت
 دهم بمثل شدن لشکر سفیاء پس حضرت صیفر فرماید که قصه خود و برادرت را برای
 مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر سفیاء بودیم و خراب کردیم دنیا را
 از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر ابراهیم شکستیم و
 استخوانهای مادر میان مسجد مدینه پاشیدند و بیرون آمدیم و جمیع لشکرها
 ما سیمد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب بکنیم و اهلش را بقتل رسانیم
 پس صحرای بیداء رسیدیم که در حواله مدینه است از شب فرو آمدیم پس صدای از
 آسمان آمد که ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد
 و تمام لشکرها را با چهار پاییان و موال و اسباب فرورد و کسوف چیزی نماند برد و
 زمین بفرز من و برادرم ناکاه ملکی بفرزد ما آمد و دو نمای ما را بپشت گردانید چنانچه
 می بینم پس با برادرم گفت که ای نذیر بود بفرزد سفیاء و دو مشق و او را بفرسان بقتل
 شدن حضرت مهدی ال محمد و خبر ده او را که لشکرش را خداوند در بیداء هلاک

بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد شد گفت پرسیدم که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود آری والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حواله کوفه باشد یا در شام یا در بکوفه باشد و در آن زمان قیمت یک جامه خوابیدن کو سفید در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه و سعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرها کوفه بکربلای معلای متصل گردد و خداوند کربلای پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمدن ملائکه و مؤمنان باشد و خداوند آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هزارین بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق (ع) می کشیدند و فرمودند ای مفصل بد رستیکه بقعه قازمین بایکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بکربلای معلای فخر کرد خداوند وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و غر مکن بکربلای بد رستیکه آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای اَللّهُمَّ اَنْزِلْ شَجَرَةَ مَبَارَكَةٍ بمومنین رسید و این همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای داد و در موضعی که سر مبارک حضرت حسین را بعد از شهادت شستند و در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود بمعراج و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان مادر آنجا مهتاب است تا ظاهر شدن حضرت قائم مؤلف میگوید بعضی از علماء اعلام نقل کرده بحقیق که بعد از ظهور حضرت قائم کربلا قبله خواهد شد و اسناد کرد این را بحديث و شاید از این حدیث استنباط کرده است مفصل گفت ای قای من پس مهدی دیگر یکجا متوجه خواهند شد فرمود که بسوی مدینه جدّم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امر به عجم از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری فرمایند و فرمایش فرمود که حاصل آن آنست که آنکسانی که غضب خلافت اهل بیت نمودند برای ایشان و اتباع آنها بسیار بد میگذرد و عذاب سخت بر آنها وارد خواهد گردید مفصل پرسید که ای قائم من این آخر عذاب آنها خواهد بود فرمود که هیئات ای مفصل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسین و جمیع ائمه مقدسین علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهد آمد که حتی آنکه در شبها نه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زند میکنند پس خداوند آنجا که خواهد آنها را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سی هزار نفر از قبایل گفت پرسیدم که زود که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب خداوند خواهد بود و وای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از عذابها

و از علما و معرب و از علمای سنی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردید و الله که برای سوره نازل شود
 اصناف عذابها که بر ائمه کشته واقع شده است و عذاب چندین نازل شود که چنانچه
 ندیده باشد و گویا نشانی باشد و طوفانی که بر اهلیش نازل خواهد شد و طوفانی که بر اهلیش
 خواهد بود و الله که یک و قی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند
 که خانه فنا و قصر فنا نیست است و دخترانش خود العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و
 کمان کنند که خداوند روزی بندگان را قیامت نکرده است معرودان شهر و ظاهر شود
 در آن شهر از افترا و خداوند و رسول و حکم با حق و گواهی تاحق و شراب خوردن و زنا
 کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق و بختن انقدر که در تمام دنیا افتد دنیا شد پس
 خداوند خواب کند آن را باین فتنه ها و لشکرها بر تبه که اگر کسی گذرد و نشان دهد که
 اینها زمین آن شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش رو و حسنی مجانب و علم
 و قزوين و با او از فصیح ندانند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری
 میطلب پس اجابت نمایند او را بکنجها خداوند در طالقان چه کنجها نه از سر و نه از
 طلا بلکه مردی چند مانند پاره ماهی در شجاعت و عزه و صلابت بر اسبها اشهب
 سوار همه مکتل و مسلح و پیوسته بکشتند ظالمان را تا بکوفه درآید در وقتیکه اکثر زمین
 از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبری رسد که حضرت مهدی
 آل محمد و اصحاب او نزدیک کوفه رسیدند پس با اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و
 بینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود او میداند که او مهدی آل محمد است
 اما میخواهد که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حنفی در برابر آنحضرت
 می ایستد و میگوید اگر توئی مهدی آل محمد پس کجا است عصا جدد رسول خدا و
 انگتری او و برد و زده او که آن را فاضل مینامیدند و عذاب اش که عذاب میگفتند
 و اسبش که یوبوع میگفتند و ناقة اش که غضبا میگفتند و استریش که دلدل میگفتند و
 حمارش که یعفور مینامیدند و کوه مصحف و قرآن امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع
 کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر میکند حق عصا آدم و نوح و ترکه هود و صانع و جبرئیل
 ابراهیم و صانع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت ادر و زره داود
 و انگتری سلیمان و نایج او و اسباب علی و میراث جمیع پیغمبران را پس حضرت مهدی عصا
 حضرت رسول را بر سنان سحری نصب میکند و در همان ساعت درخت بزرگی شود که
 جمیع لشکر و بر سائیه آن باشند پس حنفی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن با تو بیعت کنم
 ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست خود را دراز میکند که شایسته جمیع لشکرت
 بیعت میکند بفر از چند هزار نفر از دیدیه که با لشکر او باشند و در اثناء و کردن حایل

کرده باشند آنها گویند که اینها تنور بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند ایشان را پس
 دهد و موعظه میکند و معجزات ظاهر نماید بخشد تا سه روز پس فرماید که همه
 ایشان را بقتل رسانند گفت پرسیدم که دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکر فابرس
 سفیان خواهد فرستاد تا آنکه او را بکشد در دمشق و بر روی سنگ بیت المقدس او را
 ذبح نمایند و حضرت امام حسین ظاهر میشود با داورده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که
 با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی ازین رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید
 صدیق اکبر امیر المؤمنین و برای اوقته در نجف اشرف نصب کنند که یک رکعت نماز
 اشرف باشد و یکی در قبرین و یکی در مستعین چاهام در مدینه طیبه و گویا می بینم
 قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشن کرده زیاده از آفتاب و ماه پس
 بیرون میاید سید اکبر قائم بن محمد رسول الله با هر که ایمان آورده باشد با و از
 مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده
 میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او و یار و فرمود
 او میشوند و میکشند سحرات و کاهن است و دیوانه است و مجوازش خود سخن میگوید
 و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده شود همه را بجز خود میرسانند و همچنین بر میگردد
 يك يك از ائمه تا صاحب الامر و هر که یاری ایشان کرده با ایشان خوشحال شوند و هر که از
 ایشان دوری کرده تا آنکه قبل از آخرت بعذاب و عذاری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت
 ظاهر میشود تاویل آن آیه شریفه وَ تَرَىٰ اَنْ تَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِیْنَ اَسْتَضَعُوا فِی الْاَرْضِ تا آخر
 گفت پرسیدم که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست فرمود که مراد از آنها فرعون و هامان
 این امت است پرسیدم که حضرت رسول و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند
 بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در
 ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضع از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی
 کنند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز که ما
 دوره امامان نزد خودمان رسول خداوند ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت
 کنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه با ما نمایندند
 از تکذیب و رد گفته های ما و دشنام دادن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بودن خلفاء
 جور ما را از حرم خدا و رسول او بشهر گمادیگر و شهید کردن ما بر هر و مجوس کردن ما
 پس حضرت رسالت پناه گریان شود و میفرماید که ای فرزندان من نازل شده است
 مکرانجه مجید شما قبل از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه زهرا و شکایت کند
 از غصب کنندگان فدک و گوید و هر چند بکشد آنها را ایشان اقامه کردم فایده ندارد و نامه

که تو برای من نوشته بودی بر من فدک فلان گرفت در حضور مهاجر و انصار و ابی الحسن
خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و بعضیها
بسیقه بنی ساعد رفتند و با منافقان اتفاق کردند و حق امیر المؤمنین علی را غصب
کردند پس چونکه آمدند که او را به بیعت ببرند و او رفت هیزم برد در خانه ما جمع کردند که
اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صد زدم که ای فلان این چه جرات است که بر
خداوند و رسول او میماند میخوانی نسل پیغمبر را از زمین براندازی آن شخص گفت پس کن
ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امرهای از آسمان بیاورند علی را بگو باید
بیعت کند و اگر نه آتش می نوازیم در خانه و همه را میسوزانیم پس من گفتم خداوند ابی
شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان رفته و آتش همه کافر شدند و حق ما را غصب
میکند پس آن شخص صد زد که حرفهای حقیقه زنانه را بگذار که خدا پیغمبر و امامت را
هر دو بشمارداده است پس تا زیاده زد و دست مرا شکست و در خانه را بر پهلویم زد و
فرزند محسن نام شش ناله از من سقط شد و من فریاد میکردم که ای پدر وای رسول
خداوند دختر تو فاطمه را دروغگو میماند و تا زیاده بر او میرزید و فرزندش را شهید
میکند و خراستم که کیو بگشایم امیر المؤمنین روید و نگذشت و گفت ای دختر رسول
خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سو کند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشایی و سر
آسمان بلند نکنی و الله اگر بکفی یک جنبنده در زمین باقی و یک پرنده در هوا نمیماند
پس برگشتم و از آن دور و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین شکایت کند که چندین
شب با حسین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از آنها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از
ایشان گرفته بودی و از آنها طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد
همچو یکس یاری من نیامد و بسیار محنتها را ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون
بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزندان ما درم باز دستیکه قوم تو مرا
ضعیف گردانیدند و نزد یات بود که مرا بکشند پس من گفتم از برای خدا و از آن چند
کشیدم که هیچ وصی پیغمبر از امت او مثل آن نکشید تا آنکه مرا شهید کردند بضر
آن ملامت پس حضرت امام حسن برخیزد و بگوید که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت
مادرم بمعویه رسید زیاد ملعون را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که
مرا در برادر حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا آنکه بیعت کنیم با معاویه و هر که
قبول نکند کشتن را بزنند و سرش را به معاویه بفرستند پس من بمجد رفتم و خطبه خواندم
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنب معاویه خواندم بغیر از بیست کس که می جواب من نگفت
پس رویا آسمان کردم و گفتم خداوند! تو گواه باش از آن را دعوی که کردم و از عذاب تو

فرستادیم و امر نهی کردم و ایشان را یاری نکردند و در فرما برداری تو و من مقصود
 شدند خداوند تو بفرست برایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بپوشانید و ایشان را
 واکذا شتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینکه معویه لشکرها
 با نیار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کردند و زنان و اطفال بگناه راکشته اند
 بیاتنا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفای نیست و جمعی ایشان فرستادم
 و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مقرر خواهید کرد
 یا معویه صلح کنم اگر نشد مگر آنچه که من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام مقصود
 شهید حسین بن علی با خون خود خضاب شد با جمیع شهدائے که با او شهید شدند
 چون حضرت رسول خدا نظرش بآنحضرت افتد بگرید و جمیع اهل اسمانها بگریه آن
 حضرت گریان شوند و حضرت رسول خدا نعره بزنند که زمین بلرزد و حضرت امیر
 المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول خدا بایستد و حضرت فاطمه
 از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین شهید نزدیک اید حضرت رسول خدا
 او را بسینه خود بچسباند و بگوید ندای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده
 من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهداء و
 باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر
 امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد گران و حضرت فاطمه ایة تلاوت فرماید که ترجمه
 آن اینست آن روز شما که بنما و عده میدادند امروز میباید هر نفس آنچه کرده است
 کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد و آرزو میکند که کاش میان او
 و آن کار داشت فاصله و دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریه کرد و فرمود
 که روشن میاد دید که نزد شنیدن این قصه گریان نکرد پس مفضل گفت من نیز
 گریتم و عرض کردم ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان فرمود که ثواب
 غیر متناهی اگر شیعہ باشد مفضل گفت پرسیدم که دیگر چه خواهد شد فرمود
 حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوند و ناکن بوعاء که با من کرده در خصوص آنها
 که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بچرخ آوردند بستمنا که بر
 جمیع فرزندان من نمودند پس بگریند بر او ملائکه اسمانها مفتکانه و حاملان
 عرش خداوند و هر که در دنیا است و هر که در زیر زمین است و همگی خروش بر آورند
 پس نمائند احد از کشتگان ما و ستمکاران بر ما و آنها را خبر بدهند بستمنا
 ما مگر آنکه هزار مرتبه دوان دوان گشته شوند عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعہ
 شما هستند که قاتل بدستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما دوان دوان

جميع دينها هر چند يكه مكروه بدارند اين را انكسائيكه بخداوند شريك قرار میدهند
 از يهود و نصاري و سائر اهل مذاهب و غير ايشان پس حضرت رسول خدا بفرمود اين
 آيه را اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَنَجْمُ نَبِيِّهِ
 عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيُضَرِّكَ اللهُ نَضْرًا عَزِيزًا مفضل گفت پرسيدم اى
 مولاي من المحضيت چه گناه داشت كه حقتالا ميغفرنايد كه تا بيا مرزد از براى تو خداوند
 آنچه گذشته است از گناهان تو را بچشمه مانند است و بعد از اين خواهد شد حضرت صادق
 فرمود اى مفضل حضرت رسول خدا دعا كرد كه خداوند گناهان شيعة را درم على را و
 شيعة را فرزندان من كه اوصياي منند گناهان گذشته و اينده ايشان را تا روز قيامت
 بر من بداركن و مراد دو ميان پيغمبران بسبب گناهان شيعة را و سوا مكن پس خداوند
 گناه شيعة را بر آنحضرت بار كرد و همه را بر اى او امرزيد مفضل گفت بسيار كرديم
 و عرض كردم اى مولاي من اينها همه فضل خداوند است بر ما بركت شما اعايمان ما
 حضرت فرمود اى مفضل بر مخصوص تو و امثال تن از شيعة خالص و اين حديث
 نقل مكن براى جماعتى كه در معصيت خداوند تعالى رخصت ميطلبند و بهانه ميگويند
 پس اعتماد بر اين فضيلت ميكنند و عبادات را ترك ميكنند پس ما هيچ فايده بحال ايشان
 نميتوانيم رسانيد زيرا كه حقتالا ميغفرنايد كه شفاعت نميكنند مگر از براى كسيكه پسند
 باشد و شفاعت كنند گان از ترس خداوند خوفناكند گفت پرسيدم كه اين آيه كه حضرت
 رسول خدا خواهد خواند كه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ باشد مگر آنحضرت
 بر همه دينها هنوز غالب نشد اند فرمود اى مفضل اگر بر همه دينها غالب شده بود من
 يهود و نصاري و مجوس و صابيان و غير ايشان از دينها باطل در زمين نميگذارد بلكه
 اين در زمان حضرت مهدي و رجعت حضرت رسول خدا خواهد بود و آن آيه نيز در آن زمان
 بعمل خواهد آمد و قَوْلُهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ پس حضرت فرمود
 پس برگرد حضرت مهدي بوى كوفه و خداوند از آسمان بشكل ملك از حلا برايشان
 ميبارانند چنانكه بر حضرت ايوب ماريده و قسمت مايد بر صاحبش كنجهاى زمين را از
 حلا و نقره و جواهر بگفت پرسيدم كه اگر يكي از شيعة شما ها بميرد و قريبي از برادران ميت
 در زنده باشد چگونه خواهد بود حضرت فرمود كه اول مرتبه حضرت مهدي نازل فرمايد
 در تمام عالم كه هر كه فرض بر يكي از شيعة ما داشته باشد بيايد و بگويد پس همه را با و
 بدهد و از فرمايد حتى يك كَلَمَةٍ سِرِّ و يك دانه خردل و اين حديث از بن طولاني تر
 است و ما بايقدر كه مناسب اين مقام بود اكتفاء كرديم تمام شد عبارت حق اليقين
 مؤمنان ميگويد چنانكه در اين عبارت اخرا شده شد اين حديث مفضل است و تمام

آن در مجامع مذکور است و حقیقه نیز اکتفا کرد باین قدر از جهت اختصار و از جهت اینکه
این حدیث مشتمل است بر علامت ظهور و کیفیت بعد از آن را و اقبالیان علامت ظهور
پس در باب یازدهم ذکر شد و اقبالیان کیفیت ظهور پس درین باب در احادیث قبل
ازین در الجمله ذکر شد و اما آخر حدیث که متضمن است رجعت را و رجوع کردن مؤمنان
با حضرات ائمه و حضرت رسول و جمع شدن همه ایشان در یک مقام از جهت انتقام
از دشمنان خودشان و سایر کافران پس این رجعت موافق آیات و احادیث سواترات
و بلکه از ضروریات دین شده و اتفاق مسلمین بر آن گردیده و رجعت مؤمن محض و
کافر صرف بدیهی گشته و بلکه رجعت در الجمله در امم سابقه شده بنص قرآن چنانکه
تفصیل این را در کتاب تحفه الشیعه در رجعت ائمه با بیانات واضح و دلیلهای
قاطع کرده ام حدیث چهل در کتاب زاد المعاد گفته بسند معتبر از حضرت
صادق منقول است که هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم مایا شد
و اگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت قائم
میشود و خداوند بهر کلمه این هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه او را محو
میکند و آن عهد اینست **اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكَرِيمِ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ**
الْبَرِّ الْمَجْدُورِ وَ مُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ الطَّلِّ وَ الْحُرُورِ وَ مُنْزِلَ
الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ إِذَا أَسْمَعْتَ
بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُبِيرِ وَ مُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اسْمِعْنَاكَ
بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُصَلِّحُ الْأَوَّلِينَ
وَ الْآخِرُونَ يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَ بَاحِيَ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَ بَاحِيَ حِينَ لَا حَيَّ إِلَّا أَنْتَ يَا حَيُّ
وَمُهِمَّتِ الْأَحْيَاءُ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ بَلِّغْ هَذَا نَا الْإِمَامَ الْغَادِي الْمُنْتَظَرِ
الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلَتِهَا وَ جَبَلَتِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ عَنِّي
وَعَنْ وَلَدَتِي وَ وَلَدِي وَ إِخْوَانِي مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ
وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَخَاطَ بِهِ كِتَابُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعِدُّ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا
عِشْتُ مِنَ الْأَيَّامِ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عَهْدِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَرْوُلُ أَبَدًا
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّابِينَ عَنْهُ وَ الْمَسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قِتْلِهِ
حَوَائِجِهِ وَ الْمُتَسَلِّينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْحَامِينَ عَنْهُ وَ السَّائِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ
الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَالِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتِ أَنْ تَجْعَلَنِي
عَلَى عِبَادِكَ حَقًّا فَاجْزِئْنِي مِنْ قَبْرِ مُؤْتِرٍ أَكْفَنِي شَاهِرًا سَيِّئِي مَجْرَدًا قَاتِلِي

کلام مراد کرد پس چون ایضا حضرت اسحق که بنی اسرائیل باشند در دست فرعون
 مبتلا شدند بدو که خداوند ناله و گریه بلند نمودند تا چهل روز پس حقتعالی بمحضرت
 موبد و هرون وحی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گردانند و صد سال
 سال از آن چهار صد سال باقی بود و آن را از ایشان برداشت پس حضرت صادق
 فرمود که اگر شما نیز چنین تضرع و زاری میکردید خداوند فرج ما را مازل میگرد و چون
 چنین نکنید پس بدو سبب که این امر یعنی خود حضرت قائم بنهایت خواهد رسید
 دو سه شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع لغزایب نقل کرده از کتاب جواهر که حضرت علی
 وصیت فرمود بخوارین که بوده باشید مانند ما پس چون آنحضرت را بالا بردند و او را
 با هدیه گرفتند که از جای خود حرکت نکنید تا آنکه بدانیم تاویل کلام آنحضرت را پس
 یکی از ایشان گفت یعنی بوده باشید مثل ما که حلقه میزنند و می پیچند و سر خود را در زیر
 جسد خود میگذارد زیرا که او میدانند که اگر صدمه بمجدش برسد و ضرر بر آن وارد شود
 و سرش سلامت باشد آن صدمه و جراحات بآن ضرر نمی رسد پس روح الله بشما میگوید
 حفظ نمائید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه بشما برسد از فقر و مرض و ضرر
 نمی رسد شما را با سلامتی دین شما و دیگر از ایشان گفت اینکه روح الله بشما فرمود مثل
 ما را باشید بجهت آنکه ما را نمی خورد مگر خال تا آنکه زهر از شکم او بیرون نرود پس همچنین
 شما منتفع نمیشوید با آنچه میشنوید از حکمت از برای طلب آخرت ما را میکه حب دنیا
 در دلهاست شماست و دیگری گفت که روح الله بشما فرمود که مثل ما را باشید زیرا
 که چون ما از نفس خود احساس ضعف و سستی نمایم خود را چهل روز گرسنگی میدهند
 انگاه داخل میشود در سوراخ تنگی و بر میگردد جوان شده تا چهل سال پس روح الله
 بشما میگوید گرسنگی بدهید نفس خود را در دنیا قلیله برای بقای مدت و لای
 چنانچه ما از نفس خود را چهل روز گرسنگی میدهند برای ماندن چهل سال پس اتفاق
 کردند بعضی او و اینکه روح الله همین را اراده کرده استیم در کافه از محمد بن مسلم
 کرده گفت بمحضرت صادق عرض کردم که مایه بینیم مردی را که بر او است عبادت و
 کوشش و خشرع و لکن قائل با مامت نیست پس ابا او را هیچ منتفع میدهند فرمود
 مثل ما اهل بیت علیهم السلام مثل اهل بیته است که در یاقل اسرائیل بودند که هیچکدام
 از ایشان چهل شب کوشش نمیکرد مگر آنکه چون دعا میکرد با جنابت میرسید مرد
 از ایشان چهل شب کوشش و سعی و عبادت کرد انگاه دعا نمود پس مستجاب نشد
 پس بنزد حضرت علی آمد و شکایت آنحضرت را آنحال که بیان میفرمود و سوال
 کرد که برای او دعا کند پس حضرت علیه السلام فرمود و در رکعت نماز برای او دعا کرد

خداوند را خواند پس خداوند با و وحی فرستاد که ای عیسی بدرستی که بنده من بود
 من آمد از غیران در که ماید از آن در ماید و بدرستی که او مراد عا کرد و دردش شکی
 از تو پس اگر مراد عا کند تا آنکه کرد نش قطع شود و انگشتانش بریزد اجابت نمیکند او
 پس حضرت عیسی با و ملتفت شد و فرمود دعا میکند خداوند را و حال آنکه در دلت
 شکی است از پیغمبر او پس گفت یا روح الله و کلمه او چنین بود والله آنچه فرمودی پس
 دعا کن خدا را که این را از من زایل کند پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود
 و پذیرفت از او و گردید مجد اهل بیت خود چهارم ایضا در کافیه از حضرت صادق
 روایت کرده که فرمود خالص نموده بنده ایمان بخداوند را و در روایت دیگر نیکو نمود
 کسی که خداوند را چهل صبح مکر آنکه زاهد کند او را درد دنیا و بنماید با و در
 او را و درد او را و ثابت کند حکمت را و در دل او بیجم در لب لباب قطب را و ندی
 بسند خود از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود کسی که خالص کند عبادت را
 برای خداوند چهل صبح ظاهر شود چشمه ها حکمت از دلش بر زبان نش
 ششم در امالی صدوق روایت کرده که بهلول نباش که کفن میدزدید و از خاک
 باغش دختر از انصار عمل قبیله کرد و پیمان شد و بنزد رسول خدا آمد و حضرت او را
 طرد و دور کرد پس رفت در بعضی کوه های مدینه و چهل روز گریه کرد و تضرع و دعا
 نمود و در روز چهارم توبه اش قبول شد و آیه شریفه در قبول توبه و گذشتن از حرم
 او و وعده ثواب برای او نازل شد پس حضرت رسول خدا بنزد او رفت و بشارت داد
 و آیه را تلاوت کرد انگاه با صحاب فرمود چنین تدارک کرده میشود کافران چنانکه بهلول
 تدارک کرد آن را هفتم در کتاب عدد القویه برادر علامه بسند خود روایت کرده
 که در حالتیکه حضرت پیغمبر در ابط نشسته بود و عمار بن یاسر و صدیقین حضرات
 عباس بن عبد المطلب و حمزه بن عبد المطلب و عمر و ابوبکر و حضرت امیر المؤمنین
 با آنحضرت بودند که ناگاه جبرائیل نازل شد در صورت بزرگ خود و پهن کرد بال
 خود را تا آنکه گرفت از مشرق تا مغرب پس ندا کرد او را که یا محمد خداوند بر تو سلام
 میرساند و امر میکند ترا که عزت گیری از خدیجه تا چهل صبح پس این امر با آنحضرت
 شاق شد و آنحضرت خدیجه را دوست میداشت و رغبت تمام با و داشت پس
 چهل روز حضرت رسول خدا با مریدان ماند که روزی روزی میگرفت و شب بعبادت
 برمیخاست تا چون آن ایام شد عمار بن یاسر را بنزد خدیجه فرستاد و فرمود که به
 خدیجه بگو که گمان نکنی که انقطاع من از تو از روی جدایی و دشمنی است و لکن
 خداوند من امر فرموده مرا باین تا آنکه انفاذ فرماید فرمان خود را پس گمان مکن

ای خدیجه مکر خیر را پس بد رستی که خداوند فرایند مباحثات میکند بتو ملائکه کرام
خود را هر روز چند مرتبه پس چون شب در آمد در را بپند و در جائی خود بخواب که من در
مترل حضرت ابی طالب پس خدیجه هر روز چند مرتبه بخواب می شد بجهت فراق حضرت
رسول پس چون چهل روز کامل شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند بر تو سلام
میرساند و امر میکند ترا که مهیا شوی برای تحیت او و عقیقه او تا اینکه نقل کرده نزول
میکائیل را با صبی از انکود و رطب و افطار کردن آن شب از آنها و رفتن آنحضرت بنزد
خدیجه با مر خداوند قبل از ادای نماز عشاء و انعقاد نطفه صد بقیه طاهر در آن شب
هشتم در تفسیر امام حسن عسکری فرموده که حضرت موسی میفرمود به بنی اسرائیل که
هرگاه خداوند بشما فرج کرامت فرمود و دشمنان شما را هلاک نمود میآورم برای شما
کتاب از جانب خداوند شما که منتهی باشد بر امرها و لغیها و موعظهها و عبرتها
و مشایخه او پس چون خداوند بایشان فرج داد امر فرمود بموسی که میفاد و میقات
دو دوسی روز روزه گیرد در زیر کوه پس موسی گمان کرد که پس از سی روز خداوند
کتاب را بر او خواهد داد پس بی روز روزه گرفت تا اینکه فرمود پس خداوند باو
وحی کرد که ده روز دیگر روزه بدار و در وقت افطار منوال مکن پس حضرت موسی
چنین کرد و خداوند وعده کرد باو که کتاب را بعد از چهل روز باو بدهد پس بعد از
چهل روز کتاب را بر او فرستاد انهم حدیث قدس معروف است که خداوند فرمود
خبرت طینه آدم بیداری از تبیین حسابا یعنی طینه حضرت آدم را خداوند بدست
قدرت خود تا چهل صباح خمیره کرد و تربیت نمود تا کامل شود و قابل پیغمبری گردد
دفعه در اماله صدوق روایت کرده است حضرت داود چهل روز از جهت ترک اولی
خود گریست مؤلف میگوید تر اولی آنحضرت بنا بر اخبار و احادیث صحیحه این بود که بعد
از آنکه خداوند او را خلیفه کرد و او را امر بر رسیدن بمراقبات فرمود آنحضرت در میان
مردم بمراقبات ایشان رسیدگی میکرد و قضاوت واقعی و صحیح مینمود چنانکه قضاوت
داود مشهور است پس از خیال او خطر نمود که آیا از من اعلم و دانا تره برای مرافعه کسی
است پس بمجتهد این خطور جبرئیل و میکائیل بصورت بشر بنزد او برای مرافعه آمدند
یکه اول گفت از برای من یک بزی هست و این برادر من با وجود آنکه نود و نه بزی دارد
باز هم میگوید که آن بزی که دارم آن را نیز بمن بد پس حضرت داود قبل از آنکه از آن
دیگری جواب این را بپسند که چه میگوید فرمود بعضی از مخالفه کنندگان بعضی دیگر
نقدی میکند پس ایشان برخاستند و در قیامه پس آنحضرت مشقت شد که این سخن
که او گفت موافق قانون تضایع نبود و شاید که آن دیگری بر او راسته باشد و

تا وجود آنکه خیال کرده که من اعلم بامورات قضاوت میباشم پس دانستم که باید تأیید در همه
 چیز از خداوند باشد و اینکه این خیال او خطا بوده پس استغفار کرد و چهل روز گریه نمود و بر سر
 اولی خود و غیر از این در خصوص دارد هر چه باشد یا اصلی ندارد و یا آنکه نقیه است
 یازدهم در کافیه از حضرت کاظم روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که ما روایت کرده ایم
 از حضرت رسول خدا که فرمود کسی که شرب خورد تا چهل روز نماز او قبول نیست پس حضرت
 بعد از کلمات چند فرمود که چون شراب خورد آن شراب میماند و در نزد استخوان او میماند
 همه اعضا او تا چهل روز باندازه اشتغال خلقت او یعنی تصورات نطفه و علقه و مضغه او
 انگاه فرمود و همچنین است جمیع غذای که میخورد و میاشامد باقی میماند در آنجا چهل روز
 دوازدهم حدیث حکیمه خاتون است که ولادت با سعادت حضرت صاحبکام را
 روایت کرده در خبر مفصل معروف که حضرت امام حسن عسکری آن وجود مبارک را
 از من گرفت و بآن مرغ سفید سپرد و فرمود که این روح القدس است و بآن امر فرمود که در
 هر چهل روز از آنحضرت بازگرداند حکیمه خاتون فرمود که من در هر چهل روز آن مرغ
 مکرم را میدیدم تا آنکه مردی شد قبل از وفات حضرت امام حسن عسکری تا آخر
 و ایضا وارد شد که حضرت رسول خدا چهل روز قبل از بعثت خود ماورد شد که از خدیجه
 عزالت گیرد و در دود چاهلم مبعوث شد و ایضا وارد است که میقات حضرت موسی علی
 نبینا و اله و علیه السلام چهل روز شد و حضرت رسول خدا فرموده که حضرت موسی در
 آن چهل روز نخورد و نیاشامید و نمخوابید و میل ننمود بچیزی از اینها در دقت در گذشتن
 خود چهل روز بجهت شوق بسو خداوند خود و ایضا در احادیث معتبره وارد شده که همه
 در درج چهل روز میماند انگاه چهل روز علقه میشود و انگاه چهل روز مضغه میشود
 و فرمودند که اگر کسی خواسته باشد که حمل زن ببارد پس درین چهار ماه دعا کند
 و ایضا وارد شد که کسی که گوشت خوردن را چهل روز بد خلق میشود زیرا که انقیاد
 نطفه در چهل روز است و ایضا وارد است کسی که چهل روز گوشت بخورد و در هر روز
 خلقش بد میشود و ایضا فرموده اند که کسی که در غن ذیتون بخورد و بخورد باند شیطان
 چهل روز نزدیک او نیاید و ایضا فرمودند که کسی که چهل روز حلال بخورد خداوند
 قلبش را نورانی میکند و ایضا فرموده که چهل روز سوبق بخورد بر میثو شانه ها
 از قوت و کسی که هر سه بخورد تا چهل روز نشاط دارد براء عبادت و ایضا فرموده که
 هر کس یک انار شیرین بخورد دلش نورانی میشود و در موسسه از او برداشته میشود تا
 چهل روز و در روایت دیگر روز جمعه بخورد و ایضا فرمودند که زمین میالد از او
 کسی که ختنه نشد تا چهل روز و ایضا فرمودند که کسی که بخنداند و بر سر

در خواص چهل عمل انراعمال

از اینان آورده باشد ترک نکند از له موی عانه خوردن زیاد تر از چهل روز و ایضا فرمودند
 که اگر کسی دعا برای چهل نفر از برادران خود کند و نگاه دعا کند دعا او در حق خود
 ایشان مستجاب میشود و همچنین اگر چهل نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه یا
 چهار نفر هر کدام ده مرتبه و ایضا ذکر کردید در باب خصایص که در زمان ظهور
 آنحضرت هر مؤمن از اصحاب آنحضرت قوت چهل مرد داده میشود و ایضا در احادیث
 معتبره بسیار وارد گردید که هر کس چهل حدیث حفظ کند خداوند روز قیامت او را
 فقیه و عالم محسوب میکند و در جنب علماء محسوب میشود و ازین جهت است که علماء
 اهل اسلام از اهل سنت و شیعه کتابهای بسیار تألیف و تصنیف فرموده اند و در
 آنها چهل حدیث جمع کرده اند و نام آن را اربعین گذاشته اند و جمعی از ایشان اربعین
 مشهور و معروف دارند مثل مرحوم والد شیخ بهاء الدین که حقیر دیده ام و خودش
 مرحوم مجلسی پدرش و اول کتابی که حقیر تألیف کرده اربعین است در احکام طهارة
 متنی بدرة البیضاء و اخبار در بیان چهلها از عبادات و اعمال و افعال و اقوال
 بسیار است و مقصود اشاره و تنبیه بود که در چهل هر چه باشد اثر دارد حتی وارد
 شد که هر که غیبت و کشف ستر مرد مؤمنی بکند و غیب و عیب او را بمردم آشکار نماید
 خداوند چهل روز عبادات و حسنات او را قبول نمیکند و بلکه وضویش باطل و
 روزه اش ضایع و غاغل خواهد بود و الحاصل شواهد بسیار از اخبار اهل طهارت
 این مطلب بینهار است و مرحوم مجلسی در رساله که جواب از سوال فرق بین امامیه
 و حکماء و مجتهدین و اخباریین و متشرعیه و صوفیه است بعد از تقسیم صوفیه بمذوح
 و مذموم و کلماتی چند فرموده که والد مرحوم از مرحوم شیخ بهاء الدین عهده تعلم
 ذکر نموده بود یعنی دعائے یاد گرفته بود و هر سال یک اربعین بعمل میآورد و جمعی
 از تابعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند و فقیر نیز
 مکرر اربعین فایز آوردم و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که چهل صباح
 اعمال خود را برای خداوند خالص گرداند حقیقتاً چشمه ها حکمت از دل او بریان و
 جاری میگردد تمام شد کلام مجلسی علی الله اعلم پس از آنچه ذکر کردیم از دوازده
 خبر مسند و از چهارده حدیث غیر مسند و کلام علامه مجلسی معلوم شد که در عمل
 چهل روز لابد اثر دارد و بلکه در عدد چهل نیز دارد و ازین جهت مطالب و
 احادیث ابواب این کتاب را نیز چهل چهل نمودم برای آن وعدۀ حدیث اربعین که
 اشاره شد پس از همه اینها واضح گردید اثر دعا و عهد و صحت سندان و حق
 بودن آن وعدۀ که از برای خواندن آن داده شد و جناب سید علی ابن بابویه

اختیار مصباح روایت کرده از حضرت صادق که فرمود هر کس بخواند بعد از هر نماز نیت
و واجب این دعا را یعنی دعای عهد مذکور را پس بدستیکه او خواهد دید حضرت
صاحب الامر را در بیداری یا در خواب و مرحوم نوری از ابن طاووس نقل کرده که انجذاب
روایت کرده که این عمل را یعنی خواندن این عهد را بعد از هر نماز یا آنکه بعد از نماز صبح
چهل روز بخواند که آنحضرت را خواهد دید و بعد از معلوم شدن اینها هر کس باید بحسب
مقام و منزل و حالت و مکان و زمان و قدرت خود نظر کند بآدق و تأمل و یا از انا
بقاد بصیری جو یا شود و بپرسد که از اعمال حسنه شرعیه و ادب و زیارات و سنن
احدی که کدام یک نسبت با او اول و ارجح است که بآن عمل و مواظبت کند زیرا که بعضی از
اعمال نسبت ببعضی از اشخاص مرجوح میشود و نسبت ببعضی راجع و خوب گردد و بعضی
در حجتان تفاوت مراتب و درجات اعمال بسیار است و بنا میشود که بذل و انفاق مال
از کسی خوب میشود و از دیگر تعلیم علوم و از کسی عظم و از دیگری نماز و از یکی روزه
با انضمام نماز و از بعضی زیارت و لکن در همه آنها رعایت باید نمود شروط مشترکه
مثل ادای قرض و اجتناب حرقات و طهارت مآل و سلب مشرب و مسکن و
حلیات آنها و ترک فضول کلام زیاده از آنچه بظاهر شرع میتوان کرد و خلوص نیت
و غیر از اینها از آنچه در علم اخلاق از حضرات ائمه علیهم السلام رسید و در معراج
السماعه و جامع السعادات بیان کردند خاتمة الكتاب در رفع شبهه از طول
آنحضرت است بشواقتصار پس اولاً میگویم بعون الله القادر المختار که حقیر در باب
خصایص اجمالاً سبب طول عمر آنحضرت را بیان کرد که آن بزرگوار در اول طفولیت
عالم بانثو و نما کرده و در عالم حیات که اب حیات ازان نمونه ایست پرورش یافته و
در اینبار در حدیث دوازدهم نیز ذکر شد که حضرت عسکری بعد از تولد آنحضرت او را
بروح القدس سپرد و فرمود که در هر چهل روز او را بنزد ما بیاورد و کسیکه غذایش
در اول نشو و نماش ازان عالم شد که حیات محض و زندگانی صرف است البتہ عمرش
طولانی میشود و پیری و ضعف باوراد نیابد و ثانیاً اشخاص بسیار هستند
بودند که عمر زیاد کرده اند از حضرت نوح بکیر تا معمر مغیرہ معروف و احوالات عمر
کنندگان را در کمال الدین و غیبت شیخ و در بحار بیان فرمودند که اشخاص زیاد
عمر بسیار کرده اند و هر دو پانصد سال و هر دو پانصد و هزار و نه صد و هشت
و هفتصد و ششصد سال و زیاد تر و کم تر پس عمر شریف آنحضرت مثل عمر ابن معمرین
و عمر کنندگان باشد چه استعاده و شبهه دارد بعد از دانستن خداوند را قادر
و مختار و اراده او غالب بر اراده خلق و ثالثاً چند نفر با اتفاق قماعی مسلمین قبل

از حضرت صاحب الزمان چند صد سال بلکه بعضی زیاد تر از هزار سال بوده و حالا
 میروهند و بعد از این هم خواهند بود مثل خضر و عیسی و دجال بلکه ادریس و الیاس نیز
 همینانکه جناب تعالی که یکی از علما، اعلام و موثقین و عدول اهل سنت است در کتاب
 عرایس التیجان روایت کرده با سند معتبره خود از مردی از اهل عسقلان که او را ه میرفت
 در آن وقت که یکی از شهرهای شامات در وسط روز پس مردی را دید و گفت ای بنده
 خدا تو کیستی پس یا من مکلم نکرد پس گفتم ای بنده خدا تو کیستی گفت الیاسم پس در من
 عیسه افتاد پس گفتم بخوان خداوند را که از من بردار آنچه را که یافتم ازین رعشه تا بفهمم
 حدیث تو را و او درین کم گفت پس دعا کرد برای من بهشت دعا یا بر یا رحیم یا احسان یا
 یا ارحم الراحمین و دعا پس ریافت که آن را فهمیدم پس خداوند برداشت از من
 آنچه را که میخواستم پس کف خود را گذاشت میان دو کف من پس یافتم سردی بالذات
 آن را میان دو پستان خود پس گفتم یا و که وحی میشود بتو امروز گفت از آن روزی که
 حضرت محمد بر سالت مبعوث شد پس من وحی نمیشود گفت گفتم با و پس چند نفر از
 پیغمبر این امر و زنند اند گفت چهار نفر دوز زمین و دو در آسمان پس در آسمان ^{علیه}
 و درین است و دوز زمین خضر و الیاس گفتم ابدال چند نفرند گفت شصت نفرند
 پنجاه نفر از ایشان نزدیک عرش مصرند تا شاطی فرات و دو مرد در مصیطه است و یک
 در عسقلان و هفت در سایر بلاد و هر وقت که خداوند ببرد یکی از ایشان را میآورد
 خدا تعالی دیگر را و با ایشان دفع میکند خداوند بلا را از مردم و بسبب ایشان باران
 بر ایشان باریده میشود گفتم پس خضر در کجا است گفت در جزیره های دریا گفتم آیا تو را
 ملاقات میکنی گفت آری گفتم در کجا گفت در موسم حج گفتم چیست کار شما با هم دیگر گفت
 او از سوی من میگیرد و من از سوی او یعنی با یکدیگر محبت و مهریابی میکنیم آن شخص گفت
 که این حدیث دره قتی بود که میان مروان حکم و میان اهل شام قتال بود پس گفتم
 چه میگوید در حق مروان حکم گفت چه میگوید با او او و نیست جبار و سرکش بر خداوند
 قاتل و مقتول و شاهد همه در آنش جهنم اند گفتم من حاضر شدم و لکن نیزه نبردم و
 تیری ننداختم و شمشیری بنیاز نبردم و من استغفار میکنم بخداوند از آن مقام که
 دیگر بر نکردم مثل آن مرکز گفت احسنت چنین باش گفت من با او نشسته بودیم که
 ناگاه دو قرص نان در پیش روی او گذاشته شد که سفید تر بود از برف پس شهادت
 من و ویل و حسن و ناره از دیگری و آن باقی برداشته شد پس ندیدم احدی را که
 آن را بگذارد و نه کسی که آن را برداشت و در نااقه بود که در راه میبرد
 پس سر خود را بلند کرد دیدم آن پس آن را بخواند که نااقه آمد و در پیش روی او

خوبید پس سوار شدند بر آن کشتی و میفرمودند که گفت و گفتند و گفتند که صاحب
مصابحت آنی گفته من دن ندوم گفت توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن
ملا من و ملا من و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن
هرگاه مرادید پس دیدی مرا بختی برای دیدن من و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن و توبیج کن
در بیت المقدس است کاف کنم در ماه رمضان انگاه حایل شد همان من و او در حق من
قسم بخدا که ندانستم چگونه رفت پس ازین حکایت معلوم شد که اینها در این حال
و خضر زنده هستند و اخبار درین معنی بسیار است و اما و ندانند بودن در حال این زمان
جمیع مسلمانان است از اهل سنت و شیعه و اهل اکتفا میگویم در این باب که در این باب
حدیث ما هر معروف کنی شافعی در باب بیست و پنجم از کتاب بیان در احوال حضرت صاحب
الزمان بنده میگویم خود روایت کرده از طه دختر قیس که او را با جوارش اولین بوده که گفت
وزنه شنیدم منادی حضرت رسول خدا ندا می کند که امروز همه برای نماز جمع شوید پس من
بمسجد و نماز کردم با آنحضرت پس چون آنحضرت از نماز برخاسته شد بمنبر رفت پس فرمود بر من
جای نماز خود بنشیند انگاه فرمود ای میدانید که شمار برای چه جمع کردم گفتند خدا و رسول
او را نافرند فرمود بدو سئیکه من جمع نکردم شمار را برای ترغیب و نه برای ترسانیدن و این
جمع کردم شما را زیرا که تمیم دایه مدعی نصرا نه بود پس بنزد من آمد و بیعت کرد و اسامه را
و خیر داد مرا مجدبی که موافق بود با آنچه را که خبر دادم شما را بان و در حال و او خدای داد که سوار
کشتی شد باینه نفرمود پس موج ایشان را بکاه در دریا چرخ میداد پس بساحل جزیره رسید
پس داخل جزیره شدند انگاه جوانی را ملاقات کردند پرمویی که نشناختند پس پیش او
از بسیار میو پس بان گفتند وای بر تو تو کیستی گفت من جتاسه ام گفتند جتاسه چیست گفت
ای قوم بروید نزد این مرد در دیروز که او بسیار شایق است بخوردن شما لبت چون
مردی را شنیدیم از او تو میدیدیم پس دیدیم دران انسانی را که در خلقت اعظم انسان بود که
دیدیم بودیم و در قید سختی بود و دستهای او را جمع کرده بودند بگردن او از او تا بکعبه
بافتن بست بود گفته وای بر تو تو کیستی تو گفت شما که در شدید بر خبر من پس مرا خبر دهید
که شما کیستید گفتیم ما مردمانیم از عرب که سوار کشتی شدیم و مصادف شدیم بوقت
اضطراب دریا پس موج با ما را از کاه کرد انگاه ما را بساحل جزیره آورد مانند پس داخل جزیره
شدیم پس بر موئی را دیدیم که پیش و پس او را بسیار میو معلوم بود پس ما را گفتیم
وای بر تو تو کیستی تو گفت من جتاسه ام گفتیم جتاسه چیست گفت بروید نزد این مرد
که او بسیار شایق است بخوردن شما پس بستان نزد او آمدیم و نزد او رسیدیم و گفت
اینستم که او شیطان باشد پس گفت خبر دهید مرا از حال بیان که نموده اند

امر آن خدیو میگویی گفت سوال میکنم از شما از نقل که یا نمیرسد پس گفتیم با و آری گفت آگاه
 باشید که نزدیک است که آن نمیرسد پس گفت خبر دهید مرا از دریایچه طریقه گفتیم از چه امر آن
 میپرسید گفت ایاداران اب هست گفتیم ابش بسیار است گفت آگاه باشید و دوست که اب آن
 برود گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از چه امر آن خبر میگویی گفت ایاداران چشمه اب هست
 و ایادار می کنند اهل آن باب آن چشمه گفتیم با و آری اب آن چشمه بسیار است و اهلش از آن
 ذرع میکنند گفت خبر دهید بمن از پیغمبری افی که چه کرده گفتیم او مهاجرت کرده از مکه
 بمدینه گفت ایاعرب با او جنگ کردند گفتیم آری گفت چگونه رفتار کرد با ایشان پس خبر دادیم
 او را که آنحضرت غالب شد بر عربها نیکه نزد او بودند پس او را اطاعت کردند گفت آگاه
 باشید که این خبر بود برای ایشان که او را اطاعت کنند و من شمارا خبر دهم از خود من دجال
 و بدرستیکه زود است که اذن دهد خدا مراد خروج پس خروج میکنم و سپهر میکنم در مدینه
 پس همانند قرینه مکرانکه نازل میشوم در آنجا در چهل شب مکر مکه و مدینه که هر دو شهر
 من حرام است و هر زمانه که اراده کنم که داخل شوم در یکی از آنها پس بیرون آید ملکی در
 پیش روی من با شمشیر برهنه پس مرا از آن برگرداند و بدرستیکه بر هر نقی از آن دو شهر
 است که حفظ میکنند آنها را و آن گفت رسول خدا فرمود و بان چیزیکه در دستش بود بر
 که طیب است این طیب است یعنی مدینه و زمین پاک ایابا من شمارا باین خبر ندادم پس
 مردم گفتند بلی پس فرمود حدیث تمیم دارم مرا خوشحال کرد زیرا که موافق بود با آنچه من شمارا
 خبر داده بودم و آن طه گفت پس حفظ کردم این را از حضرت رسول خدا و بنوی شافعی نیز در کتاب
 مصباح این حدیث را از ناظم نقل کرده و از احادیث صحیح شمرده و ایضا مسلم در صحیح خود
 این حدیث را صحیح دانسته و اما حضرت خضر پس شك و شبهه نیست از اهل اسلام کلام
 در وجود او و بقای آنحضرت الان از چند هزار سال قبل ازین و در کتب اهل سنت مکرر
 نقل شده در احوال مشایخ و عرفا که فلان با جناب خضر ملاقات کرد و از او عالم آموخت
 چنانکه محی الدین ابن عربی در باب بیست و پنجم فتوحات گفته که شیخ ابوالعباس عربی
 سختی با من گفت و من قبول نکردم و چون از او جدا شدم پس شخصی را دیدم که میگفت
 شیخ ابوالعباس را در فلان سخن مسأله را در آنحال بازگشته و نزد شیخ رفتم گفت تا خضر
 با تو نگوید سخن مرا قبول نمیکنی و نظیر این در کتب اهل سنت بسیار است و اما احوال او
 فی الجمله و نسب طول عمر او پس علامه کراچکی در کنز الفوائد در مقام ذکر عمر کنندگان فرمود
 که یکی از ایشان خضر است و متصل است بقاء او تا آخر الزمان و از جمله آنچه رسید از
 خبر آنکه در آنچون وفات در رسید جمع نمود فرزندان خود را پس فرمود ای پسران
 من بدرستیکه خداوند نازل میکند بر اهل زمین عذاب پس بپوشید و بپوشید و بپوشید

در میان تا آنکه چون فرود آمدید و وادی پس بفرستید مراودن نماید در زمین شام
 پس حیدر آنحضرت را ایشان بود و چون خداوند معون فرمود حضرت نوح را آن جسد را
 با خود برداشت و خداوند طوفان را بر زمین فرستاد و زمین را از مائه عرق کرد پس حضرت
 نوح آمد و در زمین بابل فرود آمد و وصیت نمود به پسر خود سام و یافت و حام را که
 آن جسد را ببرند بآن مکان که امر کرد ایشان را بخواردن کنند پس گفتند زمین متوش
 است و انبیه در آن نیست و راه را نمیدانیم لکن صبر کن مأمون شود و مردم زیاد شوند و بلاد
 مانوس گردد و خشک شود پس بایشان فرمود که ادم دعا کرده که خداوند طولانی کند عمر آن را
 که دفن میکند او را تا روز قیامت پس همچنان بود جسد ادم تا آنکه خضر کسی بود که متولی
 دفن او شد و خداوند انما از فرمود انچه را که با او وعده کرده بود که تا انجا که خواسته او را
 زنده دارد و این حدیثی است که روایت کرده ان را مشایخ دین و ثقات مسلمین تمام شد
 و مرحوم صدوق در رجال الدین بسند معتبر خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که
 کرده که در احوال فرموده که خداوند در آن کرد عمر خضر را برای پیغمبریکه بعد از ان ظهور
 نماید و نه برای آنکه کتابی با او نازل کند و نه برای آنکه دین و شریعت آورد که نافع شریعت
 قبل از خود باشد و نه از برای پیشوائی که لازم باشد اقتدا با او و نه از برای طاعتی که فرض
 کرد انبیه باشد برای او بلکه در علم سابق خداوند گذشته بود که عمر حضرت قائم علیه
 السلام و غیبت او طولانی خواهد بود و خداوند دانست که گروهی از خلق طول عمر او را
 خواهند کرد پس باین سبب عمر را منافی خود خضر را طولانی گردانید تا آنکه حجت بر
 معاندین و دشمنان ان تمام باشد و نیز روایت کرده از حضرت رضا که در آخر ان حدیث
 فرمود که خضر حاضر میشود هر جا که ذکر شود پس هر کس از شما که او را ذکر میکند پس سلام
 کند بر او و بد رستیکه او حاضر شود در هوسه های حج پس بجا میآورد همه مناسک را و
 در بستر در غرفه پس مین میگوید بردنای من چنین و زود است که انس دهد خداوند
 با او و حش قائم ما را در غیبت او و وصل کند با او و حدیث آنحضرت را و ازین قبیل
 اخبار بسیار است و اینها منافی اند با آن اخباریکه فرموده اند که خضر ابدیات را
 خورد و طولانی بودن عمر و از ان جهت است زیرا که اصل وجه باقی بودن او تمام حجت است
 و بودن اوست در خدمت قائم و سبب این دلائل ادم است و رسیدن اوست بجهت ان
 تا باب حیات زیرا که کارهای خداوند همه با سبب است و سبب زنده بودن او در تمام
 حجت و رفع و حش حضرت قائم همان دغای دماست که او باب حیات برسد و از ان
 اب بخورد و اما حضرت عیسی پس مشهور و معروف در میان علماء اعلام اهل
 است و شیعه بقای آنحضرت است در آسمان بجای آنکه داشت در زمین و اینکه انحضرت

در باقی بدن حضرت عیسیٰ علیه السلام

زنده با ستمان رفت و شربت ملک را بخشید و میخواهد چشید تا آنکه در آخر الزمان فرود
آید و در عقب حضرت مهدی علی السلام نماز کند و در زیر حکم او باشد و اخبار فریقین
و احادیث طرفین از سنی و شیعی درین خصوص بسیار و مجدداً تواتر است و در ابواب
گذشته خصوصاً در باب خصایص آنحضرت جمله از آنها ذکر شد و در باب دوم
ذکر اخبار از کتب معتبره علمای فاعله کثیره بیان گردید و در اینجا طول نمیدهم و بلکه
زنده بودن حضرت عیسی در آسمان صریح قرآن است زیرا که خداوند در سوره نساء
فرموده **وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ** و فرموده **بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ** یعنی حضرت
عیسی را نکشتند بحسب یقین و لکن مشبه شد بر آنها و بلکه رفع نمود و برپا داشت
آنحضرت را خداوند بسوی خودش و همچنین است حضرت ادریس زیرا که خدا تعالی
در حق او در سوره مریم فرموده **وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا** یعنی ما او را برداشتیم بمکانی عالی
و بلند پس باتفاق اهل اسلام این چند نفر قبل از حضرت صاحب الزمان بودند و حالاً
نیز هستند و خواهند بود و همچنانکه این چند نفر پیغمبر و جلال زنده ماندند و همچنین
آنحضرت نیز زنده ماند و مثل ایشان خواهد بود و بوده و چرا استبعاد و شبهه شک
در بقای ایشان نیست با وجود آنکه ایشان قبل از آنحضرت بودند بمقدور صد سال
بقای دجال چنانکه در حدیث فاطمه دختر قیس که آن را کجی و بغوی و مسلم در کتب صحاح
خود نقل کردند و اعتقاد بر صحت آن نمودند از بقای حضرت مهدی صاحب الزمان
از چند جهت غریب و عجیب تراست اول آنکه زنده بودن شخصی قتل و مقتدیان
مستحق در جزیره که کسی از او نشانی ندارد و بر حال او مطلع نیست و خودش نیز متمکن از طلب
نفی و دفع ضرر نیست اعجب است از بقای شخصی مختار میرکنند در بلاد و امصار و
متمکن از هر چه میخواهد از اسباب مدد حیات و تدویر دفع هر ناملازم و مضار دوم
آنکه عمر و بحسب این حدیث کجی ثانی و بغوی و مسلم در صحیح خود و سایر اخبار زیاده
است از عمر شریف حضرت مهدی علیه السلام و بلکه ظاهر همان حدیث دلالت
دارد که آن ملعون مدت قبل از حضرت رسالت پناه بوده است میم آنکه دجال
کافر و مشرک و بلکه مدعی خدای و اضلال کننده خلایق و در بسیار احادیث
و ابی رسید است که هیچ پیغمبر نیامده مگر آنکه امت خود را از فتنه او ترسانند
است پس باین گذاشتن چنین شخصی و روزی دادن بر او از غیر راه متعارف بمراتب
تعالی است و باقی بودن شخصی که هم پیغمبران و خصوصاً پیغمبر خدا بشارت دادند بر
استمرار بودن طغیان و انحراف و آنکه بر خواهد که دنیا را از عدل و انصاف و
زنده است و ظلم و فساد را و بر میاندازد و بین کفر و شرک و نفاق و عیساوند

همه خلایق را بسوی توحید خالص و اقرار بر اسلام واقعی و دین حقیقی که از برای همه پیغمبری
و وصی ممکن نشد است و البته چنین شخص من و اوست بمدرغی و غذای خداوند
و حفظ الهی پس از آنچه ذکر کردیم واضح شد که بقاء آن چند نفر پیغمبر و خصوصاً بقاء دجا
بمرتب اعجب و اغرب است از بقاء آنحضرت از جهت تقویت و ترویج دین جدش و همچنانکه
در بقای ایشان شبهه و استبعاد نیست پس در بقاء حضرت مهدی نیز شبهه و استبعاد
ندارد و از برای رفع شبهه بالکلیه و دفع استبعاد بالمره یک مثال ذکر میکنم تا مطلب واضح
شود و آن اینست اگر شخصی ظاهر شود و در بالای آب دریا و یا نهر بزرگ مثل دجله و فرات
و غیر آن راه برود و ازین طرف آب برود بآن طرفش و همچنان راه رود در روی آب که ابتدا
قدم او تر نشود و بلکه در روی آب گردد و غبار ظاهر شود در وقت راه رفتن آن شخص پس وقتیکه
مردم آنجا را ازین شخص دیدند و راه رفتن او را در روی آب مشاهده کردند لابد تعجب
خواهند کرد و این کار آن شخص برای خلایق غریب و عجیب خواهد آمد و اگر بعد از آن شخص
دیگر بیاید و او نیز در روی آب راه برود مثل آن شخص اول پس تعجب مردم در کار شخص دوم
کمتر و بداهه کتر میشود و اگر شخصی سیم بیاید و او نیز مثل آن شخص اول و دوم در روی آب
راه برود پس لابد تعجب کردن مردمان در کار شخص سیم اندک از دوم میگذرد و اگر شخص
چهارم بیاید و او هم مثل آن اشخاص در بالای آب دریا راه برود پس بدون شبهه تعجب
خلایق در کار شخص چهارم اندکتر از آن تعجب میشود که در کار آن اشخاص سابق بود و اگر
شخصی پنجم بیاید و او نیز در روی آب برود پس تعجب نمودن خلق بدون شک درین شخص آخر
کتر از چهارم میشود بالفطره و هكذا هر چند بعد ازین بیاید تعجب در باره او کمتر میشود
تا آنکه برسد در میان مردم عادت میگذرد و ابداً تعجب نمیکند زیرا که تعجب در کاری
میشود که مردم آن را ندیده و نکرده باشند نه در کاری که همیشه یا غالباً در میان ایشان
بوده پس با وجود این اگر مردی از کار شخص پنجم و یا ششم تعجب بکند زیاد تر از آن تعجب که در
اول و دوم و سوم کرده بود پس همه کس او را مذمت و ملامت میکنند که ای بنده خدا تعجب
در کار شخص اول بود که تو هم او را دیدی نه اینکه درین پنجم و ششم است و بلکه غافلان
و نادانان بسفاهت آن شخص حکم میکنند و میگویند این مرد دیوانه شد مرد که چرا در اول
و دوم تو تعجب نمیکردی و در این شخص آخر تعجب میکنی پس معلوم میشود که تو عقل نداری و
یا آنکه تو درین شخص آخر غافلداری و بدون شبهه مسلم و غیر مسلم او را ندانم میکنند عقل
از او اعراض و بر او اعتراض مینمایند پس میگویم همچنین است تعجب کردن در طول عمر حضرت
صاحب الزمان بعد از معلوم شدن طول عمر حضرت الیاس و عیسی و بلکه ادریس و عیسی
از همه ایشان در حال مغلول و مقید و محبوس چنانکه در میان اهل اسلام معلوم است

پس تعجب نکردن از طول عمر خضر و الیاس و ادویس و عیسی و از طول عمر دجال و تعجب نمودن از
 طول عمر حضرت مهدی که عرش از ایشان کمتر و خورشید بعد از ایشان است دلیل غنا است
 و یا آنکه ناشی از شفاعت و غیاث است اگر در خانه کس است یک حرف بر است
 تقییم بدانکه احادیث و مطالب این کتاب را بتوسط چند کتاب برداشته ام و نقل کرده ام
 اول کتاب کشف الاستار دوم کتاب بنجم الثاقب تألیف مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره
 مرقه سیم جلد هفتم بخار چهارم جلد بیستم آن تألیف مرحوم تاجی علی الله اعلامه
 پنجم رساله رجعت او ششم حق الیقین او هفتم مدینه المعاجز تألیف محدث فامرسید ما
 بحرانی هشتم تفسیر صافی تألیف محدث خیر و عالم بصیر ملا حسن کاشانی نهم حدائق
 تصنیف محقق مدق شیخ یوسف بحرانی دهم زاد المعاد ایضا تألیف عجلای یازدهم کاف
 تألیف شیخ کلینی دوازدهم انوار سید جابری اعلی الله مقامهم و رفع الله درجاتهم که
 در زمان تألیف این کتاب همین دوازده کتاب در نزد حقیر بود و هر حدیث که آن را صحیح
 دانستم از آنها و مناسب مقام و باب این کتاب بود ذکر کردم و از طول کلام اعراض نمودم
 و در هر باب مطالب و احادیث مختصره ذکر نمودم و با وجود بودن اخبار و مطالب در باب زیاد
 اکفاء بقلیل کردم و تعصب مذموم را ملاحظه نکردم بلکه با ادب با علما و سایر مذاهب رفتار
 کردم و ایشان را در بیان تکلم تجید نمودم **أَعُوذُ بِاللَّهِ عَلَى الْإِتْمَامِ وَالشُّكْرَ لَهُ عَلَى الْإِتْمَامِ** که این
 بند ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را در مدت سه ماه و نیم با انجام
 رساند با وجود زیاده تفرقه حواس از جواب مسائل وارده و تدریس فی الجمله و فراهم نمودن
 مورات زندگانی بنفسه مثل خرید خورد و خوراک شبانه روزی پس قید از عنایت به زیادت
 خداوند کریم و تقاب و ان بخشند به اندازه و حساب آنکه این تحفه محقره را پسندید حضرت
 صاحب الزمان علیه السلام گرداند و آن ولی خود را از این احقر و فقر مجرم نام سپاه
 را ضعیف و خوشنود فرماید تا آنکه این بند ضعیف و دوزمره و دوسنان و شایسته امیر
 بداد و در روز قیامت از شفاعت خودش محروم نفرماید و کان الفرائض از تألیف این کتاب
 شریف در روز پنجم از دهه دوم از ماه هشتم از سال دهم از دهه سیم از مسج چهارم از
 هزار دوم از هجرت نبوی صلوات الله و سلامه علیه و آله حامدا
 شاکرا مصلیا مستغفرا

کتاب
هدایت الانام
فیهن لتقی الحجۃ فی
المنام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی جعل الرؤیاء من آیاتہ العظام وجعلها من الطایفہ وهدایاتہ الواضحات
البحار والخروج بسببها کثیرا من الناس عن شبه الظلام وسهل بها طریق السالکین
إلی دار السلام والصلوة علی معدن الحکمة والحقایق ومخرن العلوم والمعارف
والدقایق محمد وآلہ الذین هم خزان الوحي والرقائق خصوصاً علی القائم المہدی
الذی امتاز عن جمیع الخلائق من الآن إلی أن ترجع الأزواج إلی الأجسام وبآیة الله
بالملائکة فی ظلال من الغمام واللعن علی أعدائهم وظالمیہم ما دار الرؤیاء بین الانام
ومیکر فضائلهم ومعجزاتهم فی البقعة والمسام وبعد جنین گوید احقر فانی حسین
بن نصر الله بن صادق الحسینی الموسوی عفی الله عنہم بحق محمد وآلہ الطاهرين
کہ چون سال قبل کتاب مستطاب تحفة المہدیة در فضائل واحوالا حضرت صاحب
الزمان علیہ السلام را نوشته و در باب دهم ازان چهل حکایت از حکایات امکایک
بخدمت آنحضرت رسیدند و هر کدام را ایشان بر معجزه و بلکه بر معجزات ازان بزرگوار
در آیام نبوت مطلع شد اند ذکر کرد و بناطریقاً رسید کہ چهل رؤیاء نقل کند از رؤیاء
ان اشخاصیکہ در عالم خواب ان حضرت را دیدند و هر کدام بر معجزه واقف شد اند
و یقین ایشان بر وجود آنحضرت زیاد شد و هر یکی هدایت بی نهایت یافتہ و حالت
رؤیاء ایشان مثل حال بیداری گردید و هر کدام ازان رؤیاءها هدایت است از برای
اهل بصیرت و طریق برای مردمان اهل معرفت و شناسختن آنحضرت و اقرار بر امامت
ان بزرگوار و موسوم کردہ این کتاب را بحدیث ایت الانام فیهن لتقی الحجۃ علیہ السلام
فی الدیاء و قبل از شروع بد ذکر حکایات لابد است از ذکر یک مقدمہ تا آنکہ باعث بصیرت
واضح گردد و سبب معرفت لائحہ شود و از برای اهل دانش علم کامل حاصل بشود بر صدق
ان حکایات و فرق گذارد میان دیدن آنحضرت در خواب و بیداری و بلکه واضح گردد
کہ حصول معرفت و علم در رؤیاء و منام زیادتر است از حاصل شدن ان در بیداری

اگر رؤیای صادق باشد پس میگویم بعون الله تعالی بهر آنکه ائمه هدی علیهم السلام
 بدان ای برادر بدو استیکه رؤیا، آریات انفسیه خداوند عالم است که در نفس انسان
 قرار داده و در آن فایده های جمیله و حکمتهاے جلیله است و قرار داده است خداوند
 آن را طریق بسوی معرفت بسیار از مطالب صعبه مهمه و سبیل بسوی رسیدن بر جملة
 مسائل مشکله که دائر است در بین این امت همچنان مطالب و مسائل که قدر آنها
 عظیم است و حل آنها دشوار است و معرفتی که از رؤیا، در خصوص حل آنها حاصل
 میشود معرفتی میگردد که وجه حقیقت اشکار شود و اصل رافع واضح گردد بحیثیتی که
 محتاج نمیشود صاحب آن رؤیا، بسوی مقالات جدلیه و کلمات تراغیه و از یقین بدو
 میرسد که قلب بان مطمئن میشود و خارج میگردد از ترلزل و اضطراب و داخل میشود
 شخص بان رؤیا، در زمره اولی الالباب فایده اول از آن فایده ها آنست که بدو رستی
 که رؤیا، راه است بسوی اعتراف خالص از شک و ریب و تصدیق و جلاله از صمیم غیب
 و قلب بمقتس وجود خداوند جل جلاله بجهت آنچه که در قلب انسان در وقت رؤیا
 ایجاد میکند خداوند عالم و مینماید بر او آریات و علامات و اشارات که شایسته
 میشناسد و یقین میداند و آن رؤیا، طریق قویم و صراط مستقیم میشود برای
 که محتاج نمیکرد با وجود آن برای ترتیب مقدمات و نظر کردن بسوی استدلال و
 تأمل نمودن در دلالات و آن رؤیا، از کشف شده های قهریه است و از مواهب غیبیه
 خداوند است مثل علوم فطریه و الهامات ربانیه است که خداوند بسبب آنها عباد
 خود را بطرف خودش و اقرار بقدرت و حقانیت حضرتش مینماید که خود شخص نمیداند
 که این معرفت فطری و یقین جلی برای او کدام وقت حاصل شد و بجهت برهان معرفت
 پیدا کرده است و ایضا رؤیا، چونکه از حوادث است پس دلیل میشود بر وجود خداوند
 عالم قدر که آن رؤیا، را در نفس شخص ایجاد نموده زیرا که در آن غایب و غریب بسیار
 است و حادث بهر قدر بیکه عجیب و لطیف شد بر وجود خالق ادل و اتم میگردد و
 بلکه چونکه رؤیا، از عالم غیب است و ریب نیست در وجه آن از برای احدی بعین
 اینکه هیچکس پیدا نمیشود مگر آنکه در عمر خود رؤیاها را صادق دیده پس آن از
 احسن طرق است و ادل دلیل بر تصدیق وجود خداوند غایب از جمیع حواس و
 محبوب از خیال و قلوب فایده دوم از آنها آنست که رؤیا، طریق واضح و دلیل
 لایح است بسوی تصدیق پیغمبران و رسولان و راه روشن است از عیان و انصراف
 بروصایب و خلافت اوصیاء ایشان زیرا که آن بزرگواران بسیار شده که بر ایشان
 خبر داده اند از امور غایبه و از چیزهای بدیعه و بعیده پس آن اشخاص همان اشیاء را

در رؤیا، دیده اند و تصدیق بر قول ایشان نموده اند و چه بسیار معجزات و خوارق عادات از آن حضرات برخیزد از اشخاص ظاهر شد در حال حیات و بعد از ممات و بلکه معجزات بعد از وفات ایشان که از برای کثیری از مردم مان واضح گردیده دلیل واضحتر است بر صدق ایشان از آن جهت که قبل وفات بمردم ظاهر شد و چه بسیار کسانی شده است که بسبب رؤیا به که دیده اند محبت انبیاء و اوصیاء در قلب ایشان جا گرفته و معرفت ایشان بر نبوت و امامت آنحضرات زیادتر گردیده است و از ظلمات جهالت بسوی معرفت بیرون شده اند و چه بسا اشخاصی که در کفر و شرک خود خوابیده و صبح کرده در حالتیکه از موقعین گردیده و چه بسیار منافق و مخالف بر بغض و عنیظ خود خواب کرده پس بیدار شد در حالتیکه از محبتین گشته و مرحوم محقق نوری در دارالسلام فرمود که شایع شد در بین یهود که دین یهود را ترک نکنند تا آنکه ببینند در مقام خیر بر آن که دلیل باشد بر حق بودن دین اسلام و ما مشاهده کردیم از ایشان کسانی را که داخل شده بودند بر اسلام از جهت رؤیا، که دیده بودند و شنیدیم از بعضی ایشان که میگفت هر کس از مایهودان داخل بشود بر دین اسلام و نبیند چیزی را در مقام پس ایمان او عاریه است و برایشان دویم نیست تمام شد فایده سیم آنکه رؤیا، طریق است بر ثبات بودن اطلاع بر غیبهای گذشته و آینده و راهی است بر دفع کردن استبعاد از معرفت انبیاء و اوصیاء بر آن غیبهای که از آنها خبر میدهند و سبب است بر دفع توهم اختصاص علم غیب بر ذات خداوند زیرا که وقتی که معلوم شد که کسی بسبب رؤیا، صادق از غیب خبر میدهد بدون ریب پس پیغمبران و امامان نیز خبر از غیب میدهند بعلم آنکه زمانی که ممکن شد عالم بودن بغیبها از مردم مان جا هل در خواب پس چرا ممکن نباشد دانستن آنها برای مردم مان عاقلان در خواب و بیداری پس وقتی که معرفت امور غیبیه در خواب ممکن گردید پس لازم میشود که در حال بیداری نیز شود و هرگاه ممکن شد که کاری و منافق در خواب مثل مردم شود و از غیب خبر دهد بسبب رؤیا، پس بطوریکه اولیاء الله بعد از جد و جهد و معرفت کامله از غیب خبر میدهند و با وجود آنکه حواس ایشان بهتر و نفس کاملتر و خودشان عالمتر است پس شبهه آن کسانی که میگویند انبیاء و اوصیاء و اولیاء غیب را نمیدانند و نمیتوانند که از آن خبر دهند رفع میشود فایده چهارم آنکه رؤیا، طریق دانستن مغایرت نفس است با بدن انسان که آن نفس انسانی در اکثر افعال از بدن بی احتیاج است و بدن محتاج بر اوست و راهی است بر معرفت جد دیگر از برای نفس که آن جد نفس با این جد مجسم در دنیا و ثبات دارد در جمیع جوارح و اعضاء پس چنانکه در شخص مجسم و جسمش در دنیا و این جسم

و جسد می رود و می آید و می خورد و می خورده می کند، همچنین بآن جسد و جسم
محسوس در عالم رویا می رود و می آید و می خورد و بعضی چیزها را می کند پس معلوم میشود
از رویا که انسان بغیر از این جسد محسوس جسد دیگر دارد و بغیر از بدن نفس دارد چنانکه
حضرت صادق علیه السلام در حدیث اهللیجه که در جلد دوم بحار است بر طیب
فلسفه فرموده که آیا در خواب دیده که می خورد و می آشامی تا آنکه لذت آنها بر قلب تو
رسیده عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا دیده در خواب که می خندی و گریه می کنی و می کنی
در بلادیکه دیده و در آنها نیکی ندیده عرض کرد بسیار شد حضرت فرمود آیا دیده
در خواب کسی را از آقا رب خود از برادر و پدر و سایر اقوام خود که قبل از این مرده بودند
و توانها را در خواب بشناسی عرض کرد بسیار شد فرمود خبر ده بر من که کدام حواس تو
اینها را درک کرده در خواب توانا آنکه قلب تو را دلالت کرده بر دیدن مرده ها و گفتگو نمودن
با آنها و خوردن طعام آنها و جولان کردن در بلاد و خند و گریه نمودن عرض کرد
نمیدانم کدام حواس من اینها را درک کرده و چگونه حواس من درک میکند و حال آنکه
در خواب جمیع آنها بمنزله مرده شدند فرمود خبر ده بر من کدام حواس تو مقرر کرده علم آنها را
در قلب توانا آنکه در محاطت مانند بعد از بیدار شدن عرض کرد حواس در این امر مدخل
نکرده فرمود پس آیا سزاوار نیست بر تو که بدانی در وقتیکه حواس تو باطل شد آنچه اینها را
میدانندی می بیند در خواب تو قلب تو است که خداوند قرار داده در آن قلب عقل را
که بآن عقل حجت خواهد گرفت بر بندگان خودش تا آنکه فرمود بدستی که قلب مدبر
است بر حواس و صاحب آنها و سر آنها و حکم کننده بر آنها است و هیچکدام از حواس
تا در نیست بر اینکه یک چیز بکند بر جسد بدون اذن قلب و دلالت آن و بغیر از
آن زیرا که خداوند قرار داده قلب را مدبر برای جسد که بآن قلب میشوند و می
بینند و قلب حکم میکند بر جسد و او است امر کننده بجسد که جسد مقدم نمیشود بر قلب
و مؤخر نمیکرد از آن و بآن قلب حواس میشوند و می بینند و از آن قلب امر کنند حواس
بر آن اطاعت میکنند و اگر بر آنها همتی بکنند قبول میکنند و در شرح بر قلب نازل
میشود و اگر یکی از حواس فاسد شد قلب در حال خود باقی است و اگر قلب فاسد شد
جمیع حواس باطل میشوند تا آنکه نمیشوند و نمی بینند تمام شد پس از این حدیث
معلوم گردید که بدن و جسد غیر از عقل و نفس و قلب است و در انسان غیر از جسد
یک چیز دیگر است که گاهی از آن تعبیر میشود نفس و گاهی قلب و گاهی عقل که در
رویا و همان چیزی است که در خواب و می خورد و می خورده می کند و می آید و می
و بدن شخص فایده ندارد که در دنیا و آخرت و جسد است و تصدیق آنچه نص کرده

بر آن شرع انور و خبر داده بر آن حضرت پیغمبر از بقاء بودن نفوس بعد از هلاک ابدان و عدم
فناء نفوس بقاء شدن بدن زیرا که صاحب شرع خبر داده در احادیث متواتره که انسان
بعد از خواب شدن بدن و ذرات بودن آن بقاء است در عالم برزخ تا روز قیامت و
رویا و جدا تا تصدیق آن اخبار را میکند بعلم آنکه بسیاری از مردم مرده ها را از اقارب
خودشان در رویا می بینند و آن مرده ها با ایشان میگویند که فلان مال را در فلان
مکان گذاشتم و آن را از آنجا بیرون کن و یا آنکه میگویند که بفلان شخص قرض دارم و از جهت
دین او در شدت و عذاب میباشم و مخوابینها چنانکه محقق نوری در دارالسلام از این
قبیل رویاها بسیار نقل کرده از جمله از قطب راوندی و او نیز بسند معتبر خود ذکر
کرده که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام آمد و عرض کرده که پدر من
مرده و برای او مال بود و من صاحب عیال و نمیدانم که مال او در کدام جایست و من
از دوستان شما میام و مرا غنی کن حضرت فرمود بعد از نماز عشاء بحضرت پیغمبر و ال او
صلوات بفرست که امشب پدرت میآید جای مال را بنویسم و بعد از آن شخص همان نحو
عمل کرد پس پدرش را در رویا دید پس با او گفت که مال من در فلان مکان است از
برادر و بخدمت حضرت برو و با آنحضرت خبر ده که پدرم جائی مال را بمن نشان داد
و ایضا از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده که شخصی بنور حضرت جواد علیه السلام
آمد و عرض کرد یا بن رسول الله مراد یاب که پدرم بقیة مرده و هزار دینار داشت و
جائی آن را نمیدانم و عیال زیاد دارم حضرت فرمود بعد از نماز عشاء صد مرتبه صلوات
بر محمد و آل او بفرست تا آنکه پدرت بیاید و بتو خبر دهد بعد پس آن شخص عمل نمود بفرموده
امام پس پدر او آمد و در رویا جای مال را بر پدرش بیان و آن مرد بخدمت حضرت
آمد و رویا خود را گفت و مال را پیدا کرد و ایضا نقل کرده از عالم تقی و فاضل مشقه
آقا سید علی اصفهانی حکایتی که حاصل آن اینست که من در نجف اشرف بودم پدرم در
اصفهان مرد و خبر وفاتش بر من رسید و بعد از هفت ماه و اندک وفات کرد و بعد از
زمانه پدر بزرگوارم را در خواب دیدم و گفتم که شما در اصفهان مدفون شده و من ترا
در نجف می بینم گفت بلی مرا بعد از وفات نجف اشرف آوردند و من را در نجف است
پس او حال او سؤال کردم گفت در ضیق و در تنگی بودم و اما حالا در حال خوب و فرح بر
من حاصل گردید گفتم تو هم در ضیق بودی گفت بلی زیرا که حاجی رضا ابن آقا بابا
تعلیم از من طلب داشت و از جهت طلب او حال من بد شده بود و در تنگی بودم پس
من از شنیدن این تعجب کردم و از خواب بیدار شدم و کائنات را دیدم که برادر من که وصی پدر
بود نوشته و میراث را ذکر کردم و سؤال کردم که پدرم بحاجی و ذی القرض دارد یا نه

در بودن رؤیاء دلیل بر وجود عالم دیگر

۹۶۴

پس برادر دم در جواب نوشت که دفتر پدرم را آنحضرت کردم و او را مقروض مجبوری و نماز و غیره
 زیرا که اسم او در دفتر نبود پس من دوباره با او نوشتم که از خود حاجی رضا پرس پس جواب
 آمد که از خودش پرسیدم گفت بلی پدرت بر من هجده تومان قرض دارد بود بغیر از خداوند کسی
 نمیدانست و بعد از وفات او از تو پرسیدم که اسم من در دفتر هست یا نه تو گفتی نام تو در دفتر
 پدرم نیافتم من با خود خیال کردم که اگر بگویم که پدرت بمن قرض دارد تو قبول نمیکنی زیرا که
 شاهد ندارم و ازین جهت سینه من تنگ شد و دانستم که در دفتر نام مرا ضبط نکرده و من هم
 از جهت وثوق بر او شاهد و قبض نگرفتم و معلوم شد که او مسامحه در خصوص قرض بمن کرده
 پس من برگشتم در حالت مایوسی و پریشانی پس برادر دم صورت رؤیاء مرا با او گفته بود و اراده
 کرده بود که دین پدرم را بدهد پس حاجی رضا پدرم را ابراهیم کرده بود از جهت خبر دادن او
 در رؤیاء بحق او فایده ششم آنکه رؤیاء راهی است بسوء معرفت وجود عالم بزرگ با وسعت
 که مشتمل بر جمیع انچه در این عالم است از مأكول و مشروب و منکوح و مرکوب و عمارات و
 باغات و شدائد و مصیبات و لذات و زحمات چنانکه هر کس در عالم رؤیاء آن عالم را دید
 بوجدان و بیانشد که اثر آن زحمت و لذت باقی ماند در عیان چنانکه حضرت صادق
 علیه السلام در بعضی از فقرات حدیث اهل بیت بطیب هندی فرمود که بمن خبر ده که
 آیا محتمل شد و در رؤیاء قضا حاجت خود را کرده در زنی که او را بشناسی و یا شناسی عرض
 کرد بلی و بسیار شد که محتمل شدم فرمود آیا یافته از برای آن لذت بقدر لذت خود در
 بیداری در حالتیکه انزال کرده باشی چنانکه در بیداری میکنی عرض کرد بلی تمام شد
 پس از اینها معلوم شد که غیر ازین عالم یک عالم دیگر است با وسعت شامل بر نظایر انچه
 در این عالم است و از آن عالم تعبیر شد بعالم مثال زیرا که هر چه در این عالم دنیا است مثال
 آن در آن عالم موجود است چنانکه گفته شد و از برای آن نامهای دیگری نیز هست و از
 برای اثبات آن شواهد بسیار است از احادیث و بعضی از علماء ادعا کرده ثبوت آن را با
 قطع نظر از اخبار بطریق کشف و عیان و دیگران با دلیل و برهان و آثار رؤیاء از شواهد
 اقوی و از ادله واضحه است بر وجود آن بوجدان فایده هفتم آنکه رؤیاء راهی است
 برای جواب شبهات و دفع استغداد از انچه در احادیث بسیار و در اخبار بی شمار و دیگرید
 است از منتهم بودن مردگان در قبرها و معذب شدن آنها در انجا با وجود آنکه در اجساد
 آنها اثر لذت و زحمت دیده نمی شود و بنا اتفاق افتد که در یک مکان چند نفر از ایشان
 جمع میشود یکی اهل عذاب و دیگری لایق ثواب و نفع این یکی بآن دیگر و عذاب این یکی
 باین یکی سزا نیست نمیکند و بسیار میشود که کسی در فرد مرده میباشد و در آن اثر لذت و
 مصیبت ظاهر نشود و غیر ازین از شبهات ارباب منکر و تشکیلات جهل در قلب عوام

و مردم را از احادیث صحیح و از اعتقادات و اضمحنه معتبره بر میگردانند پس آن عوام کالانعام
 نیز باور میکند و از دین بیرون میرود و اما جواب این شبهات که مردمان عوام نیز
 بدانند و بالمره استبعاد نکند و اینها را واهی و باطل بفهمند پس آنست که شخص نام در
 خوابش می بیند از صورت شخص مایل و با میبت و صورت بد که او را میزند و یا میکند
 و ماری بر او حمله میکند و یا او را میزند پس همان شخص در رؤیای چه قدر معتذب میشود
 و چه شدتها میکند تا آنکه او را تومی بینی که در خواب مضطرب شد و عرف کرده و صورت
 او تغییر یافته و حال آنکه در روز او کسی نیست که او را بزند و بکشد و ماری در اطراف
 او نمیشود که بر او حمله نماید و او را بکزد و همچنین شخص در رؤیای چیزهای خوب و
 مرغوب می بیند و لذت میبرد و مسرور میشود و خوشحال میگردد و جماع و معاشرت
 با زنان میکند و حال آنکه در روز او چیزی نیست پس حال مرده بعد از موت و در قبر
 و برزخ مثل حال همان شخص خوابیده است پس همچنانکه شخص در رؤیای لذت و زحمت
 بیند بدون آنکه در بدنش حرکت باشد و کسی از راحت و مشقت او خبردار بشود همچنین
 است حال مرده در عالم برزخ قبل از قیامت و تحقیق در اخبار بسیار وارد شده تشبیه
 حال برزخ و آنچه بر شخص وارد میگردد از حزن و فرح بحالت خواب چنانکه علامه مجلسی
 بخاریست صحیح از حضرت صادق روایت کرده در آنچه وارد میشود بر صاحب قبر و ازه مثل
 منکر و نیکر تا آنکه فرموده پس شخص مؤمن جائی خود را از جنت می بیند و قبر او را و وسعت
 میدهند بعد از آن همان دو ملک با او میگویند که بخواب خوابید نیکه در آن احتلام
 نیست در پاکیزه ترین آنچه خوابیده در آن میباشد و ایضا در بخاری از حضرت در
 حدیث مفصل روایت کرده که آن دو ملک با او میگویند که نظر کن بر بالای سر خود
 پس نظر میکند بمنازل خود در جنة و زنهای خود را از خود تعیین تا آنکه با او میگویند
 پس بخواب بچشم روشن مثل خوابیدن عاشق در جنة خود تا روز قیامت تا آخر حدیث
 و در تفسیر قتی از آنحضرت در حدیث قبر فرمود که اگر مؤمن باشد میگوید شهادت میدهم
 که آن پیغمبر خداوند است و بحق آمد پس گفته میشود با او که بخواب خوابید نیکه در آن
 احتلام نیست و نیز در آن از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده فرمود پس آن دو ملک
 قبر او را و وسعت میدهند بقدر مد بصر و از برای او در جنة بسوء جنة باز میکنند و
 با او میگویند بخواب چشم روشن مثل خواب جوان مسیح المزج تا آنکه فرمود پس بکا فر
 میگویند که بخواب در شرف حال و در کافیه از حضرت صادق روایت نموده فرمود آن
 دو ملک بسو مؤمن می آیند تا آنکه فرمود پس با او میگویند که بخواب خوابید نیکه در آن
 جام و بد نیست و ایضا از آنحضرت روایت کرده که فرمود در تفسیر از زمین سؤل میکند

تا آنکه فرمود گفته میشود با و که بخواب خوابیدن عروس چشم روشن و ایضا از حضرت
 امام موسی کاظم روایت کرده که فرمود گفته میشود بر مؤمن در قبر او که خداوند او یکست
 تا آنکه فرمود میگویند با و بخواب خوابید نیکه در آن احتلام و بدی نیست مثل خواب
 عروس و ایضا روایت کرده از حضرت صادق در حدیثی شریفی فرمود پس گفته میشود بر
 مؤمن بخواب مثل خواب عروس بخواب خوابیکه در آن احتلام نیست و ایضا از آنحضرت
 روایت کرده در حدیثی که فرمود گفته میشود با و بخواب چشم روشن پس همیشه نیمی از
 جنة بر جسد او میرسد که لذت و بوی خوش آن را میابد تا آنکه در قیامت مبعوث شود
 و ایضا روایت کرده از آنحضرت که فرمود قسم برخداوند از شما شیعیان اعمال قبول میشود
 پس زک فرمود احتضار و دفن و سوال مؤمن را و فرمود گفته میشود با و بخواب مثل خواب
 عروس در فراش خودش و ایضا روایت کرده از حضرمی که بمحضرت با قرع عرض کردم که
 کدامند سوال شوندها در قبرها تا آنکه فرمود ملک با و میگوید که بخواب خداوند
 چشمان ترا بخواباند و در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده که فرمود و قتیکه مرد را
 مرد را در قبر گذاشتند دو ملک بنزد او میایند تا آنکه فرمود پس با و میگویند درین
 وقت بخواب خوابیکه در آن احتلام نیست و در کافیه نیز مثل این حدیث را نقل کرده
 از حضرت صادق و محقق توری از اصل کتاب زید نوری که از اصحاب آنحضرت است
 نقل کرده در حدیثی شریفی در حال اهل جنة که آنحضرت ^ع جمله بیان کرد پس مرگ از
 اهل مجلس گریه کرد و عرض نمود فلایت شوم این از برای مؤمن است پس حال کافران ^{چنانچه}
 خواهد بود حضرت فرمود آنها بدنها ملعونه میباشد در زیر خاک در بقعه ها آتش
 و روحها خبیثه ملعونه اند که جاری میشوند بادی بر هویت در جاه کبریت در مرگ
 خبیثه ملعونه و این بد حال و زشتی از ارواح آنها بوی ابدان خبیثه ملعونه آنها
 میرسد در زیر زمین در بقاع آتشین پس آن ابدان آنها بمنزله خوابیده است در وقت که
 خوفها و شدتها دیده باشد پس همیشه این ابدان خبیثه آنها در این خوف و ترس و شدت
 است و مدام ارواح ملعونه آنها معذب با انواع عذابند در نوعهای مرکبات ^{منظور}
 و لعنت گردیده ها که بسته و بند و محبوس شده اند ارواح آنها در آن جایها که نمی بینند
 راحتی و اسودگی تا بروز ظهور قائم ما پس حشر میکند خداوند آن ارواح را از آن انواع
 مرکبات پس وارد میشوند در ابدان خودشان و این در وقت نشأت میشود پس گردن
 آنها زده میشود پس بطرف دوزخ میروند و ایضا در تفسیر امام علیه السلام فرمود
 که بمحضرت امام محمد تقی عرض کردند که مرگ چیست فرمود آن خواب است که هر شب
 شما وارد میشود مگر آنکه مدت آن خواب دراز است که بیدار نمیشود از آن مگر در قیامت

پس کسی بیدار در خواب خودش از اصناف فرج و سرور آنچه که قدر آن را نمیتواند بداند و از
 انواع هولها و شدتها آنچه را که قدرش را نمیداند پس چطور خواهد شد حال فرج و سرور
 درین خواب اوست و ترسی که درین خواب است و این همان مرگ است پس آماده شوید
 بر این آن مرگ و در کتاب اعلام الدین روایت کرده در وصیت لقمان بر پسرش که فرمود ای
 پسر من بدان بد رستیکه مرگ بر مؤمن مثل خواب است که میخواهد و زنده شدنش مثل بیدار
 شدن اوست و ایضا در کتاب از حضرت صادق روایت کرده که فرمود جناب ابوذر میگفت
 که نیست در میان مردن و زنده شدن مگر مثل خوابی که میخواهد و بعد از آن بیدار شوی
 و در مجمع البحرین فرموده که از حضرات ائمه روایت شده بد رستیکه ارواح زمانیکه از بدنها
 مفارقت کردند حال آنها مثل خوابها میشود که در خواب دیده شود پس آن ارواح یا بوی
 عقاب خواهند رفت و یا بوی ثواب تا آنکه زنده شوند و در تهذیب از حضرت صادق
 روایت نموده که حضرت رسول خدا فرمود زمانه که شخصی مرد در اوّل روز پس خواب قبوله
 نکند مگر در قبرش و در کتاب از حضرت امام علی النقی روایت کرده که فرمود بد رستیکه
 رؤیاء در اوّل امر و زمان سابق نبوده است در میان مردمان و بعد از زمانه حادث گردید
 حسن بن عبد الرحمن را وی حدیث عرض کرد پس علت چه بود که رؤیاء حادث شد فرمود
 خداوند عالم پیغمبر فرستاد بوی اهل زمان او پس او مردمان را بر طاعت و عبادت
 خداوند دعوت کرد پس ایشان گفتند اگر ماها اطاعت کردیم برای ما چه خواهد بود و
 مال و عشره تراز ماها زیاد تر نیست آن پیغمبر فرمود اگر شما برای من فرمان برداری نمود
 خداوند شما را بر جنة داخل میکند و اگر بمن عصیان گردید شما را داخل بد و زخ نماید
 پس گفتند جنة و دوزخ چیست پس وصف نمود برایشان آنها را گفتند چه وقت بجنة و
 دوزخ میرسیم فرمود بعد از مردن گفتند ما مرده ها را دیدیم که پوسیده اند و مضحک
 شده اند پس تکذیب بر او را افزودند و استحقاق باو کردند پس خداوند قادر در میان
 ایشان رؤیاء حادث کرد پس آن قوم بنزد او آمدند و خبر دادند بآنچه در خواب
 دیده بودند از عذاب و رحمت و مشقت پس آن پیغمبر فرمود که خداوند عالم بر شماها
 اتمام حجت کرده در رؤیاء دیدن شما ان عذابها و شدتها را و همچنین خواهد شد
 ارواح شماها بعد از مردن و خواب شدن ابدان شما و ارواح شما بر عذاب و شدت
 خواهد رفت تا آنکه در قیامت بدنهای شما زنده شوند پس ازین احادیث متواتره
 معلوم شد که عالم برزخ را بعالم خواب و رؤیاء که شخص از خوب و بد می بیند بلند
 و شدت عالم برزخ تشبیه کرده اند و معلوم گردید از همه اینها که روح در آن عالم در
 جسد و قالب مثالی خواهد شد و علامه مجلسی در جلد معاد بحار بعد از آنکه ذکر کرد


که در عالم برزخ معذب شوند و منتقم شده روح در جسد مثالی است مرهوده بلکه بعید
نیست قائل شدن بر متعلق بودن روح بر جسد مثالی در وقت خواب نیز چنانکه شاهد
میشود بر این آنچه دیده شود در خواب و تحقیق واقع شده در اخبار تشبیه کردن حالت برزخ
و آنچه جاری میشود در آن بحالت رؤیا، و آنچه مشاهده میکرد در آن تمام شد و تفصیل
کلام درین مقام در جای دیگر است و غرض درین فایده مجرد اشاره و دفع استبعاد بعضی
از جهله است و دفع تشبیه ازین است که معذب میشود غرق شوند در رؤیا برائش مسجور
و منتقم میگردد کسیکه دفن شده در زیر بغل کافر با انواع سرور و دلیل واضح بر این با قطع نظر
از اخبار همان رؤیا، است که وجدان مرئسان شاهد بر آنست چنانکه ذکر شد
فایده هشتم آنکه رؤیا، طریق است بر تصدیق وجدان و ایمان یقینی بر آن غیبها سیکه حس
شرع انور بر آنها خبر داده از چیزهایی که بر انسان وارد خواهد شد بعد از حضور اجلس از مرآت
و رحمت مرک و هولهای که بعد از آن بر مردمان واقع میشود از سوال نیک و منکر و فشار قبر
و عذاب و ثواب و زنده شدن و حساب دادن و میزان و صراط و جنة و دوزخ و غیر اینها
که وارد گردیده و بیان شده زیرا که انسان بسیار میشود که در رؤیا، بعضی اینها را می بیند
و یا اکثرش را و بیدار میشود در حالتیکه با او شاهد صادق است بر آنچه دیده و از این
قبیل رؤیاها بسیار است از آنجمله رؤیای است که محقق نور علی الله مقامه از سید
جلیل و فاضل نبیل آقا سید باقر خلخاله نقل کرده که گفت شبی در خواب دیدم که من در
میان اهل خودم مردم و من ایستاده ام در دروزنه خانه خود و نظر میکنم بر جسد خودم و
حقیقت نفس خودم را نمیدانم و اهل و عیال من گریه میکنند و من ایشان را ندانم میکنم
که من نمردم پس حدی بر کلام گوش نمیدادم تا آنکه برداشتم جسد مرا بر غسل خانه
و من نیز با ایشان میرفتم و نمیدانم که در بالای جنازه بودم و یا جلوان و یا عقب آن تا آنکه
غسل شروع کرد بر غسل دادن بر بدن من پس حاس جمع و درد شدید کردم و هر چه دست
بر اعضا، من گذاشت از تن من زیاد گردید پس غسل را ندا کردم و بر او استغاثه نمودم جواب
نداد و بعد از آن مراد رکض گذاشتند و مرا برداشتند پس دیدم که در بالای جنازه سیر
میکنم و مردم بتشییع جنازه می آیند و فاتحه قرائت میکنند پس از برای من سه پد بزرگ و
فرج زیاد از این جهت حاصل میشود تا آنکه مرا گذاشتند در نزد قبر پس کسی در نزد من
نشسته و مشغول شد بقرائت پس پس از جهت قرائت او برای من نشاط و انبساط رو
میداد آن قدریکه وصف نمیتوانم کرد و بعد از آن مراد داخل کردند بقبر و خشت و خال
قبر را درست میکردند و من هم در بالای آن بودم و تکیه بر آن قدر می نمودم که تمام شده
باشد داخل شدم در یک طرقة العین پس خال را بروی قبر من ریختند و برگشتند و

می شنیدم صدای پای ایشان را پس داخل شدم بر جدم و درین وقت دانستم که منم و دیدم
پس در وحشت و حیرت و در فکر ماندم پس ناگاه دیدم دو شخص بزرگ از طرف قبله آمدند
و در دست هر یکی عمودی بود از آهن از زمین میکشیدند و در سر عمود ایشان مثل خرقه
چیزی بود شعله میزد و تکیه بنزد من رسیدند از خدای من سوال کردند گفتیم الله رَجُلٌ
گفتند نَبِیُّ تَوَكَّلْتُ گفتیم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و گفتند امامت کدام است از
ترس سناکت و متعیر ماندم و زبانم گرفته شد و مرتبه سوال نمودند پس قادر بر جواب
نشدم گویا زبانم بسته شد و اعضا من مرتعش گردید پس دست برداشتند که مرا بزنند
در مرتبه سیم با عمود ناگاه یک ندان از بالای سرم آمد که مترس پس قلب من از جبینان
پیدا کرد و حواس من بجای خود آمد در جواب گفتم علی بن ابیطالب پس آن دو شخص برگشتند
بدون گفتگو و من ملقفت شدم که ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بالای
تخت دیدم در نزد سرم که نشسته و بعد از آن تخت المحضرت برداشته شد رفت باز
باقی ماندم تنه ناگاه دیدم که اطراف قبرم سنگ گردید و قبر بحرکت درآمد و دانستم که
این علامت ضغطة و فشار است که وعده شد و دیدم که جمیع اطراف آن یک قطعه شد
و مرا گرفت بحیثیتی که شیراز ناخونه بیرون آمد و درد و وجع اعضا من شدت کرد
پس از شدت آن صیحه کردم و از شدت آن صرخه از خواب با قریح و اضطرار برخاستم
و از صیحه من هر که در اطراف من خوابیده بود برخاست و رویای خود را بایشان گفتم و دیدم
که پشت من درد میکند و از ایستادن عاجز شدم و زمان بسیار همان طور ماند تا
آنکه خداوند بر من منت گذاشت بغایت بخشیدن الحمد لله و درین رویا اکثر
احوال قبر موجود است و ایضا آن بزرگوار زید سعید شهید آقا سید نصر الله
خاوری علیه الرحمه نقل کرده که در بغداد مردی بود مشهور بر امانت و دیانت و بعضی
از تجار اراده سفر کرد بسوی بعضی بلاد پس بعضی از جوهرات در نزد آن امین امانت
گذاشت و بعد از مراجعت از سفرش آمد و امانت را طلب کرد آن مرد اسرار نمود و نزد
و از برای تاجر شاهد نبود پس آن تاجر آمد و بروضه منوره حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام ملحق شد و از آنحضرت مال خود را خواست و در شب آنحضرت را در خواب دید
دید و فرمود باو که برو بدم در و از دیوار پس اول کسیکه انرا دید آن شخص مال ترا
بنویسم و بعد از بیدار شدن عمل کرد بآنچه فرموده بود پس دید اول کسیکه از
شهر خارج یک مرد است صالح و مشهور بصلاح و تقوی و بنزد او رفت و خجالت کشید
و آمد بمنزل خودش پس در شب دوم نیز آنحضرت را دید و باو فرمود چرا مالک را از او
نگرفتی مال خود را از او اخذ کن و همچنین در شب سیم بار فرمود پس بعد از آنکه آمد

دروازه همان شخص را دید و بنزد او رفت و وقت خواب خود را با او غرض کرد آن مرد
 مستحق فرمود نام علیه السلام صدق فرموده است بیا برویم بنزد آن شخص امین پس با او
 رفتم بنزد او با او بسیار گفتگو کرد و بر او موعظه نمود و در اثنا موعظه با او گفت که یک
 کسی از من سه پول سپاه طلب داشت و من در ادا آن ماحطه و تاخیر میکردم پس آنکس
 مرد و من وارث او را نیافتم تا طلب او را با و بدادم و من یک شب او را در خواب دیدم که
 گویا او مثل یک قطعه آتش شده است پس از من طلب مال خود را کرد و گفتم که من آن قدر
 دادن مال توان دارم ابد اراضه فشد و از من دست نکشید و گفتم بگذار که آنکس خود را
 بران تو بگذارد و عوض طلب خودم پس من امتناع کردم و گفتم لابد است ازین پس آنکس
 خود را بران من گذاشت و از حرارت آن و هیبت آن از خواب بیدار شدم و اینست جای
 آنکس او و ممکن نمیشود علاج آن و عاجز شدم از معالجه آن و بر ما نشان داد آن زخم را
 و بسیار متعفن و بد بوی بود و چون و کثافت از موضع آنکس جار می بود و بعد از بیان
 این موعظه رفت و جواهرات آن تاجران مرد داد بدین توقف و درین رؤیا تصدیق
 و جفا فی است بمعذب بودن اهل معاصی و تهدید شدیدی است در عدم ادا حق
 الناس و معاقب شدن آنها در دوزخ و رسیدن جزا اعمال زشت بر مرتکب شوند
 آنها و نظیر اینست آنچه محقق نوری از جناب مولی العبد الحمید قزوینی نقل کرده که
 فرمود ساله بنیارت سامره رفتم و بعد از مراجعت بمسجد سهله آمدم و شب در آنجا
 ماندم و ایام رمضان بود و نیت روزه کردم و قبل از ظهر وارد نجف اشرف شدم و
 زحمت سفر مرا واداشت بر خوابیدن و زمان قیلوله بود و در مدرسه که متصل بمسجد
 حضرت امیرالمؤمنین در سمت شرقی شمال است خوابیدم و در خواب دیدم که در ایوان
 مبارک ایستاده ام و دیدم که دو نفر شخص عظیم الجثه و مهیب الهيئة در آن ایوان
 حضرت ایستاده اند و مشغول بنش قبری میباشند گفتم بایشان چرا آن قبر را بنش
 کنید گفتند میخواهیم یک مرده بیرون بکنیم و او را بر توپ بگذاریم و بآن آتش بدهیم
 گفتم این عمل را در ولایات عجم بر زنند ما میکنند نه مرده ها گفتند بد رستیکه این پادشاه
 عالمیان و امیر مؤمنان علیه السلام ما را باین کار امر فرموده است گفتم آن مرد کیست
 و بجهت عمل مستحق این عذاب شده گفتند این مرد رشتی است و نام او فلان و عمل او خرد
 بود و غیر از آن نیز عمل دیگر داشت و بمن اذن داد که نام او را بگویم از جهت اقتضای
 پس گفتم توپ کجا است پس بمن نشان دادند پس دیدم در صحن یک عراده توپ
 بزرگ قبه مبارکه از طلا که چشم را خیره میکند پس از بزرگ آن توپ تعجب کردم که چو
 برای این آدم میگذارند و بطور این آتش میدهند پس ناگاه دیدم که آن قبه

بیرون آوردند و او را بدین توپ گذاشتند و آتش بران دادند پس ناگاه یک صد اعجیب و
غریب و صوت بزرگ مهیب را شنیدم که جمیع صحیح مقدس بر تزلزل و اضطراب درآمد از
شدت آن صداهولناک بیدار شدم در حالتیکه بدنم مرتعش بود پس دیدم زمین زلزله
میکند و حیرت من زیاد شد و آمدم بصریح شریف و از مردم سؤال کردم که آیا در این مکان
در این ایام کسی دفن کرده اند یا نه گفتند بلی فلان مرد رشتی یروز در اینجا دفن شده و نام
او را گفتند دیدم همان شخص است که نام او را در خواب بمن گفته بودند و گفتم چه شغل داشت
گفتند عشار و کمرچی بود پس دیدم همان نحو که در خواب بمن گفته بودند موافق گردید
گفتند که در آخر عمرش از خاکم بلد طلب نیابت کرد و گفت حالا که کلید دوزخ در دست من
است چرا از مقصود و مطلوب خودم باز بمانم و درین رؤیا چه سرفاهیه عجیب و چه نکات
غریب است و ازین قبیل رؤیاهای بسیار است فایده نهم آنکه رؤیا، طریقی است بسوی
اطلاع بر احوالات اموات و بودن ایشان از اهل سعادت و یا از صاحبان شقاوت و آن
مردمانی که خبر آنها منقطع شده و اثر ایشان محو گردیده که آیا آنها در جوار خداوند کریم
میباشند و یا در عذاب حجیم بوده اند و در این استکشاف حال اموات بسبب رؤیا
فوائد بزرگ است اجل آنها استدر آنکه آنچه است که از آنها فوت شده و جبران آنچه است
که برایشان مانده از آنچه ان مرتبه فارا محروم کرده اند رسیدن بدرجات و داخل کرده
انها را بدرجات زیر بعضی از اموات خبر میدهند از سبب آنچه در آن میباشند از
عذاب و آرام و از جهت آنچه در آن هستند از ثواب و اکرام و این کشف حال ایشان از
نعمتهای ملک علام و سبب هدایت خواص عوام است و در بعضی اوقات اتفاق میافتد
بشارت آنها در مرتبه دوم بکشف کربات و درین آیات با هرات است برای اهل سعادت
و تنبیه است بر اهل شقاوت و از این نحو رؤیاهای زیاد است از آنجمله محقق نوری نقل
کرده زمولا فتحعلی سلطان آبادی از حاجی محمد ابن حاجی مجید اصفهانی علیه الله مقامهم
فرمود بخد مت او روزی رفتم گفت بشارت بد هم بر تو درین روز برویانی که دیدم گفتم
چیت گفت در بین من و حاجی محمد صادق رحمه الله صداقت و رفاقت بود پس زمانه
که فوت شد و مدتی گذشت شبی او را در خواب دیدم پس انگشت ابهام او را گرفتم و از
او سوال کردم گفت در بد حال بودم و کار من سخت بود تا آنکه بسیار نفع کرد بمن آن
شخص تومان که در سال قحطی در فقر و یزد صرف شد و خلاص شدم بحمد الله از شداید
و هولها از برکت آن پس بیدار شدم و تفهیمیدم معنای کلام او را پس فریاد بتردد و صی او
حاجی محمد علی ابن حاجی بدیع رفتم که از معتبرین تجار اصفهان بود و با و گفتم حکایت آن
شخص تومان که در فقر و یزد صرف شد چطور است پس در اول ملتفت نشد که من چه

میگویم گفتم برای قضیه ایست که میخواهم بدانم پس قدری فکر کرد و بعد از آن گفت بازمانده
 که شدت کرد قحط و غلا در یزد حاجی سید باقر حجة الاسلام اصفهانی اعلی الله مقامه نیز
 من فرستاد و فرمود کار سخت شد برفقرا در شهر یزد و من از برای ایشان پانصد تومان
 آماده کردم و توانیها را برای آنها بفرست و خود نیز چیزی زیاد کن که شاید خداوند بسبب
 اینها بر ایشان فرج بدهد پس صد تومان از خودم دادم و چهل تومان از فلان شخص گرفتم
 و شصت تومان از ثلث حاجی محمد صادق که در دست من بود برداشتم و همه را یکی از تجار یزد
 فرستادم که او نیز بفقرا قسمت بکند و بغیر از خداوند کسی ازین با خبر نشد پس من رؤیای
 خود را با و نقل کردم و او شکر نمود و الحمد لله گفت و ایضا نقل کرده از جناب حاجی مولی اعلی
 او از پدرش حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی اعلی الله مقامهم که در طهران مردی بود و اسم
 او علی طالب بود و اولش در حمام از خدایم بود و بعد یک حمام بنا کرد مشهور بمحکم علی طالب و
 این مرد به نماز بود و روزه را میخورد و من او را در طهران گذاشتم و امدم بنجف اشرف و بعد
 از مدتی او را در خواب دیدم که بنجف امد در وادی السلام پس ازین تعجب کردم و باو گفتم
 چه ترا باینجا آورده و حال آنکه تو نماز نمیگویی و روزه را میخوری گفت من مردم پس مرا
 برنجیر کشیدند و بسوی عذاب جهنم بردند و لکن خداوند جزا خیر بدهد بر حاجی ملا
 محمد کرمانشاهی را زیرا که او بعد از موت من فلان شخص را از قبل من اجیر کرد بجهت نیابت
 حج من و صوم و صلوٰه مرا بفلان شخص داد و در مظالم مرا و زکوة مرا بدست فلان و فلان داد
 کرد و برای من چیزی نگذاشت مگر آنکه ادا کرد از قبل من و مرا از عذاب خلاص کرد خداوند
 با و جزا خیر بدهد پس من از خواب بیدار شدم و تعجب کردم و این اشخاص را میشناختم و
 مدتی منتظر شدم تا آنکه جمعی از طهران بجهت زیارت بنجف اشرف امدند پس از ایشان
 از حال علی طالب پرسیدم همه گفتند که او مرد و خبر دادند بجمع آنچه در رؤیا دیده بودم از
 نام آن مرد مان و آنچه بعد از موت او اتفاق افتاده بود پس تعجب کردم از صدق این رؤیا و
 موافق بودن آن با واقع و ایضا نقل کرده از شیخ حسین مازندرانی و او نیز از صاحب جواهر
 الکلام اعلی الله مقامهم گفت که آنجناب در مجلس درس فرمود که دیشب در خواب دیدم که یک
 مجلسی بزرگ است و در دران دربانها است پس از آنها اذن گرفتم و داخل مجلس شدم
 دیدم جمیع علماء گذشتگان را در آن مجلس و در صدر مجلس علامه مجلسی اعلی الله مقامهم
 نشسته پس ازین تعجب کردم که چطور شد که آن بزرگوار بر تمامی علماء مقدم شده و در بانها
 سوال کردم از وجه این گفتند او در نزد ائمه علیهم السلام معروف است بدراسته و این منزله را
 با و دادند از جهت آنکه او در میان شیعه سنت قرار داد چاوشی را برای زوار بغیر از
 زیارت ائمه علیهم السلام ترغیب و تمویجین کرد با نوشتن احادیث و جمع نمودن آنها در

کتاب مثل از بشار و تحفة الزائر و از این رؤیا معلوم میشود که بلندی درجات علامه
مجلسی از جهت همین بوده است و نظیر اینست آنچه از شرح محقق ما هرستید جزایری نقل
کرده که آن بزرگوار بعد از ذکر جمله از فضائل و مناقب محقق مقدس اردبیلی علی الله مقامه
فرموده و با وجود این فضائل و خواص بعضی از مجتهدین او را در خواب دید که از زیارت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شد در هیئت و صورت خوبی پس از آن بزرگوار
سوال کرد که کدام یکی از اعمال شما را باین مقام رساند که من می بینم پس بمن نیز خبر بده تا آنکه
من نیز بران عمل مداومت نمایم پس او فرمود که ای شیخ بدوستی که این اعمال را ما کاسد
السوق و عدیم مشتری یافتیم و بدوستی که آنچه بر ما نفع کرد و ما را باین مقام رسانید
دوستی صاحب این قبر است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و از این رؤیا معلوم میشود که
دوستان حضرت ائمه بالاترین اعمال است و عمل در درجات و رسیدن بد درجات موقوف
است بآن و نظیر همین است آنچه روضة الواعظین از ابن عباس نقل کرده که گفت جناب
سلطان را در خواب دیدم و با او گفتم تو سلیمان فرمود بلی منم سلیمان گفته ایا تو مولای من هستی
پس منم فرمود بلی پس دیدم که در سر او تاجی است از یاقوت و در بدن او زرد و زور بسیار است
پس گفتم ای سلطان این خوب منزله است که خداوند بتو عطا فرموده فرمود بلی پس گفتم
در جنة چه دیدی که بعد از ایمان بخداوند و بر رسول او افضل باشد پس فرمود نیست در
جنة بعد از ایمان بخداوند عالم و بر رسول اکرم او افضل باشد از حجت حضرت امیر المؤمنین
و تابع بودن بر آنحضرت و اینها نقل کرده از جناب شیخ عبدالحسین طهرانی علی الله
مقامه که فرمود بعد از موت میرزا نبی خان که از خواص سلطان ناصر الدین شاه
بود پس شبی در خواب دیدم که سیاحت و تفرج و گردش میکنم در باغات و عمارات
عالیات و گویا که آنها در بهشت است و در نزد من کسی بود که صاحبان آنها را بمن نشان
میداد پس رسیدم بجائے پس گفت این عمارات مال میرزا نبی خان است و اگر میخواهی
خودش را دیدن بآشپه پس او نشسته است و او فجا و اشاره کرد ملتفت شدم و دیدم
که او تنها در تالاری بزرگ نشسته و تنگه مرادید اشاره کرد که بالا تشریف بیاورید و من
رفتم و از پای برخاست و بر من سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند و خودش در همان
هیئت و عادت ایام حیات نشسته و من متفکر بودم از حالت و جلالت و مکان او زیرا
که او شخص بداعل و زشت کار و بد رفتار بود پس او فهمید از صورت من که چه فکر میکنم
گفت یا شیخ گویا شما تعجب میکنید از مکان من در اینجا و از اعمال من که بودم که همه آنها
مقتضی عذاب و عقاب بوده است بلی چنین بود که دانسته و لکن من باین حد و نمان
و در میان داشته و هم بیال و چه اجاره آن استمن تشریف ایال  را میفرمود

عز و سید الشهدا و این باغات و عمارات را از عوض ان بمن دادند پس در تعجب از خواب بیدار شدم و در مجلس درس رؤیا را نقل کردم بدون آنکه از چیزی خبر دار بشوم و او هم در طهران بود و پس بعد از نقل این رؤیا، پسر جناب مولی میطیع طالقانی گفت این از رؤیاهاست متناقضه است و از برای او معدن نمک است در اینجا و وجه باره آن را که قریب صد تومان است هر سال بدست پدرم پنجف اشرف ارسال میکند و پدرم بمصارف آن در ایام تغزیه حضرت سید الشهدا مشغول میشود و او هم مرده است و بعد از شنیدن این بسیار تعجب کردم زیرا که من خبر دار نبودم از علاقه او در طالقان و نه از تغزیه دارن او در نجف باین مخور بر هیچوجه و باز نقل کرده از جناب آقا علی رضا اصفهانی از جناب عالم متقی ملازمین العابدین سلماسی اهل الله مقام هم که فرمود در خواب دیدم يك عمارت عالی مرغوب بلند و خوش هیئت و صورت و يك در بزرگ داشت و در دیوارهای آن عمارت عالی میخنها طلا زده بودند که هر که بر آن نظر میکرد مسرور و خوشحال میگردد پس از صاحب آن سوال کردم پس بمن گفتند که این عمارت مال آقا سید محسن کاظمینی است تعجب کردم گفتم خانه او بسیار حقیر و صغیر و درش کوچک و صحن آن تنگ است پس از کجا این عمارت با و داده شده است پس بمن گفتند چونکه از آن در کوچک حقیر داخل میشد پس خداوند عالم این عمارت عالی کبیر را با و عطا فرمود مؤلف میگوید این آقا سید محسن از اهل کاظمین و از علما محققین و صاحب کتب در اصول و فقه مثل محصول و وافی و مسائل است و در او اعراض او از دنیا مشهور و معروف و ممدوح همه است نماینده دهم آنکه رؤیا در طریق است بسوء معرفت خال نفس خود از سعادت و شقاوت و مقام خودش در نزد خداوند از سخط و رضا و تصدیق جزاء اعمال حسنه و قبیحه است بر طبق آنچه در پیشه بیت وارد گردید پس درین وقت رؤیا یا بشارت و جدائی و دعوت کنند ربازه است و یا انداز کنند و در جدائی است پس شخص را راغب میکند بر زیاد کردن و مکرر نمودن حسنات و منع منما بر عمل بد و زشت و زیاد از آنچه حاصل میشود بر شخص بجهت نظر در الفاظ و شنیدن از و عاقل و این از اشرف الطاف خداوند است بسوی ضوان الله و اجل وسیله ما خداوند است که بآن تخلص میشود از غضب الله و فرمایش خداوند لَمْ يَلْمِ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اشاره است باین که رؤیا بشارت است چنانکه در کافیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که حضرت رسول خدا فرمود این بشارت رؤیا خوب است که مؤمن می بیند پس بشارت داده میشود بر دنیا و مثل این حدیث را در تفسیر روایت کرده و در مجمع الزوائد در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود این بشارت در دنیا رؤیا

صالحه است که مؤمن می بیند از برای خود دنیا آنکه برای او دیده میشود و در هیچ البیان از
 آنحضرت و از حضرت صادق روایت کرده که فرموده دل این بشارت رؤیای صالحه است که
 مؤمن خودش می بیند و یا آنکه برای او دیگری می بیند در دنیا از آنچه خداوند آماده کرده
 برای او از ثواب و نعمتها و در تفسیر قمی در معنی آیه فرموده که در دنیا رؤیای حسنه است که
 مؤمن می بیند و در بحار از شرح سته از رسول خدا روایت کرده در تفسیر این آیه فرموده
 رؤیای صالحه است که مؤمن می بیند و یا برای او دیده میشود و ایضا از در مشهور از آنحضرت
 روایت کرده در معنی این آیه فرموده آن رؤیای صالحه است که مسلمان آن را می بیند و یا برای
 او دیده شود و این بشارت او است در دنیا و در کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت
 کرده که فرمود و تفسیر آنکه عبد بوده باشد در معصیت خداوند و اراده فرماید خداوند بر او
 خیرات نشان میدهد در خواب او رؤیائی که او را از معصیت زجر میکند و در تعبیر قاضی
 از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود رؤیای مکر و هجر کند است خداوند ترابان
 زجر کند و از این قبیل اخبار در تفسیر این آیه و اینکه بشارت در رؤیاست بسیار است پس
 تصدیق و جلدی است بر صدق این آیه شریفه و این احادیث متواتره پس در رؤیای بشارت است
 در دنیا بر مؤمن بر خوبی بعضی اعمال و زشتی جمله از افعال و بسیار شده است در رؤیای ظهور
 حسن بعضی چیزها و قبح بعضی دیگر از آنها چنانکه محقق نور علی الله مقامه در دارالسلام
 دیار از آنها را نقل کرده از آنجمله از شیخ طبرسی از میمون بن شاذان نقل کرده گفت شب خوابیدم
 بودم ناگاه یک میته و جیفه گندیده را بنزد من گذاشتند و گفتند که بخور این را ای بنده
 خدا گفتم برای چه میته را بخورم گفتند بجهت آنکه فلان مؤمن در نزد تو غیبت او را کردند
 گفتم بخند او ندانم که در حق او نه بد گفتم و نه خوب گفتند بلی و لکن غیبت او را راضی شد
 و بعد از این میمون بن شاذان میگوید که را که در نزد او غیبت کسی را بکنند و مثل این رؤیای
 فخر رازی در تفسیر خود از کسی دیگر نقل کرده و از کتاب اثنی عشریه نقل کرده که بنزد یکی از زهاد
 حضرت رسول خدا زنی آمد که دست او شل بود گفت پدرم صدقه را دوست میداشت و
 میداد و مادرم میل بر آن نداشت و ابداً تصدق نکرد مگر قدری شحم و قدری خرقة کهنه
 پس بعد از موت آنها شبی در خواب دیدم که قیامت شد و مادرم عورت خود را با همان
 خرقة میپوشاند و در دست او همان شحم است که از شدت عطش آن را میلید پس رفتم
 بنزد پدرم دیدم نشسته در کنار حوضی و پدرم آب میدهد و یک قدح آب از او گرفتم و
 دادم بمادرم پس دیدم از بالا ای سرم صد امد هر کس با او آب دست او شل باد پس
 بیدار شدم و دیدم که دست من شل شده است و ایضا از آن کتاب نقل کرده از بعضی
 صالحین گفت یک برادر صالح داشتم پس او را در خواب دیدم و با او گفتم در توجیه خواب

شد گفت و تنبیه مراد من کردند مالا نکه غلامان را دادند و مرا با قهر و غلبه بدو تنگ کشیدند
در حالتیکه در هایش باز شده بود و در ازان بلند میشد و شرازه آن شدت کرده بود پس
یقین بر هلاکت کردم و درین اثنا دیدم یک دختر خوب روی و خوش جمال و بوی آمد و گفت
من پس و غمگین مباش خداوند مرا بتو داده پس ایستاد در میان من و دوزخ و خداوند را ذکر کرد
از من شرازه آن را گفتم تو کیستی گفت صدقه تو ام که مخفی میدادی و بعد از آن منادی ندا
کرد از زیر عرش که بنده مرا از در مغفرت داخل جنت بکنید و مرا داخل بهشت کردند
و ایضا از جناب مولا فتعلی سلطان آبادی نقل کرده که فرموده بشی در خواب دیدم که در
مجلسی هستم و در آن جماعتی است و از آنجمله برادر ام است که قبل از مدتی مرده بود و یک کس
برای من جلو آورد گفت من حلوانم خورم زیرا که من مرض سودا دارم و حلوان من ضرر دارد پس
آن را برادر ام دادم پس برداشت و بمن شکایت کرد که چرا مرا فراموش کردی و از من بخیر شد
و اگر بدانی که من چه حال دارم مرا فراموش نمیکنی پس از خواب بیدار شدم و در آن روز
بمن میسر شد از خیرات و مبرات و اعمال صالحه برای او کردم و در همان شب او را باز در خواب
دیدم که در حالتیکه با فرج و سه روز و خوشحال گردیده بود گفت ای برادر هر چه تو در امروز کردی
بودی بمن رسید و ایضا از آنجناب نقل کرده که حادث من آن بود که هر کسی از دوستان اهل
بیت میشنیدم که مرده برای او دو رکعت نماز و خشت در شب اول میکردم چه او را بشناسم یا
کسی ازین فعل من مطلع بوده تا آنکه روزی بعضی رفقا بمن گفت دیشب در خواب فلان کسی را
که مرده است دیدم و از حال او سوال نمودم گفت در بد حال بودم و کارم سخت بودم و در شدت
و مشقت بودم و آخر من بر عذاب و عقاب رسید و لکن آن دو رکعت نمازیکه جناب مولا فتعلی
من بجا آورد مرا از عذاب نجات داد و عقاب را از من دفع نمود پس خدا بر او رحمت بکند از جنت
این احسان او که از او بمن رسید و بعد از آن ازین نماز من سون کرد و من با او خبر دادم از حادث
مستمر خودم و ایضا از آنجناب و از پدرش نقل کرده که چشم او ضعیف شد بود و چیزی را نمیدید
پس در محفل اشرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید و آنحضرت از ضعف
چشم خود شکایت کرد پس آنحضرت با من فرمود اگر دوست داری رد میکنم بر تو قوه چشم را و
ضعف را زایل میکنم از آن در این وقت بر تو میشود آنچه بر مردم است از سوال و حجاب خواب
و اگر خواسته باشی که داخل جنت بشوی بلا متی از عقاب پس اختیار کن آنچه را که در آن میبایست
پس اختیار کرد باقی بودن را در آنحال و ایضا از آنجناب نقل کرده که زمانی که اراده کردم با ائمه
در سفر زیارت بیرون رفتم و از راه ظمین قصد کرد رفقا من توقف را در بیرون بغداد گفتم
گفتم امشب را در کاظمین بنایم و فردا بیرون میریم بدون توقف قبول نکردند و من نیز چاره
نداشتم از مصاحبت ایشان و تنبیه در خارج بغداد توقف کردم شب را اتفاق افتاد که آن

و روزی بفرمودند پس خلق من تنك شد و شوق من بزیارت زیاد کردید و آنها را ملاقات کردم
و بر خود عتاب کردم و در همان شب حضرت جواد علیه السلام را در خواب دیدم پس ابتداء
بمن فرمود خلق تو تنك نشود و بر نفس تو مشقت نگردد از مفارقت جوارها و اقامت کردن
در بغداد زیرا که شیعیان ما با ما آیند و در هر جا باشند و در هر مقام و بلد توقف بکنند
و درین دور دنیا بشارت خوبی است از برای بدیند از برای عمل او که کرده و از برای دیدن
شده و از کتاب نور العیون نقل کرده که يك نفر از علماء بمجلس امیر اسمعیل پادشاه خراسان
وارد شد از جهت کاریکه داشت پس آن پادشاه بر آن عالم اکرام کرد و در وقت مراجعت
هفت قدم او را مشایعت کرد پس در خواب حضرت رسول خدا را دید در همان شب پس
آنحضرت با و فرمود که تو تعظیم کردی یکی از علماء امت مرو من از خداوند سوال کردم که ترا
معزز و مکرم گرداند و چون تو او را مشایعت کردی هفت قدم پس پادشاهی در اولاد تو باقی
خواهد شد تا بهفت پشت و از همان کتاب نقل کرده که يك مرد صالح بود و او بیت درهم
قرض دار بود و از برای او مال نبود پس طلبکار از او مطالبه کرد و سخت گرفت بر او پس آن
مرد صالح گریه کرد و غمگین شد و از برای او يك همنایه یهودی بود و تئیکه او را در حال
غم و اندوه دید گفت ترا بحق دین اسلام قسم میدهم که بمن خبر بدی از حال خود پس آن مرد
صالح حکایت قرض را با و گفت پس و تئیکه یهودی بر حال او واقف گردید بیت هزار
درهم آورد و تسلیم آن مرد صالح کرد و گفت اگر من با تو در دین مخالفت دارم لکن همنایه
تو ام پس سزاوار نیست که تو در زحمت قرض بوده باشی پس این را بطلبکار خود بداد پس آن مرد
صالح آن مبلغ را برداشت و بر خانه طلبکار آورد پس آن مرد طلبکار تعجب کرد از کار او و
از حال او سوال نمود که باین زودی این مبلغ را از کجا آوردی پس حکایت را با و نقل کرد
و او بخانه خود رفت و حجت و قبض طلب او را بیرون کرد و آورد و با و داد و گفت ذمه ترا بر او
کردم زیرا که من از یهودی کمتر نیستم و بعد ازین دیگر از تو مطالبه نمیکم پس آن صاحب
طلب رفت و در شب در خواب دید که قیامت شد و نامه اعمال مرد مان در طریبان است
و نامه بعضی را بدست راست میدهند و بعضی را بدست چپ و نامه او را بدست راست
دادند و اذن دخول بهشت بر او دادند بدون حساب پس سوال کرد از سبب علم محاسبه او
و اذن دخول او در جنة پس با و گفتند که تو بمروت خودت رد کردی حجت آن مرد صالح را
پس چرا ما رد نکیم حجت ترا و نامه اعمال ترا و بردست راست توندیم و حال آنکه ما رحمن
و رحیم میباشیم و همچنانکه تو اعراض کردی از حساب آن مرد ما نیز از حساب تو اعراض
کردیم و همچنانکه تو مال خودت بر او هبه کردی ما نیز از تو عفو کردیم و نیز از آن کتاب
نقل کرده از عبد الله بن مبارک گفت و تئیکه از حج فارغ شدم و در مدینه حضرت رسول

خدا را زیارت کردم و آنحضرت را در خواب دیدم بمن فرمود و تیکه داخل کوفه شد
 از من سلام برسان بر بصرام مجوسی و با و بگو که فردا در قیامت ترا شفاعت خواهم کرد
 پس و تیکه عبد الله داخل کوفه گردید بنزد مجوسی آمد و از او پرسید از آنچه عمل کرده
 از حسنات که مستحق سلام است بر لطف حضرت رسالت نسبت بر او و گفت چه عمل
 کرده در دین ما گفت در هسایه من یک زن فقیره و محتاجه بود و از برای او اولاد دیتیم
 چند بود روزی بر نیایه خود داخل گردید و چراغ را روشن کرد و بعد خاموش کرد
 و من در کار او بجهت افتادم و از برای تفحص بیرون شدم پس دیدم او را که با اولاد خود
 میگوید که چیزی نیافتم و بحالت کشیدم که در نزد دشمن از دوست خود شکایت بکنم
 پس انستم که آنها محتاج بطعام میباشند پس جمع کردم برای ایشان آنچه میسر شد از
 طعام و یک طبق بر کردم و فرستادم بر آنها پس عبد الله گفت من همین را میخواستم پس
 بشارت ترا که پیغمبر ما بر تو سلام میرسانند و وعده شفاعت برای تو داد بمن پس بصرام
 گریه کرد و از عمرش تأسف کرد که چرا در اسلام صرف نکردم پس گفت در دین شما یک
 خیر ضایع نمیشود پس اسلام را بمن عرض کن بدو تیکه داخل شدن بران دین بر
 همه کس واجب است و درین دور دنیا بشارت خوبه است از برای اعمال صالحه و از
 قبیل این روایا بسیار است و همچنین روایا هائیکه در آنها شدت حال بد عملها
 کردند بسیار است از آنجمله نقل کرده از جناب شیخ عبدالحسین طهرانی که شخصی بمقد
 عالم جلیل اقا حیا علی پسر مرحوم آقا باقر بهبهانی آمد و عرض کرد در خواب دیدم من
 کوتهایم جسد حضرت سید الشهداء را بدندانهایم برمیدارم و آن بزرگوار او را
 ابدانی شناخت پس ندوی نکرد و سربالا نمود و فرمود شاید که تو مرثیه میخواهی
 و مضائب آنحضرت را ذکر میکنی عرض کرد بلی فرمود از حالا ترک بکن ذکر مصیبت کردن روایا
 آنکه اکفای بکن با آنچه در کتب معتبره موجود است زیرا که این روایا اثر و نتیجه آن دروغها
 است که بر آنحضرت میگویند و نقل میکنی و درین روایا چقدر زجر است از دروغ نسبت
 بر ائمه علیهم السلام و از آنجمله از کتاب حیوة الحیوان نقل کرده که بعد از آنکه حجاج ملعون
 سعید بن جبیر را شهید کرد و ناخوش گردید در مدت مرضش هر وقت خوابید سعید
 بن جبیر را در خواب دید که از گریبان او گرفت و گفت ای دشمن خداوند قهار از جهت چه مرا
 کشتی پس آن پلید عنید از خواب با وحشت بر میخاست و لرزه میکرد و ایضا از آن کتاب نقل
 کرده که عمر بن عبد العزیز آن ملعون را در خواب دید بعد از مردن او در حالتیکه او یک حیفه
 کند یزد بوی بود و با و گفت خداوند بر تو چها کرد گفت خداوند مرا از برای هر کشته که
 کشته بودم یک مرتبه کشت و از جهت سعید بن جبیر مرا هفتاد مرتبه کشت و نظیر این روایا را

ابن سیرت نقل کرده و ایضا از جلد هفتم بحار و او نیز بسند خود از احمد بن ابی الجوار نقل کرده گفت امروز میگردم که بیدرم را در خواب دیده باشم و بعد از یکسال او را در خواب دیدم پس با او گفتم که خداوند با توجه کرد گفت ای احد از دردی کوچکی امدم و ملاقات کردم بر قدر همیزم که برای شیخی بود پس از آن یک خلال دندان برداشتم و نمودم که با آن خلال کردم بانه پس من یکسال است که در خواب اویم تا امروز و نیز از انوار نعمانیته نقل کرده که فرمود که در آثار وارد شده یک مرد فقیر مرد و صبح جنازه او را برداشتند و از جهت کثرت مردم تسبیح جنازه و تغبیل و تکفین او تا بزمان عشاء طول کشید پس او را در خواب دیدند و گفتند خداوند بر توجه کرد پس گفت مرا مرزید و بر من احسان کرد مگر آنکه از من حساب گرفت تا آنکه از من مطالبه کرد از روزی که من روزه بودم و در دکان رفیق خودم نشسته بودم که گندم فروش بود و در وقت افطار یک حبه گندم برداشتم و آن را با دندان شکستم بعد از آن بخاطر امدم که این مال غیر است و از دهنم انداختم بر دکان او پس از حنات من بقدر کسر آن یک حبه گندم که در دهن من شده بود برداشتند و از این قبیل رؤیاها بسیار است و از برای بیداری درین مقام این قدر کافی است و از اینها معلوم شد که رؤیاها بشارت و زاجر است و شخص شقاوت و سعادت خود را و یاد دیگری را میتواند از رؤیاها بفهمد و عاقبت خود را و اثر و نتیجه عمل خودش را از آن میدانند هر چند در بعضی وقتها از برای بعضی مردم باشد فایده یا نزد هم آنکه رؤیاها را هیئت بسوی کشف کردن منافع و مضار اشیا و مصالح و مفاسد چیزها و خیر امور و شر آنها و دانستن علاج امراض و حلیات و طهارت و اقیهه غذاها که از برای آن طهارت و حلیات آثار عجیبه و خواص غریبه است از نورانی کردن قلب و شرح صدر و آن شخص با ولایا خداوند و مهربانی او بر فقراء چنانکه بر بعضی از آنها حضرت صادق در توحید مفضل اشاره فرموده که ای مفضل فکر کن در رؤیاها که چطور خداوند در آنها تدبیر کرده است پس مخرج نموده صادق آن را بر کاذب آن زیرا اگر همه آنها صادق بود هر آینه جمیع مردمان پیغمبران میبودند و اگر همه اینها کاذب میشد در آنها منفعت نمیشد بلکه چیزی زاید میشد یعنی پس خداوند قرار داد آن رؤیاها را که در بعضی وقتها صادق میشود پس مردم بآن مستغنی میگردند در مصلحت از مصالح خودشان و در مضرت بعضی اشیا که از آنها حذر میکنند و در اکثر اوقات رؤیاها کاذب میشود تا آنکه مردمان بآن اعتماد نکنند با جمیع اعتماد خودشان پس این حدیث دلیل است بآنچه گفته شد از کشف کردن منافع بعضی از اشیا با رؤیاها چنانکه ازین رؤیاها بسیار اتفاق افتاده از آنجمله مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق از ابن ابی العزیز نقل کرده که گفت بآن چشمه من در دکان رسید و سفید گردید و بعد از آن چیزی را ندیدم پس حضرت امیر

المؤمنین را در خواب دیدم و عرض کردم که ای سید من چقدر مرا مایه بختی که جزیر برادر است
 نمیکند پس فرمود عتاب را بکوب و آن را بر چشم خود مثل سرمه بکش که خوب میشود پس
 بیدار شدم و عتاب را باد آنه آن کو بیدم و بر چشم خود کشیدم پس چشم من باز شد و ظلمت
 برطرف گردید و صبح شد و ایضا در کافه نقل کرده از ابراهیم بن ابی البلاد گفت مرا عباس بن
 موسی گرفت و امر کرد بزدن من تا آنکه دندانهای من عیب کرد و حرکت آمد و بیهوشی و لرزش
 گذاشت و قدر نشدم که طعام بخورم پس شش پد رم را در خواب دیدم و با او شیخی بود و را
 نشناختم پد رم گفت این ابوشیبه خراسانی است پس بر او سلام کردم گفت با سعد کوفی مضمضه
 بکن و بردند اطفال خود بمال خوب میشود پس بیدار شدم و جان کردم پس دندانهایم خوب
 شد و محکم گردید و نیز محقق نور علی الله مقام از کتاب عیون نقل کرده از صفوانی گفت
 خارج شد قافله از خراسان بسوی که مان پس دزدان اهل قافله را محنت کردند و هر چه
 داشتند از ایشان گرفتند و یک مرد را متهم نمودند بمال دارنه و او را حبس کردند در میان
 برف و یخ تا آنکه آن مرد خود را از دزدان بخرد و مباحی بآنها بدهد و دهن او را پر از برف کردند
 و او را همان طور بستند و زن از آنها او را رها نمود و او را بخت پس دهن و زبان او عیب کرد
 و قدر بزرگم نشد و آمد بخراسان و شنید که حضرت امام رضا علیه السلام بنشأ بود آمد
 و در خواب دید که کسی با او گفت که برو بخند متاخر است تا آنکه بتو تعلیم کند و او ای که
 دهن و زبان تو خوب بشود پس در خواب بخندمت حضرت و حضرت با و فرمود که زیر و
 و نمک را با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذاز خوب میشود دو مرتبه و یا سه مرتبه پس از خواب
 بیدار شد و اعتساب بر خواب نکرد و رو بسمت آنحضرت گذاشته و در رباط سعد بان
 حضرت رسید و عرض کرد یا بن رسول الله دهن و زبان من عیب کرده فرمود اینچه در
 خواب بتو گفتم عمل بکن عرض کرد میخواهم باز بفرمائے حضرت فرمود روزه و ستر و نمل
 با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذازد دو مرتبه و یا سه مرتبه خوب میشود پس آن مرد چنان
 کرد و خوب گردید و ایضا از ابن طاووس و از کتاب وسائل احمد بن علی علیه الله مقامهم
 نقل کرده که یک مرد بود که میان او و بعضی ظالمان عداوت شدید اتفاق افتاد تا آنکه
 بر نفس خود ترسید و از زندگے خود مأیوس گردید و در امر خود متحیر شد پس در شبی در خواب
 دید که کسی میگوید بر تو باد قرائت کردن سوره آل ترکیف در یکی از دو رکعت نماز صبح پس بیدار
 گرد بر قرائت این سوره مینا که ما مودتند بود پس خداوند کفایت کرد او و شرش او
 در زمان آنکه چشم او را روشن کرد بهلاک شدن دشمن او و ترك نکرد قرائت آن را
 تا وقت مردنش در نماز صبح خودش و ایضا نقل کرده از کتاب جبل المین که مردی از طلاب
 اهل گیلان وارد شد با صفهان از جهت تحصیل علم بصره کرد عمر خود را در فهم کتاب

شیخ ابو علی در مدت دوازده سال به شیخ حضرت امام به سین و در مدت یک
و حضرت با و فرمود که بکدام عمل خند و نند و غار ترا قبول خواهی کرد و تو را برای تحصیل
علم نیامده و کدام عمل را استفاده کرده یعنی رحمت تو در اشارات ضایع است زیرا که
آن از کتب شرعی نیست و حضرت با و فرمود که از عمرت هفت روز باقی ماند پس
آن مرد بیماری را احق از خواب بیدار شد با قریع و لرزه و بعد از هفت روز مرد و ایضا از
آن کتاب نقل کرده از مرد موثق فاضل که گفت عمر خود را مدتی در علم فلسفه یعنی در
حکمت صرف نمودم و طبع من مستغرق بود از علم حدیث و فقه و شبی مطالعه میکردم
در مسئله حکمت و فکر میجوئی ترسید و سینه ام تنگ شد پس نظر کردم دیدم در زمین
یک ورقه ایست از علم شرح گفتم سبحان الله از جهت این بوده که من مسئله حکمت را
نفهمیدم پس چاغوبرداشتم و آن ورقه را پاره کردم و آن شب حضرت امیر المؤمنین را
در خواب دیدم و آنحضرت روی مبارک خود را از من برگردانید و چیزی از آنحضرت
پرسیدم و بمن جواب نداد و فرمود من چیزی را قبول نمیکنم از آنکسی که از علم شرع اعراض
بکند و بر علم حدیث اعتناء نکند پس بیدار شدم با قریع و اضطراب و بد حال و توبه
کردم از علم فلسفه و بعد از آن در نزد من چیزی دوست تر نبود از علم حدیث و شرع
و ایضا نقل کرده از فاضل متقی اقا علی رضا اصفهانی علیه السلام که مقام مهمما گفت وقتی که
از اعیان کردستان وارد اصفهان گردید و محتاج مبلغ چهل تومان شد و من با و داد
و رفت ببلد خودش و همان مبلغ را فرستاد و چهار تومان زیاده کرد از جهت ربح آن و
من بحسب شرع انوارا و چیزی را نخواسته بودم و آن چهار تومان را اخذ نمودم و بعد از آن
من شیعی در خواب دیدم که کسی بمن گفت چطور خواهد شد حال تو در روز قیامت که آن
چهار تومان را در آتش دوزخ گرم بکنند پس بر جلد تو بکند آرند و من آن شخص را نشناختم
و با قریع و اضطراب و لرزه از خواب برخاستم و من ابداً باین نحو کسب ثروت نکرده بودم
و ازین مخورج نخورده بودم و بعد ازین مرا غفلت گرفت و فراموش کردم علاج کردن را
و بعد از هفت سال نیز کسی از من هفتاد تومان گرفت و بعد از مدت مدید و مطابقت
شدید داد و پانزده تومان بر آن زیاده کرد و نیز فراموش کردم که برای آن وسیله شرعی
درست بکنم و بعد ازین بزیارت عتبات مشرف شدم و داخل ساقرا گردیدم و مدتی
اشیا اقامت کردم و شبها در حرم میماندم و شبی جمعه بود و اصول کافی را با خود
بجهر میبردیم و در حرم را در وقت کلیدار بست و من تنها در حرم ماندم و مشغول زیارت
و نماز شدم و در وقت کلاک مطالعه میکردم بر کافی تا آنکه در خواب رفتم پس در خواب
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که از میان منبر بر روی تشریف آورد

و کرسی گذاشته شد و بر بالای کرسی قرار گرفت و نور از جبین نازنین آنحضرت شاطع شد که در
 بر نظر بروی مبارک آنحضرت نشدم فرمود آن چیت عرض کردم اصول کافی است فرمود چند
 ورق برگردان و بصفحه چپ نظر کن تا ببینم که جد بزرگوارم در حق جدم حضرت ابراهیم
 میفرماید و بعد از این چیزی فرمود که فراموش کردم و بعد از آن بمن فرمود که ایا مأمینم نکردم
 بر تو و نفرمودیم برای تو قبل از این بهشت سال که تصرف درین محو دراهم جایز نیست پس بطور
 خواهی شد هرگاه آن دراهم سرخ شده باشد کلاً و بریدن تو گذاشته شود و بعد فرمود که چیزی
 که کلید دارد در را باز میکند پس با قزع واضطراب و لرزه از خواب برخاستم و سر برهنه بود
 در دویدم و دیدم که در را باز میکند و برگشتم و عمامه را بر سرم گذاشتم و از حرم بیرون شدم
 و توبه کردم و از آن دراهم بر حمت حلیت حاصل کردم و نیز از کتاب مظهر الغریب از سید
 پدر سید علیخان نقل کرده که فرمود برای من دورویا، اتفاق افتاده یکی آنست که روزی کسی
 فرستادم بقریه که از برای من در مقابل هزار درهم گندم بخرد و بر او وصیت کردم و تاکید نمود
 که از در باب دیوان نگیرد و بر او اعتماد داشتم و گفتم که مبادا در گندم شبهه داخل بشود اما
 دیوانیان پس چند روز گذشت و همان کس در خواب دیدم که آمد و از او سؤال کردم از گندم
 گفت خریدم گفتم از دیوانیان چیزی نکرستی گفت امر بر من مشتبه گردید در دو من گندم
 از جانی که نفهمیدم و بعد از آن از او پرسیدم که حال تو چطور است گفت شکم من درد
 میکند پس بیدار شدم و فردا آنکس آمد و از او از صورت حال گندم و از حال خودش پرسید
 پس بمن خبر داد از گندم و از حال خودش بر همان طوریکه در خواب خبر داده بود روئای دوم
 آنست که کسی را اعتماد داشتم بر راستی او و پدرم در بلد حویزه بود و من در فارس بودم در خواب
 دیدم که همان کس پدرم بد و هزار درهم بزرگ من فرستاده از جهت عمارت تحصیل من
 بانکس گفتم میترسم این دراهم از مال دیوان بوده باشد گفت از آنها نیست گفتم ترا قسم
 بخداوند راست بگو پس ساکت گردید و دو مرتبه قسم دادم گفت حالا که مراقبم دای اینها
 را اعمال دیوان است و مرا وصیت کرده بودند که ترا خبرند هم و اینها را در خارج شما صرف
 نکنم پس گفتم که اینها را برگردان و من قبول میکنم پس بیدار شدم و فردا همان کس آمد با همان
 دو هزار درهم پس از او سؤال کردم از حال آن دراهم پس همان شوکیه در خواب بمن گفته
 بود بیان کرد تا آنکه اصرار کردم و بر او قسم دادم پس قرار کرد بر اینکه آنها را اعمال دیوان
 بوده است پس گفتم الله اکبر خداوند ما را از این مال نکاهد داشت و همه آنها را برگردانید
 و در مدت اندک خداوند در عوض آن دو هزار درهم بدیست هزار درهم از وجه جلال
 روزی فرمود و این از فضل خداوند است اللهم و نیز از کتاب راوندی نقل کرده
 که منصور بن عمار را بعد از وفات او در خواب دیدند پس او گفتند بجهت چه خداوند

ترا دید گفت بجهت نماز شب و دوستی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز از او نقل
 کرده که تعجبی بعد از مردنش در خواب دیدند و با او گفتند بجهت سبب داخل بهشت شدی
 گفت بشهادت لا اله الا الله و بحب حضرت امیرالمؤمنین و ایضا از ارشاد دایمی نقل کرد
 که یکفر عابد در خواب دید که او در کنار نهری ایستاده که آن نهر جاری میشود از مشک خوشبو
 و در کنار آن درختها از لؤلؤ و قصبهها از طلا روید و دختران خوب روی زینت شده و از
 لباس سندس پوشیده اند و صورت آنها مثل ماه روشن است و ایشان مشغول تسبیح
 خداوند میباشند و با ایشان گفت شما کیان هستید گفتند ما از برای آنکه انیم که شب تلاوت
 قرآن میکنند و خداوند زیاده ذکر میکنند در اشکار و پنهان و اتفاق مینمایند و در وقت
 سحرها استغفار میکنند و نیز از او اینمانیه نقل کرده که يك مرد صالح را در خواب دیدند
 و با او گفتند که خداوند با تو چطور معامله کرد گفت از من حساب کشید و حنات من کم شد
 پس ناگاه يك کیسه بران گذاشته شد پس گفته حنات من زیاده گردید گفتم این چیست
 گفتند این يك مث خاك است که بر قبر مسلمانی ریخته بودی پس بعد از آن خاك میزان
 حنات من زیاده گردید و در کافی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود وقتی که خاك
 بر قبر میریزی پس بگو اِيْمَانَا يَكُ وَتَصَدِّقًا بِعَيْتِكَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَفَرَّغَ
 که حضرت امیرالمؤمنین فرموده که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
 هر کس بر قبر میت خاك بریزد و این را بگوید خداوند عطا صیفر نماید با و بهر ذره از آن
 يك حسنه را و ازین روایاها معلوم گردید خاصیت بعضی چیزها و علاج بعضی مرضها
 و دوا بعضی دردها و خواص غریبه از برای بعضی آنها و به غایت بودن بعضیها و ازین
 قبیل روایاها زیاد است و زیاده بر این ذکر کردن باعث تطویل میشود و اینها نمونه بود بر
 فایده دوازدهم آنکه روایا وسیله است بسورسیدن جمعی از مردمان عوام بخدمت
 حضرات ائمه و معجزه دیدن ایشان از آنحضرات و بصیرت یافتن آنها بسبب آن روایا
 است پس همچنانکه در عالم ظاهر اشخاص بسیار بخدمت آنحضرات مشرف میشد و ایمان
 و اسلام را قبول میکرد همچنین است در روایا که اشخاص زیاد حضرات ائمه علیهم السلام را
 در خواب دیده اند و بصیرت پیدا کرده اند و اقرار بفضایل ایشان نموده اند و ازین قبیل
 روایاها بسیار است و حقیر چند روایا از آنها درین مختصر از جهت تبرک و نمونه نقل
 میکنم از آنجمله در جلد نهم بحار از علی بن هرون نقل کرده گفت خلیفه راضی بنی
 عباس بسیار مجادله میکرد با من در خطا حضرت امیرالمؤمنین در آنچه با معویه کرده
 بود و من هر قدر حجت و دلیل آوردم که نسبت خطا بآنحضرت جائز نیست و هر چه
 کرده صحیح بوده است قبول نکرد و يك روز بنزد ما آمد و گفت دیگر کسی نگفت که آنحضرت

خطا کرده است در خاک نمودن با سربیه و نماز اوجیهت این را سوال کردیم که اعتقاد تو
 نبود چطور شد که از اعتقاد خود برگشته گفت شبی در خواب دیدم که من بصیر از قلم بجهت
 سیاحت پس يك مرد کوتاه قدی سر خود را بلند کرد و سر او مثل سربك بود پس از جهت آن
 سوال کردم پس در خواب بمن گفتند که این مرد نسبت خطا بحضرت امیر المؤمنین میداد و از
 آن جهت باین حال افتاده پس من فهمیدم که این بجهت عبرت یافتن من است و بصیرت
 گرفتن امثال من پس من توبه کردم و از آن اعتقاد برگشتم و ایضا در کتاب جبل المتین از
 مولانا محمد سعید نقل کرده که مردی از اهل خلاف کارش دزدی بود و راه زنی تا آنکه جمعی
 بریاریت حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمدند پس آن مرد برخاست بطرف آنها رفت
 تا آنکه آنها را سخت کند و چیزی بیکه دارد بگیرد پس زحمت بسیار کشید و بآنها رسید و نیافت
 پس خسته گردید و بمخواب رفت و زواری از آن گذشتند و آن دزد در خواب دید که قیامت
 برپا شد و او را بطرف جهنم کشیدند پس کتی آمد و فرمود که از او دست بردارید زیرا که بد
 بدن او عیار قدم زواری محضرت است پس از خواب برخاست و سلاح خود را شکست و توبه
 کرد و متوجه کربلا گردید و قتی که بد در روضه مقدسه رسید در مدح آنحضرت یک قصیده
 انشاء کرد و بنا کرد بخواندن آن پس ناگاه از بالا آینه در روضه مبارکه يك خلعتی بر او نازل
 افتاد و از این جهت اسم او را خلیعی گذاشتند و يك شاعر دیگر نیز در کربلا بود معروف
 باین حماد خلیعی باو گفت من يك قصیده در مدح آنحضرت گفتم يك خلعت بمن دادند و هر
 روز میگوئے بتو خلعت میدهند پس من از تو افضل هستم پس نا تقاضا هر یکی يك قصیده
 انشاء کرده و آمدند بنجف اشرف و حضرت امیر المؤمنین را حاکم قرار دادند و هر دو قصیده را
 بضریح حضرت انداختند پس بیرون آوردند و دیدند که بر اول قصیده خلیعی باطلا
 نوشته شده است اَحْسَنَ و بر قصیده ابن حماد با نقره نوشته شده اَحْسَنَ پس خلیعی فر
 کرد بر این حماد را و غمگین گردید و شب در خواب حضرت امیر المؤمنین را دید و حضرت
 باو فرمود غمگین مباش زیرا که خلیعی جدید الاسلام است و ازین جهت باطلا قصیده را
 او را نوشته و تو فردا با قصیده خود بیا و انشاء بکن تا آنکه بر تو جواب بگویم پس ابن حماد
 سید ارشد و فردا اعلی کرد بفرموده آنحضرت پس و قتی که در قصیده رسید با نجای که میگو
 یست که عمر بن عبدود را کدام کس کشت پس ناگاه از ضریح جواب برآمد که من کشته من کشته
 و ایضا در کتاب تحفة الازهار از شیخ فاضل عالم محمد بن فرحون نقل کرده که گفت من شاد
 حسینی را در مدینه دشمن میداشتم از جهت سب کردن ایشان آن سه نفر را و تعصب
 ایشان در دین شیعه و بغض آنها براهل سنت پس شبی حضرت رسول خدا را در خواب
 دیدم در مسجد خودش که بمن فرمود ای محمد بن فرحون چرا اولاد مرا دشمن میداری عرض

کردم حاشا رسول الله من ایشان را دشمن نمیدارم و لکن من مکرده میداشتم آنچه را
 که از آنها میدیدم از بغض آنها براهل سنت و سب آنها اصحاب ترافرمود بتوجه که داخل
 بشوی در بین اولاد من و اصحاب من و بر فرض صدق قول تو که ایشان غاق اند بر من
 باز هم اولاد غاق بر پدرش بر میگرد عرض کردم یا رسول الله توبه کردم عفو فرمائید پس
 خواب بیدار شدم با فرج و اضطراب پس در نزد قبر پیغمبر توبه کردم که بعد ازین هر قدر خوا
 سب بکنند و اهل سنت را دشمن دارند و در دین شیعه تعصب نمایند متعرض ایشان
 نباشم و در احترام ایشان بکوشم و ایضا در جلال متین از مولا محمد تقی و از جمیع کثیری از
 ثقات نقل کرده جمیعاً از مرد ثقه از اهل بغداد که گفت من در اکثر اوقات بدو هات بعد از
 میرفتم و با اهل آن دهات معامله میکردم و روزی بیرون شدم بسمت دهات يك
 سوار بمن ملحق گردید که دهش را بسته بود و با من رفیق شد در راه و از من سؤال کرد
 که شیعه یا نه گفتم من حنفی مذهبیم و از مسلمین میباشم و شیعه نیستم گفت از من نفرت
 شروع کرد بلعن و سب آن سه نفر گفتم تو از مسلمین و اهل این بلاد هستی و چرا آنها را دشمن
 میدهی گفتم چرا با آنها دشنام ندهم و من مرا ملاحظه بکن و دهش را باز کرد دیدم لبها
 همه رنجته و يك صورت زشت و مهیب دارد گفتم سب این بد صورتی و بد حال تو چیست
 گفت دوستی آنها و بعد از این شروع بقصه خود و گفت يك برادر داشتم و او بموصل رفت
 و شیعه شد و بعد از پنج سال آمد و من براو غضب داشتم ازین جهت و باز دیدم که او
 چیزی ندارد و ماه رمضان آمد او را مهمان کردم در تمام ماه و اتفاق افتاد سائلی بر
 در خانه من آمد و در محبت حضرت امیر المؤمنین چیزی خواست برادرم فوراً براو چیزی داد
 پس مشتی بردهن آورد و او را گفتم که چرا در وقتیکه سائل اسم آن سه نفر را یاد میکند
 اعراض میکنی و او را از خانه بیرون کردم و در همان شب در خواب دیدم که قیامت برپا
 شد و از شدت عطش زبانم بر سینه ام افتاده و العطش کویان حیران مانده ام پس دیدم
 پس دیدم يك جماعت نورانی را که از حال من پرسیدند گفتم از عطش طاقت ندارم گفتند برو
 نزد حضرت امیر المؤمنین که در کنار حوض مردمان را سیراب میکند پس بمجد متان حضرت
 رفتم دیدم که در دست آنحضرت جای است و قریب برهشت هزار کس در اطراف او میباشند
 و آنها را سیراب میکند عرض کردم که مرا سیراب بنمای مولا من پس از من اعراض کرد
 عرض کردم ای مولا من من از حجتان تو ام فرمود تو محبت من نیستی و این اب از برای غیر
 عجمان من حرام است تو برو بنزد او که ترا سیراب کند پس مکان او را بمن نشان داد
 و من از شدت عطش دویدم بسوی او پس او را در میان آتش شعله دیدم پس از آب
 طلبیدم پس بمن سیار فخر و دشنام و ناسزا گفت و گفت ای احق مراد از آتش من بینی و باز

از من آب میخواهی ای پادشاه است ای ملعون پس برستم و بستم و بر حوض
عرض کردم فرمود برو بنزد دوی و مکان او را بمن نشان داد پس بنزد او رفتم و او را
بد ترازا که دیدم و از او نیز آب خواستم و او نیز بر من فحش و دشنام و ناسرای بسیار
گفت پس دو مرتبه بخند مت شخه پشامدم و حکایت را گفتم فرمود برو بنزد سیتی و سکا
او را نیز نشان داد و رفتم بنزد او و او را مثل آن دو نفر دیدم و بخند مت شخه پشامدم
و عرض کردم آنها مرا سیراب نکردند مرا سیراب بفرمائید از شدت عطش مردم فرمود
ترا سیراب نمیکند مگر میتوانی خودت ازین حوض آب بخوری و من خواستم که آب بردارم و من
بلند گردیدم و دستم بآن رسید و آب را نوشیدم و دستم نرسید فرمود این آب بر تو
حوام است برو بنزد دوی و از قول من باو بگو که ترا سیراب بکند پس رفتم بنزد او و گفتم
بنزد من آمدندیدی که من در چه حالت هستم گفتم امیر المؤمنین میفرمود که تو مرا سیراب
بکنی گفتم چشم خود را بر هم بگذار و من خود را باز کن تا ترا سیراب بکنم پس من بطوری که
پس يك مشت آتش بد من من ریخت پس لبهایم سوخت و مرا بسیار فحش و دشنام داد
پس با هول و لرزه از خواب بیدار شدم و دیدم که لبهایم تماماً سوخته پس برخاستم و
بخانه برادرم رفتم و متیکه مرا با اینحال دید گفتم ترا چه شد و من قصه را بر او حکایت
کردم و او بحال من گریه کرد و من در دست او ایمن آوردم و ایضا از آن کتاب نقل کرده
که در سال یک هزار و صد و سی و سه اسد بدایه از افغنه مسلط شد بر هرات و اطراف
نواحی آن و عزم کرد بگرفتن مشهد مقدس آمد سی و پنج روز آن را محاصره نمود پس
مرگ از آنها در خواب حضرت رضا علیه السلام را دید و حضرت باو فرمود که برو
بآن ملعون بگو که لشکر خود را بردار و از اینجا برو اگر نروی جمیع لشکر تو معذب خواهد
گشت و علامت عذاب آنها آنست که صورت و دست اکثر آنها ورم خواهد کرد و بعد
از بیدار شدن بنزد او رفت و بن خوب را باو گفت و او احتیاج نکرد و در آخر امر چنانکه
آنحضرت فرموده بود ظاهر گردید و از آنها یکی را گرفتند گفت که آن ملعون عزم کرده
که فردا برود زیرا که و در خواب دیده که او خواست از نردبان بر بالا دیوار قلعه برود
پس حضرت رضا نردبان را برداشت و بر سر او زد و فرمود و لشکرش بیرون ریختند
شب دیگر دید که يك اردفائی بر آنها حمله کرد و خواست که همه آنها را بکشد پس از خواب
بیدار شد در حالتیکه دید تریس بر همه لشکر او غالب گردیده و همان مرتضی بر آنها وارد
شد و جمیع کثیر از آنها هلاک شدند و همه بعد از آن که میبستند و در کتاب تأیید الهی
نقل کرده و زواقی که گفت هرگز از شیدایی نرسیده بود بیا به علماء که بآن جمله میبستند
و از علوه گفتند میگویند در شغلی بودیم که از آن تاجیه کرده بودیم و در وقت دیدیم

آنها را سرباب کرد و بعد از آن فرمود آن مرد مشقی را آوردند پس حضرت امیرالمؤمنین ^ع
 از کریان آن خطیب گرفت و گفت یا رسول الله این بر من ظلم میکند و مرا سب می نماید پس
 حضرت از دست او گرفت و فرمود تو علی راست می گویی گفت ای آنحضرت عرض کرد که خداوند
 این را مسخ نکند و از او انتقام بکشد پس من دیدم که او سب شد و امر فرمود که او را بآن خانه
 بردند چنانکه اول در آن بود و بعد از آن حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین و حضرت امام
 حسن و امام حسین و جبرئیل علیهم السلام بر آسمان بالا رفتند پس من با قرع و اضطراب
 از خواب بیدار شدم و امر کردم بر غلامان که او را بیاورند پس رفتند و دیدند که او سب
 شد و با او گفتم چطور دیدی عقوبت خداوند را در حق خودت پس با سرش اشاره و اعتذار نمود
 و امر کردم دو مرتبه او را پس بردند پس میخواستند بکشند و بکشیدند او را و در آن خانه است
 هر دو امر کرد بر بیرون شدن آن پس او را بیرون کردند و غلام هر دو از گوش آن گرفته بود
 و گوشه های آن مثل گوش انسان بود و تمامی بدن آن جسد سب بود پس ایستاد در مقابل
 اهل مجلس که زبانش را بیرون میکرد و لبهایش را حرکت داد مثل اعتذار کننده پس شافعی
 بهرون گفت این مسخ شده از عذاب نازل شدن بر آن خاطر جمع نیستیم پس امر کردند که آن را
 بر خانه بردند بعد از زمان اندک ناگاه يك صدائی و صیحه بلند شد دیدیم يك صاعقه آمد
 و آن را سوخت و آن سب را خاکستر کرد و خداوند روح آن را بدوزخ فرستاد و آمدی گفت
 بهرون گفت این هم معجزه بود و هم موعظه و توبه ای این مرد را ملاحظه کن و با او دایمالمؤمنین
 از بیت مکن گفت دیگر ایشان کار ندارم و ایضا در مجاز از مناقب بن شهر آشوب نقل کرده
 که در مدینه يك مرد ناصب بود و بعد از مدتی ایمان آورد و توبه کرد و شیعه شد و از سب
 شیعه شدن او پرسیدند گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین را دیدم بمن فرمود اگر تو
 در جنگ صفین میبودی با کدام یکی از آن دو لشکر جنگ میکردی پس من سرم را بریزان کردم و بنا
 فکر گذاشتم فرمود ای خیر چرا این قدر فکر میکنی و این مسئله محتاج باین فکر دار نیست
 بزنید بر پشت او پس از پشت يك مشتی زدند که پشت من درد گرفت و باهول و لرزه از خواب
 بیدار شدم و دیدم که پشت من درد میکند و در پشت من ورم حاصل کرده پس من را آنچه در
 آن بودم بگشتم و توبه کردم و ایضا سید بن طاووس در کتاب فرحة القرى نقل کرده که مردی
 خوش لباس و خوش صورتی بنزد خادم روضه مبارکه حضرت امیرالمؤمنین آمد و دو دیار طلا
 باو داد و گفت شب مرا در میان حرم مطهر آنحضرت بگذر تا آنکه از آنحضرت حاجتی بخواهم و آن
 خادم که جد حسن بن طحال بود قبول کرد و او را در حرم گذارد و در رات پس همان شب
 در خواب حضرت امیرالمؤمنین را دید و حضرت با او فرمود که برخیز و آن مرد را از نزد من ببرد
 کی زیرا که او نصرانی است پس از خواب نا اضطراب برخاست و در بستانه برداشت و دور باز کرد

و آن را بگردان از سر کد است و به وقت بخت بخت و در میان مردم و فریب داد و
 نصرت هشی آن مرد گفت من نصرت بستم بخادم گفت بی آنست که در پیش و حضرت امیر المؤمنین
 در خواب بمن فرمود که ترا بیرون نکنم زیرا که تو در میان من و ایشان یک دست خود را
 بمن بده که مسلمان شام اشکشان لایزال باشد و آن مرد از کمال شوق و آتش تپان و آتش
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه و گفت بگویند بیا که در میان من و ایشان یک دست خود را
 شافت و بلکه کسی ندانسته به دکه من از سام بیرون آمدن و آن مرد در آن وقت
 شد و اسلام او خوب کردید و ایضاً در کتاب نورانی و در هر ده که من در سال هزار و
 هفتاد و سه میفرمود در این مکه و مدینه شنیدم که حاجی از اهل شتر و قریه میروند
 و گفتند که در نفر از ایشان بایک مرد مخالفی مطلب شانند و در حق بودند مذهب شیعه با
 او گفتگو کردند و آن مرد مخالف قبول نکرده و در تعصب خودش ماند تا آنکه وارد مدینه
 شدند پس آن مرد و قتی که قبران دو نفر را در نزد قبر حضرت رسول خدا دید ایمان او بر حق
 بودن و خلیفه شدن امیر زیاد شد و گفته اگر آنها خلیفه نبودند پس چرا با پیغمبر جدی میگفتند
 شده اند پس آن دو مرد شش می آن هدایت و مأیوس شدند پس فلان کردند که نزد اصبح بیدار
 آن مرد مخالف آمد و گفت که دین شیعه را بمن یاد بدهید و ادب مذهب اثنی عشریه را
 تعلیم من بکنید پس آن دو نفر اعتناء نکردند و او اصرار کرد و از سبب آن سوال نمودند پس
 او گفت شب گذشته در خواب دیدم که وارد شدم بروضه مطهره حضرت رسول خدا بجهت
 زیارت پس دیدم که شبانک مبارک آنحضرت را که در بالای قبر و عطر است برداشته اند
 خادمان و حاجیان زیاد در اطراف قبر آنحضرت ایستادند و در دست هر یکی یک چوب سنی
 است و مردمان زیارت فوج فوج وارد میشوند و آن خادمان با آن چوب سنیها به سنی
 از مردم مانع میکنند پس من نیز داخل شدم بر آن زیارت آنحضرت مرا نیز تقویت کردند
 و از سبب زد سوال نمودم گفتند حضرت رسول خدا را کرده شبانک را برداشته اند
 آنکه شیعیان امیر و منان آنحضرت را بدور و وسط زیارت بکنند و خود مشرور و انجاس
 نشسته و این شیعیان زیارت او متصرف میشوند و از برای غیر شیعه دخست نفوذ اند
 پس آن خواب با اضطراب شدید برخاستم و چنین کردم بختایت مذهب شیعه پس آن
 مرد شیعه شد و حج را بطریق دین شیعه بجا آورد و از این قبیل روایات بسیار نقل شده
 و انما خاص زیاد در خواب هر یکی از حضرات ائمه علیهم السلام را دیده اند و از آنحضرت بر
 معجزه واقف شده اند و بر مطالب خود رسیده اند و بسبب همان نیامد مالم بر چیزها
 غیبی گردیده اند و از جهات اند دفع بلیات و دفع کریات از ایشان شده و در میان
 در خواب بسبب دین ائمه بر مذهب حق داخل گشته و از دین بطریق خود باز گردیده

و چه مردمان زیاد یقین وجدان و ایمان فطری بر قیامت و معاد و خسر و نشر عباد حاصل کرده و چه بنا اثنا حجت علم قطعی عالم بدین و جنت دنیا و دوزخ آن و معذب و مستم بود ارواح در آن عالم از جهت رؤیا نموده و چه بسیار کسانی بر جرائم اعمال و زشت و خوب بودن بعضی افعال عالم وجدان تحصیل کرده از خوابی که خودش دیده و یا از موثقین شنیده و بسیار شده که علم نبوت یعنی انبیا و خلافت بعضی اوصیاء از طریق رؤیا گردیده چنانکه مؤذیل نواید دوازده گانه که از برای رؤیا نقل کردم واضح شد و نمونه از هر یک بیان گردید و تفصیل هر یک از اینها را محقق نور علی الله مقامه در دارالسلام ذکر کرده پس اصول خمسة یعنی اثبات واجب الوجود تعالی شانه و عدل او و نبوت انبیا و امامت حضرات ائمه و معاد و برگشتن عباد در روز قیامت باین رؤیاها بطریق وجدان و علم یقینی معلوم میشود از برای کسانی که بصیرت داشته باشند و تعصب و عناد را از خودشان دور نموده باشند پس این رؤیاها دلیل قاطع است بر صدق آنچه در قرآن مبین وارد گشته و بر راستی آن احادیث که در خصوص هر یک از معارف دینی از ائمه طاهرين وارد شده است و از این جهت در اخبار متواتر وارد گردیده است که رؤیای صادق یک جزا است از اجزاء نبوت همچنانکه علماء غامه و خائیه این اخبار را در کتب معتبره خودشان نقل کرده اند و بر مضمون آنها اعتقاد نموده اند و فحول علماء طرفین آنها را قبول کرده اند از انجمله سیوطی در جامع صغیر خود از ابن ملاحه از ابن سعید از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود رؤیای مسلم صالح یک جزا است از هفتاد جزء نبوت و نیز در آن کتاب از طبرانی از عباس بن عبدالمطلب از آنحضرت روایت کرده که فرمود رؤیای مسلم صالح از خداوند بشارت است بر او و آن رؤیای یک جزا است از پنجاه جزء نبوت و نیز روایت کرده از صحیح بخاری و مسلم و از مسند احمد از انس بن مالک و دینار از آنها و از ابی داود و ترمذی و از ابن صامت و ایضا از دنیا و از ابن ملاحه از ابی هریره جمیعاً از آنحضرت که فرمود رؤیای مؤمن یک جزا است از چهل و شش جزء نبوت و نیز روایت کرده از ترمذی از ابی رزین از آنحضرت که رؤیای مؤمن یک جزا است از چهل جزء نبوت و در مجمع الزوائد حافظ مصری از ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که رؤیای صالحه یک جزا است از هفتاد جزء نبوت و این را نیز احمد و ابویعلی و نیز از طبرانی روایت کرده اند و نیز در آن کتاب از ابی هریره از آنحضرت روایت کرده که هر کس مراد در خواب دیده باشد فراسینه او مراد دیده زیرا که شیطان در صورت من دیده نمیشود بدو رؤیای عبد مؤمن که صادق صالحه باشد یک جزا است از هفتاد جزء نبوت و نیز از انس بن مالک و از عبد بن مسعود مثل این حدیث را روایت کرده از آنحضرت و اما احادیثی که در کتب شیعه روایت کرده اند از انجمله در کانی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود

رَأَى مُؤْمِنٌ وَرُؤْيَا، اَوْ دُرَاخِرَ الزَّمَانِ مَرَكَبِي يَكُ جُزْءًا مِنْ اَرْهَفَاتِ جُزْءِ نَبُوتٍ وَنَبُوتِ رُكَّابِ
 مُؤْمِنٍ زَا مَحْضَرِ رَوَايَتِ كَرْدِه كِه زَانِي مُؤْمِنٌ وَرُؤْيَا، اَوْ مَرَكَبِي يَكُ جُزْءًا مِنْ اَرْهَفَاتِ جُزْءِ نَبُوتٍ
 وَبَعْضِي رُؤْيَا مُؤْمِنَانِ سِدِّ جُزْءِ بَرَاوَعَطَا كَرْدِيْدِ مِيْشُود وَدِيْكَ كِتَابِ اَخْتِصَاصِ نِيْزَا زَا مَحْضَرِ رَوَا-
 يَتِ كَرْدِه كِه رُؤْيَا، صَادِقَه يَكُ جُزْءًا مِنْ اَرْهَفَاتِ جُزْءِ نَبُوتٍ وَنَبُوتِ رُكَّابِ مَعَ اَلْاَخْبَارِ اَزَا مَحْضَرِ رَوَا-
 يَتِ كَرْدِه كِه رُؤْيَا، مُؤْمِنٌ صَحِيْحَه اسْتِ زِيْرَا كِه نَفْسِ اَوْبَاكِ اسْتِ وَبِقِيْنِ اَوْ صَحِيْحِ اسْتِ بِنَفْسِ اَوْ خَاجِ
 مِيْشُود وَصَلَاةً مِيْكَند بَا مَلَا نَكِه اَنْ رُؤْيَا، اَوْ حَقِيْقَتِ اَرْخَدَا وَنَدِ غَرِيْبِ جَارِ وَبَعْدِ اَز
 جَدِّش رَوَايَتِ كَرْدِه كِه فَرَمُود بَدِ رَسْتِ كِه رُؤْيَا، صَادِقَه يَكُ جُزْءًا مِنْ اَرْهَفَاتِ جُزْءِ نَبُوتٍ
 وَنَبُوتِ رُكَّابِ غَايَاثِ رَوَايَتِ كَرْدِه اَزْ حَضَرِ رَسُوْلِ خُدَا كِه اَخِيَارِ شَمَا اَوَّلِيْ اَلْهِيْ هَسْتَنْدِ
 كَرْدَنْد بَا رَسُوْلِ اَللّٰهِ اَوَّلِيْ اَلْهِيْ كَرْدَنْد، فَرَمُود صَا حَقِيْقَتِ رُؤْيَا، صَادِقَه اسْتِ وَدِيْكَ كِتَابِ عِيُوْنِ
 وَجَالِسِ اَزْ حَضَرِ رَضَا اَزَا نِ حَضَرِ رَوَايَتِ كَرْدِه كِه بَدِ رَسْتِ كِه رُؤْيَا، صَادِقَه يَكُ جُزْءًا
 مِنْ اَرْهَفَاتِ جُزْءِ نَبُوتِ اَلْهِيْ غَيْرِ ذَلِكِ اَزَا خَبَارِ كِه دَرِ قَضِيَّتِ رُؤْيَا، وَارِدِ شُدِه وَبَعْضِي زَا نَهَادِ
 نَايِدِه هَا مِ سَابِقَه ذَكْرِ شُدِ اَوَقَايَا نِ مَعْنِيْ اَجْرَاءِ اِيْنِ اَحَادِيْثِ وَشَرْحِ اَلْفَاظِ وَذَكْرِ مَرَادِ
 اَنِّهَا بِنِ مَعْنِيْ اَللّٰهِ مِيْكَوْنِيْمِ كِه دَرِ مِيْاَنِ اِيْنِ اَخْبَارِ مَنَاقَاثِ نَدَا رِدِ اَزْ جِهْتِ شَامِلِ بُوْدِ
 بَعْضِ اَزَا نِيْهَا بَرِ هَفْتَادِ جُزْءِ وَبَعْضِي بَرِ پَنْجَاهِ جُزْءِ وَبَعْضِي بَرِ چَهْلِ وَشَرْحِ جُزْءِ وَبَعْضِ بَرِ چَهْلِ جُزْءِ
 چَا نَكِه هُمَا اِيْنِ اَخْبَارِ اَحَادِيْثِ مَرْمُورِه ذَكْرِ شُدِ بَعْلَتِ اِيْنَكِه اَوَّلَا رُؤْيَا هَا مُخْتَلَفِ اسْتِ دَرِ
 تَاثِيْرِ كَرْدَنْ وَتَاخِيْرِ نَمُودَنْ وَتَاثِيْرِ اَشْخَاصِ مُخْتَلَفِ اسْتِ دَرِ نَقْصَانِ وَكَمَالِ وَدَرِ مَرَاتِبِ تَاثِيْرِ
 دَرَاوِدِ دَرِ دِيْاَنِ نَهَمِ وَدَا فَتَنْ وَتَاثِيْرِ اَوَقَاتِ رُؤْيَا، مُخْتَلَفِ اسْتِ اَزْ رُزُورِ بُوْدَنْ وَشَبِ
 شَدَنْ وَدَرِ حَقِ وَقْتِ شَبِ بُوْدَنْ بِنِ بَاخِلَاْفِ اِيْنِ مَرَاتِبِ جُزْءِ بُوْدَنْ رُؤْيَا، اَزْ نَبُوتِ مُخْتَلَفِ
 خَوَا هَدِ شُدِ وَبَعْضِ اَشْخَاصِ دَرِ بَعْضِيْ اَوَقَاتِ يَكُ جُزْءِ اَزْ هَفْتَادِ جُزْءِ خَوَا هَدِ شُدِ وَدَرِ بَعْضِ
 دِيْكَرِ اَزْ پَنْجَاهِ جُزْءِ وِيَا جَهْلِ وَشَرْحِ جُزْءِ وِيَا چَهْلِ جُزْءِ خَوَا هَدِ كُتِ وَهُمَا اِيْنِ اَخْبَارِ صَحِيْحِ اسْتِ
 اَحْتِيَاجِ دَرِ مَعْنِيْ مَنَاقَاثِ بَطْرِحِ اَخْبَارِ نِيْسْتِ اَوَقَايَا نِ مَعْنِيْ حَدِيْثِ كَا فِ رُكَّابِ مُؤْمِنِ كِه
 دَرِ هِدِ لَفْظِ رَأَى وَرُؤْيَا، دَا رِدِ وَچَا نَكِه رُؤْيَا، رَا يَكُ جُزْءِ اَرْهَفَاتِ جُزْءِ نَبُوتِ دَا رِدِ اَوَقَايَا نِ
 رَأَى، رَا جُزْءِ نَبُوتِ دَا رِدِ اَوَقَايَا نِ وَبَلَكِه دَرِ حَدِيْثِ كَا فِ اِيْنِ رَا مَقِيْدِ كَرْدِه بَاخِرَ الزَّمَانِ وَكُلُوْبَا
 مَرَادِ جُزْءِ بُوْدَنْ رَأَى اسْتِ اَزَا جُزْءِ نَبُوتِ دُرَاخِرَ الزَّمَانِ نَه اَنَكِه رُؤْيَا، مَقِيْدِ بَا شُدِ بَاخِرِ
 الزَّمَانِ زِيْرَا كِه رُؤْيَا، دَرَا مِ سَابِقَه بُوْدِه چَا نَكِه بَايَا نِ اَنِ دَرِ نَايِدِه هَا وَاضَحِ كَرْدِيْدِ وَامَّا
 عِلَّتِ اَخْتِصَاصِ رَأَى بَاخِرَ الزَّمَانِ بِنِ شَايِدِ اِيْنِ بَا شُدِ چُوْنَكِه خُدَا وَنَدِ دَرِ بِيْنِ زَمَانِ
 حِجَّتِ خُوْدِ رَا اَزْ مَرْدَمِ غَايِبِ مِيْكَند اَزْ جِهْتِ مَصَالِحِ كَثِيْرِه چَا نَكِه جَلَّةُ اَزَا نِيْهَا رَا دَرِ
 كِتَابِ نَحْفَةِ الْمَهْدِيَّةِ ذَكْرِ كَرْدِه اَمِ بِنِ دَرِ عَوَضِ اِيْنِ بَرَاهِيْلِ اَخِرَ الزَّمَانِ رَأَى عَطَا فَرَمُودِه
 كِه بَا نِ رَأَى قُوِيْ اسْتِنْبَاطِ اَحْكَامِ شَرْعِيَّةِ رَا اَزَا خَبَارِ حَضَرَاتِ اَلْمُؤْمِنِيْنَ وَبَايَا نِ اَنِ بَكُنْد

و محتاج باصول مخالفین و قیاسات و قوایع مبطّلین نباشند و با جهاد ظنی و عمل بظن
نکنند چنانکه عادت مخالفان بر آن جاری شده است پس همچنانکه حضرت پیغمبر در میان
اقت خود کتاب الله و عترت خود را بنص متواتر حدیث ثقلین گذاشته و حضرات ائمه نیز
بعد از غیبت خودشان احادیث خود را گذاشته اند چنانکه در احادیث متواتره بسیار فرموده اند
و حقیر نیز تفصیل این را در کتاب مسائل النجفیه ذکر کرده ام پس همچنین خداوند عالم از برای
جمعی از علماء اهل آخر الزمان رأی قوی و استنباط مسائل شرعیّه را از آنها عنایت و لطف
فرموده است و این رأی يك جز است از اجزاء نبوت که خدا در آن کلمات اگر کسی از اهل این
باشد و مسائل دینیّه را از کتاب الله و احادیث ال رسول الله اخذ بکند و اعتنا باصول
مخالفین نکند و استنباط و استخراج احکام را منحصر بآله و ائمه داده از ائمه بداند و بدقت
و زحمت ملاحظه آنها را نماید و اکفای بظن ننماید و خود را بحد حصول ظن قانع نداند
وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا و از قرآن بخواند و بفهمد که زن بکار نمیخورد مرد لازم
است و تفصیل این مطلب در خاتمه و سایل و سایر کتب معتبره است و در اینجا مقام بیان
آن نیست و فی الجمله در مسائل النجفیه از این مسئله کشف شک و ریب نموده ام و مراد در
اینجا اشاره است از جهت شرح حدیث کافی و غیر آن شرح این هجران این خوین جگر این زمان
بگذارد تا وقت دیگر سر من از ناله من دور نیست لیک چشم کوش را آن نور نیست و اما
و اما يك جز بودن رؤیا مثل رأی از هفتاد جز نبوت چنانکه صریح این اخبار است پس
جهت آن است که کامل شدن نبوت انبیاء با اختلاف مراتب ایشان با مورد چند است که
مختص بر ایشان است و با آن امور آن بندگان امتیاز یافته اند از سایر مردمان و هر چند
همه آنها در جمیع ایشان نباشد و آن امور تا به هفتاد میرسد اگر آن پیغمبر در مراتب کامل نبوت
بوده باشد و در بعضی کمتر از هفتاد موجود میشود و تأیید این را میکند آنچه ذکر شد در
بعض اخبار از پیشاء جز و چهل و شش جز و چهل جز و احتمال میرود که هفتاد جز که در اخبار
معتبره موجود است در جمیع انبیاء بوده باشد و این هفتاد جز از امتیازات اقل مراتب نبوت
باشد هر چند یک اعلی مراتب آن معلوم نباشد و بیان نشده باشد و الله اعلم و اما آن
هفتاد جز پس بعضی از آنها راجع است بکمالات نقابیه انبیاء مثل محبت تامة ایشان
بخداوند و صبر کامل و جمیل و یقین و اطمینان قلبی و صدق و زهد حقیقی که بر انگیزته میشود
از بغض تام بر تمام دنیا و بلکه بر جمیع ماسوی الله و بعضی از آنها راجع است باعضاء عنصریّه
ایشان مثل نبودن سایه از ایشان و مجواب نرفتن قلب ایشان و نافذ بودن شعاع چشم از
اجسام کثیفه و مانع نبودن دوری و حجاب از دیدن و شنیدن صوتهای مخفی را و
ناله های برزخی را و درک کردن ایشان بدنهای مثالیّه را و اجسام ملائکه را و کلام

آنها را و دانستن انبیا و زبان حیوانات و نباتات و بلکه جمادات را و امثال اینها که بسیار
 است و بعضی از آنها را جمع است بر مصالح خارجی از ابدان شریقه ایشان مثل طهارت جمیع
 ابناء از لوث شرک و کفر و مادیها از دنس سفاح و زما و مثل منزّه بودن ایشان از خلاف
 آداب کمالیه و اخلاق انسانی و بعضی از آنها را جمع است با مخصار راه علوم ایشان بطرق
 ربانی و تعالیم از علم لدنی و اسرار غیبی و غیر استماع از بشر و بلکه بدون شنیدن از غیر
 خداوند بگوش قلبی و مثل نکت در قلب و الهام و درائمه ما بر اینها زیاد شده عمود نور
 و جفر احمر و جفر ابیض و جاسعه و مصحف حضرت فاطمه و علوم لیلۃ القدر و علوم هفتقه
 و علوم یوم و لیل و بلکه علوم هر ساعت و دقیقه و غیر از اینها که تفصیل آنها را بغیر خداوند
 و خودشان کیسه نمیداند و آنچه در اینجا مثال ذکر شد تفصیل آن در جلد سابع مجاز است
 پس رؤیاء ایشان یکی از اسباب امتیازات ایشان است و رؤیاء غیر ایشان اگر صادق
 نباشد يك جزء است از این هفتاد جزء نبوت و همچنین رأی قوی و استنباط یقینی و
 فهم علمی مثل رؤیاء يك جزء از اجزاء هفتاد جزء نبوت است پس همچنانکه رأی و رؤیاء در
 سایر مردمان وجود دارد و شکند درائمه بوجه اکل و اتم وجود دارد و رأی و رؤیاء ایشان
 همیشه صادق است و از سایر مردم رؤیاء غالباً کاذب است و اقار رأی پس شرایط آن را
 سابقاً بیان کردم و محقق بخیرانی در درة التحفیه فرموده بعد از ذکر بعضی جهات علوم انبیا
 وائمه را چنانکه حقیر ذکر کرد پس میشود مجموع طرق ایشان هفتاد و لازم نیست که بیان
 شود این اجزاء نبوت برای ماها بوجه کمال زیرا که لازم نمیشود بر علماء اینکه بدانند
 کلّ شیئی را بطریق اجمال و تفصیل و خداوند قرار داده برای علماء يك حدّ را درین که در
 نزد آن میایستند پس بعضی چیزها هیچ بر علماء معلوم نمیشود اصلاً و بعضی از آنها اجمالاً
 معلوم میشود نه تفصیلاً و اینکه رؤیاء يك جزء است از هفتاد جزء نبوت ازین قبیل است
 که اجمالاً معلوم است نه تفصیلاً و بعضی از اشیا هم اجمالاً و هم تفصیلاً معلوم میشود خصوصاً
 در دانستن آنچه طرق فهم آن شنیدن است و صاحب شرع علیه السلام نیز آن را بیان
 کرده در احادیث مثل احکام شرعیّه و بعضی از علماء فرموده که خصال نبوت هفتادتا
 است و هر چند یک ماها آنها را تفصیلاً نمیدانیم و از جمله آن خصال است رؤیاء و رؤیاء
 صادق از مومن يك خصال است ازین خصال هفتاد که در انبیاء است تمام شد کلام
 او اعلی الله مقامه و این بیان نزدیک است بآنچه سابقاً بیان شد و فواید رؤیاء بسیار
 است و در اینجا اکتفا کردم بر ذکر و اوده فایده از آنها پس بعون الله شروع میکنیم بذكر
 اصل مقصود از بیان چهل رؤیاء که متعلق است بدیدن حضرت حجت عصر علی الله
 فرجه رؤیاء اول آنکه محقق نوری علی الله مقامه در کتاب نجم الثاقب نقل کرده است

ارشیع فی صل حسن بن محمد بن حسن فی معاصر صدوق در تاریخ قم از کتاب مونس الحزین در معرفت
حق و یقین در مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی باین عبارت باب بنای مسجد جملران از
قول حضرت امام محمد بن حسن مهدی علیه صلوات الله الرحمن سبب بنای مسجد مقدس جملران
و عبارت آن بقول امام علیه السلام این بود است که شیخ عقیق صالح حسن بن محمد جملران
رحمه الله میگوید که من شب سبب منتهی مقدم ماه مبارک رمضان در سرای خود خفته بودم
که ناگاه جماعتی از مردم بدو سرای من آمدند بعضی از شب گذشته مرابدا کردند گفتند برخیز و
طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن که ترا میخواهد گفتیم بگذارد
تا به او من پیوستم او را آمد که آن پیروان از تونیست دست فرار کردم و سر و پیل خود را برگزیدم او از
آمد که آن سر و پیل که برگزیدی از تونیست سر و پیل خود را بردار آن را دور انداختم و سر و پیل خود را
پوشیدم و کلید در را طلب کردم او را آمد که در باز است و چون بدو سرای آمدم جماعتی نزدیک از
دیدم سلام کردم جواب دادند و مرجعاً گفتند و مرا آوردند تا با آنها بیایم که الان مسجد است چون
تنگی کردم متحی دیدم و بران تحت فرشی بالشهای نگو سترده دیدم و جوان سی ساله را آن تخت
بر چار بالش کرده و بر پریش او نشسته دیدم و کتابی در دست آن پیر بود و بران جوان میخواند
و افزون از شصت مرد بر این زمین در گرد او نماز میکنند و آن پیر حضرت خضر بود پس آن
پیر مرا نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا باسم خود خواند و فرمود برو و حسن بن مسافر
گو که تو چند سال است که عمارت این زمین میکنی و میکاری و ما خراب میکنیم و پنج سال
است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باز سرگرفتی و عمارتش میکنی رخصت نیست که
تو در این زمین دیگر باره زراعت کنی باید هر انقطاع که از این زمین برگرفته و دکنی تا بدین
موضع مسجد بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریف است و حفظ عالی این زمین
از زمینهای دیگر برگزیده است و شریف کرده است و تو باز زمین خود گرفتی و در پیر خوار
از تو باز ستد و تو تنبیه نشدی و اگر نه چنین کنی از او بی نورسداخته آگاه نباشی گفتیم
مولا من مرادین نشانی باید که جماعت سخن به نشان و حجت شنوند و قول مرا مصدق
ندارند حضرت فرمود علامت را ما در اینجا میکنیم تا تصدیق قول تو باشد و تو برو و رسالت
ما را بگذار و بنزد سید ابوالحسن برو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع
چند ساله که گرفته است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند
و بایق و حو را از رهق که ملک ما است بیارد و مسجد را تمام کند و باین نیم رهق را وقف
کردیم بر این مسجد که هر ساله و حو آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند و مردم را
بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و غریز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند و دو رکعت
تخت مسجد در هر رکعت یکبار الحمد و هفت مرتبه قل هو الله و تسبیح رکوع و سجود هفت بار

بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند بر این سوره و تسبیح
 و یا یاک نعبد و یا یاک نستعین و صد صد مرتبه بگویند و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخوانند و در
 رکعت دوم نیز بر همین طریق بگذارند و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگویند و چون نماز را تمام
 کرده باشند لا اله الا بگویند و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بگویند و چون از تسبیح فارغ
 شوند سر سجده کنند و صد بار صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستند و این نقل از لفظ مبارک آن
 حضرت است **فَمَنْ صَلَّاهُمَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ** یعنی هر که این دو رکعت را بگذارد
 همچنین باشد که دو رکعت در کعبه گذارده من چون این سخن را شنیدم عرض کردم گویا این موضع
 است و این مسجد صاحب الزمان است و اشاره با آن حضرت نمودم که در چهار بالش نشسته بودند
 پس من برگشتم چون پاره راه آمدم مرا باز خواندند و فرمودند که بزی در کاه جعفر کاشته جواب
 است باید آن را بخری به قیمت که باشد و آن را باین موضع بیاوردی و بکشی در فرات شب و روز
 هجده ماه مبارک گوشت آن بز را بر بیماریان و کسی که عک دارد اتفاق بکشد که خداوند همه را
 شفا دهد و آن بز ابلق و موهای سیاه دارد و هفت علامت دارد سه بر جانب و چهار بر جانب
 دیگرش سیاه و سفید مثل درهم و فرمود هفت روز یا هفتاد روز ما اینجا باشیم اگر بر هفت روز
 حل کنی دلیل بود بر شب قدر که بدست و ستم است و اگر بر هفتاد روز حل کنی شب بدست و ستم
 ذی القعدة بود و آن روز بزرگوار است پس من بیا آمدم بخانه و در همه آن شب در اندیشه بودم
 تا صبح شد و بیدار شدم و این احوال را با او گفتم و او با من آمد تا رفتم با آنجا که مرا
 شب برده بودند پس گفتم والله علامتی که امام علیه السلام مرا فرمود یکی اینست که زنجیرها و
 میخها اینجا ظاهر است پس برگشتم بزرگوار رسید ابو الحسن مدیم چون بدر سرای او رسیدیم خدا
 و چشم او را دیدم که بمن گفتند از سحرگاه سید ابو الحسن در انتظار تو است تو از جهل گمانی که گفتم بل
 پس من بحضور او رفتم و سلام کردم جواب نکوداد و اعزاز کرد و مرا با تمکین نشاند و قبل از آنکه
 من سخن بگویم فرمود ای حسن مثله من خفته بودم و در خواب گفتم مرا گفت حسن مثله نام مرا
 از جهل گمان نزد تو آید صبح باید آنچه بگویم سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن
 او سخن ما است و باید قول او را رد نکنی از خواب بیدار شدم و تا این ساعت منتظر تو بودم
 بر حسن مثله احوال را با او گفتم و او در همان حال فرمود تا سبهار ازین کردند و سوار شدند
 و چون بزرگوار رسیدند دیدند جعفر کاشته چو بان کله را بر کار راه داشته و حسن
 در میان کله رفت و آن پیش حسن مثله دوید و آن بزرگوار گفت که قیمت آن را بدید جعفر
 کاشته سوگند یاد نمود که من هرگز این بزرگوار را در کعبه خود ندیده ام مگر مریض و مرخص بود که
 میخواهم بر یکایم میبایست میشد پس آن بزرگوار همچنانکه آنحضرت فرمود در میان موضع
 در آمد و رسید ابو الحسن را بیا آمدم و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع

زمین را از او اخذ کردند و وجوه و حق را نیز آوردند و مسجد جمکران را بمحسوب به شایسته و بیدار
 ابوالحسن زنجیرها و میخها را بنفسم بردند و در ساری خود گذاردند و بیماران و ضایع شدگان را بشفای
 و خود را بآن زنجیرها میمالیدند خداوند ما آنها شفا میداد و خوب میشدند و شکر بن - یاد
 گوید که با استفاضه شنیدم که سید ابوالحسن دفن شد در موسویان شهر قم و بعد از او و فرزندان او
 بیمار شد و نمانه رفت و سر صندوق را بار کرد زنجیرها و میخها را نیافتند اینست مختصر از احادیث
 آن موضع شریف که شرح شد مؤلف میگوید همان نماز را که آنحضرت بر حسن شریف یاد داد
 در کتب ادعیه علماء معروف است بنماز حضرت صاحب الزمان چنانکه شیخ طبرسی در کتاب
 کنوز النجاح و راوندی در کتاب دعوات خود و سید بن طاووس در رجال الاشیع نقل کردند و
 درین قصه آنحضرت را حسن مثله در بیداری دید و سید ابوالحسن آن بزرگوار را در خواب
 دید چنانکه ذکر شد زوایای دوم آنکه ایضا محقق توری زان کتاب و در کتاب دارالسلام
 نقل کرده و لفظ از برای اول است از عالم فضل میرزا محمد حسین نایینی فرزند عالم کا مل میرزا
 عبد الرحیم که گفت مراد راست از پدر و مادر و نامش میرزا محمد مید که حال مشغولیت
 علوم دینی است و در سال هزار دویست و هشتاد و پنج تقریباً دردی در پایش ظاهر شد
 پست قدم او ورم کرد تا بخوبی که آن را معوج کرد و از راه رفتن عاجز شد میرزا احمد شیبانی
 برای او آوردند معالجه کرد کچی پست پا بر طرف شد و ورم رفت و ماده متفرق شد چند
 روز نگذشت که ماده در بین زانو و ساق ظاهر شد و بعد از چند روز یک ماده دیگر در
 همان پا در ران پیدا شد و ماده در میان کتف تا آنکه هر یک از آنها زخم شد و درد شدیدی
 داشت معالجه کردند و شفا شد و از آنها چو ک میآمد قریب یکسال یا زیاده بر آن گذشت بر
 اینحال که مشغول معالجه این قروح بود با انواع معالجات و هیچیک از آنها سکنه نشد بلکه
 هر روز جراحت افزوده میشد و این مدت طویله قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین و او را
 از جائی بجائی بدوش میکشیدند و از جهت طول مرض فرا جش ضعیف شد و از کثرت خون
 و چرک که از آن قروح بیرون رفته بود جز پوست و استخوان چیزی نمانده بود و کار بر
 والد م سخت شد و بهر نوع که معالجه مینمود جز زیاده جراحی و ضعف حال و قوی و مزاج
 آبی نداشت و کار آن رخنهها با فجا رسید که آن دو جراحی که یکی در مابین زانو و ساق و یکی
 و یکی در ران اگر دست بروی یکی میکشاشته چرک و خون از دیگری بیرون میشد و در آن
 ایام و بای سخت در نایین ظاهر شد بود و ما از خوف و با بقریه رفته بودیم پس مطلع شدیم
 که جراح خان ذوق که او را آقای یوسف میگفتند در قریه نزدیک قریه مامزل دارد پس والد
 که بنزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد و چون مریض را دید و نشان دادند ساعتی ساکت
 شد تا آنکه والد او نزد او بیرون رفت و من با یکی از خالوهای خود که او حاجی میرزا حسین

بود در نزد او ماندیم پس مدتی با او سرگشته سخن گفت و من دانستم که جراح خبر نایس میدهد
 شفا از من پس والد برگشت جراح گفت من فلان مبلغ را اول میگیرم انگاه شروع میکنم
 در معالجه و غرض و این بود که آن مبلغ را اول نمیدانند و عذر میشود تا آنکه او برود
 پس والد قبل از معالجه دادن مبلغ را منع نمود و او فرصت را دید و رفت پس والد والد
 دانست که جراح بآن ذائقه از او مایوس شد پس از او مایوس شدند و مرا خالوی
 دیگر بود میرزا ابوطالب نام در غایت تقوی و صلاح و در بلد مشهور بود که رقعۀ شفا
 استغاثه بسوی امام عمر علیه السلام فرجیه که او میفرستید برای مردم سریع الاجابة و زود
 تاثیر میکند و مردم در شفا میدادند و بلافاصله بسیار با و مراجعه میکردند پس والد ام از او
 خواست نمود که برای شفا فرزندش رقعۀ استغاثه بنویسد پس روز جمعه آنرا نوشت
 و و آن را گرفت و برادر را برداشت و بنزد چاهی رفت پس برادر من آن رقعۀ را بر چاه
 انداخت در ساعت اخذ و زحمه و او معالقی بود در بالائی چاه در دست والد و درین
 حال برای او و والد رقتی پیدا شد و هر دو گریستند و بعد از چند روز من در خواب
 دیدم که سه سوار بر اسب بر هیئت و شمایل که در واقعۀ اسمعیل هر قلی وارد شده
 از صحرای و مجانۀ ما می آیند پس من در خیال واقعۀ اسمعیل هر قلی بمحاطرم آمد و در آن
 روزها بر آن مطاع شده بودم و اسمعیل آن در نظر من بود پس ملتفت شدم که آن سوار
 مقدم حضرت حجت علیه السلام است و اینکه آنحضرت برای شفای برادر من آمده
 و برادر من در فراش خود در فضائی خانه بر پشت خوابیده یا تکیه داده چنانکه در غالب ام
 چنین بود پس آنحضرت نزدیک آمدند و در دست مبارک نیوه داشت و آن نیوه را در موضع
 از بدن او گذاشت و گویا در گفت او بود و با و فرمود برخیز که خانویت از سفر آمده و من
 فهمیدم در آنحال که مراد آنحضرت بشارت است بآمدن خالوی دیگر که داشتم نام او
 حاج میرزا علی اکبر که بسف بشارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما بر او خائف بودیم
 و چون حضرت نیوه را برکت او گذاشت و آن سخن را فرمود برادر من از جای خواب خود بر
 خاست و شتاب بسوی در خانه رفت بجهت استقبال خالوی مذکور پس از خواب بیدار
 شدم دیدم صبح طلوع کرده و کسی جهت از خواب برخاسته است زجای خود برخاستم و بصر
 نزد برادر من رفتم قبل از آنکه جامۀ خود را بپوشم و او را از خواب بیدار کردم و با و گفتم که
 حضرت حجت علیه السلام ترا شفا داده برخیز دست دراز کن و بپا داشتم پس برادر من
 از خواب برخاست و بر من چهره زد که چرا او را بیدار کرده چون بجهت شدت وجع
 غالب شب بر او بود و اندک خواب در او نمانده بود که مرا بیدار کردم صاحب آن زمان
 علیه السلام او را شفا داده چون او بپوشید که بپوشید و در وقت روضای خانم

و در آن شب چنان بود که قدوت نداشت و گداشتن قدمش بر زمین و قریب یکسال یاویاده
 چنین بود و از مکانه بمکانی او را حمل میکردند پس این حکایت در آن قریه منتشر شد و همه
 خویشان و آشنایان که بودند جمع شدند که او را ببینند چه بعقل باور نداشتند و منسوب
 نقل میکردم و بسیار فرحناک بودم از اینکه من مبارک دادم بشارت شفا در حالیکه او در
 خواب بود و چون خون در آن روز قطع شد و رخمها ملتئم گردید قبل از یک هفته و چند روز
 بعد از آن خالوی مزبور از سفر با غیبت زیاد وارد و این تاریخ که سنه ۱۳۱۳ تمام اشخاص که ذکر شدند
 در حیاتند جز والد و جراح مؤلف میگوید واقعه اسمعیل که درین قضیه اشاره بآن شده
 واقعه معروف است و در کتب معتبره مزبوره است و حکایت بسیار غریبه است و او هم زخم
 منکر در آن روی داشت و حضرت حجت عصر عجل الله فرجه در سامره در کار شرط
 دجله با و شفا عطا فرموده در بیداری و با مشاهده و اضمحی و قد رکت کوهم کرده بود و این واقعه
 در کتاب تحفه المهدیه ذکر کرده ام و اما رقیه استغاثه را نیز در آن نقل کرده ام و در اینجا نیز یک
 رقیه ذکر میکنم که قلیل اللفظ و کثیر المعنی است که در کتاب انیس العابدین از کتاب سعادت نقل
 کرده باین عبارت دعا توکل برای هر مهمتی و حاجتی **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَوَكَّلْ**
إِلَهِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ النَّبَاءُ الْعَظِيمِ وَالْعِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ وَغَصَّةُ الْأَجِينَ يَا مَوْلَا
سَيِّدِ زُجَّاءِ الْعَالَمِينَ يَا بَابَكَ الطَّاهِرِينَ يَا مَهَابَةَ الْطَّاهِرَاتِ بَيْتِ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ
الْحَبْرَةِ الْعَظِيمِ وَحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَنُورِ الْوَرْدِ وَكِتَابِ الْمَسْطُورِ أَنْ تَكُونَ سَفِيرًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى
فِي الْحَاجَةِ أَفْلَاحٍ أَوْ قَلْبًا لِفُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ و این رقیه را در کل باب که بگذارد و در اب جارش
 و یا چاهی بیدارد و در آن حال بگوید یا عثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان اوصیای قضی
 صاحب الزمان صلوات الله علیه و یا کسی که محقق بودی در در اسلام و در
 الثاقب ذکر کرده از کتاب غیبت علی بن عبدالمجید حسینی و او از محمد بن قارون مفری گفت
 مراد دعوت کردند بنزد زنی بیعت عقد او پس فتم بنزد او و میدانستم که او زنی است مؤمنه
 او را اهل خیر و صلاح پس اهل او تریم کردند او را بمحور و رسته معروف باخی بکر و او را و اقارب
 او را بنی بکر میگفتند و اهل فارس مشهورند بشدت تساهل و نفعب عدوت بر اهل ایمان
 و محمد از اشد ایشان بود در این باب و خداوند او را توفیق داد بشیعه شدن بخلاف اهل
 که بمذنب خود بایستی بودند پس بآن زن گفتم چه عجب بد تو خوانمیدی کرد و راضی شد که تو
 این ماصبیان باشی و چه تعاق افتاد که نبوی تو فتنه اهل خود کرد و مذنب ایشان ترک
 کرد آن زن گفت ای مقصی از برای او حکایت عجیب است که هرگاه اهل ادب نزد ایشان
 میگردند که آن از عجب است گفته حدیث گفته اند و این که تر خیر میباید چون

شدم و در نزد محمود گفتم چه ترا بیرون کردار ملک اهل تو بود داخل کرد ترا در میان شیعیان گفت
ای شیخ چون حق واضح شد از راه پیری کرم بدان بدو سبکه غارت اهل فرس چنان جار
شده که چون بشنوند که قافله وارد میشود بیرون میروند که پیش از آن ملاقات کنند با اتفاق
افتاد که ما شنیدیم که قافله بزرگ وارد میشود پس من با کودکان بسیار بیرون رفتم و از روی
نادانیه کوشش کردیم و در غایت کار خود اندیشه نکردیم پس راه را گم کردیم و در وادی افتادیم
که آن را غیشنا ختم و در اینجا افتد رخا در هم پیچیده بود که هرگز مانند آن ندیده بودیم شروع
کردیم براه رفتن تا از راه رفتن بازماندیم و از تشنگی بان ما بسینه ما اویزان شده بود و تعین
کردیم بمریدن و برو در افتادیم و در اینجا حال بودیم که ناگاه سواری را دیدیم که بر اسب سفیدی
سوار است و در نزد یک نماز فرود آمد و فرشی لطیفی در اینجا فرش کرد که مثل آن ندیده بودیم
و از آن بوی عطر عیشام ما میرسید و ملتفت او بودیم که ناگاه سوار دیگر آمد که بر اسب قرمزی
سوار بود و جامه سفید پوشیده بود و بر سرش عمامه بود که برای آن دو طرف بود و فرود آمد
و بر آن فرش ایستاد و نماز کرد و آن دیگر افتاد و او کرد و آنکه نشسته برای تعقیب پس ملتفت
بمن شد و فرمود ای محمود و من بصد اضعیفی گفتم لیسک ای مولای من فرمود بنزد من بیا
گفتم از شدت عطش و خستگی قدرت ندارم فرمود بآگه نیت بر تو چون این سخن را فرمود
محویم شد که دو تن خود روح تازه یافتیم پس بنزد آن حضرت رفتم پس دست خود را بصورت
و سینه من کشید و زبانم داخل دهانم کردید و آنچه در من بود از ریغ و از آتش بر طرف شد
و بحالت اول خود برگشتم پس فرمود برخیز و یکدانه هندوانه ابو جهمیل بیا و برای من در آن
وادی از آن حنظل ها بسیار بود پس یک حنظل بزرگ برای او آوردم آن را بدو نیمه کرد و بمن
فرمود که بخور پس گرفتم و جرأت بر مخالفت نکردم و در نزد من تلخی آن حنظلها مثل ازو می بود
چون ملاحظه کرده بودم قبل از آن و چون از آن چشیدم دیدم که شیرین تر است از عسل
سرد تر است از یخ و خوشبو تر است از مشک پس خوردم و سیر و سیراب شدم آنگاه بمن فرمود رفیق
خود را بگو بیاید و من او را خواندم و بزبان شکسته ضعیفی گفتم قادر بر حرکت نیستم پس باو
فرمود برخیز بآگه نیت بر تو پس او نیز بنزد آن حضرت آمد و باو نیز همان کار کرد که بمن کرده بود
آنگاه از جامه خود برخاست که سوار شود باو گفتم ترا بخداوند قسم میدهم ای اقی و مولای من
که نعمت خود را بر ما تمام کن و ما را با اهل ما برسان فرمود عجله مکنید و با نیزه خود خطی
بدرد ما کشید و با رفیقش رفت پس من برفیق گفتم برخیز تا با یستیم مقابل کوه و راه را پیدا کنیم
پس برخاستیم و براه افتادیم ناگاه دیدیم دیواری در مقابل ما است پس بهمت دیگر گرییم
دیوار دیگر دیدیم و همچنین در هر چهار جانب ما پس نشستیم و بحال خود گریه کردیم پس
برفیق گفتم از این حنظل بسیار بخوریم پس حنظلی آورد دیدیم از همه چیز تلخ تر است و هیچ تر از آنرا

بدو را ندانستیم و اندکی درنگ کردیم تا گاه و حوش بسیار بنا احاطه کردند که حباب انهارا بنی
 از خداوند کسی نمیدانست و هرگاه قصد میکردند که بمن نزدیک شوند آن دیوار بر آنها مانع
 میشد و چون میرفتند بر طرف میگشت و چون عود میکردند دیوار ظاهر میشد و ما اسوده
 و خاطر جمع آن شب را بسر آوردیم تا آنکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد و هوا گرم گردید و تشنگی
 بر ما غلبه کرد پس بخرج افتادیم پس ناگاه آن دو سوار پیدا شدند و کردند آنچه را که روز گذشته
 کرده بودند و چون خواستند که از ما مفارقت کنند گفتیم بآن سوار که ترا بجا و ندانم میماند
 که ما را با اهل ما برسان فرمود بشارت باد شما را که بزودی میاید بنزد شما کیسه شمارا
 میبرساند بر اهل شما پس از نظر ما غایب شدند چون آخر روز شد دیدیم مردی را از اهل فرات
 که قریه ما بود که با سه الاغ میآمد برای بردن هیزم چون ما را دید ترسید و فرار کرد
 و حرفهای خود را گذاشت پس او را صدا کردیم باسم خودش و نام خود را برای او بردیم
 پس برگشت و گفت وای بر شما اهل شما غرام شما را بر پا کردند برخیزید که مرا حاجتیست
 در هیزم پس برخاستیم و بران حرفها سوار شدیم چون بتردیک قریه رسیدیم پیش از ما داخل
 قریه شد و اهل ما را خبر داد و ایشان بغایت مسرور شدند و او را اکرام کردند و باو خلعت
 دادند و چون داخل شدیم بر اهل خانه خود از حال ما پرسیدند ما آنچه را که دیده بودیم
 برایشان حکایت کردیم پس ما را تکذیب کردند و گفتند که آن خیالات است که بشمارد
 داده پس روزگاری این قصه را از یاد ما برد چنانکه گویا چیزی نبوده و در خاطر من چیزی نماند
 تا آنکه بسن بیست سالگی رسیدم زن گرفتم و در سلك مکاران در امدم و در اهل من
 از من کسی نبود در عداوت با اهل ایمان خصوصا زوار ائمه علیهم السلام که بستر من را
 میرفتند پس من بایشان حیوان کرایه میدادم بقصد اذیت ایشان با آنچه از دستم برآید
 از دزدی و غیران و اعتقاد داشتیم که این عمل از من بایشان از اعمالیست که مرا نزدیک میکند
 بسو خداوند پس اتفاق افتاد که مالهای خود را کرایه دادم بجماعه از اهل حله و ایشان
 از زیارت بر میگشتند و از جمله ایشان بود ابن سحیلی ابن عرفة و ابن جارب و ابن
 زهد و غیر ایشان از اهل صلاح و رفیق بسوی بغداد و ایشان مطلع بودند بر عداوت
 عداوت من و چون مراد را دیدند و دلنهای ایشان پر بود از غیظ و کینه بزرگ
 پس بمن اذیت و آزار بسیار نمودند و من ساکت بودم و قدرتی نداشتم برایشان بجهت
 کثرت ایشان و چون وارد بغداد شدیم انجماعت رفتند بطرف غرب بغداد و در آنجا
 فرود آمدند و سینه پر شده بود از غیظ و کینه برایشان پس چون رفقای من آمدند
 و بنزد ایشان رفتم و بروی خود طبا بچه زدم و گریه کردم گفتند ترا چه شد پس حکایت
 کردم برای ایشان آنچه بمن وارد شده بود از آنها پس شروع کردند بست و لعن انجماعت و

گفتند دل خوشد که ما با آنها در راه جمع خواهیم شد چون بیرون روند خواهیم
 با ایشان بد تو را زانجا از راهی که میخواستند رفتند و چون شب شد سعادت مراد یافت پس ناخود
 گفتم که این جماعت را فقیهان بودند و در این راه بودند و اگر اندک بلکه غیر ایشان چون زاهد شوند
 بر میگردند بدین ایشان و این نیست مگر آنکه حق با ایشان است و در اندیشه ماندم
 و از خداوند سوال کردم بجهت پیغمبر و سالی الله علیه و آله که نشان دهد بمن در این
 شب علامتی که بحق بیاید که من را برین نشان خود واجب کرده پس مرا خواب برد ناگاه
 بصفت دیدم که از ایشان کرده شده و در آن درختان بزرگی بود بزرگهای مختلف و میوه
 و از سفح درختان دنیا نبود زیرا که شاخه های آنها سر از زیر بود و در شیه ها آنها بسمت بالا
 بود و چهار نفر دیدم از خمر و شراب غسل و آب صاف و این نهرها جاری بود و لب آب
 بارمین مساوی بود بخوبی که اگر موری چو ست از آنها بیا شامد هرینه میخورد و در آن
 دیدم که شش سیما و شمایل و قومی را دیدم که از آن میوه ها میخوردند و از آن نهرها
 میاشامند و مراقبت بر آن بود هرگاه قصد میکردم که از آنها بگیرم بسمت بالا میفت
 و هر زمان که غم میکردم از آن نهرها میخوردم و میفرمود میرفت پس با آن جماعت گفتم که
 چه شده شما میخوردید و میوشید و من نمیتوانم گفتند تو هنوز بزود ما نیا آمدی در این
 حال بودیم که ناگاه فوج عظیمی را دیدم پس گفتند خاتون ما فاطمه زهرا علیها السلام
 است که میاید و نظر کردم دیدم فوج از ملائکه را که در بهترین هیئتها بودند و از هوا
 بر زمین فرود میآمدند و ایشان بان معطره احاطه کرده بودند پس چون آنحضرت
 نزدیک ما رسید دیدم آن سواریکه مارا از عطش نجات داد و حفظ را مثل غسل نما
 خوراند در روی حضرت فاطمه علیها السلام است و چون او را دیدم شناختم و بجا
 آمد افشکایت و شنیدم که آن قوم میگفتند این محمد بن الحسن قائم منتظر علیه السلام است
 پس مردم برخاستند و سلام کردند بر حضرت فاطمه علیها السلام پس من برخاستم و گفتم
 السلام عليك یا بنی رسول الله فرمود عليك السلام ای محمود تو همان کسی که خلاص
 کردی ترا این فرزندان من از عطش گفتم بل ای سید من پس فرمود اگر داخل شدی با شیعیان
 دستار شکر گفتم داخل شدم در دین تو و دین شیعیان تو او قرار کردم با قامت
 کدشکان از فرزندان تو و آنرا که باقی اند پس فرمود بشارت باد ترا که فایز شده
 پس من بیدار شدم در خالتیکه گریه میکردم و بچود بودم از جهت آنچه دیده بودم پس
 رفقای من بجهت گریه من با خطرات فدا شدند و جان کردند که این گریه من بجهت آن
 چیز است که برای ایشان حکایت کردم گفتند دل خوش دار قسم بخداوند که امر این
 انتقام خواهیم کشید از فقیهان پس سالت ندیدم تا آنکه آنها را که شدند و صد

در سال ششم و چهل یک و فردا ظهر روز چهارشنبه بجهت اشرف مشرف شدیم و زیارت
کردیم و شب شد پس در آن شب دیدم بمحمد پس مشاهده کردم علامات قبول و عنایت و
رفت و رسیدن بمأول را و برادر صالح من محمد بن محمد اوی در آن شب در خواب دید که گویا
دردست من لقمه ایست و من میگویم با و که این لقمه از من مبارک مولای من حضرت صاحب الزمان
علیه السلام و قد ذکر ازان را با و دادم و چون سر شد نماز شب را کردم و چون صبح شد داخل شد
حضرت امیر المؤمنین شدم پس وارد گردید بر من از فضل خداوند و اقبال مقدس حضرتش و
مکاشفات بمحمد یک نزد یک بود بر زمین بیستم و اعضا و قد میفایم بلرزه درآمد و ارتعاش هولناک
مرادست داد حسب فضل خداوند بمن و عنایت جنابش بر من و آنچه نمایاند بمن از احسان خود
برای من و مشرف شدم بر هلاکت و مفارقت از خانه رنج و مشقت حتی آنکه حاضر شد در اینحال
محمد بن کنیه جمال و سلام کرد بر من و قدرت نداشت بر نظر کردن بسوی او و غیرو و نشناختم او را
بلکه بعد از آن سوال کردم از حال او پس او را بمن شناسانیدند و تجدید شد درین زیارت برای
من مکاشفات جلیله و بشارات جمیله و خبر داد مرا برادر صالح من محمد بن محمد اوی بمحمد بشارت
که دیدم بوزانها را از آنجمله آنکه دیدم گویا شخصی در خواب برای خواب نعل میکند و میگوید که
من دیدم گویا سید بن طاووس سوار است و تو یعنی محمد بن اوی و دو سوار دیگر صعود کردند
همگی بسوی آسمان گفت من گفتم با و که تو میدانستی یکی از آن دو سوارها کی بود پس جواب در حال
خواب گفت نمیدانم پس تو گفتی که آن مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از بجهت اشرف
متوجه حله شدیم و در روز جمعه حسن بن بقلی ذکر کرد که شخصی صالحی که او را عبد المحسن میگویند
از اهل عراق بحله آمد و ذکر میکند که مولای ما حضرت مهدی علیه السلام ملاقات کرده
او را در ظاهر و بیداری و او را فرستاده نزد من بجهت پیغامی پس تا صدی نزد او فرستادم و او
محفوظ بن قرا بود پس حاضر شد شب شنبه بیست و یکم جمادی الاخری پس خلوت کردم با شیخ عبد
المحسن پس شناختم او را که مرد صالحی است و نفس شک نخواهد کرد در صدق حدیث او و از ما
مستغنی است و از حالش پرسیدم پس ذکر کرد که اصل او از حصن بشارت و از آنجا منتقل شد
و آمد بدولاب که خال در آنجا افتاده دارد و او تا جرات و شغلش خریدن غله و غیر آنست و
ذکر کرد که او غله خرید از دیوان سرائر و آمد با آنجا که غله را قبض کند و شب را در نزد طایفه
معبدیه بسر برد و چون هنگام سر شد ناخوش داشت که از آب معبدیه استعمال کند پس
بیرون رفت بقصد نهر و نهر در طرف شرق افتاب بود پس ملتفت خود نشد مگر در وقتیکه خود را
دید در تن سلام که در راه کربلا است در جهنم غریب و در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخری
همان شبی که گذشت شرح بعضی از آنچه خدا بمن تفضل کرد در آن شب و در روزان نزد امیر
المؤمنین بودم تبدا المحسن گفت ناگاه سوار بر ایدم در نزد خود که شنیدم از رستی و از برای

اسب او حرکتی و صدائے و ماه ظاوع کرده بود پس من از او سؤال کردم از هیئت آن سوار و اسب
پس گفت که رنگ اسب او سرخ زیاد فایل بسپاهی بود و بر بدنش جامه های سفید بود و بر او عمامه بود
که خنک داشت و شمشیری خنایل کرده بود پس سوار فرمود بعبد المحسن چگونه است وقت مردم گفتم
مردم در خواب و ارزانی و امنیت در وطن خود و در مال خودند فرمود برو نزد ابن طاوس و چنین
چنان با و بگو و ذکر کرد برای من آنچه آنحضرت فرموده بود انگاه گفت که آنحضرت فرمود پس وقت
نزدیک شد پس وقت نزدیک شد عبد المحسن گفت پس در دل افتاد و بر نفسم معلوم شد که او
مولای ما صاحب الزمان است پس برود را قدام و بیهوش شدم و بحالت بیهوشی بودم تا آنکه
صبح طالع شد گفتم تو از کجا دانستی که اراده آنحضرت از ابن طاوس من بودم گفت من نمی شناسم
دو بخی طاوس مگر ترا و در قلمند انستم مگر آنکه قصد کرده بود ازین رسالت بسوی ترا گفتم چه
فهمید از کلام آنحضرت که وقت نزدیک شد آیا قصد کرده که وفات من نزدیک شده یا نزدیک
شد ظهور آنحضرت گفت نزدیک شد ظهور آنحضرت گفت پس من در آن روز متوجه شدم
بسمت کربلا و عزم کردم که ملازم خانه خود شوم و عبادت کنم و پیشانیان شدم که چگونه سؤال
نکردم چیزها را که میخواستم سؤال کنم از آنها گفتم با و یا کسی را از این حکایت آگاه کردی گفتاری
بعض کسان را که خبر داشتند از بیرون رفتن من بسمت منزل معبدیه و گمان کردند که من
کم کردم و هلاک شدم بجهت تأخیر افتادن برگشتن من بسوی ایشان و اشتغال من بر غشی که
مرادوی داد و چون در طول آن روز پیشبینه میدیدند اثر آن غشی را که عارض من شده
بود از خوف ملاقات آنحضرت پس او را وصیت کردم که این حکایت را نقل نکند هرگز برای
احد و بر او عرض کردم بعضی از چیزها را گفت من به احتیاج از خلق و مرا مال فراوانی است
پس من و او برخاستیم و من برای او جامه خواب فرستادم و شب را در نزد ما بسر برد و چون
از نزد او آمدم بجهت آنکه میخواهم سؤال کردم از خداوند زیاری کشف این مطلب در همین
شب در خواب که بفهمم آن را پس در خواب دیدم که گویا حضرت صادق علیه عظمی برای
من فرستاده و آن هدیه در نزد من است و من قدر آن را نمیدانم پس از خواب برخاستم
و حمد خداوند را بجا آوردم و بآن روزنه بالا رفتم که اول شب دزدان بودیم پس فتح خادم
من ابریق را بالا آورد نزد من و دست دزدان را گرفتم که اب بر کف خود بپاشد
پس من آن را گیرنده گرفتم و آن را برگرداندم و مانع شدم از استعمال اب بجهت وضو برای
نماز پس گفتم شاید اب نجس باشد پس خداوند خواسته که مرا حفظ نماید از آن زیرا که از برای
خداوند بر من عطا نموده بسیار است که یکی از آنها مانند این میخواست و دیدم بودم آن را
پس فتح را او از دادم و گفتم ابریق را از کجا برگزیدی گفت از کار اب جاریه گفتم شاید نجس
باشد پس آن را برگردان و پاک بکن و از شط پرکن پس رفت و اب را ریخت و من صد ابریق را

جمع میدهم و در پانزدهم کرد و از شرط پرت نمود و آورد پس دست آن را گرفتم و شروع کردم که از
 آن برکت خود بپریم پس گویید که من آن را گرفتم و برگرداندم از من و مانع شدم از آن پس
 برکتی که میبرد و مستعمل شده بخواندن بعضی از دعاها باز نمودم و بجانب ابروی
 پس به همان نحو سابق گذاشت پس دانستم که این قضیه بیست و پنج من است از نماز شب
 در این شب و در خاطر ام داشتم که شاید خداوند اراده کرده که جاری نماید بر من
 حکمی و بتالیف خود در این وقت است که من مشرب دعاها از جهت سهله فنی آن بکنم و ششم
 و در قلمم بنویسم چیزی خطی نمیکرد پس در احوال خوابیدم ناگاه در خواب مردی دیدم
 که من میگوید که عبدالحسن که برای رسالت آمده بود نزد من که تو در پیش من
 را بروی پس بیدار شدم و در خاطر داشتم که من تصدیق کردم در احترام او پس توبه
 نمودم پیش خداوند و کردم توبه که توبه کتبی میکند از منل من معاصی و شروع کرد
 در گرفتن وضو و کعبه بر روی و گرفت و مرا بعد از آن گذاشت پس وضو گرفتم و در رکعت
 نماز کردم و بعد از آن در پیش نافه شب را قضا کردم و فهمیدم که من وفا نکردم با او حق
 رسالت پس بنزد شیخ عبدالحسن اقدم و او را ملاقات نمودم و اکرام و از خاصه مال
 خود مثل شرفه برای او برداشتم و از غیر خاصه مال خود پانزده اشرفی از مالهای من
 میگردید در آن مثل خود پس با و خلوت کردم و آنها را بر او عرض داشتم و معذرت خوا
 پس امتناع کرد از قبول کردن چیزی از آن و گفت با من بقدر رسد شرفه است و گرفت
 چیزی از آنها را و گفت بدان را کسی که فقیر باشد و بدست امتناع نمود پس گفتم
 مثل الخضر را چیزی میدهد بجهت اکرام آنکه او غریبانه نه بجهت فقر و غنا
 و باز امتناع از گرفتن پس گفتم تا آن پانزده اشرفی که از خاصه مال من نیست ترا اکرام
 نمیکند بر قبول آن و قال این مثل شرفه که از خاصه مال من است پس ناچار از قبول
 کردن آن پس نزدیک بود که آن را قبول نکند تا آنکه اصرار کردم او را بر قبول پس گرفت
 آن و باز بپوشش و آن را گذاشت پس او را ملزم نمودم پس گرفت و من با او چهار خوردم و
 در پیش او راه رفتم چنانکه در خواب با آن ما مورد شده بودم و او را وصیت کردم بکنان
 و الحمد لله و از عجیب زیاده بیان اینحال آنکه من متوجه شدم درین هفته بسوی زیارت
 حضرت سید الشهداء علیه السلام با برادر صالح خود محمد بن اویس پس حاضر شد در
 نزد من شب سه شنبه اول رجب محمد بن سید که مقرر است و خودش ابتداء ذکر
 کرد که دیدم در خواب در شب شنبه بیست و یکم جاری الاخری که سابقاً مذکور شد
 که گویا من در خانه هستم و رسول بنود تو آمده و میگوید که او نزد حضرت صاحب الامر
 علیه السلام است محمد بن سید گفت پس بعضی از جماعت گمان کردند که آن رسول است

از جانب صاحب خانه که برای پیغامی بنزد تو آمد محمد بن سدید گفت پس من دانستم که او از جانب حضرت صاحب الزمان است گفت پس محمد بن سدید دست خود داشت و برخاست و بنزد رسول انحضرت رفت پس یافت در نزد او مکتوبی را که از جانب انحضرت بود برای من و بر آن مکتوب سه مهر بود محمد بن سدید گفت پس من آن مکتوب را تسلیم گرفتم از رسول مولای خود مهد علیه السلام باد و دست و آن را تسلیم تو کردم و مقصود او من بودم و برادر صالح من محمد بن اوی حاضر بود پس گفت چه خبر است گفتیم او برای تو نقل میکند پس من تعجب کردم از اینکه محمد بن سدید در خواب دید در همان شب که رسول انحضرت در نزد من بود و او را خبری بنزد من آمد و آن شب من مؤلف میگوید درین قضیه اولاً انحضرت راستی صالح عبد المحسن رحمه الله در بیداری دید و آن حجت پروردگار را مشاهده نموده و ثانیاً محمد بن اوی در خواب دید که او را با سید بن طاووس و محمد بن اوی و یک سوار دیگر دید و ثالثاً نمود سید مرید را دید در خواب که با و فرمود عبد المحسن که بر سالت آمد بود و سر از او بود که تو در پیش روی او راه بروی و آن مرد خود انحضرت بود و از این جهت سید بن طاووس علیه الله مقامه فرمود که در پیش روی او راه رفته چنانکه در خواب بآن ما مورد شد بودم و رابعاً محمد بن سدید در خواب رسول انحضرت را دید و مکتوب حضرت را از دست فرشتا انحضرت گرفت و نویای پنجم علامه اعلی الله مقامه در کتاب منهاج الصلاح در شرح دعا عبرات فرمود که آن مرویست از حضرت صادق و از برای این دعا از طرف سید سعید رضی الله عن محمد بن محمد بن اوی قدس الله روحه حکایتی است معروف و منجسط بعضی از فضلا در حاشیه این موضع از منهاج آن حکایت را چنین نقل کرده از مولای سعید عمرالدین محمد بن شیخ اجل جمال الدین علامه که او از والد خودش روایت نموده از جدش شیخ فقیه سدید الدین یوسف از سید رضی فرمود که او حبوس بود در نزد امیر از امرای سلطان جو ماغون حدت طویلی در نهایت سختی و تنگی پس در خواب خود دید خلف صالح حضرت امام منتظرا علیه السلام پس کدیت و عین کرد ای مولای من شفاعت کن در خلاص شدن من از این گزند علامه پس حضرت فرمود مجنون دعا عبرات را سید عرض کرد کدام است دعا عبرات فرمود آن دعا در مصباح تراست عرض کرد ای مولای من دعا در مصباح من نیست فرمود فطر کن مصباح خویشی یافت دعا را در آن پس از خواب بیدار شد و نماز صبح را کرد و مصباح را با نمود پس ورقه یافت در میان اوراق آن که آن دعا نوشته بود در آن پس چهل مرتبه آن دعا را خواند و آن امیر را دوزن بود یکی از آن دو عاقله و مدبره بود و آن امیر بر او اعتماد داشت پس امیر نزد او آمد در نوبه او پس با میر گفت تو از اولاد حضرت امیر المؤمنین یکتا گرفتاری و مجلس مردی امیر گفت هر آن کدی از این مطلب گفت در خواب دیدم مردی را که

گوینا فورجاً الترماسند نوراً قاتاب مید و حشید بس زنگلوی من گریخت و فرمود که می بینم شوهر ترا که
یکه از فرزندان مرا گرفت و در خود و خود که او را و تنگ گرفته عرض کردم ای مولای من تو کیستی
من علی بن ابیطالبم با و بگو اگر او را در دهان کرد هر یک خواب خواهم که خانه او را پس این خواب منتشر
گردید و سلطان رسید پس گفت مرا علی بابین مطلب نیست و از خواب خود جستجو کرد و گفت که
محبوس است در نزد شما گفتند یک شیخ علوم که امر کردی بگرفتن او گفت او را رها کنید و ایست
بدید که بران سوار شود و راه را با و دلالت کنید تا برود بخانه خود و سید اجل علی بن طاوس
در آخر مهج الدعوات فرموده و از اینجمله است دعائے که مرا خبر داد صدیق من و برادر و دوست من
محمد بن محمد آوی و از برای او حدیث عجیبی سبب غریبی نقل کرد و آن این بود که برای او حادثه در
داد پس یافت عبرت را در او و دانست که نگذاشته بود آن دعا را در آن در میان کتب خود پس نسخه
برداشت از آن نسخه پس چون آن نسخه را برداشت آن اصل که در میان کتب خود یافته بود مفقود
شد انگاه سید بن طاوس دعا را نقل کرد و این دعا در اکثر کتب ادعیه ذکر شده مثل مهج الدعوات
و منهاج العارفين و در دار السلام و منعم الثاقب محقق نورده نیز ذکر شده و اول آن اینست
بعد از بسم الله اللهم انی اسئلك یا ارحم العبرات و یا کاشف الكربات یا ارحم الخزان و ارحمة
طول ان ذکر نکردم روایای ششم سید جلیل علی بن طاوس در مهج الدعوات نقل کرده از
بعضه کتب قدما که او روایت نموده از ابی علی احمد بن محمد بن الحسین و اسحق بن جعفر بن محمد
علوی که گفت خبر داد مرا محمد بن علی علوی حسین که ساکن بود در مصر گفت فراگرفت مرا امری
عظیم و منی شدید از طرف والی مصر پس ترسیدم از او بر جان خود و در نزد احمد بن طولون از
من سخن چینی کرده بودند پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج انگاه از حجاز رفتم بوی عراق و قصد
کردم مرقد مولای خودم حضرت سید الشهدا را که پناه برم بقبر منویش از سطوت آنکه از او میترسم
پس ماندم در حایر انحضرت پانزده روز دعا میکردم و تضرع می نمودم و در شب و روز بی غم و نار
شد بر من قیتم زمان و ولایت رحمن حضرت صاحب الامر و من در میان خواب و بیداری بودم
پس بمن فرمود که حضرت امام حسین بنو میفرماید ای پسر من ترسید از فلان گفتم بلی قصد
نموده بود که مرا هلاک کند پس پناه آوردم بمولای خودم و شکایت کنم در نزد او ازین قصد برد
که کرده فرمود چرا نتواندی خداوند را بدعا فاسیکه خواندند آن را که شکان از خیمبران
و در نسخه بودند پس خداوند بر طرف کرد بلا را از ایشان عرض کردم بچه میخوانم خداوند را فرمود
چون شب جمع میشود غسل بکن و نماز شب را بگذار پس چون بسجده شکر رفتی میخوان این دعا را
در حاله که زانوهای خود را بر زمین چسبانیده باشی پس دعا را براه من ذکر نمود و دیدم
آنحضرت را که در مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم و هیچ
سبب دردی چنان نبود من آمد و آن کلام و دعا را بر من مکرر میفرمود تا آنکه آن لحظه نمود

و منقطع شد آمدنش در شب جمعه پس غسل کردم و جامه خود را تغییر دادم و خودم را خوشبو کردم
و نماز شب بجای آوردم و بعد شکر رفتم و برانود را قدام و خداوند عروج را خواندم باین
دعا پس آنحضرت شب شنبه نزد من آمد و بمن فرمود دعای تو مستجاب شدای محمد و شمن تو
کشته شد بعد از فراغ تو از دعا در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزد کرده بودند پس چون صبح شد دعا
کردم مولای خود را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم چون اردن رسیدم در سیرم بسوی مصر
دیدم مردی از همایگان در مصر و او مردی بود مؤمن پس مرا خبر داد که دشمن مرا احمد بن
طلون گرفت و امر مجبوس نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش بریده شده بود و گفت این در شب
جمعه بود پس مرا فرمود که او را بر میل انداختند و بنحویکه مرا خبر دادند از اهل و برادران شیعیان
من اینکه کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا چنانچه مولای من حضرت صاحب
الزمان علیه السلام بمن خبر داده بود و سید بن طاوس دعا را در هیچ الدعوات نقل کرده و در
منهاج العارفين نیز ذکر کند و اول آن اینست رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِي دَعَاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ وَمَنْ ذَا
الَّذِي سَأَلَكَ فَلَمْ تُعْطِهِ رَوایم هفتم شیخ جلیل فضل بن حسن طبرستان صاحب مجمع البیان
در کتاب کنوز النجاح نقل کرده که این دعا را حضرت صاحب الزمان علیه السلام تعلیم نموده
در خواب بابی الحسن محمد بن احمد بن ابی الیث در بغداد در مقابر قریش و ابی الحسن مذکور از
توس کشته شدن بمقابر قریش گرفته بود و پناه برده بود است پس بزرگ خواندن این دعا
از کشته شدن نجات یافته است و ابوالحسن مذکور گفته است که آنحضرت بمن تعلیم نمود که بگو
اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرَحَ الْخِفَاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَضَاقَتْ الْأَرْضُ وَمَنْعَتِ
السَّمَاءُ وَآلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْكَى وَعَلَيْكَ الْمَعُولُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ أُولَى الْأُمُورِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَمَرَقْنَا بِذَلِكَ مَرِيرًا لَمْ نَفْرِجْ عَنْهُمُ مَحَقًّا فَرَجًا
عَاجِلًا قَرِيبًا كُلِّجَ الْبَصَرُ وَهُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ اِكْفِيَانِي فَاكْفِيَانِي يَا نَكْمًا
نَاصِرَانِي يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْتُ الْغَوْتُ الْغَوْتُ اَذْرِكْنِي اَذْرِكْنِي اَذْرِكْنِي وداوی گفته
است که در وقت گفتن یا صاحب الزمان آنحضرت اشاره بسینه خود نمود یعنی باید در اینجا
آنحضرت را قصد نمود رَوایم هشتم شیخ ما هر صالح شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب بلد الامین
گفته که مرویت از حضرت مهدی صاحب الزمان که هر کس بنویسد این دعا را در ظرف تازه
یا تربت حضرت امام حسین علیه السلام و بشوید و بخورد آن را شفا مییابد از مرض خود
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالتَّحْمُدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءٌ هُوَ الشَّافِي
شِفَاءٌ وَهُوَ الْكَافِي كِفَاءٌ إِذَا هَبَ الْبَاسُ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءٌ لَا يُغَادِرُهُ سَقَمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْعُجْبَاءِ ودیدم بخط سید زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را موخت
مردی که مجاور بود در کربلا از حضرت مهدی صاحب الزمان در خواب خود و بمرض مبتلا بود

کتاب فرج الاموم و علامه مجلسی در بخار نقل کردند از کتاب دلایل محمد بن جریر طبری که گفت
 خبر داد مرا محمد بن هرون که او گفت خبر داد مرا ابوالحسین بن ابی البغل گفت در عهد کوفه کار
 از جانب ابی منصور بن صالحان و واقع شد میان ما و او مطلبی باعث شد برینجا نکر
 خود پس در جستجوی من برآمد پس مدتی بنهان و حراسان بودم آنگاه قصد کردم رفتن بقابر
 قریش را یعنی مرقد منور حضرت کاظم علیه السلام در شب جمعه و غزم کردم که شب رادر
 انجا بسر آورم برای دعا و مسئلت و در آن شب باران و باد بود پس خواهرم کردم از ابی جعفر قتم
 که در خانه روضه منوره را ببندد و سعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت
 کنم برای آنچه میخواهم از دعا و مسئلت و ایمن باشم از دخول انسان که ایمن نبودم از او و خائف
 بودم از ملاقات او پس گرد و درها را بست و شب نصف شد و باد و باران آنقدر آمد که
 قطع نمود تردد خلق را از آن موضع و ماندیم و دعا میکردم و زیارت می نمودم و نماز میجا
 میاوردم و در انحال بودم که ناگاه شنیدم صدای پائے از سمت مولایم حضرت امام موسی
 و دیدم مردی را که زیارت میکند پس سلام کرد بر آدم و اولوالعزم از پیغمبران و آنگاه برائمه
 علیهم السلام یک یاک از ایشان تاسید حضرت صاحب الزمان پس او را ذکر نکرد پس تشبیه
 کردم از این عمل و گفتم شاید او را فراموش کرده و یا نمیشناسد یا این مذهبی است برای این
 مرد و چون فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد و رو کرد بسوی مرقد منور مولای ما
 حضرت امام محمد تقی پس زیارت کرد مثل زیارت اول از سلام و دو رکعت نماز کرد و من از
 او خائف بودم زیرا که او را نمیشناختم و دیدم که جوانی است کامل و در جوانی معدود از
 رجال و بر بدنش جامه سفید است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود بر او و بوی ازان
 و ردای بر کف انداخته بود پس فرمود ای ابوالحسین بن ابی البغل کجای تو از دعای فرج عرض
 کردم کدام است آن دعای مولایم من فرمود دو رکعت نماز میگذارد و میگوید یا من نصر
 الجلیل و ستر القبیح یا من لم یأخذ بالجریرة و لم یهتک السیرة و السیرة یا عظیم المن یا کریم
 الصفی یا حسن التبا و یا واسع العفوة یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی الخیرات و یا
 غایة کل شکوی یا عون الی مستعین یا مبتدای النعم قبل استحقاقها یا رباه ده مرتبه
 یا غایة رغبتاه ده مرتبه استلک بحق هدایا انما و بحق محمد و اله الطاهرین علیهم السلام
 الا ما کشف کریم و نفست هتی و فوجت نعمی و اصلحت حاله و دعا کن بعد ازین هر چه را که
 خواستی و بطلب حاجت خود را نگاه میگذارد روی راست خود را بر زمین و بکوسد
 مرتبه در سجود خود یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکتفا به فانکما کافیای و انصرانی فانکما
 ناصرانی و میگذارد روی چپ خود را بر زمین و میگوید صد مرتبه اذو کبکی و این را
 بسیار مکرر میکند و میگوید الغوث الغوث الغوث تا اینکه نفس منقطع شود و بر میدارد

سر خود را پس بد رستیکه خدا تعالی بکرم خود بر میاورد حاجت ترا انشاء الله و چون
 من مشغول شدم بنماز و دعا بیرون رفتم و چون فارغ شدم بیرون رفتم بتزاید جعفر قیم
 که سوال کنم از حال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بحال خود بسته است پس
 تعجب کردم ازین و گفتم شاید دری در اینجا باشد که من نمیدانم و خودم را با بای جعفر رساندم
 و از او پرسیدم از حال آن مرد و کیفیت دخول او گفتم درها مقفل است چنانکه می بینی و
 من باز نکردم آنها را پس خبر دادم او را بآن قضیه پس گفت او مولای ما حضرت صاحب
 الزمان است و تحقیق که من مکرر مشاهده نموده ام آنحضرت را در مثل چنین شبی در وقت
 خال شدن روضه مبارکه از مردم پس تأسف کردم از آنچه فوت شد از من و بیرون رفتم در
 نزدیک صبح و رفتم بکرج در موضعی که پنهان بودم در آن پس روز بپاشت رسید که اصحاب
 ابن صالحان جوایم ملاقات من شدند و از اصدقا من سوال میکردند از حال من و با
 ایشان بود آقایی از وزیر و رقعته بخط او که در آن بود هر خوی پس حاضر شد بتزاید او با امینی از
 اصدقا من پس برخاست و مراد را غوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت حالت ترا
 بآنجا کشید که شکایت بکنی از من بسوی حضرت صاحب الزمان گفتم از من دعا بود و سوال
 از آنحضرت کردم گفت وای بر تو دیشب در خواب دیدم مولای خودم حضرت مهدی صاحب
 الامر را یعنی شب جمعه که مرا فرمود بهر نیکی و درستی که در بمن از جهت تو بنحویکه ترسیدم
 از او پس گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم که ایشان حقند و منتها حق دیدم شب
 گذشته در دیدن مولای خود را و بمن فرمود چنین و چنان بکن و شرح کردم آنچه را که دیدم
 بودم در آن مشهد شریف پس تعجب کرد ازین و صادر شد از او بالنسبه بمن امور بزرگ
 و نیکو درین باب رسیدم از جانب او بمقصد یکه گمان آن را نداشتم از برکت حضرت
 صاحب الزمان مؤلف میگوید این قضیه را در کتاب تحفه المهدیه ذکر کردم بمناسبت
 دیدن ابوالحسن آنحضرت را در بیدار و از جهت دیدن وزیر ابن صالحان آنحضرت را
 در خواب در اینجا نقل کردم هوالمسک ما کرته يتصور چنانکه گفتند
روایای یازدهم سید جلیل و عالم نبیل سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات خود نقل
کرده از بعضی از صالحین که او گفت صعب شد بود بر من در بعضی اوقات برخاستن برای
نماز شب و این مرا محزون کرده بود پس شبی در خواب دیدم حضرت صاحب الزمان علیه
السلام را بمن فرمود بر تو باد باب کاسی پس بد رستیکه خداوند انسان میکند بر تو این کار را
و بیا در شدن برای نماز شب آن شخص گفت پس من بسیار خوردم آب کاسی را پس سهل شد
بر من برخاستن برای نماز شب از برکت تعلیم آن بزرگوار روایای دوازدهم علامه مجلسی
در بحار فرموده که شیخ صالح محمد بن قارون ذکر کرده است که مردی در قریه ای که یکی

از قریه کماکن و نهرات بزرگست ساکن بود و نام آن مرد بنجم و لقبش امود بود و او از اهل خیر و صلاح بود و از برای اوزن صالحه بود که او را فاطمه میگفتند و او نیز خیره و صالحه و از برای ایشان یک پسر و یک دختر بود و اسم پسر علی و نام دختر زینب بود و آن مرد و زن دو نابینا و کور شدند و مدتی برای بحال کوری باقی ماندند و این دو سال مقصد و دوا زده بود پس در یکی از شبها زن دید که دستی بروی او کشید شد و گویند گفت که خداوند کور را از تو زایل گردانیده است و برخیز شو و خود را خدمت کن و در خدمت او کوتاهی مکن زن گفت پس من چشم گشودم و خانه را پر از نور دیدم دانستم که این حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و ظاهر اشفا، آن زن در خواب شد

روای سیزدهم محقق نوری در کتاب دارالسلام و بنجم الثاقب نقل کرده از عالم صالح مشفق میرزا محمد باقر سلیمان خلیف صاحب مقامات عالیه و مراتب سامیه اخوند ملا زین العابدین سلیمان که جناب میرزا محمد علی قزوینی مردی بود زاهد و غایب و ثقه و او را میل بسیاری بود بعلم جعفر و حروف و بیعت تحصیل آن سفرها کرده و سیلاد رفته بود و میان او و والدین صلواتی بود پس آمد بسامر و در آن اوقات که مشغول تعمیر و ساختن عمارت مشهد و قلعه حضرت عسکریین علیهم السلام بودیم پس در نزد ما منزل کرد و بویوتا آنکه ما برگشتیم بوطن خود مان کاظمین و سه سال مهمان ما بود پس روزی بمن گفت کعبه من تنگ شده و صبرم تمام گشته و بتو حاجتی دارم و پیمان میداد والد معظم تو گفتم چیست گفت در آن ایام که در سامره بودم حضرت جنت قائم علیه السلام در خواب دیدم پس سوال نمودم از آنحضرت که کشف کند برای من آن علی را که عمر خودم را در آن صرف کردم پس فرمود که آن نزد مصاحب تست و اشاره فرمود بوالد مکرّم تو پس عرض کردم که او سر خود را از من پوشیده میدارد فرمود چنین نیست از او مطالبه کن از تو منع نخواهد کرد پس از خواب بیدار شدم و برخاستم که بنزد والد تو بروم پس دیدم که رو بمن میاید در طریقه از صحن مقدّس چون مرادید قبل از آنکه صحن صحن بگویم فرمود چرا شکایت کردی از من در نزد حضرت جنت علیه السلام کی از من سوال کردی چیزی را که در نزد من بود و من بخل کردم پس بخل شدم و سر بریزاندا ختم و حال سه سال است که من ملازم و مصاحب او شدم نه او حریف از من علم بمن فرمود و نه مرا قدرت بر سوال است و تا حال با حدی ابراز نکرده ام و اگر تو بتوانی این کرب را از من کشف کن پس از صبر و تعجب کردم و بنزد والد مکرّم رفتم و آنچه شنیدم با عرض کردم و از او پرسیدم که از کجا دانستی که او از تو در نزد آنحضرت شکایت کرده فرمود که آنحضرت در خواب بمن فرمود و خواب را نقل نکرد روای چهاردهم حدیث ما

صاحب و سایل شیخ حرّ عاملی در کتاب اثبات الهدات فرموده که بتحقیق خبر دادند مراجع ائمه از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السلام را در بیداری و مشاهده نمودند از آنحضرت معجزات متعدده را و خبر داد ایشان را بخیبها و دعا کرد از برای ایشان دعا که مستجاب شد بود و نجات داد ایشان را از خطرهای هلاک کننده و فرموده روزی مانسته بودیم در بلاد خود مان در قریه مشغور در یکی از غیدها و ما جماعتی بودیم از طلاب علم و صلحا پس من گفتم بایشان که کاش میدانستم که در غید اینده کدام یکی ازین جماعت زنده است و کدام مرده پس مردی که نام او شیخ محمد بود و شریک ما بود در درس گفت من میدانم که در غید دیگر زنده ام و غید دیگر و غید دیگر تا بیت و شش سال و ظاهر شد از او که جازم است درین دعوی و مزاج نمیکند پس با و گفتم که تو علم غیب میدان گفت نه و لکن من دیدم حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را در خواب و من مریض بودم بمرض سخت و میترسیدم که بمیرم در حالی که نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را بآن عمل پس من فرمود آنحضرت که نترس زیرا که خداوند شفا میدهد ترا از این مرض و نمی میری در این مرض بلکه زنده گانی خواهی کرد بیت و شش سال انگاه محطا فرمود بمن جایی که درد مستش بود پس نوشیدم از آن جام و مرض از من دفع شد و شفا حاصل گردید و من میدانم که این کار شیطان نیست پس چون شنیدم سخن آن مرد را تا ریح آن را نوشتم و آن در سال هزار و چهل و نه بود و مدت آن بران گذشت و من انتقال کردم بسوی مشهد مقدس در سنه هزار و هفتاد و دو پس چون سال اخروش در دلم افتاد که مدت گذشت پس رجوع کردم بآن تاریخ و جناب کردم پس دیدم که گذشت از آن زمان بیت و شش سال پس گفتم که سزاوار است که آن مرد مرده باشد پس مدت یکماه نگذشت یا دو ماه که مکتوب از برادر دم رسید و او در آن بلاد بود و خبر داد مرا که آن مرد وفات کرد و جناب آن راست آمد و ویای پانزدهم و ایضا شیخ جلیل مذکور در کتاب مزبور فرموده که من در زمان کودکی که ده سال داشتم بمرض سختی مبتلا شدم بنحویکه اهل و اقارب من جمع شدند و گریه میکردند و مهتاس شدند برای غرارداری من و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب پس در آن شب دیدم حضرت پیغمبر و دوازده امام را علیه و آله السلام و من در میان خواب و بیداری بودم پس سلام کردم بر ایشان و بایک یک مصافحه کردم و میان من و حضرت صادق علیه السلام مصافحه گذشت که در خاطر من نماند جز آنکه آنحضرت بمن دعا کرد پس سلام کردم بحضرت صبا الا مر علیه السلام و با آنحضرت مصافحه کردم و گریستم و عرض کردم ای مولای من میترسم که بمیرم در این مرض و مقصود خود را از علم و عمل بدست نیآورم پس فرمود که نترس زیرا که ترا نخواهی مرد در این مرض بلکه خداوند ترا شفا میدهد و عجب این را در غمرا که

پس انگاه قدحی بدست من داد که در دست مبارکش بود پس از آن اشامیدم و در همان
 حال غایت یافتیم و مرض بالقلب از من رایل شد و برخاستم از جای خود و اهل و اقرب
 من تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم بآنچه دیدم بودم مگر بعد از چند روز مولف میگوید
 که صاحب الوصایا یل محمد بن حسن حرثی چنانکه آنحضرت فرموده بود عمر طولانی کرد و قریب
 هشتاد سال عمر نمود و از برای او کتب بسیار است و در این کتاب اثبات هداث که دو جلد
 است زیاده تراز بیست هزار حدیث در فضایل و مناقب ائمه علیهم السلام از کتب عامه و خاصه
 جمع کرده و امامت آنحضرت را ثابت نموده است و احوالات و اسامی کتب او در کتاب امل
 الامل که تألیف است و در کتاب لؤلؤة البحرین که تألیف محقق بحرانی است مرقوم است و قبل از او در
 مشهد مقدس حضرت امام رضا است در سرداب مدرسه میرزا جعفر در محقق خانی که عبا
 اعلی الله مقامه روایه شان زده هم محقق نوری اعلی الله درجاته در دارالسلام و فہم الثاقب
 نقل کرده از عالم خیر و فاضل بصیر محمد تقی جلوس نع الله مکانہ کہ فرمودہ در جلد چہارم شرح
 من لا یحضرہ الفقیہ کہ من در اوایل بلوغ طالب بودم مرصعات خداوند را و سماعی بودم در طلب
 رضای او و مرا از ذکر حضرتش قراری نبود تا آنکہ دیدم در میان خواب و بیداری کہ حضرت
 صاحب الزمان ایستاده در مسجد جامع قدیم کہ در اصفهان است قریب بدرخانہ کہ الان
 مدرس من است پس سلام کردم بر آنحضرت و قصد کردم کہ بای مبارکش را بوسم پس نگذاشت
 و مرا گرفت پس بوسیدم دست مبارکش را و از آنحضرت پرسیدم مسائلی را کہ مشکل شد بود بر
 من کہ یکی از آنها این بود کہ من و سوسہ داشتیم در نماز خود و میگفتم کہ انہا نیست بنحویکہ
 از من خواستہ اند و من مشغول بودم بقضا و میسر نبود برای من نماز شب و سؤال کردم از
 استاد خود شیخ بہائے رحمہ اللہ از حکم این فرمود بجای بجای او ریاء نماز ظهر و عصر و غیر
 بقصد نماز شب و من چنین میکردم پس سؤال کردم از حضرت حجت عصر علیہ السلام کہ
 من نماز بکنم فرمود نماز بکن و بجای نیار مانند آن نماز مصنوعی کہ میکردی و غیر انہا از
 مسائل کہ در خاطر من نماز انگاہ گفتم ای مولای من میسر نمیشود برای من کہ برسم بخد مت
 حضرت تو در هر وقتی پس عطا کن بمن کتابی کہ ہمیشہ عمل کنم بر آن فرمود کہ من عطا کردم
 تو کتابی بمولای محمد تاج و من در خواب او را میشناختم پس فرمود برو بگیر آن کتاب را از او
 بیرون رفتم از در مسجدیکہ مقابل روی آنحضرت بود بہمت دار بطیخ کہ محلہ ایست از
 اصفهان پس چون رسیدم بآن شخص مرادید گفت ترا صاحب الزمان علیہ السلام بزد
 من فرستادہ گفتم بلی پس بیرون آورد از بنای خود کتاب کھنہ چون باز کردم آن را ظاہر شد
 برای من کہ آن کتاب دعاست پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او
 و متوجہ شدم بسوی صاحب الامر علیہ السلام کہ بیدار شدم و آن کتاب با من نبود پس شوی

کردم در نضج و کرب و ناله بیعت و بیعت آن کتاب تا طلوع صبح پس چون از نماز فارغ شدم و
 در دلم چنین افتاد بر آنکه مولایم از آن شیخ بنهائے است و نامیدن آنحضرت او را تاج
 بیعت است و اوست در میان علماء و چون بمدرس اورفتم که در جوار مسجد جامع بود
 دیدم او را که مشغول است بمقابلہ صحیفہ کاملہ و خوانند سید صالح امیر ذوالفقار کلبای
 بود پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آنکار و ظاهر آنکه کلام ایشان در سند صحیفہ بود لکن
 بیعت غمی که بر من مستول بود سخن ایشان را نفهمیدم و من کربہ میکردم پس رفتم نزد شیخ و
 خواب خود را باو گفتم و گویا میگردم بیعت فوٹ کتاب پس شیخ گفت بشارت باد ترا بعلوم
 خداوند و معارف یقینی و تمام آنچه همیشه میخواستی و میل بر ذہادت و عبادت میدا
 پس قلم ساکن نشد و پیرون رفتم با کرب و تفکر تا آنکه در دلم افتاد که بروم بآن طرفی که در
 خواب با آنجا رفتم پس چون رسیدم بمحلہ دار بطیخ دیدم مرد صالحی را که اسم او اما حسن بود
 و ملقب بتاج پس چون رسیدم باو و سلام کردم گفت یا فلان کتب و تفسیر در نزد من است
 که هر طلبہ که ازان میگوید بشرط آن عمل نمیکند و تو عمل میکنی بآن بیا و نظر کن باین کتب
 و هر چه را که محتاجی بآن بیکه پس باو رفتم در کتابخانه او پس اول کتابی که بمن داد کتابی بود که
 در خواب دیده بودم پس شروع کردم بکرب و ناله و گفتم که مرا کفایت میکند و در خاطر نلدا
 که خواب را برای او گفتم یا نه و امدم بتزد بتزد شیخ و شروع کردم در مقابلہ با نسخه او
 که جدید را و نوشته بود از نسخه شهید و شهید نسخه خود را نوشته بود از نسخه ابریکون
 و عمید الروساء و مقابلہ کرده بود با نسخه ابن ادریس بدون واسطہ یا سبک واسطہ و نسخه
 که حضرت صاحب الامر علیہ السلام بمن عطا فرموده بود از خط شهید اول نوشته شده بود
 و نهایت موافقت داشت بآن نسخه حتی در نسخه ها که در حاشیہ آن نوشته شده بود و
 بعد از آنکه فارغ شدم از مقابلہ شروع کردند مردم در مقابلہ در نزد من و ببرکت عطا
 حضرت حجت عصر علیہ السلام فرجه گردید صحیفہ کاملہ در بلاد مانند اقباب طالع در هر
 خانه و خصوصاً اصفهان زیرا که اکثر مردم صحیفہ های متعدده دارند و اکثر ایشان
 صلحا و اهل دغا شدند و بسیاری از ایشان مستجاب الدعوه و این آثار معجزه ایست از
 حضرت صاحب الامر علیہ السلام و آنچه خداوند عطا فرمود بمن بسبب صحیفہ از احصاء
 نمیتوانم بکنم و علامہ مجلسی اعلی الله مقامہ در بحار صورت اجازه از والد خود از برای
 صحیفہ کاملہ ذکر کرده و فرموده که من روایت میکنم صحیفہ کاملہ را که ملقب است بنور
 ال محمد علیہم السلام و نجیب اهل بیت و دعا های کامل با سنان بسیار است و طریقها
 مختلفه یکی از آنها آنست که من روایت میکنم او را بنحو مناوله از مولای ما حضرت
 صاحب الزمان و خایفہ رحمت بلاءات الله علیه در خواب طویله را از آنجا ذکر شد

دوایای همد هم ایضا نقل کرده از ثقة عدل امین آقا محمد که زیاده از چهل سال متولد
 امر شمعهای حرم عسکریین و سرداب مقدس بوده است که او گفت مردی را اهل سنت
 شامره که او را مصطفی محمود میگفتند در قطار خدام بود و شغلی جز آزدن زوار و
 مال ایشان بهرحیله و مکر نداشت و غالب اوقات در سرداب مقدس بود در آن
 صفت کوچک که پشت شبک ناصربا پی است و اغلب زیارات مأثور را حفظ داشت
 و هر کس داخل میشد در آن مکان شریف و شروع میکرد بزارت کردن آن خبیث^{اور}
 از حالت زیارت و حضور قلب می انداخت و پیوسته خوانند را ملتفت میکرد باغلا^{ظلم}
 غالب عوام از آنها خاله نیست پس شبی در خواب حضرت حجت علیه السلام را دید
 که با و میفرمایند که تا که زوار مرا می آزاری و نمیگذاری زیارت بخوانند ترا چه مدخله
 در این کار بگذاری ایشان را و آنچه میگویند پس بدارند در حالتیکه هر دو گوشش را
 خداوند کرم نموده بود پس از آن دیگر چیزی نشنید و زواران را آسوده شدند و چنین
 بود تا آنکه مرد رؤیای همد هم و نیز در آن دو کتاب نقل کرده از سید جلیل فضل الله
 را وندی در کتاب دعوات خود و او نیز از ابو الوفا شیرازی که گفت من اسیر بودم درین
 ابی علی الیاس با ضیق حال پس چنین معلوم شد بمن که او قصد قتل مرا کرده پس شکایت
 کردم بسوی خداوند تبارک و تعالی و شفیع قراردادم مولای خود امام زین العابدین را
 پس خواب مراد بود در خواب دیدم حضرت رسول خدا را و فرمود بمن که متوسل نشو بمن
 و نه بد خرم و نه بد و پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای اخوت و آنچه را
 از زواری از فضل خداوند و اما برادر من ابوالحسن پس انتقام میکشد از کسی که ظلم
 کرده ترا عرض کردم یا رسول الله آیا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کرد و میراث ترا
 غضب نمودند پس صبر کرد پس چگونه انتقام میکشد از کسیکه مرا ظلم کرده پس آنحضرت
 نظر کرد بمن از روی تحجب و فرمود آن عهد بود که با و کرده بودم و امری بود که با و گفته
 بودم و جایز نبود برای او مکر بپا داشتن آن و بتحقیق که ادا کرد حق را و الان پس وای
 بر کسیکه متعرض شود دروستان او را و اما علی بن الحسین پس از برای نجات از سلا^{ظلم}
 و شر و شیاطین و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد پس از برای اخوت و آنچه بخواهی از طاعت
 و رضوان خداوند و اما موسی بن جعفر پس بخواه با و عافیت و سلامتی از امراض و اما
 علی بن موسی الرضا پس بطلب با و سلامتی را در سفرها و در مجرب و اما محمد بن علی پس
 بطلب با و تزول رزق را از خداوند و اما علی بن محمد پس از برای قضای نوافل و نیکی
 اخوان و آنچه بخواهی از طاعت خداوند و اما حسن بن علی پس از برای اخوت و
 اما حجت بن الحسن پس هرگاه رسید شمشیر محال ذبح تو و اشاره کرده بکلونی خود پس

استغاثه بکن باو پس بد رستیکه او در میان بدت و فریاد رس است و پناه است از برای هر کس
که استغاثه کند پس بگو یا مولای صاحب الزمان انا مستغیت یا پس من در خواب
گفتم یا مولای صاحب الزمان انا مستغیت یا پس در اینحال دیدم شخصی را که
از آسمان فرود آمد و در زیر پای واسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس عرض
نمودم ای مولای من دفع کن از من شر آنکسی را از ایت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم
و چون صبح کردم الیاس مرا خواست و گفت بکه استغاثه کردی گفتم بآنکسی که فریاد رس در ماندگاه
است روای نوزدهم سید عالم فاضل جلیل سید بن طاووس در کتاب غیاث سلطان
الوردی فرموده و از جمله روایها که در مصاحفه وارد شده یعنی وسعت داشتن وقت نماز
قضا و ضیق بودن وقت آن از ائمه صادقین علیهم السلام که شیطان بایشان شبیه نمیشود
و هر چند بکه این روای از آن ادله نیست که بآن حجت آورده شود و لکن آن از طرایف است
و آن اینست که من یافتیم بخط خازن ابی الحسن رحمه الله و بود مرد عادل و محل اتفاق مردم
در عداله و بمن رسید که جد من و زام در عقب سر او نماز کرد و با و افتاد نمود و این لفظ او
است که دیدم در خواب خود در شب شانزدهم جمادی الاخری حضرت میرالمؤمنین و
حضرت حجت عصر علیهم السلام و در بر حضرت امیرالمؤمنین لباس درشت بود و لباس
حضرت حجت از آن نرم بود پس عرض کردم یا امیرالمؤمنین چه میفرمائی در ضیق بودن وقت
نماز قضا پس فرمود سوال بکن از حضرت صاحب الامر و حضرت امیرالمؤمنین رفت و باقی
ماندم من در نزد حضرت حجت علیه السلام پس در خدمت آنحضرت نشستم پس عرض
کردم چه میفرمائید پس فرمود کلامیکه من فهمیدم که نماز خوانده میشود عرض کردم و بعضی
از مردم در روزگار میکنند و خود را بزحمت میندازد و برای او مضایقه مهیا نمیشود یعنی
تا در نیت که نماز قضا را اول بکند و بعد نماز را بخواند پس آنحضرت فرمود نماز بکنند
قبل از خروج وقت یعنی لازم نیست نماز را تا آخر اندازد و نماز را هر وقت خواست میکند
هر چند بکه نماز قضا داشته باشد پس عرض کردم این ادویس منع میکند مردم را از نماز کردن
قبل از خروج وقت پس التفات نمود که ناگاه ابن ادویس علیه الرحمه در یک سمتی ایستاده پس
او را آنحضرت ندا کرد که یا بن ادویس پس ابن ادویس بخدمت آنحضرت آمد و حضرت
حجت با و فرمود چرا مردمان را منع میکنی از نماز پیش از خروج وقت آیا این را از صاحب شرع
شنیده پس او ساکت شد و جواب عرض نکرد پس من از خواب بیدار شدم

روای بیستم و نیز سید جلی و عالم اجل سید بن طاووس در آن کتاب فرموده که دیدم بخط
ابو الحسن خازن که لفظ آن اینست که دیدم حضرت حجت عجل الله فرجه را در شب ششم ثواب
در سال یافت در نزد که کوا آنحضرت در بعضی از خانه ها مادر مشهوره امیرالمؤمنین در

يك سكونه نشسته و آن سكون در هيئت خوب است كه آن را همچنان ندیده بودم و در
 نزد آنحضرت يك صبی است و در پیش روی آنحضرت يك شاخه خشکیده از درخت
 خرما است و در زیر آن شاخه قدری از قصب است پس من بخدمت آنحضرت شرفیاب
 شدم پس وقتیكه مرادید برخاست و آن شاخه خرما را برداشت پس دیدم آن شاخه
 خشك پر شد از رطب و نكازنك و من آن را معجزه اعتقاد کردم و عرض کردم تو امام
 منی و درو کردم با و او نیز درو کرد بمن و من در خدمت آنحضرت نشستم و از آن رطب
 خوردم و با و شكایت کردم از صعوبت وقت بر ما و جوابی بمن داد كه آن را بعد از بیدار
 فراموش کردم و بعد از آن برخاستم از آن محل بجای دیگر عرض کردم ای مولای من ^{است}
 كه و رآم و این ادریس مردم را منع میکنند از نماز کردن پیش از اخروقت فرمود مردم نماز
 بکنند پیش از اخروقت و بعد از آن فرمود ایشان تفریط میکنند در نماز و عرض کردم با و
 كه ایشان میگویند بمردهاں كه نماز نكنید پیش از اخروقت پس مردم میگویند كه ما
 قادر بر این نیستیم پس آنحضرت اعاده فرمود فرمایش اول را كه مردم نماز بکنند پیش از
 اخروقت و بعد از آن فقها را ذكر كرد بگلاهی كه دلالت داشت بر اینکه آنحضرت با ایشان
 عتاب میکند و بعد از آن بمن اذن داد كه وضو بگیرم و با و نماز بخوانم پس رفتم به آب
 برای وضو پس در اثر این بیدار شدم مؤلف میگوید كه حاصل این دو روایه آنست
 كه از آنحضرت ابوالحسن خازن در خواب سؤال نموده از اداء كردن نمازهای شبانه روزه
 در اول وقت آنها از برای کسانیكه نماز قضا در ذمه دارند پس آنحضرت در جواب فرمود
 كه عیب ندارد و مردم نماز بکنند پیش از اخروقت و لازم نیست كه نماز را تا آخر بینند
 كسیكه نماز قضا بر ذمه او دارد و این مسئله در میان علماء و اعلام اعلی الله لهم المقام
 محل گفتگو است كه آیا جایز است اداء كردن نماز یومیّه را در اول وقت آن بر كسیكه در
 ذمه او نماز قضا است یا نه و جمعی قائل شدند بعدم جواز آن مثل این ادریس و و رآم
 بن ابی فراس و دیگران و جمعی قائل شدند بجواز آن و درین خصوص رساله های متعدده
 نوشته و ادله از طرفین نقل کرده اند و بنظر احقر این مسئله از واضحات فقهیه است
 و در جواز آن اشكال نیست و احادیث جواز با كثرت و صحت انشاء صریح است در این و
 احادیث منع با قلیل و عند در حث انما در عدم جواز محمول است بر استحباب مقدم
 داشتن قضا بر نماز اداء در وسعت وقت و در اینجا مقام ذكر ادله نیست و الا كشف نقاب
 و رفع حجاب میكردم در این باب روایه بیست و یکم و ایضا سید جلیل و فاضل نبیل
 در آن كتاب فرموده كه دیدم بخط ابوالحسن خازن اینکه لفظ آن اینست كه من استعمال
 میكردم آب كرا در حمام در مدت طولانی پس در بعضی از اوقات بر من شبهه وارد

شد تا آنکه ترك كردم استعمال آب كردا در چند وقت پس حضرت حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم در مکانی بلند نشسته و از برای آن مکان شرفات و کنکده هائی داشت و در سربارک مثل اکلیل و تاج داشته پس جاری فرمود حدیثی در معنی کبر که در خاطر من ماند بعد از بیدار شدن پس بطرف من التفات کرد و فرمود که ایاب جبرئیل بنو گفته است که کبرنج است و یا آنکه بنو گفته که کبر را استعمال مکن برگرد بسو استعمال کبر پس از خواب بیدار شدم بعد از شنیدن فرمایش آنحضرت علیه السلام مؤلف میگوید مسئله کبر و قدر آن است آن در کلمات علماء بسیار محل نزاع و اختلاف شد و این ناشی شده است از فهم اختلاف در بین احادیث وارده در کبر و جمعی رساله مخصوصاً در خصوص بیان مقدار کبر نوشته اند و حقیر تحقیق این مسئله را و مقدار آن را بحسب مباحث و وزن در کتاب اربعین که موسوم است بدرة البیضاء بیان کرده بزوجهیکه اختلاف از میان اخبار کبر برداشته شده و ابداً منافات در بین آنها نماند و در واقع آن راجع بقول سید بن طاووس است

روایه بیست و دوم و نیز سید معظم مذکور اعلی الله در جانه در کتاب فرج المومنین فرمود که بتحقیق درک کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر میکردند که ایشان مشاهده کردند حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را و در میان آنها بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آنحضرت رقصه ها و عرایض را که عرض شده بود بر آنحضرت و از این جمله است خبریکه صدق آن دانستم و آن چنان است که خبر داد مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود که او از خداوند مسئلت کرده بود که بر او تفصل فرماید بمشاهده نمودن حضرت مهدی علیه السلام را پس در خواب دید که او مشاهده خواهد کرد آنحضرت را در وقتی که او را اشاره نمودند بآن وقت گفت چون آن وقت رسید او در مشهد مطهر مولای ما موسی بن جعفر بود پس شنید آوازه را که شناخته بود آن را پیش از آن وقت و او مشغول بود بزیارت مولای ما حضرت جواد علیه السلام پس سائل مذکور خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آنحضرت و داخل شد در حرم منور و ایستاد در نزد پاهای ضریح مطهر مولای ما حضرت امام موسی کاظم پس بیرون آمد آنکه معتقد بود که او است حضرت مهدی علیه السلام و با او بود رفیق و این شخص مشاهده نمود آنحضرت را و تکلم نکرد با او از جهت وجوب ادب در حضور آنحضرت مؤلف میگوید این قضیه را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام از جهت دیدن شخص مذکور آنحضرت را در بیداری در حرم منور کاظمین و در اینجا نیز ذکر کردم بجهت دیدن آن شخص در خواب که او در فلان وقت آنحضرت را خواهد دید و او هر چند یکبار آنحضرت را در خواب ندید و لکن در خواب با او گفتگو شد که آنحضرت را خواهد دید و آخر چنان گردید روایه بیست و سیم آنکه مرحوم صدیق اعلی الله مقامه

در اول کتاب کمال الدین فرموده که سوال کرد از من شیخ نجم الدین محمد بن حسن بن صلیت حتی
که تصنیف میکنم در خصوص غیبت حضرت حجت عصر عجل الله فرجه یک کتاب پس اجابت کرد
التماس ورا و وعده نمودم براو که جمع نمایم درین سعه یک کتابی را اگر خداوند انسان نماید
بر من عود کردن را بهیچ مستقر خودم در رتی پس شیعی در این فکر بودم که اهل و اولاد و
برادران من در جای میگردند و خودم در غربت مانده ام که ناگاه خواب بمن غالب گردید
پس در خواب دیدم که من در مکه معظمه طواف میکنم در شوط هفتم در نزد حجر اسود و آن را
در اغوش میگیرم و میبوسم و میگویم امانتی آدیتها و میثاقی تعا هدیته لی تشهد لی بانوارها
یعنی امانت خود را ادا کردم بر تو و میثاق خودم را با تو معا هده کردم تا آنکه تو شهادت بدی
بر وفا کردن من در روز قیامت پس دیدم مولای خود حضرت حجت قائم علیه السلام را که در
در خانه کعبه ایستاده پس بنزد آنحضرت رفتم در خالتیکه قلب من مشغول و فکرم در انجا بود
که در اول شب بودم پس آنحضرت دانست آنچه را که در قلب من و فکر من بود پس سلام کردم باو
و اورد سلام مرا نمود و بمن فرمود که چرا تصنیف نمیکنی یک کتاب در خصوص غیبت من تا آنکه
بر هم تو کفایت بکند عرض کردم یا بن رسول الله در غیبت تصنیف کردم بعضی اشیا فرمود
انها بر این سبیل نیست که ترا امر میکنم بر آن و ترا امر میکنم که آن تصنیف بکنی یک کتاب در
غیبت و ذکر بکنی در آن کتاب غایب شدن ائمه را پس آنحضرت تشریف بردند و من از خواب
بیدار شدم با قریح و بنا کردم بدعا و گریه و شکوی تا بطلوع صبح پس وقتی که صبح کردم شروع نمودم
بتالیف این کتاب از جهت امثال آنحضرت و برای بیت و چهارم آنست که صاحب
گرامت جلیله و مقامات عالیه سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحجۃ که از تصنیف
رده از برای پسرش فرموده که آنچه را که من وارد نمودم در دین کتاب نوشتم بعون خداوند
عالم و بعد از اتمام این کتاب را عرض کردم و نشان دادم بر قبول و اهب او و نائب خداوند
در مرتبه نبوت و رسالت یعنی حضرت حجت عصر علیه السلام پس جواب آنحضرت وارد گردید
در خواب با آنچه ان جواب مقتضی حصول قبول و امام آنحضرت بود و وصیت بر امر تو بود و
وعده بود بر بر تو و ارتقاء قدر تو نام شد و محقر نوری علی الله مقامه در دار السلام بعد
از نقل این کلام فرموده میگویم این کتاب از انجمن ما است که سر ادا است که نوشته شود
نور بر حد قهانه با مرکب برود نه پس بدرستی که در آن کتاب با کوچکی حجم ان فواید عظیمه
و مطالب جلیله است در کیفیت تحصیل اعتقاد جازم راسخ در قلب بر وجود صانع تعالی
جل جلاله و بر رسول او و بر جمیع اهل او و در کیفیت سلوک بسوی خداوند بطریق مستقیم
که همه ان استخراج شده از آثار نبویه و اقتباس گردیده از مشکاٹ علویه که هیچ کتاب بر
انها شامل نیست و هیچ خطاب بر آنها حاصل نیست و با وجود تصدیق حضرت حجت علیه

السلام ان را که با تصدیق او همراه واضح میگردد عجل الله تعالی فرجه تمام شد مؤلف میگوید
 سید جلیل و عالم نبیل در همان کتاب فرموده که وصیت میکنم ترا ای فرزندی من محمد و برادر
 و هر که بر این کتاب من واقف شود برایتی در معامله با خداوند عالم و رسول او و حفظ
 وصیت ایشان با نجه بشارت دادند بر مردم از ظهور سولای ماحضرت مهتد صاحب
 الزمان پس بدستیکه من یافتم قول و فعل بسیاری از مردم را در امر انحضرت که مخالف
 با عقیده از چند راه از انجمله که من یافته‌ام که اگر از کسی بود که اعتقاد دارد امامت انحضرت
 بنده یا اسبی یا درمی یابد بشارت متعلق میشود خاطر او و ظاهر او از برای طلب انجیز
 مفقود و بذل مینماید در تحصیل آن غایت جد و جهد خود را و ندیدم که از برای متاخر
 بودن این محترم عظیم الشان از اصلاح اسلام و ایمان و قطع دابر کفار و اهل عدوان و تعلق
 خاطرش مثل تعلق خاطرش باشد باین اشیاء محقره پس چگونه اعتقاد دارد کسیکه باین
 صفات است اینکه او عارف است بحق خداوند و حق رسول او و اعتقاد دارد امامت
 او را بران نحویکه دعوی میکند موالات زیاده از اندازه را برای شرافت معالی انحضرت
 و از انجمله یافتم کسی را که ذکر میکند که او معتقد است وجوب ریاست و ضرورت ظهور
 و انفاذ احکام امامت انحضرت را اگر نیکی کند با و بعضی از انها سبب مدعی است که او
 دشمن امام او است از سلاطین و حکام و ظلام و احسان او با و تمام شود متعلق میشود
 خاطر او ببقای این سلطان مشارالیه و شاغل میشود او را این تعلق از طلب حق مهد
 علیه السلام و از انجمله واجب است بر او از تمفی و اردوی عزل آن سلطان و والی و حاکم
 که بر او انعام کرده و از انجمله اینکه من یافتم که را که ادعا میکند وجوب هدایت انحضرت
 و مکدر بودن را از جهت مکدر و غمگین بودن انحضرت و میگوید که اعتقاد دارم
 که تمام انجمله در دنیا است از حضرت صاحب الزمان گرفته شد و املاک و سلطنت
 انحضرت را پادشاهان و حکام و سایر مردم غصب کرده اند و با اینحال نمی بینم او را که
 متاثر شود برای این غارت و غصب مثل تاثر او اگر بگیرد سلطان از او در می یابد بشارت
 و یا ملکی و یا عقاری پس این کجا جمع میشود با وفاء و معرفت خداوند و رسول او و معرفت
 اوصیاء علیهم السلام تا آخر کلام آن بزرگوار که از این منو است و اینها اشاره است بر
 مضمون احادیث بسیار که انحضرت را غریب و وحید و مظلوم و حقش غصب شد
 و از سلطنتش بازمانده و از دنیا ستش رانده شده و مردمان ظالمان حق او را منکر
 گردیده فرموده اند در آن اخبار بسیار و جمله از انها را در تحفة المهدیه در خصایص
 انحضرت ذکر کرده‌ام و باین جهت و پنجم آنکه عالم صالح متقی ملا محمد تقی نجلی
 در تاج من لا یحضره الفقیه در سند زیارت جامع تیسره معروف فرموده

زیارت جامع از برای جمیع ائمه علیهم السلام در مشهد مقدس هر یکی و شصت و پنج مرتبه
 جمیع ایشان را و قصد میکند امام حاضر و در همه را و اگر قصد کنند در هر مرتبه یکی از
 ایشان را با ترتیب و باقی را بقیع هر اینه احسن میشود چنانکه خودم این نحو میکردم و دیدم
 در رویای حق تعالی کردن و تحسین فرمودن حضرت امام رضا علیه السلام را باین
 نحو زیارت کردن و زمانیکه خداوند توفیق داد بمن زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام و شروع نمودم در اطراف روضه مطهره آنحضرت بر خجانهات و کثود خداوند
 بر من از برکت آنحضرت درهای مکاشفات را که صاحبان عقول ضعیفه بر آنها متحمل
 نمیشوند درین عالم دیدم و اگر میخواهم میگویم در بین خواب و بیداری در حالتیکه در
 دواق عمران نشسته بودم پس خودم را در سامره دیدم و مشهد مقدس را در نهایت
 بلندی و رفیئت مشاهده کردم و دیدم که بروی قبران دو بزرگوار یک لباس سبزی است
 از لباس جنت زیرا که مثل آن را در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای خودم حضرت صاحب
 الامر را که پشت بر قبر پدر و جدش نشسته و در لبها درخوم منور پس وقتی که آن
 حضرت را دیدم شروع کردم بخواندن زیارت جامع کبیره با صوت بلند مثل مدح این
 و قتی که زیارت را تمام کردم آنحضرت فرمود چه خوب زیارت است عرض کردم ای مولای
 من زیارت جدت و اشاره نمودم بقبر شریف پدر و جدش فرمود بلی داخل بشو پس خل
 شدم و در نزد رحوم ایستادم فرمود نزدیک بیا عرض کردم ای مولای من میترسم ترك
 ادب بکنم و از جهت آن که فرشوم فرمود عیب ندارد زمانیکه با اذن ما بوده باشد
 پس اندک نزدیک رفتم و ترسان و لرزان بودم پس فرمود نزدیک بیا نزدیک بیا پس نزد
 آنحضرت رفتم فرمود بنشین عرض کردم میترسم فرمود نترس پس مثل جلست عبد
 ذلیل در حضور مولای جلیل نشستم فرمود استراحت کن و مرتج بنشین بد رستیکه
 زخم کشید و پا برهنه آمد و حاصل اینست که از آنحضرت نسبت باین عبد خود
 واقع شد لطفها بمرکز و گفتگوهای لطیف که ممکن نیست تعداد آن و اکثر آنها را
 فراموش کردم و بعد ازین از رویا بیدار شدم و حاصل شد در همان روز اسباب زیارت
 سامره بعد از آنکه راه سد و بود در مدت طولانی و بعد از آنکه مانعهای بسیار
 اتفاق افتاده بود همه آنها بفضل خداوند بر طرف شد و زیارت میسر گردید پیاده
 و پا برهنه چنانکه آنحضرت فرموده بود و شبهای آن ایام در روضه مطهره بودم و
 زیارت میکردم باین زیارت جامع آن بزرگواران را و طاهر شده راه و در وقت
 کرامات عجیبه بلکه معجزات غریبه که ذکر آنها طول دارد جامع اینست که در
 برای من شک نیست در آنکه این زیارت را حضرت امام علیه السلام فرموده است

جهت تقریر حضرت صاحب الزمان و اینکه آن اکل و احسن زیارات است و بلکه بعد
ازین رؤیا در اکثر اوقات تمام ائمه را بآن زیارت میکردم و در عقبات مالیات زیارت
نکردم ائمه علیهم السلام را مگر با این زیارت جامعه کبیره رؤیای بیست و هشتم در کتاب
تجلی المبین نقل کرده از مولا محمد تقی از اقرباء مولا محمد طاهر کلید دار حرم حضرت امیر المؤمنین
عنه که شیخ ابراهیم و حشی نابینا و ازا هل رما حیه بود و در ایام زمستان در دما حیه ساکن
میشد و در تابستان میآمد بنجف اشرف و در هر شب قبل از آنکه در صحن باز شود میآمد
به پشت در و قتی که در را باز میکردند داخل حرم میشد و تا وقت بستن در حرم در آنجا
بود و بعد از آن بیرون میرفت و در بعضی از شبها در بین او و اهلهش نزاع و گفتگو شد
و خلق او تنگ شد پس مشغول بخواندن دعای توسل گردید و قتی که خوابید در رؤیا
دید که داخل روضه منوره آنحضرت گردید و روضه را پر از نور دید و گفت که هر قدر حرم
خود را گرداندم در آنجا شامعی و چراغی ندیدم و داخل شدم شبانک مبارک را نیافتم و در جای
دو انگشت در کوچکی دیدم که این نورها از آنجا بیرون میاید پس قدری راه رفتم تا آنکه دست
خود را با صلصندوق گذاشتم و سرم را با پائین کردم پس دیدم که حضرت امیر المؤمنین در
آنجا نشسته در بالای کرسی از نور روی مبارکش این نورها ساطع میشود و روضه روشن
شده است پس خود را بر پایهای آنحضرت انداختم و دست من بدست آنحضرت رسید پس
دستش بدست من سه مرتبه مالید و فرمود برای تو اجر شهادت است پس از خواب بیدار
شدم و چشم خود را نبینا یافته چنانکه بود پس تأسف کردم و گفتم کاش دست مبارکش را
بر چشم من میمالید پس در شب دیگر متوسل شدم بایشان بدعای توسل پس در خواب
دیدم که گویا من در صحرائی هستم و در آن صحرا شخصی فریاد میزد که میرود و در عقب او
جماعتی است میروند و ایشان قریب بیست نفرند و در آن بین که میرفتند ناگاه آن شخص
ایستاد پس برای او سجاده انداختند و آمد بروی سجاده که نماز بکند پس ایشان نیز آمدند
و بر او اقتداء کردند و من هم خود را داخل کردم در میان صفها و با ایشان نماز کردم پس
و قتی که از نماز فارغ شد اسبی برای او آوردند و سوار شد و بنا کرد بر رفتن پس از ایشان
سؤال کردم که این شخص بزرگوار کیست گفتند تو با او نماز خواندی و او را شناختی گفتم نه
گفتند او حضرت قائم آل محمد علیهم السلام محمد بن الحسن است پس از چشم خودم فرمود
و عرض کردم یا بن رسول الله آیا من از اهل بهشت و یا از اهل دوزخم پس ایستاد و نظر
نمود بمن و تبسم کرد پس بنزدیک آنحضرت رفتم پس دست خودش را بر چشم و سرم
کشید سه مرتبه و فرمود تو از اهل جنتی پس از خواب بیدار شدم و دیدم که از چشم
من آب علی ببار بیرون شده و ریش من از آن تر شده پس تعجب کردم ازین زیرا که

چشم من خشکید بود و رطوبتی از آن خارج نمیشد بقدریک ذره پس رطوبت را احساس کردم و سرم را از زیر لحاف بیرون کردم پس از روزنه خانه ستاره را دیدم پس برخاستم و عیال خودم را بیدار کردم و چراغ روشن نمودند پس دیدند که چشم من بینا و روشن گردید و الحمد لله مؤلف میگوید درین قضیه جای دو انکث که ذکر شد اشاره است بقصه مرتبه بن قیس و حاصل این قصه بنا بر آنچه نقل کرده ان را در جبل المنین از سیب جلیل است ^{نظر} خایرے و او از مولا عبد الکریم از کتاب تبصرة المؤمنین بدرستی که شیخ معتقد و مؤثق شیخ عمران ذکر کرده است که این قصه را بعض علماء از قدما به مفصلاً نقل کرده و همکذا نقل کرده ان را جناب فاضل محمد صالح ترمذی حنفی در کتاب مناقب خود و فرموده که این قصه ثابت شده باشد صحیح و ان اینست که مرتبه بن قیس مرد کافرے بود صاحب اموال و خدام و حشم بسیار پس روزے با قوم خود یاد کرد ابا و اسجداد و بزرگان قوم خود را پس با و گفتند که حضرت علی بن ابیطالب از آنها هزاران نفر کشته پس ان خبیث از قبر اخضرث سوال کرد پس گفتند در نجف است پس دو هزار سواره و چند هزار پیاده برداشت و دو نجف آمد و قتیکه اهل نجف دیدند ان ملعون میآید در هائے قلعه را بستند و متحصن شدند و اشرار در میان ایشان جنک واقع شد پس از یک جا حصاران اشرار کفار را شوی کردند و ^{مسلمانان} گریختند و ان خبیث داخل نجف شد و آمد بروضه منوره و گفت یا علی تو پدر ان جاد مرا کشتی و اراده کرد که قبر انحضرت را بنفش کنند پس از صندوق مبارک دو انکث مثل دو لفظ تار ظاهر کردید و از کمر او زد و او را بدو نیم کرد و ان دو نیم او در ان وقت سنک سیاه گردید و ان دو سنک سیاه را آوردند بیرون در بلد و هر کس نجف بجهت زیارت میآمد لگد بآن سنک میزد و از خواص ان سنک ان بود که هیچ حیوانی از او نمیشدشت مگر آنکه بران بول میکرد و بعد از زمانه ان دو سنک را بعضی از جهال بردند بمسجد کوفه از جهت انتفاع خودش از عوام الناس بشان دادن ان دو سنک سیاه برایشان پس کم کم ان سنگها بمرد ایام تلف شد و مضطرب گردید و صاحب کتاب جبل المنین فرموده که بمن نقل کرد جناب شیخ یونس که از صلحا نجف اشرف بود که او دید یک عضو از اعضا ان خبیث را در نجف و فرموده که حکایت شد از شیخ عالم جلیل شیخ قاسم کاظمی صاحب شرح استبصار که در نجف ساکن بود که او در اکثر اوقات نفرین میکرد بر آنکس که ان ملعون را از نجف بیرون برد و او را تلف نمود و میگفت خداوند ذلیل بکند و محذور نماید آنکسی را که ان ملعون را از این عتبه مقدسه بیرون کرد و این معجزه باهره را باطل کرد و ایضا صاحب کتاب مذکور نقل کرد از شیخ محیی و شیخ لطف الله که ایشان یک نصف ان را در بازار نجف مشاهده کردند و گفتند که هیچ خوی از ان نمیدانستند که بران بول میکرد و مردم بران

سنت میانداختند و کم کم از آن میثکت و گفتند کہ منافقان اہل بحف آن سنت را
بمخاک میپوشیدند تا آنکہ آن را ذوار و غیر ایشان بنیدند و ازین جهت بعضی از مردم
آن سنت را را بردند بمسجد کوفہ و در آنجا آن را تلف کردند و حکیم سنائی در خصوص
آن گفته خواب آرام مرے و عنتر کردہ در مغر عقل زیروزبر و فردوسی فرمودہ است
شچی کہ زد بد و آنکشت مرے را بد و نیم برای قتل عدو ساخت ذوالفقار آنکشت
و دیگری گفته انت امام کرد و آنکشت چون مرے قیس کا فرے کشت و این مختصر
مقتہ مرے بودہ است و در کتاب مرآت الاحوال در ترجمہ جناب عالم جلیل و فاضل ^{نیل}
میرزا محمد کاظم اعلی اللہ مقامہ نوادہ مجلسی قول و برادر زادہ علامہ مجلسی و داماد
فرمودہ کہ آن بزرگوار نصب کرد در داخل شباک مبارک حضرت امیر المؤمنین در موضع
معروف بجای دو آنکشت جوہر معروف بالماس و قیمت آن الماس در آن وقت ^{ہفت}
ہزار تومان بود و آن الماس الان در جای دو آنکشت موجود است

و رویاے بیست و ہفتم در کتاب زینۃ الاعیاد در اعمال روز جمعہ و فضایل آن کہ تالیف
عالم فاضل شیخ احمد بن شیخ شکر محفی است فرمودہ کہ از طریق انجہ در ایام نوشتن این
کتاب اتفاق افتاد است کہ بعض اقبیاء از برادران عارفین و علماء عاملین و اصفیاء
محبین ائمہ طاہرین سلام اللہ علیہم اجمعین تلاوت کردم از فضایل و خواص صلوات
بر او پس او سرور شد و شاد گردید و برای او شرح صدر شد و بعد از آن اتفاق افتاد
کہ روز جمعہ زیارت او را قصد کردم پس او را ملاقات نمودم در حالتیکہ او خامد و
شاگرد بود پس از سبب آن سوال کردم فرمود بد رستیکہ من در روز بسیار صلوات
فرستادم و در شب نیز مشغول بند کر شدم و شب ہم شب جمعہ بود تا آنکہ من خوابیدم
پس در خواب دیدم حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمہ زہرا و جمیع ائمہ و دوازده
امام علیہم السلام را کہ از آسمان نازل شدند و در نزد من نشستند و حضرت پیغمبر
بنا گذاشت با مکالمہ و انس کردن با من گویا کہ من بابا آنحضرت انس داشتم پس من بنا
کردم بر سوال کردن از آنحضرت و او نیز بمن جواب میداد تا آنکہ بمن بشارت داد بہ
بشارت سرور کنندہ کہ قلبم زندہ شد و جگر من خنک و بعد از این رویای خودش را
ذکر کرد از انواع مفرحات و مبشرات تا آنکہ فرمود و دیدم شخصی را از برادران محض
خودم و من در حال رویا او را میشناختم و او شبیہترین خلق بود بحضرت پیغمبر
فرانیت و خوئے و لکن بعد از بیداری او را نشناختم پس باقی ماندم در صلوات فرستادم
آنکہ خواب بر من غلبہ پس در خوابم تفسیر رویای خود را دیدم در آن شخصی کہ
بر پیغمبر شہادت داشت کہ من او را نمی شناختم پس بمن خبر دادند کہ آن شخص خواب دو

و خوش صورت عمل توانست از صلوات و خداوند صلوات ترا درین صورت خوب صورت
 داده است و بعد از آن مداومت کردم بصلوات فرستادن خود تا آنکه در شب قم دیدم
 حضرت پیغمبر و جمیع ائمه امامان دوازده را علیهم السلام پس شخصی بمن گفت که سرش را
 باند بکن و نظر نما پس سر برداشتم و حضرت پیغمبر و جمیع دوازده امام را دیدم که خداوند را
 ذکر میکنند پس آن شخص بمن گفت ایامیست که این ذکر را که خداوند عالم را بآن ذکر نماید
 میکنند گفتم می شناسم گفت حضرت پیغمبر و دوازده امام خداوند را ذکر میکنند با همان
 ذکر بیکه تو خداوند را بآن ذکر میکنی از صلوات فرستادن برایشان پس من سر برداشتم باین
 وحد کردم باین توفیق که خداوند بر من عطا فرموده و از خواب بیدار شدم مولف میگوید
 درین رویا هر چند بیکه آن شخص حضرت حجت عصر را تنها ندید و از خصوص آنحضرت درین بر
 معجزه واقف نگردید و لکن آنحضرت را با اجداد خود شنید و ایشان را مشغول ذکر صلوات
 ملاحظه کرده بهر تقدیر آنحضرت را دید و روای بیست و هشتم شیخ فاضل و عالم کامل
 شیخ حرّ صاحب الوصایا در کتاب اثبات الهدات فرموده که بدرستی که من دیدم در خواب
 و قتی که من در مشهد مقدس حضرت امام رضا بودم که حضرت حجت عصر علیه السلام
 داخل مشهد شد و از منزل آنحضرت پرسیدم و بخدمت آنحضرت شرفیاب شدم و منزل
 آنحضرت دو طرف مغرب شهد بود در باغی که در آن عمارت بود و دیدم که آنحضرت در
 مکانی که در وسط آن حوض است نشسته و در آن مجلس بیست نفر مرد بود پس یک ساعت گفتگو
 کردم و غذا حاضر شد و آن اندکی بود و لکن آن بسیار لذت بود و همه ماها از آن خوردیم و
 سیر شدیم در حالتیکه غذا بمحال خود بود که در آن نقص پیدا نشد پس قتی که فارغ شدیم
 از خوردن آن تا امل کردم پرسیدم اصحاب آنحضرت که زیاد میشوند بر چهل نفر مرد پس ناخود
 گفتم این مولا من است و ظهور کرده و لشکرش بسیار کم است ای کاش میدانستم که آیا
 نادرشاهان روی زمین با و طاعت خواهند کرد و یا آنها با آنحضرت جنگ خواهند کرد
 پس چطور بر آنها غالب خواهد شد بدو لشکر پس بمن التفات نمود و تبسم کرد قبل از آنکه
 من سخن بگویم و فرمود بر شیعیان من ترس از جهت کمی انصار من پس بدرستی که با من لشکری
 است از مردان که اگر مر بکنم بایشان هراسینه جمیع دشمنان مرا حاضر میکنند از پادشاهان
 و غیر ایشان و کردن آنها را میرند و نمیدانند لشکر خداوند عالم را مگر او پس از جهت شنیدن
 این خوشحال شدم و باز یک ساعت دیگر گفتگو کردم و آنحضرت برخاست و داخل یک خانه
 دیگر شد از جهت خواب و مردمان که در خدمت آنحضرت بودند نیز متفرق شدند
 و از باغ بیرون رفتند و من نیز خارج شدم و راه میرفتم و ملتفت بعقب سر خود میشدم
 و ناخود میگفتم کاش آنحضرت امر میکرد مرا بخند من و بمن یک ساعتی میداد و قدر نفیسه

عطا میفرمود از جهت شرف و تبارک پس وقتی که نزدیک دریاغ رسیدم نفسم
بیرون رفتن نشد و در اینجا نشستم پس ناگاه يك خادم از طرف انحضرت از برای
من يك خلمت سفید که از قطن و حریر بود بیايد قدري نفقه آورد و بمن گفت که
مولای تو میفرماید این آنچه است که اراده کردی و بردی امر میکنم بنویسی
که بماند من بکنی پس بیدار شدم رویای بیست و نهم ایضا در آن کتاب
فرموده که بدو سیکه من حضرت صاحب الامر را در خواب دیدم که گویا انحضرت
در مجلسی که من اینجا درس میگویم در مشهد حضرت ارضا در قبه بزرگ طرشت
نشسته است و من بخدمت انحضرت رفتم و سلام کردم بر او و دستهای او را بوسیدم
و عرض کردم ای مولای من در نزد من بعضی مسائل است اگر اندن میدهی سوال بکنم
فرمود آنها را بنویس تا جواب آنها را از برای تو بنویسم زیرا که این نوشتن بعید
میشود از فراموش کردن و آنها را فراموش نمیکنی و بعد از آن دوات و کاغذی
بمن عطا فرمود پس چهار مسئله نوشتم و در زیر آنها جای جواب را گذاشتم
پس شروع کرد بنوشتن جواب آنها بدست خط مبارک خودش و من نزدیک
انحضرت رفتم تا آنکه بخط شریف او نظر بکنم پس دیدم خط مبارک را که وسط
بود در حسن آن پس بخاطرم خطور کرد که من خط انحضرت را خوشتر از همه
خطها دانسته بودم و تیکه این از طلب گذشت بمن ملتفت شد و فرمود قبل از آنکه
من تکلم بکنم که از شروط امامت نیست که خط او خیرترین خطها باشد عرض کردم
چنین است ای مولای من جانم فدای تو باد پس از خواب بیدار شدم

روایه سی و نهم در آن کتاب فرموده دو مقام تعداد معجزات انحضرت که بدو سیکه
من حضرت حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم پس بهرعت بخدمت انحضرت
رفتم و سلام کردم و اراده نمودم که سوال بکنم که فرج و ظهور چه وقت خواهد شد
پس قبل از آنکه تکلم نمایم بمن فرمود که نزدیک است انشاء الله تعالی قُلْ لَا يَعْلَمُ
مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ یعنی بگو نمی دانند آنکسانیکه در آسمان
و زمین است غیب را مگر خداوند و بعد از آن بخاطرم چیزهای بسیار آمد که سوال
بکنم از انحضرت پس قبل از آنکه من سوال بکنم از همه آنها جواب داد

روایه سی و یکم و ایضا در آن کتاب در آن مقام فرموده که من حجت عصر علیه السلام را
در خواب دیدم و من در کاظمین بودم و از منزل انحضرت سوال کردم و معلوم شد
انحضرت در خانه مردی که او را ابراهیم می گفتند منزل کرده است و من بخدمت
انحضرت رفتم و اراده کردم که از انحضرت سوال کنم که بمن سبیح نماز فرماید پس

ذکر زیارت حضرت صاحب الزمان

۴۳۳

قبل از آنکه من سخن بگویم ابتداء فرمود که این وقت طلب معجزه نیست زیرا که من ظهور
 نکرده ام پس زمانیکه ظاهر شدم پس هر چه بخواهید از معجزه سوال بکنید پس ساعته
 با هم صحبت کردیم و بعد از آن امر فرمود با حضار اسب پس اسبها را حاضر کردند و
 در خدمت آنحضرت کمر ازده نفر مرد بود و قبل از سوار شدن فرمود در نزد من اسرج
 است و باین اسرج است و باین اسرج دیگر حاجت نداریم و این راهبه کردم برای شیخ تا
 آنکه برای او تبرک باشد و بمن اشاره فرمود و من با خود گفتم چگونه باین اسرج تبرک
 کنم و حال آنکه من از صاحب آن معجزه ندیدم پس بطرف من التفات کرد و تبسم نمود
 و فرمود در اینجا حاجت بر معجزه نیست و بنودی از این اسرج برای تو معجزه و برکات
 ظاهر میشود پس از خواب بیدار شدم و بعد از آن بر خطرهای عظیمه و مهلکهای
 شدید گرفتار شدم و از برکت آنحضرت خداوند بمن نجات عطا فرمود
 رؤیای منی دوم در بخارا از کتاب قبل المصباح و او نیز بسند خود از صدوق علی الله
 مقام هم نقل کرده که فرموده مرا خبر داد بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه
 سختی و طاقت منست و ضعیف شد و سهل نبود در تقسیم که آن را افشاء کنم بر احدی
 از اهل و برادران خود پس شی خوا بیدم در حالتیکه چنین مغموم بودم پس دیدم
 مردی را که خوشرو و باجانه میگوید و بوی خوش بود که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین
 که در فرمایشان درس میخواندم پس در نفس خود گفتم تا کی رنج و مشقت بکنم از هم و غم
 خود و انشاء نکنم آن را از برای احدی از برادران خود و این شیخ است از مشایخ علمای
 و این را برای او ذکر میکنم پس شاید بیایم در نزد او فرجی پس و ابتدا کرد بمن و فرمود
 مراجعه کن در آنچه بآن گرفتار شدی بسوی خداوند و استعانت بجوی حضرت صاحب
 الزمان علیه السلام و آنحضرت را برای خود مفرغ اخذ کن و پناه گاه بدان زیرا که
 آنحضرت نیکو معینی است و او است عصمت اولیاء مؤمنین خود انگاه دست راست
 مرا گرفت و گفت آنحضرت را زیارت کن و سلام نما بر او و سوال کن از او که شفاعت کند
 برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو پس گفتم با و تعلیم کن بمن که چگونه
 بگویم پس بد رستیکه من از جهت همتی و غمتی که در آن میباشتم از خاطرم برده هو
 زیارت و دعا را که میدانستم پس ای سرور بکشید و گفت لا حول و لا قوة الا بالله
 و بدست خود بر سینه من مسح کرد و گفت خداوند کافرت و بر تو باک نیست و تپهیر
 بکن و دو رکعت نماز بخواند او را نگاه بایست در حالتیکه رو بقبله باشد در زیر آسمان
 و بگو سلام الله الکامل الشامل العام و صلوته الدائمة و برکاته الفا
 علی حجة الله و ولیه و ارضیه و بلادیه و خلیفته علی خلقه و عبادیه و سلاله

النُّبُوَّةُ وَبَقِيَّةُ الْخَيْرِ وَالصَّفْوَةُ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَمُطَهِّرُ الْإِيمَانِ وَمُعَيِّنُ أَحْكَامِ
 الْقُرْآنِ مُطَهِّرُ الْأَرْضِ وَنَازِلُ الْمَدِينِ فِي الطُّولِ وَالْعَرْضِ الْحَقُّ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ وَ
 الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ الْمُرْتَضَى الطَّاهِرُ ابْنُ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ الْحَقِّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمُرْتَضِينَ
 الْهَادِي الْمُعْصُومِ ابْنِ الْهَدَايَةِ الْمُعْصُومِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُنَانِ وَ
 الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَمُسْتَوْدِعَ حِكْمَةِ الْوَصِيِّينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَصَةَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدِيلَ الْكَافِرِينَ الْمُكَبَّرِينَ الظَّالِمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ
 يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا ابْنَ فَاطِمَةَ الرَّهْمَاءِ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَئِمَّةِ النَّحْيِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ
 مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا وَأَنَّكَ الَّذِي تَمْلَأُ
 الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا غُفَلَ اللَّهُ فَرْجَكَ وَسَهَّلَ خُرُوجَكَ وَقَرَّبَ زَمَانَكَ وَكَثَّرَ
 أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ وَأَفْجَرَ لَكَ مَوْعِدَكَ وَهُوَ أَصْدَقُ الْفَائِلِينَ وَزَيْدٌ أَنْ تَمُنَّ
 عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمُ أئِمَّةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ يَا مَوْلَايَ
 حَاجَتِي كَذَا وَكَذَا فَإِنَّا شَفَعْنَا فِيكَ بِحَاجَتِنَا وَبِحَاجَةِ لَفْظِ كَذَا حَاجَتِ خُودِ رَاذِ كَرْدِ
 وَبِحُزَانِ أَنْجِهْ مِمْخَايَ زِدْ عَاكَفَ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ
 بَرُوحَ وَفَرَجَ وَازْشَبْ مَقْدَارُ مَا نَدُو بِكَ وَبَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ بَسْ
 أَنْجِهْ رَاكَةَ بِنِ امُوخته بود از خوف انكه فراموش كنم انگاه تطهير كردم و بزر
 آسمان در آمدم و دو ركعت نماز كردم و در ركعت اول بعد از حمد چنانكه براي
 من تعيين نمود اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا را خواندم و در دوم بعد از حمد اِذَا
 جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ و چون سلام گفتم برخاستم در حالتيكه رو بقبله
 بودم و زیارت كردم آن وقت حاجت خود را از خداوند خواستم و استغاثه كردم
 بر مولاى خود صاحب الزمان انگاه سجد كردم و سجده شكر را طول دادم و در
 دعا نیز طول دادم تا انكه ترسيدم فوت شدن نماز شب را انگاه برخاستم و
 نماز مقرري خود را كردم و مشغول شدم بتعقيب بعد از نماز صبح و نشستم
 در محراب خود و دعا ميكردم و قسم بخداوند كه اقباب طالع نكرد تا انكه فرج
 من از انچه در آن بودم رسيد و عود نكرد بمن مثل ان در بقیة عمر من و نداشت
 احد از مردم كه چه بود آن امر كيه مراد رهم و غم انداخت تا امر روز و منت مر
 خدا بر است و الحمد لله كثرأ و سيد بن طاووس اين زیارت را در مصباح و شيخ
 كفعي در بلد الامين نقل کرده اند و دو قمي قبل از نماز و زیارت غسل را نیز ذكر

کرده و در غیر آنها نیز هست مؤلف میگوید در این روایات هر چند بیک شخص
حضرت حجت علیه السلام رانندیده و لکن از آنحضرت درین روایات ذکر شده و
زیارت آنحضرت و توسل با و نقل شده و این کفایت است و احتمال دارد که آن
این شخص بداند خود حضرت صاحب الامر بوده باشد بقرینه اینکه او دست بر سینه
این شخص کشید و فرمود که بر تو باکی نیست و خداوند کافرت است و ازین جهت زیارت
با این تفصیل در خاطر او ماند و فراموش نکرد و دیگر آنکه اجابت آن هوری شد
و قبل از طلوع آفتاب حاجت روا شد روایاتی سی و سیم محقق نوری در دارالسلام
از کتاب تحفه المجاورت تألیف عالم جلیل مولانا محمد کاظم هزارجریبی نقل کرده که فرموده
در آن کتاب که شنیدم از عالم فضل کامل سید محمد مهدی شهرستانی اعلی الله مقامه
و او همان عالم بزرگ است که مباشرت کرد بنماز سید بحر العلوم اعلی الله درجته که او
خبر داد بمن که من بمجاورت حضرت سید الشهدا علیه السلام مشرف شده بودم و او
جواب خودم و در آن زمان حاجی حسنعلی خاتون آبادی در نجف اشرف مجاور بود
در بین من و او صداقتی بود و همیشه مرا ترغیب میکرد بمجاورت نجف اشرف و می گفت
مجاورت کربلا باعث قنوت قلب میشود و مجاورت در نجف بهتر است پس من در خواست
دیدم که من در رواتحرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستم در طرف بالائی
در مقابل شبانه مبارک که از اینجا صریح مقدس نمایان است و حاجی مزبور نیز در اینجا
و او باز انکار میکند مجاورت کربلا را نسبت بمجاورت نجف اشرف پس در این وقت دیدم
حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را در اینجا پس حاجی مرور را آنحضرت سوال کرد که
حضرت شما در اینجا میباشید و مردم زیارت حضرت شما میروند بنا مرا آنحضرت
فرمود چنانکه من در اینجا بم و در سامرا نیز هستم پس حاجی مرور را آنحضرت اذن گفت
که برود در را باز بکند و حرم را خاروب نماید و آنحضرت اذنش داد و بعد از آن حضرت
صاحب الزمان بمن فرمود ابتداء و قبل از آنکه من سخن بگویم که کسی را از کربلا بدو فرسخ
نمیرند و بعد از آن اشاره کرد بصریح حضرت امیر المؤمنین و فرمود بجمع امیر المؤمنین
کسی را از کربلا بدو فرسخ نمیرند پس بمجاطرم رسید که قسم یاد کردن آنحضرت از جهت اشک
حاجی حسنعلی بود مجاورت کربلا را و بعد ازین فرمود بشرط اینکه یکشب در کربلا بقیه
بکند پس من همچنین فهمیدم که مراد از بقیه در اینجا بر عبادت و خاستن است پس
عرض کردم ای مولای من ما قمار شبها تا بطلوع آفتاب میخوانیم پس فرمود هر چند
تا بطلوع آفتاب بخوابد و بعد ازین بیدار شدن و این روایات سبب تعارف من شد
و کربلا که آن را بمجاورت نجف اشرف اختیار کردم مؤلف میگوید جهت نماز کردن

بزرگوار بر جنازه آقای سید بحر العلوم در آن کتاب از جناب مولایین العابدین سلیمان
اعلی الله مقامهم چنین نقل کرده که فرموده زمانیکه مرض سید بحر العلوم شدت کرد ما
حاجتی بودیم دو نوزدان بزرگوار بما فرمود که دوست دارم که نماز مرا جناب فاضل تحلیل
آقا شیخ حسین نجفی بگذارد که بر زهد و تقوی و عبادت او مثل زده میشود و لکن
کمی بر من نماز نخواهد کرد مگر غلام ربانی آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی و در بین این دو
بزرگوار صداقت تمام بود پس ما ازین اخبار کردن او تعجب کردیم زیرا که میرزا شهرستانی
در این وقت در کربلا بود و بعد ازین خبر دادن در آنکه زمان فوت شد پس ما مشغول
تجهیز آن بزرگوار شدیم و فارغ گشتیم بدون آنکه از جناب شهرستانی خبری و اثری بود
باشد و من در فکر بودم زیرا که من در مدت مصاحبت با اینجناب ابتدا از او کلام غیر
موافق واقع و غیر محقق شنیدیم پس در وجه مخالفت این خبر در حیرت ماندم تا
آنکه جنازه او را بردیم بر صحن برای نماز و زیارت و طواف و با ما بود جناب بدو از حضرت
جعفر کبیر و همان شیخ حسین فرمود و غیر ایشان از وجوه علماء و اجلاء فضلا تا آنکه
وقت نماز شد و سینه من تنگ گردید و درین هنگام که علماء اعلام بر نماز حاضر شدند
و بر مهدیگر تکلیف میکردند ناگاه دیدیم که مردمان از سمت در شرقی بر جوش و خروش
آمدند و راه باز میکنند پس دیدم جناب سید اجل شهرستانی بالباس سفره و آثار
زحمت و تعب راه وارد شد پس وقتی که بنزد جنازه آمد جمیع مشایخ علماء او را مقدم
کردند از جهت وجود اسباب تقدم در اواز سیادت و اعلیتش و غیر ذلک پس اینجناب
نماز کرد و ما با او اقتدا کردیم در حالت سرور و اسوده خاطر و دلبسته و شک از قلب صاف
و بعد از نماز از جناب سید پرسیدیم از کیفیت آمدنش فرمود دیروز نماز را در کربلا
در مسجد خود کردم و برگشتم بمنزل خود پس مکتوبی از نجف رسید که مردم از سید بحر العلوم
مأیوس شده اند پس داخل خانه شدم و سوار استری که داشتم شدم بدون مکث در
کربلا و در راه تا آنکه مصادف گردید و رود من بنجف با برداشتن جنازه آن بزرگوار
مؤلف میگوید جمله از فضائل سید بحر العلوم را در کتاب تحفه المهدیه ذکر کرده ام
که اینجناب چند مرتبه حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در بیداری دیده و از آن
حضرت بر معجزات زیادی مطلع شد و بر کالات معنویه فائز و نائل شد اعلی الله مقامه
و بایستی چهارم ایضا در کتاب مذکور از جناب مولایین العابدین مزبور نقل کرده
که فرموده وقتی که از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مراجعت کردم بقصد وطن
که ظهیر و مرور من از طهران واقع شد و چند روز آنجا ماندم و جمعی از اعیان و
من آمدند از جمله جناب حاجی سید حسن آقا طهرانی و او بسیار ثناء کرد که بمنزل او

روزم و اینجا منزل بکنم قبول نکردم و در این اثنا بمن وارد شد جناب عالم مؤید حاجی
خلیل طیب طهرانی و بمن نظر کرد و گفت دستت دراز کن تا نبض ترا ملاحظه بکنم زیرا که در
صورت استعداد غربی دیدم بر مرض شدید پس ملاحظه کرد و بجناب سید مذکور
گفت این را بمنزل خودت ببر زیرا که فردا یا پس فردا او ناخوش خواهد شد گفت پس حال من
بعد از ظهر تغییر یافت و بمرض شدید مریض شدم و جناب اقا حاجی میرزا خلیل
ملازم شد از جهت معالجه در شب و روز از جهت رفاقت و صداقت که با من داشت
روزی فتحعلی شاه او را خواست و او رفت و گفت من مشغول بمعالجه نفس زکیه قدسیه و
قسم یاد کرده ام که از او مفارقت نکنم تا آنکه هر چه خداوند خواست بشود و گفت که من
من شدت کرده و تا یکماه همین نحو ماندم و جناب سید و طیب مذکور از من مأیوس
شدند و دو روز من وقت نماز را ندانستم و نماز فوت شد و جناب طیب مریض
در خیال خود یک نسخه ترتیب داد که هفت جزو داشت که اگر من فردا بمردم آن را بخورم
پس همان شب از جهت گرمی هوا مراد پشت بام بردند و او نیز در نزد خوابیده بود و در
آن حال من متذکر غربت و مرضی مردم در زمین ری شدم پس متوجه گشتم بام
و گفتم در نفس خودم ای موالیان من بد رستیکه من خودم را بر حمت انداختم و عمر مراد
تعمیر حرم شما صرف کردم و حضرت امام رضا را زیارت کردم و قصد جوار شتار کردم
پس چگونه راضی میشوید که من در اینجا بمیرم و من تضرع و زاری کردم با مثال این کلمات
پس مرا خواب گرفت پس دیدم سه نفر سواره از طرف مشرق آمدند یکی از ایشان با سوار
سوار بود و بران دو نفر مقدم بود و معلوم شد که ایشان حضرت جغت عصر و پدرش
و جدش علیهم السلام است پس بنزدیک من آمدند و از اسب پائین تشریف نیاوردند
پس برخاستم و حالت خود را بایشان شکایت کردم و آنچه در بیداری گفته بودم عرض
کردم پس فرمودند که چرا جزع و اضطراب میکنی و حال آنکه حال تو خوب است و در
تو مرض نیست و بگو میرزا خلیل که از نسخه دواء خود فلان جزء و فلان جزء را کم کند و
فلان جزء را بآن نسخه علاوه نماید و همه آن اجزاء را بمن بام بردند و فرمودند که تو
آن را بخور که باکی بر تو نخواهد شد پس از خواب بیدار شدم پس دیدم که در بدن من
مرضی باقی نمانده و بعضی رفقا را صدا زدم و گفتم آب بیاورید که من نماز نکرده ام در
این شب پس جناب اقا حاجی میرزا خلیل بیدار شد و قتیکه مراد بید خيال کرد که من سرنام
شده ام و از من پرسید که چرا برخاستی و کجا میروی پس آنچه دیده بودم در خواب بیان
کردم و او نبض مرا گرفت و ملاحظه کرد گفت در تو ابدا مرضی نیست و نبض تو نبض آدم
صحیح است و گفت دیگر تو محتاج خوردن دواء ابدا نیستی و من گمان میکنم که ایشان

صلوات الله عليهم افرموده اند بخوردن در بعد از تغیر آن بجهت احسان
 بمن ولطف ایشان نسبت بمن که خاطر من شکند الحمد لله مؤلف میگوید از برای
 جناب مولای زمین العابدین سلامی فضاائل عذیده و مناقب کثیره است و حضرت
 حجت عصر عجل الله فرجه را در بیداری دیده و از آنحضرت معجزه مشاهده کرده
 بعضی آنها را در محفة المهدیه ذکر کرده ام و آنجناب تالی مرثیه استاد خودش حرم
 بحر العلوم بوده است اعلی الله درجاتها و اکثر آنها را محقق نوری در دارالسلام
 نقل کرده روایه می بینم ایضا آن بزرگوار در آن کتاب از عالم فاضل اقا میرزا
 ابراهیم شیرازی کربلائی نقل کرده که گفت عارض شد بر من حاجات و همات
 در بلد شیراز که فکرم در خیرت ماند و سینه من تنگ شد و از جمله آنها توفیق
 زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود پس فرجی از آنها نیافتم مگر بتوسل
 بر صاحب دریای کرم امام حاضر و چنگ زدن بر احسان امام ابن جان حضرت
 حجت عصر خلیفه الرحمن علیه السلام پس حاجتهای خودم را در عریضه حاجات
 نوشتم که از ائمه علیهم السلام روایت شده و از بلد خارج شدم در نزد غروب آفتاب
 و از همه محقق رفتم بر کار آیت که جمع شده بود و دو کار باب استاد و حسین بن روح
 نائب آنحضرت را ندا کردم و بر او سلام کردم چنانکه در اخبار وارد شده و سوال
 کردم از او که عریضه مرا بخدمت آنحضرت برساند و عریضه را بر آب انداختم و در
 وقت غروب مراجعت کردم و احدی از کار من با خبر نشد و امدم بمنزل خودم و بر کسی
 خبر ندادم و صبح بدو رسیده ام استاد رفتم و با جماعته نشسته بودم پس ناگاه
 يك سید در لباس خدام حرم حضرت سیدالشهداء وارد مجلس شد و در نزد استاد
 من نشست و من و غیر من از جماعت تا احوال او را ندیدیم و بعد ازان نیز ندیدیم
 پس بگو من التفات کرد و مرا با هم خودم ندا کرد و فرمود ای فلان بدو رشتیکه رفته
 تو بخدمت حجت عصر علیه السلام رسید و تسلیم باو شد پس من بمهوت شدم از
 گفته او و آنها دیگر ندانستند که او چه میگوید و آنجماعت از او پرسیدند که این
 مطلب را کشف بکند پس گفت دیشب در خواب دیدم که جمع کثیری در خدمت
 حضرت سلمان ایستاده اند و در نزد او رفته ها از نایابی است و جناب سلمان
 مشغول است بنظر کردن آن رفته ها پس رشتیکه مرا دید فرمود که برو نزد
 فلان و نام و لقب مرا بگو و بگو با او که این رفته تو است و دست خود را بلند کرد
 پس رفته مهر شد و آمد بدین و اینکه آن رفته بخدمت صاحب ازمان رسید
 مهر شد پس من دانستم که هر کس رفته او مقبول شود و حاجت او برآورده گردد

رفعه او مهر میشد و آنکه حاجت او برآورده نشود رفته او مهر نمیشود پس انجاء
از من سوال کردند: صدق و بر قضیه را من نقل کردم و قسم یاد کردم که احدی بر
حال من مطلع نشده پس من بشارت دادم برواشدن حاجات پسران که نکذشت
که من موفق شدم بمجاورت کر بلا و من لان انجامیم و هکذا غیر آن از حاجات من که در
رقعه بود همه آنها روا شد مؤلف میگوید درین روای هر چند یک حضرت صاحب
الزمان را ندید و لکن بر معجزات آنحضرت واقف شدند و در روای بعد از آنحضرت
رقعه رسانیده شد و سلمان را از جانب آنحضرت دید و مهر آنحضرت را با و نشان دادند
و همه حاجات برآورده گردید و احتمال دارد که آن شخص از رجال الغیب بوده باشد بقرینه
ندیدن او قبل از این مجلس بعد از آن و امثال این حکایات بسیار است

روای سی و ششم و نیز در آن کتاب نقل کرده از عالم کامل و مجمع الفضائل مولا فتحعلی بن
مولا حسن سلطان آبادی از جناب عالم فاضل متقی مولا محمد صادق عراقی علی الله مقام
که گفت مدتی در ضیق و غم و پریشانی بودم و از کرب خود فرجی و از ضیق خود غر جی نیافتم
تا آنکه شبی در خواب دیدم که من در یک صحرائی هستم و در آن صحرائیک خیمه بزرگ نمایان
است پس سوال کردم که صاحبان خیمه کیست گفتند آن خیمه کهف حصین و غایت مضطر
مست بکین حضرت حجت قائم مهتک و اسام منتظر مرضی عجل الله فرجه است پس بروی
آن خیمه رفتم و دوا کردم و در آنجا دیدم پس وقتی که بعد از آنحضرت رسیدم پریشانی
حالم را وضیق زمانم و عسرت عیالم را با آنحضرت شکایت کردم و عرض نمودم که بر من دغای
تعلیم فرمائید تا آنکه هم غم من رفع بشود و پریشانیم برطرف گردد پس آنحضرت مرا حواله کرد
بر یکفر از اولاد خودش و خیمه او را بمن نشان داد پس از خیمه آنحضرت بیرون شدم و بخیمه آن
سید رفتم پس دیدم جناب عالم مؤید اقا سید محمد سلطان آبادی را که روی سجاده خود
نشسته و مشغول دعا و قرائت قرآن است پس بعد از سلام فرمایم حضرت حجت ملک غلام
باورسندم و حواله آنحضرت را با و عرض کردم پس در خواب ببینم اقا سید محمد بمن چه دعا
تعلیم کرد از جهت رفع ضیق و جلب کردن رزق پس از خواب بیدار شدم و در حالتیکه دغای
در خاطر مانده بود و فراموش نکرده بودم پس رفتم در اول صبح بخانه جناب سید مؤید مذکور
و دیدم که در مصلاهی خود نشسته و مشغول دعا و قرائت کتاب خداست چنانکه در خواب
دیدم پس سلام کردم و جواب داد و تبسم کرد برویم گویا که او قضیه را دانست و مقصود مرا
در اسرار مخفیته مطلع گردید پس از او سوال کردم آنچه را که در خواب از او پرسیده بودم تعلیم
کرد بر من آنچه را که در خواب بمن تعلیم کرده بود بدون زیادت و نقصان پس بآن سه دعا متوسل
گردم در آنکه از زمان پس روای من دنیا از هر محل امکان و از آن سه دعا در خواب و

بیدار می بمن تعلیم کرد از جناب اول آن است که هفتاد مرتبه بعد از نماز صبح بگویم یا فتاح
در خالتی که دست خود را بر سینه خود بگذاری و این را کف می و در صبح بخواند و در وقت
که هر کس این را بگوید خداوند حجاب را از قلب او بر میدارد و دعوی آنست که در روز قیامت
صالح روایت کرده که روزی من را از اصحاب حضرت رسول خدا دیدار کردم و در میان
این اصحاب حضرت جنت تاخیر را پرسید عرض کرد جهت دیر آمدن من با حوتی فقر بود
بوده حضرت پیغمبر را و فرمود ایا دعا بتو تعلیم بکنم که سقم و فقر یا از تو دور بکند عرض کرد
بلی فرمود بگو یعنی بعد از نماز صبح لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که گفت علی الحسین الله
لا یوتی و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه ولا ولدا و لا یکن له شریک فی الملک و لا یکن له ولی
من الذل و کثرة تکبیرا پس بعد از زمانه کی بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که ناخوشی
و پریشانی از من دفع شد و سیم آنست که در کتاب عده الداعی از آنحضرت روایت نمود که هر
کس بعد از نماز صبح این کلمات را بگوید هر چه از خدا سوال بکند عطا میشود و خداوند امور
او را کفایت میکند بسم الله و یا الله و صل الله علی محمد و آله و اوفض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا الا الله الا انت سبحانک انی کنت من
الغالمین فاستعین الله و یجینا من الغم و کذلک ینجی المؤمنین و حسبنا الله و نعم
الوکیل فاقبلوا بینه من الله و فضل لم یمنهم سو ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حی الی الرب من
المربوبین حی الخالق من المخلوقین حی الرزق من المرزوقین حی الله رب
العالمین حی من هو حی حی من لم یزل حی حی من کان مذکک حی
حی الله لا اله الا هو علیه کلت و هو رب العرش العظیم پس این ورد ها سرا
است مواظبت بر آنها را که است و درایت هر دو تصدیق اینها را کرده و در خواب
و بیدار خبر اینها داده شده است روایه می و هفتم ایضا در آن کتاب از جناب
نقل کرده که فرمود بدو استیکه من مدت مدیدی متفکر بودم در سر خلقت دنیا با وجود
با وجود انجیرها استیکه در دنیا است از دور شدن و بعد بودن از حضرت حق تعالی با
وجود بودن شهوات نفسانی و لذایذ حیوانی و هواها و مفسدات و سایر شیئتها
در آن که مردم با باز میدارند از رسیدن بقرب حضرت حق جل جلاله پس میافتم در
خیال خودم که وجود دنیا نقض غرض است از برای خالق نفوس و نورانی کردن انجمن
معرفت خداوند و همچنین فکر میکردم در اشباع کردن مردمان از وجود امام زمان
بعد از غیبت او از خلق جهان و در ثمره وجود آنحضرت در این طول زمان بر مردمان
که وجودش چه فایده دارد در زمان غیبت آنحضرت و در این دو فکر میافتم تا

آنکه در ایام ماه رمضان روزی از جهت بعض عبادات مقرر برای من زنت شد
 حاصل شد و خوابیدم و در خواب حضرت صادق علیه السلام را دیدم پس آنحضرت
 ابتداء و قبل از تکلم من فرمود ان الدنيا مزرعة الآخرة یعنی بدستیکه دنیا محل
 زراعت آخرت است و ذکر فرمود برای من در این خصوص آنکه باید بداند که بداند
 علیه السلام برای کسیکه تصدیق بکند آن را و دار غایت است برای کسیکه بفهمد
 در دنیا و دار غنی است برای کسیکه توشه بردارد از دنیا و مسکن پذیران است و محل عبادت
 ایشان است و محل وحی خداوند است و نمازگاه ملائکه است و محل تجارب اولیای خداوند
 تعالی است که کس کردند در آن رحمت خداوند را و هیچ نمودند در آن بهشت را و گشت
 که دنیا را مدّت بکند و حال آنکه دنیا خبر داده بدو می خودش و رفتنش و نداننده
 بفرق خودش و تعریف کرده نفس خودش را پس بسوی خودش مشتاق کرده مردمان را
 بسوی آخرت و ببلای خویش از بلاهای آخرت ترسانند مردم را و بتخویف و ترغیب ترغیب
 بخدیو کرده خلق خالق عالم را و خودیست که در رشاد مرحوم مفید از آنحضرت نقل کرد
 و در مسئله دومی حضرت صادق در خواب بمن فرمود آنچه را که در احادیث معتبره
 بسیار وارد شده ان یتبع الناس به کما یتبع یاشتمس اذا ظلمت به شمس السحاب
 یعنی بدستیکه منعت بودن مردم بحضرت حجت در زمان غیبت آنحضرت مثل منفعت
 بودن مردمان است بآفتاب زمانه که در زیر پر پرده باشد چنانکه در کاف و احتیاج
 غیر آنها نقل کردند از آنحضرت که در توقیعی که برای اسمعیل بن ایوب و ابی کریم
 و اما وجب انتفاع مردم به در غیبت من پس مثل انتفاع مردمان است بآفتاب و قیامه
 ایران را پوشد از چشم ایشان و بدستیکه وجود من در زمین هر چند یکم نایب
 بوده ناظم امان است برای دل زمین چنانکه ستارگان امان است برای دل ماه
 تا آن حدیث مؤلف میگوید در این رؤیا و تصدیق است از برای اخبار بسیار که از ائمه
 اطهار علیهم السلام وارد شده مثل اخبار که در محل زراعت رده دنیا از گذشته و
 اینکه آن محل تجارب است و جمیع جهات آن مذکور نیست و تمهیل این در کتب
 اخلاق است و مثل احادیثیکه وارد شده که مثل حضرت جبرئیل علیه السلام شرحه مثل آفتاب
 در زیر پر است در زمان غیبت آنحضرت و در این رؤیا هر چند یکم نایب نفس بزرگواران
 حضرت را ندید و لکن حضرت صادق را دید و دفع شبهه غیبت آنحضرت را از او نمود
 و وجود آنحضرت را در ایام غیبت مثل قیام برمانی کرد و فایده بدست حضرت قائم را
 در این زمان مثل قیام ائمه است در روز بزرگوار و در این زمان هر چند یکم نایب

وجود آنحضرت را در زمان غیبت فهمید و هم صدق آن حادثیت را که آنحضرت با
 مثل اقطاب را داده در زیر برداشت و بالمره از شبهه بیرون شد و علم یقینی بعد
 اخبار نمود و بالکلیه شک او برطرف گردید و غیبت آنحضرت در نظرش مثل
 حضورش گشت و محقق نوری علی الله مقامه در نجم الثاقب فرموده که در وجه
 تشبیه آن وجود مقدس با اقطاب زیرا بر چند وجه گفته اند اول آنکه نور وجود
 و علم و هدایت و سایر فیوضات و کمالات و خیرات و برکت آنحضرت بمخلوق میرسد
 و ببرکت و شفاعت و توسل با آنحضرت حقایق و معارف بر موالیان ظاهر میشود
 و بلافاصله وقتها از ایشان رفع میشود چنانکه در عصر هر جمعی چنین بوده و خداوند
 میفرماید وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ رَسْمُ خَدَّائِنْدَ چنان نیست که
 خلق را عذاب کند و حال آنکه تو که رحمة للعالمین در میان ایشان و بتواتر از آن
 حضرت رسید که فرمود اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان
 اهل آسمانند و هر که دید دلش اندک بشورایمان منور شده میداند که هرگاه ابواب
 فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیق و مسئله غامضه
 بر او مشتبه گردد چون متوسل شود با آنحضرت باندازه توسل البته درهای رحمت
 و هدایت باز میگردد دوم آنکه چنانکه اقطاب با بر محبوب شد با وجود انقطاع
 خلق بضوء او و در هر آنی منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین مخلصین
 و مؤمنین و موقنین پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نیستند
 و بان انتظار ثواب عظیم میبرند سیم آنکه وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار
 امامت و ظهور آثار ولایت منکر بر مانند منکر وجود اقطاب است هرگاه محبوب
 شد بسحاب چهارم آنکه چنانکه محبوب بودن اقطاب بسحاب گاه هست که از
 برای عباد صالح و نافع است غیبت آنحضرت نیز برای شیعه با وجود انتفاع بانوار
 او شاید اصلح باشد از برای بسیاری از ظهور آنحضرت چنانکه مرحوم صدوق در
 کمال الدین از قمار روایت کرده که گفت بمخدمت حضرت صادق عرض کردم که عبادت
 کردن با امامی از شما که ظاهر نباشد در زمان دولت باطل افضل است یا عبادت
 کردن در زمان ظهور حق و دولت حق با امام ظاهر از شما افضل است حضرت
 فرمود که ای عمار صدقه در پنهان افضل است از صدقه اشکارا و چنین است عبادت
 شما در پنهان با امام غیر ظاهر در دولت باطل افضل است از برای ترسیدن شما
 از دشمنان در زمان دولت باطل و بهتر است از آنکه عبادت خدا کنید در زمان
 ظهور حق با امام ظاهر بدانید که هر که از شما نماز کند بک نماز واجب را در پنهان

از دشمن خود و آن نماز را در وقت آن بجا آورد و تمام کند حقیقتاً بنویسد از برای او
ثواب بدیست و پنج نماز و اگر یک نماز نافله را در زمان آن بجا آورد حقیقتاً از برای او
ثواب ده نافله بنویسد و هر که از شما حسنه بجا آورد خداوند از برای او بدیست و پنج حسنه
بنویسد و خدا مضاعف میگرداند حسنات مؤمن را از شما وقتی که عمل نیکو بجا آورد و
دینداری کند بتقیه برای ترسیدن بر امام خود و ترسیدن بجان خود و نگاه دارد
زبان خود را با ضعاف مضاعف بسیار بد رستیکه خداوند کریم است عرض کردم که
جانم بفدای تو باد مرا راغب گردانید بعل و تحریر بران نمودی ولیکن میخواهم بدانم که
چگونه اعمال ما افضل است از اعمال اصحاب ظاهر و دولت حق با آنکه ما و ایشان بربک
دین میباشیم فرمود بد رستیکه شما ایشان را پیشی گرفته اید در داخل شدن در دین
خداوند و سبقت گرفته اید ایشان را در ادا کردن نماز و روزه و حج و بدانستن سایر امور
دین و طاعت امام پنهان میکنید و با امام خود را مشرب کرده اید در صبر کردن در دولت
باطل و میترسید از پادشاهان بر امام خود و بر جانهای خود و حق امام خود و حق خود را بر
دست ظالمان میبندید که شما را از حق خود منع کرده اند و مضطر گردانیده اند بمشقت کشیدن
در دنیا و طلب معاش کردن با صبر کردن بر دین خود و عبادت خود و طاعت کردن پروردگار
خود و ترسیدن از دشمنان خود پس باین اسباب خداوند ثواب اعمال شما را مضاعف
کرده است پس گویا پادشاهان شما را این عرض کردم که جانم بفدای تو باد هرگاه چنین است پس
چرا از او کنیم که از اصحاب حضرت قائم باشیم با ظاهریون حق و با آنکه ما امروز در زمان
امامت تو مشغول طاعت تو باشیم و اعمال ما بهتر باشد از اعمال اصحاب صاحب دولت
حق حضرت فرمود سبحان الله ایایمخواهی که خداوند حق و عدل را در بلاد خود ظاهر
گرداند و حال همه خلق نیکو گردد و کلمه خداوند جمع شود و مردم همه اجتماع نمایند بر دین
حق و الفب و التیام در میان قلوب مختلفه بهم رسد و کسی در زمین معصیت خدا را
نکند و حد و خدا در میان خلق جاری گردد و حق بسوی اهلش برگردد و حق را اظهار
نماید و چیزی از بیجهت خوف خلق پنهان نگردد بدان و الله ای عمار که احب است از
شما نمیبرد باینکه است درستی مگر آنکه او افضل است در نزد خداوند از بسیاری از شما
که در جنت بدر و احد حاضر شدند پس سادت نادشمارا و شیخ طبرسی در احتجاج
روایت کرده از ابو خالد کتابی که گفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود
که طوایف مدینه غیبت ولی دوازده قبیله را خواند از اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و
آله و امامان بعد از وی از آن بد رستیکه اهل زمان غیبت او و اعتقاد دارند که
بما است او و انتظار دارند که ظهور آنحضرت افضل اهل هر زمانند زیرا که خداوند

عطا کرد و برایشان از عقل و فهم و معرفت آن مقدار که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده
 گردیده و خداوند ایشان را گردانیده بمنزله انکبا نیکه در پیش روی رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بتشریف
 میکردند ایشانند دوستان ما از روی خلاص شیعیان ما از روی صدق و خوانند
 بسوی دین خداوند در پنهان و آشکارا پس فرمود که انتظار فرج را عظم فرج است و بر
 این مضمون اخبار بسیار است که مدح فرمودند گناه را که در ظلمات غیبت گرفتار و
 دین خود را نکاه میدارند و ایشانند مقصود از آیه شریفه که *يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ* و حضرت
 رسول خدا ایشان را برادران خود خواند و اجرهای بسیار برای تحمل زحمت و مشقت
 ایشان در حفظ و حراست دین خود وعده داده اند پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیده هارا
 ممکن نیست و بنا باشد که باعث کوری چشم نظر کنند یا خیره و تار شدن آن شود و
 همچنین دیدن شمس جمال بمثال آنحضرت بنا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد
 چنانکه بسیاری از مردم پیش از بعثت پیغمبران ایمان بایشان میاورده اند و بعد از بعثت
 سبب بعضی از اغراض فاسد چون کاستن از جاه و اعتبار و دست برداشتن از ریاست
 ظاهر شده که داشتند انکار میکردند مانند بسیاری از یهود مدینه و دور نیست که
 بسیاری از دنیا پرستان شیعیان چنان باشند بلکه از بعضی از علماء نقل کردند که تمنی
 میکرد موت پیش از ظهور را از خوف امتحان و اختیار در آن زمان و افتادن در دام
 شیطان *نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ* ششم آنکه در روزا بر بعضی مردم آفتاب را از خلل و فرجه
 ابری بینند و بعضی نمی بینند همچنین در آیات غیبت ممکن است که بعض شیعیان
 بخد مت آنحضرت برسند و بعضی نرسند چنانکه در کافی از اسحق بن عمار روایت کرده
 که حضرت صادق فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی از آنها کوتاه است و دیگری
 نمیداند مکان آنحضرت را در آن غیبت مگر خاصه از موالیانش و شیخ طوسی و نعمانی
 در کتاب غیبت خود از مفضل روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود بد رستیکه
 از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آنها طول میکشد تا آنکه بعضی میگویند که
 مرد و بعضی میگویند که گشته شد و بعضی میگویند که رفت تا اینکه باقی نماند بر امر او
 از اصحابش مگر چند نفری و مطلع نمیشود بر موضع او احد از فرزندان او مگر آنکه مشغول
 خدمت و متولای امور او است و غیر از اینها از اخبار بسیار هفتم آنکه آنحضرت مانند
 آفتاب است در عموم نفع رساندن به هر چیز بحسب قابلیت و استعداد و سوال بلسان
 حال یا مقال آن و طلب نکردن جز و جزای حتی دانستن نسبت آن خیرها و بلکه انکار کردن
 آن و نسبت آن بغير ضرر نرسیدن از این انکار بدامن عمت و جلال او و دست برداشتن
 از سیره مرئوسیه و افاضه خیر چنانکه زمانگر رسیدن بعضی از آفتاب در زیر محاب ضرر

یا ونرسد و از تربیت خود درشت هشتم آنکه چنانکه نور آفتاب داخل باشد و خانه
 بقدر خلل و فرجی که در آنهاست و صاحب خانه منتفع میشود از آن بقدر راهیکه
 برای تابیدن آن مهیا کرده و موانع را از آن برداشته همچنین خلق منتفع میشوند
 از انوار هدایت و علم آنحضرت بقدر آنچه از خود رفع نمودند از حجابها و پرده ها و
 قفلها که از روی شهوات و شبهات و معاصی بر قلوب خود دارند که تا وجود
 آنها دیده بصیرت کور و گوش دل کراست اگر عالم پر از نور شود چیزی نبیند و اگر
 تمام قدسیان سخن گویند چیزی نشنود و بر همه این وجوه علامه مجلسی علی الله مقام
 در بحار اشاره فرموده مؤلف میگوید نزدیک باین مضامین در وجوه تشبیه در
 حق الیقین نیز فرموده و چنانکه در احادیث بسیار آنحضرت را بر آفتاب در دریا
 تشبیه فرموده اند همچنین خداوند عالم در قرآن آنحضرت را بر آب جاری خوش گوار
 تشبیه کرده در آیه شریفه **إِنْ أَصْبَحَ مَاءٌ كَمْ غَوَّارًا مِنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ** و مراد از ماء
 معین که بمعنای آب خوشگوار جاری باشد آنحضرت است چنانکه اخبار بسیار در
 تفسیر این آیه وارد شده و آنها را حقیر در تحفه الثبیعة و در باب القاب تحفه المهدی
 ذکر کرده ام و اما وجه تشبیه آنحضرت بآب جاری خوشگوار آنست که همچنانکه
 سبب ظاهر حیات هر چیز از انسان و حیوان و نباتات و جمادات و اجسام علوی
 و اجرام سفلیه بنص آیه مبارکه **وَمِنْ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ** آب است و استمال
 بعضی از اجزاء بعضی دیگر و بقاء ترکیب و مزاج آنها بآب است و همچنین سبب
 حیات باطنی هر چیز بر وجه اعلی و اتم و احل و اشرف وجود مبارک آنحضرت است
 در زمان خود و بلکه این تشبیه بآب از تشبیه بآفتاب اعلی تر است زیرا که آفتاب
 بدون آب نتواند چیزی را تربیت بکند و محتاج بآن باشد و آن وجود مقدس معظم
 در تربیت و تکمیلات و افاضه خیرات محتاج بغير نباشد و در تکمیل عقول و نفوس
 و ارواح ان کند که این دو با جسمانیات میکنند و بالجملة نباتات و ملائکه و مقرو
 مفرغ و کھنجر برای پندگان نیست مگر آن وجود معظم و ابا و کرامش صلوات الله
 علیهم چنانکه خود در زیارت وجود مقدس خودش فرموده که **يَا مَنْ لَا نَجَاةَ إِلَّا بِكَ**
وَلَا مَفْرَجَ إِلَّا أَنْتَ پس بر هر کس لازم است که خود را بوسیله آنحضرت رساند و آن
 وسیله نه همان تنها گریه و زاری و ناله و بیقراری و خواندن او را دوز یاران و
 تضرع و مسئلت است بلکه عمل بیرون آمدن از حالات و صفات و رفتار و کردار
 است که آن را مکروه میدارند و استقامت و طاعت کردن مجربان او است و اینها
 نیست مگر آنچه مکروه و مرضی خداوند و رسول او است و همه آنها در قرآن و احادیث

حمله آن مشروح و مبین گردید و اکثر آنها بحد ضرورت رسیده است و بعد از
 آن برداشتن همتی آنحضرت است زیرا که عمده غرض از بعثت آنحضرت و ظهور او
 سائر انبیاء و ائمه علیهم السلام تکمیل دین و آموختن شرایع آن و برگرداندن کسان
 و متمردان است بسوی مولا و حقیقی و بساحت و درگاه خداوندی است و نمودن
 راه است بگمشدگان وادی ضلالت که اکثر اتمام ایشان در آن و تحمل همه مصائب
 و ناملایمات برای آن بوده است چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه
 السلام فرموده که خداوند وحی کرد بمحضرت موسی که اگر کسی از آنانکه از درگاه من
 گریخته باشند یا از ساحل غربت من گم شده باشند بشو من برگردانم بهتر است از
 برای تو از صد ساله عبادت که روزها روزه باشد و شبها برای عبادت برپا ایستاد
 باشد حضرت موسی عرض کرد آن بند کز گریخته کدام است فرمود کاهکاران و آنانکه
 فرمان مرا نمیبرند پرسید که گشته کدام است فرمود جاهل با امام زمان پس
 بشناساند با و امام او را و یا غائب از امامش بعد از شناختن که جاهل باشد بقرین
 و دین او پس بشناساند با و شریعت را و آنچه بآن عبادت کند پروردگار خود را و
 برسد بسبب آن مجتنبی و پس باین حدیث و احادیث دیگر که درین مضمون
 است هر که کاهکار بر از مصیبتی نادم کند و توبه دهد کفایتی از آنحضرت برداشته
 و همتی از آن بزدگوار برطرف نموده و همچنین اگر منکر صانع یا رسالتی یا امامتی را توحید
 یا اسلام یا ایمان آموخته یا جاهلی با احکام دینی را مسائلی تعلیم نموده هر چند آن
 باشد یا کسی را از ظلمات و یا وفات و شبهه و حرص و طمع و حسد و حق و حجت و یا
 و جاه و دنیا است بیرون کشید و بنور اخلاص و یقین و زهد و قناعت و الفت و محبت
 و بغض دنیا رساند که هر جزئی از آن رفع همتی است از آنحضرت و وسیله بزرگ و پس از
 آن برداشتن همتی از مهوم موالیان و محبت آنحضرت که باعث هم خود آنحضرت است
 پس بردارد هم گرسنه یا تشنه یا برهنه یا مرضی یا وامانده یا مقروضی یا مظلومی
 یا گشته یا بای عیال یا بے مسکنی یا شایق زیارت و حجی که سبب شود برای رفع همتی و
 سروری امام زمان و وسیله باشد بنزد آنحضرت برای قضاء حوائج خود آنحضرت
 و نظیر اینها است تشریف نائل و مناقب آنحضرت و ابا، کرامت علیهم السلام بگفتن
 و نوشتن و در شعر راوردن و سید بن طاووس علی الله مقامه در کشف المحجّه در
 ضمن وصایای خود بفرزندش فرموده که چون خبر ولادت تو بمن رسید و من در
 مشهد حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم برخاستم در حضور خداوند
 جل جلاله در مقام ذل و انکسار و شکر برای آنچه مرا تشریف نمود از ولادت تو از

سرور و تکیه او کرد اندم ترا با مر خداوند جل جلاله بند مولا ی ما حضرت مهدی
صلوات الله علیه و ترا ستعلق کردم برا و وجه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول
خدا شده برای تو شد بسوی آنحضرت و دیدم آنحضرت را در چندین مقامات در خواب
که خودش متوالی شد قضای حاج ترا ما انعام بزرگ در حق من و در حق تو که نمیرسد و صف
کردن آن پس ایفرزند من بوده باش و موالات آنحضرت و وفا کردن از برای او و تعلق
خاطر با او بقدر مراد خداوند و مراد رسول او و اباء او و مراد آنحضرت از تو صلوات الله
علیهم تمام شد و تفصیل این مقام را در محفله المهدیه ذکر کرده ام و در اینجا بمناسبتی
کلام واطیل را دم تا آنکه این کتاب از بعضی فواید و معارف خالص باشد و از برای ناظران
فی الجمله بصیغه حاصل باشد و معرفی پیدا شود انشاء الله

روایات هجدهم و نیز در بار السلام فرموده که در ایام مجاورت من در کربلا این حکایت را
شنیدم و چون قصد نوشتن آن را نداشتم بعض الفاظ آن را فراموش کردم و بعد از آن از
بعض ابناء خود سوال کردم که آن را از برای من بنویس زیرا که او درست حفظ کرده بود
پس برای من نوشت که صورت آن اینست که بدو ستیکه حکیم غلامحسین هند از اهل
ملتان بود و آن بلد است از بلاد هند در نزد کشمیر و من با و رجوع میکردم در معالجان
طبییه و با من صداقت داشت و من سبب اسلام او را نمیدانستم تا آنکه مردی زاهد کربلا
بمنزل من آمد و آن شخص سنی و معتصب بود در مذهب خود و جهت آمدن او بکربلا
و نجف از جهت مباحثه بود در مذهب و هر وقت که بمنزل من میآمد بنای مباحثه
میکداشت و روزی آمد و حکیم نیز در منزل من بود و شروع کرد بمباحثه و کلام من با او
بطول انجامید و حکیم هم گوش میکرد پس وقتی که دید که آن مرد عناد میکند و بر
و ادله واضح را قبول نمیکند و در باطل خودش اصرار دارد بغیض آمد و بان مرد گفت
بدوستیکه من بودم از عبده اصنام و عالم نبودم بفرق اسلام و غیبا انتم که سنی و شیعه
چه میگویند و اسم علی و عمر را شنیده بودم و آنکس که مراد لالت کرد بر اسلام و او مراد لالت
نمود بر حسین علیه السلام و بر مذهب او و بر طریقه آنکه اقامه عزاء او را میکند پس
و قتی که ما دیدیم حالت حکیم را و غضب او را بر آن مرد سوال کردیم از سبب اسلام او و
تفصیل خواب او را پس گفت بنا گذاشته بودم که بکسی نگویم و اسلام خود را مخفی میدادم و لکن
این مرد مرا وادار کرد بر اینکه من آنچه را که در خواب دیدم و از جهت آن مسلم شدم ذکر
بکنم پس بدان بدوستیکه من آتش پرست و بت پرست بودم و محل تولد من ملتان است
و من از اعیان و بزرگان و اعوان پادشاه آن بلد بودم و خانه من و خانه من در محله
مسلمانان بود و در آن محله از من بزرگتر و صاحب دولت نبود و عادت اهل آن محله

این بود که هر سال در ایام غاشورا، مقدار دراهی جمع میکردند از اهل محله و آن را در مسجد خودشان صرف میکردند زیرا که قاعد شیعیان هندوستان اینست که در محله خودشان خانه بنا میکنند از جهت اقامه عزاء سیدالشهدا و انجاء امام باره میگویند و اهل محله در ایام غاشورا، در انجاء جمع میشوند و دراهی جمع میکنند از بین خود ایشان و آنها را در آن مکان خرج میکنند و من از شدت عداوتیکه با مسلمانان داشتم از حال آن مکان سوال نمیکردم و نه از طریق اهل محله و نه از رسم مسلمانان و بزرگان آنها و بعضی وقتها از انجاء میگذاشتم و روی خود را بر میکرداندم تا انجاء را ببینم و لکن عادت من در هر سال در دهه محرم آن بود که هر قدر اهل محله من دراهم جمع میکردند ^{مقابل} میدان را من میدادم از جهت شان و اعتبار خودم زیرا که بمن بخیل و خسیس نگویند و در میان ایشان اعتبار داشته باشم و سی سال این نحو بودم تا آنکه فرنگ بر مملکت ما غلبه کرد و پادشاه ما را عزل نمود و اعوان و اتباع او محفی شدند و من از جمله ایشان بودم و بعد از زمانه من از فرنگی امان خواستم و من امان دادند و بیرون شدم و مشغول تجارت گردیدم از جهت اینکه مال مرا فرنگی با اسم مال پادشاه نگیرد چنانکه از اشخاص زیاد باین بهانه مال ایشان را گرفت و تجارت من آن بود که از بلد خودم آنچه مناسب بمبئی بود میخریدم و از راه دریای با آنجا سفر میکردم و آن شهری بزرگ است و در کنار دریا و در آن از جمیع مذاهب پیدا میشود و در بمبئی در خانه یک عیوڑه منزل میکردم و از مسلمانان بود و بعد از مسلمان شدنم دانستم که آن زن سیده بوده و قبل از آن نمیدانستم که اوستیه و یا شیعه و یا علویه است و از حال او سوال نکرده بودم بلکه از او یک بیرونه گزافه میکردم و چند روز بودم و بعد از آن بر میگشتم و در سفر آخر من داخل بمبئی شدم و متاع خود را فروختم و هر چه خواسته خریدم و برداشتم آنها را بر کشتی گذاشتم و برای من کاری ننماد مگر انتظار حرکت کردن کشتی و اما اهل آن کشتی پس اکثر ایشان مسلمان بودند و مضادف شدیم با ایام رمضان و آنها از قبطان رئیس کشتی خواهرش کردند که در بمبئی اقامه بکند تا رمضان را در روزه بگیرند و او قبول کرد و اقامت نمود و من هم با ایشان ماندم زیرا که من تنها ممکن نشد که بروم و از اقامت کردن سینه من تنگ شد و منتظر هلال سوال بودم و اما مسلمانان پس در کشتی ساکن شدند و من با ایشان در کشتی بودم و شبها تا صبح نمیخوابیدند و میرفتند بشهر محبت سیاحت و تفریح و بعد از صبح میآمدند بکشتی و تا عصر میخوابیدند از جهت روزه بودن ایشان و من نیز با آنها موافقت میکردم مگر در روزه گرفتن و مدت منا طول کشید در بمبئی و سینه من تنگ و صبرم تمام شد تا آنکه دو ثلث ماه رمضان گذشت و امر گرد قبطان اصلاح کردن اسباب و آلات کشتی و مهیای

رفتن کردید و من شاد شدم و گفتم فرح نزدیک شد و روزها را و بلکه ساعات را تعدا
 میکردم تا آنکه شب بیست و سیم ماه رمضان شد و مسلمانان از کشتی بیرون
 شدند که بشهر بروند و مرا نیز دعوت کردند و من عذر دادم و اظهار کسالت کردم
 و گفتم میخواهم بخوانم پس ایشان رفتند و من تنها ماندم و قدری در کشتی تفریح کردم
 در یار و در حال خودم فکر کردم از طول کشیدن سفرم و بعید بودم از وطن و اهل
 و اولاد و عیالم و درین حالت بودم که بخواب رفتم پس ناگاه کسی بزد من آمد و گفت
 رسول خدا ترا میخواهد گفت رسول خدا گیت و مرا برای چه میخواهد گفت او پیغمبر
 مسلمانان است او را اجابت بکن پس مرا ترس گرفت و نتوانستم که رد بکنم و من برخاستم
 از جهت فرمایش او و آن شخص من را من آمد تا رسیدیم بر باغ بزرگی که در آن انواع
 درختها و ریاحین و قصرها عالم بود آنقدر که خداوند میدانست عدد آنها را و
 ابداً مثل آن را ندیده بودم و بلکه در دنیا نبود و عقل من حیران ماند و مبهور شد
 و ندانستم که چکنم پس آن شخص را در نزد دیدم و گفتم که سلام بکن بر پیغمبر خدا گفتم و
 در کجاست گفت او ایست و اشاره کرد بسوی ایوانی که در پیش من بود و در آن تختی از
 طلا و مرقن با انواع جواهرات بود پس بطرف ایوان رفتم و دیدم که شخصی بروی
 آن تخت نشسته که بسیار خوش منظر و خوب صورت و روی او مثل ماه چهارده
 شبه تلالو میکند و از برای او میبختی است که منع میکند از نگاه کردن بر جمال او و در
 نزد او کسی نوزد نیست و بر سر او عمامه سبز است پس از هیبت او بترسیدم و بروم
 افتادم و بر او سلام کردم بان سلامی که ما بر پادشاهان میکنیم و ابداً من مثل او
 پادشاهی ندیده بودم صاحب هیبت و وقار و او سلام مرا رد کرد و فرمود ای فلان
 بن فلان و امم مرا و امم پدرم را گفت عرض کردم بلیک یا رسول الله و لکن من از خوف
 و دعب می لرزم فرمود یا میدانی برای چه ترا خواستیم عرض کردم نمیدانم یا رسول الله
 فرمود ترا خواستیم تا آنکه بتو عطا بکنیم اجوابی را که بسوی ما تو احسان کرده عرض کردم
 فرمایش فرمایش شماست یا رسول الله و من با خود گفتم احسان من برا وجه بوده و
 من قبل ازین امر ندیده بودم پس من توجه کرد و فرمود یا میدانی احسان تو بر ما
 عرض کردم نه یا رسول الله فرمود عادت توان بود در هر سال فلان مقدار میداد
 بر اهل خانه خودت و ایشان آن را صرف میکردند در عزاء پسران و حیین و تقیین
 کرد آنچه را که من میدادم در هر سال و من در نفس خودم گفتم که اسام حیین کیست
 که من نمیدانم و نام او را نشنیده ام و عرض کردم یا رسول الله و چه خبرم از احسان
 دارم فرمود ممکن نیست که ما مقابل احسان تو را بدیم و در خانه تو را بپذیریم

بوده باشد عرض کردم پس بفرموده رسول خدا فرمود مسلمان شو تا آنکه مقابل احسان
ترامد پس عرض کردم اما احتیاج دارم پس این رفیق من که مرا مرید بود فرمود که اسلام بیا
تعلیم کن و من در آن راه را و هر چه شدی که از بعد از اسلام از زیارت خواهد کرد پس
رفیق من گفت که ای من بیا تا من اسلام را بتو تعلیم نمایم و داده کردم که بیرون برو
حضرت رسول خدا بمن فرمود که ای فلان مسلمانان برو و قیامت و توبول بکن طریقه
انکسار و اگر اقامه عزاء امام حسین را میکنند و با ما می آیند و قیامت عرض کردم اما
دارم پس این خدمت المنصور بیرون شدم با رفیق خود و او بمن تعلیم کرد که گفته است
أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاشْهَد أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُلَفَاءُ
رَسُولِ اللَّهِ وَمِنْ أَيْنِ كَلِمَاتِ رَاكِعَتِهِ وَازْوَاقِهِ خُودِمْ بِرِسِيدِمْ أَزَانَ مَرْدِيكِهِ دَرِزْدِمْ
رَسُولِ اللَّهِ نَشْتَه بُوَدِ كَفْتِ اَنْ مَرْدِ بِدَرْ حَسِينِ اسْتِ كِه اَنْحَضَرْتِ تَرَا مَرْدِ بِاخْتِيارِ
طَرِيقِهِ اَنْكَاسِ رَا كِه اقامه عزاء او را میکنند و نام مبارك او علی است و او پسر عم رسول
خدا و شوهر دختر او است و حسین پسر دختر آنحضرت است و بعد از آن رفیق من امر کرد بر
نمودن در راه رفتن و با من سیر کرد تا آنکه رسیدیم بشهر کاظمین و مراد در نزد در قبله
جلاو خان نگاه داشته گفته اینجا است گفت مرقد منور و امام حضرت موسی بن
جعفر و پسر پسرش محمد بن علی علیه السلام و این دو امام اولاد امام حسین میباشند
گفتم پس داخل بشوم و زیارت بکنم گفت بعد از این زیارت خواهی کرد و حالا وقت زیارت
نیست و بعد از آن حرکت کرد و من با او حرکت کردم تا رسیدیم بکربلا و داخل شدیم از دریکه
آن را در بغداد میگفتند و راه ما از کوچه بود که در نزد یکی صحیح حضرت عباس علیه
السلام بود تا رسیدیم بدار صحیح حضرت عباس که در قبله میگفتند و در یک خانه منزل
کردیم و نزد رفیق خودم رضا حب مرقد رسیدم گفت آن مرقد منور حضرت عباس برادر حسین
است و اراده کردم که داخل شوم مرا منع کرد و گفت بعد از این زیارت میکنی و بعد از آن با او
رفیقیم تا رسیدیم بدار حسن حضرت امام حسین که آن در را در قاضی الحاجات میگفتند و از
آن پرسیدم گفت این قبر مبارک امام حسین است و مرا منع کرد از داخل شدن و گفت بعد
از این داخل میشوی و زیارت میکنی و بعد از آن رفیقیم بنجف اشرف و قبر حضرت میرالمؤمنین را
من نشان داد و گفت زیارت خواهی کرد و بعد از آن رفیقیم بنامره و گفت که در اینجا مرقد
دو امام است امام علی بن ابی طالب و امام حسن عسکری پس او و در این مکان حضرت امام عصر
عجل الله فرجه غایب گردیده و این محل غیبت او است که ایشان را بعد از این زیارت میکنی
و بعد از آن رفیقیم و بر کوه بزرگ رسیدیم و در اینجا حاجا عقی بودند و آتش روشن کرده بودند
و در اطراف آن نشسته بودند و از آن کوه سوال کردم گفت اینجا نزدیک است به حضرت

امام رضا است و از آنجا که بر بقیه مبارکه المنخفضه و قبله مضمره و بایم گفت آن را
 زیارت میانی انشاء الله و بعد از آن مراجعت کردم با او بر کشتی که در آن بودم و آنجا آن رفیق
 من از نظرم غایب پس در خواب بیدار شدم با لرزه و اضطراب و خوف از جوش آنچه در خواب
 دیدم و در آن خودم متحیر ماندم و خودم را نتوانستم نگاه بدارم پس ایستادم و بنا کردم در کشتی بکشت
 و گردش نمودن تا صبح و بعد از صبح از کشتی بیرون شدم و داخل شهر گشتم و آمدم بمنزل
 آن عجوژه و با او گفتم از برای من طعام طبع بکن از شیر و برنج و من سب میایم و میخورم پس آن
 عجوژه از این سخن بسیار تعجب کرد زیرا که میدانست که هندوان و عبده اصنام ملتان
 طعام مسلمانان را نمیخورد و بلکه اگر مسلمانان از مطبخ آنها بگذرد و سایه او بر آن مطبخ
 افتاده باشد و بر طرف طعام آنها چشم او برسد پس عقاد میکنند که آن طعام و مطبخ
 نجس شد و آن طعام را میریزند و مطبخ را خراب میکنند و دوباره مطبخ بنا میکنند
 پس آن عجوژه گفت آیا از طعام ما میخوری گفتم بلی گفت از دین خود رجوع کرده گفتم بتوجه
 که از من سوال میکنی آنچه من بتو گفتم طبع بکن و این خوردن طعام مسلمانان اول چیزی
 بود از سبب خود ترک کردم و بعد از آن از خانه او بیرون شدم که طلب بکنم کسی را که
 دین اسلام را بمن تعلیم بکند و در نزد یک منزل من مسجدی بود و در آن یک شیخ نماز
 حاجت میکرد و بعد از نماز برده آن موعظه می نمود و در مرتب بنا کن استمه که بآن مسجد
 بروم و از آن شیخ احکام اسلام را یاد بگیرم و از بمن دین معبر را تعلیم بدهد پس رفتم و از آن
 مسجد گذشتم و از کثرت خیالات و فکرها که از جهت رؤیا بمن عارض شده بود فراموش کردم
 از آنچه در خیال آن بودم تا از آنجا گذشتم و بمسجد دیگر رسیدم پس خیال من آمد آنچه در فکر
 آن بودم و گفتم با خود که تفاوت نمیکند برای من از پیش نماز این مسجد و سوال میسئله و عموماً
 یاد گرفتن احکام اسلام است چه فرق دارد در میان این دو نفر چنانکه باینجا آمدم ازین یکی
 میپرسم پس در در مسجد صبر کردم تا آنکه پیش نماز بعد از نماز و موعظه خود بیرون آمد
 پس دیدم که او کور است با خود گفتم عیب ندارد زیرا که زبان او حاجت مراد را خواهد
 داد نه چشم او پس از عصب او رفتم تا بدرخانه او و در آنجا گفتم ای شیخ من را از اهل سلتانم و
 اراده دارم که مسلمان باشم پس در را زد و باز کردند گفت که داخل خانه بشوید و در
 خانه شدیم و در را بست و نشست و من نیز در نزد او نشستم و گفتم که اراده داری گفت
 مسلمان شدن گفت اسلام دو فرقه است کدام فرقه را میخواهی گفتم نمیدانم دو فرقه را
 من اراده دارم طریقه امام حسین را تو بمن طریقه او را و طریقه آنکسانه را که آن نه عزاء
 و میباشند تعلیم بکن پس آن شیخ کرد و گفت کور باد بر تو ای برادر و از منزل من بر سبب
 گفتن خانه فلان عجوژه گشت و تا ادلائل کرد بر من گفتم که گفت پس تو از کجا دانستی که من

در طریقه حضرت امام حسین میباشم گفتم من میدانم که تو در طریقه حضرت دینا شوی
بنام من بفرما و من در دست تو میباشم که از پیشانی من خون جاری شود و من در دست تو
فراموش کردم تا بمحضر تو رسیدم پس از شیخ بر حقه افتاد و شکر نمود و گفت ای برادر من
مسجد سنی است و متعصب و آقا نه عزاء امام حسین حرام و بدعت است و چه بدعتی
میدهد بکفر آنکه آقا نه عزاء حضرت را میکند و بدستیکه خداوند نسیان را بر تو نهاده
کرده که بنزد او نروی گفتم آنکسیکه مرا بر اسلام دلالت کرده او را بطریقه حضرت حسین
دلالت کرده است و من رویا میخورد و او خبر دادم پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و من
بمن تعلیم کرد و امر نمود مرا بروزه از همان روز و از نزد او بیرون شدم و بیمار دینا آمدم
لباس و بدن خود را پاک کردم و لباس پوشیدم و آمدم بمنزل آن مجوزه و قفسه خود را
خبر دادم پس گریه کرد و گفت من علوی و اولاد حضرت امام حسین و شیعه هستم و آن
روز در منزل ماندم و در حال خودم فکر میکردم و از جهت اسلام خودم مسلمان بودم
و بعد از آن گفتم این مال که من دارم آن را در حال کفرم جمع نموده ام و آنها را نمیخواهم
بلکه آن را برای اولاد خودم میفرستم و آنها را فرستادم و برایشان نوشتم که من مسلمان
شدم و هر چه داشتم برای شما فرستادم تا آنکه نگویند که من مسلمان شدم برای
مال خودم که بشما ندم و بعد از آن هر چه لباس داشتم و هر چه در نزد من از مال مانده
بود تصدق نمودم پس مسلمانان جمع شدند و برای من قدر مال جمع کردند و من دادم
و از برای خود لباس خوراک و عجب آن محتاج بودم و مناسب حال گفتم من یادگار سرشایه
کسب کردم و منفعت کسب و برای خودم خرج میکردم تا آنکه از اولاد من کاغذ رسید که
ما شنیدیم تو ترک کرده ملت پدران خود را پس اگر رجوع کردی از قوم ما تو ممنون
میشوی و اگر نکردی مادر هلاک و تلف تو میکوشیم بهر وسیله که باشد پس از شنیدن
این برای خودم ترسیدم از اولاد خودم و از سایر مندا پس صافیت کردم و بعتبایت آمدم
و قنیه بگریه رسیدم و با جماعتی از اهل ایران و هندوستان بودند گفتند یکی از ما ما
اول برود و منزل برای ما معین بکند تا ما وارد منزل بشویم گفتم من برای شما مال میدهم
که مناسب حال شما باشد گفتند تو از کجا منزل میباشی من مال اگر تو میفرستی
غریب هستی و فکر باری ندیده و کویچه نه آن را نمی شناس گفتم آنکسیکه مرا بر اسلام
کرده است مرا بمنزل خودم در کربلا دلالت کرده و بعد از آن از در خانه داخل شدیم
که این در همان درش است در رویا بار رفیق خودم داخل گویا شدیم و همان درش است
که بار رفیق خود در رویا رفته بودم تا آنکه رسیدم بدروازه حضرت ابوالفضل
علیه السلام و در آنجا ایستادم و دیدم در رویا در آنجا منزل کرده ام و در آنجا

خانہ رازدیم و صاحب منزل بیرون آمد و از او منزل خواستیم گفت حاضر است ^{شد}
 و در آنجا نازل شدیم و دیدیم همان حجره را که در خواب در آن منزل کرده بودہ خالی
 است و همچنین ہر شہد کہ در خواب دیدہ بودم و زیارت کردہ بودم همان نمودیدم
 و زیارت کردم از کاظمین و سامرہ در کربلا و نجف اشرف و مشہد مقدس و ضاعلیم
 السلام بدون زیادہ و نقصان و از ہر طرف کہ در خواب بآن مشاہد مقدس وارد
 شدہ بودم در بیداری نیز بآن نحو وارد شدیم و زیارت کردم و محقق نوری علی اللہ
 مقامہ در دارالسلام فرمودہ کہ فقیر بعضی فقہاء ان حکیم را دیدم کہ با او بکربلا وارد
 شدہ بودند و از او پرسیدم گفت حکایت چنان است کہ حکیم گفتہ است بدو رسید
 ما در امر و شکت کردیم و گفتیم کہ این اوّل سفر او نیست بکربلا زیرا کہ او مثل نما بود کہ
 چند مرتبہ کربلا را دیدہ بود و کوچہ ہا را و خانہ ہا را و راہ صحرا میدانست زیرا کہ ما
 در وقتیکہ بعضی میرفتیم بصاحب منزل گفتیم کہ صحرا بمانشان بدان حکیم گفت کہ
 من شمارا بعضی حضرت امام حسین دلالّت میکند و او افتاد بمجاوہ ما تا رسید بدین
 کہ ان را در قاضی الحاجات می گفتند بدون آنکہ از احدی پرسد و از جملہ آن چیز ہا
 کہ دلالّت میکند بر صدق گفتہ فائز ان حکیم اینست کہ او صاحب ثروت و مستقام
 بود و ما اورا ملامت کردیم از جهت رفتن او حج پس بما می گفت ان دقیق من در خواب
 بمن نشان دادہ ہر آن مکلف را کہ من زیارت کردہ ام و او بمن مکہ و مدینہ را نشان
 ندادہ است و زیارت ان دو بقعہ مقدسہ مبارکہ در نصیب من نیست گفتیم این
 نیست در نزد خداوند و تکلیف حج با این بمن ماقط میشود پیران مرحوم مہتیکہ
 حج کردید در سہ سال پیرانی و او نتوانست حج برود پس سال اول دہتاشد و نجف
 اشرف رفت کہ از آنجا برود و در روز قبل از حرکت حاجیان مہتاشد بمن بختی کہ
 یقین بمن کردیم و دو ماہ منزل و طول کشید و مصارف حج را در آن من تمام کرد و
 در سال دوم مہتاشد کہ برود و نجف رفت و قبل از حرکت حاجیان اشتباہا
 انگریز از بغداد اورا خواست و اورا ببغداد بردند و بعد از قیام موسم حج در امر
 کردند کہ اشتباہ کردند و او انکس بنودہ کہ اورا میخواستند و در سال سیم باز
 حج کردید و قبل از حرکت حاجیان از پادشاہ عثمانی امر صادر شد کہ حاجیان درین سال
 از ما جبل نروند و این امر بآنکذا شدن وقت سفر دیا بد کہ از ما دورا ممکن
 ضیق وقت و در سال چهارم قبل از وقت رفتن حاجیان بر حرم خلایق و اصل شد
 مؤلف میگوید درین رؤیای صادقہ و قصہ عجیبہ بسیار معجزات و کرامات و احادیث
 غادات است و شاہد واضح بر حق بودن دین اثنی عشریہ و بر ہا انکذا
 حضرت

اُمّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ است و محبوب بودن او به عزرا حضرت سید الشهدا در نزد حضرت
رسول خدا و اُمّهُ همدی است و در این تصدیق است بر احادیث متواتره که در فضیلت
تقریب داری آنحضرت و در دنیا و در آخرت و اجر و جزای نیکو برای کسانی که مشغول این
عبادت بزرگ باشند و از سایر فرق که اسلام امتیاز بیابند و درین رویا هر چند یکی
آن حکیم همد حضرت مهدی علیه السلام را ندید و لکن مکان و جای غیبت آنحضرت را
در خواب با مر حضرت رسول خدا با و نشان دادند و غایب شدن آنحضرت با و گفتند و
چنانکه او بحق بودن حضرت پیغمبر خدا و سایر ائمّه همدی یقین کرد همچنین بر غایب بودن
حضرت صاحب الزمان یقین نمود و غایب شدن آنحضرت در این زمان مثل حق بودن
اجدادش شد قبل از او پس معلوم شد که اعتقاد بر غیبت آنحضرت مثل اعتقاد بر ائمه
آباء او است و بر سالت جدش و اعتقاد بر اجداد او منفک از اعتقاد بر غیبت او نخواهد شد
پس کسیکه معتقد بر وجود و غیبت او و ظهورش بعد از این نباشد انکس اصلاً با جد
و آباء او معتقد نیست بلکه انکس اعتقاد بر هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر ندارد زیرا که جمیع
پیغمبران و اوصیای ایشان بر غیبت آنحضرت و ظهورش بعد از غیبت او خبر داده اند و
تمام ائمّه از آباء او با احادیث متواتره از ظهور او بعد از غایب شدن او و برگردن او زمین
از عدل و داد و رفع نمودن ظلم و فساد از میان عباد در کل بلاد خبر داده اند و بنابراین
اعتقاد بر غیبت آنحضرت اعتقاد بر همه ایشان است و انکار ظهورش بعد از غایب شدنش
انکار تمامی ائمّه و بلکه انکار جمیع پیغمبران و کتابهای ایشان است و ازین جهت آباء کرامش
در خصوص غیبت او و زمان غایب بودن او چه قدر بیانات و احادیث متواتره است
فرموده اند و حالات این زمان را ذکر کرده اند و اعتقاد بر غیبت آنحضرت بمرمان یاد
داده اند چنانکه شیخ جلیل و فاضل نبیل نجاشی در کتاب غیبت خود روایت کرده از عمیر
دختر نفیل که گفت شنیدم حضرت امام حسین میفرمایند نخواهد شد آن امر که شما
منتظر این تا اینکه بیواری جوید بعضی از شما از بعضی و خیر اندازد بعضی از شما در صورت
بعضی و شهادت دهد بعضی از شما بر کفر بعضی و این بکند بعضی از شما بعضی را پس گفتم
با آنحضرت که خیر نیست در آن زمان پس آنحضرت فرمود تمام خیر در آن زمان است
معلوم میکند تا آنکه ما و همه آنها را رفع میکند و ایضا از حضرت صادق حدیثی است
مضمون نقل کرده و نیز از حدیث امیر المؤمنین روایت کرده که بمالک بن ضمیره فرمود ای
مالک چگونه توبه کردی که شیعه ایست که کند چنین انگشتان مبارکش را داخل کرد
در یکدیگر و پرسیدم یا امیر المؤمنین در آن زمان خیر نیست فرمود تمام خیر در آن وقت
است ظهور آنحضرت تا آنکه ما را سر مقدم میسود و او مقتاد مرد که در آن میگویند بر خدا

رسول و پس هم را میبشد انکاء جمع میکند ایشان را بر یک امر و نیز از حضرت باقر
روایت کرده که فرمود هارینه از موده خواهید شد ای شیعه آل محمد از موده شدن سر
در چشم بد رستیکه صاحب سر مه میدانند ککی سر مه در چشم او ریخته میشود و نمیدانند
که چه وقت از چشم او بیرون می رود و چنین است که صبح میکند مرد بر جاده از امر ما و
شام میکند و حال آنکه بیرون رفته از آن و شام میکند بر جاده از امر ما و صبح میکند و
حال آنکه بیرون رفته از آن و از حضرت صادق روایت کرده که فرمود والله هارینه شکنه
خواهید شد شکن شکن شیشه و بد رستیکه شیشه هارینه بر میگردد پس عود میکند و
الله هارینه شکسته میشود شکن شکن کوزه و کوزه چون شکست بر نمیگردد چنانکه بود و قسم
نخداوند که امتحان خواهید شد تا آنکه نماند از شما مگر اندکی و گفت مبارک را خالی
دادند و نماند برای مضمون اخبار بسیاری روایت کرده و مرحوم صدوق در کمال الدین
و حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود گویای بنیم شما هارا که گردش میکنند گردش
شتر و میطلبید چراگاه را پس نمی یابید آن را ای گروه شیعه و نیز از آنحضرت روایت کرده
که بعد الرحمن بن سبابة فرمود چگونه خواهید بود شما در آن زمان که بمانید به امام
هارای و بد فشانه بسیاری جوید بعضی از شما از بعضی در آن وقت امتحان کرده میشود و
جای امید و بخت میشود و نیز روایت کرده از سدید صیرغ که گفت من و مفضل و
ابو بصیر و ابان بن تغلب بخد مت حضرت صادق داخل شدیم و آنحضرت را دیدیم که
بروی خالک نشسته بود و مسح خیرش در برداشت که استیغفایش کوتاه بود و ارشادت اند
والله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد مانند جگر سوخته آثار حزن و
محنت در روی حق جویش ظاهر میبود بود و اشک نزدیک هائے حق پیش جاری بود
و میبفت ای سید من عیبت تو خواب مر برده است و استراحت مرا زایل گردانید و سرور
را بدل رده است ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دادم گردانید و محنت و نواوب را بر من
بیاپ گردانید و آب دید مرا جاری کرد و فاله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و
بلا هارا بر من متدل گردانید و سدید گفت چون حضرت را بآن حالت مشاهده کردم عظمای
ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دل هائے ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان
کردیم که آنحضرت را زهر دادند یا آنکه بلیه عظیمی از بلا هائے دهر بر او حادث شده است
عرض کردیم که ای فرزندان بهترین خلق خداوند هرگز چشم ترا گریان نکند چه حادثه ترا
گریان کرده است وجه حالت روده که چنین مائتی گرفت حضرت ارشادت غصه
یکباره ای سوزناک کشید و فرمود که من صبح امروزه نظر در کتاب جعفر نمودم و آن کتاب
است مشتمل بر علم ما یا و بلا یا و در آنجا مذکور است بلا هائیکه بر ما میرسد و در آنجا

علم گذشته و آیند هست تا روز قیامت و خداوندان علم را مخصوص محمد و آل و ائمه
بعد از او گردانیده است صلوات الله علیهم و نگاه کردم در اینجا و لادت حضرت صاحب الامر
و غیبت آنحضرت و طول غیبت او و درازی عمر او و امتلای مؤمنان در زمان غیبت و
بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتب شدن اکثر مردم در
دین خود و بیرون کردن ریمان اسلام از کردن خود که حقیقتاً در کردن بندگان قرآن
داده است پس ازین جهت وقت مرادست داده است و حزن بر من غایب شده است تا آخر
حدیث پیر و قتیکه فحیر و تفریق و ابتلای شیعه در ایام غیبت آنحضرت و تولد شکوک و
شبهات در قلبهای آنها سبب شود از برای گریستن حضرت صادق باین نحو گریه سالها
قبل از تولد آنحضرت و پیش از وقوع آن و بودن خواب از چشمهای مبارکش پس مؤمن
بآن حادثه عظیمه و غرق شده در آن گریه بیکرانه تار و یک موج سزاوار تر است بگریه و
نال و زاری و بیقراری و حزن و اندوه دائمی و تضرع بوی حضرت باری جل جلاله و در
کاف و فقیه و تهذیب از حضرت باقر روایت کردند که آنحضرت بعد از الله بن خلیان فرمود
که هیچ عید نیست برای مسلمانان نه قربانی و نه فطره مگر آنکه نازه میکند خداوند برای
ال محمد حزن را راوی پرسید چرا این رسول الله فرمود زیرا که ایشان می بینند حق خود را
در دست غیر خودشان پس از این احادیث معلوم میشود که ائمه علیهم السلام چه قدر مهموم
و مهموم بودند از جهت غیبت آنحضرت تا آنکه در عید فاطمه مصیبت ایشان نازه میشد
و غم بروی غم ایشان علاوه میگشت و در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده در ضمن حدیث متعلق بحضرت حجت عصر عجل الله فرجه که فرمود چه بسیار مرد موف
و چه بسیار زن مؤمنه که متأسف و حیران و محزونند در وقت غایب شدن ماه معین
یعنی حضرت صاحب الزمان پس و قتیکه مؤمنان در ایام غیبت محزون شوند پس آن
حضرت چه قدر باید غمگین بوده باشند و اما مهموم بودن خود حضرت صاحب الزمان
پس اندازه ندارد زیرا که آن خلیفه خداوند که جامع خلافت و ریاست و سلطنت ظاهره
و باطنه بر تمام جهانیان را جز برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته اند با وجود
آنکه از تقوی و تقوی و اجرای احکام و حدود و تبلیغ فرامین خداوندی و منع تعدی و
جور و اعانت ضعیفان و اغاثه جمیع مظلومان و اخذ حقوق و اظهار و اعلان حق و
ابطال و از فاق باطل ممنوع شد و ظلم و تعدی بر آنحضرت بجائے رسید که علاوه بر اینها
از خوف ظالمان و منافقان متمکن بر اظهار نفس معظم خود نشد و در این طول زمان
تنها یا با بعضی از موالیان خاص خود در بسیار آنها و صحراها گردش میکند و حق
خود را در دست دیگران می بیند و محسب امر خداوند صبر کرده می بیند و از این حال

آنحضرت درین زمان مثل حال آن پادشاه عادل خواهد بود که جمیع احکام همیشه
بر قانون عدالت و خودش بر رعایا مهر نماند و شفقت داشته باشد پس مغلوب عدل
بوده باشد که در گوشه حبس بکند و دستش از همه چیز کوتاه باشد و آن عدو
ظالم نیز هر چه بکند در باره رعایا و دوستان و چاکران او غیر از تعدی و عداوت نماند
و با همواری چیزی نباشد پس درین وقت آن پادشاه عادل و مهربان در حبس آن
ظالم با عدو آن چه خواهد کشید و چه میکند رد را و جگرش چه قدر سوخته میشود
و دلش چه طور بدرد میاید پس درین زمان نیز مثل اولاد و دوستان آن
پادشاه عادل مهربان محبوس باشد که مولایش از دست ظالم گرفته و در بعضی از
حماها گوشه نشین گردید و سلطنت او را غاصبان و ظالمان و الواط و اجام و اوباش
از دست او گرفته و در عوض این غصب تعدی بر رعیت و دوستان او ظلم و جور و
اجحاف و بی انصافی میکنند پس چنین مؤمن محبت باید هم و غمش بیشتر و قلمش بلند
و اضطرابش زیاده و خواب راحت را بالمره فراموش میکند از جهت آنکه شخص باین
عظمت و جلالت و بزرگی و رافت و احسان و عطوفت و مهربانی توان هر آید و حاضر و
ناظر و لکن چنان در پرده حجاب از حجابهای خدا پنهان و پوشیده شده که نه دستی
بد اماش میرسد و نه چاهی بحالش افتد و نه از مقر سلطنتش خبری و نه از عمل قلمش
اثری و مؤمن دوست ازین طرف هر دو و خسیس را ببند جز آنکه غیر او کسی را بگوید و
لغو و ناعلا می و منکر را بشنود جز سخن آنکه غیر او نخواهد کسی سخن بگوید و ریاست و
سلطنت هر کسی را مشاهده بکند که بغیر از او کسی را بقاقت و قابلیت ندارد و در فقاقت
شریفه دعا ندیده معروفه که حضرت صادق فرموده که شیعیان آن را در هر عید
و روز جمعه بخوانند اشاره باین مقام که درین ایام باید گفت فرمودند که حاصل غنم
بعضی از آنها اینست بعد از ذکر باره از اوصاف و مناقب آنحضرت و خوفنا که کاش
میدانستم که تودر کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک ترا گرفته ایاد در کوه و صحرای
جایی داری یا در کوه و بیابان گرانست بر من که خلع در بپوشم و تودیده نشو و نشوم
نه آوازی و نه رازی گرانست بر من که احاطه ببلایمانه من و نرسد بتواضع من نه
و نه شکایتی جانم فدای تو غایبی که از ما آگاه نداری جانم فدای تو دور شدی که از ما
دور و نگرانی جانم فدای تو که از روی هرستان بروی و نرسد به تو که ترا
یاد آورند و ناله کنند گرانست بر من که من بر تو بگریم و خوار از تو است کشد باشند
گرانست بر من آنکه بخار می شود بر تو آنچه جاری شدن نه بر زمین ایام عیش هست که در دنیا
کنم با او گریه و ناله را ایاجزع کنند هست که من ادا بر جز عیش ایام بکنم و در تکیه و

شد ایا بچشمی حاشا که رفته است که اشک و جاری بشود که چشم من و در نور محال
 مساعدت کند ایا بسوی تو راهی است ای پسر احمد که بحضورت مشرف شوند و
 بخدمت تو بیسند ایا متصل میشود روز ما ز تو بفردای او پس محفوظ شویم و بهره ببریم
 کی وارد میشود به چشمه های سیراب کننده پس ما سیراب شویم کی سیراب میشویم از آب
 کواری تو که تشنگی ما بطول انجامید کی صبح و شام بخدمت تو خواهیم رسید و کی تو
 ما را می بینی و ما ترا در حالتیکه لوای ظفر و نصرت برافراشته شد یا خواهی دید ما را
 در اطراف خود و تو بر ما اقامت و پیش نمازی میکنی در حالتیکه زمین را بر از عدل
 کرده و برداشته ان خودت جانشین عذاب و خواری را و هلاک نموده ظالمان و انبیا را
 حق را قطع کرده اصل کافران را و اساس ظلم کننده ها و منافقان را و ما بعد از دیدن آنها
 میگوییم الحمد لله رب العالمین تا خود عا که نمونه ایت از درد دل آنکه حامی رحمت
 محبت آنحضرت نوشید و سزاوارست او را که با مثال این کلمات درد دلی کرده و بر
 فراقش کفی از آب شور دیده باشد و همیشه در فراق آن خلیفه حضرت خلاق در شتاق
 بوده و مثل عشاق جمال بمثال حضرت باری مشتاق آن وجوده و ظم و سلطان غلام
 بوده باشد شاید نظریه با و برسد دوستی با عقل که در عافلی دل بد ابر بر
 صاحب دل اگر توای عارف مد دل بر می چون ما دلبر دلی تو دلبری دل که
 دلبر میرد انت دل نیست دل در انداخت در آب گل چون بری دل ابد بر
 دلبر اوست او بر دل را که در دل سرور اوست یا الهی اکرم دریم مید تو مکر از
 در کشت ما را بعد مانند اندر خلعت نو میدیم کن زانوار منور یا کریم بعد
 نو مید بسی امیدهاست از پس ظلمت بی خورشیدهاست ای خدا از ظلمت چهل
 عی و رهان ما را با نوار دزدی گرهانیم ای معین راه بر دست ما لبر و کتان
 بر راه بر کن هدایت ای خدا آن راه را که برفتند انبیا و اولیا هر یک در آرزوی
 میشتافت خامت مطلوب خود هر یک بیافت کرکران و گشتابنده بود عاقبت چونند
 یابنده بود پس شخصی درین ایام باید جد و جهد و سعی و تلاش بکند و بقدر امکان
 در این زمان در یاد گرفتن احکام ایمان زحمت بکشد و بکوشد زیرا که حاقه و اسعه
 مستقیمه شریعت مظهر با وجود آنکه حضرات ائمه علیهم السلام چه زحمتهای کشیدند
 و قتل چه شققتها شدند و آن را واضح و لایح کردند درین زمان رسیدن بآنها منحصرا
 شد در راههای باریک و تاریک متشتت که در هر یک گذران جمعی ز دزدان داخلی
 مبین در کین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلبهای آنها بلکه خواص و خیل
 کرده و مردم را از طریق مستقیم شریعت و اخلاص و خدمت محمدی زایل نموده و در

رسیده که این فرق قلبیه و عصا به مهدیه اناعنه یی مکتوب را مکتوب و کفیه و من
و تو همین کردند و میکنند و دشمنان را بر خود چیره نموده و همین دسته دست از
دین جداوند و غایب بودن حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیرون روند و بی
اعتقاد میشوند و علماء راستین از اظهار نام خودشان ناخوش گشتند و صدق شده در
خصوص این زمان و جدای صادقان که فرمودند خواهند آمد و قیقه نگاه داشتن
دین خود را مشکل تر است از نگاه داشتن جمره از آتش در دست و بعضی اخبار را ذکر کردیم
در این معنی **اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْمُنْتَكِي وَأَنْتَ الْكَاشِفُ الْكَرْبِ وَالْبَلَوَى إِنَّ سُبُلَكَ خَيْرٌ**
وَأَحْكَمُ مَكَامُكَ وَمَقَلَّةُ بَيْتِكَ فِي الْأَرْضِ فَأَعِزَّهُ اللَّهُمَّ وَلِيكَ وَابْنِ بَيْتِكَ
نَبِيِّكَ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ وَالْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ السَّلَام

دوای مرغ و قوری و نیز محقق نویی علی الله مقامه در آن کتاب بعد از ذکر بعضی از مناصب
و فضایل جناب اخوند مولا فتح علی سلطان آبادی علیه الرحمه فرموده که اینجانب سبب
این کتاب است زیرا که من با او مشرف شدیم زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام
در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در ایام عاشورا و ما با او اقتدا میکردیم در نماز مغرب
و صبح در پشت بام کفشداری محسنی حضرت که در طرف غرب ایوان مطهر است و در شب
عاشورا با من مشورت کرد در تعیین کردن وقت مراجعت بنجف اشرف تا آنکه رأی علیه
گرفت که بعد از عاشورا که روز جمعه بود بعد از نماز ظهر از کربلا حرکت بکنیم بسوی نجف
و قیقه شب یازدهم شد که فردایش خیال کرده بودیم که بنجف برویم در ثلث آخر شب در
خیاب دیدم که من در پشت بام همان کفشداری هستم و بغیر از من در آنجا کیم نیست و
در ایوان مبارک و حرم مطهر نیز کبھی که من او را بشناسم نبود و مردمان همه در صف
شریف بنا بر عادت خود مشغول خرید و فروش شده چنانکه در ایام زیارت محسن
همین طور میباشند پس در آن اشنا که من ایستاده بودم ناگاه حضرت رسول خدا و
حضرت صاحب الزمان علیهما السلام بر امان کفشداری تشریف آوردند و حضرت
حجت عصر در عقب من حضرت میآمد و او از جدش بلند قامت بود و در سه فرسخ
عمامة سفید بود پس رفتند تا آنکه نزدیک شدند بدو وسط حرم که برواق باز میشود
و قبل از آنکه از نظر من غایب شوند حضرت رسول خدا بوی من توجه داد پس بر پشت
بطرف من پس فهمیدم که حضرت مرا قصد کرده پس من بسوی حضرت رفتم و حضرت فرمود
بله شما کفشداری یک پله پایین رفتم پس دیدم که حضرت بنیالاف تشریف فرستاده
سلام کردم و سلام وارد کرد و از دست مبارکش بوسیدم و بعد از آن فرمود که من با شما
آمدم از برای خاطر تو و نیا برای ملاقات تو پس چرا در اینجا ایستاده پس من غالت گفتم

از بالائت رفیع آوردن آنحضرت برای ملاقات من و ازین فرمایش آنحضرت و بعد از آن
ملاحظت کرد من و من کرام نمود ببعضی کلمات که در خاطر من ماندند آنحضرت
مولا فتحعلی مد کور را بجهت یاد کرد و وجه فرمود بمکان اول خود و آنحضرت بجهت حضرت
پس درین مدت ایستاده بود در مکان خود در مقابل صریح مقدس حضرت سید الشهدا
پس با خودم گفتم و احسرتا من بخدمت آنحضرت مشرف نشدم و قصد کردم ببعث او
پس وقتی که مرادید که بطرف او میروم مرا استقبال کرد بچند قدم وقتی که باورسیدم
سلام کردم و دستش را بمن داد پس بوسیدم و بعد از آن از من پرسید از حال مرض مولا
فتحعلی و او در این وقت و قبل از آن مبتلا بمرض سودا بود و مشغول خوردن دوا بود
گفتم الحمد لله خوب است و بعد از آن بمن ملاحظت کرد و فرمود کی بجهت شرف ^{میرسد}
گفتم جناب مولا فتحعلی در شب گذشته غم کرده که فردا بعد از نماز ظهر حجه برویم پس تبسم
کرد و فرمود دو مرتبه یا سه مرتبه بجهت است و آیش نیست پس از این فرمایش فهمیدم
و از حال آنحضرت دانستم که مصلحت نیست که فردا حرکت بکنیم و لکن چونکه او بجهت
و لا بد است برای او عمل کردن و بعد از آن ساکت شد پس فکر کردم که از یک مسئله مشکله
بپرسم بمخاطرم چیزی نیامد و چیزی غیر معلوم بمن ظاهر نشد بگوید با الله که این از قلت
استعداد و بد عاقبتی بوده باشد و بعد از آن از من منصرف کرد و من مراجعت کردم
بر پشت بام کفشاری و دیدم که مردمان همه بر شغل و در عمل شان هستند و این ملاقات
آنحضرت را دیده اند و بعد از آن در صحن مقدس بعض چیزها دیدم که شاید صادق
شد بر آنچه من دیده بودم از پشت بام پس در آخر وقت بحر از خواب بیدار شدم شکر
کنند بخداوند و قتی که رویای خودم را بجناب مولا فتحعلی گفتم او نیز ازین قبیل رویاها
بسیار نقل کرد و گفت اگر کسی اینها را در کاتب ثبت میکرد هر آینه نفوس بر مسلمانان
تمام میشد پس گفتم اگر تو امری کنی مرا من اینها را جمع میکنم پس بمن اشاره کرد که بکن قتی که
از زیارت مراجعت کردم شروع نمودم بجمع اینها الحمد لله و ایضا در آخر جلد دوم
دارالسلام بعد از آنکه سه کرامت از جناب حاجی مولا علی ابن حاجی میرزا خلیل طیب
طهران علیه السلام مقام هم نقل کرده فرموده که بعضی از مردم از جناب کرامات عجیبه
نقل کرده اند و او سراوار است باین کراماتها زیرا که او همیشه با نفس خود چنان میگرد
و نفس خود را و امید داشت بر زهد و طاعت و خود را متره میکرد از اخلاق رذیله
اینکه من دو مرتبه حضرت حجت عسرا در صورت او دیدم در خواب و بعد از بیدار
فهمیدم که حاجی مذکور بوده و در آن خواب ندانستم که او است بلکه او را حضرت مهدی
علیه السلام دانستم اعلی الله درجاته فی الآئمه و رویای چهارم در کرامات جلد

در حدیث اصحاب الزمان

۴۶۱

اول دارن نام و در آن کتاب فی الاثار نقل کرده اند و تمام بیست و هفت نفر است
 محمد بن حور که در سند فاطمه علیها السلام از ابو بصیر روایت کرده و بعد
 ثانی اسامی آنست که در حضرت صادق علیه السلام که فرمود در این جماعه
 اصحاب حضرت عیسیٰ بن مریم و ایشان و مواضع ایشان حضرت فرمود و در جماعه
 و چون روزی شد و نام حضرت حضرت رفیع و محمد بن فرمود بنود این اصحاب حضرت
 و چون خط است با میرالمصطفیٰ از حدیث اصحاب حضرت قائم که در نزد او و منته از
 حدیث ها و در حدیث ها از حدیث ها و ایشان فجاء و قضایه و حکام حضرت
 میباشد سلطان و سلطان از طایفه شرقی یکم و او مربوط سیاح است و از
 سلطان حور و از مرد یکم و از تو مد دوم و از دیلم چهارم و از مرو
 دوم و از قزوین و از راز بیرون نه مرد و از طوس پنج مرد و از قرعات
 دوم و از مغان سه مرد و از نیشابور دوازده مرد و از هرات دوازده مرد و از
 موافق چهارم شاید قوشان باشد و از دی هفت مرد و از طبرستان هفت
 و از تم هجده مرد و از رقه سه مرد و از ترافعه دوم و از حلب سه مرد و از سلیمه
 پنج مرد و از دمشق دوم و از فلسطین یک مرد و از بعلبک یک مرد و از سوان
 یکم و از قسطنطین چهارم و از قیران دوم و از که کرمان سه مرد و از قزوین
 دوم و از آن چهارم و از موغان یک مرد و از یک مرد و از خلط یک مرد
 و از حایمان سه مرد و از نوا یک مرد و از سنجان یک مرد و از قایق یک مرد و از
 حمیات یک مرد و از قسطنطین یک مرد و از موصل یک مرد و از بلقان دوم و از
 رها یک مرد و از حران دوم و از باغ یک مرد و از قالس یک مرد و از صنعتان
 دوم و از قبد یک مرد و از مادی لقره یک مرد و از خیمه یک مرد و از یک یک
 و از خوار یک مرد و از نیشابور دوم و از مدینه دوم و از ترند یک مرد و از
 حیون یک مرد و از اوشیا یک مرد و از طیفی یک مرد و از پرم یک مرد و از اهواز
 دوم و از اراک دوم و از ملایان دوم و از دینا یک مرد و از میرانهایک
 مرد و از قسطنطین یک مرد و از که یک مرد و از حایان دوم و از جرد سه مرد
 و اصحاب آنست و در آن وقت که در آنجا که خارج اند و در نفس
 غلام و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 پس از آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 شایسته است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بدو پس ایشان در یک شب در مکه جمع میشوند و در شب جمعه و صبح جمعه در مسجد الحرام
 جمع خواهند شد و یکنفر را ایشان تخلف نخواهد کرد پس در کوچه های مکه متفرق
 میشوند که منزل از برای سکنای خود پیدا نمایند و اهل مکه با ایشان جان خواهند داد
 زیرا که ایشان را نمیشناسند و نمیدانند از برای چه کار آمده اند بر مکه از بلاد خود
 از تجارت و حج و غیر آن و بعضی اهل مکه بعضی دیگر میگویند این اشخاص از یک شهری
 نمیباشند و ما ایشان را هیچ ندیده ایم و ایشان بدوی هستند و شتر و حیوان ندارند
 پس اینها از کدام ولایت آمده و اینجا جمع شده اند پس در این هنگام مردی از بنی محروم
 یا بر سر مردم میگذازد و میآید تا آنکه بنزد بزرگ مکه میرسد و میگوید من شب خواب
 عجیبی دیدم و از آن بسیار خائف و مضطربم میگویند چه خواب دیدی او میگوید دیدم
 چیزی بسیار بزرگ از آسمان افتاد بسوی کعبه چون ملاحظه کردم دیدم ملاحظه
 بودند که بالهای سبز داشتند پس طواف کعبه نموده و در مغرب و مشرق عالم برود
 کردند و پهن شدند و بر هیچ ولایت و دهی نمی رسیدند مگر آنکه او را مثل آتش
 میسوزانیدند پس مردم مکه با او میگویند بیا تا برویم بنزد اقرع که تعبیر خواب را
 نماید و او مردیست از بنی ثقیف که علم دارد چون با او نقل خواب را میکند او نیز
 میگوید من عجیبی دیدم امشب از لشکرها که خداوند شما را قوتی بر ایشان خواهد داد
 پس مردم خبر آن قوم را با او میدهند و از نزد او پرسیدند که این قوم را که دیدی پس فرمود
 عالم خوف و ترس و می از ایشان در قلب اهل مکه میاندازد و بعضی میگویند که
 که هنوز از این قوم خلاف و مندری بظهور نرسیده است تعجیل در گرفتن ایشان ننمای
 شاید مردی از ایشان در قبیله از قبایل عرب باشد اگر از ایشان شرارتی ظاهر شود پس
 آن وقت بر ایشان در آورند تا با وجود آنکه در سبب آن ایشان خود متاثر میشود و
 ایشان در حرم خداوند میباشند که خون ایشان مباح نیست تا آنکه حادثه رخ نماید
 که موجب جنایت باشد با ایشان پس آن مرد مخفی که خواب دیده است میگوید ما
 ایمن و خا طر جمع نیستیم از ایشان شاید در عقب ایشان مردمی دیگر باشند و چون آنها
 وارد شوند اینها با آنها یک دست بشوند پس حالا که اینها کنند و قوتی ندارند ایشان
 در میان بردارید پیش از آنکه قوتی پیدا نمایند و من گمان ندارم خواب رفیق شما را مگر
 آنکه حق خواهد شد پس ولایت خود را از ایشان خالی نمائید پس یکی از میان ایشان
 گوید اگر چندین مثل ایشان وارد شود در این مکان و این بلد شما خوف از ایشان
 نداشته باشید زیرا که اینها سلاهی ندارند و قلع که پناه بان برند نخواهند یافت
 اگر خدا را از برای اینها برسد اول ایشان را میکشیم مثل آنکه در خواب بخورد و بعد

رجوع بآنها خواهیم کرد و درین کلمات خواهند بود تا آنکه شب برآید پس خداوند بخواهد
 بر چشم اهل مکه غالب میکند و بعد از آن دیگر اهل مکه در یکجا جمع نمیشوند تا آنکه حضرت
 قائم علیه السلام ظهور میکند و اصحاب آنحضرت بعضی از ایشان با بعضی ملاقات
 میکنند مثل آنکه برآیند و رایت پدر و مادر و شبها هر یکی منزل خود میرود و سفر
 میشوند و روزها جمع میشوند و اینست تاویل این آیه **فَأُتِيقُوا الْخَيْرَاتِ إِنَّمَا تُكَونُوا**
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ابوبصیر گفت یا بن رسول الله آیا در روی زمین بغیر از ایشان مؤمن
 نیست فرمود من بغیر از ایشان هست و لکن آنها نجبا و قضاة و حکام و فقهاء در دین
 میباشند الحدیث مؤلف میگوید درین حدیث شریف آن مرد مخزومی و ثقیفی
 چند یکه خود حضرت حجّت عجل الله فرجه را در خواب ندیدند و لکن اصحاب آنحضرت
 در خواب می بینند و بر قدرت و قوت ایشان علم بهم میرسانند و همان نحو که در خواب
 دیده اند ایشان را چنان میابند که بر عالم از مغرب و مشرق غالب شوند و محل شاهد
 از ذکر این حدیث شریف ذکر خواب مرد مخزومی و آن مرثقیفی بودند نه ذکر سایر احوالات
 آنحضرت بود زیرا که احوالات و صفات ایشان بسیار است و احادیث زیاد و آیات متعدّد
 در شأن ایشان وارد و نازل شد و حقیر حبله از آنها را در کتاب تحفة الشیعة ذکر کرده ام
 و حدیث دیگر نیز ابوبصیر را آنحضرت در ذکر عدد و نامها و مکانها و اصحاب آنحضرت
 روایت کرده و در نورالانوار از کتاب غایة المرام نقل کرده است و لکن در آن حدیث بعض
 بلاد ذکر شد که در این خبر شریف نیست مثل مروی انبار و طالقان و موعور و قو
 و جوجان و سفجان و غیر از اینها و ایضا در این خبر مذکور بعض بلاد است که در حدیث
 غایة المرام ذکر نشد مثل خار و لوشیا و اصطرخ و خیون و ترافعه و کوفه و سوان
 و غیر از اینها و بحسب ظاهر منافات در بین این دو حدیث فهمیده میشود و در نظر قاضی حقه
 ابدا منافات در میان این دو حدیث شریف نیست زیرا که ممکن است در حدیث غایة
 المرام مراد از جوجان و سفجان و مروانبار و موعور اسم شهر باشد و یا وادی و
 محال شود و مراد از خار و لوشیا و خیون و سوان نام دهات و یا قسبه آنها باشد پس
 در یک حدیث مثلا نام شهر را ذکر کند و در دیگری نام دهی از آن شهر را مثل فلان
 طهرانی و تبریزی و محال آنکه از دهات طهران و تبریز است و ذکر نام ده هم صحیح
 است و ذکر اسم شهر آن ده نیز درست است و ایضا ممکن است که مراد از جوجان و قو
 در حدیث غایة المرام همان خار و اصطرخ میگویند در زمان اول و یا بعد از این
 یا در یک زمان مثل ریحان آباد و رحوا بر یک دهی در ارومی و یا دهی شیخ الاسلام
 که هر دو سه صحیح است زیرا که بعضی از آنها میدانند و پس بعضی از ریحان آباد

فقط و هکذا نام سایر جاها پس باین دو احتمال منافات از میان اخبار برداشته میشود
پس کسیکه اطلاع کامل نداشته باشد نباید در نظر اول در احادیث شریفه بگوید
که این دو خبر و یا سایر اخبار منافات با هم دارد و یکی را طرح بکند و یا هر دو را بپندارد
العیاذ بالله از این نادانی و توهمین بشرع نبوی و بلکه بالأثر ازین عصمتنا الله عن ذلك
و بالجمله ابد منافات و اختلاف در میان احادیث کتب معتبره خصوصاً کتب اربعه
ندارد بلی در نظر قاصران و نادانان در نظر اول منافات ظاهر میشود و لکن بعد از مطالعه
سایر اخبار و آثار و تأمل قراین داخله و خارجه منافات برداشته شود و اصلاً اختلاف
پیدا نکرد بلی در میان احادیث کتب اربعه و غیر آنها از سایر کتب معتبره اخبار تقیه موجود
است و لکن تمیز این قراین خارجه و داخله و دانستن اخبار تقیه و تمیز آنها از احکام واقعی
و اطلاع کامل با طرائف مسئله و علم بهم رساندن بمراد حضرات ائمه علیهم السلام کار صعب
و دشوار است و ازین جهت عالم مثل کبری است و نائب مناب حضرت امام علیه
السلام درین زمان غیبت است و ولی مسلمانان و در بین ایشان ابرار کنند خداوند
و دیانت و سایر احکام شرع حضرت شارع است چنانکه احادیث معتبره بر هر یکی از
ایشان دلالت کرده است نه آنکه عالم است که از روی اصول مخالفان و ظنون بلا اعتنا
و اطمینان با تأمل و احتیاط فتوی ده باشد و چند نفر از جاهلان و عوام کالانعام
مربد خود بکنند و زمانه در جهان بچرد و ابد تأمل و تفکر و اخبار ائمه اطهار نکند
و بلکه با احادیث ملاحظه ننماید و حکم شرع را از آنها استنباط نکند و عملاً اعتمادش
بر ظن حاصل از اصول دیگران باشد و اصول و قواعد و اخبار و احادیث و آثار ائمه
در گوشه و در کتاب کهنه بماند و ازین بدتر آنکه در وقتیکه بآنها نظر کند نسبت منافات
و اختلاف در میان آنها بداند و ازین جهت آنها را طرح کند و تمسک بکند با اصول
مجمولان منافقان جهول ایا ائمه ما اثنی عشریه دین را کامل نکرده اند و ما همارا
محتاج بر مجعولات و مزخرفات مخالفان کرده اند و از برای حقین خداوند اصول و قواعد
و اخبار در میان امت خود نگذاشته اند و برای ما زحمتهای و مصیبتها در ذکر احادیث
نکشیده اند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْخِذْلَانِ فِيْ هَذَا الزَّمَانِ و حقیر رفع منافات و رفع
اختلافات را در کتاب اثنی عشریه در مواضع متعدده بیان کرده ام بعون الله و بمرکه
الائمه ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بجهل دستی نباید داد و دست ای بسا
شافان میان احمقان ظاهرند و از خبیثان پس نهان و بالجمله درین مقام
عنان کلام از دست رفت و مقصود رفع منافات از بین این حدیث مذکور و خبر
غایه المرام بود و رفع اختلاف گردید بآنچه ذکر شد و اصحاب مؤمنان درین حدیث از

نجباء هم دهند چنانکه از قضا و حکام ایشان را فرار داده اند و هیچ ابراهیم گفتی در
 حاشیه جنة واقیه در دعای ام راود در اینجا که میفرماید بعد از صلوات بر او صلوات
 و سعادت و شهداء و ائمه هدی علیهم السلام انا انما صلوات علی الابدال و الاوتاد التی
 و العباد و المخلوعین و الزعماء و اهل البیت و الاجتهاد که گفت شد که زمین خالی
 نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شصت صالح
 پس قطب حضرت محمد صاحب الزمان است و اوتاد کمتر از چهار و نمیشود زیرا که دنیا
 مانند خیمه است و مهندی صلوات الله علیه مانند عمود است و این چهار نفر
 طنابهای آن خیمه اند و گاه میشود که اوتاد بیشتر از چهارند و ابدال بیشتر از چهل
 و نجباء بیشتر از هفتاد و صلحاء بیشتر از سیصد و شصت و ظاهر اینست که حضور
 الیاس از اوتادند پس ایشان ماضی صفت و ادا ماضی قطب و افاضت اوتاد پس
 ایشان قومی هستند که غفلت نمیکند از پروردگار خودشان طرفت عین و جمع
 نمیکند از دنیا مکر قوت روز و صادر میشود از ایشان لغزشهای بد و شرط نیست
 در ایشان عصمت از سهو و نسیان بلکه همان عصمت از فعل قبیح و شرط است عصمت
 از سهو و نسیان در قطب و افاضال پس ایشان پست تر از آنها میاند در مراقبت و
 گاهی صادر میشود از ایشان غفلت پس تدبیر میکنند آن را بقدر که کردن و عمد
 معصیتی نمیکند و اما نجباء پس ایشان پست تر از ابدالند و اما صلحاء پس ایشان
 برهیز کارند که موصوفند بعد از گاهی از ایشان معصیت صادر میشود پس
 ندارند میکنند آن را با استغفار و پشیمانی و خداوند فرموده ان الذین اتقوا اذا
 ماتهم طاعت من الشیطان تذکروا قد هم مبصرون یسجدون بکماله انا که
 برهیز کاری نمودند چون رسد بایشان اینده و طاعت کنند و در قلبش از شیطان
 باینکه ایشان را وسوسه کند تاریخی که از جبین سودا و جنون باشد بایشان رساند
 یاد کنند خداوند و نام خدا را بیدار بیند باینکه باشند بسبب آن تذکر و
 یاد آوری که یکی از چهار رکن توحید است پس که می فرموده که خداوند ما را از اقسام
 اخیر قرار دهد که ما نیستیم از اقسام اولیه و لکن خداوند ما را فرمان میبریم در دو
 داشتن ایشان و کسیکه دوست دارد قومی داشته باشد بشود بایشان گفته شده که
 هرگاه کم شود یکی از اوتاد چهار گانه دیگر دارند باینکه از چهل نفر ابدال و هرگاه
 کم شود یکی از چهل نفر ایشان گذاشته میشود بادل از هفتاد نفر نجباء و هرگاه کم
 شود یکی از ایشان گذاشته میشود بادل از سیصد و شصت نفر صلحاء و هرگاه کم شود
 یکی از ایشان گذاشته میشود بادل از سایر مرتبه و عموماً نوری در نیمه آفتاب بعد

از ذکر این فرموده تاکنون درین ترتیب مذکور خبری بنظر نرسید و لکن شیخ مذکور
 سرآمد عصر خود بود در اطلاع و تتبع و در نزد و بیاری از کتب قدما علمای بود که در
 این اعصار اثری از آنها نیست و البته تا در محل معتبر ندیده بود در چنین کتاب شیخ
 ضبط نمیکرد تمام شد مؤلف میگوید تا میباید میکند آنچه که مرحوم کفیی ذکر کرده آن
 قصه که محقق نوری در او آخر جلد دوم دارالسلام از جناب عالم جلیل و فاضل نبیل
 آقا سید محمد بن آقا سید هاشم نجفی معروف به شهاب نقل کرده که فرمود نقل کرد بمن جناب
 فاضل المعی و عالم ربانی آقا سید محمد قاضی سبزه را از شاگردان مرحوم خاتم المجتهدین
 حاج شیخ المرتضی بود و قبل از او از شاگردان مرحوم صاحب جواهر الکلام اعلی الله لهم
 المقام بود که او در سبزه مبرز بوده حکم میکرد و قضاوت مینمود و بمردم تادیب و قهر
 میکرد و خمس و غیر آن را از حقوق شرعیة قهراً از خلق میگرفت و فقراء میداد و اجازه
 اجتهاد از صاحب جواهر محجب اطلاع او نداشت و لکن اجازه اجتهاد را از او بدون
 اطلاع او بخیله گرفته بود و حیل را بمن گفت و احدی بر اجازه گرفتن او عالم نبود که آن را
 بخیله گرفته پس گفت روزی دوست داشتم که بخلوت بروم و یک قدم برای خودم از دعا و
 عبادات بکنم پس رفتم بمسجد که آنرا آبادی دور که آنجا مشغول بشوم بر طاعت پس در آن
 مسجد یک مرد جوان را دیدم از اهل سبزه پس فتنه مرادید گفت حیل کردی بر عبد
 صالح و از او اجازه اجتهاد گرفتی بدون اطلاع او و نشستی در منصب جاه امامت قضاوت
 و حال آنکه بران اهلیت نداشتی بد رستیکه عذاب تو هفتاد خریف است در دوزخ و
 بعد از آن ذکر کرد برای من که آنها را من کرده بودم و بغیر از خداوند کسی آنها را نمیدانست
 و بعضی از آنها اسرار قلبیه و ضمائر نفسیه بود و آنها را تفصیلاً بر من بیان کرد پس دانستم
 که از برای او راهی بر واقع هست پس بر من خبر داد که برای او مردی از رجال غیبیه
 وقتها میاید و ایشان خادمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند و ایشان
 چهل نفرند و بزرگ ایشان قطب است پس از او جدا شدم و رفتم زیارت قبر امام زاده
 که در آنجا بود تا آنکه برای خودم خلوت بکنم و گریه و توبه و زاری و ناله نمایم پس بعد از
 زیارت در آنجا بسیار گریه کردم و امام زاده را شفیع خودم نمودم و فردای آن روز بر همان
 مسجد رفتم که شاید آن مرد را در آنجا بیابم پس او را در آن مسجد دیدم پس بمن گفت
 بشارت باد ترا زیرا که آن امام زاده شب بخدمت حضرت حجت عصر آمد و برای تو
 شفاعت کرد و بسیار التماس و طلب عفو برای تو از آنحضرت نمود و آنحضرت همان
 فرشتاکت بود و او را رد نمیکرد پس مرا کرد آنحضرت که قطب است بر وفق من که بزرگ
 من میاید که من با تو شرط بکنم که تو ذمّه خود را فارغ نمائی از این عالم که توان را

گرفته هر چند بیکه این مرد مستحق دادن آن وجوہات بوده است زیرا که اهل آن بود
که اخذ وجوہات بکنی و بر فقرا و رد بکنی و نفس خود را ببدل بکنی برای قصاص آن
کسیکه بر او تعزیر و تادیب کرده پس هر کس خواست از توانها را میکرد و هر که میخواهد
نمیگیرد و ترا بری میکند و از قصاص خودش عفو نماید پس از شنیدن این از آن مرد
با وجود آنکه او ندانسته بود که من بر امام فاده دخیل شدم و بزیارت او رفتم
از دسبول بیرون شدم و پرشتی رفتم و از اینجا بر مردمان دسبول قریب بمچار صد
کاغذ نوشتم بر هر کسیکه از او وجوہات گرفته بودم و او را تعزیر و تادیب کرده بودم که
من توبه کرده ام و نفس خودم را حاضر نموده ام برای قصاص امام فاده شدم بر دادن آن
اموال که از مردم اخذ کرده ام و نفس خود را مهیا کردم بر آداء آنها بقدر امکان و هر چند
خلاف قدرت بدان آنها ندانسته باشم پس قتیکه کاغذها من بایشان رسید ایشان
بر من رحم کرده بودند و بعضی ایشان برای من گریه کرده بودند پس بعد از زمانه آرایش
کاغذ رسید که ما ترا عفو کردیم و گذشتیم و ذقه ترا بری نمودیم پس من بنجف اشرف
این مشغول تحصیل شدم در نزد مرحوم شیخ مرتضی و از جمله چیزها سیکه این استاد
محمد دسبول نقل کرد بمن از آن مرد جولانی و او از رفیق خودش که از رجال غیب بود اینست
که از برای احکام شرعی در نزد ماها تفصیل است که در نزد شما علماء نیست مثلاً آنکه
از برای نظریه بی اجنبیه وزن ما محرم بغیر اذن او حکمی است و بلذت نظر کردن جوان
بسوا و حکمی است که زن نداشته باشد و اگر زن داشته باشد برای او حکمی است و برای
مرد غیر جوان حکمی است و غیر از اینها از سایر احکام در مقدار عقوبت و تعزیر و غیر اینها
و گفت که بمن نقل کرد آن مرد جولانی که شبی آن رفیق من که از رجال الغیب بنزد من آمد
و فرمود که حضرت قطب علیه السلام امشب اراده کرده که با اصحاب خودش بشهر فلانی
تشریف ببرد اگر تو هم میل داری بامایا برویم پس من هم با ایشان در خدمت حضرت
قطب رفتم و براه افتادیم پس ناگهان دیدم که زمین دوزیر قدمهای ما میرو و دگرها
و درختها از ما میگذرد و همان شب بدون تاخیر بآن شهر رسیدیم پس دروازه آن
برای ماها باز شد و یک کرسی برای قطب علیه السلام گذاشته شد پس در بالای آن
قرار گرفت و بعد از آن امر کرد بمحاضر کردن یک مردی پس ما خادمان رفیق و دروا
کو بیدیم مثل دزدان اعوان حکام و او را قهراً از منزل خودش بیرون کردند و بسیار
زدند او را در آتش راه تا آنکه او را بحضور حضرت قطب رسانیدند پس امر فرمود بزد
او و مرتبه تا آنکه او را مثل جنازه ترک کردند و ما رفیق بسوی بعضی مسجد ها در آن
شب و روز متفرق شدیم در میان مردمان و دیدیم که مردم اینجا با هم دیگر شاورت

میدهند از جهت زدن آن مرد و عقاد کرده اند که او را محاکم انجا زده و در شب دوم
 همه بطی الارض برگشتیم و جاب قاسم محمد قاضی فرمود که من میدانستم که آن مرد
 جولاء ابد از سبیل بیرون نرفته است و آن شهر را قطعاً شناسد که نام برد پس من از
 باب امتحان از بعضی جاهائے آن شهر پرسیدم که من انجا را دیدم بودم پس چنان وصف
 کرد که گویا الان در آن شهر است پس دانستم که راست میگوید و من با او گفتم که آیا در آن
 کسی پیدا میشود که بخدمت رجال الغیب برسد یا نه گفت بلی کویست و لکن از برای او
 فضیلتی بر بزرگان علماء که را نمیشناسند دارد و این بودن شخص از رجال الغیب
 یا از کسانی که ایشان را می بینند از جهت حکم خاص است که ستر آن مخفی است و ایشان
 در میان مردمان میباشند و مردم ایشان را نمیشناسند پس برادرم اقا سید علی باقا
 سید محمد مذکور گفت که در نجف اشرف ما مردی است سید محسن نام و از او نقل
 میکنند که یکی از رجال الغیب بنزد او میآید پس شما بنویسید بان فرد جولاء و سبیل
 و از او پرسید از راستی این سید محسن خضری پس جاب سید مذکور نوشت با و جواب
 آمد که او راست گفته و یکی از رجال الغیب بنزد او میآید و او نقل آن کسانست که رجال
 الغیب را می بینند از جهت درجه پس من اراده کردم که سید محسن را امتحان بکنم بر
 طریقیکه او نداند که من او را امتحان میکنم پس من یک صورت روایت را نوشتم و
 حال آنکه روایت نبود و سؤال کردم از او از محل رجوع یک ضمیر فیهما و در اعتقاد خود
 آن را بجای رجوع کردم و آن نوشته را با او دادم و گفتم با خود اگر آن رجال الغیب با حقیقت
 بگوید و او نیز بمن نشان بدهد نوشته آن رجال الغیب را پس او را استکواست و اگر خبر
 ندهد پس این اصلی ندارد پس آن سید محسن مذکور آن ورقه را گرفت که نشان بدهد
 و از ضمیر و مرجع آن بپرسد و متی من او را دیدم گفتم چه طور شد گفت هنوز آن رفیق من
 من نیامد و بعد از زمانه او ملاقات کردم گفتم چه شد گفت رفیق من آمد و از او پرسید
 گفت این کلام بی فایده است و تا بحال از ائمه علیهم السلام صادر نشده است گفتم آن
 رفیق تو ازین کلام چه اراده کرده است گفت مرادش اینست که برای تو فایده نیست در
 سؤال کردن ازین مسئله پس من دانستم باین بیان او که این سید خضری جواب را از
 رجال الغیب میگوید و خودش معنائے آن را نمیداند مؤلف میگوید محقق نوری
 این سید محمد دسبویه را در دارالسلام بسیار تمجید و تعریف کرده و فرموده که در راه
 مکه معظمه با او هم سفر بودم و از او بغیر از راستی و درستی و عبادت و طاعت چیزی
 دیگر ندیدم و او محل اعتماد مرحوم شیخ مرتضی بود و مقصود یقینی بودن آنچه است
 که او نقل کرده و ازین جهت عجیبه چند چیز منقول میشود اول آنکه در روایت او بعضی از

مطالب علیه درمیدانند و مطلب واقعی نمیفهمند و این بر تقوی و دیانت اوصاف
چنانکه آن سید جلیح فرمود که رجال الغیب را میدید و مطلب واقعی ندانست
چنانکه مرحوم صدوق بعضی از مسائل دینی را ندانسته و سبب سهو را بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله داده و هلداد دوم آنکه رسیدن بر بعضی از مقامات حاشیه
از موهبات خداوندی است و پس چنانکه در این قصه تصریح بان شده است
آنکه از مواضع متعدده این معلوم میشود وجود رجال الغیب درین زمان و در
بودن ایشان بطریق الارض و خادم بودن ایشان در خدمت حضرت صاحب الزمان
چنانکه در ذیل روایه می بینیم هشتم بعضی احادیث را نقل کردم که جمعی از خواص و خواص
المحضرت میباشند چهارم آنکه ایشان بعضی از مردمان را نادید و تنبیه میکنند
و جرایم بعضی اعمال را بر عمل کنندگان میرسانند و باخبر نمیکذارند چنانکه آن مرد
در آن شب زدند لطف حق از تو مدد را نمیکند چنانکه از حدیث رسوا کنند
پنجم آنکه بعضی از احکام شرعی است که برای علما و انلام مخفی ماند و بآنها اگر علما
نرسیدند چنانکه بیان شد در نظر کردن زن اجنبیه که حکمهای متعدده دارد
و ازین جهت است که وقتی که آنحضرت ظهور میکند و بعضی احکام را بیان فرماید
مردمان میگویند که این دین تازه است و غیر از شرع جدش است چنانکه احادیث
بسیار درین معنی وارد شد و حقیر جمله از آنها را در باب هفتم تحفه المهدیه ذکر کرده
است و حال آنکه همان احکام حکما می شرع جدش است و بلکه آن حکما در احادیث
وارد از اجدادش ذکر شد و در اخبار کتب اربعه و سایر کتب معتبره موجود است و لکن
فهمیدن آنها کار هر کس نیست طبع هر یکی از آنها نیست **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِي**
مَنْ يَشَاءُ و اگر آن احکام در میان این احادیث نباشد پس بکدام دلیل آنحضرت
انها را ثابت میکند و بکدام از آیات آن حکم را بیان خواهند فرمود ششم آنکه بر
منصب ریاست و قضاوت و حکومت نشستن و اخذ حقوق از زکوة و خمس و رقبه
مظالم از مردمان گرفتن و بجز آنها رسانیدن کار هر کس نیست و بلکه علاوه بر علما
و دیانت اهل بیت و علمیت و اجتهاد میخواهد و اگر کسی قوه فهمیدن مسائل شرعی
از ادله آن از کتاب و سنت و احادیث وارد از حضرت طاهره علیهم السلام نداشته
باشد پس از برای او حرام است تصدی بامور شرعی از قضاوت و حکومت و اخذ
حقوق رعیت امام علیه السلام و رساندن او را بجز آن و هر چند بیکه خودش بخورد
و بعد از آنکه بجزورت مذکور شد که فصل منصوصات و تصدی بر مرافعات
و حکومت و غیره ازین سر امام علیه السلام در ممکن میشود که جاهلی و

نارینه متعاقب آن بان بشود و بعد از آنکه واضح گردید که مالیات را نباید زحاما به
پادشاه داد و بدهد و بخواهد مالیات حق پادشاه است چطور جایز میشود که رعیت خود
مالیات خود را بدیگری مثل خودش بدهد و چه نحو جایز میکرد که این رعیت از
رعیت دیگر حق رعیتی بگیرد بدون اطلاع پادشاه پس پادشاه عالمیان امام علیه
السلام وقتی که بعضی اشخاص را نایب خود کرد در قضاوت و اخذ حقوق مالی پس با
وجود آن چطور خواهد شد قضاوت کردن و گرفتن حقوق از مردمان برای کسی که
اهل آن نیست فوایعیا ازین زند قهر و غصب خلاف امامت از بعضی از جمله و منفذ
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بشریح قاضی فرمود که تو در جائی نشسته که در آنجا
نی نشیند مگر پیغمبر و یا وصی او و یا شقی پس ازین حدیث معلوم شد که علمای اعلام
اوصیاء پیغمبران و نایب امامان میباشند پس مرد غیر عالم و نادان نایب وصی پیغمبران
نمیشود خصوصاً اگر عدالت و دیانت نداشته باشد و ازین قبیل احادیث بسیار است
در شرایط نایب امام و در بودن اخذ حقوق واجب حق امام و نایب او و حقیر جمله از
اینها را در مسائل مخفیّه ذکر کرده ام و این مقام کنجایش ذکر آنها را ندارد از خدا خواهم
توفیق ادب به ادب محروم ماند از لطف رب هفتم آنکه توبه حقوق الناس
و اذیت کردن برایشان موقوف است بر ترک کردن آن حقوق بر صاحبانش چنانکه بر اقا
سید محمد مذکور در قبول توبه اش شرط کرد بدین قصه و احادیث در این خصوص
بسیار است و محتاج بذکر آنها نیست هشتم آنکه وجود بعضی از اماکن شریفه و مراد امام
زاده ها محل نزول رحمت است و مکان استجاب دعا و دعوات و حصول حاجات است
چنانکه این سید مذکور اول رفته بود بمسجد و بعد از آن بمزار امام زاده و آن امام زاده
در خدمت حضرت قطب شفاعت کرد و این سید جلیل را از عذاب بشرط توبه و رد حقوق
مردم بایشان خلاص کرد پس معلوم میشود که وجود اینها در زمین از اسباب نجات مردمان
و از الطاف غیبیه خداوند رحمن است برای بندگان در ماندن و مضطر و مریض و مقرب
و مظلوم و حراسان و محتاج و امثال ایشان از صاحبان هموم که با آنجا ها پناه برند و نصرت
نمایند و بوسیله آن مسجد و صاحبان مقام و مراد و قبر از خداوند عالمیان مسئلت کنند
و دروائی در دود خود را بخوانند و شفا طلبند و دفع شر اشعار نمایند و بسیار شده که بعضی
اجابت مقربین شده که با مرض رفته اند و با عافیت برگشته اند و ملول و پریشان رفته اند
و اسوده خاطر مراجعت نموده اند و مظلوم رفته اند و مغبوط برآمدند و البته هر قدر
در ادب و احترام آنجا ها بکوشند خیر و برکت در آنجا بسیار بینند و حتمی است که همه
آنجا ها از جمله آن خانه ها باشند که خداوند امر فرموده باید ستایش آنها بلند شود و آن

خداوند در آنجا آمد که در مدح کرده آن کسان را که در جمع و شام در آنجاها تسبیح
 خداوند را میکنند و اما شاهد حضرت ائمه علیهم السلام پس اصل مسجد در قرآن
 و در احادیث آنهاست چنانکه ملائکه شایسته در جلد هفتم بحار اخبار بسیار درین معنی
 نقل کرده است و آیات قرآن که در خصوص مساجد وارد شده اند آنها تفسیر شده بر مشایخ
 ائمه اطهار پس مسجد واقع در معبد اصلی آنهاست و فضیلت آن مشاهده مقدسه بسیار
 مساجد مثل فضیلت خودشان است بر سایر مردمان و چنانکه سایر مردم بآن قیاس
 نمیتود و همچنین سایر مساجد را بر مشاهد مشرفه ائمه قیاس نمیشود کرد پس قتی که کرامت
 قبر امام زاده و احترام او و قبرش از جهت نسبت ایشان یکی از ائمه باشد پس احترام آنکه
 و حرمت قبر و مشاهده ایشان صلوات الله علیهم چه نخواهد شد و کرامت ایشان
 چه قدر خواهد گشت و بالجمله سایر مساجد ملحق است بر مشاهد ائمه و مساجد شریفه
 تابع مشاهده مقدمات است و بلکه احترام مساجد و حرمت آنها که از واجبات مؤلف
 و از ضروریات است از جهت آنست که در آنها اسمهای مبارکه ائمه و فضائل و مناقب
 و احکام که از جانب خداوند آورده اند ذکر میشود نه آنکه مشاهده مقدسه ائمه ملحق
 بمساجد است چنانکه بعضی علماء فرموده اند زیرا که این قول ناشی است از عدم ملائکه
 اخبار بسیار که در مجار و غیر آن ذکر شده و عدم اطلاع بر تفسیر آیات شریفه و عدم تدبر
 آیات و ادب خاص و زیارت جامع و درین مقام زیاد تر از این کلام اقتضاء ندارد و
 الا بر همین قاطع و ادله واضح و نقل میکردم و اشاره بمحل آن دلیلها نمودم پس هر که
 نخواهد رجوع بکند و در ذیل این رویای جهام کلام را در الجمله بمناسبتی طول دادم از
 جهت حصول بصیرت بر آریاب بصارت بدانکه ازین قبیل روایات بسیار است و چه بسیار
 اشخاص از موثقین و مؤمنین حضرت جنت عصر را در روایات دیده اند و از آنحضرت بزرگوار
 بمنزله و کرامت واقف شده اند و حقیر در ایام تحصیل خودم در مشهد مقدس حضرت
 امام رضا علیه السلام و در نجف اشرف از آن روایات بسیار شنیدم و چونکه در آن
 زمان در صد جمع آنها نبودم بعضی الفاظ و مضامین آنها و نامهای بعضی از آن اشخاص
 فراموش کرده ام و از زیاد و نقصان نمودن آنها ترسیدم ازین جهت آنها را ذکر نکردم
 و در بعضی از اوقات برای حقیر توفیق افتاد و در این کتاب اکتفا کردم بذکر روایات
 طریقه و خراشهای عجیب و نقل از کتابهای معتبره و از اشخاص موثقین و معتبرین که یقین
 بر صدق ایشان داشته و اعتماد بر ایشان نمودم و از جهت نمونه از فضایل و معجزات
 حضرت صاحب الزمان علیه السلام این جهل روایات ذکر کردم و الا ذکر فضایل و
 مناقب و کرامات و معجزات حضرت از حد و حصر و تعداد و احصا کرد

لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْقَالَ رَيْبٍ لَنَعِدَ الْبَحْرَ قَبْلَ أَنْ تَفِيدَ كَلِمَاتُ رَبِّهِ وَمِنْ أَزْكَاتِ رَبِّ
 دین آیه و سایر آیات حضرات ائمه علیهم السلام است در تفسیر کتاب فضل توابت
 کافیست که ترکیبی سرانگشت و صفحه بشماردی خاتمه در ذکر دوازده عمل که بسبب
 عمل کردن هر یکی از آنها شاید در خواب بخدمت حضرت صاحب الزمان و یا بمحض
 ایجادش میتوان رسید عمل اول شیخ طوسی در مصباح و مستدین طاووس فلاح
 السائل و کفعمی در جنة واقیه اعلی الله مقامهم ذکر کرده اند و اغظ برایم اخیر است که
 هر کس را ده کرده باشد دیدن یکی از اینها و ائمه یا سایر مردم را در خواب پس بخواند
 سورۃ الشمس و اللیل و انا انزلناه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و دو
 قل اعوذ را و بعد از آن بخواند قل هو الله را صد مرتبه دیگر صلوات بفرستد و بطرف
 راست بخوابد پس انشاء الله انکس را خواهد دید و در نسخه دیگر همین را دیدم مگر آنکه
 گفته بود که این عمل را هفت شب میکند بعد از خواندن این دعا اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَقُّ
 الَّذِیْ لَا یُوصَفُ وَ الْاِیْمَانُ یُعْرَفُ مِنْهُ مِنْكَ بَدَتْ الْاَشْیَاءُ وَ لَیْسَ لَكَ تَعُدُّهَا اَمَلٌ
 مِنْهَا کُنْتَ مَلِیْکَهُ وَ مَخْطَاؤُهُ وَ مَا اَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ یَكُنْ لَهُ مَسْجَاوُ وَ لَا مَقْتَضَا مِنْكَ اِلَّا اَلْمِیْکَ
 فَاسْئَلُكَ بِاِلَهِ الْاَنْتَ وَ اسْئَلُكَ بِیَمِّهِ اَللّٰهُ الرَّحِیْمُ الرَّحِیْمُ وَ یَحْیٰ حَبِیْبُکَ مُحَمَّدٌ
 سَیِّدُ النَّبِیِّیْنَ وَ یَحْیٰ عَلِیَّ خَیْرَ الْوَصِیِّیْنَ وَ یَحْیٰ فاطِمَةَ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَ یَحْیٰ
 الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ الَّذِیْنَ جَعَلْتَهُمَا سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِیْنَ عَلَیْهِمْ
 اَنْ تَصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ اَنْ تُرِیْنِیْ فُلَانًا وَ نَامُ اَوْ رَا ذَکْرَ مِیْکَنْدَ ذَرَعُوسُ فُلَانٌ
 عمل دوم آنکه سید بن طاووس در فلاح السائل روایت کرده که از برای دیدن حضرت
 امیر المؤمنین در خواب در وقت خوابیدن این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
 بِاَمِّنْ لَطْفُهُ خَفِیٍّ وَ اَیَادِیْهِ بِاسِطَةٍ لَا تَغْضَبُ اَسْئَلُكَ بِلَطْفِکَ الْخَفِیِّ الَّذِیْ مَا
 لَطَفْتَ بِهِ اِعْبَادًا اِلَّا کَفِیَّ اَنْ تُرِیْنِیْ فُلَانًا فَاِنْ مَنَیْیَیْ عَمَلٌ سَیِّمٌ کَفَعْنِیْ رَوَا یَکُتُ کَرِهَ
 کس سورۃ قدر را در وقت زوال صد مرتبه بخواند حضرت پیغمبر را در خواب می بیند
 عمل چهارم و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که هر کس بعد از خواندن نافله
 ظهر و قبل از نماز ظهر سورۃ قدر را بخواند بیست و یک مرتبه نمیرد تا آنکه حضرت پیغمبر را
 می بیند عمل پنجم آنکه بنابر خواص القرآن نقل کرده که هر کس بخواند در شب جمعه بعد
 از ادای نماز شب سورۃ کوثر را هزار مرتبه و هزار مرتبه صلوات بفرستد در خواب
 آنحضرت را می بیند عمل ششم در بعضی از مجامع معتبره نقل شده که هر کس اراده
 بکند که سید کائنات را در خواب ببیند بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز بکند
 نه هر سورۃ که خواسته باشد و بعد از آن این دعا را صد مرتبه بخواند بِسْمِ اللّٰهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا نُورَ النُّورِ يَا مُدِيرَ الْأُمُورِ بَلِّغْ مِنِّي رُوحَ مُحَمَّدٍ وَارْوَاحَ آلِ مُحَمَّدٍ تَحِيَّةً وَ
 سَلَامًا عَلَى هَفْتَمِ دُرُكَابِ مَفَاخِرِ رِوَايَتِ كَرْدِه كِه هَر كِس دَر رُوضِ جَمْعِه هَزَارِ مَرْتَبِه
 بَكُودِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاَمِيِّ الْمُخْتَصَرِ رَا دِرْ خَوَابِ مِی بَیْنْد وَاِیَا اَنَكَ مَن
 خُودِش رَا دُجَنَّةِ مِی بَیْنْد وَاَكْرَنْدِیْدِ بِجَمْعِه اَیْنِ عَمَلِ رَا مَكْرُوبِ كَنْدِ كِه بِفَضْلِ خُدا
 چِیزِ رَا حِی بَیْنْد كِه شَادِی اُودِرَان بَا شُدِ عَمَلِ هَشْتَم وَاِیضًا دُرَان كِتَابِ فَرْمُودِ
 كِه هَر كِس دَر شَبِ جَمْعِه دُورِ كَعْتِ نَمَازِ بَكَنْدِ وِدِرِ هَر كَعْتِ بَعْدِ از حَمْدِ یَا زَدِه مَرْتَبِه
 اَیَةِ الْكُرْسِيِّ وَاِیَا زَدِه مَرْتَبِه قُلْ هُوَ اللهُ یُحْوَیْهِ وِبَعْدِ از سَلَامِ نَمَازِ هَزَارِ مَرْتَبِه بَكُودِ
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْاَمِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُخْتَصَرِ رَا دِرْ خَوَابِ مِی بَیْنْد بِسِ كَرِ نَصِیْبِ
 اُو كَرْدِیْدِ لِحُزْنِه جَمْعِه نَمِی كَنْدِ وِبَعْضِ فُقَرَاءِ اَیْنِ رَا تَجَرِبِه كَرْدِه اَنْدِ عَمَلِ نَهْتَم اَنَكَ كَفَعْمِ اَنْ
 شَهِیدِ اَوَّلِ نَقْلِ كَرْدِه كِه هَر كِس ارَادِه بَكَنْدِ كِه دَر خَوَابِش چِیزِ رَا كِه ارَادِه كَرْدِه بَیْیْنْد
 بِسِ بَطْرِفِ طَاسْتِ بَخُودِ وِسُورَه وَالتَّسْمِی وَوَاللَّیْلِ وَحَمْدِ وَاخْلَاصِ وِدُوقْلِ اَعُوْذِ
 بِمُحَوْنِدِ وِبَعْدِ از اَنْ بَكُودِ اَللّٰهُمَّ اَرِنِیْ فِیْ مَنَایِ فُلَانًا وَاَجْعَلْ لِّیْ مِنْ اَمْرِیْ قَرَجًا وَخَرَجًا
 دَرِی كُتُبِ وَاَكْرَنْدِیْدِ مَهْ شَبِ وَاَكْرَنْدِیْدِ هَفْتِ شَبِ اَیْنِ عَمَلِ رَا بَكَنْدِ اِنشَاء اللهُ خُودِ
 بِیْدِ عَمَلِ دَقْمِ اَیضًا نَقْلِ كَرْدِه كِه اَكْرِ كَسِی رَا حَاجَتِ بَا شُدِ وِچَا رَه اَنْ رَا نَدِ اَنْدِ بِسِ خُودِ
 بَا وَضُوءِ رَفْرَاشِ پَاكِ وِدِرِ نَزْدِ اَوْزَنْ نَاشِدِ وِسُورَه وَالتَّسْمِی وَوَاللَّیْلِ هَر كِس رَا هَفْتِ
 بِمُحَوْنِدِ وِبَعْدِ از اَنْ بَكُودِ یَا مَلَا ئِكَةَ رَبِّیْ هَیْ هَذِهِ السُّورَةُ وَمِنْ اَنْزَلْهَا وَبِحَقِّیْ مَنْ اَنْزَلَ
 عَلَیْهِ وَبِحَقِّیْ اَیْمِ اللهِ عَلَیْكُمْ وَاَیَا تِهِ التَّائِمَاتِ كُلُّهَا اَلَا مَا اَخْبَرْتَنیْ وَحَاجَتِ خُودِش
 قَامِ نَهْدِ بِسِ اُودِ خَوَابِش عِلَاجِ اَنْ رَا حِی بَیْنْد وِدِرِ كِتَابِ تَهْمِیْلِ الدَّوَاِ عِوَضِ اَیْنِ دُ
 سُوْرَه اِذَا زِلْزَلَتْ رَا ذَكْرِ كَرْدِه وَاَكْرِیْ هَمِ دُوعَمَلِ كَنْدِ خُوبِ اسْتِ عَمَلِ یَا زَدِه قَمِ دَرِ
 عَدَّةِ الدَّاعِیْ از مُخْتَصَرِ بَا قَرِ رِوَايَتِ كَرْدِه كِه هَر كِس سُوْرَه قَدِرِ رَا دَرِ شَبِ صِدِّ مَرْتَبِه بَخُودِ
 بِهَشْتِ رَا دِرْ خَوَابِ مِی بَیْنْد قَبْلِ از صَبْحِ وِدِرِ رِوَايَتِ دِیْكَرِ هَر كِس سُوْرَه اخْلَاصِ هَزَارِ مَرْتَبِه
 بِمُحَوْنِدِ بِهَشْتِ رَا دِرْ خَوَابِ مِی بَیْنْد وِدِرِ رِوَايَتِ دِیْكَرِ هَر كِس سُوْرَه قَدِرِ رَا صَدِّ مَرْتَبِه دَرِ
 وَتَقِ زَوَالِ اَقْتَابِ بِمُحَوْنِدِ حَضَرِ رَسُوْلِ خُدا رَا دِرْ خَوَابِ مِی بَیْنْد عَمَلِ دُوازْدِه قَمِ
 دَرِ دَرِ السَّلَامِ بَعْدِ از ذَكْرِ عَلَمَایِ سَابِقِ از كِتَابِ فَتْحِ الْمَلِكِ از حَضَرِ مِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ
 رِوَايَتِ كَرْدِه كِه فَرْمُودِ هَر كِس ارَادِه بَكَنْدِ كِه خُدا وَنَدِ بَرَا وَتَنَانِ بَدِ هَدَا نِجِه رَا كِه ارَادِه
 نَمُودِه بِسِ قَبْلِ از خَوَابِش بِشَرِ كَعْتِ نَمَازِ بَكَنْدِ وِدِرِ كَعْتِ اَوَّلِ بَعْدِ از حَمْدِ هَفْتِ مَرْتَبِه
 سُوْرَه وَالتَّسْمِی وِدِرِ كَعْتِ دُومِ بَعْدِ از حَمْدِ هَفْتِ مَرْتَبِه سُوْرَه وَوَاللَّیْلِ وِدِرِ كَعْتِ سَیْمِ
 بَعْدِ از حَمْدِ هَفْتِ مَرْتَبِه سُوْرَه وَالتَّسْمِی وِدِرِ كَعْتِ چَهَارَمِ بَعْدِ از حَمْدِ هَفْتِ مَرْتَبِه
 اَلَمْ فُشِّرْ وِدِرِ كَعْتِ یَنْجَمِ بَعْدِ از حَمْدِ هَفْتِ مَرْتَبِه سُوْرَه وِدِرِ كَعْتِ شَشْتَمِ بَعْدِ از حَمْدِ

فرزندی از او میشود و فرزندان آن فرزندان تا چهار صد سال در دست دشمن میمانند
خواهند شد بسبب آنکه او کلام مراد کرد پس چون بنی اسرائیل در دست فرعون مبتلا
شدند پند رگاه خداوند تا چهل روز ناله و گریه نمودند پس خداوند بحضرت موسی
فرمود و منی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گردانند و صد و هفتاد سال
از آن مدت باقی بود و آن مدت را از ایشان برداشت و اگر شما نیز چنین تضرع و زاری
میکردید خداوند فرج ما را نازل میکرد و اگر چنین نکنید پس این امر بنهایت خود خواهد
رسید خبر دوم در کافه از آنحضرت روایت کرده که فرمود خالص نشود بنده ایمان بخدا
و در روایت دیگر نیکو نشود کسی که خداوند را چهل صباح مکر آنکه خداوند را هد کند
او را در دنیا و بنماید با و دوائی او را و در او را و ثابت نماید حکمت را در دل او خبر سوم
قطب را و نیک از حضرت رسول خدا روایت کرده که کسیکه خالص کند عبادت را برای
خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش خبر چهارم
در امالی صدوق روایت شده که بهلول نباش که کفن میدزدید و آخر کار با نقش در
از انصار عمل قبیح کرد پشیمان شد و بنزد رسول خدا آمد و حضرت او را طرد کرد پس رفت
در بعضی از کوههای مدینه و چهل روز گریه و زاری کرد و روز چهارم توبه اش قبول
شد و آیه شریفه در قبول توبه او گذشتن از جرم او و عده ثواب برای او نازل شد پس
آنحضرت بنزد او رفت و بشارت داد و آیه را تلاوت فرمود انکاه با صحاب خود فرمود چنین
تدارک کرده میشود گاهان چنانکه تدارک نمود بهلول آنها را خبر پنجم و نیز روایت کرده که
حضرت داود بترك اولی خودش چهل روز گریه کرد خبر ششم در مجاری نقل کرده که حضرت
رسول خدا قبل از بعثت ما مور شد که چهل روز از خدیجه غزلت بکند و بعد از چهل روز
مبعوث شد بر سالت خبر هفتم و نیز نقل کرده که میقات حضرت موسی چهل روز کردید
و حضرت رسول خدا فرمود که حضرت موسی نخورد و نیاشامید و نخواهید و میل نمود
از اینها در زفتن و برگشتن خودش چهل روز از جهت شوق بنوی پروردگار خودش
خبر هشتم در کافه از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که حضرت
رسول خدا فرمود کسیکه شراب بخورد تا چهل روز نماز و قبول نیست آنحضرت بعد از کلام
چند فرمود که چون شراب خورد میماند در زمره استخوانش تا چهل روز باندازه
انتقال نطفه و علقه و مضغه او و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و اشامد باقی
میماند در آنجا چهل روز خبر نهم و نیز فرمودند که کسیکه ترك کند گوشت را چهل روز
بد خلق میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است و کسیکه چهل روز گوشت
نخورد هر روز خلقش بد میشود خبر دهم در منجم الثاقب روایت کرده که اگر کسی دغا برای چهل

نفر از برادران اینها را دعا بکنند و بعد از آن دعا کنند و غایتش در حق خود و ایشان مستجاب
 میشود همچنین اگر چهل نفر جمع شوند و دعا کنند یا ده نفر چهل دفعه دعا کنند یا چهار
 نفر ده دفعه دعا کنند دعای ایشان با جابت مقرون شود و اگر بر جنازه شخصی چهل نفر
 مؤمن حاضر شوند و شهادت دهند که ما جز خیر را و چیزی ندانیم خداوند شهادت
 ایشان را قبول میکند و او را بیا مرزد خبر یازدهم در کافه و غیر آن از حضرت رسول خدا
 روایت کرده اند که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند و یاد بگیرد برای انتفاع مردم
 از آنها خداوند او را در روز قیامت فقیه و عالم مبعوث میکند و در حمله علماء اعلام
 محسوب میشود خبر دوازدهم در زاد المعاد و غیر آن از حضرت صادق روایت کرده
 اند که هر کس دعای عهد را تا چهل روز بعد از نماز صبح بخواند انکس از انصار و خضر حبیب
 الزمان میشود و اگر مرد بعد از مردن در زمان آنحضرت زنده میگردد و آن عهد در
 زاد المعاد است و غیر از اینها از احادیث بسیار که درین مضمون وارد شده و بکمال حقیر
 تا کسی در چهل مداومت و مواظبت بر عمل مشروع و عبادت خاصه و دعا مخصوصه
 نکند و در چهل روز زاری و ناله و گریه و توسل بمحضرات ائمه علیهم السلام ننماید چیزی
 از مسائل شرعی را و از مطالب علمی را نفهمد و نمیتواند استنباط احکام شرعی را
 بکند و اندک علی و تمیزی که حقیر دارد از برکت توسل باین معصومین و مواظبت
 بر دعاهای وارده از ایشان علیهم السلام است در مدت چهل روز و این را از جهت
 اظهار نعمت خداوند و اثر توسل بر ایشان و ترغیب برادران ذکر کردم نه از جهت تزکیه
 نفس پس هر کس صدق این را بخواهد بداند خودش بابت صادق و لباس و خوراک
 پاک و حلال در چهل روز مداومت بر او را در اعمال وارده از ائمه نماید تا بر او ظاهر
 شود **اسْتَغْفِرُ اللهَ مِنَ الْخَطَاةِ وَالزَّلِيلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَاسْأَلُهُ أَنْ يُجْعَلَ ذَلِكَ**
الْكِتَابَ خَالِصًا لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَذُخْرًا لِي فِي يَوْمِ الدِّينِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وكان الفايغ منه في يوم التاسع من العشر الثاني من الشهر

السادس من السنة الاولى من اربعة الرابعة من المائة الرابعة

من الاف الثاني من الهجرة النبوية حامدا

شاكرا كثيرا ومصليا على سواه وآله

ومستغفرا الى الله جل جلاله

کتاب
محنة الشيعة
في رجعة الائمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي وعدنا رجعة الائمة وبشرنا رجوعهم بالسلطنة الكاملة و
 اخبرنا ظهورهم بالرياسة المطلقة وضمن لهم النصرة والغلبة على الاديان
 الباطلة واظهار دينهم وشريعهم في جميع البرية واعلاء كلمتهم واثارهم في
 كل الامكنة والصلوة والسلام على خاتم الرسالة ومسيد الانبياء وصفوة النبوة
 الذي جاء بالقران الخبر بالرجعة وعلى اله واولاده الذين هم جفاظ الشريعة
 المبكدين ما اندرس من الدين في زمان الغيبة المظهرين ما خفي من الشرع في
 وقت الرجعة المستقيمين من اعداء الاسلام انتقاما يوجب عزت الاسلامية و
 اللعنة على ظالمهم من الان الى يوم القيمة وبعد جنين كويد حقيقا في حين
 نصر الله ابن صادق الموسو الحسيني الاروحي ابن وجيزة است در اثبات رجعت الائمة
 عليهم السلام از خصوص آيات قران ودر حق بودن ظهور المهدى المنتظر القائم من
 آل محمد صلى الله عليه واله از تفسير فرقان وناميده شد بمحنة الشيعة در اثبات
 رجعت و ظهور الائمة و بناء حقيق درين كتاب نقل تفسير آيات و تاويل محكمات قران
 است كه در خصوص رجعت الائمة و ظهور امام خائب نازل شده است و ان هم بترتيب
 آيات و سور قران و تا بحال احد از علماء ابدال در ظهور امام قائم و رجعت الائمة
 عليهم السلام الله الملك المتعال باين نظم و ترتيب كتاب جمع نكرده زيرا كه علماء اعلام
 هر چند يكه كتابها بسيار درين خصوص تصنيف نموده اند و لكن جميع آيات را
 نقل نكرده اند و بترتيب نيز تاليف نموده اند و نظر ايشان در نقل احاديث بوده و
 قائل از مذهب بقرآن و بقرآن است از مقدّمه تا انكه اصل مقصد واضح و روشن گردد
 پس ميگويم بعون الله تعالى و بركة الائمة هدى مقدمة مهتمة در اثبات
 مطلق رجعت و بيان وقوع ان در اتم سابق و قرون مضايه است و رفع استبعاد
 ان و دفع شبهه از ان و انكه رجعت ممكن است و دليل بر اين قول نظر از احاديث
 معتبره و ائمه و حديث جندائيه و مرجحة الدلالة است آية اول قوله تبارك و تعالي

وَإِذْ قُلْنَا يَا مُوسَىٰ إِنَّا نُوْثِقُ لَكَ خُفًّیٰ فَرَمَىٰ أَفْقَهُ جَهْرَةً فَتَخَذَ تَحْتَهُ لَقِصًا عِقَّةً وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی آن زمانیکه گفتند ای بنی اسرائیل
بمحضر موسی که ما ایمان نیاوردیم بتو تا آنکه خدا را اشکار و عیاناً مشاهده نمایم
پس از جهت این مخالفت اخذ نمود و دریافت کرد مقدار برق سوزنده و حال آنکه شما
نظر میکردید و دیدید که برق شما را سوخت پس شما را بعد از مردن شما زنده کردیم و بعد
از سوخته شدن احیاء نمودیم شاید که شما بشار این نعمت را بکنید و متشکر باشید
پس این آیه مبارکه دلالت واضحی نموده بر زنده شدن جمعی از بنی اسرائیل بعد از مردن و
سوخته شدن ایشان و این قصه در کتب اخبار و تفاسیر تفصیل دارد و ما ملخص و
ما حاصل آن را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل میکنیم تا آنکه دلالت آیه
واضحتر گردد و ترجمه آنجه که در تفسیر امام ائمه اینست بدرستی که موسی علیه السلام
و قبیله او را زنده نمود برای آنکه اخذ کند بر قوم خود عهد و پیمان را بر عهد صلی الله علیه
و آله بنیوة و از برای علی و آلش علیهم السلام با امامت پس گفتند قوم او که ما ایمان
نیاوردیم برای آنکه این امر و فرمان از خدای تواتر تا آنکه ما خدا را عیاناً و اشکاراً مشاهده
نماییم و خودش بما خبر دهد بر این امر و خدا خودش بما بگوید که اقرار کنید بر نبوت محمد
و امامت علی و آلش از اولاد او پس ناگاه اخذ نمود ایشان را برق سوزنده و علانیة و
اشکار و سوختند آنکسانیکه این را گفته بودند پس موسی بیایه ماندگان ایشان
فرمود ایا قبول و اعتراف میکنید شما یا نه و اگر قبول نکنید نبوت و امامت ایشان را
پس شما نیز مثل آنها سوخته خواهید شد پس گفتند بلیه ماندگان که ما نمیدانیم بر
ایشان چه گذشته و بر سر آنها چه بلاها آمد پس ای موسی هرگاه بوده است سوخته
شدن ایشان از جهت رد آنها و قبول نکردن ایشان نبوت ایشان و امامت علی و آلش
و در این سوال کن از خدای خود بحق محمد و آله که ایشان را زنده نماید تا آنکه ما از آنها سوال
نماییم از سبب سوختن ایشان پس موسی دعا کرد و خدا را بمحمد و آل او قسم داد پس خداوند
ایشان را زنده کرد پس از آنها سوال نمودند از سبب سوختن آنها پس ایشان گفتند که
جهت بلای ما و سوخته شدن ما ما عدم اعتقاد ما بود بر امامت علی و اولاد او
بعد از نبوت محمد پس دیدیم بعد از مردن و سوختن خود ما را ملکوت خداوند را از
آسمانها و مجاہدات و عرش و کرسی و جنان و دوزخ پس مانند دیدیم در آنها کبری که امر او
و فرمان او نافذ تر باشد و سلطنت او بزرگتر گردد از محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
بدرستی که و قبیله ما مردم بر همین صنایع و برق سوزنده بودند ما را بسوخته
پس ندانمود محمد و علی ما را که دوزخ را که آنها را از عذاب آتش دوزخ نگهدارید و

برایشان عذاب نکند زیرا که آنها را زنده میبود پس آن یاک سوال کنند که قسم میدهند
خداوند عزوجل را بحق ما و بحق اولاد طاهرين ما پس خداوند عالمان در این بیه خطا
فرمود با اهل زمان محمد صلی الله علیه و آله که ای بنی اسرائیل پس و تینکه پدران
سوخته و مرده شما را سوختند بسبب انکار ولایت و امامت علی و اولاد طاهرين او
و زنده شدند بسبب دعا و شفاعت محمد و اهل الطاهرين پس واجب است بر شما که متضرع
شوید بآنچه پدران شما انکار نمودند و هلاک شدند و دوباره زنده گردیدند
بشفاعت ایشان تمام شد نه پیرامام علیه السلام پس این آیه و آیه هدایه و این
تفسیر شریف دلالت واضحی کرد بر وقوع رجعت و زنده شدن بعد از مردن و بلکه
بعد از سوختن و پراکنده شدن و متفرق بودن اجزاء انسان و خاکسترا و بر عالم و
دلالت ازین واضحتر نمیشود و برهان ازین لاهتر و روشن تر نمیشود
آیه دوم قوله تعالى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا أَمْ لَكُمْ حَيَاتُمْ یعنی آیا نگاه نمیکفی سوی انکاسیکه خارج و بیرون شدند
از خانه های خود از خوف مرگ و ایشان چند هزار بودند پس خداوند فرمود با آنها
که بمیرید و ایشان مردند پس بعد از زمانها آنها را زنده نمود و این آیه شریفه نیز
دلالت کرد بر زنده شدن بعد از مردن و حاصل این قصه اینست که در اصول کاف
ثقة الاسلام کلینی علی الله مقامه نقل نموده از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام بدینیکه این جماعت از اهل یک شهر بودند از شهرهای
شام و هفتاد هزار خانه دار بودند و در هر سال طاعون در میان ایشان ظاهر میشد
پس در اول بروز طاعون اغنیاء از شهر بیرون میشدند و فقراء از جهت عدم تمکن
باغ میماندند پس فقراء زیاد تر میمردند و اغنیاء کمتر پس فقراء میگفتند اگر ما نیز
بیرون میشدیم کمتر میمردیم و اغنیاء هم میگفتند اگر ما نیز میماندیم زیاد تر میمردیم
پس در ساله رأی آنها متفق گردید که اگر طاعون در میان اینان بروز نماید اغنیاء
بر فقراء اغاثت کنند و همه اهل آن شهر بیرون روند پس در اول احاس طاعون در آن
سال جمیع اهل شهر بیرون رفتند و از محل طاعون دور شدند و سفر نمودند ببلاد
و اطراف آنقدر که خداوند خواسته بود پس مرده گردیدند و گذارایشان بشهر خراب
افتاد که اهل آن شهر را نیز طاعون هلاک و متفرق نموده بود پس نزول کردند در
آن خوابه و رحل اقامت انداختند و برقرار شدند پس خدای تعالی بر آنها فرمود که
همه پدید جمیعاً پس همه ایشان در یک ساعت مردند و بوسیده و استخوان آنها را میم
شد و چونکه استخوانهای ایشان در مریه های مردم و اسب و گاو و گاو و گاو بود ازین

جنت ادا کاروانها استخوانها را جمع نمودند و در يك طرف گذاشتند پس گذر
يك از انبيا بنی اسرائيل بر استخوانهای ایشان افتاد که نام او حزقیل بود پس وقتی که
دیدن استخوانها را گریه کرد و بگفت پس عرض نمود ای خداوند عالمیان
همچنانکه این جماعت را در يك ساعت میرانده و همه را در يكدم هلاک نموده قادیانی
که همه ایشان را در يك آن زندگانی تا آنکه بعد از زنده شدن مملکت و بلاد تورا
آباد بکنند و بندگان تو را اینها متولد شوند و اینها نیز ترا عبادت کنند مثل سایر
بندگان تو پس خداوند عالم وحی فرمود بآن پیغمبر که آیا دوست میداری که اینها
زنده کنم عرض کرد بلی ای خدای من پس خداوند اسم اعظم را با وحی نمود که بگوید پس
و قتی که حزقیل گفت آنچه را که خداوند با و یاد داده بود نظر نمود بسوی آن استخوانها
دید که آنها حرکت آمدند و بعضی از آنها بسوی بعضی دیگر طیران نمودند پس همه آنها
زنده شدند و نظر نمودند ایشان بطرف همدیگر و تکبیر و تهلیل و تقدیس گفتند
بر خدا پس حزقیل در این وقت گفت شهادت میدهم بر اینکه خداوند بر همه چیز قادر
است و قدرتش بر جمیع کائنات شامل است پس حضرت صادق فرمود که این آیه در
حق انجاء نازل شد تمام شد تفسیر آیه پر آیه شریفه و این تفسیر منقول دلائل
و اضحی نمود بر جهت زنده شدن مرده ها و عیث آنها بعد از زنده شدن پس استغفار
بر جهت رفع شد و وقوع آن ثابت کردید آیه سیم قوله تعالی أَوَكَلَّ اللَّهُ مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ
وَمَا هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذَا اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَّا أَنَّهُ مَائَةٌ عَامٍ
بَعَثَهُ یعنی یا مثل آنکسیکه مرده نمود بیک قریه و دهی که آن خراب شده بود اهل آن
قریه همه مرده بودند و گفت چطور زنده میکند اینها را خداوند بعد از مردن آنها یعنی
فهمیدن کیفیت زنده شدن و زنده نمودن بعد از مردن عاجز ماند و اعتراف بجز خود
نمود پس خداوند او را میراند و صد سال مرده و بدن او ماند و بعد از صد سال او را
زنده نمود و خواور را که مرده بود نیز زنده کرد و بعد از پوسیدن شدن و متفرق بودن اجزاء
خو زنده شد و حاصل این قضیه از قرریکه صاحب تفسیر قمی و عیاشیه از حضرت صادق
نقل نمودند چنانست که بعد از آنکه بمختصر تمام بنی اسرائيل را کشت حتی يك عجزه ماند
بود او را نیز پیدا کرد و کشت و در آخر امر خود بمختصر کشته شد و جسد تمام مرده ها در بیابان
ماند پس بیرون شد حضرت ارمیا پیغمبر بنی اسرائيل و مورد شد بجز خود و با او بود يك
مدرکاه برای خوریک قدر طعام و قدری شربت برای خود پس فرمود بسوی مرده ها که
در بیت المقدس و اطراف آنها زده ها کشته شده بودند پس دید که در زنده ها بیابان
و در زنده ها دریا و هوا این بدنها را میخورند شربت ساقط در نفس خود فکر نمود و بعد

از آن گفت چگونه اینها را زنده میکند خداوند و در زندگان این جسته ها را خورده اند پس
خداوند اوراداران مکان میراند و اینست قول خدا تعالی اَوَّلَ الَّذِي رَعَىٰ قُرْبَةً وَ
هِيَ خَاوِيَةٌ آيَةُ پس وقتی که خداوند رحمت رحیم کرد بر بنی اسرائیل و هلاک نمود
بمختصر را رد فرمود بنی اسرائیل را بردنیا و جمعی از ایشان را بدینا برگردانید و زمانیکه
خداوند قهار مُسلط گردانیده بود بمختصر را بر بنی اسرائیل حضرت عزیر پیغمبر گزشت
بود و داخل شد بر چینه و غائب شد بود دژان و باقی ماند ار میا در حالیکه مرده
ومیت بود صد سال پس بعد از صد سال خداوند قادر و زنده کرد پس اول چیزی که
از او زنده نمود چشمهای او بود مثل سفیدی تخم مرغ پس نظر کرد ار میا و وحی نمود
بر او خداوند که چقدر مکث کردی عرض نمود یک روز پس نظر باقاب کرد دید که اقاب
بلند شده عرض کرد یا بعض از روز پس خداوند فرمود بلکه مکث کردی صد سال پس
نظر کن بسوی طعام و شربت خود که تغیر نکرده و نظر کن بخر خود و هر آینه میگردد انم این
زنده شدن ترا ای برای مردم و نظر نما باستخوانهای پوسیده بجوار آنها را از جای
ریخته شده بلند میکنیم و آنها را روی هم دیگر میکذاریم و زنده میکنیم و بعد از آن
گوشت بروی آنها میکشیم پس ار میا نظر میکرد باستخوانهای پوسیده متفقره که
جمع میشد با و و نظر مینمود بلوشت همچنانکه خورده بود آنها را و زنده ها که میامد
بسوی استخوانها ازین طرف و از آن طرف و میچسبید باستخوانهای او تا آنکه خودش
و خوش مرد و برخاسته پس گفت که میدانم خداوند بر هر چیزی قادر است تمام شد
تفسیری و تفسیر عیاشی و در احتجاج و کمال الدین بنیان قصه را بار میا نسبت
داده اند مثل در تفسیر سابق و لکن در سه وجه بنا و خبر دیگر این قضیه را بمحضت عزیر
نسبت داده اند و بعض علماء دو بین این احادیث منافات خیال نمودند و در نظر حقیر
ابدأ اتفاق نیست زیرا که این طور قضیه هم برای ار میا و هم برای عزیر اتفاق افتاده
اما ار میا از جهت تعجب او از گذشته های بمختصر چنانکه شنید و اما عزیر از جهت
تعجب نمودن او از مردن قوم خودش جمیعاً در یک روز چنانکه براین تصریح فرموده
حدثنا عن علي الله مقامه بر هر تقدیر این آیه و این احادیث بسیار که در تفسیر
آیه وارد شده دلیل واضح و برهان لا محاله است بر امکان وقوع رجعت در امم سابقه
و اتفاق زنده شدن مرده ها در قرون ماضیه آیه چهارم قوله تعالى حكاية
عن عيسى وابني لا كنه ولا أبرص وأحيا الموتى بإذن الله یعنی من شفایدهم
کرد ماده زادوا و شخص بر من گرفته را و زنده میکنم مرده ها را باز آن خدا آیند و معنی
موتی مرده ضا است پس قدرت بر آن که نفس مرده را زنده کند خواسته

باشید و هر وقت که میل داشته باشید زنده میکنم باذن خدا و ازین آیه معاوم میگردد
 که حضرت عیسی بسیار از مرده ها را زنده کرده چنانکه از کتب اخبار و قصص انبیاء
 مستفاد میشود و در تفسیر عیاشی نقل کرده که اصحاب حضرت عیسی از او سوال نمودند
 که برای ایشان يك مرده زنده کند پس آنها را آورد بقبر سام پسر حضرت نوح پس فرمود
 برخیز باذن خدا ای سام بن نوح پس قبر او منشق شد بعد از آن کلام خود را اعاده
 نمود پس حرکت نمود سام و باز کلام را اعاده نمود پس بیرون شد سام از قبر پس حضرت
 عیسی باو فرمود کدام يك از برای تو خوب است که بمائے و زندگانے نمائے یا آنکه برگرد
 بقبر خود عرض نمود یا روح الله بلکه بر میگردد بدو و متیکه من میبایم سوزش مرگ را
 در قلب خود تا امروز تمام شد حدیث پس این آیه شریفه و تفسیر مذکور دلیل واضح
 شد بر وقوع رجعت و برگشتن مرده ها بدنیا درین نشأه و بر امکان زنده شدن در
 دنیا و رفع نمود استبعاد رجعت را و انکار زنده شدن را آیه پنجم قوله سبحانه و تعالی
 وَتُجِزِی الْأَکْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِهِ وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَةَ بِإِذْنِهِ یعنی بمخاطبیا و زان صفت مراد
 آن روزیکه باذن من شما میدادی کور مادر زاد را و شخص مبتلا بر صرا و آن روز
 که بیرون میکردی مرده ها را از قبرها و زنده می نمودی ایشان را باذن من پس این آیه
 شریفه دلالت تام دارد بر زنده شدن مرده بلکه لفظ تخرج الموتة دلیل واضح است بر اینکه
 شغل حضرت عیسی زنده کردن مرده ها بود زیرا که مَوْتَةُ جمع میت است و تخرج مضارع
 است و معنی مضارع تجدد و حدوث آن معنی است و شغل فاعل و متلبس بودن و بفعل
 است و این معنی در اصول فقه مبرهن است و حقیقه توضیح و تفصیل آن را در کتب فقهیه
 بیان نموده مثل درة البیضاء و مسائل النجفیة و درة الغریة و اثنا عشریه هر که یکی از
 آنها رجوع نماید و حاصل اینست که آیه شریفه دلیل واضح است بر اینکه حضرت عیسی
 بسیار وقت از اوقات مرده زنده میکرد و اکثر از آنها در دنیا میماندند و زندگانے میکرد
 و از آنها اولاد میشد و زن میکردند چنانکه در تفسیر عیاشی و در کائے از حضرت
 امام جعفر صادق نقل شده که از آنحضرت سوال نمودند که آیا زنده کرد حضرت عیسی
 که او میخورد و او مدتی بماند و از او اولاد بوده باشد پس حضرت فرمود بلی این واقع شده
 بدو و متیکه حضرت عیسی يك صديق و دوست داشت و بمنزل او میرفت و منزل میکرد
 و يك زمانے از او غائب شد و بعد از زمانے بمنزل او رفت تا باو سلام نماید مادر او بیرون
 شد و از او سوال نمود مادرش عرض نمود که او مرد عیسی فرمود آیا دوست میداری که
 او را دیده باشی عرض کرد بلی حضرت فرمود غریبا میبایم و او را زنده میکنم پس فرمود
 و فرمود بمادر او که بیایا من برویم بسر قبر او چون آمدند پس حضرت دعا کرد و زنده

شد و مادر او را دید و گریه کرد پس حضرت عیسی بر مادر او ترحم نمود و فرمود باو که
دوست میداری با مادرش زنده بماند پس عرض کرد یا نبی الله باقی ماندن من با خود
و خوراک و روزی و مدت خواهد بود یا بدون خوردن و آشامیدن و مدت خواهد
شد عیسی فرمود بلکه میموری و زندگانی میکنی و مدت بیست سال میماند و زن
میگیری و از برای تو اولاد میشود پس عرض کرد قبول میکنم باقی ماندن را پس او را داد
بمادرش و او بیست سال زندگانی و عیش نمود و از او اولاد متولد گریه تمام شد
حدیث و ازین قبیل احادیث بسیار است چنانکه در حیوة القلوب و بحار نقل فرمودند
بلکه این منقوض یا از برای پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده که
از آنها ان حدیث است که در اجتماع از حضرت سید الشهدا نقل کرده و در کتاب توحید
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول شده که اجتماع نمودند جماعت قریش در
تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس عرض کردند که مرده های ما را زنده کن پس
المحضر امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان فرستاد و فرمود با آنحضرت که با اینها
بروی بجهان پس ندان بصوت بلند با هم ایشان که آنها را زنده میخواهند و بگو
ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد بشما میگوید که برخیزید باذن خدا پس حضرت
امیر المؤمنین چنان کرد پس ایشان زنده شدند و برخاستند در حالتیکه خالیا از سر
آنها میر میخفت پس قریش آمدند و از مرده های خود احوال پرسیدند و بعد از گفتگوها
ایشان مرده ها خبر دادند بقریش که محمد پیغمبر مبعوث شده و گفتند ان مرده ها که
ما از تو میکنیم که کاش زمان او را درک میکردیم و با او ایمان میآوردیم پس حضرت
رضا فرمود که هر آینه آنحضرت شفا داد کور مادر زاد را و شخص بمرض مبتلا شده را
و دیوانه شدگان و با آنحضرت حیوانات تکلم نمود و مرغها و جن و شیاطین با آنحضرت
سخن گفت تمام شد و احادیث درین مقام بسیار است و ذکر آنها باعث تطویل است و
حاصل این آیات شریفه واضحه الدلالة است بروقوع رجعت در زمان سابقه و زنده
شدن جمعی از مرده ها در قرون ماضیه و احادیث که در تفاسیر این آیات است دلالت
آنها واضحتر و برهان بودن آنها روشن تر است بروقوع رجعت و هر چیزیکه در حدیث
خود ممکن الوقوع باشد و بودن او محال نباشد انکار آن کار غاقل نیست بلکه انکار آن
کاشف است از نبودن عقل و سفاکت و بلا دلت صریحه و عدم شعور بالمرتبه و اگر بر
چیز ممکن خبر دهد یک شخص صادق بلکه یک معصوم و خصوصاً خبر دهد بوقوع آن
خالق معصوم پس انکار آن کفر محض خواهد بود و زندقه صرف خواهد شد و این قاعده
کتابه است در تمام اصول الدین و فروع آن پس در اینجا نیز چنین است زیرا که رجعت

و زند شدن مرده امر ممکن است و وقوع آن عقلا محال نیست و خبریهادق که پیغمبر
 و امام باشد بآن خبر دادند و خالق تعصمت و معصوم بودن قرآن و آیات سابقه
 بآن خبر داده و بر وقوع آن اخبار مرده پس عقل و یقین میداند که آن صحیح است و
 موافق واقع است و سایر آن اخبار را میسر میکند و آن هم کافر و محمد در دوزخ است
 زیرا که اگر کسی منکر سرحدت و بدی عقل شود زمره عقلا خارج و داخل در نوع حیوانا
 خواهد گشت و این کس قابلیت ندارد که با عقلا و دانایان داخل بهشت گردد بلکه باید
 او را بجای مناسب شان او ببرند و او را در محل جمل جحیم و در محبس عناد جهنم حبس
 کنند تا با عدالت و اقیقه درست باشد و با میزان واقعی موافق گردد و اینست که منکر
 ضروری دین و انکار بدی عقل و یقین در جهنم محلد و دائم خواهد شد و در دنیا
 کافر و در زمره سک و خوک نجس میگردد زیرا که نجاست عبارت است از نجاست و نجاست
 و کفایت معنوی و آن انکار ضروری و عناد با امر عقلی و یقینی است و عدم انقیاد به
 فرمایش صاحب شرع است و ازین جهت است نجاست کفار زیرا که ایشان منکر نبوت
 هستند با آنکه نبوت پیغمبر ما از اقوای ضروریات و ابدی بدیهیات است و چونکه
 آنها انکار نبوت نمودند و از مقتضای عقل و یقین خارج شدند صاحب شرع حکم
 فرمود نجاست ایشان در آیات و اخبار متواترات چنانکه این مطلب را با تفصیل در
 کتاب طریق صواب بیان کردیم و پرده را برداشتیم و علت نجاست منکر ضروری دین
 و انکار کننده عقل و یقین در نظر صاحب شرع اینست که این قسم اشخاص و این جور
 آدم را اهل دین بمیان خود راه ندهند و از آنها اجتناب نمایند و با آنها معاشرت
 و معاشرت نکنند و ایشان را مثل بول و سک نجس بدانند تا آنکه اهل دین و عقل
 و یقین از شر و فساد آنها محفوظ باشند و تا آنها متدینین را و صاحبان عقل و یقین
 سایر و از دین بیرون نکنند و کسی نیز از اهل ایمان بآن اعتقاد نباشد و ذکر تفصیل
 این مطلب در اینجا مناسب نیست و مقصود اشاره بود بآن ۲ البتله و حاصل اینست که
 مسئله رجعت در شرع انور ضروری است و قرآن بر آن دلالت کرده و اخبار ازال الطوار
 بآن ناطق شده با وجود آنکه خود رجعت ممکن است و در عقل محال نیست و وقتی که
 قرآن بر آن ناطق گردید پس آن ضروری میشود و آیات داله بر رجعت واقع در آن
 سابقه زاید بود و لکن ما ذکر نمودیم بر همین پنج آیه مذکوره زیرا که در آنچه ذکر
 شد کفایت است از برای اهل بصیرة و قضیه زنده شدن مرغها در دست حضرت
 ابراهیم ازین قبیل است و زنده شدن اصحاب کهنف را بعد از سیصد و نه سال
 مرحوم حمدوق بر رجعت حمل کرده و زنده شدن آنها بعد از مردن قائل شده و از علم

عامه نقل فرموده که ایشان گفتند نزول عیسی در آخر الزمان و نماز کردن او با مهدی صاحب الزمان رجعت اوست و ما بعد از اثبات سابقه احتیاج باین فرمایش نداریم پس وقتی که مقدسه واضح گردید و رجعت ۲ الجمله و لودرام سابقه ثابت شد پس معلوم میشود وقوع آن درین امت بدون شبهه زیرا که بدلیل واضح معلوم شد که زند شدن محال نیست و رجعت ممکن است و چیزی که ممکن شد وقوع آن اشکال ندارد و وقتی که خبر صادق مثل بغیر ما خبر داد بوقوع آن پس یقین کامل برای شخص غافل حاصل میشود بوقوع رجعت و زند شدن بعد از مردن درین امت نیز ما خبر دادن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوقوع آن و غیر آن درین امت پس این حدیث متواتر است در میان عامه و خاصه که احدی در صد و شان شبهه نکرده از اهل اسلام و این حدیث اینست که فرمود میباشند درین امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دوتای فعل و پرهیزهای تیر بایکدیگر تمام شد پس ازین حدیث معلوم میشود رجعت درین امت از محتملات است و لابد است از وقوع آن و الحاصل مقدمه معلوم شد شروع نمایم باصل مقصود و آن بیان آیات است که تفسیر شده بطور حضرت مهدی قائم و رجعت ائمه طاهرين و اثبات این مطلب پس میگویم بعون الله تعالی و برکت ائمه هدی ایه اول در جزو ثانی از سوره بقره قوله تعالی اِنَّمَا تَكُونُوا يَاقَاتِ كَافِرِينَ بِاللهِ جَمِيعًا یعنی در هر جا بوده باشید خداوند عالمیان تمامی شما را میآورد و حاضر میکند و در تفسیر ضایع فرموده که در اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مراد ازین ایه و آن هدایه اصحاب حضرت مهدی قائم حجة بن الحسن است در آخر الزمان یعنی خدا میآورد اصحاب آنحضرت را در یک زمان اندک هم ایشان را بحضور آنحضرت حاضر میکند و در تفسیر عیاشی و مجمع البیان در تفسیر این ایه از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمودند و هرگاه قائم شود و ظاهر گردد قائم ما اهل بیت پس البته جمع میکند خداوند عالم تمامی شیعیان ما را و حاضر میگرداند آنها را از جمیع شهرها و بلاد فاجند مت آنحضرت و همه در حضور او میباشند و در تفسیر عیاشی و کتاب کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود بتحقیق نازل شد این ایه در اصحاب حضرت قائم حجة بن الحسن و بد رستیکه اصحاب آنحضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس صبح میکنند در مکه و بعضی از ایشان در روز سیر میکنند در میان ابر و ما میثنا سیم نام او را و نام پدر او را و نسب او را تمام شد حدیث پس این احادیث دلالت واضحه نمود بر اینکه این ایه شریفه در خصیصل اصحاب آنحضرت نازل شد و مستبعد خداوند از جمع شدن مردم جمع شدن در مدت او است و خدا تعالی اعذار خود را

آن بزرگوار را بدو و جمع میکنند بدین و حجت بایشان آنکه همه از یار باطنی آن بزرگوار
 می آیند بخدا و آیه دوم در جزو ثانی از سوره بقره قوله سبحانه و تعالی وَ لَقَدْ
 يَشَى مِنَ الْخَوْفِ وَالْجَمْعِ وَ انْقِصَ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ یعنی البته
 اختصار و امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و گریه و نا قصر شدن مالهای شما و نقصان
 نفس شما و کمی ثمرهای زراعت و استخار شما تا از برای خود شما معلوم گردد که کدام یکی از شما
 از امتحان سالم بیرون میشود و بشارت بدو درین وقت صبر کنندگان را این حاصل
 ترجمه آیه بود و در اکال الذین مرحوم صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده در تفسیر این آیه شریفه که آن حضرت فرمود که این علامات قبل از ظهور حضرت قائم آل
 محمد صلی الله علیه و آله واقع میشود و اینها از جانب خداوند به مومنین وارد میگردد
 و فرمود بچیزی از خوف و ترس از پادشاهان بنی امیه در غرض سلطنت آنها و گریه و سبب
 گرانه ترخها در میان مردم و نقصان مالهای مردم بفساد تجارت و کمی منفعت و نقصان
 در نفس مردم بمرگ زرد و بمرگ قاحش و کمی ثمرات و میوه ها بسبب قتل حاصل رگی
 دخل زراعتها و بشارت بدو صبر کنندگان درین وقت که همه اینها بتوقع رسید بتعجیل
 ظهور قائم آل محمد پس بعد ازین فرمود که این تاویل آیه هست و تاویل آن را نمیدانند مگر
 خدا و انکسانیکه راضی در علمند تمام شد حدیث و لکن این حدیث محتاج بیان است
 در چند فقره آن اول فرمایش آنحضرت که فرمود ترس از پادشاهان بنی امیه و ظاهر مراد
 از ایشان بنی فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه هستند همچنانکه این را مورد رخ
 فرانسوی تفصیلا نوشته و جناب مؤید الاسلام در جریده خود که در اول محرم سال مراد
 و سیصد و بیست و هشت نوشته از او نقل نموده که خواهد بآن جریده رجوع کند دوم
 فرمایش آنحضرت که مردم بمرگ زرد و موت قاحش مرده میشوند که معنای موت در بیع روایت
 است ظاهر مراد ازین مرگ و بانی باشد و یا مرگ بی در پی باشد که بسیار مردم در اندک زمان
 تلف میشوند یا بجهنم و یا بغیر جهنم و مقصود زیاد شدن مرده ها است از متعارف سیم
 فرمایش آنحضرت که این تاویل آیه است و مراد ازین تاویل آخر تفسیر است که فرمود
 بَشِّرِ الصَّابِرِينَ بتعجیل ظهور القائم یعنی متصل شدن بتعجیل ظهور القائم تاویل است
 نه تفسیر و این را غیر خداوند و را سخنان کسی نمیدانند و حاصل اینست که این حدیث صحیح
 وارد در تفسیر آیه در مقام بیان بودن آیه هست در تعداد علامات ظهور حضرت قائم پس آیه
 مع تفسیر دلیل واضح است در بیان علامات ظهور آنحضرت و در خبر دادن از لا بد بتعجیل
 الخباب آیه سیه در جزو دوم از سوره بقره قوله تبارک و تعالی وَ قَالُوا هُمْ هَؤُلَاءِ الَّتِي كُنَّا نَقْتَدِرُ
 يَكُونُ الَّذِينَ لِلَّهِ فَإِنْ أُنْتَهَوْا عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَكُنْزُ الْكُفَّارِ وَ تَابَعْتُهُ

نباشد در زمین و شرک برداشته شود و بوده باشد دین خالص از برای خداوند پس
 اگر برگشتند و قبول او امر و طاعت خداوند نمودند پس عدوان نیست مگر به ظالمان
 یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته میشود و از ظالمان برداشته نمیشود و ظالمان را
 میکشند و برایشان تعدی میشود این حاصل ترجمه ایه و در اخبار معتبره وارد شده
 که مراد از ظالمان درین آیه اولاد قتلان حضرت امام حسین علیه السلام و بدست مبارک
 امام عصر عجل الله فرجه برایشان تعدی که جزا اعمال و اعتقاد ایشان است خواهد شد
 و آنها را حضرت قائم میکشد چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در غل الشرایع از حضرت
 امام رضا روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که چه میفرمایید در حدیثی که از حضرت
 صادق نقل شد که فرمودند و فیکه فم ما اهل بیت ظاهر میشود میکشند اولاد و ندان
 حضرت امام حسین را بپایان و کردار پدران آنها حضرت رضا فرمودند حدیث صحیح
 است پس عرض کردند خداوند عالم میفرماید **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** یعنی کسی وزر
 و گناه و وبال کسی دیگر را بر نمیدارد حضرت فرمود راست فرموده خداوند در جمیع اقوال
 و فرمایشاتش و لکن اولاد و قتلان حضرت امام حسین را ضعیف میشدند بگونه های
 پدران خود و فخر میکردند بآن کردار ایشان و هر کس که راغب باشد به پیروی میشود مثل
 انیس که آن را نموده و هرگاه یک کبی کشته شود در مشرق پس باضی شود به بدن او در
 مغرب کبی پس هرنه میشود راضی بقتل او و شریک آن قاتل در نزد خداوند عالم پس
 بدستیکه میکند حضرت قائم آل محمد در وقت ظهورش اولاد قتلان سید الشهدا را
 یب راضی بودن ایشان بکرده فای پدران خود و روایت نموده در تفسیر عیاشی از
 حضرت صادق در تفسیر **فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ** که فرمود عدوان و تعدی
 نیست مگر بر اولاد قتله حضرت امام حسین یعنی در دست مبارک حضرت قائم در وقت
 ظهورش و باز هم عیاشی در روایت دیگر نقل نموده از امام علیه السلام که خداوند
 قهار تعدی نمیفرماید و مجازات نمیکند مگر بر اولاد قتله سید الشهداء یعنی
 در وقت قیام حضرت قائم آل محمد تمام شد حدیث پس ازین احادیث معتبره معلوم
 شد که این آیه شریفه در دست حضرت جت عجل الله فرجه جاری خواهد شد و عدوان
 بر ظالمان در زمان ظهور آنحضرت واقع میشود و فتنه در وقت آن بزرگوار رفع شود
 و دین خالص از برای خداوند در آن زمان میگرد و واضح گردید که تفسیر این آیه بآن
 آن در دست آنجناب ظاهر خواهد شد و آنچه ما ذکر نمودیم ازین احادیث واضح است
 و محتاج بتأمل و تفکر نیست پس این آیه نیز در شان امام عصر حجة بن حسن علیه السلام
 است **آیه چهارم در جزو دوم از سوره بقره قوله سبحانه و تعالی وَاَلَمْ يَنْظُرُوا**

إِنَّا أَنبَأْنَاهُمْ أَنَّهُ فِي ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَنَلَّكَ وَفِي كَأَمْرِ نَجْمٍ أَدْنَىٰ مِّمَّا يَكُونُ لَكَ
 قوم و منتظر میشوند این را که میاید بر ایشان خداوند شما را در سایه شاد از این و نباید
 ملائکه بر آنها و اگر ملائکه میاید امر تمام میشود و ملائکه با آنها داده نمیشود این ترجمه
 ظاهر است و در قرائت اهل بیت علیهم السلام این خود یقین است زیرا که حضرت امام
 رضا این محقرات نموده إِنْ أَنبَأْنَاهُمْ أَنَّهُ بِالْمَلَكِ يُخَلِّفُ عَنَّا مِنَ الْغَمَامِ چنانکه در تحفه
 الاخیار که در قرائت الائمه الابرار است این را نقل نمودیم بهر تقدیر از تفسیر این آیه معلوم
 میشود که این آیه مبارکه در خصوص حضرت قائم ال نازل شد و مراد از ملائکه
 که نازل میشود اعوان و انصار حضرت است که از اربابان حضرت انجذاب میآیند
 چنانکه عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام عجلای قریب روایت کرده که حضرت فرمود
 کونوا بد رستیکه من نگاه میکنم بقاء اهل بیت بحقیق استعلا کرده بر محجف اشرف
 شما پس وقتی که بر محجف شما آمد نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتی که نشر
 رایت انحضرت را نازل میشود بر حضرت قائم ملائکه بدر و حضرت باقر فرمود که اما
 عصر علی الله فرجه نازل میگردد در وقت هائیکه از نور در وقتیکه نازل شود به پشت
 کوفه که محجف باشد و وارد میشود در آنجا باوق که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 است پس این در وقت نزولش میشود و اما قضی الامر پس مراد از آن داغ گذاشتن
 است بر خرطوم کفار در روز یکد کافران را داغ میکند تمام شد حدیث و ایضا
 عیاشی از امام محمد باقر روایت کرده در تفسیر این آیه شریفه که فرمود نازل میشود حضرت
 حضرت قائم در وقت قبلی از نور و معلوم میشود که در کدام کجاست در وقت نزول
 انحضرت در پشت کوفه پس این در وقت نزولش میشود تمام شد پس ازین دو حدیث
 معلوم شد که مراد از آیه انحضرت است و مقصود آمدن انجذاب است و این بنا بر
 قرائت آیه که ذکر شد موافق است زیرا که ترجمه آن اینست ملائکه میاید در خداوند
 بر ایشان ملائکه را در پاهای او پرده هائیکه اربعی منتظران رفته هستند که خداوند
 ملائکه را در سایبانهای او برایشان میآورد و این معنی موافق همان دو حدیث
 سابق است پس قرائت آیه با تفسیر آیه مطابق شد زیرا که در تفسیر فرمود که حضرت
 حجت عصر در وقت هائیکه نور که عبارت باشد از سایبانهای او نازل میشود و باو
 ملائکه هم میشود و از همین جهت معلوم نشود که در کدام یک است و در این نیز
 که خداوند ملائکه را برایشان میآورد و حاصل این همان است پس معلوم شد که
 که این آیه در شان انحضرت نازل گردید . آیه پنجم در سوره آل عمران در جوشن
 قوله تعالی إِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحَيْثُ أَتَى الْأَرْضَ

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کس که ایمان بیاورد و با من
پیغمبران عهد گرفت هر اینه ای را که در دهن او نهادم و عطا نمودم از باب وحی و بعد از
آن بیاید بنمای پیغمبر که شد از این بیاورد و با شما است تصدیق نماید البته
درین وقت بآن پیغمبر ایمان بیاورد و بر او یاری کند و در احادیث معتبره وارد
شده که این آیه در رجعت واقع میشود و یاری و نصرت پیغمبران بر پیغمبر ما و وصی او
در رجعت خواهد بود چنانکه در تفسیر حق و عیاشیه از حضرت صادق روایت کرده
که فرمود خداوند مبعوث نفرموده پیغمبر را از پیغمبران از زمان حضرت آدم تا حضرت
نوح خاتم مکرانکه از ایشان عهد گرفته که رجوع نمایند بدین دنیا و نصرت و یاری کنند
امیر المؤمنین را و اینست معنی قوله تعالى لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی ایمان بیاورد
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و یاری کنید با امیر المؤمنین تمام شد و در بصائر
الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان بر رسول خدا نهادند
اورد و حضرت امیر را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سو کند که هر پیغمبری
خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از او است جمیع ایشان را بر میگرددند بنا
تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در کتاب
منتخب البصائر از کتاب واحد از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت
امیر فرمود تا آنجا که میگوید و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت
که بما ایمان آورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و فرمود یعنی ایمان
بیاورید بخدا و یاری کنید وصی او و همه پیغمبران یاری خواهند کرد و بدینست که جمعا
گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و تحقیق که من یاری کردم محمد را و
جهاد کردم در پیش روی او و کستم دشمنان او را و وفا نمودم از برای خدا با آنچه گفته است
از من از میثاق و پیمان در یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احد از پیغمبران و از
خدا و بعد ازین در رجعت یاری من خواهند نمود و ما بین مغرب و مشرق زمین از من
خواهند بود همه و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی
که بوده باشد و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنند و ما و مرده ها که زنده
شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب است و چگونه عجب نکنم از مرده ها و انیکه
خدا ایشان را زنده کند و گروهی از قبرها بیرون آیند بلیک لویان و صد ابله
اند که بلیک لویان را در میان بازارها می کوفه دهند و شمشیر کباب برهنه
بر رویهای خود گذاشته باشند و بر سر نهان و جباران را تا از قتل از جباران
اولین و آخرین تا آنکه می کنند بوی که فرموده بر ایشان در قرآن که و عدل

الْآيِينَ اَمَّا اَخْرَايَهُ نَا انكه فرمود بد رستىكه مر بر كشتى بعد از برگشتن و رجعتى بعد از
 رجعتى خواهد بود و منهم صاحب و جعتهما و برگشتنهما و صاحب حكمتها و انتقام كشتن^{نشان}
 و دولتهما عجب و منهم مانند شاخى از اهن و منهم بنده خدا و برادر رسول خدا و من
 خدا و خازن علم خدا و شنودق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا تا آخر حديث كه
 طولانى است پس اين خبر شريف دلائل و اضحه نمود بزانىكه اين آيه شريفه در خصوص
 رجعت حضرت امير المؤمنين است و همچنين ان دو حديث سابق كه هر دو دلائل
 صريحه دارد در رجعت آنحضرت و معلوم است كه رجعت آنحضرت در زمان ظهور
 حضرت قائم آل محمد خواهد شد و در اين سه حديث هر چند يكه از ظهور قائم اسم
 نبرده است و لكن از قرين و امارات معلوم است كه رجعت ائمه بعد از ظهور آنجناب
 واقع خواهد شد و ختم كنيم اين آيه را بدو حديث اول آنها در جمع البيان از امير
 المؤمنين نقل كرده كه بد رستىكه خداوند عالم پيمان گرفت از پيغمبران قبل از پيغمبر مبار
 اينكه خبر بد دهند و اخبار كنند بر امتهاى خود ايشان بر مبعوث شدن او و بر تعريف
 و توصيف او و بشارت بد دهند بر امتها با آمدن او و ما مور شوزن بتصديق او دوم
 باز هم از آنحضرت روايت نموده كه فرمود خداوند مبعوث نفرموده و ارسال نكرده هيچ
 پيغمبرى را ادم باشد يا بعد از ادم مگر آنكه پيمان و عهد گرفته از ان براينكه هرگاه مبعوث
 فرمود خداوند حضرت محمد را و او زنده باشد البته با و ايمان بياورد و بر او نصرت
 و يارى كند و امر فرموده خداوند براينكه ان پيغمبران پيمان بدهند براين امر از قوم خود
 و امت خودشان پس از اين دو حديث شريفه معلوم شد كه احكام از پيغمبران نيامده
 مگر آنكه راى اظهارشان و نبوت و خاتميت و فضليت پيغمبرها و بيان ولايت و امت
 اوصياى او واجب كند و حتم نمودن اطاعت و انقياد ايشان را بر امتان خودشان و
 حديث دوم صريح است در واجب بودن نصرت و يارى پيغمبران و امتان ايشان بران
 حضرت پس از همه احاديث معتبره گذشته خصوصاً حديثىكه از كتاب واحد نقل شده
 معلوم گرديد كه اين آيه شريفه در خصوص رجعت ائمه عليهم السلام نازل شده و در
 قرأت اهل بيت اين آيه را بنمود ديگر قرأت فرموده اند چنانكه در نسخه اخيار نوشته ام
 آيه ششم در جزو سيم از سوره آل عمران قوله تعالى اَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ
 اَسْمَ مِنْ فِى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا يعنى يا اطلب ميكند غير دين خدا را
 و خال آنكه برخلاف دين او سلام شد و كردن نهادن انكس كه در اسمانها و انكس كه در زمين
 است يا بربغت و بطور دلخواه و يا با اكراه و بطريق اجبارى و در احاديث وارد شده
 كه مضمون اين آيه در زمان ظهور حضرت قائم خواهد شد و سلام شدن جميع مردم

طوعاً و کرها در وقت انحضرت میشود و در زمان سلطنت انجناب واقع میگردد
چنانکه در تفسیر عیاشیه از حضرت صادق روایت کرده که فرموده این آیه شریفه
نازل شد در حضور حضرت قائم آل محمد و در روایت دیگر از انحضرت نقل کرده
که انحضرت این آیه را تلاوت فرمود و بعد از آن فرمایش کردند که زمانیکه قائم ما
این بیت ظاهر شود نماید یک قطعه از زمین مگر آنکه ندان میشود در آن بر شهادت
شهادت بر توحید و شهادت بر رسالت و در جمیع البیان از حضرت صادق روایت
کرده که انحضرت فرمود معنای این آیه اینست که مجبور میشود اقوام و طوایف مردم بر
اسلام و میآیند قومهای متعدد با طوع و رغبت و جمعی با اکراه و از ترس دشمن
و در تفسیر صافی فرموده یعنی در زمان حضرت قائم آل محمد پس ازین احادیث معلوم
شد که این آیه در شان انحضرت و در بیان وقت ظهور آن بزرگوار و بیان حالات
انجناب نازل شده است و این واضح است آیه هفتم در جزو چهارم از سوره آل
عمران قوله تعالى وَمَنْ دَخَلَ كَانَا امِنًا یعنی هر کس که داخل شود بران او مأمون
میشود و در امان و امن میگردد و در تفسیر وارد شده که مراد از امان و مأمون بودن
در زمان حضرت قائم است چنانکه حدوق اعلی الله مقامه در علل الشرایع از حضرت
صادق روایت کرده که انحضرت با ابو حنیفه فرمودند خبری که من از این آیه وَمَنْ دَخَلَ
كَانَا امِنًا کدام زمین است این ابو حنیفه گفت این کعبه است حضرت فرمود یا میدانی
که حجاج بن یوسف در وقتیکه منجیق گذاشت بعد از آنکه بن زبیر در کعبه پس او را
کشت ایا او در امن و امان بود پس ابو حنیفه ساکت شد و سخن نکفت پس از انحضرت
پرسیدند از جواب این و تفسیر این آیه پس فرمود هر که بیعت بر قائم ما اهل بیت نماید
و داخل شود در اصحاب او و صبح کند دست او را پس او در امان است تمام شد
پس واضح گردید که این آیه در شان انحضرت و در بیان زمان ظهور آن بزرگوار است
و این حدیث منافات ندارد با احادیث معتبره بسیار که در بیان معنای آیه وارد شده
که مراد امنیت در حرم مکه و امان در اواست و حرام است که کسی با از حرم خدا بیرون
برند هر چند یک در خارج حرم آدم کشته باشد بعلت اینکه این حدیثها در معنای
ظاهر آیه است و حدیث اول در تاویل آیه است و یا آنکه اینها در تزییل آیه است و
آن در تاویل آیه شریفه و ابدا در میان اینها منافات و تعارض نیست زیرا که از برای
قرآن معنای بسیار و بطنهای بی شمار است چنانکه در اخبار وارد شده پس منافات
در بین تفسیر و تاویل نیست و همچنین است در آیات سابقه و آیات که بعد ذکر میگردد
ای هفتم در جزو چهارم از سوره آل عمران قوله تعالى يَمُنُّ بِكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُؤْمِنِينَ یعنی مدد و اعانت میکند بر شما خدا به پنج هزار ملائکه
 که علامت شده بودند بر عمامه ها و این آیه در جنگ بدر نازل شد و خداوند در
 آن جنگ بر مؤمنین نصرت کرد و ملائکه را بیاری ایشان فرستاد و تنزیل این در
 جنگ بدر است و تأویل آن در امام عصر و صاحب الامر است چنانکه عیاشی از امام
 محمد باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود بدرستیکه ملائکه که نصرت
 و یاری نمودند بحضرت پیغمبر در روز بدر بر آسمان صعود و عروج نکرده اند و نخواستند
 نمود تا آنکه یار می کنند حضرت صاحب الامر را و آنها منتظر ظهور آنحضرت را دارند
 و ایشان پنج هزارند پس این حدیث شریف دلالت نمود بر اینکه این آیه تأویل بآن
 حضرت شد و مراد است و منافات در بین تأویل و تنزیل ندارد چنانکه ذکر شد
 و در جای خود معلوم گردید آیه نهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله سبحانه و تعالی
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا مِنْكُمْ یعنی ای کسانی
 که ایمان آورده اید بخداوند عالم و بر رسول و پیغمبر و اطاعت و انقیاد کنید بفرمایند
 خداوند و بفرموده پیغمبر او و با او امر و فرموده هاء صاحبان سر که از شما هستند پس
 این آیه شریفه چنانکه اطاعت خداوند را و انقیاد پیغمبر را واجب نمود همچنین اطاعت
 و انقیاد صاحبان امر را نیز واجب گردانید بدون شبهه و من غیر ریه و مراد از صاحبان
 امر درین آیه وافی هدایه ائمه و اهل بیت علیهم السلام هستند بالضروره و باخبار واضحیه
 و با حدیث صحیحیه از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت قائم آل محمد چنانکه در کتاب کمال الدین
 از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که فرمود و قتی که این آیه نازل شد بخداوند حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود یا رسول الله ما شناختیم خداوند و پیغمبر او پس
 اول الامر گایند و صاحبان امر گیتند که خداوند اطاعت ایشان را باطاعت واجبیه تو
 مقارن و در یک آیه نکر فرموده پس حضرت رسول فرمود ای جابر ایشان خلیفه های منند و
 ایشان امامان مسلمانان بعد از من هستند و اول ایشان حضرت امیر المؤمنین و بعد از
 او حضرت امام حسن و بعد از او حضرت امام حسین و بعد از او حضرت علی بن الحسین و
 بعد از او حضرت محمد بن علی که در تدریه معروف است بباقر تو او را درک میکنی ای جابر
 پس و قتی که بخداوند رسید پس سلام مرا با و بر شان و بعد از او حضرت امام صادق جعفر
 بن محمد و بعد از او حضرت موسی بن جعفر و بعد از او حضرت علی بن موسی و بعد از او حضرت
 محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حضرت حسن بن علی و بعد از او امام من محمد
 و مکنی حججه الله فی ارضه و بآیه مانند خداوند در میان بندگان خود پس حضرت امام
 حسن عسکری این همان کس است که خداوند در بدست او فتح میکند تمام زمین را

از مشرق تا مغرب و این همان کس است که غائب میشود از شیعه های خود و درستان خود
یک غائب شد نه که ثابت نماید در آن غائب شدن او در امامت از مکرانکسانیکه خداوند
قلب آنها را با ایمان امتحان کرده باشد جابر گوید عرض نمودم بخدمت حضرت رسول خدا
پس ایا از برای شیعه او انتفاع حاصل میشود از آنحضرت در زمان غائب بودن او پس فرمود
بله قسم بآن خدا که مرا بنبوت مبعوث فرموده بد رستی که شیعه های او در شانهای بسیار
بنور مبارک او و منتفع میشوند بولایت او در زمان غائب بودن او مثل منتفع شدن
مردم با آفتاب که در زیر آید بوده باشد ای جابر این از مکنون سر خدا و از مخزون علم خدا
است پس این را مخفی بد از غیر اهل آن و در تفسیر صانع بعد از نقل این حدیث فرمود
که اخبار در این معنی در کتب متداوله معتبره از جهت بسیاری بحد و حصر نمیکند تمام
پس معلوم گردید که مراد از اولی الامر دین ایه حضرت قائم ال محمد با پدران خودش است
و مراد خداوند چنانکه حضرت امیر و حسنین را ایه است همچنین است حضرت قائم و
معلوم است که صاحب امر بودن آنحضرت بعد از ظهورش خواهد شد لا غیر

ایه دهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله تعالى المرزاة الذین قیل لهم کفوا ایذیکم قالوا ربنا
لما کنت علینا الفیال لولا آخرتنا الی اجل قریب یعنی ای آیتها نمیکسی بوی انکسایک گفته
شد باینان که نگاهدارید دست خود را از جنک تا آنکه گفتند خدا یا چرا واجب نوشته
برای ما جنک را و چرا ما را مؤخر نگه بایندی تا بوقت نزدیک و مراد از اجل قریب وقت
ظهور حضرت قائم است در این ایه چنانکه در اصول کافی و در تفسیر عتبات شریف در تفسیر
این ایه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که فرمود مراد از کفوا ایذیکم کف بد
است با حضرت امام حسن و مراد از کتب علیهم الفیال وجوب جهاد است با حضرت
امام حسین و مراد از الی اجل قریب تأخیر است تا آنکه ظهور حضرت قائم ال محمد
پس بد رستیکه با و است طفره مؤمنین در آن وقت غالب میشوند بر دشمنان تمام شد
پس ازین حدیث معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است و مراد از تفسیر آن یا از
تأویل آن انجذاب است و ظفر یا خواهد شد ایه یازدهم در جزو ششم از سوره نساء
قوله تعالى وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احد از اهل کتاب
مگر آنکه او ایمان میآورد با و قبل از مردن او و در اخبار وارد شده که ایمان اهل کتاب در
زمان ظهور حضرت قائم خواهد گردید و همچنین بکه تنزیل این ایه در خصوص اولاد
و ذریه حضرت فاطمه علیها السلام است چنانکه عیاشی در تفسیر این از حضرت صادق
روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند ازین آیه شریفه پس فرمودند که این آیه شریفه در شان
تمام آل شده است بد رستیکه احد نیست از اولاد حضرت فاطمه و غیره و از دنیا خارج

نمینود مگر آنکه اقرار میکند بر امانت ما اهل بیت همچنانکه اقرار نمودند اولاد حضرت
 یعقوب بر حضرت یوسف تمام شد پس بنا بر تنزیل آیه سر داد اهل کتاب اولاد فاطمه
 است و مراد از این امام است و مراد از ضمیر مؤنث باز هم اولاد فاطمه است و اما تاویل این
 بیان حالات زمان ظهور آنحضرت است چنانکه در تفسیر حقیقی از شهر بن حوشب نقل کرده
 که گفت مرا حجاج بن یوسف وفقی گفت یا شهر بن آیه در کذب خداست از فهم آن من عاجز
 شدم ام پس من گفتم آن کدام آیه است او امری گفت آیه **وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** زیرا که من
 میکنم کردن یهود و نصاری را قیظ کنند پس لب آنها حرکت نمیکند و ایمان نمیآورند تا
 آنکه مرده میشود گفتم خداوند امیر را صلاح کند این نحو نیست که تو تاویل نمودی گفت
 تاویل آیه بجهت منو است گفتم بدرستی که حضرت علی نازل میشود از آسمان قبل از روز
 قیامت بر روی زمین پس نماند هیچ اهل ملت از یهود و نصاری و غیر آنها مگر آنکه
 ایمان میآورند بحضرت علی قبل از مردن او و حضرت علی نماز میکند در پشت سر
 حضرت مهدی آخر الزمان حجاج گفت وای بر تو این را از که یاد گرفته و از کجا آورده پس
 گفتم این را از حضرت امام محمد باقر یاد گرفتم پس گفت از چشمه صاف و پاکیزه آورده تمام
 شد پس معلوم شد که تاویل این آیه در زمان حضرت قاسم ال محمد ظاهر خواهد گردید
 و معلوم گردید که این حدیث در تاویل آیه است و حدیث اول در تنزیل او است زیرا که در
 حدیث اول حضرت صادق فرمود که این در خصوص اولاد حضرت فاطمه نازل شده
 و درین حدیث که از حضرت امام محمد باقر نقل نموده فرمود که تاویل این آیه بآن نحو
 که تو میکنی و بعد از آن تاویل آیه را ذکر نمود پس بنا بر این حدیث اول تنزیل است حدیث
 دوم تاویل یا آنکه در حدیث تاویل است و تاویل مرتب دارد چنانکه تفسیر نیز مرتب
 دارد و هر کدام از معانی وارده حل میشود بر یک مرتبه از تفسیر و یا از تاویل و ابد منافات
 ندارد بعلت آنکه از برای قرآن هفت بطن و یا هفتاد بطن است همچنانکه اخبار بسیار
 درین معنی از معدن وحی و تنزیل وارد شده و آنچه شنیده که استعمال يك لفظ در دو
 معنی جایز نیست پس آن در غیر قرآن است چنانکه از تفاسیر معلوم میشود

آیه دوازدهم در جزوه هفتم از سوره فائد قوله تعالى **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ**
أَحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ ذُلِكُمُ الْقَبْلُ الْمُبِينُ یعنی اطاعت کنید بر خدا و نیکو
 انقیاد نمایند بر پیغمبر و حذر کنید پس هرگاه پشت بنمایند بر فرمایشات خدا و رسول
 او و اطاعت و انقیاد نکنند پس بدرستی که نیست بر پیغمبر مگر آشکارا رساندن یعنی
 بعد از تنزیل شما بر شما عذاب در دنیا نخواهد شد و بر شما مهلت شده و در اصول
 کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود آگاه باشید

سو کند بجز هلاک نشد انکسانیکه قبل از شما بودند و هلاک شد کسیکه هلاک شد
 بعد از آنها تا آنکه ظهور کند قائم ما اهل بیت مگر بسبب ترک ولایت ما و انکار کردن
 حق ما و حضرت رسول از دنیا رفت تا آنکه لازم کرد برگردن تمام این امت حق ما را
 ما را و خداوند هدایت کند هر کس را که خواهد بسوی راه راست تمام شد پس ازین
 حدیث معلوم شد که مراد از مهلت که از ایه مستفاد شد تا زمان ظهور حضرت قائم
 ال محمد است و تا آنحضرت ظهور نکرده خداوند بر کفار و کافران مهلت داده و
 در وقت ظهور آنحضرت مهلت داده نمیشود بر ایشان و اگر معنی ایه این نمیباشد این
 حدیث در تفسیر این ایه مناسب ندارد و حال آنکه بغیر ازین حدیث تفسیر دیگری ندارد
 پس معلوم میشود آنچه ما ذکر کردیم که این ایه نیز شاید است بر زمان ظهور آنحضرت
 ایه سیزدهم در جزو هشتم از سوره انعام قوله تعالى فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا
 عَلَيْهِمُ ابْوَابَ كُلِّ مَنۡعٍ حَتّٰی اِذَا فَرَجُوا۟ وَاٰتُوا۟ اَخۡذْنَاۨهُمْۤ اَبۡغۡثَہٗ وَۡاِذَا هُمۡ مُبۡلِیُونَ
 یعنی پس وقتی که نسیان کردند آنچه را که متذکر شده بودند بآن پس کتابیم بر
 ایشان درهای همه چیزها را تا آن وقتیکه شاد شدند بآن چیزیکه عطا شدند
 گرفتیم ایشان را تا گهان بران زمان آنها را یوس شدند و این ایه تاویل شده
 بلکه تفسیر شده بظهور حضرت قائم ال محمد چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از
 حضرت امام محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود پس وقتی که نسیان نمودند
 آنچه را که متذکر شده بودند یعنی پس وقتی که ترک کردند ولایت امیر المؤمنین را و
 حال آنکه ما مورثه بودند بآن کتابیم بر این درهای همه چیزها را از دولت در
 دنیا و آنچه بر آنها بسط و وسعت شده بود در دنیا پس اخذ کردیم آنها را تا گهان یعنی
 اخذ میکنم ایشان را بقیام حضرت قائم ال محمد گویا که از برای آنها پادشاه نبوده
 هرگز تمام شد پس این حدیث شریف دلالت کرد بر اینکه مراد از اخذناهم بفتح
 ظهور حضرت قائم است بدون شبهه درین ایه چهاردهم در جزو هشتم از سوره
 انعام قوله تعالى يَوْمَ يَأۡتِي بَعْضُ اٰیٰتِ رَبِّكَ لَا يَنۡفَعُ نَفۡسًا اِيۡمَانُهَا لَمۡ تَكُنۡ اٰمَنۡتَ مِنۡ
 قَبۡلِ اَوْ كَسَبَتۡ فِيۡ اِيۡمَانِهَا خٰیۡرًا یعنی روزیکه میاید بعضی علامات خدایتو نفع
 نمیدهد و فائدہ نمیکند هیچ نفسی ایمان او که از اقبل ایمان نیاورده بود یا در ایمان
 خود چیزی را کسب نکرده بود و این ایه شریفه در شان حضرت قائم است زیرا که مراد
 از بعضی آیات درین ایه و آنچه هدایه آنحضرت است و یا آنکه علامات ظهور آنحضرت
 است چنانکه در کتاب اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که آنچه از حضرت فرمود
 مراد ازین ایه ظهور قائم منتظر است و باز هم در آن کتاب از آنحضرت روایت نموده

که مراد از آیات ائمه هستند و مراد ازین آیه انتظار شده حضرت قائم منتظر است پس در
 آن روز نفع نمیدهد هیچ نفس ایمان او که از اول نبوده تمام شد و مراد از بود ایمان
 قبل از آن روز بودن ایمان است در میثاق چنانکه در کتاب از حضرت صادق روایت
 کرده که مراد از مَنْت مَنْ قَبْلُ روز میثاق است و در احادیث بسیار این آیه تفسیر شده
 بطلوع آفتاب از مغرب چنانکه در کتاب توحید و در احتجاج طبرسی و در تفسیر قمی و در
 کتاب خصال و در کافیه نقل کرده اند و ابداً منافات در بین این اخبار نیست بعلت اینکه
 مراد از طلوع آفتاب از مغرب ظهور آنحضرت است چنانکه صمصمه در حدیث منقول
 گفته و در تفسیر صالح نیز نقل کرده زیرا که گفته است از نقل حدیث پس صمصمه تفسیر
 نموده طلوع آفتاب از مغرب را بطهور قائم تمام شد پس معلوم شد که این آیه
 خصوصاً آنحضرت نازل شد بدون ریه آیه یازدهم در جزو هشتم از سوره اعراف
 قوله تعالى هل ينظرون الا تاويله يوم يا تاتواويله يعني يا نظر میکنند مگر بر تاویل
 آن و روزیکه میآید تاویل آن و مراد آنست که منتظر میشوند بر تاویل قرآن که در آن
 مرتفع شود و همه مبدل بر دین اسلام گردد و يك روز تاویل آن میآید و در تفسیر
 علی بن ابراهیم قمی که روایاتش منسوب بحضرت صادق علیه السلام فرموده که تاویل
 آن که خواهد آمد ظهور حضرت قائم آل محمد است و مراد از تاویل آنحضرت است
 آیه شانزدهم در جزو نهم از سوره اعراف قوله تعالى ان الارض لله يورثها من
 يشاء من عباده والعاقبة للمتقين یعنی بدو ستم که روی تمام زمین از برای خداوند
 است و میدهد زمین را و در آن قائم مقام میکند آنکسی را که خواهد از بندگان خود
 و عاقبت از برای پرهیزکاران است و در تفسیر این آیه وارد شده که مراد ازین آیه و از
 مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ امام قائم آل محمد است چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت امام
 محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود یا فقیه در کتاب امیر المؤمنین که این آیه را ذکر
 کرده بود و بعد از آن فرموده بود که من و اهل بیت من هستیم که خداوند عالم زمین را بخداداده
 و ما یم متقیان و تمام روی زمین از برای ما است پس هر کس از مسلمانان احیاء کند و
 زند و تعمیر نماید يك قطعه زمین را و زراعت کند در آن پس باید از آن مالید خراج و زکوة
 آن را بر امام از اهل بیت من و بعد از این از برای او است آنچه میخواورد و اگر بعد از تعمیر
 کند و خوابه گذارد آن زمین را پس کس دیگر از مسلمانان آن را تعمیر کند و آباد نماید پس
 آنکس حق و اولی است بر آن زمین پس واجب است بر او که ادا کند زکوة و خراج آن را بر
 امام از اهل بیت من و بعد از آن از برای او حلال است آنچه از آن زمین میخواورد تا آنکه
 ظاهر شود قائم اهل بیت من یا شمشیر پس حضرت قائم آل محمد اخذ میکند و ممالک

شود روی زمین را و منع میکند مردم را و ایشان را از زمین خارج نماید چنانکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مالک شد و منع کند مردم را از زمین حضرت قائم
آل محمد نیز چنان خواهد نمود مگر آن زمینها که در دست شیعیان مانده باشد پس
حضرت قائم آل محمد مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان میکند
و از آنها نمیگیرد مگر زکوٰه را تمام شد پس ازین تفسیر معلوم کردید که این آیه شریفه در
شان آنحضرت نازل شد و مراد از مَنْ كَثُرَ مِنْ عِبَادِهِ حضرت قائم آل محمد است و
زمین را آنحضرت مالک خواهد شد و اگر قائم آل محمد زمین را مالک نشود این آیه
معنی پیدا نخواهد کرد زیرا که احدی زائمه تمام روی زمین را مالک نشده و در زمان
خود بسلطنت نرسیدند بالضرورة و احادیث که دلالت میکند بر بودن تمام روی زمین
از برای قائم باین حدیث در کتاب مسائل النبیّه که در خمس نوشته ام بیان کردیم و این
مسئله را برهان واضح نمودیم آیه هفدهم در سوره انفال قوله تعالى وَ قَاتِلُوهُمْ
حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی بکشید کافران را تا آنکه نباشد شرک و
کفر بوده باشد تمامی دینها از برای خداوند عالم و این آیه شریفه در شان حضرت قائم
آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شد چنانکه در تفسیر مجمع البیان و در تفسیر عیاشی از
حضرت صادق روایت کردند که آنحضرت فرمود که تاویل این آیه واجب هدایه هنوز
نیامده و اگر تحقیق قائم ما اهل بیت ظهور کند زود باشد که درک نماید تاویل این آیه
که کسی در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر تا آنجا که شب میرسد
یعنی هر جا که شب و روز میشود دین پیغمبر را اینجا جاری میشود و ظاهر میگردد و فرمود
تا آنکه نماند شرک و کفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده یَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكْ
بِي شَيْئًا یعنی عبادت میکنند بر من و بر من شریک قرار نمیدهند هیچ چیزی را و در
اصول کافی از حضرت امام محمد باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود تاویل
این آیه هنوز نیامده بدستیکه پیغمبر رخصت بر کفار داد و از آنها جزیه قبول کرد بجهت
حاجت خود و حاجت اصحاب خود پس هرگاه تحقیق بیاید تاویل این آیه قبول نشود
از آنها جزیه و لکن آنها کشته میشوند تا آنکه خداوند را واحد و بی شریک بدانند و
اقرار بوحدانیت خدا تعالی نمایند تا آنکه نبوده باشد در روی زمین شرک تمام شد
پس ازین تفسیر معلوم کردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است و مابین این آیه را
باین حدیث در کتاب کشف الحجاب که در مجامع اهل کتاب است ذکر کردیم و مطلب را
واضحتر ازین بیان نمودیم و حجاب را کشف کردیم آیه هجدهم از سوره توبه قوله سبحانه
وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ بَاقُوا هُمْ وَ بَابُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ وَ لَوْ كُنَّا كَافِرِينَ

یعنی اراده میکنند بر اینکه خاموش نمایند نور خداوند را بدندان خود وضع میکند
خداوند مگر آنکه تمام نماید نور خود را و هر چند یک مکروه میدارند کافران و این آیه
شریفه در شان حضرت قائم آل محمد نازل شد بحسب تأویل اگر تزییل آن در غیر حضرت
باشد چنانکه در اکمال الدین در تفسیر این آیه روایت کرده که حضرت صادق فرمود بتشیق
فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حاصله را از دهنی اسرائیل بجهت پیدا کردن حضرت
موسی و همچنین بنو امیه و بنو عباس و تنبیه واقف و مطلع شدند بر اینکه بدینیکه
زوال پادشاهی سلطنت ایشان در دست قائم اهل بیت ما خواهد شد عداوت ما کردند
بر ما شمشیر کشیدند و اهل بیت پیغمبر را کشتند اینها همه بجهت طمع بود بر اینکه برسند
بحضرت قائم و او را بکشند پس منع کرد خداوند از اینکه کشف کند امر او را بیک نفر مکروه
میدارند آن را کافران پس ازین تفسیر و تأویل معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت
قائم آل محمد است و خداوند وعده تمام کردن امر و امامت و سلطنت او را بر اهل بیت و
شیعیان او داده زیرا که ظلمه های بنو امیه و بنو عباس بر همه ائمه علیهم السلام دست
یافتند و ایشان را کشتند و کسی از انحضرات طاهرين باقی نماند مگر وجود مبارک حضرت
قائم آل محمد و اگر انحضرت نیز بسلطنت و امامت مطلقه نرسد این آیه و همین حدیث صحیح
معنی پیدا نمیکند پس واضح شد که این آیه درباره حضرت است و در غیر او نیست زیرا
که نور غیر او از ابناء طاهرين او و امامت ایشان تمام نشد و بآخر نرسید و در اکثر اوقات در
خوف و تقیه بودند آیه نوزدهم در سوره توبه قوله تعالی هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خداوند آن وجود
مقدس است که فرستاد پیغمبر خودش محمد بن عبد الله را به هدایت و اضحه و بآدین حق و
ثابت تا آنکه انحضرت را ظاهر سازد و غلبه دهد بر تمام دینها و دین انحضرت غالب شود
بر جمیع ادیان و اگر چه مکروه دارند آن را مشرکان و در احادیث معتبره بسیار وارد شده که
این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد است چنانکه در تفسیر ترقی فرموده که این آیه در شان
قائم منتظر نازل شد و فرموده که تأویل این آیه بعد از تزییل واقع خواهد بود و در کتاب
اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود قسم بخداوند متوکیل
نشده تأویل این آیه و نازل نمیشود تا قبل از آن حتی آنکه ظاهر شود قائم آل محمد پس و تنبیه ظهور
کرد حضرت قائم ما نماند کافری بخداوند بزرگ و نه مشرک با امام علیه السلام مگر آنکه
مکروه میدارد ظهور انحضرت را و کافران و مشرکان چنان کشته میشوند که اگر بیک کافر
یک مشرک در جوف یک سنگ باشند آن سنگ صدا میکند که ای مؤمن و بدین کافران
است و مرا بشکن و آن را بکش و در اصول کافی از حضرت امام موسی کاظم در تفسیر این آیه

روایت کرده و فرمود خداوند آن واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را.
 بولایت وصی خود و ولایت دین حق است تا آنکه غالب کند دین حق را بر تمام ادیان
 در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد و خداوند تمام کند ولایت امام قائم است و
 هر چند یکه مکروه بدانند کافران بولایت علی علیه السلام و عرض کردند ایابا این
 تنزیل قرآن است فرمود بلی این کلام تنزیل است و اما غیر این کلام احوس و تاویل قرآن
 است و ایضا در کافیه در حدیث مناجات حضرت موسی نقل کرده که بتحقیق ذکر نمود
 خداوند حضرت محمد بن عبد الله را و فرمود پس کلمات من تمام شد با و البته ظاهر
 میکنم دین او را بر جمیع ادیان و عبادت میکنند بر من در تمامی مکانها و در احتیاج
 طریقه از حضرت امیر المؤمنین روایت نموده که فرمود غائب میشود صاحب این امر
 امامت و ریاست تا مکه بجهت شامل بودن فتنه بر قلبها تا آنکه میشود اقرب خلق
 بر او شد خلق بر او محب علاوت و درین وقت خداوند او را میدد و یاری میکند
 ببلندی که ان را نمی بیند کسی و ظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست مبارک او
 بر جمیع ادیان و اگر چه مکروه دارند مشرکان آن را و در مجمع البیان در تفسیر این
 از حضرت باقر روایت کرده که فرمود بدو سیکه غالب بودن دین پیغمبر ما بر تمام ادیان
 در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد میشود پس نماند احدی مگر آنکه اقرار میکنند بحدیث
 حضرت محمد و در تفسیر عیاشی نیز این حدیث را روایت نموده از آنحضرت و باز هم
 روایت کرده که آنحضرت فرمود خداوند ظاهر میکند دین حضرت پیغمبر را بپادشاهان
 در رجعت یعنی در رجعت ائمه و مؤمنین در وقت ظهور حضرت قائم آل محمد و ایضا
 در تفسیر عیاشی از حضرت امیر المؤمنین روایت نموده که آنحضرت از اصحاب خود پرسیدند
 که آیا خداوند ظاهر فرموده دین رسول خود را بر تمام ادیان عرض کردند بلی حضرت فرمود
 کلا و خائشا چنین نیست سو کند بخداوند یک جان من در دست قدرت او است تا آنکه
 نماند قریه و دهی مگر آنکه ندانمشود در آن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
 رسول الله در هر صبح و شام و باز هم عیاشی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت
 کرده که آنحضرت فرمود و تکیه ظهور نماید قائم آل محمد بآیه غماند کافری و نه مشرکی
 خداوند عظیم مگر آنکه مکروه دارد ظهور آنحضرت را و در مجمع البیان در تفسیر
 این آیه ز مقادیر اسود روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت پیغمبر که میفرمود بآیه
 نماند در روی زمین یک خانه چه از گل و خاک باشد و چه از پشم و غیر آن باشد مگر
 آنکه داخل میکند خداوند اسلام را بر آن خانه یا بزرگ و یا بزرگوار پس خداوند ایتعالی
 عزیز میکند اهل اسلام و قرار میدهد ایشان را از اهل آن و یا آنکه ضلیل میکند

قرائت نمود راوی آیه بعد را که التَّائِبُونَ بِرَحْمَةِ رَبِّهِمْ هُمْ صَائِرُونَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هُمْ يَعْلَمُونَ پس حضرت فرمودند این مثنویست بخوانید
التَّائِبِينَ الْعَاثِیْنَ ذُنُوبِهِمْ لَا نَعْتِبُ لَهُمْ سُوْءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و فرمودند ما نیکی می بینی ایشان را در رجعت که خدای
خداوند ایشان بپوشد و ما لغایب آنها را و این دیدن تو ایشان را در رجعت خواهد
بود تمام شد پس این حدیث دلالت نمود بر رجعت ائمه که در زمان ظهور حضرت
قائم خواهد شد پس از اینجا معلوم میشود که این آیه در رجعت ائمه است و در بیان
زمان ظهور حضرت قائم آل محمد است بدون ریه آیه بیست و دوم در سوره یونس
قوله تعالى بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِ الْحُكْمُ أَتَوِيلُهُ يَعْنِي بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
نمودند بآنچه احاطه نمیکند بدانستن او و حال آنکه هنوز نیامده تاویل آن بر آنها
و در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از تاویل درین آیه رجعت ائمه است چنانکه علی
بن ابراهیم قمی در تفسیر این فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل شده و تکذیب
کردند بر رجعت که آن رجعت نمیشود و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت نموده
که از آنحضرت پرسیدند از چیزهایی بزرگ از رجعت و غیر آن پس فرمود بدو رستیکه
این چیزها که از من سؤال میکنید هنوز وقت آن نیامده و خدا فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ آیه و ایضا از حضرت صادق مثل این روایت را نقل نموده پس
ازین روایات معلوم شد که درین آیه از رجعت خبر میدهند و مراد از تاویل قرآن رجعت
ست و نه هم در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد است که چنانکه از مواضع است
آیه بیست و سیم قوله تعالى در سوره یونس وَاَقْبِرْ فِيْكَ بَعْضَ الَّذِيْ نَعِدُهُمْ يَعْنِي
و یا آنکه بنماییم بر تو بعضی از چیزهایی که بایشان وعده داده ایم و در تفسیر وارد شده که
مراد ازین رجعت و قیام قائم است چنانکه در تفسیر قمی در تفسیر بَعْضَ الَّذِيْ نَعِدُهُمْ
فرموده من الرجعة و قیام قائم یعنی بعضی چیزهایی که خداوند بایشان وعده داده است
و ظهور امام قائم است پس این آیه دلالت نمود بر رجعت ائمه و ظهور امام غائب و این
آیه بغیر ازین تفسیر دیگر ندارد آیه بیست و چهارم در سوره یونس قوله تعالى
وَلَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِی الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِرَبِّهَا يَعْنِي و هرگاه بوده باشد از برای هر
نفس که ظلم کرده آنچه در زمین است هر آنکه فدای آن را و در تفسیر این آیه قمی فرمود
یعنی ظلم کرده بر حق آل محمد و فدای آن را که در زمین است در رجعت تمام شد
پس معلوم میشود که این آیه در بیان رجعت است آیه بیست و پنجم در سوره یونس
قوله تعالى الْاِنِّ اَوْلِیَاءُ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ یعْنِي آگاه باشید بدو
دوستان خداوند عالم نه خوف برایشان است و نه ایشان محزون و غمناک میشوند و
در اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود طوبی از برای

شیعیان قائم ما اهل بیت که منتظر میشوند بظهور او در ایام غائب شدن او و اطاعت میکنند بر او در وقت ظهور او و ایشان هستند اولیاء الله که نه خوف بر ایشان است و نه ایشان مخوف میشوند پس ازین تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب حضرت قائم است آیه بیت و ششم در سوره یونس قوله تعالى لاهم البشرى في الحیوة الدنيا و فی الآخرة یعنی درباره ایشان است بشارت در دنیا و بشارت در آخرت و در اصول کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که فرمود بشارت میدهد خداوند عالم بر ایشان بقیام قائم آل محمد و بظهور او و بکشتن دشمنان ایشان و نجات آخرت و وارد شدن آنها بر محمد و اولاد صادقین او در حوض کوثر تمام شد پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه مبارکه در شان شیعیان حضرت قائم و اصحابان بزرگوار است آیه بیت و هفتم در سوره هود قوله تعالى ولكن اخونا عنهم العذاب الى امة معدودة یعنی و اگر بنا بر اینست که ما عذاب را از ایشان بوی است معدوده یعنی ایشان را مهلت دادیم تا وقت و زمان امت معدوده و در تفسیر قمی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود مراد از امت معدوده از جماعت شمرده شده اصحاب حضرت قائم آل محمد است و آنها سیصد و ده و زیاد است و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده که امت معدوده حضرت قائم آل محمد و اصحاب مختص است و باز هم عیاشی از آنحضرت روایت نموده که امت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب بد است تمام شد و عدد اصحاب بدر سیصد و سیزده بوده با اتفاق تمام مسلمین و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود اصحاب قائم آل محمد سیصد و ده و چیزی زیاده است و ایشانند قسم بخداوند عالم امت معدوده که در قرآن خود فرموده و تلاوت کرد این آیه را و فرمود مجتمع میشوند اصحاب حضرت قائم آل محمد بمعدنت او بشتاب مثل اجتماع نمودن برهائی وقت پایزد در یکجا و در کافی و جمع البیان این حدیث را نیز نقل کردند و در تفسیر قمی در آخر این آیه فرموده یعنی اگر ما بر مردم بد کار و اشرار مهلت بدهیم و نعمت بایشان کریم بکنیم درین دنیا تا وقت ظهور حضرت قائم آل محمد پس ایشان را برگردانیم و بر آنها عذاب میکنیم در آن زمان و ایشان میگویند چه چیز است که حبس میکند عذاب را از ما یعنی این را میگویند بضرعی استمهر که چرا قائم نمیشود و چرا او ظهور نمیکند تمام شد پس این احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده دلالت واضحی نمود بر اینکه این آیه در شان حضرت قائم آل محمد و اصحاب نازل شد بدون شبهه و بدون احتیاج ببیان آیه بیت و ششم در سوره هود قوله تعالى بقیة الله خير لكم من كلتم مؤمنین یعنی باقی ماند خداوند از بزرگان

شما خیر است اگر بوده باشید مؤمنان و بخدا و رسولش ایمان آورده اید و در احوال
الدین از حضرت باقر روایت نموده که فرمود و آن چیز که نطق میکند بآن حضرت
قائم ال محمد در وقت ظهورش این است و بعد از آن میفرماید که منم بقیة الله
و حجت خداوند و خلیفه و بر شما پس سلام نمیکند بحضرت قائم سلام کنند مگر آنکه
میگویند السلام عليك یا بقیة الله فی ارضه تمام شد پس ازین تفسیر معلوم که مراد
از بقیة الله در آیه شریف حضرت قائم ال محمد است بدون شبهه

آیه بیست و نهم در سوره هود قوله تعالى وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ
یعنی تحقیق ما عطا کردیم موسی کتاب را پس اختلاف شد در او و در اصول کافی از
حضرت باقر و تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود اختلاف نمودند چنانکه
این امت اختلاف کردند در کتاب خود ایشان و زود باشد که اختلاف کنند در آن
کتابیکه با حضرت قائم ال محمد است همچنانکه یکدیگر بیاوردند آن مردم تا آنکه انکار کنند اثر
جمعی از مردم پس آنحضرت ایشان را جدا کند و گردن ایشان را میرشد پس ازین حدیث
معلوم میشود که مراد از فاختلف فیہ محب تاویل قرآن حضرت قائم ال محمد است هر
چندیکه تنزیل آیه در کتاب حضرت موسی است زیرا که منافات در بین تنزیل و تاویل
ندارد چنانکه حضرت فرمود که این امت اختلاف کردند در کتاب خودشان پس اگر آیه
مختص باشد بکتاب موسی پس کدام امام دین مقام معنی پیدا نمیکند پس چنانکه
اشاره باختلاف این امت درین قرآن تاویل است همچنین اختلاف در کتاب حضرت
قائم نیز تاویل است و مراتب تاویل مختلف است آیه سیام در سوره وعد قوله تعالى
إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَحَيَاةٌ الصَّالِحِينَ طوبی لهم و حسن مآب یعنی بدو ستیکه آنکسانیکه
ایمان آورده اند و عمل صالح نمودند از برای ایشان است طوبی و مرجع نیکو و در اصول
کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود طوبی از برای کسی است
که تمسک نماید بامر ما اهل بیت در ایام غائب بودن قائم ال محمد پس قلب او میل به
باطل نکند بعد از هدایت یافتن پس عرض نمودند طوبی چه چیز است حضرت فرمود
طوبی درخت است در بهشت اصل آن در خانه حضرت امیر المؤمنین و نسیب هیچ
مؤمن مگر آنکه در خانه او شاخی از شاخهای آن درخت است و اینست قول خدا
که میفرماید طوبی لهم و حسن مآب پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه در
شان شیعیان حضرت قائم ال محمد است و اگر تنزیلش در مطلق مؤمنان باشد
تاویل در اوست آیه سی و یکم در سوره ابی ایهم قوله تعالى وَذَكَرَهُ بآيَاتِ اللَّهِ
لَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَشَارِكُور یعنی همان که از آیات خداوند درستی که

در این آیات چنانچه علامت است از برای هر صبر کننده شکوفا یابد و در کتاب
 خصال از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود آیات الله روز قیام قائم ما
 اهل بیت است و روز رجعت ائمه است و روز قیامت است و در تفسیر قمی فرموده که
 آیات الله سه روز است روز ظهور حضرت قائم و روز مرگ و روز قیامت است پس از این
 تفسیر معلوم شد که مراد از آیات الله درین آیه روز ظهور و رجعت است و زمان ریاست
 آن بزرگوار ازین آیه مراد است چنانکه روز قیامت و روز رجعت و با روز مرگ مراد است
 و منافات در بین این دو روایت ندارد زیرا که روز رجعت روز مرگ اکثر مردم است
 زکنا و فجار و اشراط آیه سی و دوم در سوره حجر قوله تعالى قال فانت من المنظرين
 الى يوم الوقت المعلوم یعنی خداوند عالم فرمود با بلیس پس بدرستی که تو زمهلت
 شدگان هستی تا روز وقت معلوم و معین شد و مراد از وقت معلوم در آیه وقت ظهور
 حضرت قائم ال محمد است چنانکه عیاشه در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت
 نموده که از آنحضرت پرسیدند از معنی این آیه پس فرمود برای ایا تو گمان میکنی که مراد
 از يوم وقت معلوم روزی است که مردم در آن روز محصور میشوند چنین نیست بدرستی
 خداوند عالم مهلت داد با بلیس تا روزیکه قیام میکند در آن قائم ما اهل بیت پس
 وقتی که خدا تعالی برانگیخت قائم قارا میاید بمسجد کوفه و ابلیس ملعون بیاید بمسجد
 آنحضرت تا آنکه برانوردد در پیش او پس میگوید و یلا ازین روز پس آنحضرت میگردد
 از پیشانی او پس گردن او را میزند پس این روز است يوم الوقت المعلوم و در تفسیر قمی روایت
 کرده که يوم الوقت المعلوم روزی است که حضرت پیغمبر ابلیس را سرمیزد و منافات در بین
 این دو حدیث ندارد زیرا که گردن زدن حضرت قائم ذبح کردن پیغمبر است پس ازین تفسیر
 معلوم شد که يوم وقت معلوم ظهور آنحضرت است و در بعض اخبار وارد شده که مراد از
 روز وقت معلوم نفخ صور است آن تقیه است زیرا که عامه این نفخ تفسیر کردند و اما
 در آن حدیث تقیه کرده است آیه سی و ششم در سوره حجر قوله تعالى ان في ذلك الايات
 للمتوهمين و انما السبيل مقيم یعنی بدرستی که درین هرینه علامت است از برای
 اشخاص با فراست و بدرستی که آن علامتها در راه مقیم و در طریق و محل قوام است و
 اخبار و از آنست که مراد از متوهمین و سبیل مقیم ائمه است و در بعض از آنها تفسیر آنحضرت
 قائم ال محمد شده چنانکه در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت
 فرمود زمانیکه ظهور کند قائم ما اهل بیت نمی ایستد در پیش آنحضرت احدی از خلق
 خداوند مگر آنکه می شناسد او را که او مؤمن است و با او بدکار و از شر راست و در
 آنحضرت آیه است از برای متوهمین و او آیه است از برای متوهمین و او آیه است از برای متوهمین

پس زین حدیث معلوم گردید که مراد از سبیل مقیم حضرت قائم آل محمد است و این حدیث
 نیز از مرتب تفسیر و تاویل است و مناقات با سادیت دیگرند ارد که در آنها فرمودند که مراد
 مؤمنین و یا ائمه علیهم السلام است زیرا که تفسیر و تاویل مرتب دارد چنانکه بیان و معلوم
 گردید **ایه سور چه ارم** و **سوره نحل** **قوله تعالی** **اَوْبَاةَ اَمْرِ رَبِّكَ** **ال** **قوله سبحانه**
و حاق **و** **ما** **ا** **ک** **و** **ی** **س** **ت** **م** **ر** **ق** **ن** **ی** **ع** **ی** **ا** **ن** **ک** **ا** **م** **ر** **و** **ف** **ر** **م** **ا** **ن** **خ** **د** **ا** **و** **ن** **د** **ت** **و** **ن** **ا** **ا** **ن** **ج** **ا** **ک** **م** **ت** **م** **ق** **م** **ر** **ا** **ی** **د**
 و محاطه کرد بر ایشان انجیزیکه بر آن استنفر میگردند و در تفسیر حق فرموده که مراد از امر
رَبِّكَ عذاب و مرگ و ظهور حضرت قائم آل محمد است و مراد از **یَسْتَمِرُّونَ** به استمرار کفار
 است بر عذاب در رجعت تمام شد حاصل آن پس این آیه نیز دلالت بر ظهور حضرت قائم
 و رجعت کرد و مراد از این آیه بحسب تاویل آنحضرت شد **ایه بی و پنجم** در سوره نحل **قوله تعالی**
وَاَقِمُوا بِاللهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللهُ مِنْ يَمُوتُ بَلٰی وَعَدُ اَعْلٰیهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ لِيَبْلُوَنَّ اَلَمْ نَكُنْ لَكُمْ اَنْبِيَاً يَخْتَفُونَ فَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ **یعنی قسم**
 یاد کرد بخداوند قسبی با مبالغه و با جحد و جهد آنکه خداوند زنده نمیکند آنکس که فوت
 میشود نه چنین نیست بلکه زنده کردن مرده ها و عداست بر خداوند حقیقه و لکن اکثر
 مردم نمیدانند و زنده میکند تا آنکه بیان کند بر ایشان انجیزیکه در آن اختلاف مینما
 یزد آنکه بدانند آنکسانیکه کافرند بد رستیکه آنها بوده اند دروغگویان و در تفسیر عیاشی
 اصول کما فی از حضرت صادق روایت کرده اند که آنحضرت بآب بصیر فرمود چه میگوئی در
 این آیه پس ابو بصیر عرض نمود مردم میگویند بد رستیکه مشرکین اعتقاد میکنند و قسم
 یاد نمایند و عرض میکنند بحضرت رسول که خداوند مرده ها را زنده نمیکند پس حضرت
 فرمود **تف** **یاد** **بر** **کسی** **که** **این** **را** **گفته** **سؤال** **بکن** **از** **آنها** **ایا** **مشرکون** **بخدا** **قسم** **یاد** **میکند**
یا **بلا** **ث** **و** **ع** **ر** **فی** **ابو** **بصیر** **عرض** **کرد** **بخدا** **م** **خ** **شتر** **فدای** **تو** **شوم** **حقیقت** **را** **بمن** **بفرما** **قد**
ف **ت** **ع** **ی** **ن** **ای** **حضرت** **فرمود** **ای** **ابا** **بصیر** **تحقیق** **هرگاه** **ظهور** **کند** **قائم** **ما** **اهل** **بیت** **زنده**
 میکند خداوند قومی را از شیعیان پس حضرت قائم آل محمد از آنها بیعت میگیرد در
 حالتیکه شمشیر ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد بقوم دیگر از شیعیان ما که
 نموده اند پس با هم دیگر میگویند زنده شد فلان و فلان و فلان کس و از قبرها برخاستند
 و در خدمت قائم آل محمد هستند و بعد ازین پس خبر زنده شدن مرده ها میرسد بکوش
 و دشمنان اهل بیت پس آنها میگویند ای طائفه شیعه چه قدر دروغ میگوئید شما این
 دولت و سلطنت و ریاست شماست و با وجود این شما این دروغ میگوئید و خبر با هم دیگر
 میدادند که مرده ها زنده شدند خدا قسم مرده ها زنده نمیشود تا روز قیامت پس خداوند
 قول آنها را در قرآن حمایت کرد و فرمود **وَاَقِمُوا بِاللهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ**

یَمُوتُ و در تفسیر قتی از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود چه میگویند مردم در
این ایام عرض کردند میگویند این ایام نازل شده در کفار حضرت فرمود کفار قسم را بخدا
یاد میکنند و بد رستیکه این ایام نازل شده در امت محمد که بایشان گفته شد که شمارند
میثوب و قبل از قیامت رجعت میکنند پس ایشان قسم یاد میکنند که آنها رجعت
نخواهد کرد پس خداوند قول ایشان را رد نمود و فرمود لَيَبَيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ
فِيهِ وَلَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ حضرت فرمود یعنی در رجعت بر میگرددند
آنها را پس میگذارد ایشان را حضرت قائم آل محمد و شفا میدهد بر سر نه هامة بن
و در تفسیر عیاشیه از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود چه میگویند مردم در
این ایام وافی هدایه عرض شد بخداوند او میگویند که قیامت وزند شدن و نشر شدن
نیست فرمود دروغ گفتند بخدا قسم بد رستیکه این زند شدن در آن زمان است که
ظاهر شود قائم آل محمد و رجعت کند با او رجعت کنندگان پس آن وقت میگوید اهل خلا
شما بتحقیق ظاهر شده ای طایفه شیعه دولت شما و این از دروغ گفتن شما است که میگویند
فلان و فلان رجعت کرده نه چنین نیست بخدا قسم لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ ابْنًا نَبِيًّا که
خداوند فرموده و اقموا بالله جهداً ایماناً و بودند مشرکین اشد تعظیماً از برای
لا ت و غری از اینکه قسم یاد کنند بغیر آنها پس خداوند در جواب ایشان فرمود
بَلَى وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا لَيَبَيِّنَنَّ لَهُمُ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ فَيَبَيِّنَنَّ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمْثَالَ و این احادیث معتبر
معلوم شد که این آیات شریفه در خصوص رجعت و ظهور حضرت قائم آل محمد است
و در بیان حال زمان قیام قائم اهل بیت نازل شده است و محتاج بیان نیست البتة
اینه سوره ششم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالى لَنُقِيدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلَقَنَّ
عُلُوًّا كَبِيرًا فَاذْهَبَا وَعْدًا وَلَهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا یعنی البته فساد میکند در زمین دو مرتبه و البته علو
و طغیان می نمایند طغیان بزرگی پس و تیکه می آید و در اول آن طغیان و علو و فساد
مبعوث میکنم بر شما بندگان خودم را که صاحب قوت شدیدند در جنگ پس شمارا
طلب میکنند و در خانه های شما شمارا بدست میآورند و از جهنم قتل و کشتن شمارا
میکیرند و این وعده خواهد شد و در کافی و تفسیر عیاشیه از حضرت صادق روایت
کردند که آنحضرت در تفسیر این ایام چنین فرمودند که مراد از فساد دو مرتبه یکی قتل حضرت
امیر المؤمنین است و یکی زخم زدن بحضرت امام حسن است و مراد از علو کبر کشتن حضرت
سید الشهداء است و مراد از عباد اولی بایس شدید قومی است که جداوند مبعوث میکنند
ایشان را قبل از ظهور حضرت قائم آل محمد پس نمیکند وند خون آل محمد را مگر آنکه میگردند

و قاتلن ایشان را میکشند و مراد از وعد خداوند که وَعَدَ امْعُوْلًا باشد ظهور حضرت قائم آل محمد است و بد تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد از عباد اولی بآس شدید حضرت قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و منافات در بین این دو حدیث نیست زیرا که مراد از قومی که قبل از ظهور حضرت قائم مبعوث میشوند اصحاب آنحضرت است که پیش از تشریف آوردن آنحضرت بکوفه بنی امیه را میکشند پس معلوم شد که این آیه در خصوص امام عصر عجل الله فرجه و اصحاب او است و در شان ایشان نازل شد ایه سی و هشتم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالى ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اِلَيْكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَاَمَدَدْنَاهُمْ بِاَمْوَالٍ وَّبَنِيْنَ وَّجَعَلْنَاهُمْ اَكْثَرُ نَفِيْرًا یعنی پس رد کردیم بر شما دولت و غلبه را بر آنها و بعد دکریم بر شما با مالها و اولادها و قرار دادیم عدو تان را زیاد تر و درین آیه خطاب بر بنی امیه است چنانکه در تفسیر قتی فرموده در بیان معنی آیه یعنی از برای بنی امیه بر اولاد پیغمبر و مدد کردیم بر شما با اموال و اولاد و قرار دادیم عدو شما را زیاد تر از حسن و حسین علیهما السلام و اصحاب ایشان و اسیر کردند زنا آل محمد را و در کافی در تفسیر عیاشی فرموده وَرَدَّ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ بظهور نمودن و رجعت کردن حضرت امام حسین است با هفتاد نفر از اصحاب خودش و در سر ایشان طاس کلاه طلا باف میشود بدو مانیکه بوده باشد حجت قائم آل محمد در بین ایشان و بعد از آن مالک میشود حضرت امام حسین روی زمین را تا آنکه واقع میشود ابروهایش بر چشمها او و ایضا عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود اول آنکسیکه رجعت میکند بدینیا حضرت سید الشهدا وینید بن معویه و اتباع او است پس حضرت آنها را میکشد چنانکه آنحضرت را کشته بودند و بعد ازین این آیه را تلاوت فرمود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اِلَيْكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ پس واضح شد که درین آیه اشاره بر رجعت ائمه و ظهور حضرت قائم آل محمد نموده و این در شان ایشان نازل گردید و در خصوص حضرت قائم و جد بزرگوار او است ایه سی و هشتم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالى فَازْجَأْ وَعَدَ الْآخِرَةَ لِيُوْا وَاَوْجُوْكُمْ اِلَى قَوْلِهِ تَعَالٰى وَاِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا یعنی و قتیکه بیاید و عدو آخر مبعوث میکنم بندگان خود مان را تا آنکه سیاه کنند روی شما را و اگر خود کسید شما ما نیز عود میکنیم و در تفسیر قتی فرموده که مراد از وعد الآخرة یعنی ظهور قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و مراد از عُدْتُمْ یعنی اگر عود کنید بطغیان ای اولاد امیه بسفیان پس عود میکنیم ما بظواهر کردن حضرت قائم آل محمد پس این آیه نیز در شان حضرت صاحب الزمان نازل شد بلا شبهه ایه سی و نهم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالى وَمَنْ قُلِبَ ظُلُوْمًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَصْرِفُ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ و در بیان معنی

یعنی هر کسی کشته شود در خالتیکه او مظلوم است و بدو حق کشته شده است پس
 بتحقیق قرار دادیم ما از برای ولایت او سلطنت پس سران نکند در کشتن قاتل بد رستیکه آن
 ولایت نصرت داده شده و ما با نصرت داده ایم و در کافه در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت
 کرده که آنحضرت فرمود این آیه در حق حضرت سید الشهدا نازل شده اگر تمامی اهل زمین
 کشته شوند بسبب کشته شدن آنحضرت اسراف نمیشود و ولایت او حضرت قائم آل محمد است
 که بنی میه را میکشد و ولایت منصور عبادت از آنحضرت است چنانکه در روایت محمد بن جریر
 در کافه از حضرت صادق وارد **قَالَ اللَّهُ لَمْ يَمْ طَلَّ الْقَائِمُ وَقَالَ بِهِذِ الْأَنْتَقِمُ لِهَذَا** یعنی
 خداوند بر پا نمود ظل و شبه حضرت قائم آل محمد را بر ملائکه و فرمود با این شخص انتقام میکنم
 بر قتلان سید الشهدا و بدست این میکنم آنها را پس ملائکه از خیمه و ناله ساکت شدند
 پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است چنانکه مراد از مظلوم حضرت سید
 الشهدا است همچنین مراد از ولایت منصور امام قائم آل محمد است آیه چهلم در سوره بنی اسرائیل
قوله تعالى جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا یعنی حق ابد و زحمت باطل
 و کفر و شرک بد رستیکه باطل که کفر و شرک باشد بعد از آمدن حق بوده است مختل و بر طرف
 شده در کافه در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرمود زمان ظهور
 قائم ما اهل بیت سلطنت و ریاست باطله میروند و نابود میشود و در خراج از حکمه خاتون
 روایت کرده که وقتی که متولد شد حضرت قائم آل محمد بود نظیف و پاک و پاکیزه و در دست
 راستش نوشته شده بود از قدرت **جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ** آیه پس معلوم شد که
 مراد از حق درین آیه حضرت قائم آل محمد و از آمدن حق مراد ظهور آنحضرت است و مراد
 باطل ادیان فاسد و سلطنتهای باطله است آیه چهل و یکم در سوره کهف **قوله تعالى**
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّ جَعَلَهُ دُكَّاءً وَكَانَ وَعْدُ رَبِّ حَقًّا یعنی پس وقتی که بیايد وعده خداوند
 من قرار میدهند آن را یعنی آن سدا و خراب و باز زمین یکسان و بوده است وعده خداوند
 حق و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده در معنی **أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم رَدْمًا**
 که آنحضرت فرمود یعنی تپه پس قدرت ندادند بر مطلع بودن بر آن و قدرت ندادند بر نقب
 و خراب نمودن را بر آن فرمود زمانیکه دانستی تپه را قادر نمی شوند بر توحیله کردن را و
 تپه حصار محکم است و در بین تو و دشمنان خدا سد میشود تپه که قدرت پیدا نمیکند
 بر نقب و خراب کردن او پس تپه بیايد وعده خداوند من آن تپه را خراب میکند و بر سر
 پس خداوند عالم از دشمنان دین استقام میکشد و آنها را میکشد پس ازین حدیث وارد
 در تفسیر این آیه معلوم شد که مراد از وعده خداوند عالم درین آیه شریفه ظهور حضرت قائم
 آل محمد است زیرا که از واضحات است که تپه در زمان آنحضرت رافع میشود چنانکه از بعضی

که آن بزرگواران چنان بودند و بد رستیکه پیغمبران اولی العزم نامیده شدند زیرا که خداوند
عهد کرد برایشان و در حضرت محمد و اوصیای او و در حضرت مهدی قائم آل محمد بالخصوص
و در سیرت او و در سلوک و کردار او رفتار او بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم
جمع شد بر اینکه محمد و اوصیای او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و اقرار نمودند
بر این و ایضا در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که فرمودند خداوند اخذ نمود میثاق
و عهد را از پیغمبران اولی العزم بر اینکه بد رستیکه من خدای شما هستم و حضرت محمد رسول
من است و حضرت علی امیر و پیشوا من است از تمام مخلوقات و اوصیای او بعد از
آن و الی الامر من و خوان علم من هستند و بد رستیکه بحضرت مهدی صاحب الزمان نصرت
میکند بر دین خود و با او ظاهر میکنم سلطنت خود را و با او انتقام میکشم از دشمنان
دین خود و با او عبادت کرده میشود بطوعاً و کرهاً پیغمبران عرض کردند اقرار نمودیم ای
خداوند ما و شاهد شدیم و حضرت آدم اقرار نکرد و انکار نیز ننمود پس ثابت شد عزم
این پنج نفر از پیغمبران اولی العزم در خصوص حضرت مهدی قائم آل محمد و نشد از برای آدم
عزم بر اقرار بحضرت قائم و اینست معنی قول خداوند و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنه
و لم یجد له عزماً فرمود بد رستیکه معنی نسی ترك است یعنی آدم ترك کرد اقرار بحضرت
قائم آل محمد را پس ازین تفسیر واضح گردید که این آیه در خصوص حضرت قائم و در اخذ
بیعت از برای آنحضرت است از انبیاء و پیغمبران اولی العزم بالبداهة

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود میثاق خداوند

آیه چهل و پنجم در سوره طه قوله تعالی و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً و
نحسره یوم القيمة اعنی یعنی هر آنکسی که از ذکر من اعراض کند پس بد رستیکه از برای او
است معیشت ضیق و محسور میکنیم او را در روز قیامت کوراً در تفسیر قمی از برای آنصیبه
است عرض کردند با آنحضرت که ما آنها را در دنیا در کفایت و استودگی مشاهده میکنیم
تا آنکه میمیرند حضرت فرمود این گفتم مجدداً قسم بد رحمت است و خوراک ایشان در رحمت
عذرة ایشان خواهد شد و دلیل بر اینکه این در رحمت میشود آنرا این است که میفرماید
ما او را در روز قیامت کور محسور میکنیم پس از حدیث مذکور معلوم میشود که این آیه در رحمت
ائمه و در بیان حال دشمنان ایشان است در رحمت ایشان با حضرت قائم آل محمد یا بعد از
آنحضرت آیه چهل و هشتم قوله تعالی در سوره انبیاء فَلَمَّا أَحْتَوَا بَاسُنَا إِذْ أُنْزِلَتْ مِنْهَا
یَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا الی مَا أُتْرِفْتُمْ فیه و مَا كُنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی و بقیه
احساس کردند با من عذاب ما را در آن وقت از آن عذاب میگریزند گفته میشود بر آنها
نگریزید و رجوع کنید بسوی آنچه بودید در آن از نعمت و لذت و مسکنها شاید که
سؤال کرده شوید در کلمات از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود و تشکیک

ظهور کند قائم مال محمد میفرستد جمعی را از اصحاب خود بطلب و دست آوردن بنی
 امیه بشام پس آنها در ترس و خوف میگریزند بروم پس اهل روم میگوید بنی امیه شما را
 ندارید و نخواهید داشت در ولایت ما تا آنکه بدین نصارت داخل شوید پس آنها تماماً نصرانی
 میشوند و صلیبها را بگردن خود نمایند بعد از آن نصاری آنها را بجای میدهند پس
 زمانی که اصحاب حضرت قائم آل محمد خبردار میشوند که بنی امیه بروم رفتند در عقب آنها
 خودشان را بروم میبرسانند و وارد بروایت نصاری میشوند پس اهل روم و نصاری امان
 طلب میکنند و الا مان میگویند پس اصحاب قائم مهدی میفرمایند امان نیست تا آنکه
 بنی امیه را حاضر کنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماماً برای ایشان تسلیم
 میکنند و اینست قوله تعالى لا تَرْكُضُوا اَلَا قَوْلُهُ لَعَلَّكُمْ تَتْلُونَ یعنی حضرت قائم از
 خزینه ها میپرسد و حال آنکه خودش علم و دانای تراست بر خزینه ها از همه کس در تفسیر
 قتی این حدیث را نقل نموده و بعد فرموده این آیه از آن آیات است که لفظ آن ماضی و معنی
 آن مستقبل و بعد خواهد شد و از آن آیات است که تا ویش بعد از تنزیل آن میشود
 تمام شد پس ازین تفسیر معلوم میشود که این آیه در شان حضرت قائم و اصحاب او و در
 بیان حال دشمنان او است پس حاصل معنای این میشود که زمانی که احساس میکنند بنی
 امیه آمدن اصحاب حضرت قائم آل محمد را پس آنها بروم و ولایت نصاری میگریزند از
 ترس ایشان و بر بنی امیه بطور استهزاء میگویند که نگریزید و رجوع کنید بگوئیم آنها
 خود و مسکنهای خودتان از شما سوال خواهد شد و شما را خواهند کشت

آیه چهل و هشتم در سوره انبیاء قوله تعالى وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ اَهْلُكَاهَا اِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی
 حرام است رجوع کردن بر هر قریه که ما آن را هلاک کرده ایم و آن را بعد از کشته ایم در تفسیر
 قتی از حضرت باقر و صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمودند هر قریه که خداوند آنرا
 هلاک نموده بعد از اهل آن قریه رجوع نمیکند در رجعت و در جمیع البیان از حضرت باقر
 روایت نموده که فرموده هر قریه که خداوند اهل آن را بعد از اهل آن هلاک نموده پس بد رستیکه
 ایشان رجعت نمیکند و قبل از قیامت آنها زنده نمیشوند پس ازین احادیث که در
 تفسیر این آیه وارد شد معلوم میشود که رجعت بر سایر مردم است و باقی مردمان رجعت
 خواهند نمود و معلوم است که رجعت خلق با ائمه خواهد گردید و رجعت مردم بجهت
 سلطنت ائمه است بدون شبهه آیه چهل و هشتم در سوره انبیاء قوله تعالى وَلَقَدْ
 كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ اَلْاَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی هر آنکه تحقیق
 نوشتیم در زبور حضرت داود بعد از تعلیم ذکر بر او این را که بد رستیکه مالک میشود
 زمین را و قائم مقام میگردد در زمین کلا بندهاگان صالحان من و در تفسیر جمیع از

حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود که مراد از عبادی تصالحون اصحاب حضرت قائم آل محمد است در آخر الزمان و خود صاحب جمع فرموده دلالت میکند بر این آنچه روایت نموده آن را شیعه و سنی از حضرت پیغمبر که فرمود اگر نماند باشد از سر دنیا مگر یک روز البته طولانی میکند خدا آن روز را تا مبعوث کند یک مرد بزرگوار بر اهل بیت من تا آنکه زمین بر او عدل و داد خواهی کند چنانکه مملو شده بود از ظلم و تعدی و در تفسیر قتی از حضرت صادق روایت نموده که فرمود مراد از عبادی تصالحون حضرت قائم آل محمد و اصحاب او است و در زبور تمجید و تمجید و دعا است و در روایت دیگر از آنحضرت نقل نموده که فرمود خداوند نازل کرد بر او زبور را و در آن بود توحید و تمجید و دعا و اخبار رسول الله و امیر المؤمنین و الائمة از اولاد ایشان و اخبار رجعت و ذکر حضرت قائم آل محمد تمام شد پس این اخبار معلوم شد که در این آیه مراد از صالحون حضرت قائم و اصحاب او است و ایشان وارث تمامی روی زمین میشوند از پادشاهان و مراد از ذکر زبور توحید و محمد و ائمة و اخبار رجعت ایشان است پس بنا بر این تفسیر حاصل معنای آیه این میشود که بتحقیق نوشتیم ما در زبور حضرت داود بعد از بیان توحید و ذکر محمد و وصی او و ائمة از نسل ایشان و بیان امامت و فضیلت ایشان و وجوب اطاعت ایشان بر جمیع خلق این را که بدرستی که مالک میشود بر زمین و سلطنت میکند در آن بندگان صالحان من که حضرت مهدی صاحب الزمان باشد و اصحاب او و اینست معنای بحسب تفسیر آیه چهل و نهم قوله تعالی در سورة حج اذین للذین یقاتلون بانهم ظلموا یعنی رخصت داده شدند آنکسانیکه مقاتله میکنند با کفار باینکه بدرستی که ایشان مظلوم شده اند و در تفسیر مجمع از حضرت صادق روایت نموده که آنحضرت فرمود بدرستی که غامه میگویند که این آیه در حق پیغمبر نازل شد در آن وقتی که قریش او را از مکه خارج کردند و حال آنکه در حق آنحضرت نازل نشد بلکه بدرستی که این آیه در حق حضرت قائم آل محمد نازل شد و قتی که ظاهر میشود طلب نماید خون حضرت سید الشهدا را در حالتیکه آنحضرت میگوید ما یم صاحب خون و اولیاء حضرت حسین تمام شد پس معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد است پس حاصل معنای آیه این میشود بنا بر این تفسیر که رخصت داده خداوند بحضرت قائم آل محمد که قتال کند با کفار و آنها را بکشد بجهت مظلوم شدن جدش حسین و دوستان کفار و بنجار بد کردار آیه پنجاهم در سورة حج قوله تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و الله عاقبة الامور یعنی اشخاصی هستند که اگر ناممکن بدیم ایشان را در زمین اقامه میکنند نماز را و ادا میکنند زکوة را و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و از برای خدا است عاقبت کارها در تفسیر قتی از حضرت باقر روایت نموده

در خصوص فرموده این آیه در خصوص آنکه نازل شده تا آخر آیه و حضرت مهدی
 الزمان و اصحاب او را خداوند مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا مغرب و ظاهراً
 میکند خداوند دین خود را با آنحضرت و محو میکند خداوند با او بدعتها را و باطلها
 چنانکه اهل باطل و شقاوت حق را محو کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در
 هیچ جای و امر معروف و نهی منکر میکند تمام شد پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه
 در خصوص حضرت قائم آل محمد نازل شد و مراد از آن خاص تمکین داده شده و اشخاص
 امر معروف کنند و نهی از منکر نمایند آنحضرت و اصحاب آن بزرگوار است بدون شبهه
 آیه پنجاه و یکم در سوره حج قوله تعالى وَبَرِّ مَعْظَلَهُ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ یعنی چاه مهجور شده
 هست و قصر بلند است و در اکمال الدین و کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق روا
 کرده که فرمود بر مَعْظَلَهُ امام صامت است و قصر مشید امام ناطق است و این تفسیر را
 در کافیه از حضرت امام موسی کاظم نقل کرده و در تفسیر قمی فرموده که این آیه مثل است از
 برای آل محمد و بر مَعْظَلَهُ آن چاه است که از آن آب نکشند و مراد از آن آن امامی است که
 بتحقیق غائب باشد و از علم و اقتباس نشود و از نور هدایت او روشنی نبرند تا وقت ظهور
 او و قصر مشید او رفیع است و او مثل است از برای میرالمؤمنین و ائمه از اولاد او
 و از فضائل ایشان که منتشر است بر عالم و دنیا را پر کرده و آن اول یعنی امام غائب ثانی
 خداوند است بِرِّ مَعْظَلِهِ عَلَي الدِّينِ کَلِمَةً پس از تفسیر هائے فرمود معلوم شد که مراد از بر
 مَعْظَلَهُ امام غائب است که صامت عبارت از او است پس بر مَعْظَلَهُ امام غائب شد
 که بعد ظاهر میشود که زاین آیه مقصود او است آیه پنجاه و دوم قوله تعالى در سوره حج
 ذَلِكُمْ وَمَنْ شَاقَّ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُصْرَفَهُ اللَّهُ یعنی اینست و هر که عاقبت
 و عذاب نماید مثل آن عذابیکه بر او کرده بودند و بعد از آن باز ظلم شود بر او البته خداوند
 نصرت فرماید او را و قبی در تفسیر این آیه فرموده که آن عذاب کند پیغمبر است زمانی که
 بیرون کردند او را قریش از مکه و رفت بغار و طلب کردند او را تا بکشند او را پس خداوند
 عقاب کرد بر دشمنان او در روز بدر بکشتن چند نفر از آنها پس زمانی که رحلت فرمود
 رسول خدا قریش خون کشتگان خود را طلب نمودند و حضرت امام حسین را شهید کردند
 و بر اولاد رسول خدا ظلم و ستم نمودند و این قول یزید ملعون است که گفت لَيْتَ
 اشیاخی بیدر شهید و الا حرم بر خداوند فرمود ذَلِكُمْ وَمَنْ شَاقَّ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ یعنی حضرت
 پیغمبر خدا بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ یعنی وقتی که اراده نمودند که او را بکشند ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
 لِيُصْرَفَهُ بِالْقَائِمِ مِنْ وَادٍ یعنی البته نصرت و یاری میکند خداوند آنحضرت رسول
 انبیاء و حضرت قائم آل محمد که از اولاد او است پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه در

نشان حضرت امام محمد صاحب الزمان است و مراد از نصرت خدا تعالی نصرت و یاری
 آنحضرت است در زمان ظهور او **ایه پنجاه و سیم** قوله تعالی در سوره مؤمنون
حَقُّ اِذَا فُتِنَّا بِغَايِبِهِمْ بِآيَاتِنَا عَذَابٌ شَدِيدٌ یعنی تا زمانی که کتابیم بر آنهاست در صفت
 عذاب در دنیا و در جمیع در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود
 که این عذاب شدید بر کافران و ظالمان در رجعت خواهد بود پس ازین حدیث معلوم
 میشود که این آیه در خصوص رجعت است و مراد از رجعت رجوع ائمه است با حضرت
 قائم آل محمد یا بعد از آنحضرت و عذاب شدید بر کفار و فجار در رجعت بدست قائم
 محمد خواهد شد چنانکه از تفسیر آیات سابقه معلوم گردید و بعد از آن واضح میگردد
ایه پنجاه و چهارم قوله تعالی در سوره مؤمنون **قُلْ رَبِّ اِنَّمَا تُرَبِّیْ مَا یُوعَدُونَ اِلَیَّ**
وَاِنَّا عَلٰی اَنْ تُرَبِّیَکَ مَا نَعِدُکَ لَقَادِرُونَ یعنی بگوای خدا من هرگاه بنمایم بر من آنچه را که
 وعده بآنها شده تا آنکه فرماید و بدرستی که خداوند قادر است بر اینکه بنمایاند بر تو آنچه را
 که وعده بآنها داده است و در جمیع در سبب نزول این آیه از حضرت پیغمبر روایت کرده که آن
 حضرت در حجة الوداع در منی فرمود که بعد از من کافر شوید و بعضی از شما کردن بعضی
 دیگر را نیزند و قسم بخداوند اگر این کار را بکنید البته مرا می بینید در یک کتیب و فوج
 بزرگی که شما را کردن میزنند راوی گفت پس دست حضرت رسول خدا فشرده شد پس التفات
 بطرف دیگر نمود و فرمود یا در دست علی شمارا کردن میزنند پس درین وقت این آیه نازل شد
 و در بعضی از رجال رجاء از جابر بن عبد الله روایت کرده که حضرت پیغمبر در مکه خطبه خواند
 و فرمود ای مردم من شما را می شناسم که بعد از من کافر میشوید و بعضی کردن بعضی را میزنند
 هرگاه این کار را بکنید من کردن شما را میزنم بعد التفات نمود و برکت بطرف راست
 پس مردم گفتند که جبرئیل دست او را فشار داد پس جبرئیل گفت یا آنکه علی کردن شما را میزند
 از ابان بن تغلب روایت کرده از حضرت صادق که فرمود جبرئیل بر رسول خدا نازل شد پس
 عرض کرد یا محمد اگر خدا خواسته باشد تو آنها را کردن میزنی و یا آنکه علی کردن آنها را میزند
 و وعده گاه شما وادی السلام است ابان گفت عرض کردم بحضرت صادق که وادی السلام
 گویا است که خداوند وعده داده بر رسول خودش و بحضرت علی که ایشان در آنجا کردن کفار این
 امت را میزنند حضرت فرمود ای ابان وادی السلام پشت کوفه است تمام شد پس معلوم
 گردید که این آیه شریفه در خصوص رجعت است و خبر از رجعت میدهد و مراد از ما یوعدون
وَمَا نَعِدُکَ رجعت و رجوع ائمه است و ازین جهت است که حضرت رسول در اخبارش
 فرمود کردن شما را میزنم و یا آنکه علی کردن شما را میزند و حضرت صادق فرمود که وعده
 ایشان در وادی السلام است که پشت کوفه باشد پس ازین احادیث معلوم شد که این آیه

در رجعت ائمه است و مراد از وادی السلام وادی است که نجف باشد و از همین جهت
 است که در تفسیر صافی فرموده که مراد رجعت است و بلکه از مفسرین عامه نیز بیضاوی
 قائل شده است که این آیه در بیان رجعت است و معلوم است که رجعت ائمه بعد از ظهور حضرت
 قائم آل محمد خواهد گردید یا با او آیه نجاه و پنجم در سوره نور قوله تعالى وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَلَمْ يَقُولْ يُعَبِّدُونَنِي وَلَا يَشْرِكُونَ
بِشَيْءٍ یعنی خداوند وعده داد انکسای را که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کرده اند آنها
 که البته ایشان را در زمین خلیفه میکند همچنانکه خلیفه کردن ایشان را که قبل از ایشان
 بودند و البته متمکن میکند خداوند آنها را از اظهار دین که پسندیده است خداوند او
 برای ایشان و بدل میکند خوف و ترس ایشان را بر امن و آسودگی تا آنکه عبادت کنند خداوند
 و بر خدا شریک قرار ندهند در کافیه از حضرت صادق روایت کرده که از آنحضرت سؤال نمود
 ازین آیه پس حضرت فرمود که ایشان ائمه علیهم السلام هستند و مراد خداوند ایشان است
 و ایضا در کافیه از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرموده که بتحقیق فرموده است خداوند
 در کتاب خودش بر ائمه بعد از حضرت رسول خدا وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ میفرماید بر ایشان من شما را خلیفه میکنم از برای علم خود و دین و عبادت خود
 بعد از پیغمبر خود چنانکه خلیفه نمودم اوصیا حضرت آدم را بعد از او تا آنکه مبعوث گردانند
 پیغمبر بعد از او را يُعَبِّدُونَنِي وَلَا يَشْرِكُونَ بے شکی میفرماید عبادت میکنند بر من بر
 اینکه پیغمبر نیست بعد از محمد بن عبدالله و دین غیر از دین او نیست پس هر کس غیر ازین را
 بگوید پس او را فاسقان است و بتحقیق علم را داد بر ائمه بعد از پیغمبر خودش ما ایمان و لا
 شریک را ائمه الدین پس از ما سؤال کنید و در کتاب واحد ایضا از حضرت باقر روایت کرده
 در حدیث طولانی که بعضی از آن در سوره آل عمران ذکر شد که حضرت امیر المؤمنین فرمود
 تا آنکه خداوند بر آل محمد منجز نماید آنچه را که بر ایشان وعده داده است در فرمایش خودش
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ يَقُولْ يُعَبِّدُونَنِي وَلَا يَشْرِكُونَ بے شکی یعنی عبادت میکنند
 بر من در حال امنیت و عافیت و نمیترسند از احدی در عبادت من و نباشد در نزد آنها
 تقیه و مراد از شرک درین آیه تقیه است و در تفسیر قمی فرموده که این آیه در قائم آل محمد
 نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده آنچه از اهل بیت روایت شده در این آیه اینست که
 آن در محمد آل محمد نازل گردید و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام زین العابدین
 روایت نموده که آنحضرت فرمود قسم بخداوند انکسای که خوف ایشان تبدیل با امنیت و
 آسودگی میشود و تقیه از آنها برداشته میشود شیعیان ما هستند و اینها برای ایشان
 بنده است و باریک مرد بزرگوار میشود از ما الهی است و آن مرد و آن بنده است و او

آنکه است که حضرت پیغمبر در حق او فرمود اگر نماند باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته خداوند
 عالم طولانی کند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و پادشاهی تمام روی زمین را بکند یک
 مرد بزرگوار از عترت من که نام او نام من است که زمین را بر میکند از عدل و داد خواهی ^{همچنانکه}
 بر شده بود از ظلم و تعدی و بعد عیاشی فرموده که مثل این از حضرت امام محمد باقر و از حضرت
 صادق نیز روایت گردیده و در اکمال الدین از حضرت صادق در قصه نوح و ذکر انظار مؤمنین
 از قوم او فرج را تا آنکه خداوند نمایاند بر آنها خلیفه بحق خودش را و تمکین دین خود را تا
 آنکه فرمود و همچنین است حضرت قائم آل محمد پس بدو سیکه طول یابد غائب بودن او ^{آنکه}
 حق خالص شود و ایمان صاف گردد از کد و برتر شدن هر کس که طینت او خبیث است از
 شیعه آنکه آنیکه خوف نفاق در ایشان هست در وقتی که احساس کنند ظهور خلیفه خداوند
 عالم را و متمکن شدن او دین او در روی زمین و از برای جماعت شیعه خالص است
 امر و دین منتشر در عهد و زمان ظهور حضرت مهدی آل محمد و این آیه در حق ایشان
 است که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَنَّهُمْ رَاضٍ عَنْهُ فَرَضَ فَعَزَّ وَجْهَ نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ
 اللَّهُ ناصبهاگان میکنند که این آیه در حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است
 حضرت فرمود خداوند ناصبها را هدایت و ارشاد نکند چنین نیست چه وقت شد
 خداوند که آن را اختیار نموده و رسولش را پسندیده که منتشر باشد امر آن در این
 امت و چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینه آنها
 در عهد یکی از ابوبکر و عمر و عثمان و یا علی علیه السلام با همه آنکه بچقدر از مردم
 در زمان ایشان مرتد شدند و چقدر رفتند با در ایام خلافت ایشان واقع شد و
 چقدر جنگها در زمان ایشان در بین کفار و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج از
 حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده در حدیث که عیوب ایشان خلفا را در آن بیان کرده و
 مهلت دادن خداوند بر آنها ذکر نموده تا آنکه فرموده همه این قحطی ائمه هدی این مصیبتها
 بجهت اینست که تمام شود آن مهلت که خداوند بر ایدیس داده و حق شود قول بر کافران
 و نزدیک شود وعده حق خداوند همچنان وعده که خداوند آن را در کتاب خود بیان
 فرمود بقول خودش که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَنَّهُمْ رَاضٍ عَنْهُ فَرَضَ و ظاهر شدن این وعده در آن
 زمان میشود که فساد اسلام مکرر اسم آن و نماند از قرآن مکرر اسم آن و درین وقت
 خداوند قادر یاری میکند بر امام غائب شد بشکرهای که نمی بینند آنها را و ظاهر
 میکند دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله تمام شد
 پس ازین احادیث بسیار واضح گردید که این آیه شریفه در خصوص حضرت قائم آل محمد
 و در بیان حال زمان ظهور آنحضرت نازل شد و در دلاری ائمه و ضعفاء شیعه

سما و دل این امر را بحسب خود و سواد و درین ایام و علم نمود نصرت و یاری عیسی را
 بر آن حق و یاری درین خود را بقیام تا ثمال محمد و باطل شدن ادیان باطله و محال بودن
 اخبار سن سابقه و قدیم در مع شدن طلوع و فجره بطرف و انجذاب از ملاحظه تمام این حادث
 متبرک گشت علم و طمع حاصل میشود بر اینکه این آیه شریفه در بیان دولت حق حضرت
 تا ثمال محمد و بیان حالات و احوال و امور و انوار صورت است بلا شبهه پس حاصل ترجمه آیه
 و آله هدایه بنا بر این اخبار که در تفسیر آن وارد شده این میشود که خداوند عالم وعده
 داده است بر آنکه اینک ایمان آورده اند ایمان واقعی عملهای صالح و نیکو کرده اند و
 اعمال صالحه ابدی و گزاری نکرده اند و از عملهای نیکو هیچ ترک نکرده اند و آن
 گنان هم که ازال محمد میباشند ایشان را البته در روی زمین خلیفه و جانشین خود
 نماید چنانکه خلیفه و پادشاه کرده در روی زمین جمعی از کسان سابق را مثل سلیمان
 و داود و داور و یس و غیر ایشان و وعده داده است خداوند بر ایشان بعد از آنکه ایشان را
 خلیفه نمود درین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان متمکن نماید و غالب کند
 بر جمیع ادیان و البته مبدل کند خوف ال محمد را بر امنیت و عافیت و اسودگی تا آنکه
 شیعیان ایشان عبادت کنند برخداوند بدون ترس و من غیر تقیه و بلا خوف زکات
 و چهار و اشهرار آیه پنجاه و ششم قوله تعالی در سوره شعراء إِنْ كُنَّا نُنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِّنْ
سَمَاءٍ آيَةً فَضَلَّ أَغْصَانُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی هرگاه خواسته باشیم نازل میکنیم
 را بر ایشان علامتی بر آنها پرتاب میشود کرد نهایی آنها بران علامت خاضع و تواضع کنند
 و در کافه در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت نموده که آنحضرت فرمود بدینست که
 تا ثمال محمد ظهور نمیکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس میشوند آن ندا را خدا
 در پس پرده فنا و میشنوند آن را اهل مشرق و اهل مغرب و در تمام ال محمد نازل شده
 این آیه که إِنْ كُنَّا نُنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِّنْ آيَةٍ باشد و در تفسیر حق از آنحضرت روایت کرده در
 معانی بن آیه که فرمود ذلیل میگردد گرد نهایی بنی امیه از برای آن علامت که از آسمان است
 و آن علامت صیحه است از آسمان باسم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و در ارشاد
 صفیة حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود زود باشد که خداوند آن علامت را
 از برای آنها ظاهر میکند عرض کردند آنها کدام اشخاص هستند فرمود بنی امیه و اتباع
 آنها هستند عرض نمودند آیه کدام است فرمود رکود قباب است در بین زوال تا وقت عصر
 و بیرون میشود سینه و روی در عین شمس تعریف میکند حب و نسب و ثمال محمد را
 و ایضا در بیان سنیان میشود و در وقت وقوع این علامتها بدرک رفتن سنیان و اتباع
 اوراق میگردد و در حال بدین از حضرت صادق روایت کرده در حدیثیه در آن وصف

میکنند قائم آل محمد. اما آنکه فرموده و ان قام بها اهل بیت اندک است که منادی میگوید
 از آسمان مدعوت و دلالت بر او و هدایت بسوی آنحضرت که ندا را میشنود اهل زمین در
 آن ندا منادی میگوید آگاه باشید ای مرهم که بد رستیکه جنت خداوند جنتیست که در آن
 در نزد بیت الله پس تابع شوید او را پس بد رستیکه حق با اوست و حق در اوست و اینست
 معنی فرمانش خداوند که میفرماید **اِنْ تَشَاءُ نُنْزِلْ عَلَیْکُمْ اَبَّةً** تمام شد پس از این احادیث
 معلوم شد که این آیه در شان قائم آل محمد نازل شد و مراد از آیه و علامت علامت ظهور
 آن بزرگوار است و مراد از خاضعین و تواضع کردن کردن آنها در این آیه شریفه منسوب و ذاک
 بنی امیه و اتباع ایشان و حضرت قائم آل محمد و بعد از این تفسیرها معنای آیه واضح است
 آیه پنجاه و هشتم قوله تعالی در سوره نمل **اَمَّنْ یُجِیْبُ الْمُسْتَطْرَّ اِذَا دَعَا وَ یُکَیِّفُ التَّوْبَ یَعِیْ**
 ایا کبیت که اجابت نماید دعا و شخص مضطر را و ما میکند آن مضطر دعا کند و شاید و رفع
 نماید بدی را و بلارای وقتی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود این آیه
 نازل شد در شان قائم آل محمد و قسم بچند او ندانم است مراد از این مضطر آنست که نماز
 کند در مقام دورگفت و دعا کند و از خداوند سوال نماید پس خداوند دعای او را مستجاب
 میکند و کار او را فراهم نماید و کشف سوء را آنحضرت کند و قرار میدهد او را در میان
 خلیفه و پادشاهان زمین را بر او عطا فرماید و در روایت دیگر فرمود پس اول کسیکه
 بر او بیعت میکند جبرئیل میشود و بعد از او یسجد و پیروزه نفر مرد بیعت میکند بران
 حضرت تمام شد پس ازین تفسیر معلوم و واضح شد که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد
 نازل گردیده و مراد از مضطر در این آیه آنحضرت است بدون شبهه درین

آیه پنجاه و هشتم قوله تعالی در سوره نمل **وَ اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْکُمْ اَخْرِجْنَا اَیُّهَا دَابَّةٌ مِّنْ اَرْضٍ**
تُکَلِّمُهُمُ اِنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یوقِنُونَ یعنی و قتیکه واقع میشود قول معهود معین
 شد بر آنها و مراد از این قول معهود و عهد رجعت است در زمان ظهور قائم آل محمد چنانکه
 در تفسیر صافی نقل نموده بیرون میکنیم از برای آنها از زمین دابّه را که با آنها تکلم میکند
 آن دابّه بد رستیکه مردم بوده اند بآیات ما و علامتهای و عهد شد ما با و رویتین نمایند
 و برآیات ما اعتقاد نکنند و مراد از دابّه الارض درین آیه شریفه حضرت امیر المؤمنین است
 چنانکه قتی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت نموده که فرمود یک روز حضرت پیغمبر
 رفت بمسجد و حضرت علی را دید که خوابیده است و یک قدر یک در زیر سرش جمع نموده پس
 پیغمبر او را بپایش حرکت داد و فرمود براؤم یا دابّه الارض یعنی برخیز ای دابّه الارض پس یک
 نفر از اصحاب با آنحضرت عرض نمود یا رسول الله ما نیز با آمد یکبار این نحو خطاب نمایم فرمود نه
 بخدا قسم نیست این اسم مکرر برای او خاصه و اوست دابّه الارض همچنانیکه خداوند او را

در قرآن ذکر فرموده بقول خودش وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَلَا يَهْدُوا و بعد از آن فرمود یا علی
 و تیکه آخر الزمان می باشد خداوند عالم ترا بیرون میکند در خوشترین صورت و با تو
 باشد میسم که با آن داغ می کنی دشمنان خود را تا آخر حدیث پس ازین تفسیر واضح شد
 که مراد از وَقَعَ الْقَوْلُ رجعت است و مراد از آخر الزمان زمان ظهور حضرت قائم آل محمد
 است و ایضا فقی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت نموده که یک مرد بعمار عرض
 کرد که یک آیه در کتاب خداوند مرا مجیرت انداخته و قلب مرا فاسد نموده پس عمار فرمود
 کدام آیه است آن عرض کرد آیه إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ این
 دابّه کیست و مراد از آن چیست پس عمار فرمود قسم بخند و ند میخورم و نمی نشینم تا آنکه دابّه
 الارض را بتو نشان ندهم پس عمار با آن شخص آمد به خدمت حضرت امیرالمؤمنین و حالیکه
 آنحضرت خرما و مسکه میخورد پس حضرت امیر تعارف فرمود که بیا تو هم بخور و عمار نیز قبول
 نمود و خورد پس آنکس تعجب کرد از قسم یاد کرد عمار و خوردن او پس و تیکه عمار روایت
 آن شخص عرض کرد بعمار که تو قسم یاد کرده بودی که نخوری تا آنکه بمن نشان بدهی دابّه
 الارض را عمار فرمود من ترا نشان دادم دابّه الارض را و باو نیز خرما خوردم و آنحضرت فرمود
 دابّه الارض اگر تو عقل داشته باشی و در تفسیر عیاشی مثل این قضیه را از ابوذر نقل
 نموده و در کاف از حضرت باقر روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرمود تحقیق خداوند
 بمن عطا فرمود علمش چیز را علم بلاها و علم مرگها و علم وصیتهای انبیاء و اولیاء و علم
 فصل الخطاب و من صاحب رجعتها و صاحب دولة الدّول هستم و من صاحب عصا و
 میسم و دابّه الارض همچنانیکه تکلم میکنم با مردم و در اکمال الدّین از حضرت امیرالمؤمنین
 روایت کرده در حدیث که ذکر فرمود در آن دجال را و کشته شدن او را و فرمود آگاه باشید
 بعد از کشته شدن دجال طاقه الکبری خواهد شد عرض کردند طاقه الکبری چه چیز
 است یا امیرالمؤمنین فرمود بیرون شدن دابّه الارض است از نزد صفا و مرده که با او
 باشد عصای موسی خاتم سلیمان میکندارد خاتم رب روی هر مؤمن پس نقش میشود در
 روی او که او مؤمن است حقا و میگذارد آن را بروی هر کافری پس نوشته شود در او که
 این کافر است حقا تا آخر حدیث پس ازین حدیث معلوم میگردد که بیرون شدن دابّه
 الارض در رجعت میشود و آن هم بعد از کشته شدن دجال است که قبل از ظهور حضرت
 قائم خروج خواهد کرد و در زمان آنحضرت کشته خواهد شد و در جمیع در تفسیر این
 آیه روایت کرده که از حضرت امیر سؤال کردند از دابّه الارض حضرت فرمود منم دابّه الارض
 بخند قسم و از برای و ذنب نیست و او ریش دارد و احادیث دیگر درین معنی موجود است
 در کتب اخبار پس ازین احادیث معتبره معلوم میشود که این آیه شریفه در رجعت آمده

نازل شده و آن هر بعد از ظهور قائم آل محمد است پس این آیه چنانکه بمقتضای این تفسیرها
 دلالت بر رجعت ائمه میکند همچنین دلالت بظهور قائم آل محمد نیز میکند زیرا که ظهور
 آنحضرت قبل رجعت اجباری خواهد شد البته آیه یقیناً و نهام قولی تعالی در سوره
 نمل وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ یُکَذِّبُ بآیَاتِنَا فَمَا لَهُمْ یَوْمَئِذٍ
 محشور میکنیم از هر امتی یک فوج را از کسانی که تکذیب میکردند آیات ما را و بدو
 نسبت میدهند علامات ما را پس آن تکذیب کنندگان نگاه دارند و حیرت میشوند
 و مراد از این آیه رجعت است بلا شبهه چنانکه قی از حضرت صادق در تفسیر آیه الارض
 روایت کرده که حضرت فرمود آیه الارض در رجعت و بعد از ظهور قائم آل محمد بیرون
 میاید و دین بر رجعت قوله تعالی وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ یُکَذِّبُ بآیَاتِنَا
 و فرمود مراد از آیات حضرت امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام است راوی عرض نمود
 یا بن رسول الله عامه میگویند که مراد از آیه حشر و قیامت است حضرت فرمود پس باید در
 قیامت خداوند محشور میکند از هر امتی یک فوج را و بآیه میگوید بآیه مردم را و همچنین
 نیست و این آیه در رجعت است و آیه قیامت پس و وحشرنا هم قائم لغادر مناهم احدا
 است که میفرماید احدا را در قیامت ترک نمیکنیم و همه را محشور میکنیم پس ازین حدیث
 شریف واضح شد که آیه اول در رجعت است و محتاج بیان نیست و ایضاً قی در تفسیر
 این آیه از آنحضرت روایت کرده که فرمود نیست احدا از مؤمنان که کشته شده است مگر
 آنکه او رجعت میکند تا آنکه او با حل خود بمیرد و رجعت نمیکند مگر آنکسی که ایمان
 خالص داشته باشد و مکران شخصی که او کافر باشد و در مجمع در تفسیر آیه فرموده که
 بتحقیق احادیث بسیار از ائمه وارد گردیده که خداوند عالم در وقت ظهور قائم آل محمد
 قومی را زند میکند از کسانی که مرده اند از اولیاء آنحضرت و شیعیان او تا آنکه فائز شوند
 بثواب نصرت او و یاری کردن او و شاد شوند بظا هر شدن پادشاهی و وزند میکند
 خدای تعالی قومی را از دشمنان او تا آنکه انتقام بکشد از ایشان و تا آنکه برسند بنفای بعض
 آنچه که آنها مستحق هستند بر آن از عذاب و کشته شدن در دست اولیاء خداوند
 در دست شیعه ایشان و برسند بر ذلّه و خواری از آنچه شاهد میکنند از غالی شدن
 کلمه خداوند و هیچ غافل شک نمیکند در این که آنچه از اخبار رسیده مقدور است و میشود
 و محال نیست وزنده شدن در اتم سابقه و قرون ماضیه اتفاق افتاده وزنده کرده
 خداوند جمعی را و قرآن بر آن نطق کرده در چند موضع مثل قصه عزیر و قوم موسی و این
 کسانی که از طاعتیون گریخته بودند و غیر ایشان بنا بر آنچه ما تفسیر نمودیم در جای خود
 و در اخبار صحیح بسیار از حضرت پیغمبر روایت شده که فرموده در امت من واقع میشود

آنچه در بنی اسرائیل واقع شد بدو ن کم و زیاد تمام شد و در صافی در تفسیر این
 آیه بعد از نقل اخبار بسیار فرمود بتحقیق تصنیف نموده حسن بن سلیمان حلی طاب
 مثواه گاهی در فضائل اهل بیت و نقل کرده در آن اخبار کثرت در اثبات رجعت و تفصیل
 آن و ذکر نموده در آن کتاب اینکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است باخبار
 زیاد که معنائی آنها موافق است و نقل نموده اکثر آنها را از کتاب سعد بن عبد الله
 که مختصر البصائر است تمام شد پس از احادیث سابقه و کلمات مفتی در
 اینجا معلوم شد که این آیه در رجعت ائمه است و در مقام بیان ظهور قائم آل محمد
 است نه در بیان قیامت است **آیه شصتم** قوله تعالى در سورة نمل **سیریکم**
ایاتیه فتعرفونها یعنی زود باشد که خداوند بنمایاند بشما آیات و علامات
 خودش را پس شما نیز آنها را میشناسید و در تفسیر قتی در حدیث گذشته که از
 حضرت صادق روایت نموده بود فرمود که مراد از آیات حضرت امیر المؤمنین و ائمه است
 و در تفسیر این آیه ایضا از آنحضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات درین آیه ائمه
 علیهم السلام است در وقتیکه رجعت نمایند بر دنیا و ایشان را میشناسد دشمنان
 ایشان در رجعت در زمانیکه بیند ایشان را در دنیا و حضرت امیر فرمود از برای
 خداوند آیه بزرگتر از من نیست قسم بخداوند تمام شد پس ازین دو حدیث معلوم
 میشود که این آیه در رجعت ائمه است زیرا که مراد از آیات و قتی که ائمه شد معلوم است
 دیدن ائمه در یکجا در رجعت خواهد شد و دشمنان ایشان را در رجعت خواهد دید
 و آن در وقت ظهور قائم آل محمد و بعد از آن میشود و بلکه ائمه در رجعت پادشاهان
 خواهند شد چنانکه در بصائر روایت کرده که از حضرت صادق پرسیدند تفسیر
وَجَعَلَكُمْ آيَاتٍ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان
 فرمود پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریه اویند و پادشاهان ائمه اند
 راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند حضرت فرموده پادشاهی بهشت و پادشاهی
 رجعت را خداوند ب شما داده است **آیه شصت و یکم** قوله تعالى در سورة قصص
وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَجْحَدُونَ
 یعنی اراده میکنیم بر اینکه منت گذاریم بر آنکسانیکه ضعیف شده اند در روی زمین
 و قرار بدیم ایشان را پادشاهان و قرار بدیم ایشان را وارث در روی زمین و مالک آن
 و تمکین بدیم از برای ایشان در زمین و سلطنت روی زمین را ایشان بدیم
 و بنماییم بر فرعون و هامان و لشکرهای آنها از ائمه آنچه را که از آن حد رسیدند

و این آیه شریفه با اتفاق مفسرین امامیه در شان اهل بیت و قائم آل محمد رازل شده است چنانکه صدوق در کتاب غیبت از حضرت امیر روایت کرده که آنحضرت و پیوسته مراد ازین آیه آل محمد هستند که برانگیزد خداوند مهدی ایشان را بعد از ضعیف شدن و بی مدد و بی یار شدن ایشان پس آن مهدی آل محمد ایشان را شاد نماید و دشمنان ایشان میکشد و در کافی روایت کرده که حضرت باقر نظر به حضرت صادق نمود که راه میرفت پس فرمود این از انکان است که خداوند در حق ایشان فرموده است وَ يُزِيدُ اَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ الْاٰيَةُ و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول خدا نظر نمود بحضرت امیر و امام حسن و امام حسین پس گریه نمود و فرمود شما به در و من مستضعف میشوید پس عرض کردند بحضرت صادق که معنی فرمایش شما چیست چه بود فرمود معنی آن این بود که شما انکسای هستید که بعد از من ائمه و امامان میشوید و خداوند در شان شما فرموده وَ يُزِيدُ اَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ الْاٰيَةُ و بعد از آن حضرت صادق فرمود که این آیه جاری است در ما اهل بیت تا روز قیامت و در رجال بیضا از آنحضرت روایت کرده که فرمود درین آیه که آن از برای ما است و در ما اهل بیت است و در کمال الذین و کتاب غیبت روایت نموده که وقتی که حضرت قائم آل محمد متولد شد پس این آیه را خوانند و اول تکلمش باین آیه بود و وقتی در تفسیر این آیه فرموده که آن مثلی است که خدا زده است بر اهل بیت رسالت که موجب تسلای ایشان باشد زیرا که فرعون و هارمان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان در این امت فلا و فلان و فلان و اتباع آنها هستند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا و بعد از آن پس حقتعالی وعده داده بر رسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون و اتباع او غائب کردم و بعد از آن او را ظاهر نمودم و بر فرعون و اتباع او غالب کردم و همه را ببردست و هلاک کردم همچنین حضرت قائم آل محمد و اولاد او را پنهان میکنم و از فراغه زمان خود او مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر آنها غالب خواهم کرد که انتقام خود را از آن فرعون بکشند پس تاویل آیه چنین است که میخواهم منت گذارم بر انکسای را که ایشان را ضعیف گردانیدند در زمین که اهل بیت رسالت باشند و بگردانم ایشان را امامان و بگردانم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین از برای ایشان مسلم باشد و تمکن و اقتدار بد هم بر اهل بیت رسالت در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنماییم بر فرعون و هارمان و قارون این امت را و اتباع آنها را که حق آل محمد را غصب کردند و بنماییم باینکه از آن حذر میکردند از کشته شدن و معذب بودن و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنیم و قاتلان ایشان را نیز زنده نماییم تا انتقام

بکشند و آنها را بنهار ابدترین عذاب بقتل رسانند و قتی فرموده که خطاب در این
 برال محمد است بعلت آنکه اگر خطاب بایشان نباشد و در خصوص حضرت موسی نازل شد
 خداوند میفرمود مِنْهُ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ نه آنکه بفرماید مِنْهُمْ پس همانیکه خداوند فرمود
 مِنْهُمْ معلوم شد که خطاب برال محمد است و در تفسیر جوامع از حضرت امام زین العابدین
 روایت کرده که فرمود قسم بآن خدا که پیغمبر را بحق بشیر و نذیر مبعوث کرده بدستیکه
 ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزله موسی و شیعیان او هستیم و بدستیکه دشمنان ما و
 اتباع آنها بمنزله فرعون و اتباع او هستند پس ازین احادیث معتبره بسیار معلوم گردید که این
 آیه شریفه در شان اهل بیت و در خصوص رجعت ایشان و ظهور مجدد آن بزرگواران نازل
 شد و یا آنکه نزولش در حضرت موسی و بنی اسرائیل است و تاویل آن در اهل بیت رسالت
 و در ظهور قائم آل محمد است و این جاشبهه نیست آیه شصت و دوم قوله تعالی در سوره
 قصص اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَيْهِ مَعَادٍ یعنی بدستیکه انخداوند که
 فرض و واجب کرده قرآن را بر تو البته ترا در میکند بسوی معاد و محل عود معین قتی در
 تفسیر این آیه از حضرت سجاد روایت کرده که آنحضرت فرمود یعنی رجعت میکند بسو شما
 پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و ایضا از حضرت باقر روایت کرده که در نزد
 آنحضرت ذکر شد جابر بن عبد الله پس حضرت فرمود خدا بر جابر رحمت کند بتحقیق رسید
 جابر در علم برتر است که میداند تاویل این آیه را یعنی مراد از آن رجعت است و علامه مجلسی
 اعلی الله مقامه بعد از ذکر این آیه فرموده و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت
 حضرت رسول خداست بآوردن تمام شد پس ازین اخبار معلوم شد که این آیه در خصوص
 رجعت ائمه نازل شد و رجعت ایشان هم با ظهور قائم آل محمد و بعضی بعد از او خواهد
 بود آیه شصت و سیم قوله تعالی در سوره عنکبوت وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ
 اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ یعنی اگر بایاد نصرت و یاری از خداوند تو البته میگویند ایشان بدستیکه
 ما با شما بودیم در دین و در تفسیر قتی فرموده است که مراد از نصر در این آیه شریفه قائم آل
 محمد است و از اخبار کثیره و ادعیه بسیار معلوم میشود که مراد از نصرت و ناصران بزرگواران
 چنانکه در دعا عهد که بسند معتبر نقل شده از حضرت صادق وارد است که وَاجْعَلْهُ اَلْهَمَّ
 مَفْرَعًا لِمَظْلُومٍ عِبَادِكَ وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَ مَجْدًا لِمَا عَظِلَ مِنْ اَحْكَامِ
 كِتَابِكَ یعنی قرار بده خداوند قائم آل محمد را پناه از برای مظلوم بندگان خود و ناصر
 و نصرت و یاری کننده از برای آنکس که نیاید از برای خود نصرت کند مگر تو را و قرار
 بده او را تازه کننده آنچه معطل و ضایع شده از حکمهای کتاب تو پس ازین دعا معلوم
 میشود که نصرت مظلومین و نصیر مؤمنین با و خواهد بود و در خطبه غدیر حضرت

پیغمبر فرموده: آگاه باشید بدوستیکه ختم کننده امامان از ما است که قائم مهمل باشد
 آگاه باشید بدوستیکه او است غالب شوند بر اعدایان باطله آگاه باشید بدوستیکه
 او است انتقام کننده از ظالمان آگاه باشید بدوستیکه او است فتح کننده قلعه ها حکم
 و خراب کننده آنها آگاه باشید بدوستیکه او است کشته اهل شرک از هر قبیله آگاه باشید
 بدوستیکه او است درک کننده هر خون نافع و محیته که از اولیاء خداوند ریختند آگاه
 باشید بدوستیکه او است ناصر دین خداوند آگاه باشید او است عرف از دریا عمیق
 او است که نامه کند صاحب فضل را بفضل خودش و صاحب هر چه را بجهت او
 باشید بدوستیکه او است برگزیده خدا و اختیار شده خداوند آگاه باشید او است و
 هر علم و احاطه کننده بران علم آگاه باشید او است خبر دهنده از خداوند عالم آگاه
 باشید او است رشید سدید آگاه باشید بدوستیکه او است که واگذار شده بر او
 احکام دین خدا آگاه باشید بدوستیکه او است که بتحقیق نبوت دادند بآمدن
 پیغمبران گذشته ها آگاه باشید او است حجت باقی و نیست حجت بعد از او و نیست حق
 مگر با او و نیست نور مگر در نور او آگاه باشید نیست غالب بر او و نیست نصرت شده
 بر او آگاه باشید او است ولی الله در زمین و حکم خدا در میان خلق و امین خدا بر سر
 او و علانیه او و این نحو احادیث و اخبار بسیار است که دلالت میکند بر اینکه حضرت
 قائم آل محمد تا صراحت و نصرت با او است و نصیر بر مؤمنین با او خواهد شد پس
 معلوم میشود که مراد از نصیر دین ایه آنحضرت است چنانکه علی بن ابراهیم قمی در
 تفسیر این ایه فرموده و مراد نصرت آن بزرگوار است در زمان ظهورش بر مؤمنین
 ایه شصت و چهارم قوله تعالی در سوره روم ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
 اَيْدِي النَّاسِ یعنی ظاهر شد فساد در دنیا و دریاها بسبب آنچه که کرده
 ان را دستهای مردم و ظاهر شدن فساد در بر و بحر اشاره است بآن فسادها که
 قبل از ظهور آن بزرگوار و در نزد یک ظهور قائم آل محمد در روی زمین و در میان
 مردم ظاهر میشود و زمین از ظلم و جور پر میشود چنانکه در دعا عهد باین تصریح
 نموده بقوله ^و وَ اَحْلُ نَاظِرٌ مِّنِّي اِلَيْهِ وَ يَحْلِلُ فَرْجَهُ وَ مَسْئَلُ حَرْجِهِ وَ اَوْسَعُ
 مَسْجِدِهِ وَ اَسْلَكَ بِمَحَجَّتِهِ وَ اَنْفَعُ اَمْرُهُ وَ اَشَدُّ اَزْدُهُ وَ اَعْمَرُ اَللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ اَحْيَ
 بِهٖ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي
 النَّاسِ فَظَهَرَ اَللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّتِكَ وَ اَمِنْ بِنَيْتِكَ الْمُسْتَعْنَى بِاسْمِ رَسُوْلِكَ
 تا آخر پس ازین دعا واضح میگردد که مراد از ظهور فساد در بر و بحر واقع شدن فساد
 در زمین قبل از ظهور آنحضرت و پر شدن زمین است از ظلم و جور پس مراد از ایه بسیار

علامات ظهور قائم آل محمد است بدون شبهه ایه شصت و پنجم قوله تعالى در
 سورة ايمان وَ سَبَّحْ تَعْلِيْمُكُمْ نِعْمَةً مِّنَّا وَمِنْهَا حُجَّتُكُمْ بِعَنَّا بِإِذْنِنَا يَعْنِي خَلُودِ غَالِمِ تَمَامِ نَمُوذِهِمْ
 کرد بر شما نعمتهای ظاهری و باطنی خود را و از هیچ وجه بر شما نقصی نداشت و در
 اکمال الدین و مناقب از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده اند که در معنی این
 ایه فرمود که مراد از نعمت ظاهره امام ظاهر است و از نعمت باطنیه اتمام غایت است
 تمام شد پس ازین تفسیر معلوم میشود که مراد از باطنیه در این ایه حضرت قائم آل محمد
 است بلا اشکال ایه شصت و ششم قوله تعالى در سورة الحج وَ لَنَذِقَنَّهُمْ
 الْعَذَابَ الْأَلَدَّ لَنُؤَذِّقُنَّكَ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَأَعْلَمَهُمْ بِرَجْعَتِهِمْ يَعْنِي الْبَسْمَةَ بِحُجَّتِهِمْ بِرَأْسِهَا
 عذاب نزدیکتر و یا دیرتر از عذاب بزرگتر شاید که آنها برگردند و بی در تفسیر این ایه
 فرموده که عذاب ادنی عذاب رجعت است با شمشیر و مراد از رجوع رجوع آنهاست در
 رجعت تا آنکه معذب باشند و در جمع در تفسیر این ایه فرموده در اخبار بسیار از حضرت
 باقر و صادق و وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب دایم الارض و فتنه دجال است
 و این بالضروره در زمان ظهور حضرت قائم و یا قبل او و مقارن ظهور او خواهد بود
 و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب قبر است و این منافات با احادیث
 سابقه ندارد زیرا که ممکن است که مراد عذاب قبر و عذاب رجعت هر دو باشد و یا آنکه
 یکی تنزیل و یکی تأویل باشد و بلکه آنرا یہ که لَعْلَهُمْ يَرْجِعُونَ باشد دلیل است که این
 ایه در رجعت است و عذاب قبر تأویل است و علامه مجلسی علی الله مقامه در تفسیر
 ایه فرموده که حضرت امام جعفر صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که
 بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن
 و زنده شدن در رجعت است تمام شد ایه شصت و هفتم قوله تعالى در سورة
 بقره وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ يَعْنِي وَ مَيُكُونُونَ كَقَدَّ كَهْمُ
 وقت است این فتح اگر شما راست میگوئید قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ
 يُنظَرُونَ يَعْنِي بَكُورٌ وَ زَيْكٌ مَيَاكِدُ نَفْعٍ نَمِيدُ مَدِّ بَرَايَ الْكَاسِيكَةِ كَأَفْرَشَدُوا إِيمَانُهَا
 و نه آنها مهلت داده میشوند و این دو آیه شریفه در بیان رجعت و ظهور قائم آل محمد است
 چنانکه در تفسیر قمی فرموده که این آیه مثل است که خداوند این مثل را در بیان رجعت
 و ده است و در ظهور قائم آل محمد بیان کرده پس وقتی که خبر داده بر آنها حضرت پیغمبر رجعت
 آنها را گفتند این فتح چه وقت خواهد شد اگر شما راست میگوئید ان را و این آیه عطف و
 متصل است بقول خداوند که فرمود وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ لَنُؤَذِّقُنَّكَ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
 پس ازین بیان معلوم شد که این آیه در بیان رجعت و ظهور قائم آل محمد است و بعد از تأمل

واضح میگردد و این شصت و هفتم قوله تعالى در سورة سينا وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي
بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سیر و اینها لایالی و آیاتاً امینین یعنی
قرار دادیم در بین ایشان و بین قری و دهات همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهره
و مقدر نمودیم در آن دهات سیر کردن و اسیر کنید در آن دهات شهرها و روزها در
حال امن و اقل این آیه در خصوص اهل بیت است و لغرض روشن دانستن آنست که
همچنانکه در احتجاج از حضرت باقر روایت نموده در حدیث حسن بصری در این آیه که
فرمود بلکه در ما خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم الْقُرَى الَّتِي
بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا و این فرمایش خداوند در حق کس است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت
ذیرا که ایشان را خداوند امر کرده بر آنکه بمانند بنزد ما پس خداوند فرموده وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی قرار دادیم در بین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان
الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً قُرَى هَاهُ ظَاهِرَةً قُرَى هَاهُ ظَاهِرَةً قُرَى هَاهُ ظَاهِرَةً قُرَى هَاهُ ظَاهِرَةً
احادیث ما ائمه است و شیعیان خودمان و فقهاء شیعیان و مواله مبرمان و در قرآن
فِي السَّيْرِ پس سیر مثل است از برای علم و دانایی که سیر شدن است در میان علم و دانایی و سیر
در آن قریه ها و این مثل است از برای آنچه سیر میکند از علم در شبها در روزها از ائمه
بسمه ایشان از حلال و حرام و فریضه ها و احکام و در امنیت اند در آنچه از ما دستورات
رسیده آن وقتیکه آن را از معدن علم اخذ نمایند که از لطف خداوند ما سیر شدیم که
اخذ کنند آن علمها را از آن معدن و زمانیکه این خود متاثر نموده در آن مستند
مست و منسلک و از تبدیل حرام بحلال و اینها در احتجاج از حضرت سجاد روایت کرد
که فرمود بدرستی که خداوند قصد نموده از قری مرغان پند را عرض نمودند پس ایشان
کدام مردم میباشد فرمود ما ایم و فرمود یا نشنید فرمایش خداوند را سیر و اینها
لایالی و آیاتاً امینین امینین هستند از ذیج و در ذیل البین از حضرت قائم آل محمد
روایت نموده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت محمد قسم آن قری هستیم که خداوند
مبارک نموده در آن قری و شما شیعیان قریه های ظاهره ظاهره ظاهره ظاهره ظاهره ظاهره ظاهره ظاهره ظاهره
صداق روایت نموده که حضرت ابوحنیفه فرمود یا تویی فقیه و عالم اهل عراق عرض کرد
بله فرمود بچه فتوی میدهی بر آنها عرض نمود بکتاب خدا و سنت رسول او فرمود ای ابوحنیفه
ایا میدانی کتاب خداوند را حق دانستی و میشناسی ناسخ آن را از منسوخ آن عرض کرد بله
فرمود ای ابوحنیفه بتحقیق ادعا کردی یک علم بزرگ را وای بر تو خداوند قرار داده این علم را
مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن را خداوند بر ایشان نازل فرموده وای بر تو نیست آن علم مگر
در نزد آنکس که الان حاضر است از ذریه حضرت پیغمبر و نمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند

می شود یک عالمی هدایت ز کوفه و برین لشکر ستمی نباشود و آنکه سفیانی را میکشند و از آنها
یک خلاص می شود و آنچه آنها بدست آورده بودند میگیرند و دسته دیگر ز لشکر سفیانی و از
مدینه میشوند و آسمان روز را بمجا قتل و تبارک میکند و بعد از آن متوجه مکه میشوند
و زمانی که بر زمین بیدار میسرند خداوند جبرائیل را میفرستد و آنها را بر زمین خفت میکند
و در نفر از آنها خلاص شود پس اینست معنائی فرمایش خداوند و کوتری از قرعوا الایه
و در جمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیه ما مثل این حدیث را در احادیث ظهور
قائم ال محمد روایت کرده اند از حضرت صادق و از حضرت باقر تمام شد پس ازین تفهیم معلوم
شد که این آیه در مقام بیان علامات و مقدمات ظهور حضرت قائم ال محمد است و مراد
از اشخاص قرع کنند لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر امتا به حضرت قائم ال محمد است و در
واقع این آیه اختصاص با حضرت دارد بدون شبهه آیه هفتم قوله تعالی در سوره
حس قال فانك من المنظرين الی یوم الوقت المعلوم یعنی خدا تعالی فرمود بابلین معلوم
که تو از مهلت شدگان تا روز وقت معلوم معین و این آیه در رجعت آمده است و مراد از وقت
معلوم وقت رجعت است و ظهور قائم ال محمد است چنانکه بیان این در سوره حجر گذشت
و در اینجا اکتفاء میکنیم بذکر یک حدیث دیگر از اخباریکه در بیان معنی این آیه وارد شده است
و آن حدیث است که در کتب بصائر الدجیات از حضرت صادق روایت کرده است که
شیطان لعنه الله از خداوند سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زند
میشوند حقیقتا ایا کرد و فرمود تو از مهلت شدگان تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود
ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزیکه خداوند آدم را خلق کرده است تا آن روز که
امیر المؤمنین برگردد و این آخرین گشتنهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتها بسیار
خواهد کرد فرمود بلی و هر مای که در قرع بوده باشد نیوکاران و بدکاران زمان او بر
میگردند تا حقیقتا مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از آنها انتقام بکشند
چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان میاید با اتباعش
و ملاقات ایشان در کار فرات واقع شود نزدیک کوفه پس قتال واقع شود که مرکز میل آن
واقع نشده باشد گویا حی بنیم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که بعد قدم از پشت برگردند
و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس بری بریاید از استمان که پر شده باشد از
ملائکه و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از فور بردست داشته باشد و در پیش
آن ایستد چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اتباعش را و گویند که اکنون
نه از غریبه ای که بکام میروی و نه از کسی که بپیشانی بیند من میترسم از پروردگار
خامنه این نیست رسول خدا را و برسد و آن حربه را در میان دو کفش بزند که او و اتباعش

همه هلاک میشوند پس بعد از آن که در میان ایشان است و هیچ چیز با خدا
 شریک ندارد و حضرت امیر و آل و ج و اولاد و سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از
 شعبان الفتنه نزد فرزند از صلب او متولد شود همه پسر مرثا لیک فرزند پس در
 آن وقت در باغ سبز که خدا بتهاله در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بمرد
 تمام شد پس ازین حدیث شریف معلوم شد که مراد از وقت معلوم در آیه رجعت آمده
 است و حضرت قائم آل محمد در رجعت با ائمه و با اجداد خودش خواهد بود و شاهد بر این
 خلیفه حضرت سید الشهدا است در روز عاشورا خوانده چنانکه قطب و پندچی از جای
 افسار می آید حضرت باقر روایت کرده که حضرت باصحاب خودش فرمود بعد از بیان بعض
 از فرمایشات بشارت پادشمارا و شاد باشید شما که ما بزرگ پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
 در آن عالم انقدر که خداوند خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین
 بیرون میآید من خواهم شد و بیرون آمدن من موافق میافتد با بیرون آمدن
 حضرت امیر المؤمنین و قیام قائم آل محمد و ظهور آنحضرت تا آخر حدیث و این حدیث
 مفصل است و انشاء الله در جای مناسب میآید پس ازین حدیث معلوم شد که حضرت
 قائم آل محمد با حضرت امیر و حضرت سید الشهدا خواهد بود پس این تفسیر که در این
 آیه وارد شده منافات بآن تفسیر ندارد که در سوره حجر بیان شد

آیه هفتاد و یکم قوله تعالی در سوره ص و کتلمن نبأ بعد حین یعنی البته میداند
 خبر و وعید را که بشما داده شد بعد از زمانه و در کاف از حضرت امیر المؤمنین بد
 تفسیر این آیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که مراد از بعد حین نزد ظهور قائم
 آل محمد است پس از حدیث مزبور معلوم میشود که این آیه در مقام بیان ظهور حضرت
 قائم است پس معنی آیه بنا بر این تفسیر چنین میشود که البته میدانید خبر قرآن را و وعید
 بر مؤمنان و وعید بر کافران و منافقان در وقت ظهور حضرت قائم آل محمد و در زمان
 سلطنت او آیه هفتاد و دوم قوله تعالی در سوره زمر و اشرق الارض بنور ربها
 یعنی روشن شد زمین بنورانی که تربیت کنند آن زمین و این آیه اشاره است بنور
 حضرت قائم آل محمد چنانکه در ارشاد مفید از حضرت صادق روایت کرده که فرمود
 و قتی که ظاهر شود قائم اهل بیت روشن گردد زمین بنور تربیت کنند آن و مردم غنی میشود
 از روشنی آفتاب و ظلمت میرود و در تفسیر قتی از آن حضرت روایت کرده که فرمود درین آیه
 رب الارض امام زمین است عرض کردند پس قتی که ظاهر میشود چه واقع میشود حضرت
 فرمود مردم غنی میشوند از ضوء آفتاب و از نور ماه و کفایت میکند مردم بنور امام پس ازین
 دو حدیث معلوم میشود که این آیه در شان قائم آل محمد است و مراد از روشن شدن زمین

ظهور آنحضرت است و روشن بودن عالم است بنور عدل و داد خواهی آنحضرت تا آنکه خدا
 نماز آن بزرگوار از تربیت اقطاب و ماه بر زمین زیاد تر و بیدار می دهد و برکت و رحمت
 خداوند بسبب ظهور آنحضرت انقدر میشود که اگر اقطاب و ماه و تربیت آنها نباشد مردم
 غنی میشوند و محتاج بحیثی دیگر نمیشوند اصلاً **ایة هفتاد و سیم** قوله تعالی در سورة
 مؤمن قالوا ربنا ائتنا اثنتین و اخیثنا اثنتین یعنی گفتند ای خدای ما را دو مرتبه
 میراندی و دو مرتبه زندگ کردی وقتی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که
 حضرت فرمود این دو رجعت است یعنی گناهکاران و منافقان این کلام را در رجعت میکنند
 در وقتی که در دست اولیا خداوند در عذاب گرفتار میشوند و سلطنت روی زمین
 باولیا الله بر میگردد و این از ضروریات مذهب است و احادیث متواتره بر این دلالت
 میکند از آنجمله روایتی است که قطب راوندی دیگران از حضرت باقر نقل کردند که حضرت
 امام حسین در صحراء کربلا قبل از شهادت فرمود که جدّم رسول خدا بمن فرمود که ای فرزند
 ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر
 کرده اند یا خواهند کرد و در آنجا
 و با توجّاهتی از اصحاب تو شهید خواهند
 شد که در دوزخ انداخته اند و این نشان نخواستند رسید چنانکه آتش را حقیقتاً بر خضر ابراهیم
 برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد شد پس بشارت
 باد شما را و شاد باشید که ما بجز پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم انقدر که
 خداوند خواهد پس قل کی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من
 بود و بیرون آمدن من موافق میافتد با بیرون آمدن امیر المومنین و قیام قائم ما پس
 نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حقیقتاً که هرگز بر زمین فرود نیامده باشند
 با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و برادران و
 و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدا
 ابلق از نور که هیچ خلوقی قبل از آن بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول عالم خود را بدست
 میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از آن آنچه خدا
 خواهد میمانیم پس حقیقتاً بیرون میکنند از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و
 چشمه از شیر پس نگاه حضرت امیر شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق
 مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خوش را بریزم و هر تنی را که بیایم بسوزانم تا آنکه
 بر زمین نهند بروم و جمیع بلاد دهند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زندگ میشوند و بیا
 بسوی حضرت امیر و گویند راست فرمودند خدا و رسول و در وعده ها که دادند پس مقاد
 تقریباً ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله در آید او را بکشند و لشکری و

روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکنیم تا آنکه بغیر از
 طیب و نیکو در روی زمین نیاشد و جزیره را بر طرف کتب و یهود و نصاری و سائر ملل را
 محیر کنیم میان اسلام و تمسیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد
 خوش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان مانماند مگر آنکه ملکی خداوند بسوی او بفرستد که
 خال را از روی او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت ما و بنمایند و هر کس در زمین گیر
 و مستلانی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلاد را از او دفع نماید و حق تعالی بركت را
 از آسمان بر زمین نازل میکند بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند
 و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعل میاید و اینست معنی قوله
 تَعَالَى وَآتَى أَهْلَ الْقُرَى آمْنًا وَتَقْوًا وَفَتْحًا عَالِمًا بِرِكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
 وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزگار
 کنند مراینه بگذاشیم برایشان برکتها از آسمان و زمین و لکن تکذیب کردند پیغمبران
 ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند پس حضرت فرمود و یخشد خداوند شیعیان
 ما را کرامتی که مخفی نماید برایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسیکه
 خواهد احوال اهل خانه خود را بداند او را خداوند الهام کند بآنچه ایشان میکنند تمام
 شد پس ازین حدیث چند چیز معلوم شد اول سلطنت ائمه در رجعت دوم ذلت و خوار
 داشتن ائمه و فریاد و فغان آنها در رجعت سیم بودن رجعت ائمه با ظهور قائم آل محمد
 چهارم بودن این ایه وَآتَى أَهْلَ الْقُرَى در خصوص رجعت ائمه و این حدیث را ازین
 جهت ذکر کردیم که تفسیر این ایه بود و معانی آن و این ایه از ترتیب ما در سوره اعراف
 فوید شده بود زیرا که در تفسیر صافی نبود پس وقتی که این ایه نیز در رجعت نازل شد پس
 عدد آیات یکی زیاد شد و این ایه هفتاد و چهارم میشود ایه هفتاد و پنجم قوله تَعَالَى
 دَرَسُورَهُ مُؤْمِنِينَ اِنَّا نَشْفَعُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ
 یعنی البته ما نصرت میکنیم پیغمبران خود ما را و یاری میکنیم آن کسانی را که ایمان
 آورده اند و نصرت و یاری ما بایشان در دنیا میشود و هم در آخرت و این ایه در رجعت
 است چنانکه در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود والله
 این در رجعت است آیا ندانسته که بسیار از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا و گشته
 شدند و ائمه بعد از ایشان گشته شدند و نصرت کرده نشدند و این نصرت و یاری خدا
 برایشان در رجعت خواهد شد پس ازین حدیث معلوم شد که این ایه در رجعت پیغمبران
 و مؤمنان است و در کتاب نوایه آمده است که روایت کرده از صادق که راوی
 که آنحضرت فرمود از رجعت که آیا آن حق است فرمود ای ای که دانستی

اینان عرض شد و ماله فی الآخرة من نصیب فرمود یعنی نیست از برای او در دنیا
و سلطنت حق با امام نصیب و حظی پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه شریفه در
بیان دولت حق است و بیان سلطنت ائمه است زیرا که از حدیث واضح شد که
مراد از و ماله فی الآخرة من نصیب دولت حق قائم آل محمد است زیرا که دولت
و سلطنت حق با امام و آن هم در آخر ائمه پیدا شد و نیست آن مگر دولت حضرت
قائم آل محمد و اما آخر آیه پس در کاف از حضرت باقر در قوله تعالی و لولا کلمة الفصل
روایت کرده که آنحضرت فرمود یعنی اگر نبود آنچه گذشته بود در آنها از کلمه از خداوند
باقی نمیکردست از آنها حضرت قائم آل محمد احد را پس ازین تفسیر واضح گردید که
آخر آیه نیز در شان حضرت قائم آل محمد است و مراد از کلمه فصل زمان مهلت خداوند
عالم است بر کفار و بعد از تمام شدن آن ظاهر میشود و مراد از آخرت درین آیه دولت
حضرت قائم آل محمد شد و ازین جهت بود که حضرت صادق باین بیت مترنم بود
لِکُلِّ نَاسٍ دَوْلَةٌ یَرْقُبُونَهَا وَ دَوْلَتُنَا فِی اَیَّامِ الدَّهْرِ یُظْهَرُ

ای افتاد و هشتم قوله تعالی در سوره شوری وَ یُخِجُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ یُخِجُ الْحَقَّ بِکَلِمَاتٍ
اِنَّهُ عَلِیمٌ بِدَاثِ الْعُلُودِ یعنی محو میکند خداوند باطل را و حق را محقق میگرداند
بسبب کلمات خودش بدریست که خداوند عالم است بباطن آنچه در سینه ها است
و در تفسیر قتی در چند موضع از حضرت صادق روایت کرده که مراد از کلمات ائمه است
و در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود یعنی خداوند باطل را محو
مضمحل میکند بکلمات خود و مراد از کلمات ائمه و حضرت قائم آل محمد است پس از
این تفسیر واضح گردید که اضحلال باطل و احقاق حق و ظاهر شدن دین حق بدست
ائمه و قائم آل محمد خواهد شد و از واضحی است که این بعد از ظهور آنحضرت میشود
ای افتاد و نهم قوله تعالی در سوره شوری وَ لَمِنْ اَنْصَرَبَعْدَ ظَلْمِهِ فَاُولَئِكَ مَأْوٰی
سَاءٌ مِنْ سَبَیْلِ یعنی و از برای آنکس که انصاف و طلب نصرت کند بعد از آنکه مظلوم
شده پس از برای ایشان راه نیست و بلکه نصرت کرده میشود و در تفسیر قتی از حضرت باقر
روایت کرده که آنحضرت فرمود وَ لَمِنْ اَنْصَرَبَعْدَ ظَلْمِهِ یعنی قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت
زمانی که ظهور میکنند آنحضرت و اصحاب او طلب نصرت و یاری میکند از جهت کشتن
بنی امیه و کذب کنند ایشان و از جهت تاحبیبها و بنی امیه و اتباع آنها است مراد از
قوله تعالی اِنَّ السَّبَیْلَ عَلٰی الَّذِیْنَ یُظْلَمُونَ النَّاسِ نا احوایه و در احوال این آیه قرآن اهل
بیت را در مخفیة الاخبار نقل نمود پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه در شان حضرت
قائم آل محمد است و مراد از ظالم شده و انصاف را کنند آنحضرت است که در این شب

آیه هشتادم قوله تعالى در سوره زخرف وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون
 یعنی قرار داد خداوند عالم عز ذکره کلمه توحید را کلمه باقیه در اولاد ابراهیم شاید که ایشان
 رجوع کنند و در اکمال الدین از حضرت سجاد روایت کرده که فرمود این آیه در حق امام
 نازل شده است و قرار داد خداوند توحید را کلمه باقیه در عقب حضرت ابراهیم و قرار داد
 امامت را در اولاد حضرت سید الشهدا تا روز قیامت و این حدیث را در علل الشرایع از حضرت
 باقر و در معانی الاخبار و مناقب و مجمع البیان از حضرت صادق روایت کرده است و این
 در مناقب از حضرت پیغمبر روایت نموده که از آنحضرت سؤال کردند از تفسیر این آیه پس فرمود امام
 در اولاد حضرت امام حسین است و ظاهر شود از صلب او نه نفر امام از آنجمله است مهدی
 است و قی در تفسیر فرموده که مراد از لعلهم يرجعون رجعت ائمه است پس از این حدیث که در
 تفسیر این آیه وارد شده معلوم گردید که این آیه در شان ائمه و رجعت ایشان و ظهور قائم آل
 محمد است زیرا که اگر او ظهور نکند و عالم را در آخر الزمان بر از عدل و داد خواهی نکند امامت
 تا قیامت در اولاد امام حسین نمیشود زیرا که مراد از امامت و سلطنت و ریاست خداست
 در اولاد آنحضرت و این واضح است آیه هشتاد و یکم قوله تعالى در سوره فتح ولو تریلو
 لعذبنا الذين كفروا عنهم عذابا آلیما یعنی اگر زایل شوند هر آنکه عذاب میکنیم از ایشان
 کائنات را که کافر شدند از آنها عذاب در دنیا که در تفسیر این آیه قی از حضرت صادق روایت
 کرده که از آنحضرت سؤال کردند که آیا حضرت امیر المؤمنین قوت داشت در بدن و قوت
 نبود در دین خودش و در اطاعت خداوند پس حضرت فرمود بلی هم در بدن و قوت و هم
 در دینش قوی بود عرض نمودند بخدمت حضرت صادق پس چه چیز مانع شد از دفع
 کردن دشمنان خود و از بیعت نکردن او بر اهل بدعت فرمود سؤال نمودی پس بفهم جواب
 مانع شد بحضرت امیر المؤمنین ازین آیه از کتاب خداوند عالم پس عرض نمودند آن کدام آیه
 است پس حضرت فرمود آیه ولو تریلو لعذبنا الذين كفروا تا آخر بدستیکه به دایره ای
 خداوند و دایره مؤمنان در صلیبهای کافران و منافقان پس جان نزن به دایره مؤمنان
 کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود و دایره های مؤمنان از صلب آنها پس وقتی که آن دایره
 بیرون شد حضرت امیر دست برد بر تیغ و کشت هل جل و صفین و فخران را و همچنین
 قائم ما آل محمد ظهور نمیکند تا آنکه بیرون شود و دایره های خداوند از صلیبهای
 کافران و منافقان پس مانیکه آن دایره بیرون گردید ظهور میکند و میکشد کفار
 و شرار را و در اکمال الدین روایت کرده بچندین سند معتبر از آنحضرت که فرمود در تفسیر
 این آیه اگر بیرون کند خدا آنچه را که در صلیبهای مؤمنین است از کافران و منافقان و
 در صلیبهای کافران است از مؤمنین لعذبنا الذين كفروا عذابا آلیما پس از این

احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده است معلوم میشود که تاویل آن در شان حضرت قائم آل محمد است اگر تزییل آن در حضرت امیر المؤمنین باشد و همچنین معلوم شد که علت ظهور نکردن قائم آل محمد بیرون نشدن مؤمنان است از صلبهای کافران و باقی بودن کافران است در صلبهای مؤمنان هر چند یک عده ای دیگر هم دارد و مراد بیان تمام آنها نیست و اصل علت خواست خداوند عالم است آیه هشاد و دوم قوله تعالی در سوره فتح هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه یعنی خداوند چنان واجب الوجود است که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت واضح و با دین حق ثابت تا آنکه غالب کند او را بر تمامی دینان و جمیع ادیان را بر دارد و این آیه را هدایه در شان قائم آل محمد است و تاویل آن در خصوص آنحضرت است چنانکه در تفسیر قی فرموده که مراد از آنکه غالب میشود بر تمامی ادیان او همان امام است که خداوند ظاهر میکند او را و غالب گرداند آنحضرت را بر جمیع ادیان پس آن امام برگردد زمین را از عدالت و داد خواهی همچنانکه بر شد از تعدی و ستمکاری و بعد ازین تفسیر فرموده است که این آیه از آن آیات است که تاویل آن بعد از تزییل آن خواهد شد تمام شد کلام حق تعالی مقامه پس واضح گردید که این آیه شریفه در شان قائم آل محمد است و حقیر تفصیل تفسیر این آیه را در سوره توبه با بیان واضح نوشتم در مثلین آیه که در آن سوره است

آیه هشاد و سیم قوله تعالی در سوره ق و اتکم یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یتبعون الصیحه بالحق ذلک یوم الخروج کوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکان نزدیک روزیکه میشوند فریاد را بر آستی اینست روز خروج و بیرون شدن قی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم حضرت قائم آل محمد و اسم پدرش و مراد از صیحه صیحه ایست که خبر میدهد خلعه و قائم آل محمد را و در کتاب مجمع الثاقب از اکمال الدین از حضرت باقر روایت کرده که فرمودند میکند منادی از آسمان که فلان بن فلان او است امام و نام او را میبرد و نیز از آن کتاب نقل کرده از زرارۀ از حضرت صادق که فرمودند ندا میکند منادی باسم قائم آل محمد زرارۀ گفت عرض کردم خاص است یا عام است فرمود عام است آن ندا را میشوند هر قومی بر زبان خودشان و از غیب نعمانی نقل نموده از حضرت امیر المؤمنین که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه مردمان بدرنگه شما فلان است و این آن مهمل است که بر میکند زمین را از عدل و داد خواهی چنانکه بر شده از ظلم و ستمکاری و از تفسیر عیاشی نقل نموده از حضرت باقر در حدیث خود که فرمود اینجا بر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه شود این علامات

شما مستقبه خواهد شد بر شما صلا از آسمان باسم او و او را و از غیبت نماز نقل نموده
از آنحضرت که فرمود در حدیثیکه پس ندا میکند منادی از آسمان باسم قائم آل محمد
پس میشوند آن را کسیکه در مشرق است و کسیکه در مغرب است و نمی مانند خوابیده
مگر آنکه بیدار میشوند و نه ایستاده مگر آنکه می نشینند و نه نشسته مگر آنکه بر می خیزند
از خوف آن صلا و فرمود که آن صلا از جبرئیل است در ماه رمضان در شب جمعه
بیست و سیم ماه و در پنجم الثاقب فرموده و بر این مضمون اخبار بسیار است بلکه متجاوز
از حد تواتر و در جمله از آنها آن را از محتویات شمرند و فرموده که در اطراف اندلس
شهر عجیب است که بناد آن قبل از اسکندر است و در عهد عبد الملک آن را یافتند و بر
دیوار آن ابیاتی بود از جمله اینست **حَتَّى يَقُومَ يَا مَرَّةَ قَائِمُهُم مِّنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا يَأْتِيهِ**
غُورِي وَعَبْدُ الْمَلِكِ بَعْدَ زَيْدٍ این از زهری پرسید از مرزین ندا و منادی زهری
گفت خبر داد مرا حضرت امام سجاد که این درخت صحن مسجد است از فرزندان فاطمه خاتون
رسول خدا و از کتاب غیبت شیخ طوسی از سیف ابن عمیر روایت است که او گفت در نزد
منصور بودم و زهری پس از او شنیدم که میگوید ابتداء از پیش خود که ای سیف بن عمیر
لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی از فرزندان اجداد طالب از آسمان گفتم
روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بآنکه جانم در قبضه قدرت او است
که گوشم شنید از او که میگفت لابد است از منادی که ندا کند باسم مراد از آسمان
گفتم ای میرا این حدیث است که شنیدم هرگز مانند آن را نگفت ای شیخ اگر چنین
شد ما اول کوی هستیم که اجابت میکنیم او را گاه باش که او یکی از پسر عموهای مات گفتم
کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان فاطمه انگاه گفت ای شیخ اگر آن بود که من
شنیدم بودم از حضرت باقر که مرایان خبر دادند قبول نمی کردم آن را هر چند یک همه اهل دنیا
بگویند و اکنون خبر دهند حضرت باقر است تمام شد بر این احادیث بسیار معلوم کردید
که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است و در مقام بیان ظهور آنحضرت است

آیه هشتم و چهارم قوله تعالى **وَأَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا بَارِدًا وَذَلِكَ لِكُلِّ**
آكْفَرٍ لَهُمْ لَّا يَحْكُمُونَ یعنی بدو سببیکه از برای نکسانیکه ظلم کرده اند عذاب است که قبل از
عذاب قیامت و یا کمتر از عذاب قیامت و لکن بیشتر مردم نمیدانند آن را و قیامت اهل
بیت در این آیه چنان است **ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقًّا** چنانکه در محفله الاخبار نقل نموده ام
و حق در تفسیر این آیه نقل نموده که مراد از عذاب باریدون ذلک آن عذاب است که بر ظالمان
آل محمد میشود در رجعت یا تبعیع یعنی در رجعت ائمه با شمشیر قائم آل محمد بر ظالمان اهل
بیت عذاب خواهد شد که کمتر از عذاب قیامت باشد زیرا که عذاب قیامت آنها با تشریف

خواهد گردید پس معلوم شد از این تفسیر که این آیه در بیان رجعت ائمه و بیان سلطنت
و تسلط قائم آل محمد است بر ظالمان اهل بیت و شرح این در احادیث بسیار موجود است که
بر ظالمان چه خواهد شد در رجعت آیه هشتاد و پنجم قوله تعالی در سوره قمر اقرب
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد ساعت و منشق شد ماه و در تفسیر قمی از
اهل بیت رسالت روایت کرده که مراد از ساعت در این آیه ظهور حضرت قائم آل محمد است
و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد قیامت است و منافات در بین احادیث ندارد زیرا
که قیامت تنزیل آیه است و ظهور قائم آل محمد تاویل آیه است و منافات در بین تنزیل و تاویل
نیست چنانکه بیان این گذشت در تفسیر آیات سابقه و با آنکه ظهور قائم آل محمد تنزیل
آیه است و قیامت تاویل آن و شاهد بر این از اخبار صحیحیه معتبره حدیث مفصل است که
در کتب علماء امامیه مشهور و در ذریعۀ ایدان مطور و مذکور است و انحدیث
علامه مجلسی از کتاب منتخب البصائر نقل نموده بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت از حضرت
صادق سؤال کردم که آیا ان امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او
هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور او است فرمود که خداوند
تعالی ابا و منع نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان
بدانند پس حضرت فرمود که آیات که حقیقتاً در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است
همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار
دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی طلاع بر سر او خدا کرده
است تا آخر الحدیث پس از این حدیث و از تفسیر قمی معلوم شد که مراد از ساعت در
این آیه وقت ظهور قائم آل محمد است بدون شبهه بلکه از این حدیث واضح گردید که
تمام آیات که در قیام ساعت است همگی در خصوص ظهور آنحضرت نازل شده است و لایه
که در قیام ساعت نازل شده بسیار است و حقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنم تا
بذکر آنها این کتاب مرتب گردد اول از آنها قوله تعالی حتی اذا جاءتهم الساعة دروساً
انعام دوم اوانتم الساعة انعام سیم یسئلونک عن الساعة اعراف چهارم
اوتابیتهم الساعة بعثة یوسف پنجم لا تأتینا الساعة سباء ششم حتی تأتینا الساعة
بعثة حج هفتم و یوم تقوم الساعة روم هشتم ما ندری ما الساعة جاشیه
و یوم تقوم الساعة ایضا جاشیه دهم اقربت الساعة قمر یازدهم یوم تقوم
الساعة ایضا روم دوازدهم بل الساعة موعدهم ایضا قمر و یوم تقوم الساعة
مؤمن چهاردهم و ما اظن الساعة قائمه کیف ۱۵ اما العذار اما الساعة
مریم ۱۶ و ما اظن الساعة قائمه فصلک ۱۷ هل یظنون الا الساعة ذرف

قائم آل محمد از فرزندان من ظاهر میکند آن را و مردم را بران پس باری میشود
 است بران قرآن و در حدیث بفضل است که سید حبیب که در طرف دیلم و قزوین خروج
 میکند میاید بخدمت قائم آل محمد و عرض میکند اگر تو مهدی آل محمدی پس کوان قرآن
 که جمع کرده آن را جد تو میرالمؤمنین بدوین تغییر و تبدیل پس حضرت قائم آل محمد آن قرآن را
 با سائر موازین انبیاء ظاهر میکند و در تخم الثاقب از کتاب غیبت نعمانی نقل نموده
 از حضرت صادق که فرمود ظاهر میشود قائم آل محمد با مر جدد و قضای جدید و کتاب
 جدید و نیز در آن کتاب از میرالمؤمنین روایت کرده که فرمود گویا نظر میکنم بکوشش
 خود در مسجد کوفه که خیمه ها برپا کرده اند و تعلیم میکنند بر مردم قرآن را بخوبی که نازل
 شد و نیز روایت از اصبع بن نباته نموده از آنحضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه ها
 ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند قرآن را بر مردم چنانکه نازل شده عرض کردم یا
 میرالمؤمنین آیا این قرآن بهمان نحو نازل شده است فرمود نه محوشده از آن اسم هفت
 نفر از قریش و اسم پدرهای ایشان و وانگذاشتند ابولهب را مگر برای نقص رسول خدا
 چون عم آنحضرت بود و ایضا روایت کرده از حضرت صادق که فرمود والله گویا نظر میکنم
 بسوی حضرت قائم آل محمد در بین رکن و مقام که بیعت میگیرد از مردم بکتاب جدید
 و از ایشان مفید نقل کرده از حضرت یزید قرنی که فرمود هرگاه ظهور کند قائم آل محمد خیمه ها
 میرند برای آنانکه تعلیم میکنند بر مردم قرآن آنحضرت را بران بخوبی که نازل شده پس
 مشکلترین کار خواهد بود بر آنانکه حفظ نمودند آن را امروزه زیرا که آن قرآن مخالف
 دارد با این قرآن در ترتیب و این حدیث در کتاب غیبت فضل بن شاذان نیز از حضرت
 صادق روایت شده پس ازین احادیث بسیار معلوم شد که این آیه شریفه در خصوص
 قرآن است که قائم آل محمد آن را می آورد چنانکه از تفسیر که از احتجاج نقل شد واضح گردید
 و اگر مراد از این آیه این قرآن باشد خلاف واقع میشود زیرا که این قرآن یهود و نصاری
 مس میکنند و بلکه کافر حری و مشرک که با عقاد ستیان نیز مجسمد مس میکنند و حمل
 کردن لایمسه را برهنی نه بر نفی خلاف لفظ قرآن است و بلکه خلاف قواعد عربیه است
 و فتح نمودن باب اغلاط است و در بعضی از اخبار وارد شده که جنب و محدث قرآن را
 مس نکند و استدلال نموده باین آیه پس آن بنا بر فهم عموم است و استدلال بآیه از باب
 تقریب بدین مردم است و یا آنکه آن حدیث تمسک بظاهر و استدلال بتزویل است و این
 احادیث بیان واقع و تأویل است و منافات در بین آنها ندارد چنانکه معلوم شد
 آیه هشتم و هفتم قوله تعالی در سوره حدید وَلَا تَتَّبِعُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
 قَبْلِ فَطَالِ عَلَيْهِمْ الْأَمَدُ یعنی و پیروی نداشتید مثل آن کسانی که کتاب بآنها داده شد قبل از

شما پس طولا فی کردید مدت زندگانی آنها برایشان و در اکمال الدین از حضرت صادق
 در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود نازل شد این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد
 وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ الْأَيَّةُ و در تفسیر صافی فرموده شاید که مراد آنست که این آیه نازل شد
 در شان غیبت قائم آل محمد و در اهل زمان غیبت از مؤمنین تمام شد مؤلف گوید
 صریح حدیث آنست که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است نه آنکه در شان غیبت
 قائم آل محمد و در اهل غیبت است از مؤمنین چنانکه در صافی فرموده است و در لفظ آیه
 خطاب است بلفظ جمع که وَلَا تَكُونُوا باشد و وقتی که حضرت صادق فرمود که این آیه
 در خصوص قائم آل محمد نازل شده معلوم میشود که این خطاب بآنحضرت است و بر ائمه
 آنحضرت و منزه بودن آنحضرت و اصحاب او از انکاب منافی باک بودن ایشان از الایس
 بر معاصی منافات ندارد با الهی در آیه گذشته بعثت آنکه خداوند چقدر الهی قادر بر
 رسول خود و انبیاء و اوصیاء ایشان فرموده است و چقدر خطاب امیر بر اولیاء و
 پیغمبران خود کرده و از معلومات است که خطابات قرآن از قبیل اِيَّاكَ اَنْجَبِي وَ اَسْمَعِي يَا
 جَارَةَ است یعنی بتو میگویم و بدیگران میفهمانم پس همچنانکه بر انبیاء خود خطاب فرمود
 و مراد دیگران است در اکثر مواضع همچنین در این آیه خطاب بمحضرت قائم است و مراد
 اصحاب آنحضرت است و شیعیان او است پس آنچه در صافی در اقوال خودش فرمود
 است ظاهر اشتباه است و چونکه خداوند اصحاب قائم آل محمد را مخصوص فرموده
 با کرامات و خارق عادات و تفضلات و از همین جهت ایشان را الهی فرموده در آیه
 سابقه از اینکه ایشان بوده باشند و در آیات ساعت طاعتان و فاجران و ظالمان
 میشوند از الفت و دوستی با منافقان و اشرار و زیرا که اصحاب قائم آل محمد
 ابد اباین نحو اشخاص از جاس حاجت و احتیاج بالفت آنها ندارند چنانکه در تخم
 الثاقب از عیله از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در ضمن حالات آیات
 سلطنت قائم آل محمد قسم بآنخدا که دانه را شکافته و جان را آفرید که هر سینه زندگی
 میکنند مردم در آن زمان ملوک و اراستاده در رونعت و بیرون نمیرود از ایشان مرد
 از دنیا تا آنکه متولد شود از صلب او هر دیر که مأمونند از هر بدعت و افق و مفارقت
 از دین و عمل کنند بکتاب خداوند و ست پیغمبر او و تحقیق که نابود و فانی شده برایشان
 افات و شبهات یعنی هرگز با فتنی مبتلا و شبهه گرفتار نمیشوند و در خطبه محزون امیر
 المؤمنین مذکور است که در آن وقت علم قذوف میشود در دلهای مؤمنان پس محتاج
 میشود مؤمن بعلیه که در نزد برادر است پس در آن وقت ظاهر میشود تا وین آیه
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَانَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِكُمْ لَئِنْ لَمْ يَنْهَ

مثل انکالیند قبل از ایشان در زمان غیبت بوده اند

آل محمد هرگاه ظهور کند قوت میدهد خداوند در گوشهها و چشمهای شیعیان مانا
 اینکه میشود میان ایشان و قائم آل محمد بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند و
 ایشان میشوند و نظر میکنند بشوایم حضرت و از خواجه نقل کرده از حضرت باقر که فرمود
 هر کس در کنگر قائم اهل بیت مرا از هر صاحب غایبی و افتی شفا خواهد یافت یا صاحب
 ضعفی قوی خواهد شد و از غیبت نعمانی نقل کرده از حضرت سجاد که فرمود هرگاه ظاهر
 شود قائم آل محمد ببرد خداوند عز و جل از هر مؤمنی افت را و برگرداند بر او قوت او را و
 بعد ازین فرموده است که این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن حضرت عیسی و سایر انبیاء
 است که گاهی بجهت اعجاز و تمام حجت کور یا لال یا پیر و یا مریض را برای جاحدی و
 یا منافقی در موارد متعدده شفا میدادند نه بلکه بردن این افات و رفتن این بلیات
 از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار موفور السرور و طلوع طلعت غراء و تشریف و تقدیم
 مراسم قدوم و تهیة آداب لقاء و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات الله
 علیه است که چون بهشتیان اول در چشمه حیات و انهار مطهره شست و شو کرده
 و تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک نموده که توان با گذاشتن در محفل مقربین و
 شنیدن تحیه سلام علیکم طیبتم فادخلوها خالدين پس فرق ما بین این شفا زیادتر
 است از فرق ما بین ارض و سما تمام شد پس از اخبار مذکوره و از تفسیر سابق معلوم
 شد که این ایه در خصوص قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و احتیاج بنا بر این ندارد
 ایه هشاد و هشتم قوله تعالی در سوره حدید اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
 یعنی بدانید بدو ستم که خدا تعالی زنده میکند زمین را بعد از آنکه زمین مرده باشد
 در اکمال الدین در تفسیر این ایه از حضرت باقر روایت نموده که فرمود یعنی زنده میکند
 زمین را خداوند بحضرت قائم آل محمد بعد از آنکه مرده باشد زمین و مراد از مردن زمین
 کفر اهل زمین است و کافر در حکم میت است و در کنگر از حضرت صادق در تفسیر این
 ایه روایت کرده که فرمود مراد از زنده شدن زمین پر شدن آنست از عدل بعد از پر شدن
 آن از جور و ستم و این دو حدیث باهم دیگر موافق است و اختلاف ندارند زیرا که مراد
 از پر شدن زمین بعد از حدیث دوم ظهور قائم آل محمد است پس ازین تفسیر معلوم
 شد که این ایه در شان حضرت قائم نازل شد و زنده شدن زمین بدست آنحضرت خواهد
 شد و ما را میکه آنحضرت ظهور نکرده زمین و اهل آن در حکم مرده است و بعد از
 ظاهر شدن آن بزرگوار از برای آن روحی تازه و حیات بے اندازه خواهد شد بجهت
 زیاد شدن باران و گیاه در زمین و پر شدن درختان از میوه و سایر نعمتهای آن
 بخوبی که مبرا برت پیدا کند حالت زمین در وقت ظهور قائم آل محمد با حالت آن در وقت

دیگر و استاید قول خدا تعالی یوم تبدل الارض من الارض یعنی روزی که زمین
 زمین بر زمین دیگر چنانکه در تفسیر الشافعی از معانی روایت کرده از کعب که در تفسیر اخلاص
 علیه السلام چنین کند و زمین را حضرت مبدل نماید بر زمین دیگر و مستقر را
 تبدیل کند بصورت دیگر بجهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات و از
 کشف الغمّه روایت کرده از رسول خدا که فرمود متغمّ می شوند امت من در زمان قائم
 اهل بیت من بنعمتی که هرگز مانند آن متغمّ نشده بودند از برون جوی فرستادن آسمان بر
 ایشان باران بی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نبات خود را و از کبخی در میان روایت
 کرده است که میدهد زمین میوه ها خود را و پنهان نمیکند بر ایشان چیزی را و بخوبی
 روایت کرده که نمیکند آسمان از باران خود چیزی را مگر آنکه بی در پی میفرستد و نمیکند
 زمین از گیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر میکند آن را تا اینکه آرد و نمیکند زندگان
 مردگان را یعنی کاش زندگیشان میشوند و میدیدند و از احتیاج نقل نموده از حضرت امیر
 المؤمنین که فرمود در قصه قائم آل محمد که در عهد آنحضرت بیرون می آورد زمین گیاه
 خود را و نازل میکند آسمان برکت خود را و از خصال نقل نموده از آنحضرت که فرمود در
 آن زمان زن از عراق می رود بشام و پای خود را نمیکند مگر بر گیاه و از اختصاص شیخ مفید
 از رسول خدا روایت کرده که فرمود چون وقت ظهور قائم اهل بیت من شود منادی ندا
 کند از آسمان که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین و ولی امر شد بهترین امت
 تا اینکه فرمود پس آن زمان جویها گذارند مرغها را در ایشان خود و ماهیان در دریاها
 و نهرها جاری شود و بسیار شود آب چشمه ها و برویاند زمین چند مقابل میوه و رزق خود
 عقد الله در نقل نموده از آنحضرت که فرمود در قصه مهدی آخر الزمان که سرور میشود
 با و اهل آسمان و اهل زمین و مرغها و وحشها و ماهیان در دریا و زیاد میشود باران
 در دولت او و کشید میشود نهرها و مضاعف میکند زمین ثمر خود را و بیرون میکند
 گنجهای خود را و از سعد السعود ابن طاووس نقل کرده در ضمن سوال ابلیس که پروردگار مرا
 مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه و لکن تو از مهلت داده
 شد کافی تا روز وقت معلوم پس بدرستی که آن روزیکه من حکم نمودم و حتم کردم که پاک بنمایم
 زمین را آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگان را برای
 خود که از مودم دلها را آنها را برای ایمان و پر نمودم آنها را بوجده و اخلاص و یقین و تقوی
 و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا و رغبته در آخرت نزد من است بعد از
 هدایت و میگردانم ایشان را نگاهبان افتاب ماه یعنی برای عبادت در شب و روز و
 خواهم نمود ایشان را در زمین و توانا در ده ایشان را بر آن دینی که بپسندیدم آن را برای

ایشان انگاه عبادت کنند مراد چیز برای من شریب ترند دهند نماز بگذارند در وقتش
و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و بپندارم امانت را در آن
زمان بر زمین پس ضرورتی است چیزی را و ترسد چیزی از چیزی انگاه بشوند هوام
مواش در میان مردم پس ازیت نمیکند بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را
از هوام و غیر آنها را و ببرم زهر حیوانیکه میگرد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین
و بد رخشد زمین از نیکوئی نبات خود و بیرون دهد همه ثمر خود را و بپندارم رافت و
مهر نای را در میان ایشان پس با یکدیگر مواشات کنند و بالسویۃ قسمت نمایند پس
نیاز شود فقیر و برتری نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیرا و احترام نماید صغیر کبیرا
و بحق متدین شوند و با و انصاف دهند و حکم کنند ایشانند و لیا من برگزیدم برای
ایشان پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی پس گرداندم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گرداندم
برای او اولیا و انصاری اینها خوبترین امتی هستند که اختیار نمودم برای بنی مصطفی خود
و امین مرتضی خود این وقتی است که حجب نمودم آن را در علم غیب خود و لابد است که او
واقع شود و مملکت نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگان و تمام لشکریان پس برو که
تو از منعت شدگان تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار و علامات مذکوره درین
حدیث تاکنون ظاهر شده و مطابق اخبار خاصه و عاقله ظهور این آثار از خصایص ایام
سلطنت حضرت قائم آل محمد است پس از این احادیث معتبره مزبوره واضح شد که زنده
شدن زمین در زمان ظهور قائم آل محمد خواهد گردید و زنده شدن آن ببرکت اینحضرت
میشود ایه هشتاد و نهم قوله تعالی در سوره ممتحنه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَكُونُ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَكُونُ الْكَافِرُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی آن
کسانی که ایمان آورده اید دوست نداشتید آن قومی که خداوند غضب کرده بر ایشان تحقیق
مایوس شدند از آخرت چنانکه مایوس شدند کفار از صاحب قبرها و مراد از آخرت درین
رجعت است یعنی انقوم از رجعت و ظهور علامات مایوس شدند همچنانکه کفار از
قیامت مایوس شدند و این آیه در خصوص علامات و مقدمات قیام قائم آل محمد نازل
شده است چنانکه مجلسی علی الله مقامه از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین
خطبه طویل را از حضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث
ما را مگر قلعه کما حصین یا سینه کما امین یا عقله کما متین پس فرمود ای عجب و کل
عجب از آنچه واقع میشود در میان ما و جمادی و رجب پس مردی از شرطه الخدیج رسید
که این چه عجب است که مکرر میکنی حضرت فرمود چون عجب نکنم از آنکه مرده چند زنده
خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوند یکدسته را شکافت و

و گناه را بیرون آورده و خلائق را خلق فرموده گویای بنیم ایشان را که در میان بازارهای
کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بردوشی گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا
و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خداوند فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلَاقُوا**
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَكُونُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبُشُّ الْكَفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ وَ رَجَعُوا بِهِ
كَذُتْ پس از این حدیث معلوم گردید که این آیه در خصوص رجعت است و مراد از
آخرت زنده شدن جمعی از مؤمنان است در خدمت قائم آل محمد چنانکه از ارشاد شیخ
مضی علی الله مقامه نقل شد از حضرت صادق که فرمود چون وقت قیام قائم آل
محمد بشود در جمادی الاخریه روز از ماه رجب بگذرد بیاید که خلائق مثل آن را ندید
باشند و برویاند خداوند بآن باریان گشتهای مؤمنان را و بدیشان ایشان را و گویا
نظر میکنم بوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهنیه و خاك قبر را از سرهای خود
افتانند و ازین حدیث علت تعجب حضرت امیر المؤمنین معلوم شد و ابضا واضح گردید
که آن مرده ها که زنده خواهند شد در حدیث اول که تفسیر آیه بود ایشان در خدمت
قائم آل محمد خواهند شد پس از این دو حدیث تفسیر آیه معلوم شد که در آنحضرت است
آیه نودم قوله تعالى در سوره صفت **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانُوا**
بَنِيَانٌ مَرْصُومٌ یعنی بدرتیکه خداوند دوست میدارد آنکسانی را که قتال و جنگ
میکند در راه او در حالتیکه در یک صف میباشند گویا که ایشان یک بنای حکم هستند
و این آیه شریفه در شان اصحاب قائم آل محمد است که ایشان چنان صف میکنند که گویا
مثل بنا محکم میباشند چنانکه علامه مجلسی در زاد المعاد از سید بن طاووس علی الله مقامه
نقل کرده است که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح حضرت صاحب الامر را چنین زیارت
کند **اللَّهُمَّ بَلِّغْ مُوَلَّائِي صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ** تا آنکه صیغره ما بعد فصل
عَلَى مُوَلَّائِي وَ سَيِّدِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ أَجْعَلْهُ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ وَ أَجْعَلْهُ
مِنَ الْمُتَشَهِّدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي نَقَتَ أَهْلُهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ
صَفًا كَانُوا بَنِيَانٌ مَرْصُومٌ عَلَى طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ وَ إِلَهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یعنی خداوند
صلوات بفرست بر مولا و سید من حضرت صاحب الزمان را و قرار ده مرا زیاری کنی که گویا
او را از شیعیان او و از آنکسانی که دفع میکند از آنحضرت و قرار ده مرا از آن اشخاص که بپیش
میشوند در خدمت با سعادت او در حالتیکه بطوع و رغبت باشم نه با اکراه و اجبار با هم
در صف همچنانیکه تعریف کرده آن صف را در کتاب خود پس فرموده در صف آن صف
صَفًا كَانُوا بَنِيَانٌ مَرْصُومٌ در حالتیکه در طاعت تو و طاعت پیغمبر طاعت اولاد
رسول تو باشم سلام تو بایشان باد پس ازین دعا شریف واضح گردید که این آیه در شان

قائم ال محمد و اصحاب او نازل شده است بدون شک و شبهه

ایه نود و یکم قوله تعالى در سوره صافات بربد و ان ليطفوا نورا لله يا قواهم و
الله متم نوره ولو كره الكافرون یعنی اراده میکند که خاموش نمایند نور خداوند را
بدان خودشان و خداوند تعالی تمام کنند نور خود را و هر چند که منکره دارند
ان را کافران و قتی در تفسیر این آیه فرموده که خداوند تمام میکند نور خود را امام
فرمود تمام میکند با قائم آل محمد زمانی که ظاهر شود غالب کند او را خداوند و در تمام
ادیان تا آنکه عبادت نشود غیر خداوند و تبارک منحصرا باشد یا شد پس ازین تفسیر معلوم
میکردد که این آیه در خصوص قائم آل محمد است و در سوره توبه نظیر این آیه ذکر شد
و تفسیر آن گذشت و آن تفسیر واضح بود که این آیه در شان آنحضرت است و مراد از
نور در آیه قائم اهل بیت است و در آیه و اشرف الارض نورید بها معلوم شد که مراد
از نور آنحضرت است و در زیارت است در اوصاف حضرت قائم آل محمد نور الانوار
الذی تشرق به الارض عما قبل و در نیمه الثاقب فرموده که در چند خبر که بعضی گذشت
و بعضی خواهند مد مذکور است در آیه شریفه والله متم نوره یعنی بولایت قائم و ظهور
آنحضرت و زیار آنحضری از عایه المرام نقل کرده که گفت داخل شدم در مسجد کوفه در
حالتیکه امیر المؤمنین با انگشتان خود در زمین مینوشت و بستم میفرمود پس عرض کردم
یا امیر المؤمنین چه ترایتستم آورده فرمود عجب دارم از آنکه میتوانم این آیه را و نمیشناسم
آن را بحق معرفت پس عرض کردم با آنجناب کدام آیه است یا امیر المؤمنین فرمود الله
نور السموات والارض تا آخر مثل نوره کشفه فشاة عداست فيها مصباح
من مصباح في رجااة الرجااة حسن و حسین است کانهما کوكب قمری علی بن
الحسین است بوقد من شجرة مباركة محمد بن علی است زین العابد جعفر بن محمد است
الاشرفیة موسی بن جعفر است ولا غریبة علی بن موسی الرضا است یکادرینها
یعنی محمد بن علی است ولولم تمسه فار علی بن محمد است نور علی نور حسن بن علی
است بهدی الله لنوره من کساء قائم مهد است مولف گوید کله المصباح گویا
ازین حدیث حذف شد و مراد از آن حضرت فاطمه است و محل شاهد نزد کرا این حدیث
اخر است که بهدی الله لنوره باشد بعلت اینکه مراد از نور الله درین آیه حضرت قائم
است و آن نور اضافه شده است بسوی ضمیر که راجع است بمحمد و درین معلوم میشود که نور
خداوند قائم آل محمد است و واضح میگردد که مراد از واقعه متم نوره آنحضرت است و
بلکه آنحضرت نور الانوار است چنانکه زیارت سابقه شاهد است و حدیث صحیح
برهان واضح است مثل روایت عبدالله بن عباس که از کتاب غیر منقول است

مغرب احد مگر آنکه ملاقات میکند آن را و سیر میکند رعب از پیش روی آن بمسافرت
 ماه و از راست آن بمسافرت يك ماه و از چپ آن يك ماه و نیز از آن کتاب نقل نموده از حضرت
 باقر که فرمود ای ابا حمزه گویای بینم قائم اهل بیت خود که نزدیک شد بر این نجف شما پس چون
 نزدیک شد نجف شما باز میکند رأیت رسول خدا را پس چون آن را باز کرد فرود میاید بر او
 ملائکه بدرگفت چه است رأیت رسول خدا فرمود چو پیش از عود عرش خداوند و رحمت او
 است و سائر آن از نصر خداوند است دراز نمیکند آن را بسوچری مگر آنکه تبار میکند آن را
 و از اکمال الدین نقل کرده که چون آن را باز کند فرود آید بر آنحضرت سیزده هزار و سیزده ملائکه
 که همه آنها منتظر بودند قائم آل محمد را انگاه تفصیل این ملائکه را ذکر فرمودند و از غیبت نقل
 نقل کرده از حضرت صادق که فرمود چون تلاحق شد میان اهل بصره و امیر المؤمنین باز کرد
 رأیت رسول خدا را پس بلرزد قدمهای آنها و زرد شد اقباب که گفتند امان معیای علی و چون
 روز صفین شد سوال کردند از آنحضرت که آن رأیت را باز کند پس جایست فرمود پس حضرت
 حسن و حسین و عمار را شفیع حاجت خود کردند پس با تمام حسن فرمود که ای فرزندان من از
 برای این قوم مصلحت است که باید بآن برسند و بعد سبک این رایحه است که نیاز نمیکند از
 بعد از من مگر قائم آل محمد تمام شد پس علت غالب بودن آنحضرت بر تمام عالم و غلبه نمودن
 دین اسلام بدست مبارک آن بزرگوار بر تمامی ادیان و ظاهر شدن اسلام در جمیع افاق و اطراف
 يك جهت آن بودن همان رأیت است در دست آنحضرت آیه خود میگویم قوله تعالی در سورة
 صف نصر من الله وفتح قريب و کثیر المؤمنین یعنی نصر و یاری از خداوند است
 و فتح و ظفر نزدیک است و یاری نزد بر مؤمنان ازین فتح نزدیک وقتی در تفسیر این آیه فرمود
 که فتح قريب فتح قائم آل محمد که فتح آنحضرت نزدیک است که در دنیا واقع میشود پس از تفسیر
 معلوم شد که این آیه در شان قائم آل محمد است و مراد از فتح قريب فتح و ظفر آنحضرت است که
 خداوند وعده داده با و درین آیه و دلالت میکند بر این آنجه که در نیم کتاب تزیل
 تحریف احمد بن محمد سیاری نقل کرده که فرمودند ندای شریفه اِنَّا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ کمر
 از فتح درین آیه فتح و ظفر حضرت قائم آل محمد است تمام شد چنانکه مراد از فتح فتح آنحضرت است
 همچنین نصر درین آیه و يك علك فتح و ظفر آنحضرت معلوم شد که بودن رأیت رسول خدا
 است با او و يك علك دیگر قوی بودن آنجناب و اصحاب او است زیاد تر از طاقت و خارق
 عادت بودن قوت ایشان است چنانکه از کتاب از عبد الملك ابن اعین روایت شد که گفت بر
 خاستم در نزد حضرت باقر پس تکیه کردم بر دستم پس گریتم و گفتم ای خدا شتم که من ملک نام
 این امر را یعنی سلطنت ظاهره ائمه را و بدین قوت باشد پس فرمود ای ابا حمزه نبیست که دشمنان
 بکشند بعضی بعضی را و شما در خانه ها خود را سوده باشید بدو سبک که در میان شدی

یعنی فرج عظیم آمد داده میشود بهر مردی از شما قوت چهل مرد و گردان ده میشود دلها
 شما مانند پاره آهن اگر خواسته باشید بآن قوت کوه را بکنید خواهید کند و شما ای قوا
 زمین و خزان او و در احوال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود: گفت حضرت
 لوط بقوم خود لو ان لی بکم قوۃ اوای الی زکین شدید مگر بجهت اردوی قوت قائم آل محمد
 و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را پس بد رستیکه داده میشود بیک مرد را ایشان قوت چهل
 مرد را و ایضا در همان کتاب از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود: قائم آل محمد است خود
 بر سر عباد بگذارد پس نماید مؤمنی مگر آنکه دانش سخت تر از پاره آهن شود و بدود بآن
 مؤمن خداوند قوت چهل مرد را و در بصائر از حضرت باقر روایت نموده که فرمود چون
 واقع شود امر ما و بیاید و بیاید قائم مهتد ما میشود مردان شیعیان ما جری تراشیر و
 گذارند ترازین و با یمال میکند دشمن ما را با پای خود و میزند و را با گف خود و پس بد
 وقت نزول رحمت خداوند و فرج اوست بر بندگان تمام شد پس ازین احادیث معلوم
 شد که فتح و ظفر آنحضرت خارج از عادت است و قوت قائم آل محمد و اصحاب او غیر متعارف
 است و معلوم گردید که نصر من الله و فتح قریب آنحضرت است و بشارت بر مؤمنان با آنجا
 است آیه نود و چهارم قوله تعالی در سوره ملک این اصبح ماء کما غورا من یابکم
 بماء معین یعنی اگر آب شما فرو رفت در زمین پس کیت که بیاورد برای شما آب روان شود
 در احوال الدین و غیبت شیخ طوسی از حضرت باقر روایت کردند که فرمود این آیه نازل
 شد در قائم آل محمد خداوند میفرماید اگر امام شما غائب شد از شما که نمیدانید او در
 کجا است پس کیت که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و
 زمین و حلال و حرام خداوند را نگاه فرمود و الله نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد
 آمد تاویل آن و در تفسیر قتی فرموده اگر امام شما غائب گردد پس کیت که بیاورد برای
 شما یک امام مثل آن امام غائب و در کافی از حضرت امام کاظم روایت کرده که فرمود
 در تفسیر این آیه یعنی زمانیکه غائب شود از شما امام شما پس کیت که بیاورد امام جدید
 پس ازین احادیث معلوم گردید که مراد ازین آیه قائم آل محمد است و مقصود از ماء معین
 آنحضرت است و اما وجه مناسبت در تعبیر از غائب بماء معین که آب خوشگوار شد ظاهر
 است که همچنانکه تمامی چیزها با آب زنده است همچنین حیات قلوب و زندگانی معارف و حقایق
 با امام است بلکه آن حیات و زندگانی که بسبب آن وجود معظم آمده و میاید بچنین مرتبه
 اعلا و اشد و اتم و ادرم است از آن حیاتی که بسبب آب میاید بلکه حیات خود آب نیز برکت
 فیض وجود آنحضرت است بیکه برقرار شدن عالم ملکوت و ناسوت را خداوند منوط
 فرموده بوجود امام علیه السلام آیه نود و پنجم قوله تعالی در سوره قلم اذا انشی علیه

اَيُّهَا قَالَ اَنَا طَيْرُ الْاَوَّلَيْنِ سَمِعْتُ عَلَى الْخُرطومِ بَيْنَ زَمَانِكُمْ خَوَانَهُ مَيُشَوْد بِرَانِكُنْ اَيُّهَا
 مَا مَيَكُوْد اَيُّهَا اَزْكَدْ بَهَا مَي اَوَّلَهَا اسْت زود باشد که فدا داغ ميکنيم بر خرطوم او و دما
 انگر که اين نحو ميگويد و در تفسير قمي فرمود که اين داغ برانف و دماغ در رجعت ائمه خواهد
 شد در زماني که رجعت نمايد امير المؤمنين در جوع کستد دشمنان المحضرت پس داغ
 ميکند دشمنان خود را بميکس که با انجناب است چنانکه داغ ميکند حيوانات چهارپايان
 بر بيني و لبها و دماغ آنها و تفصيل اين داغ نهادن در تفسير دابة الارض در سورة نمل ذکر
 شد که اين دو رجعت ائمه و قيام قائم آل محمد است و در اکمال الدين از امير المؤمنين روايت
 کرده در حديث که بعد از ذکر دجال و قاتل او ميفرمايد آگاه باشيد بدريستي که بعد از اين
 طامة الکبري است عرض شد يا امير المؤمنين چيست طامة الکبري فرمود خارج شدن
 دابة الارض است از نزد صفا با او است خاتم سليمان و عصا حضرت موسي که ميگذارد
 خاتم را بر روی هر مؤمني پس نقش ميشود در آن که اين مؤمن حق است و ميگذارد آن را
 بر روی هر کافري پس نقش ميشود که کافر محض است تا آنکه بدريستي که مؤمن هراينه ندا
 ميکند و اي بر تو اي کافر بدريستي که کافر ندانم ميکند که طوبى بر تو اي مؤمن و از تو ميکنم
 که من مثل تو مؤمن ميشدم پس فاي ز شوم بفوز عظيم پس بر ميدارد دابة الارض سر خود را
 از ميان خافقين باذن خداوند جل جلاله و اينها بعد از طلوع آفتاب از مغرب خواهد شد
 پس درين وقت توبه برداشته ميشود پس قبول نشود توبه و نه علف فايده ميدهد و نفع نميدهد
 شخصي را ايمان او که از اول ايمان نياورده بود و يا کسب نکرده بود در ايمان خود خيره را و
 بعد از آن فرمود سوال نکند از من که بعد از اينها چه واقع ميشود پس بدريستي که عهد نموده
 با من جيب من رسول خدا که خبرند هم ان را بغير عيرت خودم تمام شد پس از اين تفسير در
 دابة الارض و از تفسير قمي معلوم شد که داغ نهادن بدماغ کفار که در اين ايه است در رجعت
 ائمه است يقينا و اما طلوع آفتاب از مغرب درين حديث پس مراد از آن ظهور قائم آل محمد
 است چنانکه نقلش گذشت از صعصعة بن صوحان راوي حديث و اما فايده ندادن توبه
 و ايمان در آن وقت پس مراد از آن فايده نکردن توبه و ايمان است بعد از دست آوردن کافران
 و منافقان در حال کفر و تقا و بعد از بودن ايشان است در مقام قتال و جدال با امام
 عصر عجل الله فرجه نه توبه را ايمان ايمان است قبل از جنگ و مقاتله با المحضرت زيرا که توبه
 و ايمان قبل از جنگ قبول است چنانکه در تفسير و ان من همل الكتاب ذکر شد و همچنين در
 تفسير ساثر ايات بيان شد و منافات ندارد ايه نود و هشتم قوله تعالى در سورة ماعن
 سئل سائل يعذب واقع للکافرين يعنه سوال نمود يك سوال کننده بعد از که واقع ميشود
 از براي کافران و در تفسير قمي از حضرت باقر روايت کرده که از حضرت سوال نمودند از معنی

این آیه فرمود این عذاب واقع بکائنات است خارج میشود از طرف مغرب و یک ملک آن را میراند
از پشت تا آنکه میاید بخانه بنی سعد بن همام در نزد مسجد ایشان پس ترك نمیکند خانه از
خانه ها بنی امیه را مگر آنکه آن خانه را و اهل آن را میسوزاند و نمیکند خانه را که در آن
خانه خون ال محمد باشد مگر آنکه آن را میسوزاند و این مهمل و قائم ال محمد است تمام شد
پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد از عذاب واقع در این آیه آن عذاب است که بدست حضرت
قائم ال محمد بر کافران واقع میشود پس این آیه در شان آنحضرت است و در بعض اخبار وارد است
که تنزیل آیه در مورد دیگر است پس منافات ندارد با تاویل چنانکه مراد ذکر شد
آیه نود و هفتم قوله تعالی در سوره معارج فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَيْهِ قَرِيبًا
یعنی ای جیب ماصبر کن صبر نیکو بدرستی که آن کافران و منافقان می بینند و عده ما را بعید
و ما آن را قریب و نزدیک می بینیم و این آیه در خصوص حضرت قائم ال محمد است و مراد اینست
که معاندین و عده قیام قائم ال محمد را بعید می بینند و استبعاد میکنند از آن و ما که خداوند
ظهور آنحضرت را نزدیک می بینیم و آن را قریب می شماریم و دلیل بر این دعا عهد است که علامه
مجلسی و دیگران روایت کردند از حضرت صادق بسند معتبر که هر که چهل صباح این عهد نامه را
بخواند از آواران قائم ال محمد باشد و اگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون
آورد که در خدمت آنحضرت باشد و حق تعالی بهر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هرگاه
گناه او را و محو کند و آن عهد نیست اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ تا آنکه در آن
میگوید اللَّهُمَّ اكْثِفْ هَذِهِ الْغَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَتَجَلُّ لَنَا ظُهُورُهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ
بَعِيدًا وَرَأَيْهِ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس سه مرتبه دست خود را بر آن راست خود
میزنی و در هر مرتبه میگوید اَلْعَجَلُ يَا مُوَلَّاهُ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ یعنی خداوند کشف کند
بردار این غم را ازین امت بظا هر شدن قائم ال محمد و زود بکن برای ما ظاهرا ظهور آنحضرت را
بدرستی که مردم آن را بعید می بینند و ما آن را نزدیک می بینیم و آن را تعجیل بفرمانه رحمت
خودت ای خداوند رحم کند رحم کندگان و بعد از آن میگوید تعجیل کن ای مولای من ای صاحب
الزمان پس ازین دعا واضح گردید که این آیه در شان حضرت قائم ال محمد است بدون شبهه
آیه نود و هشتم قوله تعالی در سوره معارج وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتٍ مِنَّا یعنی و آنکسانی که
تصدیق میکنند بیوم الدین در کافران حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت نموده که آنحضرت
فرمود در معنی آیه که تصدیق میکنند بروز ظهور حضرت قائم ال محمد یعنی مراد از بیوم الدین
درین آیه بیوم قیام قائم اهل بیت است و این حدیث دلیل واضح است که این آیه در شان
آنحضرت و در مقام بیان وقت ظهور آن بزرگوار است آیه نود و نهم قوله تعالی در سوره
جن حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْجُدُونَ مِمَّنْ آمَنُوا نَاصِرًا وَاقِلًا عده ای از منافقان که

می بینند آنچه را که وعده شده بودند پس در آن وقت زود میدانند که کدام ضعیف تر و حق
ما صر و مد است و کدام کثرت است از حیث عدد و در تفسیر صناعه از اهل بیت در تفسیر این آیه
روایت نموده که امام فرمود مراد از این حضرت قائم آل محمد است و اصحاب حضرت است یعنی
از مایه وعدون و دیدن آن دیدن قائم آل محمد و اصحاب او است و تفسیر این آیه فرموده
که مراد حضرت قائم و حضرت امیر المؤمنین است در جمع پس ازین تفسیرها واضح شد که این
آیه در خصوص قائم آل محمد است و مراد از دیدن مایه وعدون دیدن آنحضرت است بعد از
ظهورش و دیدن سلطنت امیر المؤمنین است بعد از قیام آنحضرت
آیه صدم قوله تعالى در سوره مدثر فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمُ يُبْعَثُ يَوْمَ يُبْعَثُ بَيْنَ مَا فِي
که دمیده میشود در صور پس آن روز عبیر و دشوار است در کافه در تفسیر این آیه از حضرت
صادق روایت کرده که فرمود بدستیکه از ما اهل بیت امامی است ظفر داده شده و مخفی و غائب
شد پس زمانی که خداوند اراده فرمود ظاهر نمودن امر امامت او را در قلب او یک نکته میکند
یعنی بقلب و الهام فرماید پس آن امام غائب ظهور میکند و برخیزد با امر امامت با مر خداوند
و در نجم الثاقب از نعمانی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در آیه فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ که
از برای ما امامی است مستقر پس هرگاه اراده فرمود خدای عز و جل اظهار امر خود را میافکند
در دلش پس ظاهر شود پس قیام کند با مر خدا عز و جل و از تفسیر شیاری از آنحضرت روایت نموده
که فرمود در آیه مذکوره دمیده میشود در گوش قائم آل محمد و او را اذن میدهد خداوند در
ظهور و از اثبات الوصیّت مسعودی روایت کرده از مفضل که گفت سؤال نمودم از حضرت
صادق از تفسیر جابر پس فرمود خبر مدّ با و سفله را که افشا خواهند نمود آن را یا نمیخواندی در
کتاب خداوند فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ بدستیکه از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده
فرمود خداوند اظهار امر خود را میافکند در قلبش پس ظاهر میشود تا اینکه بر میخیزد با مر
خداوند جل جلاله تمام شد پس ازین احادیث بسیار معلوم شد که مراد از ماقور درین آیه
قلب قائم آل محمد است و مراد از دمیده شدن صور در خصوص این آیه شریفه الهام خداوند است
بدل مآثر آنحضرت پس این آیه بصریح این اخبار در نشان انجذاب و تاویل آن در آن بزرگوار
است و مراد از یوم عبیر روز ظهور قائم آل محمد است که از برای کفار و مشرکان روز بسیار
دشوار خواهد گردید آیه صدم و یکم قوله تعالى در سوره جن عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ
عَلَيْهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا
یعنی خداوند عالم بر غیب است پس مطلع نمیفرااید بر غیب خود هیچکس را مگر آنکس را که اختیار
کند او را از پیغمبر پس خداوند سلوک میکند از پیش و از عقب سر او را بر توفیق آن پیغمبر صمد
و راه دانستن غیب را یعنی خداوند غیب را از اخبار گذشته و از اخبار آینده بر بر میداند

خودش اطلاع میدهد و غیر از برگزیدگان خداوند غیب را کبی نمیداند و دانستن ایشان
 نیز با اطلاع دادن خداوند میشود و مراد از غیب در این آیه که غیر خداوند و غیر برگزیدگان خداست
 کبی نمیداند وقت ظهور امام غائب و غیب و علت های غیب قائم آل محمد است که آن را غیر
 خداوند و غیر معدن وحی و تنزیل کبی دیگر نمیداند و علم بظهور آنحضرت و علم بعلم غیب
 آنجناب منحصر بر خدا و برگزیدگان او است و دلیل بر اینکه مراد از غیب قائم آل محمد و ظهور
 او و علم غیب او است نقل تفسیر صانع است از تفسیر قتی در این آیه که فرمود خبر دهد خداوند
 رسول و برگزیدگان خود را بآن خبرهایی که بوده است قبل از او و بآن چیزهایی که میشود بعد از او
 از خبرهای قائم آل محمد و اخبار رجعت و قیامت پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد از غیب و از
 خلفه درین آیه قائم آل محمد و اخبار او و وقت ظهور و علم غیب آنحضرت است و شایسته
 واضح براینکه مراد از غیب آنجناب است روایت صدوق است در اکمال الدین از حضرت صادق
 که فرمود در آیه شریفه هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی این کتاب هدایت است از
 برای پرورندگان همچنان که ایمان میآورند بغیب که متقیان شیعیان امیرالمؤمنین است
 و اما غیب پس از رجعت غائب است و شاهد بر این قول خداوند تبارک و تعالی است که مَقْرَأُوا
 وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَاصْبِرُوا إِنَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ
 در سوره یونس یعنی و میگویند چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگار خودش پس بگو
 که نیست غیب مگر نزد خدا و تعالی را پس صبر کنید بدینکه من با شما از منتظران باشم یعنی
 برای آمدن آن غیب که از آیات خداوند است تمام شد پس ازین حدیث صحیح که در تفسیر
 آیه اول سوره بقره وارد شد معلوم شد که مراد از غیب حضرت امام غائب و قائم آل محمد است
 و همچنین واضح گردید که مراد از آیه در سوره یونس غیب است و مراد از غیب در آن نیز امام غائب
 است و اینها برهان واضح است که مراد از غیب در سوره جن که ذکر شد قائم آل محمد میباشد
 بلکه ظاهر میشود از این سه آیه که در هر جا که غیب است در قرآن مراد امام غائب است و این
 که در آنها اشاره بغیب شده بسیار است و حقیر آنها را اجمالاً در اینجا ذکر میکند تا اطلاع
 زیاده تر نباشد آیه اول وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هُوَ ۲ لَهُ غَيْبُ الْغَيْبِ
 وَالْأَرْضِ كَهْف ۳ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَجَرَات ۴ وَلِلَّهِ
 غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَمَنْ ۵ إِنَّ أَعْلَمُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِهِ عَزَّ وَجَلَّ
 اللَّهُ عَالِمُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَا لَكُمْ ۶ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ يَوْمَ ۱ عِنْدَ
 الْغَيْبِ طُور ۹ وَلَا تَعْلَمُ الْغَيْبُ انْعَام ۱۰ قَدْ هَمَّ امَّ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَوْن ۱۱ وَلَا
 أَعْلَمُ الْغَيْبُ طُور ۱۲ قُلْ لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ غَيْبُ اللَّهِ شَيْءٌ ۱۳
 أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبُ مَبَاز ۱۴ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبُ أَوَّلُ ۱۵ اَلطَّيِّعُ الْغَيْبُ

مریم ۱۶ ذلک عالم الغیب والشهادة سجده ۱۷ ذلک من انباء الغیب ال عمران
 ۱۸ وعنده مفاتیح الغیب انعام ۱۹ ذلک من انباء الغیب یوسف بیستم عالم
 الغیب والشهادة انعام ۲۱ ثم وردون الی عالم الغیب والشهادة نوبه ۲۲ عالم
 عالم الغیب والشهادة رعد ۲۳ الی عالم الغیب والشهادة جمعه ۲۴ عالم الغیب
 والشهادة مؤمنین ۲۵ وسردون الی عالم الغیب والشهادة نوبه ۲۶ عالم الغیب
 حشر ۲۷ ناک من انباء الغیب هود ۲۸ عالم الغیب والشهادة تغابن ۲۹ عالم
 الغیب لا یغرب عنه سباء ۳۰ اعند عالم الغیب فجم ۳۱ عالم الغیب فلا یظهر
 غیبه احدا جن ۳۲ الذین یؤمنون بالغیب بقره ۳۳ لیعلم الله من يخافه
 بالغیب مائده ۳۴ البقی وعد الرحمن عبادہ بالغیب مریم ۳۵ رجاء بالغیب
 کهف ۳۶ الذین یحشون ربهم بالغیب انباء ۳۷ انما نذیر الذین یحشون ربهم
 بالغیب ملائکه ۳۸ ان الذین یحشون ربهم بالغیب ملک ۳۹ ویقذرون
 بالغیب سباء ۴۰ جهنم من یصوره ورسله بالغیب حدید ۴۱ وحشی الرحمن
 بالغیب یس ۴۲ من حشی الرحمن بالغیب ق ۴۳ وما کان الله لیطیعکم
 علی الغیب ال عمران ۴۴ وما هو علی الغیب بضبین تکویر ۴۵ حافظات
 للغیب ناء ودر اکثر این آیات چهل و پنج هر چند یک غیب تفسیر شد بقیامت و یا بجز
 دیگر و یا همه این منافات ندارد که مراد از غیب در همه این آیات امام غائب باشد زیرا که
 منافات در بین تاویل و تنزیل ندارد و تفسیر شدن غیب در این آیات بقیامت و یا بجز دیگر
 منافات ندارد با تاویل غیب که در این آیات است با امام غائب و علت غیب قائم آل محمد
 و یا آنکه این آیات تاویل باشد در قیامت و یا در چیز غیر از آن و تنزیل اینها در غیبت امام
 غائب و وقت ظهور آنحضرت باشد و یا آنکه هر یکی از قیامت و غیبت آنحضرت تاویل باشد
 و یا آنکه هر دو تا تنزیل و یا آنکه بعضی تنزیل در بعضی و بعضی تاویل در بعضی از آیات باشد
 همچنانکه در آیات شاعی این نحو بود که ذکر شد و بالجملة از حدیث اکمال الدین معلوم شد
 که آیه اولی سوره بقره و آیه سوره یونس در شان حضرت قائم آل محمد است و مراد از غیب در
 این دو آیه بقیة امام غائب است بلکه مراد از قوله تعالی الذلک الکتاب لاریب فیه
 نیز کتاب حضرت قائم آل محمد است زیرا که در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در تفسیر این
 آیه روایت کرده که فرمود مراد از این کتاب که ریب در او نیست کتاب علی علیه السلام است که
 در او ریب نیست تمام شد و معلوم است که کتاب علی کتاب قائم آل محمد است و آن کتاب
 امیر المؤمنین در دست حضرت قائم است و آن را آنحضرت خواهد آورد چنانکه تفصیل آن
 در آیه لا یمتد الا الظهور ذکر شد و صاحب جلاله علی الله مقامه معنی کتاب را در حدیث

عباشه ملتفت نشد و بعضی فرمایشها فرموده که ناشی بوده از عدم التفات بمعنی واقعی
 کتاب علی و بعد از آنکه معلوم گردید که کتاب علی همان کتاب است که با حضرت قائم میباید
 و آن را خواهد آورد پس احتیاج بنکلف صاحبان ندارد و از آنچه ذکر شد در شرح تفسیر آیه
 صد و یکم که **عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُفْهِمُ غَيْبَهُ** آیه باشد معلوم گردد که این آیه در خصوص
 حضرت قائم است و همچنین از حدیث اکمال واضح شد که آیه اول سوره بقره و آیه
 مذکوره از سوره یونس نیز در شان حضرت قائم اهل بیت است و این دو آیه در وقت نوشتن
 آیات این دو سوره از حقیر فوت شده بود زیرا که در تفسیر موجود در نزد حقیر نبود و در اینجا
 که ذکر شد از کتاب منجم الثاقب پیدا نمود پس بعد از آیات بنا بر این صد و سه گردید آیه صد و
 چهارم در سوره نازعات **قوله تعالى يَوْمَ تَوُجَّعُ الرَّاحِفَةُ تَلْبَعُهَا الرَّادِفَةُ** یعنی روزی که
 میسرزند حرکت کنند و متحرک میگرددند آنها را که ساکن بودند و از پی او میاید آنچه در پی
 اوست در تفسیر محمد بن عباس بن ابی رافع و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان ابن جبرئیل
 قتی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود در تائیل این آیه که راجعه حضرت امام حسین
 است و رادفه حضرت امیرالمؤمنین است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون نیاید حضرت
 امام حسین است با هفتاد و پنج هزار کس و است تاویل قوله تعالى **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا** آیه
 چنانکه گذشت تمام شد پس این حدیث که از تفاسیر متعدده نقل شده معلوم شد
 که این آیه در رجعت حضرت امام حسین است که او اول رجعت خواهد نمود و بعد از آن
 حضرت امیرالمؤمنین که ردیف آن بزرگوار است و معلوم است که رجعت ایشان بعد از
 ظهور قائم آل محمد است و سلطنت از آنحضرت بحضرت امام حسین خواهد رسید چنانکه
 سابقا ذکر شد و در خطبه شامی شورا رجعت حضرت سید الشهدا علیه السلام بیان شد و از
 کامل الزیارة علامه مجلسی از حوزی روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق عرض
 کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بفای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است
 احلای شما بیک دیگر با احتیاج عظیمی که خلق ب شما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما
 صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون اینها
 منقضی شد میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله میاید و خبر وفات ما را ب ما میگوید و ثوابهای عظیم حقتعالی را ب ما بشارت میدهد
 و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال دنیا
 خود کند و آنچه بایق ماند بعد ازین خواهد کرد پس رفت بقال با مر خداوند ذوالجلال
 و شهید شد و از جمله اموری که بایق ماند بود که گروهی از ملائکه از حقتعالی رخصت طلبیدند
 که بیارند و بیایند چون بر زمین آمدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد ب

ایشان که ملازم قبه او باشند تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید در رجعت
 پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیدید ابد
 بیارید و او در کربتن بر او پس آن ملائکه بر او میگردند و چون او بیرون آید از یاد او خواهند
 بود و ازین حدیث رجعت امام حسین واضح گردید و معلوم شد که ملائکه با آنحضرت میشوند
 ایه صد و پنجم قوله تعالى در سوره تکویر فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ الْجَوَارِ الْكُنُفِ یعنی قسم بآن
 ستاره های ستاره که پنهان میشوند در زیر شعاع آفتاب چون وحشیان که در خوابگاه
 در آیند و در آنجا پنهان میشوند این ترجمه از پنجم الثاقب است و در آن کتاب از اکمال الدین
 و غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی از حضرت باقر روایت کرده در تفسیر این ایه که فرمود
 از آن امامی است که غائب شود در سال دویست و شصت از هجرت و بعد از ثانی شدن
 ظهور و میکند مانند شهاب در رخشان در شب تاریک و بآن راوی فرمود اگر بدید کردی
 آن زمان را پس چشمهایت روشن خواهد شد و این حدیث را در تفسیر صافی از کافیه نیز
 نقل کرده و ایضا در پنجم الثاقب فرموده که خنفس آن ستاره های ستاره است که بر آیه ایشان
 رجوع است و گاهی از سیر مراجعت میکنند مثل نحل و شتر و مرغ و زهره و عطارد
 و بر آفتاب و ماه رجعت نیست و حسین بن حمدان روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
 در آیه مبارکه فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ که از امامی است که غائب میشود در سنه دویست و شصت
 و بعد اکمال و غیبت شیخ نعمانی در دویست از آن ها که گفت ملاقات کردم حضرت امام محمد
 باقر را پس سوال کردم از آفتاب از این ایه فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ پس فرمود آن امامی است که
 پنهان میشود در زمان خود تا آخر آنچه گذشت تمام شد پس ازین احادیث معلوم شد
 که مراد از خنفس و کنس در این ایه قائم ال محمد است و این ایه در خصوص آنحضرت نازل شد
 ایه صد و ششم قوله تعالى در سوره قاشبه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ النَّاسِيَةِ
 تَصْلٰى نَارًا حَامِيَةً یعنی آیا آمد بر تو حدیث و خبر پوشاننده و پرده کننده و میوزاند آتش
 بسیار گرم در کافیه آنحضرت صادق در تفسیر این ایه روایت کرده که فرمود میپوشاند و
 میگردانند کافران را و منافقان را حضرت قائم ال محمد با شمشیر تا آنکه فرموده یعنی تَصْلٰى نَارًا
 حَامِيَةً یعنی میوزاند آتش جنگ و جدال ایشان را و در نیاید ست انتخاب قائم ال محمد و
 در آخر آتش جهنم آنها را میوزاند تمام شد پس ازین بیانیات تفسیر معلوم گردید که مراد
 از حدیث ناسیه حضرت قائم است و مراد از نَارًا حَامِيَةً آتش جنگ است انتخاب آنحضرت است
 و آن بزرگوار است که کافران را میگرداند و آنها را غنیمت میکند و میپوشاند بعد از جنگ
 نصرت ایه صد و هفتم قوله تعالى در سوره شمس وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْفَجْرُ إِذَا
 تَابَهَا وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا یعنی قسم باد میگردانم بآفتاب و صبح و در شب و در ماه زمانیکه

در چاقا جا اید و بر روز زمانیکه جلی فاشکار کنند آن را در بزم الناقب از تعبیر شیخ فرات
 ابن ابراهیم نقل نموده از حضرت باقر که فرمود حارث اعور عرض کرد بخند مشمش حضرت امام
 حسین یا بن رسول الله فدا می تو شوم خبر ده مرا از قول خداوند تعالی و التَّائِبِينَ صَلَاتُهَا
 فرمود وای بر تو ای حارث این محمد رسول خدا است گفتم فدا می تو شوم قول خداوند و التَّائِبِينَ
 اِذَا جَلَّتْهَا فرمود این امیر المؤمنین علی است که در پی محمد آمده گفتم قول خداوند و التَّائِبِينَ
 اِذَا جَلَّتْهَا فرمود این قائم است اِذَا جَلَّتْ که بر کند زمین را از عدل و داد و در تعبیر صانع
 از کافیه و تعبیر قتی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود شمس رسول الله است که باو
 واضح کرد خداوند از برای مردم دین ایشان را و فرامیر المؤمنین است که بعد از رسول خدا
 آمد و پیغمبر عالم خود را باو داد و لیل خلفاء جورند آنکسانیکه مستبد بامر خداوند شدند
 و اَلِ رسول الله را منع نمودند و جلوس نمودند و محلبی که اولاد پیغمبر از ایشان اولاد
 و احق بودند بآن مجلس پس پوشانند دین خدا را بظلم و جور پس حکایت فرمود خداوند
 قُلْ اَنْهَارُ بَيْنَ فَرَمُودِ اللَّيْلِ اِذَا بَعَثْنَا و مراد از آنها را و امام است از ذریه حضرت
 فاطمه که سوال کرده میشود از دین رسول الله پس جلی فاشکار میکند آن دین را از برای سوال
 کنند پس حکایت فرمود خداوند قول آن امام را پس فرمود و التَّائِبِينَ اِذَا جَلَّتْهَا تمام شد
 پس ازین تعبیرها واضح گردید که مراد از آنها و دین امیر حضرت قائم ال محمد است و مراد از
 قُلْ اَنْهَارُ فاشکار فرمودن آنحضرت است دین خداوند و بین پیغمبر و ابدون شبهه دین
 ایه صد و هشتم قوله تعالی در سوره لیل و اللَّيْلِ اِذَا بَعَثْنَا و التَّائِبِينَ اِذَا جَلَّتْهَا و شب
 زمانیکه میپوشاند آفتاب را یا روز را و روز زمانیکه تجلی میکند و اشکار میشود در تعبیر
 قتی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود لیل دین ایه انکس است که پوشانید حضرت امیر
 المؤمنین را و حق اوزاد در سلطنت خودش و حضرت امیر المؤمنین صبر میکرد در سلطنت
 آنها تا آنکه منقضی شد و با آخر رسید زمان ایشان و التَّائِبِينَ اِذَا جَلَّتْهَا فرمود نهاده از این
 ایه او قائم ال محمد است از ما اهل بیت زمانیکه قیام میکند و ظهور نماید غالب میشود
 بر دولتهای باطله و سلطنتهای ظالمه و قرآن برده شده بدان مشتمل از برای مردم و
 خواهد بودند خطاب کرده باو پیغمبرش را و ما اهل بیت را پس نمیداند علم قرآن را که غیر از ما
 ائمه مؤلف گوید مراد از مثل زدن خداوند در دین ایه تشبیه کردن خدا تعالی است
 ظالمان امیر المؤمنین را بلیل که شب ظلمات باشد و تشبیه فرمودن حضرت قائم ال محمد
 است بنهار تجلی که روز روشن باشد یعنی ظالمان ائمه و سلطنتهای آنها مثل شب
 تاریک است در پوشاندن انوار خداوند و حضرت قائم ال محمد مثل روز پر ضیاء و نور است
 در بزودن ظلمت و شب و ذایل نمودن ظلمهای ظالمان و طاعتیان عالم پس ازین تعبیر

رمضان و شب بیست و یکم از آن و شب بیست و سیم از آن پس بد رستیکه در شب نوزدهم
 یلتقی الجحمان و در شب بیست و یکم فرق میشود امر محکم و در شب بیست و سیم امتضا میشود
 آنچه خداوند اراده فرمود از کافران سال و آن شب قدر است همچنان شب قدریکه خداوند
 فرموده که آن بهتراست از هزار ماه عرض نمودم معنی یلتقی الجحمان چیست فرمود جمع میکند
 خداوند در آن شب آنچه اراده فرموده تقدیم آن را و تأخیر آن را و قضاء آن را و اگر در
 پس معنی امتضا خداوند آنچه را در شب بیست و سیم خبیث فرمود بد رستیکه خداوند
 تفریق میکند اشیاء را در شب بیست و یکم و بداء در آن میشود پس وقتیکه شب بیست و سیم
 شد امتضا میفرماید تقدیرات را پس اشیاء از محو ماث میشود که در آن بداء نشود و بتدای
 که در بیان شب قدر وارد شده زیاده از حد تواتر است و ذکر همه آنها خارج از حد این
 وجیزه است و مقصود از ذکر اینها بیان دلالت اخبار است بر اینکه شب قدر در هر سال
 بوده و خواهد شد زیرا که احادیث گذشته در کمال وضوح است بر اینکه شب قدر همیشه
 بوده و خواهد بود پس وقتیکه از این احادیث ثابت شد که شب قدر در هر سال میشود
 واضح میگردد که ملائکه در آن شب نازل میشوند و بر آنکه بودن شب قدر ملائکه است
 با نزول ملائکه بعلت اینکه این صریح قرآن است که تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ
 ملائکه و روح القدس در شب قدر نازل میشوند و اخبار متواتره نیز دلالت دارد بر نزول
 ملائکه در شب قدر و این بنا بر دلالت آیات و احادیث متواتره ضروری دین است بعلت اینکه
 يك چیز را اگر آیه و اخبار زیاده از حد تواتر و بلکه دعا جات و مناجات ماه رمضان زیاده
 از تواتر دلالت کند بر بودن آن و وجود و ثابت شدن آنچه البته آن ضروری میشود و
 شبهه در آن نمیخاند و منکران از دین بیرون میشود و این از واضحیات است و در میان
 اعلام اسلام از معروفات شده و بودن شب قدر در هر سال و بلکه بودن آن در رمضان
 و نازل شدن ملائکه و روح در آن شب این همه و ازین قبیل است و مدلول و مفهوم و
 معنائیه و احادیث و آورده متواتره و ادعیه جات و مناجات و استغاثات است و همچنین
 بعضی از ضروریات است بالضروره و از بدیهیات است بالبداهه و منکران منکر قرآن
 و احادیث و آورده و دعا جات و مناجات ضاخره از اهل ذکر و قرآن است و کفر چنین شخص
 از واضحیات است بدون شبهه و بالجملة و قیاسا ثابت شده بودن شب قدر و نازل شدن
 ملائکه و روح در آن شب پس باید معلوم شود که این ملائکه و روح القدس بر کس نازل
 میشوند و روح القدس که بزرگترین ملائکه است با سایر ملائکه در شب قدر بر کدام
 کس و کدام شخص نازل میکنند و بحدیث که میآیند و مرخص دارند و بلکه جمیع امور و
 وقایع آن سال و بر کدام کس میآیند آیا بر کافر یا فاسق میآیند و یا بر مؤمن و یا پارسا

و یا بر عالم امر خدا را میاورند و یا شنیده شده است از عالمی و یا از مومنی و یا از پادشاه
و یا از کافری و یا فاسقی که بگوید ملائکه و روح القدس در شب قدر بر من نازل میشوند
و هر امری را از جانب خدا برای من میاورند و یا آنکه وقایع و اتفاقات سال را من در شب
قدر میدانم کلاً ثم کلاً همچنین چیزی شنیده نشد و کسی این ادعا را نکرده بلکه هیچکس
قدر را معین نکرده و اگر بشناسد بکسی نگفته و در حدیث محمد بن مسلم حضرت باو معین
نفرمود تا وجود آنکه محمد بن مسلم از صاحب سرانته است و از همین جهت است که
حضرت باقر و دو حدیثیکه در اصول کافی نقل کرده فرموده که خداوند اعظم و اجل است
از اینکه هر امری را که در سال واقع میشود بتوسط ملائکه و روح القدس بر کافری و یا بر
فاسقی و یا بر نادانی و جاهلی بفرستد و موردی را بر غیر اهلان بدهد تمام شد ملخصاً پس از
آنچه ما ذکر نمودیم واضح شد و معلوم گردید که باید ملائکه و روح القدس با جمیع مورد
سال و وقایع آن بر شخصی نازل باشند و بخدمت کعبه شریف ایاب شوند که قابل این مراتب و
لایق این مقام عظام باشد و لیاقت آن داشته باشد که ملائکه و روح القدس که اعظم
و اجل و بزرگتر از ایشان است با او سخن بگویند و ملاقات نمایند و موردیکه در عرض سال
واقع خواهد شد باو خبر دهند و با او در آن خصوص تکلم کنند و این شخص که لایق اینگونه
مراتب باشد نیست مگر امامی معصوم و خلیفه خداوند در زمین زیرا که غیر امام عالم و
جز معصوم از جانب خدا و غیر خلیفه و نائب خلائق تبارک و تعالی لایق این مراتب و
قابل این کمالات نیست بعلم اینکه غیر امام معصوم و یا جاهل و نادان و یا آنکه با اجل
و نادانی فاسق و یا کافر و فاسق و نادان خصوصاً که فاسق یا کافر باشد قابلیت ندارد
که بر او ملائکه و حضور روح القدس نازل باشد و با او سخن بگویند و موردی را در سال
بر او عرض کنند پس اگر ما هیچ حدیث نداشته باشیم بر اینکه ملائکه و روح القدس در
هر شب قدر در همه سال بر امام معصوم نازل میشوند و در هر زمان بخدمت امام خلیفه
دوران وقت نازل میباشند هر امیه معلوم خواهد شد که باید ملائکه و روح القدس
بخدمت امام معصوم آن زمان نازل میشوند و در هر شب قدر در هر سال بحضور امام
آن عصر نزول میکنند و موردیکه بدان سال واقع میشود بر آن امام که در زمان است
عرض میکنند و در اتفاقات آن سال با او تکلم می نمایند با و حردانکه احادیث صحیح و
معتبره بسیار از موثقین علماء و اخبار و اده شده که ملائکه و روح القدس در شب قدر
در هر سال بحضور امام آن عصر نازل میشوند و موردیکه در آن سال واقع خواهد شد
بخدمت امام آن زمان عرض میکنند و در آن خصوص با امام آن زمان تکلم می نمایند و
با آن امام در آن باب سخن میگویند و از جمله آن احادیث حدیث محمد بن عبد الله

و محمد بن الحسن از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد جمیعاً از حسن بن عباس بن
حریش از حضرت باقر که فرمود بد رستیکه بتحقق نازل میشود در شب قدر است و لی
الامر امام زمان تفسیر امور سال بسال و ما مور میشود در آن سال در کار خودش بکذا
و کذا و در کار و امور مردم بکذا و کذا و بد رستیکه حادث میشود از برای ولی الامر امام عصر
در زمان سوائه علوم شب قدر هر روز علم خاص مکنون و عجیب خداوند مثل آنست
که در شب قدر نازل شده برای امام و از آنجمله با سند مزبور در حدیث ابن عباس که حضرت
امام زین العابدین فرمود باوند رستیکه شب قدر در هر سال نازل میشود در آن شب امور سال
و بد رستیکه از برای این امرا زمان هستند بعد از رسول خدا پس ابن عباس گفت ان
امامان کدام اشخاصند حضرت فرمود اول ایشان مسم و بعد از من یازده نفر از اولاد منند
از صلب من که امامند الحدیث و از آنجمله با همان اسناد از باقر در حدیث مفصل
فرمود تا آنکه وقتی که بناید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در آن شب بسو ولی امر و
امام آن عصر الحدیث و این احادیث در اصول کافی و علی بن ابراهیم در تفسیر تنزیل
الملائکه و الروح روایت کرده که نازل میشوند ملائکه و روح القدس بر امام زمان و
میدهند با و انجیزای که آن را نوشته اند پس ازین اخبار مذکوره معلوم شد که ملائکه
و روح القدس در هر سال در شب قدر بر امام آن زمان و خلیفه خداوند در آن عصر
نازل میشود و امور آن سال بر او عرض میکنند و این واضح است از احادیث مزبوره
همچنانکه محقق بحران در حدیث فرموده است که اخبار دلالت کرده بر اینکه ملائکه
در شب قدر نازل میشوند بر امام عصر در هر سال با آنچه مجتهد میشود از حوادث قضایا
تمام شد پس از همه این اخبار واضح شد که ملائکه و روح القدس در هر سال در شب
قدر بر امام عصر عجل الله فرجه نازل میشوند و امورات آن سال را در آن شب بآن
حضرت عرض میکنند و بآن بزرگوار در آن خصوص تکلم میکنند و بلکه معلوم شد که
خود احادیث که دلالت دارند بوجود شب قدر در هر سال و نزول ملائکه در آن شب
دلیل واضح و برهان قطعی لایح است بر اینکه ملائکه و روح القدس باید و ایستاده بر
امام زمان و معصودان وقت نازل باشند با قطع نظر ازین احادیث معتبره که دلالت
نمودند بر نزول ملائکه و روح القدس در هر سال در شب قدر بر امام زمان و حضرت
علیه السلام و این احادیث را وقتی که ضم کردی با اخبار سابقه که دلالت بر وجود
قدر در هر سال و نزول ملائکه در آن شب داشتند واضح میشود وجود امام معصوم
در عصر و بودن امام در همه اوقات هر چند بیکه غائب باشد و موجود بود و حواله امام
غائب در همه اوقات هر چند بیکه ظاهر باشد پس وجود سوره انا انزلناه دلیل و برهان

در قرآن بر وجود امام عصر علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره می‌کند و این سوره مبارکه بر همان قطعی است بر بودن
 حضرت عصر و در اوقات نزول آنکه در آن سوره علامت واقعی است بر وجود
 امام زمان و بر آنکه امام زمان از آل محمد موجود است و آن نیست مگر قائم
 آل محمد و از این جهت ائمه ما شیعیان را ترغیب و تحریض فرمودند بر تمسک و احتیاج
 به سوره انا انزلناه و بر ایمان آوردن بآن سوره چنانکه در اصول کافی با سند سابق از
 حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود ای جماعت شیعیان خاصه کنید با مردم
 خصوص امامت ما اهل بیت سوره انا انزلناه تا غالب شوید و راستکار باشید پس قسم
 بخداوند بدرستی که آن سوره حجت خداوند است بر خلق بعد از رسول خدا و بدرستی که
 آن سوره سیل دین است و بدرستی که آن سوره غایت علم ما ائمه است اینجا
 شیعیان خاصه کنید به هم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه پس بدرستی که
 این آیه از برای صاحبان امامت است محض بعد از رسول خدا الحدیث و این حدیث
 دلیل است بر آنچه ما ذکر نمودیم از بودن سوره مزبوره دلیل بر وجود امام در هر زمان هر
 چند یکبار باشد و بودن این سوره دلیل قطعی بر امامت ائمه بجلت نزول ملائکه
 در هر سال در شب قدر بر امام آن زمان و ایضا در اصول کافی با سند سابق از حضرت
 باقر روایت کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بحمله سوره انا انزلناه و ایمان بتفسیر آن
 سوره بر آنکسی که ایمان او بآن سوره و تفسیر آن نباشد مثل فضل نشان است بر حیوانات
 چهار پا الحدیث و معلوم است که مراد از ایمان آوردن بآن سوره و تفسیر آن ایمان آوردن
 است بر نزول ملائکه و روح القدس بر امام هر عصر در هر سال در شب قدر چنانکه بیان
 کردیم در این حدیث بعد از آنکه حضرت باقر فضائل شب قدر را بیان فرمود
 و منتهی نمود که در ماه رمضان در هر سال است راوی عرض کرد چطور معرفت برسانم
 بر آنکه شب قدر در هر سال در رمضان باشد حضرت فرمود زمانیکه ماه رمضان آمد
 این سوره در میان را در هر شب بخوان و قیامت که آمد شب بیست و سیم پس تو نظر
 میکنی بر تصدیق آنچه سوال کردی از آن الحدیث و بالحمله ازین احادیث که دو تفسیر
 در آنست و در آن نزول ملائکه و روح القدس نقل کرده شد معلوم شد که باید ملائکه
 و روح القدس بر امام زمان و حجت قائم آل محمد نازل باشند و باید آنحضرت وجود داشته
 باشد در هر سال در شب قدر پس سوره انا انزلناه و آیه تنزل الملائکه دلالته بر وجود
 حضرت قائم آل محمد بودن آن بزرگوار همیشه پس به شریفه تنزل الملائکه اشاره شد در
 زمان حضرت قائم اهل بیت و مراد از آیه تنزل ملائکه در شب قدر آنست که در آن
 مراد از آیه که سلام علی من اتبع الهدی باشد پس مقصود از آن نیز قائم و ولی عصر

است چنانکه در تفسیر قمی درین آیه روایت کرده که فرموده است: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ هَذَا الْخَبَرُ بَيْنَ يَدَيْهِمْ»
 زمان بآن تا آنکه طلوع کند صبح و در مجمل الثاقب از ویل الایات شیخ مرتب الذین
 نجفی نقل نموده از حضرت صادق که در تفسیر حق مطلع العجری فرموده یعنی تا آنکه بر حیرت و
 ظاهر شود قائم آل محمد و اینها از انجذاب دزدان کتاب روایت کرده در تفسیر نه خداوند
 و العجری قائل عشر که فرمود مراد از فجر حضرت قائم آل محمد است پس در تفسیر ما فرمود معلوم
 گردید که مراد از سلام درین آیه سلام بر حضرت قائم آل محمد است و مراد از فجر درین آیه و هم در
 و العجری قائم اهل بیت است و مراد طلوع فجر صادق جمال و سلطنت انحضرت است
 آیه صد و دهم قوله تعالى: «سُورَةُ عَصْرِ وَالْعَصِيرَانِ الْاَنْشَانِ لَيْلِي خَيْرٌ يَنْفَعُ قَوْمًا»
 بدو سببیکه از آن هر آینه در زیانکاری است و این آیه نیز در شان حضرت قائم آل محمد است
 همچنانکه در اکمال الدین از امام جعفر صادق روایت کرده که انحضرت در تفسیر این سوره فرمود
 که مراد از عصر عصر قائم آل محمد است که در آن عصر ظاهر میشود بدو سببیکه از آن هر آینه
 در زیانکاری است یعنی دشمنان ما اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِحَقِّهَا ايمان آوردند بآیات ما اهل
 بيت و عملوا الصالحات یعنی عمل کرده اند بمواسات برادران و تواصوا بالحق یعنی تواصوا بالصبر یعنی بالعترة پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد ازین آیه حضرت قائم آل
 محمد است و در مجمل الثاقب از جمله القاب انحضرت صاحب العصر نقل کرده و از کتاب خیر
 نقل نموده که از جمله اسماء انحضرت عصر است که در قرآن مذکور است تمام شد و اینها
 دلیل است بر آنچه ذکر شد از تفسیر آیه که مراد از عصر عصر ظهور قائم آل محمد است که خداوند
 بآن قبم یاد فرموده است و ازین که عصر انحضرت در نزد خدا تعالی اعظم و سحر و عت
 دارد خداوند بآن عصر قبم خورده چنانکه از احادیث معتبره معلوم میشود که آن زمان
 چقدر خوب خواهد شد و بعضی احادیث درین معنی گذشت و فی الجملة بیان حالات آن
 زمان گردید و در خصال از حضرت امیرالمومنین روایت کرده که فرمود اگر قائم ما ظاهر
 کند صلح بشود میان درندگان و بهائم حتی اینکه زن راه میرود در میان مراتع و شام
 نمیکند پای خود را مگر بر گاه و بر سر است زینتها و اویسها و میاورند و او را درندگان
 و نمیشناسند او را هیچ چیز و از تا ویل الایات در مجمل الثاقب روایت کرده که فرمود که گوشت
 و کرک و کاه و شیر و عمار و انسان از یکدیگر مأیوس میشوند و از عتد الله در نقل نموده از
 امیرالمومنین که فرمود در قصه قائم آل محمد که چرا میکند گوشت و کرک و کاه و شیر
 مکان و بازی میکند طفل با مارها و عقربها و ازین میکنند ایشان را چیزی و در
 میرود و خیر میماند و از احتیاج از انحضرت روایت نموده که سازش کنند درندگان و
 انهار ساز حیوانات مطیع و از صدق انباء روایت کرده که فرمود

لویا می بینم اصحاب قائم آل محمد را که احاطه نموده اند مابین خافقین را و بیست چیزی مگر آنکه
 منافذ ایشان شود حتی دوندگان زمین و درندگان طیور و طلب خوشنودی ایشان را
 میکند هر چیزی حتی آنکه زمین بر زمین دیگر خیز میکند و میگوید گذشت امروز بر من مرده
 را اصحاب قائم آل محمد علیه السلام و ازین اخبار درمجم الثاقب بسیار است تمام شد آنچه
 مآرا ده کردیم از نقل آیات وارد در شان قائم آل محمد در دهه دوم
 از ماه پنجم از سال نهم از دهه سیم از صد چهارم از هزار دوم
 از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله

این سه مجلد کتاب بیست سال قبل از این بطبع رسیده بود و لکن نسخه آن کم بوده پس
 قاضی حاج مختار معینی دوباره این سه مجلد را بطبع رسانید با خط خوب از جهت خدمت
 بر برادران اسلامی و کان ذلك در سال ۱۳۵۶



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



